

### آغازین

۲	از تقابل تا تعامل سازنده / لطف‌الله میثمی
۵	سحابی: فروتنی سیاسی و پرهیز از سلطه‌جویی / گفت‌وگو با حامد سحابی
۱۱	یادی از یار مهربان ایران و ایرانیان
۱۲	«هشت فراز، هزار نیاز» مواجهه با گسست، فاصله و فراموشی / امیر طیرانی
۱۴	تلقی اجتماعی از سیاست در نگاه هدی صابر / ابوظالب آدینه‌وند
۱۶	معلم راست‌گویی و گذشت / گفت‌وگو با تقی شامخی
۱۸	قلبی پر از نقاشی و رنگ / گفت‌وگو با آسیه شامخی
۲۱	خالی از «من» / پروین فهیمی
۲۲	هاله و دغدغه‌هایش / مینو مرتضی
۲۳	وضع آرزوهایت چطور است؟ / سوسن شریعتی
۲۵	جاودانگی در سکوت / طاهره سالاری

### چشم‌انداز جامعه

۱۰۰	کار صنفی فرهنگیان: تعریف‌ها و چالش‌ها / مهدی بهلولی
۱۰۲	بایدها و نبایدهای جنبش معلمان و تشکل‌های صنفی / محمدرضا نیک‌نژاد
۱۰۵	مسائل آموزش و پرورش از توصیف تا تبیین / عزت‌الله مهدوی
۱۰۷	در بر همان پاشنه می‌چرخد / محمدجعفر اربابی
۱۱۰	فقر و سرمایه اجتماعی / فهیمه بهرامی
۱۱۲	مبارزه ادامه دارد / فروزان یزدانی
۱۱۴	مقابله با مرگ طبیعت / رسول اژنیان
۱۱۶	نقطه عطف بیداری: بخش نهم

### چشم‌انداز اندیشه

۱۱۸	راه انبیا و راه بشر / گفت‌وگو با محمد بسته‌نگار
۱۲۱	عقل‌گرایی و دین‌داری، تناقض یا سازگاری؟ / حبیب‌الله پیمان
۱۲۷	مکتب تفکیک از گذشته تا امروز / گفت‌وگو با اکبر ثبوت
۱۳۰	سازه‌گرایی اجتماعی ملازم بانسبی‌گرایی نیست / برگردان: محمدرضا هیر باقری نوع‌پرست
۱۳۶	رهایی از معبر شکاکیت / علی صادقی

### چشم‌انداز تاریخ

۱۴۰	جبهه ملی دوم: احیا، انشقاق، اتحاد / امیر طیرانی - بخش پایانی
۱۴۶	ماجرای ترور مجید شریف‌واقفی / گفت‌وگو با محمد صادق - بخش چهارم
۱۵۳	چگونه «نسون» زنان شدند؟ / رحیم روحبخش - بخش پایانی

### چشم‌انداز سیاست داخلی

۲۸	زمینه‌های راهبردی نشست لوزان
۳۱	توافق سیاسی لوزان / محمد سهیمی
۳۲	نیروگاه هسته‌ای پایگاه استعمار تلقی می‌شد / گفت‌وگو با فریدون سحابی
۳۵	تشکیلات هرمی و کیش شخصیت در سازمان رجوی / احمد علوی
۳۷	در زندان امکانات زیادی داشتیم / لطف‌الله میثمی
۳۸	اختلاف‌نظر بهشتی با اعضای نهضت بنیادی نبود / گفت‌وگو با علیرضا بهشتی - بخش دوم
۴۳	انشعاب از نهضت آزادی ایران / مهدی معتمدی‌مهر
۴۸	اصفهان و روزهای پرتلاطم اول انقلاب / گفت‌وگو با سید محمدکاظم موسوی بجنوردی
۵۱	دغدغه‌ام بررسی قتل‌ها بود / گفت‌وگو با غلامعباس زارع میرک‌آباد
۵۴	منشوری برای همدلی / فائزه حسنی
۵۸	آب و انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی / محمد حب‌وطن
۵۹	نمادهای بی‌نشان شهر فراموشکار / احمد هاشمی
۶۱	نبود شفافیت: ریشه پیدایش رانت / گفت‌وگو با مرتضی الویری
۶۵	لزوم نظارت بر دارایی‌های اعضای شورای شهر / گفت‌وگو با ولی‌الله شجاع‌پوریان
۶۸	چشم و گوش‌ها
۷۴	خیزش دوباره دانشگاه: استقلال دانشگاه‌ها، اولویت فعالان دانشجویی / امین داوودی

### چشم‌انداز سیاست خارجی

۱۶۲	ایران و دکترین اوباما / محمدحسین رفیعی
۱۶۴	نظر اشتباه جنگ‌طلبان درباره ایران / برگردان: هادی عبادی
۱۶۵	نتانیاهو به عمد نکاتی را در کنگره نگفت / برگردان: صبا نائلی
۱۶۶	نمایشی احمقانه نتانیاهو در کنگره آمریکا
۱۶۸	رد گم کنی نتانیاهو در کنگره آمریکا
۱۶۹	آیا نتانیاهو تاریخ‌ساز خواهد شد؟
۱۷۰	نتانیاهو مستحق مردم اسرائیل و آن‌ها لایق نتانیاهو هستند
۱۷۱	چالش دین‌داران و سکولارها در نهاد نظامی اسرائیل / برگردان: علی زاهدپور
۱۷۲	پنناگون سرانجام تأکیدگر داسرائیل سلاح‌هسته‌ای دارد / برگردان: بهدادصادقی
۱۷۵	انتخابات پارلمانی ترکیه و چالش‌های پیش‌روی حزب عدالت و توسعه / احسان هوشمند
۱۷۸	جنگ داخلی در لیبی و بحران هویت / برگردان: علی زاهدپور
۱۸۰	اجبار آمریکا به موضع‌گیری در مورد یمن / برگردان: هادی عبادی
۱۸۱	به قسوت عربستان بی‌توجهی می‌شود
۱۸۲	ویژگی‌های خاورمیانه جدید
۱۸۳	یکی از اتفاقاتی که پیش‌قراول جنگ جهانی اول شد / برگردان: رسول اژنیان
۱۸۶	اسناد محرمانه داعش: تأییدی بر یک توطئه وسیع و مأموریت درازمدت آن / محمدحسین رفیعی

### چشم‌انداز اقتصاد و توسعه

۷۶	راه سومی برای اقتصاد نیست / گفت‌وگو با فرشاد مؤمنی
۸۰	برنامه‌ریزی بلندمدت: رمز موفقیت در صنعت خودرو / گفت‌وگو با صادق نوروزی
۸۵	اقتصاد بدون نفت / میزگردی با حضور محمدحسین رفیعی، رضا مظهری و لطف‌الله میثمی - بخش دوم
۹۰	اقتصاد بین‌الملل به کدام سو می‌رود؟ / علی دینی ترکمانی
۹۴	آسیب‌پذیری و توسعه انسانی در ایران / صبا مدنی - بخش دوم

### ایران در آیین رسانه‌ها

۱۸۹	
۱۹۱	چشم‌انداز خوانندگان

### دوماهنامه چشم‌انداز ایران

اردیبهشت و خرداد ۹۴

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف‌الله میثمی

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

عکس: زهره صدری‌نژاد

طراح سرصفحه: سیمین هدایت‌منفرد

چاپ: ایرناچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت غربی

شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۸۹۵ - ۱۳۴۴۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

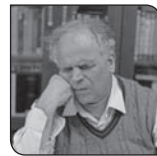
پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

www.meisami.net

meisami40@yahoo.com



## از تقابل تا تعامل سازنده



لطف‌الله میثمی

در پی انتخابات خرداد ۱۳۹۲، در سرمقاله چشم‌انداز ایران شماره ۸۵ (اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳) با عنوان «جوانه‌های راهبردی امید» گفته شد که پس از پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷، جریانی سعی داشت که بدون راهنمای عمل و نقشه راه، ما را با دنیا به تقابل بکشاند و ما در این راه هزینه‌های اجتماعی هنگفتی پرداختیم که حتی نسل‌های پس از ما نیز باید تاوان آن را بدهند از جمله انتقال پرونده انرژی هسته‌ای به فصل هفتم شورای امنیت که هر آن، امکان جنگ قانونی علیه ایران را به قدرت‌های جهانی می‌داد، ولی خوشبختانه در جریان یازدهمین انتخابات ریاست جمهوری، کلیدواژه‌هایی چون «تنش‌زدایی»، «تعامل سازنده با همسایگان و جهان» و «قانون‌گرایی» مطرح شد و رأی مردم ایران و تنفیذ مقام رهبری را به دنبال خود داشت. پس از آن، به نظر می‌رسد مملکت ما وارد فاز جدیدی شد و امیدواریم این راه با وجود فرازونشیب‌هایش ادامه یابد.

در زیر به نمونه‌هایی از «تقابل‌های بدون تئوری و عقب‌نشینی‌های بدون تئوری» می‌پردازیم، باشد که با کمک طراحان راهبردی، به نقشه راهی دست یابیم که ضمن تعامل سازنده با جهان، دربردارنده تعامل سازنده با مردم ایران نیز باشد. مسلم است که این تعامل، در پرتو اجرای بدون تنازل قانون اساسی - که رأی مردم را همراه خود دارد - رخ خواهد داد.

• انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی ایران، با پیروزی خود در بهمن ۵۷ و سقوط نظام شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله، سلاطین و شیوخ موروثی منطقه را به وحشت انداخت. همین امر کافی بود که در پی نگرانی‌هایشان، ائتلافی علیه انقلاب تشکیل دهند، ولی ما با مطرح کردن شعار «صدور انقلاب» بدون آنکه توضیح کافی در مورد آن

داده باشیم که صدور انقلاب از نظر ما، جنبه فیزیکی و نظامی نخواهد داشت، ائتلاف آنها را ناخواسته آبیاری کردیم. طبیعی بود ائتلاف آنها وارد مرحله جدی‌تری شود و پیوندشان با حامیان نفتی - تسلیحاتی خود بیشتر شود. مسلم بود که در پی هر انقلابی، دستاوردها و تجربیات آن انقلاب، به مبارزان دیگر کشورها منتقل خواهد شد. کشورهای استعمارگر و توسعه‌طلب، صدور کودتا را تأیید و توجیه می‌کنند، اما در برابر صدور انقلاب حساسیت چشمگیری نشان می‌دهند که نمونه‌های زیادی از آن را می‌توان در تاریخ معاصر نام برد. به نظر می‌رسد ما قدر و عظمت انقلاب خود و تأثیری که در جهان داشت را متوجه نبودیم - این شعار، باعث شد ائتلاف‌های سیاسی - نظامی علیه ما شکل بگیرد. به‌ویژه که در همان سال‌ها سعی کردند دست ایران را در کودتای بحرین نشان دهند و حساسیت فوق‌العاده‌ای علیه ایران به راه انداختند. ولی در نهایت این شعار بدون پشتیبانی منطقی، کار را به جایی رساند که ما خطبه‌های عربی که در نماز جمعه خوانده می‌شد را قطع کردیم. در گزارش‌ها آمده بود موقع نماز جمعه در تهران، بسیاری از شهروندان عربستان و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس به خانه‌هایشان می‌رفتند تا خطبه‌های نماز جمعه تهران را گوش دهند.

• در ابتدای انقلاب، رادیوی ایران به زبان عربی مردم عراق را به آنچه در ایران اتفاق افتاد تشویق می‌کرد. اعضای حزب الدعوة عراق که حزبشان اساساً رسالتی فرهنگی داشت و زمانی که مرحوم امام در تبعید در عراق به سر می‌بردند، با دیدگاه‌های سیاسی امام مخالفت می‌کردند، یک‌باره با مرحله‌سوزی کاملی وارد فاز نظامی شدند و دست به ترور رهبران حزب بعث زدند که این امر با واکنش شدیدی از جانب حزب بعث، روبرو شد و شهید صدر و خواهرش و عده زیادی از رهبران آن حزب، اعدام و زندانی شدند که در اثر این مرحله‌سوزی راهبردی، هزینه‌های زیادی داده شد. سفیر ما در عراق، حجت‌الاسلام دعایی نیز با این تبلیغات و دشنام‌ها از رادیو

عربی مخالف بود چرا که مناسبتی با تنش‌زدایی با همسایگان نداشت. همه می‌دانیم که این تندروی‌های بدون تئوری، در نهایت به کجا منجر شد.

• اوایل انقلاب در یک پیام نوروزی شعار مبارزه با التقاط مطرح شد. تا آن زمان کلیدواژه التقاط در فرهنگ مارکسیستی به کار می‌رفت. بدین معنا که هر کسی ایدئولوژی دیگری را در ایدئولوژی پرولتاریا دخالت یا نفوذ می‌داد، التقاطی نامیده می‌شد و التقاطی‌گری واژه مصطلحی بود که نشان می‌داد که فرهنگ خرده‌بورژوازی در مارکسیست‌ها نفوذ کرده است. متأسفانه این شعار به دست نیروهای افتاد که سعی کردند با آن مسلمانان مبارز را از چرخه مدیریت کشور حذف کنند. برای نمونه دکتر شریعتی که دارای آثار متعددی بود و پیروان فکری زیادی داشت و این نیروها در پیروزی انقلاب نقش زیادی داشتند، معتقد بود اصلی‌ترین مانع برای پیشرفت دین اسلام، متافیزیک یونان است و اصلی‌ترین کار و عمل صالح، رهایی از این متافیزیک است. توجه شود که متافیزیک یونان نفوذ عمیقی در معارف اسلامی داشته و دارد به طوری که آیت‌الله مطهری، می‌گویند منطق ارسطو که خارج از دین بود به تدریج وارد دین اسلام شده و مقدمه معارف اسلامی شد. بنابراین اگر کسی بخواهد از نفوذ این یونانیات رها شود، سال‌ها در معرض التقاط قرار خواهد گرفت و چاره‌ای جز این هم ندارد و این التقاطی است ممدوح و با التقاط مذموم سیستماتیک، بین دین اسلام و مکتب یونان از زمین تا آسمان تفاوت دارد. متأسفانه به این التقاط سیستماتیک که فلاسفه ما همچون فارابی

کشورهای استعمارگر و توسعه‌طلب، صدور کودتا را تأیید و توجیه می‌کنند، اما در برابر صدور انقلاب حساسیت چشمگیری نشان می‌دهند



اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸

به مجلس شورای اسلامی واگذار شد، مجلس نیز رسیدگی به این امر را آنقدر عقب انداخت تا اینکه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، ریگان جمهور یخواه و محافظه کار جدید، رأی آورد و کارتر شکست خورد، آنگاه بود که گروگان‌ها آزاد شدند و به بیانیه الجزایر منتهی شد که تاکنون انتقادات زیادی به آن شده است و بررسی آن مطلب مستقلی می‌طلبد.

• ۳۱ شهریور ۵۹، حزب بعث عراق به رهبری صدام با کمک ارتش عراق، ۵ استان کشور ما را اشغال کرد، مرحوم امام بلا درنگ فرمان دفاع دادند و در سوم خرداد ۶۱ خرمشهر آزاد شد. از آنجا که شعار ما از ابتدای جنگ سه چیز بود: نخست، دفاع در برابر تجاوز، دوم تنبیه متجاوز و سوم پرداخت غرامت از طرف متجاوز. از آنجایی که سازمان ملل و شورای امنیت هیچ برخورد فعالی به نفع ما نمی‌کردند مسئله فواصل متجاوز مطرح شد به این معنا که اگر بخشی از خاک عراق را تصرف کنیم برخورد دنیا با ما متفاوت خواهد شد و متجاوز تنبیه و به ما غرامت داده خواهد شد. در سال‌های پایانی جنگ، شعار جنگ جنگ تا رفع فتنه در جهان، توسط رزمندگان ما داده می‌شد، شعاری که گرچه حق بود اما ما توان آن را نداشتیم. گزارش‌هایی هم که به رهبر انقلاب داده می‌شد مناسب با توان تاریخی رزمندگان نبود. قصد ما تحلیل و بررسی جنگ از ابتدا تا انتها نیست بلکه هدف این مقاله این است که بگوییم ما شعارهایی دادیم که حق بود، اما توان آن را نداشتیم و به عقب‌نشینی انجامید و در نهایت احکام ولایت قیبه به احکام شورای امنیت و قطعنامه ۵۹۸ منتهی شد.

• متأسفانه ملاحظه کردیم رئیس دولت نهم، بدون تئوری و اطلاع، شعار نفی هولوکاست را مطرح کرد. این در حالی بود که دولت آلمان هولوکاست را پذیرفته بود و غرامت آن را هم پرداخته بود. روزه گارودی معاون دبیر کل حزب کمونیست فرانسه - که به دین اسلام

خواستیم نظم جهانی را تغییر دهیم ولی در نهایت، به نظم جهان یعنی قطعنامه و احکام شورای امنیت سازمان ملل، تن دادیم و تأکید هم کردیم که پذیرش قطعنامه، جنبه تاکتیکی نداشته، بلکه جنبه استراتژیک دارد. هر چند برخی در همان زمان، معتقد بودند که به جای پذیرش قطعنامه، بایستی آتش‌بس مطرح شود، ولی پذیرش قطعنامه آن هم با امضای مرحوم امام که هم رهبر کاریزماتیک، هم رهبر قانونی، هم مرجع دینی مردم و هم دارای رأی مردم بود، راهبردی را نشان می‌داد که از آن‌پس باید در ساز و کارهای سازمان ملل، حرکت کنیم ولی دولت نهم از این قاعده عدول کرد و شعار هولوکاست را مطرح کرد که به توضیح آن نیز خواهیم پرداخت.

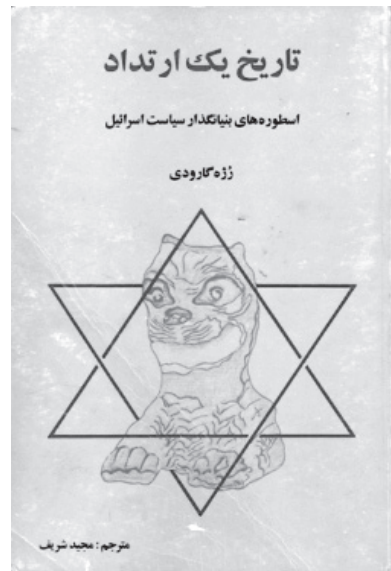
• در ۱۳ آبان ۵۸، سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام تصرف شد و دو روز بعد امام آن را تأیید کرد و انقلاب دوم نام گرفت. هم‌زمان با این تصرف بود که دولت موقت به ریاست مهندس بازرگان استعفا کرد و اداره امور مملکت به دست شورای انقلاب به ریاست مهندس بازرگان افتاد. متأسفانه کسانی که دست‌اندر کار این تصرف بودند و به اسناد سفارت دست یافتند اسنادی را منتشر کردند که مربوط می‌شد به کسانی که برای تسهیل امر انقلاب و کاسته شدن هزینه‌ها با سفارت آمریکا مذاکراتی داشتند و این اسناد هم حربه‌ای برای حذف یک جریان از چرخه امور شد، ولی متأسفانه دست‌های مرموزی در امان ماندند یا اسنادشان خیلی دیرتر منتشر شد. دوره کامل این اسناد که با ترجمه فارسی در اختیار مردم قرار گرفت، تجربه ۵۰ سال امپریالیسم و کارکرد آنها در خاورمیانه بود که بسیار ارزشمند بود، ولی نسبت به آنها توجه کمی شد.

در جریان گروگان‌گیری شعارهایی مانند محاکمه کودتاگران ۲۸ مرداد یا محاکمه گروگان‌ها و اعدام آنها از طرف نیروها سر داده می‌شد ولی در نهایت با سخنرانی مرحوم امام، امر گروگان‌ها

و ابن‌سینا و ... و تداوم آن تا زمان حال خیلی‌ها به آن دچار شده بودند توجهی نشد و بیشتر شامل حال جوانانی شد که قلب آنها برای اسلام می‌تپید و همین‌ها بودند که جبهه‌های جنگ تحمیلی علیه دشمن را رونق می‌دادند. این شعار التقاط به دست گزینش‌ها افتاد و به حربه‌ای برای حذف نیروهای مترقی تبدیل شد. نیروهای دیگری بودند که علم و دیالکتیک محصول علم را به جای منطق ارسطو کلید فهم معارف اسلامی قلمداد می‌کردند و حتی می‌گفتند «خرد عصر که ترکیبی از فلسفه، عرفان و علم است می‌تواند کلید فهم قرار گیرد». این‌ها همه در معرض حذف قرار گرفتند و مسلماً یکی از دلایل کم‌رنگ‌شدن حضور روشنفکران و نواندیشان مذهبی در جبهه‌های جنگ، همین سوءاستفاده از شعار التقاط بود که خوشبختانه مرحوم امام در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ در بیانیه معروف خود که در آن، قطعنامه ۵۹۸ پذیرفته شد، بدین مضمون اشاره کردند که مبادا جوانانی که قلبشان برای اسلام می‌تپد کنار زده شوند چرا که انگ و برجسب التقاط از خود التقاط خطرناک‌تر است،<sup>۲</sup> مرحوم امام طی ۱۰ سال که در رأس نظام بودند به عوارض منفی عملکرد مبارزه با التقاط، پی برده بودند و شجاعانه آن را نقد کردند.

در همان زمان، در یکی از مقالات «راه مجاهد» نوشته شده بود سه جریان دست‌به‌دست هم داده‌اند و به جان ثمرات و نیروهای انقلاب افتاده‌اند. نخست روحانیت غیرمکتبی که با انگ و برجسب، تکفیر می‌کرد، دیگر سازمانی که حذف و تصفیه می‌کرد و اگر امثال بهشتی و رجایی و باهنر را نمی‌توانستند تکفیر و تصفیه کنند، سازمان دیگری آنها را ترور می‌کرد. دین اسلام مانند گوه‌ری است که گویا از بالای کوه به پایین آمده و با گل‌ولای و امثالهم آمیخته شده و کار روشنفکران و نواندیشان دینی این بوده که به احیای دین بپردازند و طبیعی است که احیای دین با مشکلات زیادی روبرو خواهد شد. بنابراین این راه‌هایی از یونان غربی را بایستی مغتنم شمرد نه اینکه آن را به التقاط منتسب کرد و امیدواریم بزرگان جامعه در این راه تلاش مجدانه‌ای انجام دهند و بایستی انسجام مکتبی و فرهنگی‌مان را به حدی اعتلا دهیم که نه تنها دیگر فرهنگ‌ها نتوانند در آن، تهاجم یا نفوذ کنند، بلکه انسجام ما را تقویت کرده و تازیانه تکاملی شوند.

• در ابتدای انقلاب مطلب حقی از جانب رهبر انقلاب مطرح شد و آن این بود که در شورای امنیت سازمان ملل، آنچه می‌گذرد «حق توحش» است بدین معنا که دو ابرقدرت و چند قدرت جهانی، سرنوشت مردم مظلوم جهان را در راستای منافعشان رقم می‌زنند. از یک سو این مطلب حق بود و از سوی دیگر ما برای تغییر نظام جهان، توان نداشتیم و نتیجه آن این شد که در پایان جنگ تحمیلی قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را بپذیریم. ما بدون توجه به توان نیروهای خود،



مشرف شد - در کتاب خود به نام «تاریخ یک ارتداد» مطلب محققانه‌ای نوشته بود که تعداد کشته‌شدگان هولوکاست بسیار کمتر از شش میلیون نفر بوده او به همین مناسبت به سه سال زندان در فرانسه محکوم شد. متأسفانه این شعار نفی هولوکاست برای ما هزینه‌های اجتماعی زیادی را به دنبال داشت، در سرمقاله‌های کیهان با آب و تاب فراوان مطرح شد و دیگر مسئولان نیز از آن حمایت کردند. به نظر من نیز با توجه به مظلوم‌نمایی جامعه یهود و صهیونیست‌ها و دولتمردان اسرائیل و نفوذی که در جهان داشتند، قطعه‌نامه‌های زیادی علیه ما صادر شد. چندی پس از شعار نفی هولوکاست، رئیس دولت نهم در دانشگاه کلمبیا سخنرانی کرد و آقای محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، درباره این سخنرانی به این مضمون گفت رئیس دولت اصولگرا، از موضع اصولی خود، به‌طور اصولی تجدیدنظر کرد و در همایشی که با موضوع هولوکاست در تهران، تشکیل

شده بود، رئیس دولت نهم در سخنرانی افتتاحیه گفت باید درباره هولوکاست تحقیق شود، اگر از ابتدا همین شعار تحقیق مطرح می‌شد مشکلی ایجاد نمی‌شد و حتی می‌شد جمعی از محققان جهان را نیز دعوت کرد، اما از آنجایی که شعار نفی هولوکاست دور از واقعیت بود، دیدیم که در پروسه عقب‌نشینی‌هایش به کجا منتهی شد: «ملت اسرائیل دوست ما هستند، مردم اسرائیل دوست ما هستند».

در یکی از نشست‌های آژانس بین‌المللی هسته‌ای، طرفداران اسرائیل پیش از نشست تدارکاتی دیده بودند تا سمپاتی و ترحم شرکت کنندگان را برانگیزند، دولتمردان اسرائیل و صهیونیست‌ها با رسانه‌های زیادی که دارند، تبلیغات زیادی علیه ایران انجام دادند و گفتند به مسئولان کشوری که شب را روز و روز را شب می‌کنند - هولوکاست را نفی می‌کنند - چگونه می‌توان اعتماد کرد که درباره بمب اتمی دروغ نگویند؟ حتی کار را به جایی رساندند که درباره فتوای مقام رهبری درباره حرام بودن بمب اتمی، تشکیک کرده و گفتند ممکن است جانشین ایشان برخلاف ایشان نظر دهند.

### سخن پایانی

در جریان جنگ در سال ۶۴ و ۶۵ مذاکراتی با آمریکا داشتیم که به مذاکرات مک‌فارلین معروف شد، ریگان رئیس‌جمهور وقت آمریکا در گفت‌وگو با چهار خبرنگار ارشد آمریکایی، اعلام کرد در پرتو این مذاکرات بود که یک گروه تندرو در ایران کنار زده شد. بعد از پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸ مجاهدین به رهبری رجوی با کمک صدام، حمله ناجوانمردانه‌ای به ایران کردند که عوارض راهبردی و منفی بسیاری داشت. از جمله اعدام‌های بی‌رویه در زندان‌ها و حتی اعدام کسانی که هیچ ربطی به مجاهدین نداشتند. برآنیم که با جمع‌بندی از این چند نمونه، از حرکت‌های بدون تئوری پرهیز کرده و اکنون که

ملت و دولت یازدهم ما، راه تعامل با جهان را در پیش گرفته است مبادا این راه، به‌شدت و خشونت در داخل بینجامد و بنابراین پیشنهاد ما این است که همه نیروها به باروری تئوریک چنین حرکتی بپردازد.

### پی‌نوشت

۱. شهید مطهری در صفحه ۱۲۵ کتاب منطق و فلسفه می‌نویسد: «لغت فلسفه ریشه یونانی دارد» و در صفحه ۱۲۷ می‌نویسد «مسلمین این لغت (فلسفه) را از یونان گرفتند، صیغه عربی از آن ساختند و صیغه شرقی به آن دادند و آن را به معنای مطلق دانش عقلی به کار بردند». شهید مطهری در صفحه ۱۸ همین کتاب می‌نویسد: «یکی از علومی که از جهان خارج وارد حوزه فرهنگ اسلامی شد و پذیرش عمومی یافت و حتی به‌عنوان مقدمه‌ای بر علوم دین جزو علوم دینی قرار گرفت، علم منطق است. علم منطق از متون یونانی ترجمه شد. واضع و مدون این علم ارسطاطالیس یونانی است. این علم در میان مسلمین نفوذ و گسترش فوق‌العاده یافت. اضافاتی بر آن شد و به سرحد کمال رسید».

۲. «علما و روحانیون ان‌شاءالله به همه ابعاد و جوانب مسئولیت خود آشنا هستند ولی از باب تذکر و تأکید عرض می‌کنم امروز که بسیاری از جوانان و اندیشمندان در فضای آزاد کشور اسلامی مان احساس می‌کنند که می‌توانند اندیشه‌های خود را در موضوعات و مسائل مختلف اسلامی بیان دارند، با روی گشاده و آغوش باز حرف‌های آنان را بشنوند و اگر بیراهه می‌روند، با بیانی آکنده از محبت و دوستی راه راست اسلامی را نشان آنها دهید و باید به این نکته توجه کنید که نمی‌شود عواطف و احساسات معنوی و عرفانی آنان را نادیده گرفت و فوراً آنکس القاط و انحراف بر نوشته هاشان زد و همه را یک‌باره به وادی تردید و شک انداخت. این‌ها که امروز این‌گونه مسائل را عنوان می‌کنند مسلماً دلشان برای اسلام و هدایت مسلمانان می‌تپد، و الا داعی ندارند که خود را با طرح این مسائل به دردسر بیندازند. این‌ها معتقدند که مواضع اسلام در موارد گوناگون همان‌گونه‌ای است که خود فکر می‌کنند. به‌جای پرخاش و کنارزدن آنها با پدیری و الفت با آنان برخورد کنید». (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۹۹) ■

## عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.

# سحابی؛ فروتنی سیاسی و پرهیز از سلطه جویی

## زندگی اجتماعی و سیاسی مهندس سحابی در گفت و گو با حامد سحابی

گفت و گوی دو نسل؛ لطف الله میثمی این بار به دیدار کسی رفته است که با پدرش در زندان و تبعید، در آزادی و سرخوشی، در انقلاب و بزنگاه‌های تاریخی و فرازونشیب‌های متعدد، روزگاری گذرانده است. او مهندس سحابی را آموزگار و استاد خود می‌داند و او را در منش و بینش به مثابه الگویی مثبت قرار داده و مهندس را مرد خدا می‌داند. حامد سحابی متولد سال ۱۳۴۱ است. فرزند دوم خانواده‌ای که در قرن معاصر نامشان با سیاست و تاریخ این مرزوبوم پیوند ناگسستنی دارد. پدر بزرگ او، دکتر یدالله سحابی از فعالان عرصه سیاست و پدرشان هم که در این راه به قدری مصر بود که حتی در آخرین لحظات زندگی نیز با گفتن جمله «برای فردای ایران نگرانم» زندگی را بدرود گفت. خواهر بزرگ‌تر او هاله نام دارد و او هم در زمینه قرآن پژوهی و تاریخ شیعه ید طولانی دارد. این دختر دل‌بند به قدری با پدر انس گرفته بود که یک روز پس از فوت او طاقت نیاورده و به او در دیار باقی پیوست. مهندس حامد سحابی از دوره اول زندان پدر خاطرات زیادی به یاد ندارد، اما از دوره دوم ماجراهایی را برایشان تعریف می‌کند که نشان می‌دهد چگونه اعتقادات و باورهای انسان‌های بزرگ و متعالی راهنمای زندگی‌شان شده و این عقاید تا چه حد در حوزه‌های خصوصی و فردی خود را نشان می‌دهد. او نقل می‌کند که مهندس سحابی همیشه معتقد بود که باید در بین مردم زیست و با آنان نزدیکی و معاشرت کرد. مهندس سحابی از همان اوایل ازدواج خود با زرین خانم عطایی در سال ۱۳۳۵ فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را آغاز کرده و تا آخر عمر ادامه داده است؛ اما حامد به گونه‌ای بیان می‌کند که انگار تا زمان زندان دوم پدر که او به سن ۹ سالگی رسیده بود، وارد عرصه فعالیت‌های پدر نشده بود و بعد از آن و با صحبت‌های اطرافیان و اقوام و به خصوص پدر بزرگ (که او در تمام صحبت‌های خود از او با عنوان آقا جون یاد می‌کند) متوجه فعالیت‌های پدر شده است. او می‌گوید اوایل در جریان جزئیات کار ایشان نبودم و تنها می‌دانستم که با رژیم شاه مشکل داشته و از در مخالفت با آن درآمده‌اند. در آن هنگام می‌دیدم که پدر و دوستانشان به شاه به دید یک خائن می‌نگریستند که به مردم خود و سرزمین خود خیانت کرده است و آنها نیز با حکومت درگیر هستند. این گفت و گو زمان کودکی حامد سحابی تا روزگاری که مهندس زنده بود را بیان می‌کند و صرفاً بازتاب اعمال مهندس در خانواده را در برمی‌گیرد تا آنجایی که ما را به درون خاندان سحابی در خیابان فخرالدوله می‌برد.

### نبود. شما چه خاطره‌ای از آن ملاقات‌ها در ذهن دارید؟

**سحابی:** یادم می‌آید در آن زمان، رفت و آمد بین تهران و شیراز با اتوبوس بسیار طولانی بود و حتی مواقعی بود که همراه مادر برای ملاقات به شیراز می‌رفتیم؛ ممکن بود با ملاقات موافقت نکرده و بدون نتیجه به تهران بازگردیم، اما در مهر ۵۷، زمانی که مهندس به تهران منتقل شد، اوضاع از این وضعیت درآمد و تبعید ناخواسته به پایان رسید و چندی پس از آن مهندس از زندان آزاد شد.

### میثمی: تأثیر پدر روی شما از طریق رفتار و کردارش بود یا نصیحت و امر و نهی؟

**سحابی:** به مرور زمان و با گذشت ایام متوجه نوع فعالیت‌ها و چگونگی کار پدر شدم و رفته رفته با فضا و اندیشه‌های او آشنا تر شدم، اما در همه این ایام او هرگز مرا مجبور به کاری نمی‌کرد. با هم به گفت و گو می‌نشستیم و حتی ممکن بود به اختلاف برسیم اما او به نتیجه اهمیت زیادی نمی‌داد و به تفکرات دیگران احترام می‌گذاشت، تأکید بیش از اندازه او بر طرز صحیح تفکر کردن و

پدری یا مادری هم به گونه‌ای در کنارمان بودند، به طوری که جای خالی پدر کمتر احساس می‌شد، اما این جای خالی برای مادر بسیار محسوس تر بود و در لابه‌لای صحبت‌هایش می‌توان به نگرانی‌ها و بار مسئولیت‌های اضافه‌ای که بر دوشش بوده را حس کرد.

**میثمی:** در بهار سال ۱۳۵۲ در زندان شیراز اعتصاب غذایی رخ داد که به شکنجه پدر، تراشیدن موی سرش و... منتهی شد. در آن زمان مادر سفرهای طولانی به شهر شیراز داشت و نبودن امکانات در این شهر باعث دشواری فراوانی برای اقامت ایشان و ملاقات پشت شیشه با پدر به وجود آورده بود. به یاد می‌آورم که در آن زمان نگرانی زندانیان بیشتر برای خانواده‌ها بود تا خود زندانیان، زیرا فرد دستگیر شده پس از گذراندن ایام بازجویی و احیانا شکنجه، دیگر عذاب مضاعفی متحمل نمی‌شد و در کنار دیگر مبارزان می‌توانست زندگی در زندان را کمی قابل تحمل تر کند؛ اما برای خانواده‌ها اعم از همسر یا فرزندان چنین

میثمی: در حکومت قبل، مهندس دوازده سالی را در زندان‌های ستم‌شاهی گذراند. هنگام دادگاه پدر در سال ۴۲، شما کمتر از یک سال داشتید. مهندس طی سال‌های ۴۲ تا ۴۶ در زندان قصر و مدتی به برازجان تبعید شدند و به همراه سران نهضت آزادی، افسران حزب توده و بسیاری دیگر از مبارزان آن زمان در آن زندان بودند و مدت حکمشان هم چهار سال بود. پس از آزادی در سال ۴۶ چند سالی را مهندس با خانواده گذراند و باز در سال ۵۰ به زندان افتاد. شما از این دوران و بازداشت سوم و دادگاه چه خاطره‌ای به یاد دارید؟

**حامد سحابی:** من در آن سال‌ها نوباه بودم و شرایط را در همان حد درک می‌کردم. از این دوران خاطرات مهمی به یاد دارم، مثلاً ناراحتی مادرم هنگام دستگیری پدر در سال ۵۰ را به یاد می‌آورم. مادرم تلاش می‌کرد با نبودن پدر خود را وفق داده و به تربیت ما همت گمارد. در آن موقع مادرم هم نقش پدر را ایفا می‌کرد و هم نقش مادر را، اعضای خانواده اعم از فامیل



حامد سبحانی

دوستان و چه فامیل پدری یا مادری، همگی در تلاشی مضاعف بودند تا این خلأ را پر کنند و شرایط را به گونه‌ای فراهم می‌کردند که ما از این دوران احساس ناراضی‌نباشیم. حتی پدر بزرگ نیز در مواقعی برای ملاقات با فرزندش، با ما به شیراز می‌آمد. مسلماً نقش پررنگی که مادرم در چنین زمان‌هایی ایفا می‌کرد از اهمیت اساسی برخوردار بود. به خانواده و فامیل خود افتخار می‌کنم و از اینکه در آن ایام به ما و مادر رسیدگی و کمک می‌کردند و در زمانه مشکلات ما را تنها نگذاشته‌اند خداوند را سپاس می‌گویم.

### میثمی: در آستانه انقلاب، در سال ۵۶ و ۵۷ شما پانزده ساله بودید. از آن ایام چه خاطراتی دارید؟

**سبحانی:** آن زمان من دانش آموز بودم و تحت تأثیر فضای خانواده علاقه‌مند به علوم پایه و فیزیک و بیشتر به دنبال نشانه‌های خدا در پدیده‌های طبیعی، از اتم‌ها و مولکول‌ها گرفته تا کهکشان‌ها و اجرام آسمانی. در آن هنگام من هنوز چیزی از فعالیت‌های سیاسی نمی‌دانستم. در سال ۵۶ که فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی علیه رژیم شاه شدت گرفته بود و در مسجد قبا و جاهای دیگر سخنرانی‌هایی صورت می‌گرفت، من هم در این مراسم شرکت می‌کردم و فعالیت‌هایی در این ایام داشتم.

در آن زمان دایی مادرم، مهندس بازرگان، بسیار فعال بود و به‌عنوان یکی از فعالان و مبارزان اجتماعی در سطح جامعه مطرح بود. ایشان به‌صورت ماهیانه جلساتی در خانواده برگزار می‌کرد که اکثریت قریب به اتفاق فامیل در آن شرکت می‌کردند و در آن ایام که سیر جریان‌ها و تحولات در سطح جامعه روز به روز گسترش می‌یافت، این بحث‌ها به‌صورت ناخودآگاه جزئی از زندگی روزمره خاندان ما را تشکیل می‌داد. پدر بزرگم نیز فعالیت‌های مشهودی داشت و در این جلسات نیز شرکت می‌کرد. در این جلسات جوان‌ترهای فامیل سؤالات و مسائلی را مطرح می‌کردند، اعم از مسائل دینی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و مهندس بازرگان نیز به آنان

شنیدم این بود که دوباره پدرت را گرفتند! مهندس ابتدا در زندان اوین بود، سپس قزل‌قلعه و بعد از آن زندان قصر. در آن زمان اتاق‌های ملاقات در زندان قصر با دو ردیف میله بین زندانی و ملاقاتی فاصله می‌انداخت و باعث دوری و جدایی آنان می‌شد. در آن ایام من، هاله و مادر به دیدار پدر می‌رفتیم، در مواقعی نیز پدر بزرگ ما را همراهی می‌کرد. حتی اقوام و خویشاوندان دیگر نیز که برای ملاقات می‌آمدند و ما را در این دیدارها همراهی می‌کردند. در آن ایام علاوه بر فامیل، افراد زیادی برای ملاقات مهندس سبحانی می‌آمدند.

هنگام دستگیری پدر در سال ۵۰ ما در آپارتمان اجاره‌ای در چهارراه قصر زندگی می‌کردیم. پس دستگیری به ناچار آن محل را ترک و به تناوب در منزل دایی‌ها و دکتر سبحانی ساکن شدیم. به هنگام آزادی پدر در سال ۵۷ ما ساکن خانه‌ای سه طبقه بودیم که در دو طبقه دیگرش دکتر سبحانی و عموی بزرگم ایرج سبحانی ساکن بودند.

### میثمی: پس از آزادی از زندان (در سال ۶۱) شما چه خاطراتی از روابط خود با پدر دارید؟

**سبحانی:** در آن زمان مهندس سبحانی روی جنبه اجتماعی بودن خیلی تأکید می‌کرد به‌طوری‌که بعضی از مواقع مرا همراهش به شرکت «صافیاد» می‌برد تا از نزدیک با کار جمعی آشنا شوم. حتی در برخی موارد نوید، پسر مهندس بازرگان نیز همراه ما می‌آمد. در آن زمان مهندس سبحانی بسیار علاقه‌مند بود که من از نزدیک با روند کار آشنا شده و زیر و بم کار را درک کنم و به قولی به‌صورت تجربی با کار و فعالیت مأنوس گردم. در همین جا بد نیست به خاطره دیگری اشاره کنم که اهمیت کار جمعی در تفکر پدر را نشان می‌دهد. در سفری همراه پدر به یزد رفته بودیم. طبق قراردادی که با شرکت صافیاد بسته شده بود می‌خواستیم کارخانه‌ای در آن شهر تأسیس کنیم. در آن سفر من و پدر در کنار هم سیستم‌های تأسیساتی کارخانه را بررسی کرده و کار را به‌صورت مشترک پیش می‌بردیم تا انتقال تجربه و خرد پدر به من به‌گونه‌ای تجربی انجام شود.

### میثمی: حدوداً سال ۵۲ بود که در زندان شیراز شورش رخ داد و مهندس سبحانی نیز مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار گرفت، موهای سرش را تراشیدند و تا مدت زیادی او را شکنجه می‌کردند تا به قول خودشان عوامل اصلی جریان را کشف کنند. این شرایط سخت زندان روی خانواده چه تأثیری می‌گذاشت، در این باب کمی بیشتر توضیح دهید؟ این سفرهای مداوم برای دیدار پدر و دوری و فاصله زیاد او با فرزندان چه تأثیری بر شما داشت و این خلأ عاطفی در کانون خانواده چگونه پر می‌شد؟

**سبحانی:** در آن زمان از دوری پدر احساس ناخرسندی می‌کردم؛ اما در خانواده، چه اقوام و

اندیشیدن بود. یاد هست که در ملاقات‌های زندان در اوین، قزل‌قلعه و دیگر زندان‌ها من را به مطالعه تشویق می‌کرد و بعضی از مواقع هم کتاب‌هایی به ما پیشنهاد می‌کرد. در زمان کودکی ایشان بسیار اصرار داشت که من فعالیت اجتماعی داشته باشم. مهندس فرزندان خود را تشویق می‌کرد تا با دیگر بچه‌های مدرسه یا همسایه مراد و رفیق و دوستی داشته باشند و برایش جایگاه فرد و یا قوم و خویشی و فامیلی مطرح نبود؛ بلکه فعالیت اجتماعی برایش اولویت داشت. هنگامی که بچه بودم و می‌خواستم در کوچه بازی کنم بیشتر وقت‌ها از پدرم اجازه می‌گرفتم، زیرا می‌دانستم اگر از مادرم چنین درخواستی کنم، ممکن است مخالفت کند. این برایش مهم بود که من یا هاله در یک محیط بسته و به‌دور از دیگران زندگی نکنیم؛ بلکه در بین مردم باشیم.

### میثمی: ایشان در آن زمان بعضی از مواقع سیگار یا پپ می‌کشید، البته این کار را در غیاب پدر بزرگ انجام می‌داد. این کار در محیط خانواده برای شما آزاردهنده نبود؟

**سبحانی:** اینکه پپ می‌کشید را که من اصلاً ندیده بودم و از آن بی‌اطلاع هستم و این موضوع را تازه از زبان شما دارم می‌شنوم، اما گاهی از اوقات سیگار می‌کشید و یک سیگار را هم کامل نمی‌کشید و آن را در دو نوبت معمولاً به اتمام می‌رساند، یک‌بار خاموش کرده و بعداً دوباره آن را روشن می‌کرد، البته مادرم در خانه برای این موضوع چارچوب سفت و سختی داشت.

### میثمی: در زندان از زندانبان تقاضای سیگار نمی‌کرد و از موضع ضد رژیم خوب‌ستنداری می‌کرد. آقای خامنه‌ای در اوایل انقلاب در حالی که از بنی صدر انتقاد می‌کردند، در محفل خصوصی به من گفتند او یک آیه قرآن را درست نمی‌خواند، در حالی که از مهندس سبحانی تعریف و تمجید کرده و او را اهل تدبر و صاحب‌نظری در قرآن می‌دانستند. با این گفته مقام رهبری، من تصور نمی‌کردم وقتی در تشییع جنازه زیر تابوت مهندس بودم، برخی نیروها خودسرانه چنین اقداماتی کنند.

**سبحانی:** آن مراسم برای من و مادر تأثرآور بود. به‌ویژه که آن اتفاق برای هاله نیز رخ داد. آن صحنه‌ها و آنچه با جنازه پدر کردند و آن هنگام که پیکر هاله را افتاده بر زمین دیدم از ذهنم دور نمی‌شود.

**میثمی:** از دستگیری سال ۵۰ پدر در زندان اوین، قزل‌قلعه، قصر و عادل‌آباد شیراز، از خود و خانواده چه خاطراتی به یاد دارید؟  
**سبحانی:** در زمانی که پدر در سال ۵۰ دستگیر شد، من در مقطع ابتدایی در مدرسه بودم. پس از اینکه به خانه آمدم مادر را به‌شدت ناراحت و نگران دیدم. وقتی از علت اندوه مادرم پرسیدم، پاسخی که

پاسخ می‌داد و تبادل افکار و اندیشه‌ها به شکلی بی‌سابقه اتفاق می‌افتاد.

در اینجا بد نیست از بهرام، پسر عموایرج نیز یاد کنم که چند سالی از من بزرگ‌تر بود. در این جریانات به شکلی جدی‌تر فعال بود و من بیشتر از طریق او با افکار دکتر شریعتی آشنا شدم. در ماه‌های منتهی به انقلاب نیز با تشویق و هدایت او در خیابان انقلاب بساط کتاب‌فروشی پهن می‌کردیم و کتاب‌های انقلابی می‌فروختیم.

**میثمی: بهرام در زمان انقلاب در جاهای مختلفی مشغول فعالیت سیاسی و اجتماعی بود. مهندس سحابی در مهر ۵۷ از زندان شیراز به زندان قصر در تهران منتقل شد، از جلوی بهشت‌زها که عبور می‌کرد با شعارهای تندی چون «به آیه‌آیه‌های قرآن قسم، شاه تو را می‌کشیم» و... در مراسم چهارم شهدای هفدهم شهریور روبه‌رو شد که تعجب کرده بود. در زندان قصر این موضوع را برای بچه‌ها مطرح کرد که مبدا مشکوک باشد و در پی تبیین آن بود و این در شرایطی بود که همه گروههای فعال و مبارزین مسلحانه را سرکوب کرده بودند. چندی بعد مهندس از زندان آزاد شد. ممکن است فضای خانواده و جامعه را بیان کنید.**

**سحابی:** پدر پس از گذراندن هفت سال حبس به آغوش خانواده بازگشت درحالی که نمی‌توانست از جریانات جامعه خود را کنار بکشد. حتی اگر پدر هم می‌خواست که از حوادث و اتفاقات دوری کند دوستان او نمی‌گذاشتند. به همراهی دوستان و هم‌زمان سابق همچون آقایان علی‌بابایی، آیت‌الله طالقانی، دکتر سحابی، مهندس بازرگان و دیگر دوستانش، در نهضت آزادی و جاهای دیگر وارد سیر تحولات در جامعه شد و با پیشینه و سابقه‌ای که داشت نمی‌توانست از مرکز جریانات و تحولات سیاسی آن روزگار دور بماند. این وضعیت او را در شرایط دشواری قرار می‌داد، زیرا پس از هفت سال دوری از خانواده و سختی‌هایی که در این مدت

بر اعضای خانواده‌اش گذشته بود، علاوه بر فعالیت سیاسی و اجتماعی از او توقع رسیدگی به خانواده هم می‌رفت.

من آن زمان از پدر توقع خاصی نداشتم و حتی از اینکه او در کنار دیگر فعالان و مبارزان در صف اول رویارویی با رژیم شاه هستند احساس خوشحالی و رضایت نیز می‌کردم، اما این را اضافه می‌کنم که مادرم خواهان حضور بیشتر پدر در درون خانواده بود. آن زمان یکی از دوره‌های سرنوشت‌ساز برای تاریخ این مرزوبوم بود و پدر نمی‌توانست گوشه‌نشینی اختیار کند. چنین رفتاری در سرشت مهندس نبود و با ذات او در تناقض بود. در آن زمان که وقوع انقلاب حتمی نبود و کسی نمی‌دانست که در ادامه قرار است چه وقایعی رخ دهد. تظاهرات و آشوب و بی‌نظمی روزه‌روز گسترش می‌یافت و پدر یکی از افرادی بود که ادامه چنین وضعیتی برایش غیرقابل‌پذیرش بود. آینده این سرزمین همیشه یکی از دغدغه‌های اصلی پدر بوده که تا پایان عمر نیز با او همراه بود، حتی در آن زمان خطر تجزیه و تلاشی ایران مطرح بود که برای مهندس همچون یک کابوس بود.

در آن ایام تنها من نبودم که ناخودآگاه به فعالیت سیاسی کشیده شده بودم، بلکه خواهرم هاله نیز از این حوادث دوری نمی‌کرد. او که در دانشگاه فیزیک می‌خواند، بیش از آنکه به درس و تحصیل بپردازد به فعالیت دانشجویی می‌پرداخت.

**میثمی: مادر تان می‌گفت در تظاهرات ۱۷ شهریور سال ۵۷ نزدیک بود هاله به‌دست مأموران امنیتی به شهادت برسد و شاید یکی از دلایلی که او را برای ادامه تحصیل به فرانسه فرستادند همین اشتیاق و هیجان بیش‌از اندازه او به فعالیت‌های اجتماعی بود؛ در این باره کمی توضیح دهید.**

**سحابی:** بله، درست است. هاله جوانی پرشور و هیجان بود و در مدرسه و دانشگاه مرکز توجه همکلاسی‌ها و دوستانش بود. او در مدرسه ژاندارک تحصیل کرده بود و دانش‌آموز خوبی بود، و زبان فرانسه را هم خوب می‌دانست، ولی



مهندس بازرگان، دکتر یدالله سحابی و مهندس عزت‌الله سحابی

در زمان انقلاب حوادث به گونه‌ای بود که جوانان نمی‌توانستند در کنساری بمانند. به همین خاطر مادرم با مشورت بزرگان خانواده هاله را برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام کرد. ولی از قضا جالب است که حدود ده روز پس از رفتن خواهرم به فرانسه، آیت‌الله خمینی هم به نوفل‌لوشاتو رفت و آنجا به پایگاه انقلاب تبدیل شد و عملاً آنجا هم هاله در مرکز فعالیت‌های سیاسی قرار گرفت.

**میثمی: شما می‌دانستید در چنین اوضاع و احوالی شهید مطهری از مهندس سحابی دعوت کرد و عضو شورای انقلاب شدند؟**

**سحابی:** در آن زمان از این قضیه اطلاعی نداشتم.

**میثمی: در زمان انقلاب مادر من تصور می‌کرد با پیروزی انقلاب همه چیز رو به راه می‌شود. شما، مادر تان و هاله در آن زمان چه تصویری داشتید. با وجود اینکه پدر دوازده سال از ۲۲ سال زندگی مشترک را در زندان گذرانده بود؟**

**سحابی:** ما جوان‌ترها در آن زمان فکر می‌کردیم که نفس انقلاب و ذات آن یک ایده‌آل است و انقلاب به‌خودی‌خود باعث رهنمون‌شدن جامعه به‌سوی جامعه ایده‌آل می‌شود. در اوایل انقلاب مردم ایران همبستگی عجیبی در جامعه نشان دادند که در تاریخ بی‌سابقه بوده است و در هنگام مشکلات و سختی‌ها به داد هم می‌رسیدند. اطاعت از قانون به شکل رویه و رفتار روزانه مردم درآمده بود و نیازی به مراقبت و نظارت در جایی احساس نمی‌شد. به‌وجود مأموران راهنمایی و رانندگی در سر چهارراه‌ها نیازی نبود؛ زیرا مردم خود قوانین را رعایت می‌کردند و حتی با گذشت و فداکاری حاضر بودند به اطرافیان خود که حتی ناشناس بودند هم کمک کنند. اما با گذشت زمان و پدیدار شدن اختلافات در رأس هرم سیاسی کشور، این اختلافات در سطح جامعه نیز جاری و ساری شد به‌طوری‌که امروزه نتایج آن مشخص است. در زمان انقلاب اگر کسی نوبت خود را رعایت نمی‌کرد یا در مکانی به فردی ضعیف‌تر از خود ظلمی روا می‌داشت، اکثریت مردم از در مخالفت درآمده و جلوی طرف را می‌گرفتند. دورزدن قانون توسط خود مردم غیرممکن شده بود و این یکی از ویژگی‌های نیکوی مردم بود که خودکنترلی پیدا کرده بودند. مردم به کسی که قانون را رعایت نمی‌کرد، زرننگ نمی‌گفتند؛ بلکه با او برخورد جدی می‌کردند. در آن زمان خیلی از دختران به‌طور داوطلبانه حجاب را رعایت می‌کردند و اجباری نبود، اما چون آنان فکر می‌کردند که باید احترام خون‌شهادا و اکثریت مردم حفظ شود، به‌طور داوطلبانه روسری سر می‌کردند.

**میثمی: پدر برای بار دوم که به پاریس رفت و از آنجا با مادر برای دیدار اقوام به امریکا رفت، انقلاب پیروز شد. او به ایران برگشت و به فعالیت در شورای انقلاب ادامه داد و مدتی هم رئیس سازمان**

برنامه و سپس عضو خبرگان قانون اساسی و آن گاه نماینده اولین مجلس شورای ملی شد. پس از طرح مسئله ولایت فقیه در مجلس خبرگان، مهندس در ترمینال خزانه سخنرانی کرد که موجب کدورت خیلی از اعضای خبرگان شد و به او چپ چپ نگاه می کردند و بعد هم در مجلس شورای اسلامی درباره بنی صدر صحبت هایی کرده بود که باعث شده حتی پاسداران مجلس هم به او نگاه خاصی داشتند. باز تاب تحمل این مرارت ها در خانواده چه بود؟

**سحابی:** با تمام صبوری پدر، این مشکلات در خانه به شکل غیر مستقیم منعکس می شد و فضای خانواده را تحت تأثیر قرار می داد. در زمان قدیم تا حال، روحیات مردان ایرانی به گونه ای بوده است که مسائل و جریانات خارج از خانه را پشت در می گذاشته اند و آن را به داخل خانه نمی آوردند. این موضوع هنوز که هنوز است در بین بعضی از مردم رواج دارد و پدر نیز چنین بود. هیچ گاه به خاطر نمی آورم که پدرم از مسئله ای گله کرده باشد و خود را طلبکار نشان دهد. تواضع و فروتنی او باعث می شد در هنگامه شادی زیاد سرخوش نشود و در هنگامه بلا نیز خیلی ناامید نشود. همیشه افق های دورتری را می دید.

**میثمی:** مهندس وقتی در زندان دعای کمیل می خواند یا دعای دیگر، رو به دیوار بود و از پشت او را می دیدیم که چگونه با خدا راز و نیاز می کند و بنای گریستن را می گذارد. در آن زمان من با خود فکر میکردم که این مرد خداست، خدایا مرا همچون او گردان. آیا این احوالات در خانه رهنمودی برای شما و اعضای خانواده نداشت؟

**سحابی:** در هنگام نماز خواندن می شد او را در حال درددل با معشوق خود دید و در آن زمان بود که احوال اصلی خود را نمایان می ساخت. ما می دیدیم پدر دوستی را یافته است که با گفت و گوی با او و درددل کردن با او به چنان آرامشی می رسد که نیاز به مخاطب زمینی برای گله و شکایت ندارد و تمام مسائل و مشکلات خود را با آن معبود ابدی در میان می گذارد. پدر در طول زندگی خود دوستی را یافته بود که مردم بدان توجه کافی ندارند، اما مهندس این دوست را یافته بود و با او سخنان خود را در میان می گذاشت؛ به همین دلیل از اغیار آزاد بود. ارتباط مهندس سحابی با خدا چنان بود که در هنگام نماز کاملاً از خود بیخود می شد و تمامی توجه خود را به خدا معطوف می داشت و روی ما هم تأثیر زیادی داشت؛ یعنی پدر بدون امرونی برای نماز خواندن، ما را به آن سو هدایت می کرد.

**میثمی:** شنیده بودم که در سال ۶۳ در دانشگاه شریف قبول شده بودید؛ ولی شما را نپذیرفتند، داستان چه بود؟  
**سحابی:** من رتبه خوبی در کنکور آن سال کسب کرده بودم ولی نامم در میان قبول شدگان نبود.

ارتباط مهندس سحابی با خدا چنان بود که در هنگام نماز کاملاً از خود بیخود می شد و تمامی توجه خود را به خدا معطوف می داشت و روی ما هم تأثیر زیادی داشت؛ یعنی پدر بدون امرونی برای نماز خواندن، ما را به آن سو هدایت می کرد

بعد از پیگیری فراوان معلوم شد که رتبه لازم برای قبولی در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه شریف را آورده بودم؛ اما از گزینش رد شده بودم. ولی با پیگیری آقای دکتر رجاییان پس از گذشت یک ترم تحصیلی و با تأخیر در دانشگاه ثبت نام کردم؛ اما یک ترم هم نتوانستم تحصیل را ادامه دهم و در اواسط ترم به اتهام طرفداری از مجاهدین دستگیر شدم. این دومین دستگیری من بود و در زمانی اتفاق افتاد که پدرم نماینده مردم تهران در مجلس شورا بود. همین مسئله نیز باعث موضع گیری های تنیدی علیه خانواده ما شد. برخی در مجلس و جاهای دیگر، اقدامات و مبارزات خالصانه مهندس سحابی را نادیده گرفته و با شدت بیشتری اقدام به تخریب ایشان می کردند. این در حالی بود که پدرم چه در زندان و چه در بیرون از زندان به مجاهدین انتقادات زیادی داشت و به من هم می گفت، ولی مرا از فعالیت اجتماعی که انتخاب کرده بودم منع نمی کرد. در سی ام خرداد سال شصت برای بار اول دستگیر شدم و پس از تحمل زندان انفرادی آزاد شدم. من از جمله افرادی بودم که وارد فاز نظامی و مسلحانه نشده بودم، اما با وجود این موضوع و مسائل دیگری که وجود داشت، مجبور شدم مدتی را در زندان بمانم.

**میثمی:** پدر در آن ایام به ملاقات شما می آمد؟

**سحابی:** هر دو بار حبس من مصادف بود با نمایندگی پدرم در مجلس اول. او در عین اینکه نماینده مجلس بود، اما از سرزدن و رسیدگی به من هیچ گاه غفلت نمی کرد. در زندان او این ملاقات به صورت حضوری انجام نمی شد، بلکه در بیشتر مواقع از پشت شیشه بود، در موارد نادری اجازه می دادند که من و پدر ملاقات حضوری داشته باشیم. پدر حتی در ایام زندان من به آینده خوش بین بود و سعی می کرد این روحیه مثبت را به من نیز منتقل کند. البته در بعضی مواقع نیز نصیحت ها و سفارش هایی مبنی بر احتیاط و مراقبت بیشتر می کرد.

**میثمی:** فعالیت های رسمی و سیاسی مهندس سحابی پس از اتمام دوره اول مجلس کاهش یافت. این موضوع در خانواده چه بازتابی داشت؟

**سحابی:** پس از اتمام دوره اول مجلس، پدر کم کم از عرصه سیاسی فاصله گرفت و بیشتر وقتش را با خانواده می گذراند. خواهرم، هاله با دکتر شامخی

ازدواج کرده بود و کانون خانواده گرم تر شده بود. پدر با دوستان و همفکران سابق خود فعالیت های دیگری را در پیش گرفتند و در راستای فعالیت های مدنی و اجتماعی کارهای زیادی انجام دادند. پدر بسیار مطالعه می کرد و حاصل مطالعات خود را یادداشت و به دیگران منتقل می کرد و به قولی زکات کتاب خواندنش را به سرعت ادا می کرد. او کتاب خاصی که موضع گیری خاصی داشته باشد را معرفی نمی کرد، بلکه عمل کتاب خواندن را در حالت کلی توصیه می کرد. برای نمونه پدر توصیه می کرد ما در جریان علم روز باشیم و کتابی مانند «سایبرنتیک» که یکی از کتاب های جدید در زمینه فیزیک و شیمی بود را بخوانم؛ حتی به یاد می آورم در نوجوانی کتاب های صمد بهرنگی را برای من و خواهرم می خرید تا ما را به مطالعه تشویق کند و روحیه کتاب خوانی را در ما افزایش دهد. در کودکی و نوجوانی کتاب های بهرنگی برایم چنان جذابیتی پیدا کرده بود که خودم بقیه کتاب های او را نیز خریدم.

**میثمی:** ایشان در عین اینکه مطالعات و تجربیات زیادی داشت، اما خیلی به تألیف کتاب علاقه نداشت و همیشه از تأثیری که نظریات ناپخته و دم تکشیده می توانند روی جامعه بگذارند هراسان بود. مهندس عادت به مطالعه داشت و سعی می کرد کتاب های روز را بخواند و حتی کتاب هایی به زبان انگلیسی را هم می خواند تا در تحلیل ها و برداشت های خود در مسائل اجتماعی و سیاسی از آنها بهره ببرد. در زندان پس از کار زیاد روی مقوله توحید و ابعاد آن، جزوهای نوشته بود به نام «توحید علمی» و توحید را در روند علم نشان داده بود. این موضوع را با شما مطرح کرده بود؟

**سحابی:** بله، در این باب گفت و گوهایی با پدر داشته ام و عموم دکتر فریدون سحابی تعدادی دیگر از مطالب مهندس که در ارتباط با مبحث توحید علمی بوده است را جمع آوری کرده و آنها را آقای محمد مهدی جعفری هم دیده است. این مطالب شاید به زودی انتشار یابد.

**میثمی:** یادم می آید که پس از انتقال مهندس به زندان قصر، او محور مباحث آن جزوه را در جلسه ای بیان کرد. مقوله توحید در تمام عرصه ها از دغدغه های اصلی مهندس بود.

**سحابی:** در ادامه باید اضافه کنم که برخورد علمی پدر با مسائل یکی دیگر از ویژگی های مورد علاقه من بود. در نوجوانی از مباحث فیزیکی لذت فراوانی می بردم و از اینکه بتوانم از راهنمایی های پدر در این زمینه بهره ببرم، بسیار خوشحال بودم. مهندس سحابی در اوقات فراغت موضوعاتی را مطرح می کرد و درباره آن با من به گفت و گو می نشست، حتی در مواقعی کتاب هایی را معرفی می کرد تا بخوانم و دیدگاه جامعی پیدا کنم. پدر در اواخر عمر خویش، این موضوعات و نحوه نگرش



علمی خود به توحید را در جزوه «سه کتاب» نیز ادامه داد که در امتداد همان پروژه قبلی بود.

**میثمی: مهندس سحابی پس از پایان دوره اول مجلس شورا، بیکار نشست و با تعدادی از باران و دوستان قدیمی، فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی گوناگونی را شروع کردند. همچنین آنان جلساتی با عنوان «شط» برگزار می‌کردند که مخفف دوگانه «شریعتی - طالقانی» بود. به مرور زمان این جلسات جوانان مشتاق زیادی را جذب کرده و به آنجا می‌کشاند و در همان جلسات بود که مهندس و دیگر روشنفکران و نواندیشان به بیان مواضع و دیدگاه‌های خود می‌پرداختند. این روند تا سال ۶۹ ادامه داشت که مهندس سحابی مجوز نشریه‌ای را گرفت که در اداره آن گروهی از دوستان که به ملی - مذهبی‌ها شهرت یافته بودند به او باری می‌رساندند. درباره دیدگاه‌های ناگفته پدر چه خاطراتی در ذهن دارید و در آن سال‌ها پدر به این جریان به چه دیدی می‌نگریست و به‌عنوان یکی از پایه‌گذاران اصلی آن، از این جریان چه انتظاراتی داشت؟**

**سحابی:** در آن سال‌ها سطح جامعه را سکوتی فرا گرفته و انفعال در همه‌جا ریشه دوانیده بود. یأس و ناامیدی در جامعه رخنه کرده بود. در آن زمان افراد زیادی بودند که در انقلاب اسلامی سال ۵۷ آرمان‌ها و ایده‌آل‌های فراوانی داشتند، اما با گذشت یک دهه از عمر انقلاب از فعالیت ناامید شده و کنار کشیده بودند. اقلیتی هم که در گوشه و کنار جامعه، کارهای اندکی می‌کردند که انعکاسی پیدا نمی‌کرد. آن زمان فعالیت‌های پدر مانند شعله کوچکی بود که در آن ناامیدی‌ها، نوید فردایی بهتر می‌داد. فعالیت‌های مهندس سحابی و دوستانش باعث شد افرادی که اندک ایمانی به این راه و روند داشتند ذره امیدوار شده و به فعالیت بازگردند. این دوره سردی و عسرت تا سال ۷۵ تداوم یافت و پس از دوم خرداد و انتخاب آقای خاتمی این بذر امید که وعده داده بودند شکوفا شد و فضای جامعه سمت و سویی دیگر یافت. شعله کوچکی که پدر و یارانش در آن سال‌ها سعی در روشن نگاه‌داشتنش کرده بودند پس از سال ۷۶ بخش بزرگی را درنوردید و در خیلی از افراد مؤثر واقع شد. مسلماً افراد دیگری نیز در آن زمان فعالیت‌هایی داشته و سعی در پیش‌برد جامعه مدنی داشته‌اند و من نمی‌خواهم ارزش کار آنان را نادیده بگیرم یا کارها و فعالیتشان را اندک جلوه دهم، بلکه فعالیت‌هایی هم که انجام می‌شد بروز و ظهور فراوانی نداشت و فضای اکثری جامعه تا سال ۷۵ چنین اوضاعی را دنبال می‌کرد.

**میثمی:** بله، حتی در آن زمان هم که نشریه ایران فردا تیراژی بین ۶۰ تا ۷۰ هزار نسخه داشت باز هم نمی‌شد بازخورد چشمگیر آن را در جامعه مشاهده کرد و بحث‌ها

**و سخنانی این چنینی حالت روشنفکرانه و خصوصی به خود گرفته بود که در همان دفتر و سخنرانی‌ها دنبال می‌شد. در همان حدود سال ۶۹ بود که پدر دستگیر شد، از آن ایام چه خاطره‌ای به یاد دارید؟**

**سحابی:** پدر پس از انقلاب دوبار زندانی شد؛ یک بار در سال ۶۹ و دیگری در سال ۷۹، اتفاق افتاد. پدر همیشه به انقلابیون با دید مثبتی می‌نگریست و در دسته‌بندی و دوگانه انقلابیون در برابر محافظه‌کاران یا غیرانقلابیون همیشه به سمت اول گرایش داشت، همین مسئله یکی از علل این مثبت‌اندیشی او بود. او پیش از انقلاب بعضی از فعالان و مبارزان انقلابی را می‌شناخت و به آنان اعتماد داشت، این موضوع باعث شد که در دستگیری و بازجویی‌های سال ۶۹ از این صداقت و یکرنگی پدر سوءاستفاده شده و بازجویان با استفاده از ترفندهای مختلف می‌کوشیدند از او اعترافات علیه دوستان یا اطرافیان بگیرند. حتی برای پیش‌برد یک سناریو دست به اقدامات عجیبی از جمله چاپ روزنامه می‌زدند.

**میثمی:** بله، اخبار دروغ مربوط به فوت هاشم صباغیان را به یاد دارم. همچنین خاطرم هست که بعد از اولین ملاقاتی که مادر و هاله با پدر در زندان ۵۹ عشرت‌آباد داشتند به دفتر نشریه آمدند و اولین باری بود که اشک چشم این حماسه مقاومت را دیدم. هاله نیز چشمش گریان بود. مهندس بعد از زندان ۵۹ به من گفت در طول زندان سه بار از خداوند طلب مرگ کردم که برایم بسیار تأثر آور بود. به یاد حضرت مریم افتادم که او هم از خدا طلب مرگ می‌کرد. وقتی می‌خواهم دعا کنم ابتدا این واقعه را مرور کرده دلم می‌شکند، آنگاه به دعا می‌پردازم. هیچ‌وقت این خاطرات را فراموش نمی‌کنم. خوشبختانه بعداً هم آشکار شد انگ براندازی به مهندس و دستگیری ایشان اشتباه بوده است.

**سحابی:** با مقایسه دو دوران زندان پدر، یعنی ۱۲ سال پیش از انقلاب و حدوداً ۳ سال پس از انقلاب، می‌توانم چنین نتیجه‌گیری کنم که دوران پس از انقلاب گرچه کوتاه‌تر بوده اما از لحاظ روحی برایش بسیار سخت‌تر بود. صداقت و اعتماد مهندس به سخنان افرادی که با او گفت‌وگو می‌کردند یا بازجوها، باعث می‌شد که آنان با ترفندها و نیرنگ‌هایی که به کار می‌گرفتند اهداف شوم و پلیدی را پیش ببرند. انعکاس اخبار داخل زندان و اتفاقاتی که می‌افتاد نیز برای خانواده ما و

**باید اشاره کنم که پدر جدا از اختلافاتی که از ابتدا با حکومت داشته، هیچ‌گاه در فکر براندازی نبود و به دنبال فعالیت جمعی و تشکیل نهادهایی خارج از قدرت بود**

دیگر خانواده‌های زندانیان سیاسی نگرانی زیادی به بار می‌آورد. اخبار ضدونقیضی که مرتب به بیرون از زندان می‌رسید نیز یکی دیگر از علل نگرانی خانواده‌ها بود، به طوری که بعضی از رفتارها و اعمال و وقایعی که اتفاق می‌افتاد، به بیرون درز پیدا می‌کرد و خبری می‌شد. از طرف دیگر از بعضی افراد و نوع رفتاری که با آنها می‌شد، خبری در دست نبود و در بعضی مواقع این بی‌خبری بدتر بود.

**میثمی:** در دهه هفتاد نیز اتفاقاتی در زندگی خانوادگی شما رخ داد. مستندی در صداوسیما جمهوری اسلامی پخش شد که هویت نام داشت و از جمله اتفاقات ناگوار تاریخ زندگانی مهندس سحابی بود. در آن زمان ما با مهندس سحابی رفت‌وآمد خانوادگی داشتیم و به خانه‌شان می‌رفتیم. پخش این برنامه تأثیر ناگواری بر روحیه ایشان گذاشت.

**سحابی:** بله، همین‌طور است.

**میثمی:** مهندس در اواخر عمر خود نگران بود. او همچنان امیدوار به آینده بود اما شرایط را خطرناک می‌دید و گواه این ادعا نیز این موضوع بود که آخرین جمله‌ای هم که بیان کرده بود این بود: «برای آینده ایران نگرانم». آیا در این ایام از نگرانی‌های خود با شما چیزی بیان کرده بود؟

**سحابی:** باید اشاره کنم که پدر جدا از اختلافاتی که از ابتدا با حکومت داشته، هیچ‌گاه در فکر براندازی نبود و به دنبال فعالیت جمعی و تشکیل نهادهایی خارج از قدرت بود. این اختلافات باعث نمی‌شد که برای تمامیت ارضی کشور یا امنیت آن نسبت به حکومت بدبین باشد؛ اما با آمدن آقای احمدی‌نژاد و اقدامات او احساس خطر فراوانی می‌کرد و حتی با ادامه آن روند خطر تجزیه کشور را دور نمی‌دید. پدر فکر می‌کرد که در دولت‌های نهم و دهم بنیان‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه در حال اضمحلال و رو به فروپاشی است و این مسئله برایش بسیار مهم بود. بزرگ‌ترین دلواپسی پدر این بود که تمامیت ارضی ایران و یکپارچگی امروزه آن به خطر بیفتد و حیثاً کشور با تجزیه روبرو شود. در بین تحلیل‌گران و سیاست‌مداران غربی نیز هرگاه این موضوع به‌عنوان راه‌حلی بیان می‌شد، مهندس خود را موظف می‌دید که در مقابل آن موضع‌گیری کند و اگر مقاله یا مطلبی لازم است برای نقد و رد آن ادعا بنگارد و شکستن این یکپارچگی را تابویی برای خود تلقی می‌کرد. در روزهای آخر آثار خستگی در چهره پدر محسوس بود و دوران افسردگی را می‌گذراند و حتی در همان اواخر سال ۸۹ که دادگاه رأی به نشریه داد، ایشان می‌توانست دوباره ایران‌فردا را چاپ و منتشر کند؛ اما اشتیاقی به این امر نشان نمی‌داد. مهندس در اواخر عمر خود نه تنها آمادگی سرپرستی نشریه را در خود نمی‌دید؛ بلکه به آماده‌نبودن شرایط اجتماعی هم اذعان می‌کرد.

میشمی: ممکن است چند نمونه از ویژگی‌های اخلاقی پدر را نام ببرید که برای شما در طول زندگی الگو بوده است. برای نمونه این ویژگی مهندس که ویژگی انبیا نیز بوده است، خطاپذیری او بود. او هرگاه واکنشی نشان می‌داد یا موضع‌گیری‌ای می‌کرد که بعداً به اشتباه بودن آن پی می‌برد، به اشتباهش اعتراف می‌کرد. او کاملاً انتقادپذیر بود و خطاپذیری را در خود نهادینه کرده بود و با این کار به الگویی برای جوانان و فعالان این مرزوبوم تبدیل شد. شما چه ویژگی‌هایی را بارز می‌بینید؟

**سحابی:** پدر همیشه متواضع بود و هرگز روحیه سلطه‌جویی نداشت. حتی هنگامی که همه چیز برای تسلط او آماده می‌شد از سلطه‌جویی پرهیز می‌کرد. او به خصوص در مقابل بزرگان انقلاب همیشه سر تعظیم خم می‌کرد و هرگز منیت به خود راه نمی‌داد. همین روحیه بود که موجب خروج او از نهضت آزادی شد. تحلیل من اکنون این است که در آن زمان پدر می‌دید که اکثریت جوانان نهضت از او حمایت می‌کنند و اگر بخواهد در نهضت بماند می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در نهضت داشته باشد ولی در این صورت ممکن است با مهندس بازرگان به اختلاف برسند و نهضت دچار تشتت و اختلاف گردد به همین دلیل برای احترام به جایگاه مهندس بازرگان از نهضت آزادی ایران بیرون آمد و جریان موسوم به ملی-مذهبی‌ها را به وجود آورد. مهندس سحابی در آن زمان برای خروج از صحنه رقابت در شورای رهبری نهضت آزادی از آنجا خارج شد تا نداشتن روحیه سلطه‌طلبی خود را نشان دهد. حفظ جایگاه و مقام و منزلت در نظر پدر هیچ‌گاه از اولویت برخوردار نبوده است. اگر فردی را طالب جایگاهی می‌دید و شایستگی را در او مشاهده می‌کرد، به‌راحتی آن مقام را به او واگذار می‌کرد.

مهندس سحابی در اواخر عمر خویش دست‌نوشته‌ها و مطالبی باعنوان «سه کتاب» داشت که حاصل تحقیقات و اندیشه‌های مکرر او بود. در سال پایانی عمرش از او خواستم که آنها را ویرایش کرده و به چاپ برساند؛ اما هراس از به اشتباه‌انداختن دیگران و همان روحیه خطاپذیری که شما گفتید، باعث شده بود که به چاپ آنها اقدام نکند. شاید اگر مهندس چند سالی بیشتر زنده می‌ماند، این پروژه به سرمنزل مقصود می‌رسید. پدر در تمام عمر خویش برای تمامی موجودات و کائنات و هر چیزی که در جهان است، مبدأ و منشأ واحدی قائل بود و معتقد بود که تمام این جریانات و ابر و ماه و خورشید از یک جا نور حیات می‌گیرند که همان پروردگار عالم است. او برعکس بعضی فلاسفه که تضاد را جزء اصلی جهان می‌دانند، از یکپارچگی و روندی منظم در جهان می‌گوید که به دست ناظم و مدبری دانا پی‌ریزی شده است. او همه جهان را به صورت یک سیستم بسیط می‌دید که مخلوق باری تعالی است.

**پدر همیشه متواضع بود و هرگز روحیه سلطه‌جویی نداشت. حتی هنگامی که همه چیز برای تسلط او آماده می‌شد از سلطه‌جویی پرهیز می‌کرد. او به خصوص در مقابل بزرگان انقلاب همیشه سر تعظیم خم می‌کرد و هرگز منیت به خود راه نمی‌داد**

**میشمی:** او درباره وحی و عمومیت داشتن آن نیز نظری مشابه داشت و عمومیت وحی را نیز در همه وجوه می‌دید، هم در انسان، هم در طبیعت و هم در تاریخ. مهندس سحابی اعتقاد داشت با نزول وحی تغییری بنیادین رخ می‌دهد. حال این تغییر می‌تواند در انسان باشد یا در طبیعت و یا در تاریخ و این مطلب، نکته موشکافانه و عظیمی است که درباره آن بحث و جدل فراوانی می‌توان کرد. در پایان می‌خواهم از زمان درگذشت مهندس نیز خاطره‌ای بیان فرمایید، باتوجه به اینکه یک روز بعد خواهر نیز به پدر پیوست، چگونه این تراژدی غم‌انگیز را تحمل کردید؟

**سحابی:** مرگ پدر برای من ضایعه‌ای دردناک و ناگوار بود که بعد از گذشت چندین سال از آن، با یادآوری هر باره آن باز هم دچار غم و اندوه می‌شوم. در روزهای ابتدایی تحمل این درد و رنج برایم ناممکن بود، به‌خصوص که این رنج با عروج هاله نیز همراه بود. حدود دو سالی برایم طول کشید تا تصمیم گرفتم با جای پای پدر بگذارم و برای جبران زحمات او راه و مسیرش را ادامه دهم. ادامه دادن مسیر پدر مرهمی برای جای خالی اوست. پدر کارهای نیمه‌تمامی دارد و پروژه‌هایی را از خود به یادگار گذاشته است که می‌خواهم آنها را ادامه دهم. یکی از این پروژه‌ها نشریه «ایران‌فردا» است که مجدداً آغاز به فعالیت کرده است. موضوع دیگری که آن مرحوم به آن علاقه‌مند بود فعالیت‌های جمعی، تولید و کوشش برای ساخت نهادهای مدنی بود که با راه‌اندازی شرکت صافیاد به آن مهم همت گمارده بود. این شرکت یکی از جاهایی بود که پدر روزگاری را در آنجا سپری کرده و برای سرپا نگاه‌داشتن آن رنج و زحمت فراوانی متحمل شده بود. مهندس سحابی در تأسیس و راه‌اندازی شرکت‌های تولیدی و کارگاه‌های موجود در کشور تلاش فراوانی کرده بود و حتی در راه‌اندازی بعضی از آنان، به‌طور مستقیم نقش داشت و از اینکه به‌گونه‌ای به مردم کمک کرده و برایشان کار و شغل فراهم کند، بسیار راضی و خشنود می‌شد. او بدون توقع و بی‌هیچ منتی شرکت‌هایی را ایجاد می‌کرد و با چرخیدن چرخ آن صنعت و به بار نشستن آن، خود را کنار می‌کشید. این رویه‌ای بود که او از پس از انقلاب به‌طور مداوم دنبال کرده بود. پدر معتقد بود

که امروزه راه‌اندازی صنعت و کارگاه‌های تولیدی مصداق کار نیک و پسندیده است و از ته قلب خود به این موضوع باور داشت. البته این باور در خانواده ما بی‌سابقه نبود؛ ولی درباره پدر پررنگ‌تر نمایان شد.

مثال دیگر در این زمینه مؤسسه موقوفه «دین مهر» بود که پدر بزرگ تأسیس کرده بود و به امور خیریه می‌پرداخت. آقاچون با کمک دیگر دوستانش آن را اداره می‌کردند. پس از فوت پدر بزرگ، پدر مسئولیت آن مرکز را به عهده گرفته و آن را اداره می‌کرد. اعتقاد پدر مصداق ضرب‌المثل معروفی است که بیان می‌کند به‌جای دادن ماهی، به فقیران و مستمندان ماهیگیری یاد بدهید که تا آخر عمر گرسنه نمانند. حتی پیشنهاد داده بود که بنیاد خیریه در صنعت سرمایه‌گذاری کرده و وارد چرخه تولید شود؛ زیرا این کار مصداق عمل خیر است. با همین دیدگاه بود که از طرف همان مرکز در صافیاد سرمایه‌گذاری کرده و باعث گسترش شرکت صافیاد شد، درحالی‌که نوع فعالیت صافیاد اصلاً با مرکز خیریه همخوانی نداشت. پدر معتقد بود مصداق عمل صالح در روزگار کنونی، چرخاندن چرخ صنعت و تولید در کشور و اشتغال‌زایی برای قشر بی‌بضاعت است.

موضوع «سه کتاب» که اندکی قبل بدان اشارتی رفت را نیز می‌خواهم بیان کرده و بگویم این مقوله «توحید علمی» که در آن نوشته‌ها به آن پرداخته شده یکی از موضوعاتی است که جای کار دارد و می‌خواهم در آینده‌ای نه‌چندان دور آن را به نتیجه برسانم. این دیدگاه از جمله نظریاتی است که اگر خوب پرورش یابد و ساخته‌وپراخته شود و متناسب با مسائل روز بازمینی گردد، شاید بتواند پاسخگوی بعضی سؤالات اقشار متدین جامعه باشد.

**میشمی:** از مادر شما شنیدم که مهندس بیان کرده بود، دخترش هاله همچون پروین اعتصامی عمر کوتاهی خواهد داشت و این پیش‌گویی او به واقعیت تبدیل شد. خاطر م هست که آقای خاتمی برای نقد و گفتن تسلیت به مادر به منزل آقای شامخی و هاله آمده بود، موقتی که آقای خاتمی درباره حال مادر سؤال می‌پرسد، زرین خانم در پاسخ همان جمله معروف حضرت زینب را بیان می‌کند: «ما رأیت الا جمیلاً». این جمله و حالت نگاه او روی آقای خاتمی چنان تأثیری گذاشته بود که ایشان این ملاقات را چندباری تعریف کرده بوده و عنوان کرده‌اند که تأثیر عمیقی بر ایشان گذاشته است.

**سحابی:** من خود را ناتوان از این می‌دیدم که خبر دردناک فوت هاله را به مادرم بدهم، اما هنگامی که مادرم را دیدم و در آغوشش بنای گریستن را گذاشتم؛ مادر ناخودآگاه به اصل مطلب پی برده و حالش دگرگون شد. باید بگویم که آن لحظه دردناک‌ترین زمان در طول زندگی‌ام بوده است و از یادآوری و مرور آن خاطرات هنوز هم اندوهگین می‌شوم؛ در آن هنگام فقط توانستم بگویم هاله! ■

# یادی از یار مهربان ایران و ایرانیان

## مروری بر دیدگاه‌های مهندس سحابی در عرصه راهبرد

مهندس عزت‌الله سحابی، بیش از شصت سال مبارزه مستمر و مخلصانه با ظلم و ظالم داشت و در ۱۰ خرداد ۱۳۹۰ عروج کرد و به پیشگاه یارش شتافت. از عمر پر برکت ایشان نکات برجسته‌ای به جای مانده که بر سر زبان‌ها افتاده است، مانند: «برای حفظ و ادامه صنعت در ایران، یا باید دیوانه بود یا عاشق»، «درآمد نفت، درآمد نیست، بلکه انتقال ثروت‌های زیرزمینی است که در هیچ حسابی لحاظ نمی‌شود»، «دولت و اقتصاد ما نفتی است»، «برای توسعه، انباشت تجربه از انباشت ثروت و سرمایه مهمتر است»، «آزادخواهی از استقلال‌طلبی تفکیک‌ناپذیر بوده و آزادخواهی باید در پرتو استقلال‌طلبی انجام گیرد مبادا که استقلال ما لرزان شود»، «نمی‌توان استقلال مملکت را در معرض آزمون و خطا و ابطال‌پذیری قرار داد، چراکه هزینه‌های اجتماعی زیادی خواهد داشت»، «جریان راست واقعی ایران، عبارت است از دست‌های مرموز و قانون‌گریز و معتقد به شیوه کودتا و باندبازی و مجهز به نقدینگی سیال سرگردان معادل رقم بودجه، که دست به هر جنایتی علیه منافع ملی می‌زند»، «وحی از جانب خدا، همراه و هم‌زمان است با تغییری بنیادین در طبیعت، انسان و تاریخ».

اما مهمترین نوآوری مهندس سحابی در عرصه راهبرد، نظریه «جامعه مدنی و بورژوازی ملی» است. ایشان در پی نقطه عطف دوم خرداد سال ۷۶ و پیروزی چشمگیر سیدمحمد خاتمی در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، نامه‌ای به ایشان نگاشت که حفاظت از دموکراسی و جامعه مدنی بدون حمایت بورژوازی ملی امکان نخواهد داشت. ایشان بر این باور بود که ابزارهای جریان راست افراطی مرکب است از: ترانزیت مواد مخدر، قاچاق مواد مخدر و کالا، اسکله‌های نامرئی، گروه‌های پورسانتاژبگیر نفت و کالا و فساد سیستماتیک. بنابراین ایشان معتقد بود نقدینگی سیال و سرگردان راست افراطی در ایران به حدی است که جامعه مدنی را مخدوش می‌کند. ایشان ضمن مطرح کردن کلیدواژه

«اتحادیه جنایتکاران» می‌گفت، حفاظت از جامعه مدنی و دموکراسی در برابر جریان راست افراطی با ویژگی‌های فوق، بدون حمایت بورژوازی ملی و اقبشار محروم‌تر ممکن نیست. این آرام ناآرام، اصولاً معتقد بود که دموکراسی بدون حمایت اقتصادی دوام چندانی نخواهد داشت.

دکتر مصدق نیز در دوران نهضت ملی ایران، به منظور حمایت از نیروهای مولد دهقان، طرح معروف ۲۰ درصد را مطرح کرد. بدین معنا که ۲۰ درصد کل محصول - پیش از تقسیم آن بین زارع و صاحب زمین - به شورای ده واگذار خواهد شد که این شورا مرکب بود از پنج نفر (دو نفر دهقان، مباشر مالک، کدخدا و ژاندارم) به طوری که اکثریت این شورا به نفع دهقانان رقم خورده بود. شورای ده قرار بود این ۲۰ درصد کل محصول را صرف عمران و آبادی ده مانند ایجاد جاده، حفر و تعمیر قنوات، ایجاد سیستم‌های جدید آبیاری و... کند. مصدق در شرایطی این طرح ۲۰ درصد را مطرح کرد که ۸۰ درصد جمعیت ایران در روستاها زندگی می‌کردند. او سعی داشت دموکراسی واقعی را از روستا آغاز و نهادینه کند، دموکراسی‌ای که از پشتوانه اقتصادی برخوردار و دوام داشته باشد. زنده‌یاد مهندس سحابی معتقد بود منافع ملی ایران ایجاب می‌کند جامعه مدنی‌ای داشته باشیم که در برابر نقدینگی‌های سیال و سرگردان از حمایت صنایع ملی و تجارت ملی برخوردار باشد. تا چنین جامعه‌ای در برابر قاچاق بی‌رویه کالا، وجود بنساز نامرئی، پورسانتاژبگیرهای کالا و قانون‌گریزان مقاومت کند.

مهندس سحابی با وجود مطالعه کتاب‌های مارکسیستی برای نمونه «چه باید کرد»، «دولت انقلاب»، «آنتی دورینگ» و... و آگاهی کامل از مبارزه کلاسیک طبقاتی، شجاعانه معتقد بود در شرایط فعلی ایران، منافع کارگران و کارفرمایان در صنایع ملی ما در یک راستا قرار دارند. چراکه اراده مذبوم‌ی وجود دارد که صنایع ملی و تجارت ملی و در کلیت آن طبقه متوسط را

نابود کند، طبقه‌ای که از نهضت تنباکو تا حال، صاحب مکتبی مبارز و مولد بوده و در مبارزه با ظلم هزینه و شهید داده است. او اضافه می‌کرد باید صنعتی باشد و چرخ کارخانه‌ای بگردد تا کارگر هم بتواند از منافع صنفی و طبقاتی خود دفاع کند، ولی وقتی اساس صنایع زیر سؤال است، بنابراین حامیان طبقه کارگر باید برایشان بود و نبود کارخانه مهمتر باشد تا کمی و زیادی درآمد. این روزها آشکارا مشاهده می‌کنیم که پیش‌بینی‌های او متأسفانه عینیت و واقعیت یافته است، می‌بینیم که چه بر سر مناطق صنعتی چون شمس‌آباد، البرز و... صنایع نساجی بهشهر، اصفهان و فخر ایران و... آمده است. نگرانی مهندس عمیقاً این بود که طبقه مولد کارگر به لشکریان بیکار تبدیل نشوند.

در ابتدای انقلاب، مهندس سحابی این یار مردم و منافع ملی ایران و ایرانیان، معتقد بود که یک اختلاف طبیعی بین اهل سنت و شیعیان وجود دارد و این اختلاف از پتانسیلی برخوردار است که می‌تواند با تحریک دست‌های مرموز و اجانب، به تضادی آشتی‌ناپذیر و راهبردی خطرناک تبدیل شود. او ضمن اظهار تأسف اعلام کرد در شرایطی که ۷۰ درصد مراجع و فقها ولایت فقیه را قبول ندارند، با سردادن شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه، از منافع ملی ما چه می‌ماند؟ آیا سعی داریم با وجود اختلاف شیعه و سنی، شیعیان را هم مقابل هم علم کنیم؟ متأسفانه برخی این شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه را از ارکان نظام جمهوری اسلامی می‌دانند که البته باید مسئولیت راهبرد خطرناک مرتب بر این شعار را هم بپذیرند.

**کارکنان نشریه چشم‌انداز ایران، در آستانه چهارمین سالگرد عروج مهندس سحابی یاد این یار مهربان ایران و ایرانیان و دختر وفادارش هاله سحابی را گرمی داشته و سلامتی و نیک‌فرجامی همسر، فرزندان، بستگان، هم‌زمان و ملت ایران را از آن مهربانترین مهربانان خواهانیم. ■**

# «هشت فراز، هزار نیاز» مواجهه با گسست، فاصله و فراموشی درباره مباحث هشت فراز، هزار نیاز زنده یاد هدی صابر

امیر (بهروز) طبرانی

«قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فِيسِرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (همانا پیش از شما اقوام و ملت‌هایی روی زمین بودند، پس در فرجام کار ناباوران بنگرید، آل عمران: ۱۳۷)

در میان دانش و علوم گوناگون در جهان امروز، دانش تاریخ در میان ملل پیشرفته، جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است.

میزان اهمیتی که کشورهای متمدن برای تاریخ قائل هستند را می‌توان از جایگاه درس تاریخ در برنامه‌های آموزشی این کشورها در سطوح مختلف، از اختصاص منابع به ایجاد کرسی‌های دانشگاهی و طرح‌های تحقیقاتی در زمینه مسائل تاریخی و نیز از شمارگان و تنوع کتاب‌ها، مجلات و مقالات تاریخی و... در این کشورها دریافت.

این میزان توجه، در حالی است که برخی از این کشورها از سابقه و قدمت تاریخی چندانی برخوردار نیستند و در مقایسه با کشورهایی همچون کشور ما، مصر، چین و هند، جدید و نوظهور به شمار می‌روند.

اما متأسفانه در همین کشورها با سابقه تاریخی چند هزار ساله و از جمله در کشور ما مدت‌ها است که مطالعه تاریخ و بهره‌گیری از تجارب تاریخی به بوته کم‌توجهی سپرده شده و این را می‌توان از گفت‌وگو با مردم و به ویژه نسل جوان دریافت و کمتر کسی است که نداند نتیجه این جدایی و گسست، فاصله افتادن میان نسل‌ها و فراموشی اصل هاست و نمود عینی آن هم کمرنگ شدن هویت و حساسیت‌های ملی و میهنی است.

شناخت و آگاهی از این کمبود شدید و متأسفانه رو به رشد در میان نسل جدید بود که از اوایل دهه ۱۳۸۰ هدی صابر را به اندیشه تلاش برای اقدام در مقابله با آن و ضرورت کوشش برای مقابله با این گسست و فاصله کشاند.

صابر برای گام گذاشتن در این راه، به رغم شناخت و آگاهی نسبتاً جامع در زمینه تحولات تاریخی یک‌صدساله اخیر ایران بار دیگر مطالعات عمیق و جدیدی و البته با متدولوژی نوینی را آغاز کرد. حاصل این مطالعات، سلسله درس‌گفتارهای «هشت فراز، هزار نیاز» بود که طی ۷۵ جلسه منظم در سالن

کتابخانه حسینیه ارشاد در فاصله آذر ۱۳۸۵ تا آبان ۱۳۸۷ ارائه شد.

در برگزاری این جلسات، صابر شیوه‌ای متفاوت با جلسات درسی را در پیش گرفت. نخستین ویژگی این سلسله بحث‌ها ارائه بحث به گروهی از جوانان و به ویژه دانشجویان علاقه‌مندی بود که به سهم خود در پررنگ کردن بحث‌ها نقش قابل توجهی به دوش داشتند. مخاطبان با طرح سؤالات و به چالش کشاندن سخنران و ارائه‌کننده اصلی بحث، ضمن تعمیق مطالب ارائه‌شده او را و می‌داشتند تا هرچه بیشتر در طرح مباحث، جوانب علمی و استنادی مطالب را مد نظر و مذاقه قرار دهد و نقدها و نکات مطرح‌شده را در طرح بحث لحاظ کند.

ویژگی دوم این سلسله بحث‌ها دعوت از چهره‌های شاخص نسل گذشته برای حضور در جلسات و ارائه مباحثی به مثابه مقدمه بحث اصلی در جلسات بود. حضور تقریباً همیشگی مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی و طرح چند بحث کیفی از سوی ایشان یا بزرگانی دیگر همچون آقایان حسین شاه‌حسینی، دکتر رضارئیس طوسی، دکتر محمدملکی، مهندس لطف‌الله میثمی و دکتر محمد محمدی گرگانی... موجب ایجاد پیوند مباحث از نظر ذهنی و عینی می‌شد و از این طریق ارتباط میان دو نسل قبل و بعد صابر را فراهم ساخت.

مخاطبان جوان با ارتباط مستقیم با شخصیت‌های فوق پاسخ بسیاری از سؤالات خود را از کسانی دریافت می‌کردند که خود در بخشی از تحولات مطرح‌شده در جلسات، حضور مستقیم داشتند و این نیز بر جدایی بحث‌ها می‌افزود. در نخستین جلسه‌ای که در آذر ۱۳۸۵ تشکیل شد مهندس سحابی آغازگر این سلسله بحث‌ها، ضمن پرداختن به اهمیت مطالعه تاریخ و بهره‌گیری از تجربیات گذشتگان از منظر قرآن و مکتب، درباره اهمیت جلسات مزبور گفت: «به هر صورت برای

## در مجموعه درس‌گفتارهای

«هشت فراز، هزار نیاز»، هشت واقعه مهم در تاریخ معاصر ایران که هر یک به نوبه خود نقطه عطفی به شمار می‌روند و اکاوی و بررسی شده‌اند

کشور ما رسیدگی به این امر که چرا امروز عقب مانده‌ایم، از اوجب واجبات است. اگر از این به بعد بخواهیم به هر حرکتی - اعم از سیاسی یا اجتماعی - دست بزنیم، باز هم باید اول چنین مطالعه تاریخی و تحقیقی کرده باشیم، تا ابزاری در دستمان باشد... ما اینجا جمع شده‌ایم، نه به عنوان یک گروه سیاسی متشکل و رسمیت‌دار، بلکه به عنوان جمعیتی که می‌خواهیم نقش سیاسی - اجتماعی در جامعه‌مان ایفا کنیم، ولی حضور سیاسی را به سبک معمول فقط در کسب قدرت نمی‌بینیم. می‌خواهیم... این حرکت بر همه واقعیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اشراف داشته باشد تا آن حرکت مطابق با واقعیت‌های تاریخی ملت ایران باشد.»

در مجموعه درس‌گفتارهای «هشت فراز، هزار نیاز»، هشت واقعه مهم در تاریخ معاصر ایران که هر یک به نوبه خود نقطه عطفی به شمار می‌روند و اکاوی و بررسی شده‌اند. این هشت نقطه عطف به ترتیب تاریخی عبارتند از: جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت، نهضت جنگل، نهضت ملی شدن صنعت نفت، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، جنبش مسلحانه، انقلاب اسلامی ایران و جنبش اصلاحات و دوم خرداد.

پیش از ورود به بررسی هشت فراز فوق، صابر در خلال چهار جلسه بحث مقدماتی، نخست درباره ضعف‌های تاریخی ما ایرانیان به بحث و گفت‌وگو با مخاطبان پرداخته است. در این بخش، ابتدا درباره تأثیر حافظه‌زدایی تاریخی، انقراض نسل صاحب حافظه تاریخی، فقدان نهادهای مستقل ثبت و پژوهش‌های تاریخی، گسست میان سه نسل اخیر و سرانجام به بی‌میلی نسل نو به مطالعه تاریخی نگاه کرده است. در ادامه این بحث، ضعف‌های مطالعات تاریخی در ایران به چالش کشیده شده است. نگاه نقطه‌ای به تاریخ، غلبه تفسیر بر پژوهش، چهره‌شناسی به جای دوره‌شناسی از نگاه او از جمله ضعف‌هایی است که در تاریخ‌نگاری ما بوده و هست.

در بخش سوم مقدمه درباره ضرورت پرداختن به مطالعه تاریخ و به ویژه تاریخ ۱۴۰ ساله اخیر ایران گفت‌وگو شده است. در پایان نتایج حاصل از این بحث چنین جمع‌بندی شده است: «تجهیز حافظه تاریخی، درک و دریافت عمومی از سیر تحول تاریخ، درک سنن الهی در تاریخ، دستیابی به درک



استراتژیک و تجهیز به توان جمع‌بندی»

بحث دیگری که پیش از ورود به بحث اصلی در آن جلسات مطرح شد، گذری به بحث فلسفه تاریخ است. در این بخش ابتدا نظرات سه فیلسوف مطرح تاریخ، یعنی فردریش هگل، کارل مارکس و آرنولد توین‌بی به صورت خلاصه و فشرده ارائه شده است. در ادامه این مبحث به فلسفه تاریخ از نظر اسلام پرداخته شده و عناصر درک توحیدی از تاریخ چنین بر شمرده شده است: خدا، عالم، تاریخ، انسان، پیام، جوهره تاریخ، منطق تاریخ، تکامل تاریخ، موانع تکامل، صیروت، غایت و فرجام تاریخ.

پس از طرح عناصر درک توحیدی از تاریخ، با تکیه بر آیات قرآن مورد بحث و مذاقه قرار گرفته است. صابر درباره نقش خدا و انسان در تاریخ معتقد بود: «جان کلام آنکه خدا از هستی و تاریخ نه غایب است... بلکه در دیدگاه کتاب، خدا حاضر مستمر و مشرف بر تاریخ و مشوق تغییر و تحول تکاملی است. او کمک کار انسان در این مسیر است... انسان نیز نه بازیگر تاریخ است، نه تحت اراده «روح حاکم بر تاریخ» نه «تحت جبر»، ابزار و دوران‌های محصول پیشرفت ابزار، بلکه موجود خوش ظرفیت عامل تغییر در هستی و تاریخ است. انسان عهد داری که از نظر مولوی در هر دورانی کارکردی تکاملی و تصحیحی مقابل موانع راه تکاملی پروردگار دارد.»

و سرانجام درباره فرجام تاریخ چنین اظهار نظر می‌کند: «جان تاریخ، تاریخی که دارای آغاز، روند، نقاط عطف و فرجام است، تاریخی که بافت، حس، عقل، حافظه و دینامیسم دارد، تاریخی که صاحب مولود است و می‌زاید، تاریخی که در حال صیروت و شدن است و می‌توان با او زیست و هم‌نفس شد، زنده و جاندار است. سمت آن نیز سمت رسوب و تسری حقیقت است.»

در بررسی فرازهای هشت‌گانه، صابر، ذکر روایت تاریخی واقعه یکی از بخش‌های بررسی است. در این سلسله بحث‌ها هر یک از فرازها از هشت منظر و محور مورد کنکاش قرار گرفته است. محورهای هشت‌گانه عبارت‌اند از:

۱. فضای بین‌المللی، شرایط داخلی؛

۲. زمینه‌های بروز حرکت؛

۳. روایت فراز، مطالبات و شعارهای مطرح‌شده در جریان حرکت؛

۴. نیروهای آغازگر، نیروهای دست‌اندر کار، مردم؛

۵. تشکیلات، استراتژی، مشی و ایدئولوژی حرکت؛

۶. برد اجتماعی و برد جغرافیایی حرکت؛

۷. جهت‌گیری طبقاتی حرکت؛

۸. دستاوردها، جمع‌بندی و آموزش‌های فراز از خلال این تقسیم‌بندی‌های انجام گرفته مخاطب بحث‌ها، چه آنان که در هنگام ارائه بحث‌ها در جلسات حضور داشته‌اند و چه خواننده مکتوب آن، قادر خواهد بود تا ضمن شناخت واقعه تاریخی مورد گفت‌وگو با شرایطی که حرکت در آن دوره شروع شده و به انجام رسیده است، پیامدهای آن، دلایل پیروزی یا شکست، درس‌هایی که از آن حرکت اخذ می‌شود آشنا شده و در تجربه زمان خود مورد استفاده قرار دهد.

در پایان نخستین فراز از هشت فراز که به بررسی جنبش تنباکو اختصاص داشت، صابر در جمع‌بندی بحث، ابتدا به توضیح مسوولی پیرامون اصول جمع‌بندی پرداخته است.

درباره اصول جمع‌بندی او ابتدا چهار اصل جمع‌بندی را مطرح ساخته است. از نگاه او یک واقعه تاریخی بر این چهار اصل استوار است: ۱. مبنا و شرط؛ ۲. رو به جلو بودن؛ ۳. ترسیم آینده و نهایتاً ۴. معطوف به عمل بودن.

وی در خصوص لحاظ کردن مبنا و شرط در جمع‌بندی معتقد بود که برای تحلیل و جمع‌بندی هر پدیده اجتماعی، تاریخی، سیاسی و حتی انسانی مقدماً باید به خود آن پدیده رجوع شود: «تحولات درونی پدیده مبنا می‌شود و آنچه پیرامون و خارج از آن است می‌شود شرط» او با اشاره به فلسفه ملاصدرا و بحث جوهر و عرض چنین نتیجه می‌گیرد که بر اساس این تعریف، مبنا پایدار است چون متکی بر درون و پایه است. شرط خارجی عرض و رونده است: «اساساً بر خورددهای ساده‌ای مانند اینکه مشروطه کار انگلیسی‌ها بود و انقلاب ۵۷ کار امریکایی‌ها، تحلیل نیست. نمی‌شود یک پدیده بارگذاری متولد شود ولی اصلاً به سیکل

بارداری توجه نشود. فقط این را عنوان کنیم که تلقیح مصنوعی صورت گرفته و از بیرون خودش باردار شده است. برخوردهایی مانند اینکه مشروطه انگلیسی است و انقلاب امریکایی خیلی راحت و غیر مسئولانه است.»

بر اساس همین روش است که او در جمع‌بندی جنبش تنباکو معتقد بود که مبنای حرکت مردم در آن جریان، در شرایط، خواست‌ها و اهداف نیروهای داخلی یعنی مردم ایران بود. در این میان تضادهای روس و انگلیس شرطی از شروط آن رخداد بود که در حاشیه اصل قرار داشت و در مقابل جوهر حرکت، عرض آن محسوب می‌شد.

درباره وجه دوم جمع‌بندی که عبارت است از رو به جلو بودن آن، معتقد بود که: «حاصل کار یک بررسی تاریخی که در جمع‌بندی آن خلاصه می‌شود باید از ویژگی رو به جلو بودن برخوردار باشد یعنی آنکه در واقعه نماند. حاصل بررسی یک واقعه تاریخی باید به کار امروز ما بیاید و الا نتیجه آن تقویت حافظه تاریخی است و دانش اجتماعی و سیاسی و مبارزاتی ما را بارور و غنی خواهد ساخت و طبیعتاً سرانجام آن تاریخ برای تاریخ است و هدف و غایتی از آن برای انسان به دست نخواهد آمد.»

وجه سوم جمع‌بندی ترسیم آینده و به اصطلاح وجه استراتژیک جمع‌بندی است: «نقطه چینی پیش از ما وجود دارد و ما در نقطه الحاق گذشته و آینده به سر می‌بریم... این نقطه چین سرخ است. در جاهایی که خوتین بوده، جاهایی هم سبز است، جاهایی سفید و جاهایی هم که کسانی به تاریخ بار شده‌اند نقطه چین‌های سیاهی ترسیم شده است که باید ببینیم ما در ترسیم نقطه چین آینده به کدامیک از این چهار رنگ تعلق پیدا می‌کنیم. این است که به هر حال جمع‌بندی می‌کنیم تا به آینده دسترسی سهل‌الوصول‌تری پیدا کنیم و حرکت کنیم.»

و سرانجام چهارمین وجه جمع‌بندی معطوف به عمل بودن آن است. به عقیده صابر جمع‌بندی‌ای که خروجی امروزین از آن بیرون نیاید، بود و نبود آن یکی است: «جمع‌بندی که تلنگر به اذهان زند، بن‌بستی را حل نکند، گرهی نگشاید و مسئله‌ای از امروز ما حل نکند صرفاً یک کنجکاوی تاریخی است... این برخورد، روایی و داستانی است و می‌توان با یک فیلم یا موسیقی تاریخی یا خواندن یک رمان هم آن را لمس کرد... مهم آن است که در عمل آتی چگونه جمع‌بندی گذشتگان را به کار بندیم.»

به عبارت دیگر هدف از یک بررسی تاریخی چنین می‌شود که با شناخت دقیق از واقعه و علل و عوامل اصلی و دخیل در پدیدآوردن آن، با درک درست از نیروهای دست‌اندر کار آن و تجزیه و تحلیل شعارها و اهداف مطرح‌شده اصلی و فرعی آن و... بتوانیم از ضعف‌های آن حرکت پرهیز و با لحاظ کردن ویژگی‌ها و نقاط قوت آن و تقویت آنها در حرکت خود روبه جلو گام‌های مؤثرتر و باارزشی برداریم.

برای دستیابی به اهداف این جمع‌بندی، صابر در

## تلقی اجتماعی از سیاست در نگاه هدی صابر

به بهانه سالروز هجرت ابدی هدی صابر، روشنفکر مذهبی او که برای ارزش‌های بسیار بزرگی زندگی می‌کرد



ابوطالب آدینه‌وند

فعالیت و مشارکت در جهان داشت، بر این باور بود که «اکنون مشارکت روندی به جای مشارکت نقطه‌ای و موقت در سرفصلی خاص به‌مانند انتخابات نشسته است» و بنابراین سپهر و نگرش او از «کنش جمعی» بر اساس «مشارکت رندی» و به تعبیر میشل بن ساقی، دموکراسی فراپارلمانی بود.

در ایران معاصر و در مطالعات ارائه‌شده هدی صابر، ما دستاوردها و ناکامی‌هایی داشته‌ایم که این ناکامی‌ها محصول کاستی‌هایی در تحلیل، روش اتخاذ استراتژی‌ها و منش و ... بوده است. جنبش‌های مکرر ایران معاصر مزایا و ضعف‌های عرصه اجتماعی را به رخ می‌کشد؛ آن‌چنان‌که در ۱۵۰ ساله اخیر دیده‌ایم در پس سرکوب‌ها و شکست ایرانیان، بازخیز برای جلورفت وجود داشته است، این نشان از توانمندی‌ها و ظرفیت‌های ملی و اجتماعی و تاریخی ایرانیان دارد. هر دوره تاریخی و هر جنبش اجتماعی با خود نیروها و ظرفیت‌هایی را آزاد و قشر و طبقه‌ای را به مشارکت اجتماعی و سیاسی

در آخرین جمع‌بندی‌های هدی صابر در سلسله درس‌گفتارهای «هشت فراز، هزار نیاز» با موضوع تاریخ ۱۵۰ ساله اخیر یک نکته بسیار محوری وجود داشت و آن میل به فعالیت در سپهر مدنی - اجتماعی بود. او این نکته را چنین مطرح کرد که «به‌جای وعده‌های موكول به آینده‌های نامعلوم و با افعال مجهول به جامعه، باید در حین مشارکت و مبارزه اجتماعی، تحول و دگرگونی با دستاوردهای معین و ملموس در زیست مردم ایجاد کرد». این نگاه بر سازنده تلقی اجتماعی از مبارزه و سیاست‌ورزی است که در تفکر هدی صابر بارور شده است. او در این درس‌گفتارها ضمن تحلیل تاریخ معاصر ۱۵۰ ساله اخیر، دریچه‌ای هم به تحولات جهان باز می‌کرد و در نگاهی که به وضعیت اکنون

ادامه به معرفی عناصر جمع‌بندی پرداخته است. به عقیده او سعی در هم‌زمانی و فهم دورانی، دربرگیری قاعده و کاربست امروزی آن می‌توانیم به جمع‌بندی صحیح و مقرون به صحت دست یابیم. منظور از سعی در هم‌زمانی و فهم دورانی، تنفس در فضای واقعه است. پرهیز از نشستن در برج عاج خود و از منظر فضا و شرایط امروز و با توجه به امکانات و یا ابزاری که امروز ما از آنها برخورداریم به واقعه نگاه کردن موجب انحراف در برداشت و قضاوت در تاریخ خواهد شد. هم‌زمانی موجب می‌شود تا ناظر تاریخی از قضاوت نابجا، احساسی و رمانتیک و یا تخیلی و احساسی و هیجانی خودداری کند. اگر ناظر واقعه‌ای مانند نهضت ملی شدن صنعت نفت شرایط آن دوران را با دوره خود تطبیق نکند و به عنوان نمونه مانند دوران انقلاب با آن مواجه شود آن‌گاه مواضع دکتر مصدق و یارانش یا آیت الله کاشانی و... مواضعی ناصحیح و در تضاد با شعارهای مردم تلقی خواهد شد یا در تحلیل جنبش اصلاحات، انتظار اقدامات فراتر از قانون از نیروهای جنبش داشتن، حکایت از آن دارد که ناظر از درک شرایط و موقعیت آن حرکت غفلت‌تام و تمام داشته است.

با درک عنصر دیگر جمع‌بندی یعنی قانون‌مندی امور و دربرگیری قاعده فرد قادر می‌شود تا به استخراج توأمان همه‌زمانی و همه‌مکانی دست یابد. این امر موجب می‌شود تا امکان کاربست امروزی جمع‌بندی فراهم آید. به عبارت دیگر شناخت صحیح شرایط و قضاوت درست هنگامی میسر خواهد شد که ما ضمن آگاهی هر چه بیشتر از موضوع بتوانیم قاعده صحیحی را استخراج کنیم که صرفاً بر مبنای پیش‌فرض‌های ما یا انتظارات و آرمان‌ها بنا نشده باشد، بلکه مبتنی بر واقعیت‌های موجود و با نگاه درست بر شرایط، امکانات، نیروهای موجود و البته با لحاظ کردن انتظارات و آرمان‌های ما همراه باشد.

صابر در تلاش خویش در بررسی و ارائه هشت فراز تاریخی مدنظر خویش، سعی زیادی در عمل به توصیه‌های خود داشت و تلاش می‌کرد با تکیه بر آنها به قضاوت درستی در برخورد با این رخدادهای سرنوشت‌ساز دست پیدا کند. در عین حال با روشن‌بینی و تواضع خاص خود همواره بر این نکته تأکید داشت که انسان است و امکان خطا در نظرات هر انسانی وجود دارد.

مطالعه مطالب ارائه‌شده حکایت‌گر این تلاش ارزنده اوست و طبیعی است که با گذشت زمان و نقد آرا و نظرات او توسط دیگران، آن دیدگاه‌ها کامل‌تر و بارورتر خواهد شد.

گامی که توسط هدی صابر در این راه برداشته شد، باید نقطه‌آغازینی بر مطالعه تاریخ معاصر ایران باشد و امید آنکه سایر علاقه‌مندان به این مرز و بوم و به ویژه شاگردان او ضمن ادامه این مسیر بر غنای هر چه بیشتر مطالبی از این دست بکوشند.

هر که ناموخت از گذشت روزگار

هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار ■



و کوچک‌ها» با الهام از صمد بهرنگی، از حضور «کرم شب‌تابی» در همه‌جا سخن گفت و نورافشانی کرم شب‌تابی فراگیر در دسترس قابل تحقق به‌جای خورشید عالم تاب‌شدن، موکول به آینده مجهول نهاد.

جهان ما نیز در گذر از «سلطانیسم» به «تفکیک قوا»ی منتسکیویسی سیر نمود، ولی اکنون میل اصلی به سمت «تکنیر و انکسار قوا» است. از آنجاکه دولت‌ها به‌عنوان میکروفیزیک قدرت، توان و امکان مقابله با همه بحران‌ها و مسائل را ندارند، ازین‌رو ضروری است که بسیاری از مطالبات و حل بحران‌ها در نهادهای مدنی و واحدهای میکروفیزیکی قدرت پیگیری شود. از این طریق هم‌افزایی قوا و تجمع نیروها اتفاق می‌افتد، در این وضعیت جامعه هم سازمان می‌یابد و هم توانمند می‌گردد.

اگر نهادهای مدنی و ریزقدرت‌ها تقویت گردند و عرصه‌های گوناگون زندگی را در بر گیرند، با روح مطالبه‌گری و مدنی خویش در فرایندی دولت را به پاسخگویی خواهند کشاند و اعمال اقتدار دولت را محدود و مشروط به قانون خواهند نمود. نهادهای مدنی در کار اجتماعی با زندگی روزمره مردم درگیر می‌شود؛ اعتیاد، مسکن، شغل، خودکشی، کارتن‌خوابی، محیط‌زیست، حق تحصیل، کودکان کار، کودکان بی‌سرپرست، اشتغال و کارآفرینی برای بزهکاران آزادشده از زندان، افزایش دستمزد صنوف و سایر نیازهای واقعی و عینی جامعه. بنابراین حل این مسائل به جنبش درآمدن همه پتانسیل‌های اجتماعی و توانمندی‌های ملی را می‌طلبد.

هدی صابر خود استراتژی «کرم شب‌تابی» را برگزید و به‌عنوان یک روشنفکر و فعال سیاسی مطرح، کنش جدید خود را در قالب فعالیت اجتماعی سامان داد و به‌جای پرداختن به «رأس» به «پایه» پرداخت. او در پروژه «کارآفرینی حاشیه‌نشینان شهر زاهدان» به‌طور عملی به الگویی برای کنش اجتماعی تبدیل شد و «آرمان» را در بستری «کوچک» با «تحقق»، آشتی داد. باور صابر این بود که انبوه کرم‌های شب‌تاب همه‌جا را روشن خواهد کرد.

معلم آذری، آقا صمد بهرنگی در قصه‌هایش درست می‌گفت: «کرم شب‌تاب گفت: رفیق خرگوش من، من همیشه می‌کوشم مجلس تاریک دیگران را روشن کنم، جنگل را روشن کنم، اگر چه بعضی از جانوران مسخره‌ام می‌کنند و می‌گویند: «با یک گل بهار نمی‌شود، تو بیهوده می‌کوشی با نور ناچیزت جنگل تاریک را روشن می‌کنی». خرگوش گفت: این حرف مال قدیمی‌هاست ما هم می‌گوییم «نور هرچقدر هم ناچیز باشد، بالاخره روشنایی است». (عروسک سخنگو) ■

## هدی صابر خود استراتژی «کرم شب‌تابی» را برگزید و به‌عنوان یک روشنفکر و فعال سیاسی مطرح، کنش جدید خود را در قالب فعالیت اجتماعی سامان داد و به‌جای پرداختن به «رأس» به «پایه» پرداخت

ایران کمک کنند. صابر ارتباط با جان هستی را مبنای انرژی و فعال‌سازی می‌دانست و این انگاره را در مدار آموزش و انتقال قرار داد.

نلسون ماندلا معتقد است که «آموزش مبنای تغییر جهان است» بنابراین برای تقویت جامعه مدنی نیروی فعال داوطلب به آموزش متناسب نیاز دارد، ایده‌ای که صابر چه در کار «باب بگشا» و چه در سلسله درس‌گفتارهای تاریخ در پی طرح آموزش و معرفی زیربنایی برای رشد جامعه مدنی بود. محتوی آموزش او هم انگیزشی ایمانی بود و هم روشی و منشی، محتوایی که مبنای معرفتی‌اش هم ملی بود و هم مذهبی.

آن تلقی معرفتی مندرج در «باب بگشا» منتج به «نیروی فعال هستی» و فاعل استراتژی در سپهر فعالیت روندی می‌شد. بنابراین مبنای تحقق سپهر مشارکت و فعالیت روندی، انسان فعال هستی آموزش‌دیده و مجهز به ایده، سازمان‌دهی و رویکرد حل مسئله در فعالیت است.

اکنون سخن بر این است که در نگرش مشارکت روندی و مستمر، فعالان بر مبنای چه سازوکاری می‌توانند کنش خویش را سامان بخشند؟ در تلقی کلاسیک از سیاست، حزب تنها مجرای سیاست‌ورزی است، اما آنچه معروف است احزاب محل تشکل و اجتماع نخبگان است؛ ازاین‌رو عموم را بر آن راه نیست. بنابراین به سازوکاری دیگر و مکمل احزاب نیاز است؛ با فهم این نکته که در ایران ما احزاب نهادینه‌شده و سرتاسری نیز سامان بهینه ندارند.

جهان ما در حال فاصله‌گیری از نظام سلسله‌مراتبی عمودی است و جامعه شبکه‌ای، جهان را مایل به روابط افقی کرده است و این فرصت و امکانی برای نقش‌آفرینی عموم را فراهم می‌سازد. صابر بر این باور بود که در وضعیت اکنون زیست‌جهان ما، عصر ایفایگری «متوسط‌ها و کوچک‌ها» است و این منجر به افزایش ضریب مشارکت در جهان می‌شود.

متوسط‌ها و کوچک‌ها در ریزنهادهای کنش‌هایشان را پی می‌گیرند و به‌جای کسب قدرت، مسئله خیر عمومی را پی‌ریزی می‌کنند، به تعبیر «میشل بن سایق» در کتاب «مقاومت آفرینش است»، «دگرگونی در «پایه» اتفاق می‌افتد و در سیر خود همه‌جا را فرامی‌گیرد. هدی صابر در تشریح نقش‌آفرینی «متوسط‌ها

جذب کرده است؛ اما به نظر می‌رسد نخبگان و پیش‌برندگان نتوانسته‌اند مبتنی بر تحلیل یا سازوکاری مکفی برای این ظرفیت‌ها و نیروها، معجاری‌ای برای سازمان‌دهی پایدار و خروج از جامعه توده‌وار تعیین نمایند. زیرا نیروهای آزادشده در هر دوره به مجرا و کانال برای مشارکت، نقش‌آفرینی و فعالیت نیاز دارند که محتاج تعبیه نظری، استراتژیک و سازمانی است تا بتوان در پرتو آن ضریب مشارکت را افزایش داد و همچنین در این مسیر، تداوم و استمرار را بر فعالیت موقت تفوق بخشید.

صابر در جمع‌بندی کاستی‌های دوران معاصر «نبودن برنامه برای ظرفیت‌ها» را یکی از آسیب‌های بزرگ و برابر با هدررفت منابع عظیم انسانی می‌دانست که با به عرصه مشارکت اجتماعی و سیاسی می‌نهادند، اما از آن‌رو که نخبگان، حاکمیت‌ها و روشنفکران جامعه توان و نگاه سازمان‌بخشی و نهادسازی نداشتند، ظرفیت‌ها، سرخورده و مایوس یا جذب تورهایی غیرمترقی و ضد ملی می‌شده‌اند.

انگاره «مشارکت روندی» و احیا، پرورش و تکنیر این ایده نیاز به سپهرسازی اندیشه‌ای، نگاه استراتژیک و روش سازمان‌دهی و شرح مزایای آن دارد. هدی صابر به‌طورجدی در پی رشد این انگاره بود. ازاین‌رو به مبنای برساختن این نگاه و وضعیت توجه جدی نمود و بر آن مبنا آموزش‌هایی ارائه کرد و عمل تراز تحلیل به انجام رسانده است.

صابر بر این باور بود که اکنون جامعه ایران به خاطر وضعیت کنونی در بحران یأس و ناامیدی به سر می‌برد و میل به مشارکت در آن جای خود را به تفردی غیرمسئولانه داده است. در تلقی او اکنون بحران در مبنای معرفتی بود که نیروها را سرگردان و منفعل می‌کنند، بنابراین در این راستا خود در پی، پی‌ریزی مبنای معرفتی بود که در هدف‌گذاری خود از انسان‌ها، «نیروی فعال هستی» بسازد، اندیشه‌ای که صابر از منظر یک روشنفکر مذهبی مطرح می‌نمود. او اکنون بحران را آشتی نبودن با هستی و خدا می‌دانست، بنابراین با طرح مباحث «باب بگشا»، زاویه‌ای دیگر از توانمندی‌های دین و قرآن با محوریت چگونگی روابط مستمر با خدا را تبیین کرد، خدایی که در تلقی او فعال و دخیل در پروژه‌ها و روندها بود، خدایی که دستگیر و کمک‌کار فعالان و پیش‌برندگان تاریخ است. بحث او در «باب بگشا» بسیار مفصل و بنیادین است که هم نقدی است به پروژه خصوصی‌سازی مذهب و هم در تداوم پروژه مهندس بازرگان و دکتر شرعی رویکردی انگیزشی و البته اجتماعی به دین دارد. صابر از طریق القای این آموزه‌ها، در پی فعال‌سازی، باروری و غنی‌سازی نیروهای اجتماعی و سیاسی و تجهیز آن‌ها به معرفت و نگاهی بود که بتوانند به تقویت جامعه مدنی در

## معلم راستگویی و گذشت ناگفته‌هایی از هاله سحابی در گفت‌وگو با تقی شامخی



■ آقای دکتر خیلی لطف کردید که برای خوانندگان چشم‌انداز ایران وقت گذاشتید. شما با هاله زندگی کردید. در مورد ایشان در این چند سال بسیار صحبت شده، ولی من می‌خواهم آن زوایایی که شما می‌دیدید و آن ناگفته‌هایی را که دیگران نگفته‌اند در آستانه سالگرد عروجش با ما در میان بگذارید.

**شامخی:** با تشکر از زحمتی که شما می‌کشید و لطفی که دارید و با آرزوی موفقیت‌های هر چه بیشتر برای شما و برای نشریه چشم‌انداز ایران. هاله شخصیت جامع‌الاطرافی داشت. ولی با توجه به اینکه اصولاً دوست داشت کارهایش ناشناخته بماند، خیلی از جنبه‌های شخصیتی او برای دوستان و نزدیکانش آشکار نمی‌شد اما واقعیت این است که در ضمن فعالیت‌ها و زندگی جاری‌اش نکات قابل توجهی وجود داشت.

هاله در روابط خانوادگی و همین‌طور در روابط اجتماعی‌اش، از خودگذشتگی و شجاعت خیلی بالایی داشت که کمتر نظیر آن را دیده‌ام. به یاد دارم یکی از سال‌های جنگ بود. سال‌هایی که تهران بمباران می‌شد؛ سال ۶۴ و ۶۵. طبق یک روال هر ساله، تابستان‌ها یکی دو هفته به سفر می‌رفتیم و این به نوعی سفر سالیانه ما تلقی می‌شد تا یک تغییر آب‌وهوایی باشد. تابستان آن سال برنامه‌ریزی کرده بودیم که چند روزی به استان گیلان و اطراف آن برویم، ولی وقتی مطرح کردم هاله اصلاً آمادگی نداشت که به این سفر بیاید و وقتی علت را جویا شدم می‌گفت زمانی که تهران بمباران می‌شود و مردم در نگرانی و ناراحتی هستند ما نباید این شهر را ترک کنیم و به سفر برویم. برایش توضیح دادم ما که نخوایم تهران را ترک کنیم ما طبق آنچه معمول زندگی مان است زندگی می‌کنیم و همان‌طور که معمولان بود چند روزی را به سفر می‌رویم و انشاءالله دوباره برمی‌گردیم. ولی او می‌گفت امسال سال ویژه‌ای است. مردم در تهران زیر بمباران زندگی می‌کنند و ما نباید چنین اقدامی بکنیم. بالاخره بحث طولانی داشتیم و می‌توان گفت شاید زور من چربید و این سفر عملی شد ولی با ناراحتی جدی هاله. او باور داشت ما باید در این شرایط

بیشترین کوشش را بکند و در ۲۴ ساعت فقط چهار یا پنج ساعتش را زیر چادرها استراحت می‌کرد. او در مناطق جنگی، جایی که گرمای تابستان سنگین بود به بچه‌ها آموزش می‌داد، مسائل آنها را با مادرشان در میان می‌گذاشت، به وضع بهداشتی آنها رسیدگی می‌کرد و خدمات اولیه پزشکی به آنها می‌داد. تلاش داشت حداقل نیازها را در زمینه لباس تأمین کند. روزهایی که اردوگاه تعطیل بود هم به‌طور داوطلبانه تلاش می‌کرد به جبهه اصلی یا شهرهایی مانند آبادان - که در آن زمان در محاصره بود و وضعیت خطرناکی داشت - برود.

به یاد دارم یک‌بار تعریف می‌کرد با یکی از دوستانش آمده بودند کنار جاده و سعی می‌کردند ماشین پیدا کنند تا به سمت آبادان بروند. بعضی از این ماشین‌ها رد می‌شدند و بالاخره یک کامیون باری نگه داشت و آنها را سوار کرد. او راننده‌ای عادی نبود، بلکه از ماشین‌هایی بود که برای کمک به مناطق جنگی می‌آمدند، ولی وقتی متوجه شد این‌ها به سمت آبادان می‌روند صریحاً به آنها گفته بود مگر شما دیوانه هستید درحالی که می‌توانید در جاهای امن یا در تهران زندگی کنید به اینجا آمده‌اید و به

در کنار دیگر مردم در تهران باشیم و آن نگرانی که دیگران با آن روبرو هستند ما هم در آن شریک باشیم.

هاله و برخی از دوستانش مکرر تأکید داشتند که در جبهه‌های جنگ و شاید در خطرناک‌ترین محل‌های جبهه بتوانند حضور داشته باشند و این را وظیفه خود می‌دانستند و می‌گفتند وقتی جوانان این مملکت این‌طور مشارکت می‌کنند ما هم باید کنار آنها باشیم. متأسفانه چون هاله را به‌عنوان دختر مرحوم مهندس سحابی می‌شناختند، در بسیاری از موارد ابتدا او را نمی‌پذیرفتند؛ اما او بالاخره توانست با پارتی‌بازی زیاد و دیدن یک‌سری از دوستان کاری کند که امکان حضورش در جبهه فراهم شود. وقتی هم توانست با دو نفر از دوستانش به مناطق جنگی برود، آنها را به خط اول یا خطوطی که نزدیک به خطوط اول بود راه نمی‌دادند و به آنها می‌گفتند فقط می‌توانند در پشت جبهه‌ها و آنجایی که برای خانواده‌های جنگ‌زده اردوگاه درست کردند فعالیت کنند. در آن اردوگاه‌ها هم خیلی وقت‌ها وقتی متوجه نسب و خانواده آنها می‌شدند وجودشان را تحمل نمی‌کردند. او با اصرار سعی می‌کرد تا در آنجا خدمت کند و تلاش داشت



شیشه داشتیم و با تلفن با هم صحبت می کردیم. برایم جالب بود که هاله اگرچه به دنبال این نبود که پیام یا ارتباط خاصی بدهد، ولی به هر حال آنچه را به نظرش می رسید به راحتی می گفت و در صحبت هایش به هیچ وجه خود را سانسور نمی کرد و نگران این نبود که ممکن است در اثر این صحبت هایی که در تلفن می کند با او برخورد شود. حتی به نظر می آید به مخیله اش هم راه نمی داد که چنین چیزی ممکن است اتفاق بیفتد.

وقتی در زندان بود از شیوه حرکت و برخورد هایش متوجه می شدم از اینکه با بچه ها و خانواده نیست احساس کمبود دارد. ولی از آن طرف محیط زندان را با توجه به روحیه ای که داشت - این روحیه هم نتیجه از خودگذشتگی و شجاعتش بود - نه تنها برای خودش، بلکه برای دیگر زندانیان به یک محیط شاد و انرژی زا تبدیل کرده بود. هاله واقعا به همه روحیه و انرژی می داد و در دوره ای که در زندان بود آن بخش زندان به یک کانون محبت از یک سو و یک کانون فعالیت و تلاش از سوی دیگر تبدیل شده بود. گاهی کارهایی که انجام می داد را نقل می کرد و معلوم می شد در شب شاید فقط پنج ساعت استراحت می کند. در زندان و در طول روز حدود پنج کلاس داشت. چند کلاس زبان فرانسه و کلاس تاریخ برگزار کرده بود. این برنامه ها باعث شده بود همدلی و همبستگی میان خانم هایی که در آن بند بودند زیاد شود هر چند به جریان های سیاسی خیلی متفاوتی وابسته بودند و پیش از اینکه هاله در این محیط قرار بگیرد حتی حاضر نبودند روی یک سفره بنشینند و جمع باشند.

### ■ سفره آنها را یکی کرد

او چنان انرژی و روحیه مثبتی به وجود آورد که در یک مدت کوتاه با هم سر یک سفره نشستند. همه با هم در بحث های مشترک شرکت می کردند و کلاس های مختلفی داشتند. این چنین بود آن روحیه و شیوه برخوردی که هاله داشت. این نکته قابل توجه است که تظاهر نمی کرد و البته این ویژگی یک مؤمن است و نباید تظاهری در کار باشد.



یدالله سبحانی و هاله سبحانی

به یاد دارم سال ۱۳۸۰ پدرش و دوستان او در زندان بودند. هاله در کنار خانم های دیگر مراجعات بسیار متعددی به جاهای مختلف داشتند تا برای نجات آنها اقدامی کنند. گاهی به مجلس می رفتند، گاهی با شخصیت هایی که فکر می کردند می توانستند تأثیر گذار باشند ملاقات می کردند. یکی از روزها به قوه قضائیه رفته بودند تا با معاون قوه قضائیه (آقای مروی) صحبتی داشته باشند.

در قوه قضائیه اجازه نمی دهند که از حدی نزدیک تر شوند و آنها را همان جا متوقف می کنند. مدتی می گذرد و این وضعیت ادامه می یابد و این خانم ها سرگردان آنجا بودند تا اینکه یک ماشین وارد می شود که با توجه به قیافه ها و صحبت ها تشخیص می دهند یکی از مسئولان قوه قضائیه است. هاله بدون اینکه تردید بکند جلوی ماشین می ایستد و راه را بر ماشین می بندد تا خانم های دیگر بتوانند با آن فرد صحبت کنند و بگویند ما برای چه به اینجا آمده ایم و برای چه معطل هستیم. با توجه به اینکه ماشین می خواهد از این وضعیت زودتر جدا شود، سعی می کند حرکتش را به جلو ادامه دهد، به هاله می زند. او خودش را می اندازد روی کاپوت ماشین و وضعیتی به وجود می آید که در نهایت ماشین مجبور می شود متوقف شود و خانم ها می توانند مطالبشان را با آن مسئول قوه قضائیه مطرح کنند.

این اتفاق حوالی ظهر افتاده بود و هاله قبل از آن در همان محوطه نماز اول وقتش را هم خوانده بود. او در سخت ترین شرایط سعی می کرد نماز اول وقتش را بخواند. خیلی تکلفی نداشت به اینکه حتماً جانماز یا زیرانداز مرتبی داشته باشد، ولی خیلی تقید داشت بتواند نمازش را اول وقت بخواند و آن روز هم این کار را انجام داد. او نماز ظهرش را خوانده بود و آن وقت اتومبیل رسید و توانست با حرکتی که کرد شرایطی را به وجود آورد که خواسته هایشان را مطرح کنند.

■ وقتی پدرشان سال ۷۹ در زندان بود هاله یک نامه در اینترنت منتشر و مطرح کرد که این ها همه تحت فشار هستند. کاریکانوری هم کشیده بود و می گفتند این نامه و کاریکاتور همه چیز را تحت تأثیر قرار داده است. فکر می کردیم دستگیرش کنند.

**شامخی:** بله ولی با توجه به اینکه پدرشان در زندان بود این اتفاق نیفتاد. هاله عادت داشت چه در خانواده و چه جمع دوستان وقتی وارد جمعی می شود در پایین ترین جای مجلس بنشیند. در بسیاری از جمع ها وقتی روی صندلی نشسته بودند، به محض اینکه احساس می شد ممکن است برای افرادی که تازه می رسند جا کم باشد، اولین کسی بود که از روی صندلی بلند می شد و روی زمین می نشست و این رفتار او نمایشی نبود.

وقتی در زندان بود یک ملاقات هفتگی از پشت

مناطق پرخطر تر می روید.

هاله در سال های پایانی عمرش هم فعالیت های داوطلبانه داشت و در این کارها از خودگذشتگی و شجاعت نشان می داد. به یاد دارم یکی از دوستان می خواست به خانواده یکی از زندانیان پس از سال ۱۳۸۸ که در شرایط سختی زندگی می کردند کمک شود، ولی آن شخص که خودش از فعالان اجتماعی بود می گفت باید ملاحظات امنیتی زیادی را رعایت کنی و اگر احساس خطر نکردی اقدام کن، چون این زندانی در وضعیتی است که خانواده اش هم تحت مراقبت هستند. یکی دو روز از آن زمان نگذشته بود که به مناسبتی صحبت شد و من متوجه شدم که اصلاً به ملاحظاتی که آن دوست شدیداً توصیه می کرد توجه نکرده بود و در روز اول اقدام به کمک کرده بود. خوشبختانه مشکلی هم برای او به وجود نیامده بود.

این کار از نظر ما شاید نوعی ماجراجویی تلقی شود ولی او چنین تلقی ای نداشت، بلکه اصل برای او این بود که وقتی خانواده ای نیازمند هستند و پدر خانواده هم در زندان است هر طور شده و در سریع ترین وقت باید به آن خانواده کمک کند.

در سال ۸۸ و در یکی از مناسبت هایی که در آن سال بود با هم در خیابان بودیم و شاید جایی نزدیک میدان صادقیه در پیاده رو حرکت می کردیم که یک باره متوجه شدیم جوانی توسط تعداد زیادی از افراد ضرب و شتم می شود. وقتی با این صحنه روبرو شدیم مانند خیلی از افراد دیگر توقف کردیم تا ببینیم چه اتفاقی افتاده است. در آن لحظه هاله بلافاصله از من جدا شد و بین جمعی که ضرب و شتم می کردند خودش را حائل قرار داد چون دیگر آن جوان هم افتاده یا نشسته روی زمین بود و این ها از بالای سر به او مسلط بودند. او سعی کرد خود را بالای سر آن جوان حائل قرار دهد تا این ضرب و شتم صورت نگیرد و البته در این کار هم موفق بود. به هر حال آنها وقتی دیدند یک خانم میانسال این حرکت را کرده دست از ضرب و شتم برداشتند. من متوجه شدم یکی از مأموران توجهش به ساکی که در دست هاله بود جلب شد در حالی که خودش اصلاً توجه نداشت. من می دانستم در ساکش معمولاً کاغذ و نوشته و وسایلی دارد که اگر به آنجا توجه کنند خودش هم در معرض اتهام قرار می گیرد. من با دیدن این صحنه و با توجه به اینکه ضرب و شتم آن جوان هم خاتمه یافته بود به سرعت او را از وسط معرکه به کنار کشیدم و خوشبختانه بدون اینکه اتفاقی بیفتد توانستیم به راهمان ادامه دهیم و از آن وضعیت دور شویم. هاله وقتی این صحنه ها را می دیدید برای کمک تردید به خودش راه نمی داد، در حالی که بسیاری از افراد وقتی این صحنه ها را می بینند فکر می کنند اگر خودشان هم وارد شوند آسیب می بینند ولی او این ملاحظات را نداشت.

## ■ ذاتی او شده بود

رفتار او بسیار عادی و خاکی بود و شاید افرادی که او را نمی‌شناختند اصلاً از ظاهرش نمی‌توانستند به این برسند که این زن چنین وجود و هویت و جوهرهای دارد.

وقتی بحث قرآن، آشنایی، الهام گرفتن و عمل کردن به فرایض دینی بود تأکید داشت که به خرافات پایبند نباشد و به گونه‌ای عمل کند که همان اسلام ناب است.

با قرآن خیلی انس داشت. آیات بسیاری از قرآن را به خاطر داشت و این هم نه تنها نوعی حفظ کردن قرآن نبود، بلکه در بحث‌های موضوعی مختلف می‌توانست شواهد متعددی از آیات قرآن بیاورد و با یک چنین بستر ایمانی بود که چنین از خود گذشتگی و شجاعتی در او بروز پیدا کرد. انسانی بود که احساس مسئولیت بسیار سنگینی داشت. فکر می‌کرد عمرش خیلی کوتاه است و در مقابل، مسئولیت‌های سنگینی به عهده دارد و در این عمر کوتاه باید کوشش‌هایی را در راه خدا انجام دهد. می‌توانم به جرأت بگویم هیچ چیز را برای خودش نمی‌خواست، بلکه می‌خواست تا آنجا که وجود و وقتش اجازه می‌داد در خدمت محروم‌ترین، نیازمندترین و آسیب‌پذیرترین افراد و گروه‌ها باشد.

ما در سال‌هایی که با هم زندگی می‌کردیم، با توجه به اینکه من در دانشگاه بودم و برای شرکت در کنفرانس‌هایی به خارج از کشور می‌رفتم با اینکه امکانش را داشت که همراه من باشد اما هر بار موضوع کاری را در داخل و در ارتباط با همین فعالیت‌های اجتماعی مطرح می‌کرد و حتی یک‌بار هم اظهار علاقه نکرد که با من به خارج بیاید.

به یاد دارم هاله در فرانسه با یک خانم که از وکلای مدافع زندانیان سیاسی در کشورهای مختلف بود و می‌خواست برای ملاقات با زندانیان به ایران بیاید ارتباط دوستانه‌ای داشت. البته وی یک بار در زمان شاه برای بررسی وضعیت زندانیان سیاسی به ایران آمده بود. این خانم که خودش نویسنده بود و کتاب‌های بسیاری از او در فرانسه چاپ شده و تجارب انقلابی متفاوتی را دیده بود با هاله مکاتبه می‌کرد و درباره مسائل مختلف فکری و اسلام با همدیگر بحث‌های خیلی زیادی داشتند. آن خانم اصرار داشت هاله مدتی به فرانسه برود و با هم کتابی در مورد زندانیان ایرانی بنویسند. او صاحب‌قلم بود و کتاب‌های بسیاری نوشته بود و می‌توانست کتاب خیلی خوبی باشد. ولی هر بار که او تأکید می‌کرد هاله می‌گفت در داخل کارها و نیازهای زیادی است و به همین دلیل نمی‌توانم این دعوت را بپذیرم. خدا هر دو را رحمت کند. چند سالی است که هر دو از دنیا رفته‌اند. البته سن آن خانم بالا بود و هاله هم در میانسالی از دست ما رفت. ■

# قلبی پر از نقاشی و رنگ

## گفت‌وگو با آسیه شامخی

باباعزت؛ البته باباعزت گفت نامه را در زندان جا گذاشته و بابت این خیلی ناراحت بود. یادم هست آزادی باباعزت از این زندان همان روزی بود که هاله و بابا صبح آن روز از مکه برگشتند. عصر همان روز بابا عزت را آوردند. آن سال خیلی خوب بود.

■ در آن ایام، هاله خانم چه حالی داشت، به خاطر زندانی بودن باباعزت؟

□ راستش من خیلی بچه بودم و بیشتر در حال و هوای مدرسه بودم ولی خیلی دلم برای باباعزت تنگ می‌شد.

■ باباعزت چطور با شما رفتار می‌کرد که شما دل‌تان برایش تنگ می‌شد؟

□ ما از قدیم جمعه‌ها یک هفته در میان می‌رفتیم خانه زری، یعنی خانه لواسان. ما و حامد. از زمان راهنمایی و دبیرستان، دیگر پنجشنبه‌ها بعد از مدرسه، خودم تنهایی می‌رفتم آنجا و تا جمعه که با بقیه برگردم خانه. همین یک شب بیشتر خودش کلی خاطره داشت. در ضمن بابا عزت هم مهربانش و هم ناراحتی‌اش خاطره‌ساز بود.

■ نمی‌توسیدی تنهایی در آن سن از تهران به لواسان بروی؟

□ یکی دو بار اول، هاله کمکم کرد و تا یک جایی من را رساند ولی کم‌کم یاد گرفتم.

■ مشغولیت سیاسی و اجتماعی هاله خانم بیرون منزل و جلسات قرآنی که در خانه داشت، مانع وظیفه مادری او نبود که کمتر به خانه و خانواده برسد؟

□ اصلاً؛ می‌دانید بعضی آدم‌ها وقتی داخل خانه‌اند یک‌طوری رفتار می‌کنند و وقتی بیرون خانه‌اند، طور دیگر. ولی او این‌طور نبود، اخلاقش مثل کف دست صاف بود. برای من واقعاً خیلی مهربان بود. من همه درس‌هایم

■ آسیه خانم ما امروز اینجا آمده‌ایم تا از مادرتان بگویید؛ از رفتارها، گفتارها و کردارشان. شما که با او زندگی کرده‌اید، بهتر از بقیه ایشان را می‌شناسید؛ اما ابتدا می‌خواستیم پرسیم ماجرای آن نامه‌ای که شما به پدر بزرگتان در زندان سال ۸۰ نوشتید چه بوده؟ چون از ایشان نقل شده که نامه نوه‌ام، آسیه، چیزی بود که در آن روزها به من روحیه می‌داد. می‌خواستیم بدانم چه چیزی در آن نامه نوشته بودید چون قاعدتاً در آن زمان شما خیلی کوچک بودید؟

□ آن زمان راهنمایی بودم، اولاً روی نامه‌ام نوشته بودم کاملاً محرمانه! کسی نباید این نامه را ببیند و بخواند. (باخنده) یادم می‌آید نوشته بودم که باباعزت من دوست دارم بیایم آنجا و پرستارت شوم و مراقب باشم که قرص‌هایت را درست بخوری. مواظب باشم قرص‌هایی که مال خودت باشد به تو بدهند و قرص‌های کی به تو ندهند که حالت را بد کند. نوشته بودم باباعزت تو باید سعی کنی به حرف‌هایی که خودت باور داری فکر کنی و حرف‌هایی که آن‌ها به تو می‌زنند را باور نکنی. نوشته بودم می‌خواهم بیایم پیشت تا به بهانه دکتر بردنت، تو را از زندان بیرون بیاورم تا آنجا روزنامه‌های قدیمی و تکراری را بخوانی و روزنامه همان روز را بخوانی و این‌طوری هوای تازه تهران را ببینی. نوشته بودم من تو را دوست دارم. آقای خاتمی تو را دوست دارد، دوست‌هایم تو را دوست دارند و حتی مامان‌های دوست‌هایم تو را دوست دارند و این جور چیزها.

■ وقتی این نامه را که رویش نوشته بودی محرمانه و به زندانبان دادی، چه گفت؟

□ گرفت و گفت خوب چون محرمانه است نمی‌خوانیم (باخنده) و نمی‌دانم بعد آن را خواند یا نخواند. البته احتمالاً آن را خوانده و داده به

□ البته من سعی می‌کردم کمکش کنم ولی وقتی کمک می‌کردیم، هاله به ما جایزه می‌داد. یادم هست می‌گفت اگر جوارو کنی پانصد تومان بهت می‌دهم. (باخنده) برایمان جایزه می‌گذاشت. اگر ماشین می‌شستیم، پول ماشین شستنمان را می‌داد (با خنده) بابایم وقتی ماشینش شسته می‌شد، هیچی نمی‌گفت، می‌گفت مرسی ولی وظیفه ما می‌دانست (باخنده). وقتی می‌رفتیم خرید، هرچه پول باقی می‌ماند، مثلاً دویست تومان، سیصد تومان، می‌گفت این «حق پاته». ما هم با خوشحالی می‌رفتیم حق پامون رو خرج می‌کردیم.

### ■ از دوران زندان مادران بگویید؟

□ خیلی دلمان برایش تنگ می‌شد، در آن زمان من می‌ترسیدم و بیرون نمی‌رفتم، اما هاله و آمنه می‌رفتند. من خانه می‌ماندم و مدام می‌پرسیدم کجایی؟ چطورید و به بقیه خبر می‌دادم. سرقضیه بهارستان که هاله را گرفتند، من خانه بودم. آمنه آمد و گفت آسیه، هاله را گرفتند. به خنده این را می‌گفت. انگار باور نمی‌کرد که هاله را گرفته‌اند. گفتم آمنه شوخی نکن. گفت شوخی نمی‌کنم واقعاً او را گرفتند. به‌هرحال بابا کلی بدودو کرد تا با وثیقه آزاد شد، ولی حکم تعلیقی به او دادند.

### ■ چند روز زندان بودند؟

□ هاله دو تا حکم داشت. یک‌بار سیزده روز که ۱۰ روز اول انفرادی بود و سه روز آخر عمومی. حکم دیگرش دو سال زندان بود. وقتی نامه‌هایش از طرف دادگاه به خانه آمد، من تنها بودم و خیلی ترسیدم. هاله پیش از رفتن به زندان، یک دفتر برداشت و دستور پخت غذاها را خیلی ساده برای ما نوشت تا وقتی نیست از آن استفاده کنیم. هنوز که هنوز است من بعضی وقت‌ها یک چیزهایی را در این دفتر نگاه می‌کنم.

هاله یک خصلتی داشت و این بود که زیاد اهل تلفن نبود، کلاً از تلفن بدش می‌آمد. می‌گفت تلفن دردسر دارد. وقتی تنها بود یا وقتی می‌خواست بخوابد، تلفن را از پرز می‌کشید و بعضی وقت‌ها پادش می‌رفت تلفن را به پرز وصل کند. خودش هم زیاد زنگ نمی‌زد. می‌رفت سر می‌زد. مثلاً یک خاله پیر داشت؛ خاله مسرور. می‌رفت و هرچند وقت یک‌بار دو روز پیشش می‌ماند و از او مواظت می‌کرد؛ یا می‌رفت به عزیز یعنی مادر بابا (مادربزرگ پدری) سر می‌زد و یک صبح تا عصر پیش او می‌ماند که کسی پیشش باشد. روزهایی که عزیز تنها بود همان‌طوری که خاطرات باباعزت را می‌نوشت خاطرات عزیز را هم می‌نوشت. (با خنده)



بروم و بخوابم. (باخنده) ولی هاله کمکم می‌کرد تا کارهایم زودتر تمام بشود؛ یعنی همراهی‌ام می‌کرد. این جور همراهی‌ها خیلی به آدم روحیه می‌دهد.

یا اگر یک کاری را از او می‌پرسیدم و می‌دانست که درست نیست، می‌گفت بهتر است نکنی، ولی می‌گذاشت خودم سرم به سنگ بخورد. به‌هرحال طوری نبود که امرونی کند. در جایی که خیلی‌ها مدام می‌ترسند بچه‌شان را در کوچه و خیابان فریب بدهند، هاله به ما آن‌قدر اعتماد داشت که این حرف‌ها را نگوید؛ یعنی شاید به تربیت خودش خیلی اعتماد داشت.

یادم هست یک‌بار ساعت ۷:۳۰ بود که از دانشگاه به خانه می‌آمدم. بابا روی اینکه ما کجاییم و کی می‌رسیم خانه حساس بود و در فضای شهری یک‌طور نگرانی پدران داشت. من زنگ زدم به هاله و گفتم توی راهم و دارم می‌آیم خانه. او گفت خب باشد، چه کار کنم. (باخنده) منظورم این است که هاله استرس نداشت؛ یعنی نسبت به این موضوع خیلی به ما اطمینان داشت.

### ■ نمونه‌هایی از مهربانی هاله با باباعزت یا مامان زری را می‌گویید؟

□ بعضی وقت‌ها هاله خسته می‌شد از کارهای خانه و می‌رفت خانه مامان زری.

### ■ یعنی به حالت قهر؟

□ نه. قهر نه، ولی آدمیزاد است دیگر. گاهی که از کار خانه خسته می‌شد، می‌رفت آنجا و می‌ماند که برای خودش هم نوعی هواخوری بود، آنجا توی ایوان، مطالبش را می‌نوشت و کارهایش را انجام می‌داد و هم دیدار پدر و مادر بود.

### ■ هاله همه کارها را خودش انجام می‌داد؟

و همه نقاشی‌هایم، همه کارهایم با هاله بود. من از بچگی مشکل کلیه داشتم. آن زمان با تب بالای ۴۲ درجه و تب و لرز شدید، همیشه کنارم بود. شب‌ها می‌آمد کنارم می‌خوابید و تا صبح درجه می‌گذاشت و پاشویه می‌کرد. وقتی لرز داشتم پتو را رویم می‌انداخت و من را بغل می‌کرد تا کمتر بلرزم. شاید بیشتر از یک مادر. حتی غذاهایی که دوست نداشتم را از بچگی با من می‌خورد تا به خوردن آن اشتیاق پیدا کنم. آخرین سالی که او بود و مریض شدم سال ۸۹ بود.

آن زمستانی که برف زیادی آمد و همه مدارس تعطیل شد. من آن‌قدر حالم بد بود که نتوانستم دانشگاه بروم و همه نقاشی‌هایم را با اینترنت برای استادام ایمیل کردم. گلویم خیلی ورم کرده بود، هاله سرلاک که برای بچه‌ها درست می‌کنند را می‌خورد و می‌گفت به‌به خیلی خوشمزه است آسیه، تا منم بخورم. من هم به او می‌گفتم جای من بخور، نوش جان. می‌خورد که منم به وجد بیایم و بخورم. (با خنده)

من در مورد خودم، حس نکردم کوتاهی می‌کند. هاله وظایف زیادی داشت و سعی می‌کرد به همه کارها برسد و کم نگذارد. ما هم سعی می‌کردیم کمک کنیم، گاهی وقت‌ها که دیر می‌آمد تا برسد، ما یک کته‌ای می‌گذاشتیم ولی به‌طور کلی هیچ‌وقت من احساس نمی‌کنم که کم گذاشته است

### ■ مادر وقتی می‌خواست یک چیزی به شما بگوید، چگونه موعظه می‌کرد؟

□ خوشبختانه در خانه ما امرونی نمی‌شد. حتی من که بدنم نسبت به سن و سالم ضعیف بود، وقتی برای کارهای تحصیلم مجبور بودم تا آخر وقت بیدار باشم تا آنها را انجام بدهم، یادم است بابا به من حتی شب‌به‌خیر نمی‌گفت تا من زودتر

## ■ با موبایلش چه کار می‌کرد وقتی این قدر از تلفن بدش می‌آمد؟

□ اصلاً موبایل نداشت، یک وقت‌هایی جاهایی که می‌خواست برود، به من می‌گفت آسپه موبایلت را به من بده، فقط یک زنگ باهاش می‌زنم، فقط یک زنگ (به خنده). من می‌گفتم بابا ۱۰ تا زنگ بزنی اشکالی ندارد. وقتی می‌آمد و موبایل را پس می‌داد می‌گفت، آسپه من فقط یک زنگ زدم (باخنده) خیلی احساس مسئولیت شدیدی داشت و این گاهی او را دچار استرس می‌کرد که مثلاً وای من این کار را نکردم و حالا چه کار کنم.

هاله خیلی روحیه طنز داشت و نقل هر مجلسی بود. به خصوص وقتی با مینو پیمان بود. این دو تا خیلی با هم دوست بودند.

## ■ «خانه‌صلحی‌ها» هم خیلی دوستش داشتند.

□ کی هاله رو دوست نداشت؟ بعد از مرگش، یکی از عکس‌هایش توی فلشم بود. می‌خواستم کاری برای دانشگاه کپی کنم، آقایی که می‌خواست فایل‌ها را کپی کند وقتی عکس هاله را دید گفت ببخشید این خانم مشتری ما بود چند وقتی است او را ندیده‌ام. گفتم فوت کردند. خیلی ناراحت شد؛ حتی با بقال کوچه هم مهربان بود.

## ■ شما نقاشی را از مامان یاد گرفتید؟

□ نمی‌دانم. احتمالاً ارث رسیده. (با خنده) یک چیزی که او داشت، نقاشی‌هایش بود. همه‌جا پر از نقاشی‌هایش است. یادم است هفته بهداشت برای مدرسه من، هاله دو تا پوستر ۵۰ در ۷۰ با مداد رنگی کشید. توی این تصویر یک خانم و یک آقای آشپز را در آشپزخانه‌شان کشیده بود که هر کدام یک نیمه تصویر بودند. یک طرف صفحه یک خانم خیلی تمیز با پیش‌بند تمیز و آشپزخانه تمیز و ظرف‌های مرتب و منظم، آن طرف صفحه یک مرد کثیف را کشیده بود که سیگار دهانش است و پیش‌بند کثیف دارد و همه چیز به‌هم ریخته است و پر از مگس. می‌خواست برای هفته بهداشت، تمیزی و کثیفی را نشان بدهد. من آن نقاشی را خیلی دوست داشتم، ولی متأسفانه دبستانمان منحل شد و نقاشی گم شد.

یک نقاشی هم برای ۲۲ بهمن کشید، عکس یک پیرمرد با نوه‌اش بود. این‌ها دارند یک پنجره را می‌بینند که یک هواپیما دارد حرکت می‌کند و یک روزنامه هم روی زمین است که رویش نوشته امام آمد.

هاله خیلی نقاشی می‌کرد. یادم هست برای سفر، همیشه یک لیست سفر آماده می‌کرد و هر چه لازم بود می‌نوشت، مثلاً وقتی می‌نوشت کلمن، عکس یک کلمن را هم جلوی نقاشی می‌کرد

## اگر کاری را از او می‌پرسیدم و می‌دانست که درست نیست، می‌گفت بهتر است نکنی، ولی می‌گذاشت خودم سرم به سنگ بخورد. به هر حال طوری نبود که امر ونهی کند

یعنی همه چیز را با نقاشی ترفیق می‌کرد؛ یعنی حتی در بازجویی‌های انفرادی آن ۱۳ روز، بعد از اینکه همه چیز را نوشته بود، یک سری صفحات را نقاشی کرده بود.

خوشبختانه خانه ما پر از نقاشی‌های هاله است. یک انباری در خانه مامان زری از نقاشی‌های او هست. روی شیشه‌های سس نقاشی می‌کرد. روی آینه‌ها و پرزهای برق را نقاشی می‌کرد.

## ■ درباره ساده‌زیستی ایشان بگویید.

□ خیلی ساده‌زیست بود، وقتی می‌خواستیم یک لباس بخریم که گران باشد، می‌گفت بین بچه‌های فقیرتر ندارند، نخور؛ یعنی مدام ما را با بچه‌های آنها مقایسه می‌کرد. ما هم می‌گفتم بابا این همه آدم هم دارند، چرا به آنها نگاه نمی‌کنی. هی به آنها که ندارند نگاه می‌کنی.

من همه خاطراتم با هاله خیلی خوب بوده. همه جیک و پوکم با هاله بود. ظهرها بعد از مدرسه توی هال با هم می‌خوابیدیم که من زیاد نخوابم و زود بلند شوم و بروم به درس برم، هاله هم برود به کارهایش برسد. همیشه بعد از ظهرها پیش هم می‌خوابیدیم، پشتم را به او تکیه می‌دادم و می‌گفتم تو پشتگر می‌خوبی هستی.

توی درس‌هایم خیلی به من کمک می‌کرد، من وسایلم همیشه شلوغ بود و با آینه نمی‌توانستم یک جا درس بخوانم. مرتب برای اینکه با آینه دعوایمان نشود، من می‌آمدم توی هال درس می‌خواندم و آینه توی اتاق. این جور هاله به من نزدیک بود و توی درس‌ها مدام کمک می‌کرد.

یادم هست زمستان‌ها که هوا خیلی سرد بود و ما می‌خواستیم برویم مدرسه، هاله برای نماز که بلند می‌شد من را هم بیلدار می‌کرد. هم فرصت را می‌داد و هم چون هوا سرد بود، زیر پتو جوراب‌هایمان را پامان می‌کرد که از زیر پتو می‌خواهیم بیاییم بیرون، سردمان نشود. بعد زیر پتو یواش یواش مانتو و مقنعه هم سرمان می‌کرد و ما ملبس می‌آمدیم بیرون.

## ■ هیچ وقت با شما عصبانی هم شده بود؟

□ یک بار خیلی عصبانی شده بود. یک خصلتی داشت که اشکالکش بود. بالاخره آدم است. آدم همه‌اش خوبی نیست و اشکالاتی هم دارد. وقتی به او اجحافی می‌شد، هیچی نمی‌گفت، آن قدر هیچی نمی‌گفت و هی نمی‌گفت و نمی‌گفت. بعد وقتی تلنگر دیگری بهش می‌خورد، بکھو می‌ترکید. مثل آتشفشان که چندسال خاموش است و یک دفعه فوران می‌کند. متأسفانه این اشکال را داشت. سر ماجرای باباعزت هم این بود. آخه هاله خیلی شبیه باباعزت بود. همه می‌گفتن خیلی شبیه اوست. حرکاتش، رفتارش. سر ماجرای باباعزت خیلی ناراحت بود. مدام می‌گفت چرا همه خوب‌ها می‌روند؟ چرا و چرا و خیلی ناراحتی می‌کرد.

## ■ روز تشییع جنازه باباعزت شما کجا بودی؟ پیش مامان نبود؟

□ روز فوت باباعزت من گریه‌ام نگرفت. انگار این آمادگی را داشتیم، باباعزت سنش بالا بود و یک ماه هم در کما بود، یک حالت شوکی داشتیم ولی وقتی جنازه را آوردند خانه گریه‌ام گرفت. آنجا خیلی گریه‌ام گرفت. خیلی هم شلوغ بود. شب من خسته بودم و خوابیدم؛ اما هاله نخوابید.

متأسفانه صبح و در تشییع جنازه در آن لحظه نه من، نه آینه، نه یحیی، نه بابا، هیچ کدام پیش هاله نبودیم. من داخل کوچه بودم، آن روز من مسئول برشورها بودم. مشغول رساندن برشورها بودم. توی فامیل ما یک لاله است یک هاله، وقتی صداها همه می‌گفتند، هاله افتاد، هاله افتاد، شیندم لاله افتاد، لاله افتاد، سرم را برگرداندم دیدم لاله، آن طرف خیابان ایستاده صحیح و سالم و ناگهان فهمیدم می‌گفتند هاله افتاد، هاله افتاد (با گریه) ترسیدم. رفتم جلو. گریه می‌کردم و می‌رفتم جلو. آن موقع که هاله افتاد روی زمین، ناگهان چهره بعضی از شهدا آمد جلوی چشمم. من خیلی ترسیدم و فقط از ترس گریه می‌کردم. بعد هاله را با ماشین بابا بردند. من مدام به بابا زنگ می‌زدم و می‌گفتم چی شده بابا؟ می‌گفت داروهای من را بیاور. آخر ما وسایلمان و داروهایمان را برده بودیم چون فکر می‌کردیم چند روز بمانیم. هر چی می‌گفتم بابا، هاله چی شده، چیزی نمی‌گفت. من اصلاً باورم نمی‌شود...

من الانم متأثرم، هنوزم حرفش می‌شود گریه‌ام می‌گیرد. هنوز که هنوز است برای او فعل حال بکار می‌برم. نمی‌توانم فعل گذشته بکار ببرم. او در خانه ما حضور دارد. چند بار خوابش را دیدم، ولی با او قهرم که این قدر کم به خوابم می‌آید. ■

# خالی از «من»

## دل نوشته‌ای برای هاله



پروین فهیمی

هاله کنارم بود. شب شام غریبان سهراب. چشم‌هایش خیس بود. گفت می‌خواهد به نیت سهراب فال بگیرد. بهت‌زده نگاهش کردم. کتاب را باز کرد.

یارب این نوگل خندان که سپردی به منش می‌سپارم به تو از چشم حسود چمنش همه ساکت بودند. فقط صدای هاله بود. صدای هاله آرامش بود.

گرچه از کوی وفا گشت به صد مرحله دور دور باد آفت دور فلک از جان و تنش

با خدا حرف می‌زدم. توی دلم. «می‌دانم داری امتحانم می‌کنی، دوباره، اما... داغ همسرم تازه است هنوز... قبول می‌شوم در امتحانت؟... دل‌تنگ سهرابم هستم. حالا که پیش توست سلام مرا به او برسان»

گر به سرمزل سلمی رسی ای باد صبا چشم دارم که سلامی برسانی ز منش صدای هاله امید بود. از همان زمان که شناختمش. دو سال پیش از رفتن سهراب. آن روزها بیماری همسرم و پس از آن فوتش، دل‌ودماغ زندگی برایم نگذاشته بود. هاله، در اوج تنهایی آمد و میان دلم نشست.

به ادب نافه‌گشایی کن از آن زلف سیاه جای دل‌های عزیز است به هم پرزنش

می‌آمد دنبالم. نمی‌خواست در خانه بنشینم و زل‌بزنم به جای خالی سهراب. آخرین بار رفتم پیش دوستش که خیاط بود. دوتا لباس هم‌شکل با پارچه یکسان دادیم بدوزد. توی مسیر تا می‌خواست چیزی بگویم بغضم می‌ترکید. هاله هم با من گریه می‌کرد و صبورانه از ایمان و امید می‌گفت.



هیچ ملاحظه‌ای از دوست‌داشتن می‌گفت. هر که ترسد ز ملال اندوه عشقش نه حلال

سر ما و قدمش یا لب ما و دهنش روزی از روزهای آخر خرداد است. ایست بازرسی ورودی لواسان. «ما دوست خانوادگی‌تان هستیم». رد می‌شویم. حیاط خانه پدر شلوغ است. دنبال هاله می‌گردم. جلوی جمعیت است. حالا فرصت زیاد است. بعد از بدرقه پدر می‌بینمش.

نیمه‌شب است. هاله را می‌بینم. آرام آرام دارد می‌رود. در میان نور شمع‌ها. نزدیک‌تر از همیشه به خاک. آسمان بوی هاله می‌دهد. دارم کم‌کم آرامشش را باور می‌کنم. باور می‌کنم که دیگر بر نمی‌گردد. «بانوی سپیدپوش، مراقب سهرابم باش».

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است

آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش ■

گو دلم حق وفا با خط و خالت دارد محترم دار در آن طره عنبر شکنش

کنارم بود. در روزهای اول جدایی از سهراب، روزهای بی‌خبری، که به این در و آن در می‌زدم برای یافتن نشانی از پسر. یاری من، تمام فکر و ذکرش بود. هاله از «من» خالی بود.

در مقامی که به یاد لب او می‌نوشتند سفله آن مست که باشد خبر از خویشتنش

زمان مهربانی کردن، مرام و مسلک آدم‌ها را نمی‌پرسید. نمی‌دانم با معجزه کدام کیمیا، اما وجود و حضور و باطنش از طلا بود. این تمام دارایی او بود. بیش از آن هم نیاز نداشت.

عرض مال از در میخانه نشاید اندوخت

هر که این آب خورد رخت به دریا فکنش هاله اهل آسمان بود. خانه‌اش سقف نداشت و همچون دلش بزرگ بود. خانه‌ای که یک سرش آذربایجان بود و سر دیگرش سیستان. مادر بود و همچون پدرش، دلش برای اهل این خانه می‌تپید. راوی صلح بود و تا فرصتی پیدا می‌کرد بدون

## هاله و دغدغه‌هایش

### مینو مرتاضی



هاله سحابی زن مسلمان انقلابی است که ایمان و باورهایش را از تباری می‌گیرد که پس از انقلاب مشروطه جزو پیشروان نهضت نواندیشی و خواهندگان اصلاح در دین و دولت بودند. یکی از مهمترین شاخص‌های زندگی هاله این بود که پدری عدالتخواه و سوسیال و مادری نوگرا داشت. پدر و مادری که در تربیت دخترشان از هرگونه کمک و همراهی دریغ نکردند و کم نگذاشتند. نوگرایی پدرانه در فرایند تربیت و شکل‌گیری شخصیت فردی و منش اخلاقی هاله منجر به مجهز شدن او به تفکر عقلانی که از «ملزومات جوامع نوگراست» گردید. مداخلات اقتدارگرایانه و قیام‌آبانه قدرت‌های سیاسی حاکم نیز در رشد نگرش نوگرایانه و تفکر عقلانی هاله مؤثر بود.

منبع با ارزش شکل‌گیری تجارب خاص و بومی زنان ایرانی از حضور و فعالیت در عرصه‌های گوناگون حیات جامعه گردید. الهیات انتقادی و اسلام سیاسی برای هاله و بسیاری دیگر از زنان نسل انقلاب این امکان را فراهم ساخت که با انتخاب موقعیت میانی نقش میانجی فعال بین زن سنتی و زن مدرن را به نحوی ایفا کنند که هم از مفروضات معرفت‌شناسی پوزیتیویستی که ذهن و ادراکات ذهنی را مبنای شناخت می‌داند و هم از معرفت‌شناسی علمی و عقلانی که تجارب زیسته‌شده و قابل مشاهده را منبع شناخت معرفی می‌کند توأمان بهره‌برداری کنند. عقلانیت عملی برای هاله تعاریف گسترده‌ای داشت. یک تعریف آن حفظ هویت انسانی خود از طریق مقاومت در برابر هویت تحمیلی تاریخی و ساختگی زن مدرن مورد تأیید حکومت و زن سنتی مورد تأکید رسوم و عادات آبااجدادی رایج بود. معنای دیگرش یافتن راه‌های بهتر زندگی و ساختن جامعه‌ای فارغ از سلطه و تبعض و نادیده گرفتن‌ها و انکار عمدی زنان و فرودست نگه‌داشته‌شدگان بود. چالش برانگیزترین معنای عقلانیت عملی برای هاله این بود که به او اجازه نمی‌داد سرنوشت و تقدیر فرودستانه و از پیش تعیین‌شده را به عنوان امر مقدس بپذیرد. او به کمک عقل مآل‌اندیش و چاره‌ساز خویش در برابر دخالت‌های تحمیلی مقاومت کرد و هیچ‌گاه تسلیم کمبودها و محرومیت‌های تاریخی و اجتماعی موجود نشد. به این ترتیب هاله همچون بسیاری دیگر از زنان نسل انقلاب به شناخت نوینی از زنانگی و رابطه با خود دست می‌یابد.

شناختی که محصول تجارب زنانه و برخاسته از نگرش انتقادی و نقد سنت‌های ناکارآمد در اداره خانواده و جامعه بود حساسیت‌ها و آگاهی‌های

جنسیتی زنان را افزایش داد. آگاهی‌ها و حساسیت‌های جنسیتی بسیاری از زنان نسل انقلاب را به طور طبیعی به سمت کنشگری برای کسب حقوق برابر جنسیتی سوق داد، اما هاله با وجود دستیابی به شناخت نو از مفهوم زنانگی به هویت زن انقلابی دل بسته باقی ماند. او اعتقاد چندانی به تفکیک زن و مرد از یکدیگر نداشت و طبق آموزه‌های قرآن زن و مرد را از نفس واحد می‌دانست و اعتقاد به شایسته‌سالاری داشت و البته اواخر عمر نسبت به مسئله رعایت حقوق زنان در خانواده و جامعه حساس تر شده بود و با پژوهش روی قرآن به روش خاص خود به رعایت عدالت درباره زنان تأکید می‌کرد و می‌گفت: «اگر مدرن بودن زن به معنای با کمالات و نواندیش و مستقل شدن باشد، باید بگوییم آری؛ جواب ما کاملاً مثبت است، اصلاً باید این طور باشد» و آن گاه برداشت نوگرایانه‌اش از قرآن را چنین شرح می‌دهد: ما می‌بینیم که شیوه قرآن دآوری نیست، بلکه، تنها صفات یک طرف را در برابر صفات طرف دیگر قرار می‌دهد. فضیلت و برتری یک امر قالبی و تغییرناپذیر نیست، اگر زنان ما هم با کسب علم، هنر، مهارت، تجربه، عقلانیت و فضیلت را کسب کنند نصیب خود را بالا می‌برند. نصیب هم می‌شود گفت در واقع همان حقوق است و حقوق وقتی بالا می‌رود که شما فضیلت را بالا ببرید. برای اینکه از زیر صفر به صفر برسیم به خط شروع، چطور می‌توان از یک دختری که زنده به گور می‌شده یا از یک دختری که به ارث به خانه شوهر می‌رفته و با اجبار زندگی می‌کرده یا زنی که اصلاً اختیار مالی نداشته توقع کسب فضیلت داشته باشید، فضیلت را کسی می‌تواند به دست آورد که بالاخره بتواند از سکویی بالا برود و از آنجا به بعد را پرواز کند. از آن به بعد هر کس به اندازه لیاقتش مکتسبات خواهد داشت». به این ترتیب هاله اصالت و مسئولیت ساخت شخصیت و هویت زنانه را به خود زنان می‌دهد و آنان را صرفاً قربانی مظلوم موقعیت‌های تحمیلی ناشی از ستم جنسی یا ستم طبقاتی و تفاوت‌های بیولوژیک نمی‌داند.

هاله در دوران نه چندان بلند عمر خویش با حضور در عرصه‌های گوناگون جامعه تجارب ذی‌قیمتی اندوخت که شناخت خاص و ویژه‌ای از جهان و روابط انسان‌ها با خود و دیگران برایش فراهم کرده بود. هاله عاشق جهان و طبیعت بود. روح شاعرانه و لطیفی داشت که برای بیان عاشقانه اجزا و روابط خود با جهان از آن کمک می‌گرفت. این روح چنان به ایمان مذهبی و اخلاق آمیخته بود که جدایی از آن ممکن نمی‌نمود. ایمانی از جنس عقل و مبتنی بر واقعیات قابل پیش‌بینی نه پیشگویی‌های

مبتنی بر واگذاری مسئولیت‌های فردی و جمعی خود به خدا «فرق ایمان معقول با ایمان غیرعقلانی این است که ایمان معقول نتیجه فعالیت درونی انسان در زمینه فکر و احساس و اطمینان به نتیجه نهایی حقیقت است و ایمان نامعقول تسلیم و قبول چیزی است که به انسان داده می‌شود و فرد آن را بدون در نظر گرفتن درستی یا نادرستی‌اش حقیقت می‌پندارد» (اریک فروم، ۱۳۷۳: ۳۰-۲۹).

چنین ایمانی برگرفته از الهیات انتقادی و آزادی‌بخشی بود که هاله از کودکی در دامن آن پروریده و در نوجوانی و جوانی آرمان‌هایش را بر اساس ارزش‌های آن ساخته و پرداخته بود. آرمان‌ها و ارزش‌هایی که تا آخر عمر بدان‌ها پایبند و وفادار ماند. پایبندی هاله به الهیات آزادی‌بخش که از پدر آموخته بود چنان بود که بعدها از جدی‌ترین و مؤثرترین هم‌رهان و حامیان پدر شد و تا دم و حتی پس از مرگ هم پدر را تنها نگذاشت. هاله شخصیتی سرشار از صداقت و مهربانی و صفای باطن داشت. ناممکن بود کسی او را ببیند و مجذوب صفای باطن زلالش نشود. او هر اندازه نسبت به دیگران نرم‌خو و باگذشت و آسان‌گیر بود، به خود و خودی‌ها که می‌رسید سخت‌گیر و بی‌گذشت و اغماض می‌شد. شخصیت مسئول و منش کمال‌گرای او هرگز اجازه نداد که به موقعیت و مقام پدر و تبار خانوادگی وابسته بماند یا بدان‌ها فخر بفروشد.

هاله به مدد همان عقلانیت عملی که در فرایند تربیت خانوادگی و تحصیلات در بهترین مراکز آموزشی فراگرفته بود توانست خود را از زندان کلیشه‌های رایج «زن خرافاتی»، «زن مظلوم و ضعیفه»، «زن مصرفی» آزاد سازد. شخصیت انسانی مستحکم هاله معنای زندگی زنانه‌اش را تغییر داده بود و این یکی از چالش‌برانگیزترین موقعیت‌هایی است که زنان ایران و چه بسا جهان امروز با آن دست به گریبان هستند. تغییر معنای زنانگی و مقاومت در برابر پذیرش کلیشه‌هایی که تناسبی با موقعیت و جایگاه امروزین زنان ندارند و زنانگی را به درستی معنا نمی‌کنند. زنانگی به معنای عزم راسخ و انتخاب اراده‌گرایانه شیوه زیست انسانی مبتنی بر پذیرش مسئولیت تغییر وضعیت ناخواسته موجود به وضعیت مطلوب. زنانگی به معنای پذیرش ریسک زندگی پرچالش برای آگاهی‌یابی و توانمندی و استقلال‌یابی به جای زنانگی معطوف به مهرطلبی و حامی‌گرایی سنتی و پذیرش چنین تعریف جدیدی از زنانگی در برابر کلیشه‌های سنتی و شناخته شده از زنانگی کارآسانی نیست و چه بسا زندگی‌های خانوادگی و زناشویی زنان را درگیر مسائل و آسیب‌های متعدد کرده است. هاله برای آسان‌تر کردن پذیرش تغییرات مفهومی در رابطه با اطرافیان و دوستان و خانواده از اخلاق مراقبت و نرم‌خویی و بذله‌گویی و مهربانی بسیار استفاده می‌کرد. در کنار هاله ژرف‌ترین تغییرات ساده و آسان و ممکن به نظر می‌رسید.

یادش گرامی و درود و رحمت خداوند بر او باد. ■

## وضع آرزوهای چطور است؟



سوسن شریعتی

**«حال و احوال چطور؟ از زندگی‌ات راضی هستی یا قانع شده‌ای، رقص شعله‌اش پیداست یا داری روی شمعک زندگی می‌کنی؟ وضع آرزوهای چطور است؟ اصلاً می‌رسی به جدیدی پیدا کنی؟ چند تا از رؤیاهای قریانی کرده، به چند تاسای دیگر امیدواری؟ پر و بال را آیا کنده‌اند یا هنوز می‌توانی اوج بگیری؟ روزی چند بار یا لاقفل ماهی چند بار یا حتی سالی یک‌بار می‌توانی آیا با خودت خلوتی خوب داشته باشی؟»**

این سؤال‌ها را هاله سحابی سال ۱۳۷۹ در نامه‌ای برایم فرستاده بود به دیار غریب غربت؛ پس از تقریباً بیست سال دورافتادگی. سؤالانی معتبر برای امتثال «من» و «ما»ی دورافتاده و جداافتاده. خصوصیات اصلی شخصیت هاله سحابی را می‌توان لایه‌لایه همین خطوط به دست آورد: صمیمی، باطنی محصول تجربیات تلخ، در تنش میان آرزو و امید، واقعیت‌گرا و در عین حال آرزومند، در میانه رضایت و قناعت و البته یک ضرورت اصلی: استقلال. از همین رو نوشتن درباره او کار پیش‌پاافتاده‌ای نیست. نه فقط به دلیل مرگ باشکوهش، که به دلیل صمیمیت زندگی‌اش. نوشتن درباره هاله سحابی باید آن شکوه و این صمیمیت را رعایت کند و همین شرط دوگانه نوشتن را دشوار می‌کند.

امروز که چند سالی از مرگ او می‌گذرد دیگر بسیاری او را شناخته‌اند، نامش بر سر زبان‌ها افتاده است و رسمش دهان‌به‌دهان چرخیده. مرگ تراژیک برای یک زندگی مشروعیتهی به بار نمی‌آورد و آنچه از هاله سحابی در یادها مانده «هنر زندگی کردن» اوست: زندگی‌ای که او به خوبی می‌دانست گاه رقصان است همچون شعله و گاه شمعکی بیش نیست. زندگی‌ای که گاه اوج گرفتن است و گاه بال‌پرهای کنده شده. گاه امیدواری به آرزوهاست و گاه دیدن قربانی شدن‌شان. گاه آرزوهایی است قدیمی و اگر نشد پیدا کردن و خلق آرزوهایی جدید. گاه احساس رضایت است و گاه قناعت و بسنده کردن. این رفت و برگشت میان این موقعیت‌های دوگانه بود که به زندگی اجتماعی هاله سحابی موجودیتی مستقل، به رفتار اخلاقی‌اش خصلتی انسانی، به عمل سیاسی‌اش جهتی آزادی‌خواهانه، به باورهایش وجهی منشوری

و به سبک زندگی‌اش پرهیز از افتادن به دام کلیشه‌ها می‌داد.

او شبیه نسل خود بود: امیدوار به تغییر جامعه، ایده‌آلیست، معترض، قادر به فداکاری، نادیده گرفتن من به نفع ما و بنا بر همین خصوصیات در همه تجربه‌های اجتماعی و سیاسی نوعی از جوانی دهه پنجاه شرکت داشت: دانشجوی معترض اخراجی دانشگاه در روزهای پایانی سلطنت پهلوی، فعال دانشجویی در پاریس پیش از انقلاب، فعال در پشت جبهه جنگ، هم‌سو با جوانان معترض پس از انقلاب و منتقد قدرت سیاسی پس از انقلاب. با این همه در هیچ یک از دوره‌های پرتلاطم زندگی‌اش دست از شبیه خود ماندن برنداشت؛ از آغاز جوانی تا میانسالی کوتاهش. نه همانند بسیاری از هم‌نسلی‌هایش دستخوش قبض و بسط‌های عقیدتی شد، نه گرفتار زیگراگ‌های سیاسی و نه بازی‌خورده اجماعات. به عبارتی تن نسپرد به مدهای مسلط دوره‌های نسل خود و نیز چرخش‌های ناگهانی آن نسل. استقلالی بلندطبع، صمیمی و متواضع او را از دیگران ممتاز می‌ساخت.

در خلاف‌خوانی معمولاً نوعی واکنش تحریک‌آمیز و متظاهر وجود دارد، شبیه دهن کجی با ادعای خودویژنداری، اما در هاله سحابی این خلاف‌خوانی نشانه روحی بود آزاد و پرسشگر با همه همدلی و تساهلی که نسبت به دیگران نشان می‌داد. نه ذوق‌زدگی می‌دیدید نه بی‌اعتنایی، نه پیرو می‌شد و کت‌بسته و نه دشمن و پرخاشگر. نگاهی به یادداشت‌های شخصی او از همان روزهای اول انقلاب - که پس از مرگش توسط خانواده به چاپ رسید - این استقلال نظر را تأیید می‌کند.

ملاحظاتی دربارۀ پیروان گروه‌های سیاسی، صفت‌بندی جبهه‌های فکری، سیاست‌بازی‌های ترکیب‌شده با جاه‌طلبی‌های اشخاص، شهرت‌های کاذب و... مشاهداتی کاملاً میدانی و کلوزآپی از سوی جوانی که به واسطه نسبتش با بزرگی به نام سحابی شاهد فضاهای مختلف سیاسی و فرهنگی است. از یک‌سو متعلق است به نسل انقلاب و از سوی دیگر در نسبت با خانواده‌ای که نیم‌قرن در کشمکش‌ها و بحران‌های جامعه ایرانی حضوری فعال دارد. هاله سحابی این موازنه را نگه می‌دارد. می‌خواهد پایه‌های هم‌نسلی‌هایش تجربیاتی بی‌واسطه کسب کند. تجربیات خانوادگی را به حساب خودش نمی‌گذارد با این همه فاصله انتقادی خود را با تیپ‌بندی‌های رایج هم‌نسلی‌های خودش نیز حفظ می‌کند. این حالت را هم با بزرگان داشت هم با هم‌نسلی‌هایش. نگاهی با فاصله به آدم‌ها و زمانه که همیشه با نوعی طنز درآمیخته بود مانع از تشابه



او می شد به اکثریت. همیشه در برابر بزرگ ترها شیطنتی نه بی احترام فقط به اندازه‌ای که خودش را فراموش نکند به خرج می داد. رفتاراش را در زمانی که هنوز بیست سالی بیشتر نداشت در نوفل لوشاتو به یاد می آورم. با عالم دینی و سیاستمدار، با مجاهد و چریک و لیبرال، مهندس و دکتر، با نامداران و بی نام و نشان‌ها همیشه منتقد، پرسشگر و در عین حال با صمیمیتی خلع سلاح کننده برخورد می کرد و باز همان نگاه طنز آلود را جابه‌جا به کار می برد. سال‌ها پس از انقلاب، به دنبال هیاهوی کنفرانس برلین در یکی از همین نامه‌ها که پس از بازگشت مهندس به ایران برایم نوشته بود همین نگاه موج می زند:

**فکر صحنه‌های پروغای اینجا نباش که خبرساز است و سیاست پیشگان کارگردانی اش می کنند. این‌ها خودشان نقششان را گم کرده‌اند و دنبال تماشاچی راه افتاده‌اند و اگر کسی نبیند، کسی هورا نکشد، کسی قضاوت نکنند... بوج می شوند» (اکتبر ۲۰۰۰-۷۹)**

در این نقد و طنز هیچ تحقیری البته وجود نداشت. در تفاوت طنز و تمسخر گفته می شود طنز توان خندیدن است به خود و تمسخر خندیدن است به دیگری. در هاله سحابی خندیدن همیشه با خندیدن به خود شروع می شد. برای تعریف لطیفه‌ها همیشه با «یک روز، یک ملی مذهبی...» شروع می کرد. همه جوک‌های قومیتی را با همین پیشوند تعمیم می داد به خودی‌ها. در همان نامه‌ها نوشته بود:

**«معلوم نیست چه نقشی را تقدیر برای ما رقم زده است و کجا پرتمان نموده است؟ در این صحنه‌ها نقش اول را ما اگر بخواهیم، به ما می دهند. گاهی هم خود ترجیح می دهیم نقش سیاه‌لشکر داشته باشیم که خیلی فکر و ابتکار لازم ندارد... خیلی‌ها هستند، عده‌ی زیادی از آدم‌ها، همان‌ها که آرمان‌های بلندی هم دارند، همان‌ها که شور و شوق مبارزه هم دارند و به بخور و نمیر و یخر و مصرف کن زندگی قانع نمی شوند، به زرق و برق و ابهت صحنه بازی‌شان بیشتر فکر می کنند تا نقش اولی خودشان!... صحنه بازی من هم چار دیواری خانه و دو کودک و نوجوانی که نیازمند پرستاری اند...»**

هر گزر کسی را نمی آزد. حتی برای اینکه آدم‌ها را با خودشان به رودر بایستی بیندازد، هندوانه می گذاشت زیر بغلشان و بر نقاط قوتشان تکیه می کرد، با این همه اگر خودشان را زیادی جدی می گرفتند راهی پیدا

می کرد برای بر جای خود نشان‌نشان: «طرف خیلی دانشمند است!» به طنز برایم نوشته بود:

**«تابه حال در جمع چند تا دانشمند که دور هم نشستند و گپ می زنند بوده‌ای؟» طنز کرده بود یکی از آقایانی را که به قول خودش از دانشمندان بوده و باین همه زنش را «با کنترل از راه دور خاموش و روشن می کند و کانالش را عوض می کند. تازه دانشمندهایمان این‌اند، وای به بقیه.»**

در محفلی که او میزبانش بود با یکی از میهمانان بحثمان بالا گرفت. من تند می کردم و ای بسا با لحنی تحقیر آمیز بحث را پیش بردم. یک خودی - غیر خودی‌ای در کارم بود. فردای آن روز، نامه‌ای برایم فرستاد و شماتت کرد و متلک گفت با این مضمون: «تو که این قدر دانشمندی چرا؟» و منظورش این بود که این دانشات به کار گفت و گو نمی آید. فقط با او بود که آدم از اصول‌گرایی خود شرمند می شد. با او تساهل از ارزش‌گرایی خشک و بی اغماض، اخلاقی تر به نظر می آمد. فقط در محضر او بود که نشستند با تیپ‌ها و جبهه‌های متنوع فرهنگی و سیاسی، و مصلحت‌بازی و زد و بست تلقی نمی شد. چنان محکم تکیه داده بود به ارزش‌های انسانی و اخلاقی که کوچک‌ترین شأنه‌ای برای سوء تفاهم (مثلا سازش کاری) باقی نمی گذاشت.

در محافلی که ترتیب می داد همیشه یک اصل را رعایت می کرد: کنار هم نشان دادن آدم‌هایی که عادت به کنار هم نشستن ندارند. مشکل جامعه ما را نوعی ملوک‌الطوایفی فرهنگی می دانست و با این میزبانی کردن‌ها می خواست مخاطبش را عادت دهد به امر متفاوت. تشخیص داده بود که هر طایفه‌ای با شبیه خود می نشیند و برمی خیزد و گرایش به این دارد که حقیقت خود را به کل اجتماع رنگارنگ تعمیم دهد. خودی و غیر خودی را روبروی هم می نشانند تا عادت کنند به یکدیگر و البته نه به قصد فراموشی و جوه تفاوت بلکه برای ارتقای فرهنگ گفت و گو. هم‌کلاسی‌های ژاندارکی‌اش به یاد می آورند که در دیدارهای گهگاهی شان می رفت نمازش را بخواند و دوستان عقیدت‌اش می گویند چگونه بی‌رودر بایستی از فضای جدی، خشک و عرف پرهیز کارانه مجلس، با صراحت لهجه و آمیخته به طنز خود تا دم‌مای خطوط قرمز می رفته است.

در پژوهش‌های قرآنی‌اش نیز همین روش را داشت. در نشست‌های خصوصی کانون حقوق بشر که موضوع نسبت دین و حقوق بشر بود، نوبت به او که رسید پیش از هر چیز روش پیش‌بردن بحثش درخشان بود. موضوع جایگاه زن در قرآن بود. مستند و دقیق تر از منتقدان، متن را به پرسش گرفت. چنان پیش رفت که بسیاری از نواندیشان دینی حاضر در مجلس می دیدی که جابه‌جا می شوند. از خودم می پرسیدم چگونه ممکن است بحث را جمع کند. بسیار متمرکز و متدلیک همان مسیری را که در نقد متن رفته بود، گام‌به‌گام برگشت و پاسخ‌هایی دقیق و مجاب کننده برای همه آنانی که در پی اعاده حیثیت از بشر و حقوق برابر آن‌ها بودند عرضه کرد. مقصود اینکه حتی در دفاع‌های عقیدتی‌اش اول‌از همه با لحاظ کردن دیدگاه مخالفان آغاز می کرد. این تن

نسپردن به کلیشه‌ها و سرباز زدن از تیپ شدن را در همه وجوه و جلوه‌های زندگی‌اش می شد تعقیب کرد: زبان، تفکر، پوشش، زیبایی‌شناسی، سبک زندگی.

صمیمیت شخصیت او در زبانش بیشتر از همه‌جا پیدا بود. سربه‌سر آدم‌ها که هیچ، سربه‌سر کلمات هم می گذاشت. کلمات جدی را در موقعیت‌های کمیک استفاده می کرد و برعکس کلمات در دسترس را برای پرسش‌های فلسفی - وجودی. تابه‌حال دیده‌اید حال و احوال‌پرسی از آرزوها را: «احوال آرزوهایت چطور است؟» هر گز ندیدم که برای پیشبرد حرفش بخواهد متوسل شود به زبان مرعوب کننده تخصصی یا با رفرنس دادن به بزرگی بخواهد مشروعبیتی دست‌وپا کند برای سخنش اگر چه همیشه خود را وامدار کسانی می دانست که به او آموخته‌اند. (دکتر ملکی به خاطر کلاس‌های قرآنش، مهندس عبدالعلی بازارگان به خاطر تفسیرهایش، مهندس میثی که بار دیگر با دفترش در میدان توحید پای او را پس از سال‌های انزوا کشانده بود به فعالیت‌های فرهنگی ...)

در پوشش نیز همین پرهیز از تیپ شدن را می شد دید. چه وقتی «تیپ-آیده‌آل» شده بود چریک و چه هنگامی که «تریپ-آیده‌آل» می گفتند روشنفکری است. (یک روز شیک پوشی پیشه می کرده، فرادیش انگشتانش را حنا می بسته و روز دیگر سنجناق می زده به بال‌های روسری‌اش، شبیه نه‌سرما!) یکی از چهره‌های برجسته فعالین حقوق زنان بود اما اینجا نیز نمی شد او را کلیشه کرد. در بسیاری از فعالیت‌های مدنی دهه هشتاد حضور داشت (مادران صلح، زنان و اعتراضات انتخاباتی، دو بار حبس...) اما پرچم‌داری نمی کرد. نه پشت بلند گوها کسی او را دید، نه لایه‌لای روزنامه‌ها، نه بر سردر مجلات. فقط یک‌بار با هزاران تهدید و التماس و شانناژ و تشر توانستم قانعش کنم که بیاید پشت تریبون حسینیه ارشاد و در سی و یکمین سالگرد شریعتی که اختصاص داشت به «نگاه شریعتی به مسئله زنان» همان پژوهش‌های قرآنی‌اش را برای مخاطبان باز گو کند. پشت تریبون چنان مسلط، با آرامش و طمأنینه سخنش را پیش برد که بر صورت مهندس سحابی که در ردیف اول نشسته بود، لبخند رضایت نشاناند. به‌شوخ می گفت: «می خواهی مرا دانشمند کنی؟» آدم را از دانشمند بودن بیزار می کرد این دختر تک.

ساده‌زیستی برایش انتخابی اخلاقی و اعتقادی بود و نه یک هوس ایام جوانی و ادا اطوار دوران انقلابی‌گری. با این همه در همین زیست ساده چیزی از فانتزی و خود-ویژگی را وارد می کرد. در خانه‌داری‌اش، در نوع مادری کردنش، در دکوراسیون خانه‌اش... روی دیوارهای خانه ساده‌اش می دیدی پریزهای برقی را که نقاشی شده تا دسته گل‌های بهاری را تداعی کنند. حتی در اوراق بازرجویی‌اش - به نقل از همسرش، مهندس شامخی - نقاشی روی صفحات ترسناک را رها نکرده بود. در محافلی که برگزار می کرد و بحث‌های فکری و عقیدتی و سیاسی در آنجا به‌راه بود، در پایان همیشه یک قوطی مربا پیچیده در پارچه‌ای گل دار را با میهمان راهی می کرد. از اینکه محدود بماند در نقش زن خانه‌دار البته راضی



نبود و همیشه گریز گاه‌هایی پیدا می‌کرد اما استعداد درخشانی داشت در بدل ساختن تهدید به فرصت، محدودیت به امکان. مصداق آن جمله معروف: «وقتی آنچه را دوست می‌داری نداری آنچه را که داری دوست بدار.»

همان سال‌ها در نامه‌ای باز نوشته بود:

«وقتی یحیی کوچک بود ما در کرج زندگی می‌کردیم و باغچه کوچکی و مرغ و خروسی و حوضی و علفی داشتیم. یک روز ناهار مامانت و خانم‌های دوست و مادر من و... منزل ما بودند. سر میز نهار که بودیم باب صحبت گرم بود و پوران خانم در همان حال لیموترش‌هایی را که دور غذا باقی مانده بود می‌قشرد و به دست‌ها و صورت خود می‌کشید و ماساژ می‌داد. بعد هلوبی را که پوست کنده بود پوستش را همان‌طور روی دست و صورت کشید! پرسیدند چرا این کار را می‌کنی. گفت که همه میوه‌ها به‌خصوص لیموترش، خیار و هلو، پوست را تقویت می‌کنند. بعد همه دیدیم که چقدر صورتش شفاف و سفید شد و لحظه‌ای بعد همه‌مان لیموترشی دست گرفته بودیم و روی پوست می‌کشیدیم و شوق سفیدی و شفافی در همه‌مان زنده شد!»

هاله سحابی همین است. همین که لابه‌لای این خطوط می‌توان حدس زد. تا آخرین لحظات زندگی‌اش همین بود. ساعتی پیش از مرگش در آن صبحگاه مرگ پدر، باز همین بود. در حیاطی که پیکر پدرش را در میانه گذاشته بودند تا تدارکات دفن صورت گیرد، هاله سحابی را می‌دید که به خود فرصت سوگواری نمی‌دهد. (حتی لباس‌هایش را مشک‌نکرده بود) دقایقی بر سر جنازه‌ی پدر می‌رفت، دعایی می‌خواند، بلند می‌شد تا از راه‌رسیده‌ای را تسلی دهد. گوشه‌ای می‌رفت تا با تلفن شرح ماجرای مرگ مهندس را گزارش کند. سر راه تذکر می‌داد که غذا و نوشابه ببرند برای مأموران حراست که مجبور بودند دم در بایستند و اوضاع را کنترل کنند. وسط راه باز آخرین جوکش را برایم تعریف کرد (همین جور که داشت اشک‌هایش را جمع‌وجور می‌کرد) با همان مضمون «یک روز یک ملی مذهبی...» سروکله می‌زد - بسیار قاطعانه - با مأموران وزارت اطلاعات بر سر زمان دفن پدر: «امروز نه! فردا!» باز برمی‌گشت بر سر جنازه پدر و همین‌طور پرسه زد تا صبح؛ همان صبحی که در یک‌لحظه موعود مثل اینکه فراموش کرد آن هاله متواضع ساده‌روی لطیف مهربان پرتساهل پراغماض و صلح مطلق را؛ همه خشم شد و اعتراض و قاطعیت، چشم در چشم و تن به تن و... افتاد.

این جزئیات را گفتم تا کلی نگفته باشم در باب آن زندگی‌ای که پازلی بود از این قطعات. از هاله سحابی نمی‌توان الگوسازی کرد. او یک استیل بود. تیپ نبود، شخصیت بود. نه فرشته، نه قدیسه، نه قهرمان؛ موجودی بود در دسترس و به همان اندازه تکرارناپذیر. در عصر مرگ قهرمان، هاله سحابی اعتمادبرانگیز است. ما دیگر جوان‌مرگی‌اش را به رو نمی‌آوریم، ما از این به بعد فقط زندگی‌اش را به یاد خواهیم آورد و البته آرزوهای مان را! ■

## جاودانگی در سکوت نگاهی اجمالی به منش هاله سحابی

### طاهره سالاری

در شرایط سخت زندگی می‌کنند به‌راحتی انس می‌گیرند، از خدمت به آنان لذت می‌برند و در این راه از هر اقدامی استقبال می‌کنند؛ تمیز کردن شپش سر بچه‌ها یا تأمین ساده‌ترین و ناراحت‌کننده‌ترین خدمات در بیمارستان، در محیطی که برایشان تنش‌های مضاعف به‌وجود می‌آید و در نهایت آرامش یافتن و شادبودن به خاطر خدمت و جهادی که انجام می‌دهند.

خاطرات از اردو گاه‌ها که از دست نوشته‌هایش استخراج شده بسیار خواندنی است. این خاطرات مربوط به آذر سال ۱۳۵۹ تا مهر ۱۳۶۰ است و نشان می‌دهد که صرفاً به‌فصد خدمت به جنگ‌زدگان با تمام مشکلات کنار آمده و ناملایمات را به جان خریده و حرکت به‌سوی جبهه را اولویت زندگی خود قرار داده است. کار سخت در اردو گاه جنگ‌زدگان به قول خودش از شپش‌کشی گرفته تا راه‌اندازی کتابخانه و کتاب‌خوانی و درس دادن به دانش‌آموزان، از او فردی مسئول ساخته است. هاله در این راه منیت‌ها و سخنان تند و کنایه‌ها را تحمل کرده و با سکوت سپری کرده است. او نمی‌خواست با ایجاد درگیری‌ها و کشمکش‌های سیاسی، مردم بی‌گناه قربانی شوند. تشنگی، عرق‌ریختن و ضعف

از میان مردم اندک هستند کسانی که در طول زندگی خود دچار تناقض‌های چشمگیر، چپ‌روی و راست‌روی، از این شاخه به آن شاخه پریدن و... نمی‌شوند. هاله سحابی از آن دسته اندک است. ظرفیت بالای انسانی، ثبات شخصیت و روش و منش ماندگار و محکم او را می‌توان از بین خطوط خاطراتش دریافت. دختر جوانی که در تهران و در فضایی نسبتاً مرفه زیسته، با عشق و علاقه‌ای وصف‌ناشدنی می‌کوشد تا به جبهه برود و در سختی‌های جنگ قدمی بردارد. این را عامل خودسازی و تعالی می‌داند و از خداوند می‌خواهد زمینه این رشد را برای او فراهم کند. اصرار می‌کند از هر دری رانده می‌شود به در دیگری می‌کوبد. در مناطق جنگی به دلایل مختلف و به‌خصوص به خاطر مسائل سیاسی جاری با آنان بدرفتاری می‌شود. هر یک از برخوردها می‌تواند دلسردکننده باشد، ولی او و دوستانش هدفی را که به خاطر آن خود را به خطر انداخته‌اند چنان متعالی می‌بینند که از این برخوردها دلسرد نمی‌شوند و ادامه می‌دهند و در این مسیر با مردم محرومی که در مناطق جنگی





را داشت به دنیا و رندی عرفا. به جبهه‌اش وفادار بود، اما به آن سوی جبهه‌ها هم نظر داشت. این دخترک با آن دنیای فراخی که ایمان برایش فراهم کرده بود نه شرقی می‌شناخت و نه غربی، نه چپ، نه راست، انسان را رعایت می‌کرد.»

هاله با قرآن انس و الفت فراوانی داشت که نه تنها تلاوت روزانه آیات و تفکر درباره آنها که برای هر تصمیم تازه یا هر حرکت خود به قرآن تمسک می‌جست و به دنبال تبیین آن با آیات قرآن بود. هاله در دست‌نوشته‌هایش به کرات آورده است که برای رسیدن به وضعیت بهتر دست به دامن خداشدن را برگزیده است.

وقتی مسئولیت او و دوستانش در اردوگاه با یک نامه به دلیل نامفهوم رعایت نکردن مقررات، سلب می‌شود، تفرقی به قرآن می‌زند و آیتی از سوره هود آرامش می‌کند که آن آیه دعوت به صبر کرده و می‌فرماید خدا اجر نیکو کاران را می‌دهد. به علاوه کار روی نهج البلاغه و شناخت مثنوی هم از علاقه‌های او بود و به‌طور منظم به آنها می‌پرداخت. به گفته خودش تمام آن دوندگی‌ها برای این بود که تغییری کیفی در او به وجود بیاید و تأثیر آن را در حرکتش در جامعه ببیند.

هاله بر تقوا بسیار تأکید می‌کرد چنان‌که می‌نویسد راه پارکی که راه خدا با آن به انحراف می‌رود و دچار شرک می‌شود مانند قدرت‌طلبی و شهرت‌طلبی و حسادت یا قضاوت در مورد دیگران، ریزه‌کاری‌هایی است که در بین ما وجود دارد و باید رعایت شود.

هاله با افتخار در مورد مادرش نیز سخن گفته است. او روحیه مادر (زری) را حیرت‌انگیز و ایده‌آل توصیف می‌کند، زیرا مسائل را با توکل به خدا و هدف درست حل می‌کند و بسیار با ایمان است.

هاله در روایتی با سنگرزمنندگان و با یاد شهیدانی که خون پاکشان بر زمین ریخته است می‌نویسد: «خدا را رسیدن به مرز شهادت چقدر سخت است» و می‌افزاید: «حقیقتاً که تو هر کسی را به این پایه نمی‌رسانی، پس من چه باید بکنم، چه کاری بکنم و از چه چیزها بگذرم تا به اینجا برسم؟...»

هاله پیش از سفر به جبهه وصیت‌نامه‌اش را تنظیم کرده و در بخشی از آن می‌نویسد: «خدا یا ترس و بزدلی را از من دور ساز، جانم را در پیشم ناچیز بگردان، شهامت و صداقت به روحم عطا کن و استقامت را بر این قلب بیقرارم ببخش.» ■

خود را رها نکرد و در همان مسیر دائماً پخته‌تر و آبدیده‌تر شد. عقده، کینه و حسد در وجودش جایی نداشت و پیش از همه با خود صادق بود. از همان ابتدای جوانی ضمن پیگیری فعالیت‌های فکری - سیاسی - اجتماعی، هنر را هم ارج می‌نهاد. به سلیقه مردم دور و بر خود احترام می‌گذاشت. حتی به مخاطب موسیقی «کوچه‌بازاری»، از موضع بالا آنان را تحقیر نمی‌کرد. در شکل و پوشش ظاهری و فردی هم همین‌گونه بود، هرگز از اصل خویش نیفتاد. در سکوت، آرام و بی‌ادعا پیش می‌رفت.

هاله سحابی در طول عمر کوتاهش، ساده اما پر بار زندگی کرد، او هرگز اجازه نداد که امکانات رفاهی پیرامونش او را از غم تهیدستان برهاند. از این رو همواره به کمترین قناعت کرد. آزادی را پاس می‌داشت و در این راه از عمق باورهای مردمی در ساده‌ترین شکلش الهام می‌گرفت و در همین ارتباط بود که دین‌پژوهی و ساده‌زیستی‌اش معنا پیدا می‌کرد.

او برای دستیابی به اهداف انسانی خود از هیچ هزینه‌ای دریغ نداشت. ترس را در هیچ قالبی پذیرا نبود. تهدیدها، کتک‌ها، ناسزاها و بازداشت‌ها و زندان‌ها او را در راهی که گام نهاده بود سست نکرد و تا آخرین نفس در راه رهایی مردم از قید فقر مادی و معنوی تلاش کرد.

سوسن شریعتی در مقاله‌ای پس از پرواز او به حق و به زیبایی می‌گوید: «در رفتارش نه رقابتی با دیگری می‌دید و نه مسابقه‌ای با زمان. بی‌اعتنایی قدسین

در گرمای تابستانی جنوب، ببری او لذت‌بخش بود. چنان‌که اموری مانند آمارگیری، زدن داروی شپش، تزریقات و پانسمان و حتی در شیفت شب، کلاس گلدوزی و در آخر کار روزانه جاروزدن مکان و کتاب‌خوانی، خسته‌اش نمی‌کرد. با این همه دائماً از خدا طلب می‌کرد که ناخالصی در نیت نداشته باشد و دعایش این بود که خدایا کاری کن که همه کارهایمان به خاطر تو باشد. تهمت و برجسب ضدانقلاب، زندگی در گرمای سوزان بدون کولر و یخ و غذای مناسب و کار مستمر باعث نشد که او راحتی و آسایش را ترجیح دهد و تمام سختی‌های راه را برای خود بسان شب قدر ارزیابی کرده بود. ماه رمضان را در هوای گرم و شرجی مناطق جنوب گذراند و فکر شهادت او را رها نمی‌کرد. در مراکز اعزام به جبهه و فرمانداری‌ها با پرسش‌هایی در مورد مواضع پدر روبرو می‌شد، با این حال می‌نویسد که معتقد به دروغ حتی از نوع مصلحتی آن هم نیست. معمولاً پس از کار روزانه به ارزیابی امور و انتقاد از خود می‌پرداخت که به او کمک می‌کرد تا به گمان خود ضعف‌هایش را رو به اصلاح ببرد.

در آن سال‌های پرتلاطم اولیه انقلاب و در زمانه‌ای که واژگانی مانند «صلح و مدارا»، «گفت‌وگو»، «پرهیز از خشونت»، «احترام به دگراندیشی»، «اعتدال و میانه‌روی» و... غریب می‌نمود، هاله به آنها تأکید می‌کرد و نهایت تلاشش این بود تا در آن مسیر گام بردارد. درست به همین دلیل است که با گذر ایام از این طرف بام به آن طرف بام نیفتاد و مشی و منش

## حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد خاتمی و دکتر محمد رضا خاتمی

درگذشت مادر گرامیتان را تسلیت می‌گوییم و از خداوند منان برای آن مرحومه علو درجات و برای شما و خانواده محترم صبر مسئلت داریم.

لطف‌الله میثمی - نشریه چشم‌انداز ایران

# حشم انداز سیاست داخلی



## زمینه‌های راهبردی نشست لوزان

لطف الله میثمی



## لزوم نظارت بر دارایی‌های اعضای شورای شهر

شجاع پوریان



چه امری سبب شد که ایران و شش قدرت جهانی پای میز مذاکره رفته و در نهایت به تفاهمی اولیه در نشست لوزان دست یابند؟ آیا نشست ایران و قدرت‌های جهانی بر سر میز مذاکره محصول فشار شکننده تحریم‌ها بود یا نتیجه عجز و ناتوانی قدرت‌ها در مقابل پافشاری ایران بر تدوام برنامه هسته‌ای خود؟ در مقاله «زمینه های راهبردی نشست لوزان» رویکردهای یکجانبه‌نگرانه مورد نقد قرار گرفته و این نکته کلیدی طرح شده که آنچه آمریکا را بر سر میز مذاکره آورد، مقاومت ملت‌ها در جنگ ویتنام، افغانستان، عراق و مقاومتشان در برابر کودتا علیه دکتر مصدق، دکتر سوگارتو، دکتر آرینز و دکتر آکنده و ... بود که به نام عارضه ویتنام یا عارضه عراق مطرح شده و مردم آمریکا را ضد جنگ کرده است. از طرفی، با شکست اسلام معتدل در مصر و بحرین و سوریه و لیبی و... حجت‌الاسلام حسن روحانی، شعار اسلام معتدل را در ایران مطرح کرد که رای ملت را به دنبال خود داشت. اسلامی که خواستار تعامل با جهان به‌جای تقابل است. این عوامل موجب شد که دو طرف، از جنگ دوری جسته و به گفت‌وگو روی آورند.

## زمینه‌های راهبردی نشست لوزان

به نظر می‌رسد می‌توان برای هر حرکت توحیدی از سه مؤلفه نام برد: نخست اینکه، نیروهای موحد را تقویت کند؛ دوم اینکه، طرف مقابل را تضعیف یا تضادهای آن را تشدید کند؛ سوم اینکه نیروهای بینابینی را جذب کند.

در این گزارش، سعی داریم براساس این محورها، پروسه تعامل ایران با اعضای دائمی شورای امنیت به اضافه دولت آلمان را بررسی کرده و پروسه مذاکرات را دنبال کنیم.

در ابتدا اجمالاً به تحولات درون امریکا اشاره می‌شود. در سال ۲۰۰۱ زبیکو برژینسکی کتابی به نام «انتخاب؛ رهبری جهان یا سلطه بر جهان» را نوشت که در سال ۸۳ به فارسی برگردانده شد. برژینسکی در این کتاب به نکته مهمی اشاره کرده و بدین مضمون می‌گوید که عامه مسلمانان جهان، غربی‌ها را کافر می‌پندارند و غرب نیز مسلمانان را تروریست قلمداد می‌کند. بعد از بیان این گزاره، نتیجه می‌گیرد که این معادله نه به نفع دنیای غرب است و نه به نفع دنیای اسلام. وی راه برون‌رفت را اسلامی میانه‌رو می‌داند و بر این باور است که اسلامی که در سازوکارهای دموکراتیک و قابل‌پیش‌بینی باشد، می‌تواند مورد حمایت امریکا و غرب قرار گیرد. به نظر می‌رسد سیر مبارزات، مقاومت‌ها و تحولات دنیای اسلام در برابر سرکوب‌هایی که غربی‌ها نسبت به آنها روا داشته‌اند، استعمار غرب را به این نتیجه رسانده که بعد از جنگ‌های صلیبی، رویارویی با اسلام را خاتمه داده و نسبت به نوعی از اسلام تمکین کند. علاوه بر برژینسکی، خانم آلبرایت، وزیر خارجه اسبق امریکا، در پی انتخابات ترکیه و پیروزی حزب عدالت و توسعه، که خود را مسلمان و دموکرات می‌دانستند، گفت شصت سال طول کشید تا مسیحیت در سازوکارهای دموکراتیک مطرح شد و اجزایی به نام دموکرات مسیحی در اروپا شکل گرفتند و از این طریق، مسیحیت قابل‌پیش‌بینی شد. درحالی‌که در گذشته، دیدگاه‌های مختلف و بعضاً متضاد درون مسیحیت وجود داشت که قابل‌پیش‌بینی نبودند. وی نتیجه‌گیری می‌کند که باید حزب عدالت و توسعه را تأیید کرد؛ چراکه اسلام را در سازوکارهای دموکراتیک مطرح کرده است.

به نظر می‌رسد یکی از مصادیق اسلام میانه‌رو که

برژینسکی در سال ۲۰۰۱ مطرح کرده بود، همین حزب عدالت و توسعه ترکیه باشد. برژینسکی با حمله امریکا به عراق مخالف بود و خانم آلبرایت نیز به ژنرال‌های امریکا توصیه می‌کرد که نباید حزب عدالت و توسعه را تحت فشار قرار دهند که در جنگ عراق شرکت کند.

باید توجه داشت که امثال اواما از شاگردان سیاسی - راهبردی برژینسکی به حساب می‌آیند. اواما در همین راستا در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۰۸ حتی در کنگره یهود اعلام داشت که حمله امریکا به عراق، فاجعه‌ای بیش نبود و این درحالی بود که نتانیاهو، شلدون آدلسون و نوکان‌های امریکا، محرک جنگ عراق بودند. باین حال اواما در انتخابات، رأی چشمگیر ملت امریکا را به دنبال خود داشت. اواما در راستای رهنمودهای برژینسکی بود که در ابتدای ریاست جمهوری‌اش به آنکارا و قاهره سفر و در پارلمان ترکیه و دانشگاه قاهره سخنرانی کرد و اسلام میانه‌رو و دموکراتیک را تشریح کرده و با استناد به آیه ۳۲ سوره مائده، استدلال کرد اسلام مخالف تروریسم است.

چند سال بعد که جان کری به دیدن ملک عبدالله پادشاه سعودی رفته بود، ملک عبدالله به او اعتراض کرد که چرا امریکا از اخوان المسلمین مصر حمایت می‌کند و موجب سرنگونی حسنی مبارک شده است. جان کری به پادشاه توضیح داده بود که ما امریکایی‌ها از سال ۱۹۹۰ با جناح میانه‌رو اخوان المسلمین مصر ارتباط داشتیم و این‌ها معتدل هستند و می‌توانند به‌طور طبیعی در برابر تکفیری‌ها و تروریست‌ها مقاومت کرده و آلترناتیو جدیدی را بگشایند. جان کری تأکید

به نظر می‌رسد سیر مبارزات، مقاومت‌ها و تحولات دنیای اسلام در برابر سرکوب‌هایی که غربی‌ها نسبت به آنها روا داشته‌اند، استعمار غرب را به این نتیجه رسانده که بعد از جنگ‌های صلیبی، رویارویی با اسلام را خاتمه داده و نسبت به نوعی از اسلام تمکین کند

کرد که این‌ها قانون‌گرایی، حق شهروندی و صندوق رأی را قبول کردند و اسلامشان در سازوکارهای دموکراتیک مطرح است.

روشن و واضح است که رابطه آل سعود با صندوق رأی، قانون‌گرایی و حق شهروندی، مانند رابطه جن و بسم‌الله است و چنین ایده‌ای آن هم از طرف اهل سنت موجب فروپاشی نظام ملوکی و قبیله‌ای عربستان می‌گردد. حمایت امریکا از بهار عربی و بیداری انسانی در تونس و مصر، بحرین و یمن، موجبات خشم هم‌زمان اسرائیل و آل سعود و شیوخ خلیج فارس را فراهم آورد. تا آنجا که بحرین توسط نیروهای مسلح عربستان، اشغال و جنبش مصری‌ها با کودتای بی‌رحمانه الیسی و با حمایت عربستان به بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن، سرکوب شد. آل سعود در ضد حمله خود به بهار عربی در سوریه و لیبی، معترضان را به کمک انگلیس و فرانسه و بعداً امریکا، به شکل بی‌سابقه‌ای مسلح کرد و حرکت را از فاز دموکراتیک به فاز مسلحانه و فرقه‌ای - طایفه‌ای - مذهبی، تبدیل کرد، درحالی‌که منتقدان اصیل، سه ویژگی بارز داشتند:

۱. «نه» به دخالت خارجی؛ ۲. «نه» به فرقه‌مندی و طایفه‌گرایی و ۳. «نه» به درگیری‌های مسلحانه داخلی. بدین‌سان بود که لیبی و سوریه به ویرانه‌ای تبدیل شد. یادمان باشد که نوکان‌ها یا محافظه‌کاران جدید امریکا که راست افراطی یا وحشی امریکا را تشکیل می‌دهند، خواهان جنگ با سوریه و سرنگونی بشار اسد بودند، ولی اواما برای اولین بار در تاریخ ریاست جمهوری امریکا، تصمیم‌گیری درباره جنگ را به ملت و کنگره امریکا واگذار کرد که جا دارد در اینجا به نقطه عطفی در ملت امریکا اشاره کنیم. بدین معنا که مردم امریکا بر این باور شده‌اند که در دو‌سیست سال گذشته، جنگ‌هایی داشته‌اند که وطن‌پرستانه نبوده و آخرین آنها، جنگ عراق است که فاجعه‌ای بیش نبود و همچنین بعد از آن، لیبی امروز به ویرانه‌ای تبدیل شده است که به دست تروریست‌ها و قباایل افتاد.

در پی همین تحول بود که در نظرخواهی نیویورک تایمز - که در حقیقت برای نظرسازی به نفع جنگ بود - همه به جنگ، پاسخ منفی دادند. راست‌گرایان افراطی از این روحیه مردم امریکا

انتقاد کردند که چرا حاضر نیستید برای منافع ملی امریکا، هزینه و خون بدهید. ژنرال دمپسی، رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا، در مورد جنگ با سوریه اعلام کرد که ۸۰ درصد از نظامیان امریکا جنگ را قبول ندارند.

در کنار این ویژگی ضد جنگ مردم و نظامیان امریکا، پال کروگمن، اقتصاددان مطرحی که برنده جایزه نوبل بود، از نظر اقتصادی اعلام داشت که اگر ارتش امریکا وارد جنگ جدیدی شود، لجستیک اقتصادی آن با مشکلات زیادی روبرو می‌شود؛ بنابراین ویژگی جدید ملت امریکا و عدم لجستیک اقتصادی جنگ و عملکرد فاجعه‌بار امریکا در عراق، لیبی، سوریه و آنچه در مصر اتفاق افتاد، دولتمردان امریکا را به جمع‌بندی جدیدی رساند که در سخنرانی اوپاما در سازمان ملل در سال ۱۳۹۲ دیده می‌شود. اوپاما در این سخنرانی رسماً اعلام داشت تغییر رژیم در ایران ممکن نیست و خواهان گفت‌وگو با ایران شد.

آنچه امریکا را بر سر میز مذاکره آورد، مقاومت ملت‌ها در جنگ ویتنام، افغانستان، عراق و مقاومتشان در برابر کودتا علیه دکتر مصدق، دکتر سوکارنو، دکتر آربنو و دکتر آلنده و ... بود که به نام عارضه ویتنام یا عارضه عراق مطرح شده و مردم امریکا را ضد جنگ کرده است. از طرفی، با شکست اسلام معتدل در مصر و بحرین و سوریه و لیبی و ... حجت‌الاسلام حسن روحانی، شعار اسلام معتدل را در ایران مطرح کرد که رأی ملت را به دنبال خود داشت. اسلامی که خواستار تعامل با جهان به‌جای تقابل است. این عوامل موجب شد که دو طرف، از جنگ دوری جسته و به گفت‌وگو روی آورند. مردم با رأی خود در خرداد ۱۳۹۲ بی‌زاری خود را از آنچه در هشت سال گذشته اتفاق افتاد و پرونده انرژی اتمی را از آژانس به فصل هفتم شورای امنیت برد که حاوی پنج قطعنامه علیه ایران بود - اعلام کردند.

حتی روستائیان ما که از بارانه نقدی بهره برده بودند، به فضای «نه به جنگ‌طلبی» رأی دادند. در هشت سال دولت نهم و دهم، اتحاد شومی در دنیا علیه ایران شکل گرفت. ائتلاف شومی - مرکب از اسرائیل، آل‌سعود، شیوخ خلیج فارس، امریکا و غرب - هم‌زمان با تحریم‌های بی‌سابقه سیاسی، نظامی و اقتصادی علیه ایران به وجود آمد. کاهش فاحش قیمت نفت در این اواخر نیز گرچه به‌ظاهر علت اقتصادی داشت، اما محصول این ائتلاف بود و نتایج در سخنرانی کنگره‌اش آن را تأیید کرد، بنابراین دولت یازدهم قرار بود از ته یک چاه استراتژیک آن هم با رکود تورمی منهای پنج و وضعیتی که ۵+۱ را قادر می‌ساخت با ایران بجنگد، به‌تدریج بالا بیاید. انتصاب دکتر صالحی به ریاست سازمان انرژی اتمی و بعدها وزارت خارجه، علائم خوش‌بین‌کننده‌ای برای مذاکره بود؛ چرا که ایشان در مذاکرات سعدآباد در ۲۰۰۳ نیز حضور داشتند.

مقام رهبری با تحریم ساخت بمب اتمی - این

سلاح کشتار جمعی - و با شعار خلع سلاح اتمی خاورمیانه، گام بزرگی برداشتند و بدین سان خللی در اتحاد شوم علیه ایران ایجاد کرده و زمینه را برای گفت‌وگو آماده کردند. اسرائیل و آل‌سعود، با سخنرانی اوپاما در سازمان ملل و پروسه مذاکرات، به‌شدت مخالفت کردند و آن را تغییر ژئوپلیتیکی خاورمیانه موجود تلقی کردند. با روی کار آمدن دولت یازدهم، تحولی ساختاری در ایران ایجاد شد. به این معنا که ابتکار مذاکرات، به‌جای شورای عالی امنیت و یا نهادهای غیرپاسخگو، به دست وزیر خارجه منتخب مردم و دولت پاسخگو افتاد و ملت ایران نیز در جریان این گفت‌وگوها قرار گرفتند. گفتنی است که در گذشته نیز ما مذاکراتی با امریکا داشته‌ایم، اما از طریق دلال‌ها و تجار، اما این بار، تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای، مرکب از دانشمندی بود که مدارک دکترای سیاست بین‌الملل خود را از معتبرترین دانشگاه‌های دنیا اخذ کرده و با مقام رهبری نیز هماهنگ بودند.

کلان‌راهبرد ما عبارت بود از مقابله با ائتلاف شوم و جهانی‌ای که آلترناتیوی جز جنگ ویران‌کننده را قبول نداشت. تحریم ساختن بمب اتمی توسط مقام رهبری، لحن رئیس‌جمهور و تیم مذاکره‌کننده نیز در همین راستا بود. دولتمردان اسرائیل که به دلیل عملکرد دولت نهم و دهم، مظلوم‌نمایی می‌کردند، پایه‌های ائتلاف شوم را فراهم آوردند، اما عملکرد دولت یازدهم به نحوی بود که دولت اسرائیل، مهاجم قلمداد شد و ایران، مظلوم. بدون اینکه شناسایی دولت اسرائیل را بپذیریم، ورق برگشت. بدین معنی که نتایج در سازمان ملل علیه ایران صحبت کرد، اما روحانی اسمی از اسرائیل نبرد. نتایج در سخنرانی تکمیلی‌اش در کنگره، بارها ایران را به‌عنوان دشمن مطرح کرد؛ به صورتی که ایران اکنون می‌تواند از سازمان ملل تضمینی برای امنیت خود بخواهد. شلدون آدنسون - سرمایه‌دار معروفی که به قول پوری آونری ارباب نتایج است - اعلام کرد که باید یک بمب اتمی در کویر لوت انداخت تا منتظر تسلیم تهران پیش از بمب اتمی دوم در تهران باشیم. نتایج در کنگره امریکا مطرح کرد که دشمن دشمن امریکا، نمی‌تواند دوست باشد و آن هم دشمن است و یک قاعده جهانی را تغییر داد. منظور وی این بود که اگر امریکا، داعش را دشمن خود می‌داند و ایران نیز با داعش دشمنی دارد، بنابراین امریکا حق ندارد با ایران اتحاد نسبی راهبردی برقرار کند. این بیان او آشکارا نشان داد که او داعش را دشمن نمی‌داند، بلکه موهبتی الهی است که همه دشمنان اسرائیل را به جان هم انداخته و موجبات تضعیف عراق و سوریه را فراهم آورده و تهدیدی برای ایران است. این خود، سندی دال بر ارتباط بین اسرائیل و داعش است. این درحالی است که یونی آونری - از بنیان‌گذاران اسرائیل و جنگ چریکی - معتقد است که سخنرانی نتایج

## کلان‌راهبرد ما عبارت بود از مقابله با ائتلاف شوم و جهانی‌ای که آلترناتیوی جز جنگ ویران‌کننده را قبول نداشت. تحریم ساختن بمب اتمی توسط مقام رهبری، لحن رئیس‌جمهور و تیم مذاکره‌کننده نیز در همین راستا بود

در امریکا به سخنرانی هیتلر در پارلمان آلمان شبیه بود. آونری معتقد است که دشمنی امریکا با داعش، بیش از دشمنی امریکا با ایران است، همچنین دشمنی ایران با داعش، بیش از دشمنی ایران با آمریکا است و دشمنی داعش با ایران، بیش از دشمنی داعش با امریکا است. بنابراین نتیجه این سه گزاره چنین می‌شود که به‌طور طبیعی یک اتحاد نسبی راهبردی بین ایران و امریکا وجود دارد. نتایج در کشور سکولار امریکا با قانون اساسی سکولار و در مجلس آن، به‌شدت از قومیت و بنیادگرایی یهود، دفاع کرد درحالی که نتایج در کنگره از کتاب استر دفاع کرد. در همان کتاب، اشاره شده است که در نهایت، یهودی‌ها مردم ایران را نسل‌کشی خواهند کرد. توماس فریدمن، سرمقاله‌نویس نیویورک تایمز، نوشت سخنرانی ضدایرانی نتایج در کنگره امریکا، با قلمداد کردن همه ایران به‌عنوان دشمن جهان، در جهت متحد کردن دولت و ملت ایران بود. این درحالی است که غرب تلاش کرده بود دولت و ملت ایران را از هم جدا کند. به قول توماس فریدمن، سخنرانی نتایج رابطه امریکا را با نخست‌وزیر اسرائیل تیره کرد. به‌طوری که بخش بزرگی از جامعه امریکا برای اولین بار رویاروی اسرائیل قرار گرفتند. این درحالی است که نقد اسرائیل در رسانه‌های امریکا، غیرممکن بود. می‌توان گفت که نهضت بزرگ نقد اسرائیل در امریکا به وجود آمده است.

اوپاما گفت که سخنرانی او نکته جدیدی نداشت و آلترناتیوی را هم مطرح نکرد. منظور اوپاما این بود که یا باید با ایران جنگید و تأسیسات اتمی را بمباران کرد که نتیجه آن تنها تأخیر یک‌ساله فناوری اتمی خواهد بود و یا اینکه باید گفت‌وگو کرد. بدین سان ملت ضد جنگ امریکا را علیه اظهارات نتایج بسیج کرد. اوپاما تلویحاً به ملت امریکا گفت که این‌ها آلترناتیوی جز جنگ ارائه نمی‌دهند. درحالی که در مورد سوریه نیز دیدیم حتی کنگره به رهبری نوکان‌ها نیز حاضر نیست مسئولیت جنگ با سوریه را بپذیرد. جنگ با ایران که جای خود دارد. سخنرانی نتایج در کنگره امریکا، افول او و اسرائیل را در افکار عمومی امریکا و جهانیان به دنبال داشت و حتی درون اسرائیل با دعوت یونی آونری، تظاهرات سی هزار نفره‌ای علیه سخنرانی نتایج به راه افتاد. حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا نتایج

دست به چنین سخنرانی‌ای زد؟ به نظر می‌آید آنچه او دنبال می‌کرد، این بود که آرایش جنگ ژوئن ۱۹۶۷ را احیا کند. این جنگ، اتحاد صهیونیست‌های سرمایه‌دار جهان، دولتمردان اسرائیل و جامعه یهود را به دنبال داشت. در این جنگ بود که ارتش‌های مصر و اردن و سوریه، شکست خوردند. هدف این دولتمرد اسرائیلی در کنگره‌ای که اکثریت آن در دست نژادگان‌های صهیونیست جنگ طلب است، تبلیغ قوم یهود و تقویت و گسترش جامعه یهود بود تا آن اتحاد جنگ ژوئن احیا شود. به ویژه که در شرایط فعلی، از حمایت آل سعود، شیوخ خلیج فارس و تلویحاً ژنرال‌های مصری نیز برخوردار است و در سخنرانی کنگره‌اش خود را نماینده آنها نیز قلمداد کرد.

نتایهو در شب انتخابات اسرائیل در ۱۷ مارس ۲۰۱۵ برگ دیگری را ورق زد که در تاریخ اسرائیل و جهان، نظیر نداشت و آن، این بود که اعلام کرد تشکیل دولت فلسطینی در کنار اسرائیل، محال است. این بیان او، اسرائیل را به ورطه نژادگرایی و آپارتاید فرو برد. بدین سان که اگر اسرائیل واحدی بخواهد تشکیل شود، به قول توماس فریدمن یک‌سوم شهروندان اسرائیل، شهروند درجه دوم و سوم محسوب شده و به تدریج از رأی‌دادن محروم خواهند شد و اگر بخواهد اسرائیل واحد و دموکراتیکی تشکیل شود، آرای فلسطینی‌های درون اسرائیل و سرزمین‌های اشغال‌شده، تنها کمی کمتر از جمعیت یهودی درون اسرائیل است که با توجه به زاد و ولد فلسطینی‌ها، این نسبت جمعیتی معکوس شده و به نتیجه مطلوبی نخواهند رسید. توماس فریدمن در مقاله خود در ۱۸ مارس مطرح کرد که این بیان نتایهو در شب انتخابات، به ضرر جامعه یهود و به نفع آیت‌الله خامنه‌ای بود. او در آن مقاله توضیح داد که جامعه یهود درون آمریکا، تمامیت خود را به نفع اسرائیل از دست داد و اکنون نیمی طرفدار نتایهو و نیمی مخالف او هستند. در جامعه آمریکا نیز که نقد اسرائیل محال بود، اکنون

نانسی پلوسی - رئیس اکثریت دموکرات‌ها در کنگره - که طرفدار اسرائیلی‌ها نیز بود، رودروری نتایهو شده است. پال کروگمن - اقتصاددان معروف امریکا - تحلیلی از درون اسرائیل مطرح کرده است و انگیزه نتایهو را از آن سخنرانی در کنگره، این می‌داند که می‌خواهد با فرار به جلو، سرویسی بر تضادهای درون اسرائیل بگذارد و افکار عمومی اسرائیل و جهانیان را از بحران‌های درون اسرائیل منحرف و متوجه ایران کند.

این پرسش مطرح می‌شود که آیا نتایهو از جاده عقلائیت خارج شده است؟ توضیح اینکه نتایهو در سال ۲۰۰۹ هنگام انتخابات اسرائیل گفت اگر فلسطینی‌ها، هویت یهودی اسرائیل را بپذیرند، اسرائیل حاضر است دولت خلع سلاح شده فلسطینی را در کنار خود بپذیرد. این بیان او بدین معناست که اگر فلسطینی‌ها چنین کاری کنند، شهروندان فلسطینی درون اسرائیل، غیر خودی محسوب شده و به تدریج سرکوب یا اخراج می‌شوند، اما با ساکنان غزه و غرب رود اردن چه خواهد کرد؟ به نظر می‌رسد که هیچ راهی جز جنگ و نابودی و نسل‌کشی فلسطینیان نخواهد داشت و این همان استراتژی است که در جریان حمله به غزه، اتخاذ کرد و علاوه بر نسل‌کشی، تمام زیرساخت‌های غزه را تخریب کرد، همان خط‌مشی‌ای است که هم‌پیمان او آل سعود در یمن اتخاذ کرده است یعنی تخریب کارخانه لبنیات، تخریب کمپ آوارگان، تخریب جاده‌ها و پل‌ها و کشتار مردم بی‌گناه و بمباران جشن عروسی اهل سنت و... عربستان نه تنها یمن را به ویرانه‌ای تبدیل کرد، بلکه یمن را دو دستی تقدیم به کشوری کرد که وزیر خارجه، رئیس‌جمهور و رهبرش در طول این بمباران‌ها از ملت یمن دفاع می‌کردند.

نتایهو آشکارا جاده حق و انصاف را رها کرده و هرچه می‌گذرد رویکردش به فاشیسم، بنیادگرایی و آپارتاید فزونی می‌گیرد و این راهی که او اتخاذ کرده موجب وحدت افکار عمومی جهان، علیه اسرائیل شده است. چنان که سرمقاله نویسنده

هاآرتص به این امر اشاره کرده است. خداوند در قرآن آورده است که وقتی فرعون به اوج خشونت و سرکوب رسید، حضرت موسی که موعظه‌اش دیگر در فرعون اثر نمی‌کرد و از هدایت‌پذیری او ناامید شد گفت بارخدا یا شدت عمل فرعونیان را بیشتر و اموالشان را کم‌رنگ‌تر کن و این وضعیتی است که نتایهو پیدا کرده است. لوی سرمقاله نویسنده هاآرتص بر این باور است که مردم اسرائیل با رأی خود به نتایهو نشان دادند که بیمارند و باید فکری جدی برای بیماری مردم اسرائیل کرد، او نوشت نتایهو مستحق چنین مردم بیمار و مردم بیمار سزاوار نتایهو هستند.

زمینه‌های مشترک دیگری در کلام او با ما وجود داشت. وی در گفت‌وگو با توماس فریدمن در ۱۵ فروردین ۹۴ اشاره کرد که مردم ایران در انتخابات ۱۳۹۲ نشان دادند که مایل‌اند در اقتصاد جهانی شرکت داشته باشند. از طرفی در مورد کشورهای عربی گفت نباید از ایران هراسی داشته باشند چراکه بودجه نظامی ایران ۳۰ میلیارد دلار و بودجه نظامی آمریکا بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار است، وی مشکل کشورهای عربی را درون خودشان دانست، به طوری که در این کشورها هیچ هیئت سیاسی وجود نداشته و جوانان آنها راهی جز انتخاب و پیوند با داعش ندارند.

به نظر می‌رسد که این‌ها به طور اجمال زمینه‌های مشترک نشست لوزان بود. از خوانندگان چشم‌انداز ایران و هم‌وطنان عزیز تقاضا داریم به مطالب مندرج در بخش سیاست خارجی همین شماره که این گزارش بر اساس آنها تهیه شده است مراجعه کنند:

۱. نتایهو چه نکاتی را به‌عمد نگفت نوشته گری سیک
۲. ردگم کنی نتایهو در کنگره امریکا نوشته پال کروگمن
۳. آیا نتایهو تاریخ‌ساز خواهد شد نوشته توماس فریدمن
۴. نتایهو مستحق مردم اسرائیل و آنها لایق نتایهو هستند نوشته گیدئون لوی در هاآرتص
۵. نمایش احمقانه نتایهو در کنگره امریکا نوشته یوری آونری در نیویورک تایمز
۶. تفاوت دکترین اوپاما با دکترین جنگ طلب‌ها گفت‌وگوی اوپاما با توماس فریدمن در نیویورک تایمز.

### پی‌نوشت

۱. مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَ تَهُم رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لُمُسْرِفُونَ (از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را - جز به قصاص قتل، یا [به کفر] فسادی در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد؛ و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است؛ و قطعاً پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند، [با این همه] پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده‌روی می‌کنند). ■



بمباران غزه توسط اسرائیل

# توافق سیاسی لوزان

## پیروزی صلح طلبان، شکست جنگ طلبان و نتایج استراتژیک

محمد سهیمی



### رآکتور ۴۰ مگاواتی آب سنگین اراک

ایران: این یک رآکتور تحقیقاتی است، ولی آماده‌ایم که طراحی آن را تغییر دهیم تا پلوتونیوم کمتری تولید کند و تضمین می‌کنیم که زباله سوختی رآکتور را برای جداسازی پلوتونیوم از آن پردازش دوباره نکنیم.

غرب: رآکتور اراک باید با یک رآکتور آب سبک با ظرفیت کمتر جایگزین شود. توافق لوزان: مغزه رآکتور اراک، آن‌طور که جمهوری اسلامی پیشنهاد کرده بود، تغییر خواهد یافت تا پلوتونیوم کمتری تولید کند [۱۰ درصد طرح اولیه] و زباله به خارج فرستاده خواهد شد.

### تأسیسات غنی‌سازی فردو

ایران: تأسیسات، که اکنون دارای حدود سه هزار سانتریفیوژ است، تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای به کار خود ادامه خواهد داد.

غرب: تأسیسات باید تعطیل و در نهایت ویران شود. توافق لوزان: دو هزار سانتریفیوژ از فردو خارج می‌شود و باقی‌مانده سانتریفیوژها برای جداسازی ایزوتوپ‌های هسته‌ای برای پژوهش و مصارف پزشکی مورد استفاده قرار می‌گیرند. فردو به یک مرکز تحقیقاتی تبدیل می‌شود. مجله ساینس، مهم‌ترین مجله علمی دنیا، این موضوع را مورد بحث قرار داده است.

### تعداد سانتریفیوژها

ایران: ۹۵۰۰ سانتریفیوژ کنونی که در حال تولید اورانیوم غنی شده هستند به کار خود ادامه خواهند داد و ۱۰ هزار سانتریفیوژ ساخته‌شده در فرصت مناسب نصب خواهند شد.

غرب: ایران باید فقط حدود ۵۰۰ سانتریفیوژ به منظور داشتن یک «برنامه غنی‌سازی سمبولیک» داشته باشد. باقی‌مانده سانتریفیوژها باید نابود شوند. توافق لوزان: ایران دارای ۵۰۰۰ سانتریفیوژ فعال برای ۱۰ سال خواهد بود [مقامات ایران می‌گویند این رقم ۶۱۰۰ است] و از سال یازدهم قادر خواهد بود که تعداد آنها را به تدریج افزایش دهد.

باقی‌مانده سانتریفیوژها تحت نظارت آژانس انبار خواهند شد.

### تحقیقات درباره سانتریفیوژهای پیشرفته

ایران: تحقیقات باید ادامه یابند. غرب: تحقیقات باید کاملاً متوقف شوند. توافق لوزان: ایران قادر خواهد بود به تحقیقات ادامه دهد. سطح آن در مذاکرات آینده تا ماه ژوئن مشخص خواهد شد.

### مدت توافق

ایران: هفت سال. غرب: [در ابتدای مذاکرات] ۲۵ سال؛ [در مراحل میانی مذاکرات] مدت «دو رقمی». توافق لوزان: ۱۰ سال برای سانتریفیوژهای فعال، ۱۵ سال برای برخی دیگر از محدودیت‌ها و ۲۵ سال برای بازرسی‌ها.

### سطح غنی‌سازی

ایران: سه تا پنج درصد برای سوخت رآکتور آب سبک بوشهر و رآکتورهای بعدی. ۱۹/۷۵ درصد برای تأمین سوخت رآکتور تحقیقاتی تهران که بعد از آن متوقف خواهد شد. غرب: غنی‌سازی در سطح ۳ تا ۵ درصد در ۵۰۰ سانتریفیوژ و هیچ‌گونه غنی‌سازی در سطح بالاتر. توافق لوزان: جمهوری اسلامی پس از توافق موقت ژنو غنی‌سازی در سطح ۱۹/۷۵ درصد را متوقف کرد [حتی بیشتر از سوخت رآکتور تهران ذخیره شده بود]. بر طبق توافق لوزان، سطح متوسط غنی‌سازی در نظرت ۳/۶۷ درصد خواهد بود.

### میزان ذخیره اورانیوم غنی‌شده در ایران

ایران: ذخیره در ایران باقی خواهد ماند و به

صفحات و میله‌های سوختی تبدیل خواهد شد. غرب: تمامی ذخیره باید به خارج فرستاده شود. توافق لوزان: در هر برهه زمان ایران می‌تواند تا ۳۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی‌شده در سطح متوسط ۳/۶۷ درصد داشته باشد. مابقی باید برای تبدیل به میله‌های سوختی به خارج ارسال شوند.

### پروتکل الحاقی

ایران: بازرسی‌های بیشتر اجازه داده خواهند شد و پروتکل در مرحله آخر پس از لغو تحریم‌ها به تصویب مجلس خواهد رسید.

غرب: ایران باید پروتکل را تصویب و اجرا کند. جمهوری اسلامی پروتکل را در سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۶ برای مدت دو سال و نیم به‌طور داوطلبی اجرا کرده بود.

توافق لوزان: ایران پروتکل را پس از امضای قرارداد نهایی به اجرا خواهد گذاشت، ولی هیچ اشاره‌ای به تصویب آن توسط مجلس نشده است. در نتیجه، اجرای آن همچنان داوطلبی است.

### موشک‌های بالستیک ایران

ایران: در دستور کار مذاکرات نیستند. غرب: موشک‌ها باید بخشی از مذاکرات باشند. توافق لوزان: هیچ اشاره‌ای به موشک‌ها وجود ندارد.

### رابطه بین میزان غنی‌سازی و احتیاجات انرژی ایران

ایران و غرب: این دو با هم ارتباط دارند و در توافق موقت ژنو این اصل گنجانده شد، اگرچه ایران راضی نبود.

توافق لوزان: هیچ اشاره‌ای به موضوع نشده است. ■

# نیروگاه هسته‌ای پایگاه استعمار تلقی می‌شد

## فریدون سبحانی از نگاه انقلابیون به انرژی هسته‌ای می‌گوید



دکتر فریدون سبحانی اولین رئیس سازمان انرژی اتمی پس از انقلاب است. با وی درباره شرایط آن روزهای سازمان به گفت‌وگو نشستیم. در خلال این گفت‌وگو فرصتی پیش آمد که ایشان پاسخگوی برخی ابهامات درباره عملکرد سازمان در آن زمان باشد.

■ **با تشکر از اینکه دعوت ما را برای گفت‌وگو پذیرفتید، بفرمایید وضعیت نیروگاه در زمان پیروزی انقلاب و زمانی که شما آنجا را تحویل گرفتید چگونه بود؟ و اصلاً چه شد که شما را برای ریاست انتخاب کردند؟**

□ به نظرم اگر هر واقعه تاریخی را در زمان خود مورد بررسی قرار دهیم بسیاری از پرسش‌ها اصلاً پیش نمی‌آید. در بحبوحه انقلاب در هر جایی که دست می‌گذاشتید مشکل مدیریتی وجود داشت. به این معنی که یا مدیر مربوطه از کشور رفته بود یا به علت تعلقش به سیستم پیشین کنار گذاشته شده بود یا آن مجموعه بی‌سرپرست مانده بود. سازمان انرژی اتمی ایران هم یکی از آن نمونه‌ها بود. آقای دکتر اعتماد که مسئول این سازمان بودند از چند ماه پیش از انقلاب که اوضاع را نامساعد دید کشور را ترک کرد. سازمانی با این گستردگی بلا تکلیف و بی‌سروسامان مانده بود و هیچ‌کس نمی‌دانست باید چکار کند. من یک نمونه از گستردگی این سازمان را در آن زمان خدمتان عرض می‌کنم.

در زمان انقلاب این سازمان ۲۳ ساختمان بزرگ در تهران داشت که همه آن‌ها اجاره بودند و با محل امروزی سازمان انرژی اتمی متفاوت بود. اولین نکته، صاحبان این ساختمان‌ها و اجاره‌های پرداختی آنها بود. نکته دوم، مدیریت و اداره این ساختمان‌ها بود. مدیران هر کدام از این ساختمان‌ها بلا تکلیف بودند. نکته سوم تعهدات سازمان به شرکت‌های داخلی و خارجی بود. تعدادی از مشاوران ایرانی سازمان بودند که در یک سال آخر نه پرداختی به آن‌ها انجام شده بود و نه تکلیفشان معلوم بود. همه آن‌ها به عنوان طلبکار یک مرتبه وارد سازمان شدند. خلاصه در یک آشفته‌بازاری وارد سازمان انرژی اتمی شدیم که اصل مسئله انرژی اتمی تحت تأثیر قرار گرفته بود؛ بنابراین قبول این سمت به اختیار و انتخاب بنده نبود. به بنده اعلام کردند که این مسئولیت را بر عهده بگیریم. اینکه می‌گویند

فلانی چکاره بود که به سازمان رفته، بنده کاره‌ای نبودم. قبول دارم که سواد هسته‌ای نداشتم و ندارم، اما مشکلات و مسائل مدیریتی در آنجا به زمین مانده بود، تعهداتی ایجاد شده بود که از پیش هم هیچ‌گونه پاسخگویی به آن‌ها نشده بود.

روز اول از وزارت نیرو به بنده گفتند که به ساختمان خیابان زاهد بروم. همان خیابانی که بیمارستان فیروزگر در آن قرار دارد. در آن خیابان سه ساختمان انرژی اتمی وجود داشت؛ ساختمان مدیریت، ساختمان امور مالی و ساختمان نیروگاه‌ها. من واقعا نمی‌دانستم که باید به کدام یک از این ساختمان‌ها بروم. بعد دیدیم که ساختمان نیروگاه‌ها اقلای یک سرایدار دارد که در را باز کند. وقتی هم رفتم داخل هیچ‌کس نبود. تک و تنها بودم. بعد معاون اداری مالی به عنوان اولین نفر آمد. اتفاقاً فرد بسیار مؤدبی هم بود. گفت معذرت می‌خواهم چنین وضعی است. ما نمی‌دانیم باید چکار کنیم. نه کسی با ما تماس دارد و نه ما با کسی تماس داریم. تصور کنید در آن زمان چه وضعی وجود داشت؛ نهایت بی‌برنامگی بود. اگر جایی فقط بر مبنای یک نفر بچرخد، تا زمانی که او هست نظم برقرار است اما زمانی که برود همه چیز از هم می‌پاشد. سازمان انرژی اتمی نمونه کاملی از این اتفاق بود. این را هم اضافه کنم در آن زمان (پیش از انقلاب) حتی یک سازمان هم نبود که به سازمان انرژی اتمی روی خوش نشان دهد. در رأس همه سازمان برنامه‌بودجه بود، بعد وزارت نیرو، بعد از آن شرکت نفت و بعد از آن‌ها هم وزارت صنایع و معادن که همگی مخالف سازمان انرژی اتمی بودند. همه این‌ها به این دلیل بود که سازمان انرژی اتمی در کارها دخالت می‌کرد و بهایی به سازمان‌های دیگر نمی‌داد. همه کارها را خودمدارانه انجام می‌دادند. فقط به این دلیل که نورچشمی شاه بودند. هر کاری داشتند به شاه می‌گفتند.

یادم می‌آید زمانی در دوران مسئولیت آقای معین فر

به سازمان برنامه‌بودجه رفتم. به علت عملکردهای گذشته سازمان انرژی اتمی آن‌چنان جوی علیه سازمان ایجاد شده بود که اصلاً دیگر نمی‌توانستی چیزی از خواسته‌ها، تقاضاها، اعتبارات معوقه و... بگویی. با آن نگاه انقلابی که در آن زمان حاکم بود همه شمشیر را از رو بسته بودند که باید اینجا را تعطیل کنیم. به من می‌گفتند که چرا اینجا را تعطیل نمی‌کنی، نه اینکه چرا اصلاح نمی‌کنی. دوست دارم که آقای اعتماد این‌ها را بشنود و به این‌ها جواب دهد.

یکی از معاونان دکتر اعتماد فردی به نام مهندس ستوده بود. وی که دیده بود رئیس کل رفته و وضع علیه آنهاست، رفته بود. ما در ارتباط با نیروگاه‌ها، مسئولان، مدیران و قراردادهای مشکل داشتیم و تلاش می‌کردیم او را پیدا کنیم تا از اطلاعاتش استفاده کنیم. همه اطلاعات در اختیار وی بود. من به او گفتم که بیا و ما را در جریان این مسائل بگذار؛ اما وقتی آمد یک عده‌ای او را گرفتند، نمی‌دانم آن‌ها که بودند و او را به کجا تحویل دادند اما می‌دانم که مدت‌زمان زیادی در زندان بود. بعد عنوان شد که سبحانی او را خواسته تا بیاید و او را بگیرند و تحویل دهند. درحالی که این طور نبود. ما می‌خواستیم از او کمک بگیریم. خودش هم الحق و الانصاف اعلام آمادگی کرد و دوست داشت کمک کند.



بین خواهد رفت. رشته زیست‌شناسی از این نظر وارد قضیه می‌شود. در آن جلسه حدود ۵۰ نفر از کارشناسان مختلف حضور داشتند. ۲۰ یا ۲۵ نفر از واحدهای مختلف انرژی اتمی بودند. گفتیم که همه نظر مخالف و موافقتشان را بگویند. جالب بود که نظرات مخالفی که از داخل انرژی اتمی درباره بودن همچنین نیروگاهی بیان شد، بیش از بقیه بود. در آن جلسه چند مسئله مطرح بود. یکی مسئله امنیت نیروگاه و مطالعات انتخاب محل بود. اغراق نمی‌کنم اگر بگویم برای مطالعه مکان‌یابی چنین نیروگاهی چهار سال زمان مورد نیاز بود. پیدا کردن شتاب نقل زمین اهمیت بسیاری دارد. گسل مهم قطر کارون در جنوب ایران دقیقاً از بوشهر عبور می‌کند. حتی ساحل خلیج فارس در این محل تغییر داده است. این نیروگاه دقیقاً روی این گسل است. برای اینکه انتخاب این محل نه به دلایل زمین‌شناسی بوده است و نه علمی. شاه یک دوست هلندی داشته، او هم با دوستان اروپایی‌اش صحبت کرده و آن‌ها شخصی را معرفی کردند. او هم دو پرواز شش‌ساعته با هلی‌کوپتر روی خلیج فارس داشته و بعد گفته اینجا مناسب‌ترین جاست. علتش هم این است که آن محل یک فورفتگی دارد یعنی خلیج مانند است. به این دلیل که کشتی‌ها می‌توانند اینجا پارک کنند و برای تخلیه به این خلیج فرضی بیابند. اگر اینجا اسکله بسازیم کشتی‌ها می‌توانند در دو طرفش بارگیری کنند و در مجموع جای محفوظی است. آقای نوروزی هم در آن جلسه بودند و بیان کردند اسنادی در سازمان وجود ندارد که نشان دهد برای احداث این مکان مطالعات مکان‌یابی انجام شده باشد. در ژاپن یا سانفرانسیسکو روی گسل‌ها ساخت‌وساز انجام می‌دهند، اما وضعیت زمین‌شناسی محل در آن‌ها بررسی شده است و به تمام امکانات لازم در مواقع اضطراری مجهزند. حتی در ژاپن با این مقدار مطالعه و پیش‌بینی باز هم فاجعه اتمی روی داد. ژاپن، سوئد و آلمان نیروگاه‌های خود را تعطیل کرده‌اند. اگر خدای ناکرده در این نیروگاه اتفاقی بیفتد چه کسی پاسخگو است؟ مسائل امنیتی نیروگاه هسته‌ای بیش از سایر مناطق است، چراکه فراگیر است. اگر اتفاقی بیفتد نه فقط خلیج فارس، بلکه تا آن سمت نیل را هم فرا خواهد گرفت. نیروگاه کوچکی در نیویورک به اسم Three Mile Island وجود دارد که دچار نقص فنی و نشست شد. مهار آن چند دقیقه به طول انجامید و خطری پیش نیامد، اما بعد از آن اتفاق نیروگاه تعطیل شد. در چرونیل هم با آنکه حدود شش ساعت طول کشید اما هنوز مراتع شبه‌جزیره بالکان آلوده است.

### ■ بعد هزینه نیروگاه در آن زمان به چه صورت بود؟

□ یکی از ابعاد مهم نیروگاه، هزینه آن است. نیروگاه هسته‌ای هزینه سرمایه‌گذاری اولیه بسیار بالایی دارد، اما می‌گویند چون در زمان اجرا، نگهداری آن چندان هزینه‌بر نیست لذا برق تولیدی آن ارزان‌تر است، اما این در مناطقی مطرح است که

می‌کرد و اصلاً به سواحل جنوبی نمی‌رفت. بنابراین باید برایش یک خط مستقل بکشید. اصلاً حرفش هم زده نشده بود. برنامه‌ریزی نشده بود. وقتی تولیدش برنامه‌ریزی نشده بود، برای انتقالش هم برنامه‌ریزی وجود نداشت. یکی از معضلات این بود که توانیر می‌گفت اگر مسئولیت سازمان بر عهده‌اش قرار گیرد چه اتفاقی خواهد افتاد. فرض محال نیروگاه بوشهر تمام شود، این خط انتقال باید به موازات ساخت نیروگاه انجام شود، اما هیچ کاری برایش نکرده بودند. سازمان برنامه اصلاً خبر نداشت. برنامه‌ای کاملاً از زوله بود. انگار چاهی کنده بودند تا دلارهای نفتی شاه را داخل آن بریزند. اینکه اصلاً چرا این ایجاد شد خودش بحث دیگری است. به مهندس تاج گفتیم که از یک طرف تحت فشاریم که اینجا را تعطیل کنیم. از یک طرف این مسائل را چه کنیم. آیا وزارت نیرو می‌تواند این مسائل را بر عهده بگیرد؟ به اتفاق آقای تاج، ریاضی، عرب‌زاده و سایرین شورایی تشکیل دادیم. گفتیم هزینه‌هایی انجام شده است و نمی‌توان آن را تعطیل کرد و باید آن را به جایی رساند.

تصمیم‌گیری در مورد نیروگاه اهواز ساده بود. پیشرفتش تنها ۱۳ درصد بود. بنابراین خیلی زود می‌توانستیم آنجا را منتفی کنیم. ولی در جایی ماند بوشهر نزدیک چهار سال بود که کار انجام می‌شد و نمی‌شد آن را تعطیل کرد. به آقای تاج گفتیم این یک مسئله ملی است، بگذارید از افراد متخصص استفاده کنیم. به دانشگاه شیراز، دانشگاه صنعتی شریف، دانشگاه تهران و دانشکده علوم رفتیم. چراکه یکی از رشته‌های مرتبط، رشته زیست‌شناسی بود. به این صورت که سیستم نیروگاه، سیستم بسیار بسیار پیشرفته‌ای بود. آب گرم خروجی با ۲۵ درجه اختلاف با محیط وارد خلیج فارس می‌شد. کانالی درست کردند که ۷۰۰ متر زیر آب شناور بود. آب سنگین به سمت پایین و آب سبک به سمت بالا می‌رفت. کار علمی و جالبی بود. بعد صداهایی در آمد که آنجا مرکز پرورش میگو است و این مرکز با ادامه این روند از

یک ساعت از ورود نگذشته بود که نماینده شرکت KWU یا همان Kraftwerk Union آمد. همان شرکت آلمانی که سازنده نیروگاه اتمی بوشهر بود. من گفتم که نمی‌دانم سابقه کار چیست و همین الان آمده‌ام. او گفت من هشت ماه است که منتظرم تا شما بیایید. من ۱۶ اسفند ۵۷ به آنجا رفتم؛ یعنی مدیر قبلی تقریباً از شش ماه پیش از انقلاب اوضاع را نامساعد دیده بودند و سازمان را رها کرده و رفته بودند. نماینده KWU به من گفت که طبق آمار یکی از واحدها را ۶۰ درصد و دیگری را ۷۰ درصد پیش برده‌ام؛ یعنی راندمان ما ۶۵ درصد است. باید تاکنون ۱۳ قسط دریافت می‌کردیم، اما تنها ۷ قسطمان را گرفته‌ایم. البته الان به خاطر ندارم که هر قسطشان چه مبلغی بود. پیش از انقلاب شرایط متفاوت بود و از دربار به سازمان انرژی اتمی پرداخت صورت می‌گرفت؛ اما اکنون ما باید به سازمان برنامه اعلام می‌کردیم که بدهی این‌ها را بدهند؛ اما مشاهده کردم که هیچ‌کس حاضر نیست مشکلات سازمان انرژی اتمی را حل کند. چراکه سازمان انرژی اتمی در گذشته با سایر نهادها به برخورد کرده بودند و آن‌ها را تحقیر کرده بودند.

زمانی که در وزارت نیرو با مهندس تاج و مهندس محمود ریاضی صحبت کردم این‌ها گفتند که اصلاً با سازمان انرژی اتمی چه کار کنیم. یعنی اصلاً بحث بود نبود سازمان انرژی اتمی مطرح بود. باید به این مسائل تاریخی توجه داشته باشیم. اینکه بگویم سحابی سواد اتمی داشت یا نه مطرح نبود. مشکلات دیگری سر راه بود. دوران دولت موقت صرف حل مشکلاتی این چنینی بود. برای نمونه وزارت نیرو دو محور برنامه‌ریزی دارد. یکی تولید و دیگری انتقال. همه این‌ها در اختیار توانیر بود. توانیر مسئول برنامه‌ریزی تولید و خط انتقال بود؛ اما این دو نیروگاه هزار و دویست تایی اصلاً در برنامه تولید وزارت نیرو نبود. یعنی اصلاً با مسئول برق مملکت هماهنگ نمی‌کردند. خودسر بودند. آن زمان شبکه خط انتقال ما یک سیستم سراسری بود. خط انتقالی سراسری بود که از شیراز عبور



راکتور آب‌سنگین اراک

سوخت‌های فسیلی ندارند. مانند انگلستان و فرانسه. در لحظه ساخت نیروگاه‌ها، هیچ منبع اورانیومی در داخل ایران شناخته نشده بود. از ساقند نام برده شد اما نه محاسبه و نه مطالعه‌ای روی آن انجام نشده بود. بعدها برنامه‌ریزی کردند و در ساقند مستقر شدند. یعنی در زمان ساخت نیروگاه هیچ منبعی نداشتیم. سوخت خام از نامیبیا و آفریقای جنوبی خریداری می‌کردند. در آفریقای جنوبی آن را به کیک زرد تبدیل می‌کردند. سپس آن را به غرب انگلستان می‌بردند و آن را به گاز UF<sub>6</sub> تبدیل می‌کردند. سپس آن را به فرانسه می‌بردند و آن را تغلیظ می‌کردند. سپس به مسکو می‌رفت و تبدیل به اشکال لوله و میله می‌شد. بعد هم برای غلاف‌بندی آلومینیوم وارد آلمان می‌شد و بعد به ایران می‌آمد. دور دنیا می‌چرخید تا به ایران برسد. این وابستگی به تمام معنا بود. در آن زمان سه کشور بودند که صنعت غنی‌سازی داشتند؛ آمریکا، شوروی و فرانسه. همه کشورها از این‌ها می‌خریدند. در آن جلسه که خدمتتان عرض کردم عده‌ای بیان کردند که به دلیل همین وابستگی، این صنعت شدیداً آسیب‌پذیر است و امنیت و تأمین خاطر ندارد مگر اینکه خودمان تولید سوخت کنیم، اما اینکه این کار چقدر عملی است مشخص نبود.

کشور در سال ۵۸ شرایط کاملاً ویژه و متفاوتی داشت. اولویت‌ها چیزهای دیگری بود. شرایط گروه‌های داخلی، ماجرای سفارت آمریکا، جنگ با عراق و... ما در این شرایط بودیم، باز هم عرض می‌کنم که در این شرایط اصلاً بحث سواد اتمی مطرح نیست. بحث بود نبود این نیروگاه مطرح بود. دکتر اعتماد چنین نیروگاهی را روی دست مردم گذاشت و رفت، باید پاسخگو باشد. من تمام متخصصان را جمع کردم که از صبح تا شب کار می‌کردند و من حتی از آن‌ها خجالت می‌کشیدم. به‌عنوان یک وظیفه ملی این کار را می‌کردند. اما افرادی مسئولیت کار را رها کرده بودند و رفتند. همه این‌ها به کنار، اولویت مسئله هسته‌ای برای کشوری به‌عنوان دومین کشور اوپک در دنیا و اولین کشور گاز دنیا چیست؟ اگر ما الگوی مدیریتی خودمان را اصلاح کنیم، مصرف نفت را کنترل کنیم و اقتصادمان را به نفت متکی نکنیم تا مدت‌ها نفت خواهیم داشت.

چین یکی از بزرگ‌ترین تولیدکننده‌های برق است و بخشی از سوختش حاصل زباله‌های کشورش است. آلمان و انگلستان هم نیروگاه‌های خورشیدی دارند. ما هم باید برنامه‌ریزی کنیم و این نوع از انرژی‌ها را جایگزین کنیم. خاطر من هست که روزی از فرانکفورت به آرژانتین می‌رفتم. دعوت کرده بودند که از معادن اورانیوم آنجا بازدید کنیم. در طی مسیر آقا و خانمی آلمانی در هواپیما در کنار من نشسته بودند. آقا گفت می‌توانم از شما سؤالی بپرسم. شما دکتر سحابی هستی؟ گفتم بله. گفت شما در آلمان محبوب هستی چرا که من و خانم عضو حزب سبز آلمانیم و از اینکه شما این نیروگاه را تعطیل کردی خیلی ممنونیم. گفتم من آن‌را تعطیل نکردم، بلکه وضعیت اکنون به این صورت

## یادم نمی‌رود که هم آقای باهنر و هم آقای بهشتی تأکید داشتند که این نیروگاه یک هسته استعمار است و باید تعطیل شود

است. گفت در هر صورت نامت در آلمان شناخته شده است. از آقای احمدزاده هروی هم نام برد. دولت انقلاب می‌خواست قرارداد ایران را با کروب فسخ کند که اگر این کار انجام می‌گرفت شرکت کروب ورشکست می‌شد و کارگزارانش بیکار می‌شدند. آقای احمدزاده گفته بود این را فسخ نمی‌کنیم لذا او هم مورد علاقه آن‌ها بود.

### ■ مسائل ایمنی نیروگاه تا چه حدی در نظر گرفته شده بود؟

□ یکی از مسائل ایمنی نیروگاه‌ها مسئله پسمانداری است. مسئله پسمانداری باید از ابتدا انجام شود. یعنی اگر ۶۵ درصد کار پیشرفت نیروگاه انجام شده است، ۶۵ درصد هم پسمانداری باید انجام شده باشد. برای این کار مطلقاً هیچ صحبتی مطرح نبود. گفتند پسماندها را به گنبد نمک قم یا بوشهر بیاورند و دفن کنند. همه آن‌ها حرف بود. در کنفرانس جهانی انرژی نماینده اتریش به من گفت که آیا مشکل بوشهر را حل کردید؟ گفتم خیر. شما در وین چطور؟ گفت هیچ وقت حل نشد. با شاه دوست بود و وی را می‌دید. از شاه پرسید در مورد پسماند چه کرده‌اید؟ شاه گفت فعلاً کاری نکرده‌ایم اما نگران نباش هر کاری برای خودمان بکنیم برای شما هم انجام می‌دهیم! در روز افتتاح نیروگاه مردم اتریش در این مورد از وی پرسیدند. او هم گفت که شاه ایران این‌طور گفته است! اما مردم مخالفت کردند و آن نیروگاه افتتاح نشده تعطیل شد. علاوه بر این در آن جلسه اندازه نیروگاه هم مورد بحث قرار گرفت. از نظر اندازه فقط برزیل نیروگاهی مشابه نیروگاه ما داشت. از متخصصان در آن جلسه پرسیدیم و گفتیم ما هیچ، شما که در این کار خبره‌اید، آیا نیروگاهی با این اندازه برای ایران بزرگ نبود؟ گفتند بله. ما هم تعجب کردیم، اما شاه مانند کودکی که دست مادرش را در فروشگاه فشار می‌دهد و بزرگ‌ترین عروسک را می‌خواهد گفت که من بزرگ‌ترین نیروگاه را می‌خواهم! اصرار شخص شاه بود. آن جلسه فقط بحث کارشناسی بود و اصلاً بحث سیاسی در آن مطرح نبود. نتیجه بحث‌ها و صحبت‌های آن جلسه را به آقای تاج دادیم و ایشان هم به آقای بازرگان تحویل دادند و مهندس بازرگان آن را به شوروی انقلاب بردند.

باور کنید یادم نمی‌رود که هم آقای باهنر و هم آقای بهشتی تأکید داشتند که این نیروگاه یک هسته استعمار است و باید تعطیل شود. حتی برای این هم که شده شاه باید اعدام شود. قبل از گزارش‌ها هم اعتقادشان این بود. همه می‌گفتند تو رفتی که اینجا را تعطیل کنی پس چرا این کار را نمی‌کنی؟ ما در کشورهای جهان سوم، نیروگاهی هسته‌ای نداریم که بدون انگیزه سیاسی ساخته شده باشد. زمانی که

هند و شوروی رابطه خوبی داشتند شوروی یک نیروگاه به هند داد. بعد از آن هم آمریکا به پاکستان نیروگاه داد که صرفاً سیاسی بود.

### ■ در مورد اندازه نیروگاه صحبت کردید. آقای صالحی در جایی گفتند که سیاستمان از نیروگاه ۱۰۰۰ مگاواتی به نیروگاه ۱۰۰ تا ۳۰۰ مگاواتی تبدیل شده است. شما نظرتان در این باره چیست؟

□ چند وقت پیش از وزارت امور خارجه با من مصاحبه کردند. بنده هم گفتم که با نیروگاه هسته‌ای مخالفم، ولی اگر موضوع آشناسدن با فناوری هسته‌ای است، یک نیروگاه ۵۰ مگاواتی هم جواب می‌دهد. که البته آن‌ها خوششان نیامد. این را هم من از خود آقای صالحی آموختم. ایشان وقتی از آمریکا آمد به‌عنوان مشاور با ما همکاری می‌کرد. فرد متدینی هستند که بسیار هم کمک می‌کردند. ایشان آن زمان گفتند یک رآکتور کوچک آزمایشی درست کنیم و ببینیم آیا می‌توانیم مشکلاتمان را با آن حل کنیم یا خیر.

### ■ برای استفاده انواع دیگر انرژی آیا تلاشی صورت گرفت؟

□ ما یک شورای انرژی داشتیم که ریاست آن با نخست‌وزیر بود. دبیر شورا، معاون انرژی وزیر نیرو بود. آقای به اسم حضرتی نماینده سازمان برنامه در شورا بودند. گفتند که این شورا را احیا کن و دبیری هم با شما باشد. سازمان برنامه هم کمک می‌کند. من از سازمان بیرون آمده بودم اما هنوز معاون انرژی بودم. آن زمان آقای خامنه‌ای رئیس‌جمهور بودند و آقای مهندس موسوی هم نخست‌وزیر. به مهندس موسوی گفتم بیایم ببینیم آیا امکان استفاده از منابع دیگر انرژی هم هست. ایشان گفتند خودتان مسئول این کار شوید، کار را پیگیری کنید و نیازی نیست که به وزارت نیرو هم بگویید. وزیر نیروی آن زمان هم آقای غفوری فرد بود. خلاصه ۷۰۰ هزار تومان اعتبار دادند که برای این منظور یک کنفرانس علمی را شروع کنیم. از ۲۲ کشور شرکت کردند، حتی از آمریکا هم آمده بودند. انرژی‌های آبی، بادی، زیست‌گاز و... در آن کنفرانس مورد بحث قرار گرفت.

یکی از مباحثی که در آن کنفرانس مطرح شد استفاده از نیروگاه‌های آبی کوچک بود که چینی‌ها اصرار داشتند که به این نیروگاه‌های کوچک اهمیت دهید و گفتند که ما می‌توانیم در این زمینه‌ها به شما کمک کنیم. زیست‌گاز نیز بخش اعظمی از انرژی چین را تشکیل می‌دهد. هر ساختمانی آب گرم خود را از این روش تأمین می‌کند. در آن جلسه و کنفرانس این بحث‌ها مطرح شد. در نهایت گزارش جلسه را به مهندس موسوی دادیم که مورد غضب آقای غفوری فرد هم قرار گرفتیم. البته در نهایت ۲۰۰ هزار تومان هم اضافه آمد که آن را به مهندس موسوی برگرداندم. ■

# تشکیلات هر می و کیش شخصیت در سازمان رجوی

## یادداشتی بر سرمقاله «رجوی کجاست؟»



احمد علوی

نوشته آقای مهندس میثمی در سرمقاله شماره ۸۹ مجله چشم‌انداز ایران با عنوان «مسعود رجوی کجاست؟» هر چند با یک پرسش آغاز می‌شود؛ ولی حاوی پاسخ به برخی از پرسش‌هاست. مهندس میثمی تلاش می‌کند در این نوشته، بخشی از تجربه سیاسی خود را - که هزینه گزافی برای کسب آن پرداخت شده است- در اختیار مخاطبان بگذارد. این تلاش علی‌رغم هر نوع کاستی البته ممدوح است. بخشی از این نوشته حاصل تجربه‌های مستقیم نویسنده مقاله است و خود نویسنده مستقیماً در فرایند آن نقش داشته و بخشی دیگر نیز تجربه غیرمستقیم نویسنده بوده و از دیگران نقل شده است، ولی هم‌زمان نباید فراموش کرد که نویسنده، از منظری معین این تجربه‌ها را قساب و قالب گرفته در اختیار خوانندگان می‌گذارد. بخشی از مطالبی که در نوشته آمده است پیش‌از این به‌وسیله خود نویسنده مقاله یا حتی دیگرانی که در فرایند پیدایش، پویا و فرسایش سازمان مجاهدین خلق ایران فعال بوده‌اند، آمده است. نکته متفاوت اما شاید این باشد که نویسنده مقاله تلاش می‌کند این بار با تأکید بر نقش شخص مسعود رجوی و رفتار فردی او سازمان مجاهدین خلق را به بررسی بگذارد.

مطالعه رفتار فردی رجوی به‌عنوان یکی از عوامل تحولاتی که در سازمان مجاهدین رخ داد، البته منطقی و موجه است. چراکه افراد کم یا زیاد- از نظر اخلاقی، حقوقی و حقیقی در تحولات نقش دارند، اما فروکاستن همه تحولات این سازمان طی سه دهه اخیر نیز به رفتار فردی شخص رجوی قانع‌کننده نیست. رفتار و سیاست‌های سازمان مجاهدین خلق در دوره پیش و پس از انقلاب در صورتی که محیط سیاسی و اجتماعی چیز دیگری بود، نیز می‌توانست متفاوت باشد. هر سازمان سیاسی یا اجتماعی هر چند مجموعه‌ای

مرکب از افراد است، اما بر اساس اصل هم‌افزایی فرایند، حاصل جمع تک‌تک افراد نیست. رفتار فرد به‌محض مشارکت در فعالیت سازمانی از آن تأثیر می‌پذیرد و بر آن اثر می‌گذارد، اما چگونگی این تأثیر متقابل یک شکل ندارد و در طول زمان هم ثابت نیست. رفتار سازمان نیز در تعامل میان لایه‌های گوناگون درونی آن و همچنین محیط پیرامونی سازمان است که شکل می‌گیرد؛ بنابراین دارای نوعی تکثر و پویایی است. در بررسی تحولات هر سازمان و نهاد سیاسی و اجتماعی بررسی تأثیر عوامل گوناگون در سطوح مختلف ضروری است.

یک سازمان سیاسی همچون هر نهاد محصور و محصول محیط اجتماعی و فرهنگی پیرامون خود است و در چارچوب آن عمل می‌کند. سازمان مجاهدین خلق نیز از این امر مستثنی نبود و نیست. پیدایش این سازمان در دهه ۴۰ خورشیدی و تداوم فعالیت‌های آن در دهه‌های بعد مستند به عوامل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی احاطه‌کننده آن بود. افرادی که به این سازمان پیوستند دارای تعلق طبقاتی و اجتماعی معینی بودند و پیشینه‌های سیاسی خاصی را نمایندگی می‌کردند. از نظر فردی این اعضا ماده خامی نبودند که با فعال‌شدن در سازمان مجاهدین خلق ناگهان و ابتدابه ساکن

شخصیت جدیدی یافته و نقش تازه‌ای را بیافرینند. رهبران نخستین مجاهدین به‌خوبی به این امر آگاهی داشتند. فرایند «خودسازی انقلابی» که در آن برهه بر آن تأکید می‌شد نیز بیان همین آگاهی بود. با این وجود، رفتار فردی این اعضا به‌شروط عضویت فعال در سازمان و مشارکت در فرایند خودسازی انقلابی در نهایت به ترکیب و سنتزی از بینش، منش و کنش گذشته آنها و آموزش‌ها می‌انجامید؛ بنابراین هر چند نمی‌توان انکار کرد که سوبه و آموزش‌های معمول در محیط سیاسی که مجاهدین خلق ایجاد کردند، بر بینش؛ منش و کنش افراد مؤثر بود، اما نباید فراموش کرد که این آموزش‌ها نمی‌توانست پیشینه افراد را کاملاً حذف کند؛ بنابراین فرد همواره با چالش میان من فردی و میراث گذشته و همچنین من سازمانی و آموزش‌های سازمانی روبرو بود.

افرادی که در مناسبات سازمانی و تشکیلاتی بوده‌اند این چالش‌ها را تجربه کرده‌اند. بخشی، دوگانگی رفتاری فعالان سیاسی سازمان در هنگام عضویت یا جداشدن محصول همین فرایند است؛ البته در همان زمان هم روشن بود که کسانی که به عضویت سازمان درمی‌آیند، کوله‌باری از رسوبات طبقاتی و فرهنگی یک جامعه جهان‌سومی را با خود حمل می‌کنند.



دگرگون کردن چنین فردی لاجرم مستلزم تلاش فردی - گروهی بسیاری بود؛ اما حاصل چه بود؟ ارزیابی دقیق و کامل از پیامدهای این فرایند البته بسیار دشوار است.

مسعود رجوی همچون بسیاری دیگر از اعضای سازمان مجاهدین خلق با کوله‌باری - به زبان آن روز - از رسوبات طبقاتی و فرهنگی جامعه آن زمان به فرایند فعالیت روزمره سازمان می‌پیوندد. او نیز در مناسبات سازمانی به محک تجربه گذاشته می‌شود و در نهایت مسئولیت‌های گوناگونی را می‌پذیرد. نمی‌توان انکار کرد جنبه‌های بسیاری از شخصیت مسعود رجوی - مانند سایر اعضای سازمان - پیش از عضویتش در سازمان شکل گرفته بود. رابطه مسعود رجوی و سازمان مجاهدین نوعی رابطه متقابل و دوجانبه بوده است. اینکه مسعود رجوی تا چه اندازه توانسته بود با کمک سازمان مجاهدین خلق خود را از رسوبات یک جامعه استبدادزده و طبقاتی برهاند، جای گفت‌وگوی بسیار دارد. نویسنده مقاله «مسعود رجوی کجاست» با شواهد مستقیم و غیرمستقیم فراوان جلوه‌های گوناگون خودشیفتگی رجوی را به نمایش می‌گذارد. از آن رو که ویژگی‌های افراد ذاتی نیستند، طبیعی است که می‌بایست پرسید، رجوی این ویژگی‌ها را چگونه و در کجا کسب کرده است؟ طبیعتاً بخشی از این خودشیفتگی که با کیش شخصیت آمیخته است، محصول جامعه‌ای است که امثال رجوی را در فرایند پرورشی و آموزشی خود دائماً باز تولید می‌کند. جامعه مرد-پدر سالار ایران که نابرابری و استبداد شرقی در آن نهادینه شده است. هرچند نقش خود رجوی در کسب این ویژگی‌ها نیز نباید پنهان شود. میل به تمرکز قدرت و ناپاسخگویی - و به قول دوستان آقای سعید شاهسوندی در نوشته‌اش در چشم‌انداز ایران شماره ۹۰ - از پیامدهای طبیعی چنین سابقه تاریخی - فرهنگی است.

جلوه‌های گوناگون این تمرکز قدرت و ناپاسخگویی متنوع است و می‌توان آن را در سطوح گوناگون خانواده، مدرسه، محیط کار، مناسبات مذهبی و سیاسی مشاهده و تجربه کرد. اگر این مقدمه قانع‌کننده باشد، می‌توان ادعا کرد «مسعود رجوی» دیگر صرفاً اسمی خاص و شناسنامه‌ای ناظر به فرد معین نیست، عنوانی کلی است که مصداق آن هزاران نفر از افراد جامعه است. افرادی با صفات مشابه مسعود رجوی در جامعه آن زمان و این زمان ایران و در سطوح گوناگون کم نیست. شماری یا هنوز دستشان به حلقه قدرت نرسیده تا شناگری خویش را به نمایش گذارند و شماری نیز در زیر لایه‌های ستبری از فروتنی‌های کاذب پنهان شده‌اند. نگاهی گذرا به تیترو رسانه‌های گوناگون، کافی است تا خواننده آن تیتروها نمادهای گوناگون خودشیفتگی و کیش شخصیت را مشاهده کند. ادعای ارتباط با غیب و امام زمان، ادعای داشتن

## مسعود رجوی همچون بسیاری دیگری از اعضای سازمان مجاهدین خلق با کوله‌باری به زبان آن روز - از رسوبات طبقاتی و فرهنگی جامعه آن زمان به فرایند فعالیت روزمره سازمان می‌پیوندد. او نیز در مناسبات سازمانی به محک تجربه گذاشته می‌شود و در نهایت مسئولیت‌های گوناگونی را می‌پذیرد

راه‌حل برای مشکلات بشریت، ادعای بهترین بودن در عالم خلقت، مدیریت جهان، رهبری بشریت، ادعای نیل به تمدن بزرگ و... همه کم یا بیش نماد همین خودشیفتگی و نتیجه آن از دست دادن ارتباط با جهان پرچالش و واقعی است. در میان جریان‌های سیاسی ایران از راست‌ترین تا چپ‌ترین می‌توان نمادهایی خودشیفتگی و کیش شخصیت را یافت. تفاوت کسی که رساله عملیه کمونیستی در باب زندگی بهتر نوشت با فردی که حل مشکل بشریت را در تماس با عالم غیب جست‌وجو می‌کند چیست؟ به گمان نگارنده این سطور زمینه‌ساز پیدایش چنین شخصیت‌هایی را می‌بایست در جامعه ایران جست‌وجو کرد، هرچند این به معنای رفع مسئولیت از فرد نیست. این جامعه و فرهنگ آن، این توانایی را دارد که زمینه ظهور چنین شخصیت‌هایی را فراهم کند؛ اما بسته به اینکه شخص موردنظر در چه محیط سیاسی فعال می‌شود، نمودهای آن متفاوت است. اهمیت مطالعه گفتمان خودشیفتگی آمیخته به کیش شخصیت در این است که بسیاری از گرایش‌های سیاسی در ایران خواسته یا ناخواسته از آن الهام می‌گیرند یا به‌ناچار به آن سر و تن می‌سپرند.

تشکیلات هرمی و مبتنی بر رهبرپرستی و کیش شخصیت که راه هر نوع پاسخگویی و انتقاد را می‌بندند، در بن و بنا تبلور چنین گفتمانی هستند. بر اساس نگاه هرمی منبع مشروعیت و اقتدار در رأس هرم سازمانی است و اعضای سازمان به تناسب نزدیکی به رهبری است که از اهلیت و صلاحیت بهره می‌برند. منابع - از منزلت و اعتبار و اقتدار - نیز بر اساس همین لایه‌بندی هرمی توزیع می‌شود. هرچند گرایش‌های سنتی به‌صراحت بر این نگاه هرمی تأکید دارند؛ اما کم نیستند گروه‌های به‌ظاهر متجدد و حتی ضد مذهبی که همان درون‌مایه را نمایندگی می‌کنند. این گفتمان، موزائیکی از گفته‌های ریز و درشتی است که این مجموعه ناسازگار ولی معطوف به قدرت را توجیه می‌کند. گفتمانی که چون کلکسیون سیال و سیاری است و به تناسب مخاطب و شرایط تغییر می‌کند اما علی‌رغم

این لحظه‌ای بودن و ناسازگاری درونی، ادعای حقانیت مطلق و تام خود را از دست نمی‌دهد.

سیالیت این گفتمان چنان است که می‌تواند از صدور اطلاعیه علیه «حکام بعثی عراق» آغاز شود و به هم‌دستی و هم‌پیمانی با همان حکام بینجامد یا در عین به دوش کشیدن پرچم یگانه مبارز ضد امپریالیسم به هم‌پیمانی با هارترین جناح‌های امپریالیسم بپردازد.

نظام آفرینش در چارچوب گفتمان اقتدارگرا هرمی است. همین نگاه به آفرینش در بازتاب زمینی و اجتماعی خود به نظام هرمی در مناسبات اجتماعی می‌انجامد. برابری توزیع منابع در جامعه اعم از درآمد - دارایی، قدرت، منزلت، معرفت - منفعت نیز بر اساس همین نگاه هرمی بی‌معناست. نظام هرمی در شبکه روابط اقتدارگرا را در خانه، مدرسه، محلات و... و حتی جماعت‌های موسمی می‌توان تجربه کرد.

در چارچوب همین نگاه هرمی است که رهبری مختص گروهی خاص و برگزیده است و مردم را نیز وظیفه‌ای جز اطاعت و بندگی این نخبگان نیست. رهبرپرستی و ذوب‌شدن در او جزئی از ادبیات حاکم است، تبلور رسمی چنین درکی رابطه سیاسی است. کاریکاتور دولت، نهادهای سیاسی مدرن در چارچوب این نگاه به زینت و ظاهری برای درون‌مایه کهن بدل می‌شود. برخی مطالعات تجربی با ادعای نگارنده این سطور سازگاری دارد. مثلاً سریع القلم (۱۳۸۶) در یک پژوهش تجربی با عنوان «فرهنگ سیاسی ایران» به بررسی مؤلفه‌های مختلف سیاست‌ورزی در جامعه ایرانی می‌پردازد.

داده‌های تجربی این پژوهشگر رفتار سیاسی جامعه آماری موردنظر خود را در سطوح گوناگون فرد، سطح ماهیت روابط میان شهروندان و سطح ساختارها می‌کاود. نتایج این پژوهش در سطح فردی مواردی است از قبیل: منفی‌بافی، غرور کاذب، تحقیر و تخریب دیگران، ضعف در هنر گوش کردن به دیگران، احساسی و هیجانی بودن فرد در جامعه مورد نظر تأیید می‌کند. همچنین سریع‌القلم در توصیف ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایرانیان از مفاهیم فرهنگ خشونت، بی‌اعتمادی، بیگانگی، خصومت و غارتفرقه و فقدان اجماع نظر و نفی و حذف استفاده می‌کند. سریع‌القلم نشان می‌دهد که جامعه آماری مورد تحقیقش به یکسان‌سازی، پوپولیسم، کنترل دیگران، دعوت و اجبار به مرکزیت خود و واداشتن دیگران به اطاعت از خود گرایش دارد. بنابراین ضمن تأیید موارد اساسی نوشته آقای میثمی در خصوص مسئولیت اخلاقی، حقوقی و حقیقی رهبران سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی، در مواضع آنها، نباید، تأثیر فرهنگ جامعه بر منش، روش و کنش سازمان‌ها را فراموش کرد. ■

# در زندان امکانات زیادی داشتیم

## توضیحی بر یادداشت «رجوی و قدرت متمرکز غیر پاسخگو»

لطف‌الله میثمی

دوست گرامی سعید شاهسوندی، در نقد و بررسی سرمقاله اینجانب در شماره ۸۹ با عنوان «مسعود رجوی کجاست؟» مطلبی را برای ما فرستادند که در شماره ۹۰ با عنوان «رجوی و قدرت متمرکز غیر پاسخگو» درج و منتشر شد. ایشان مستندات برای مقاله اینجانب در راستای عدم پاسخگویی مسعود رجوی آوردند که در تکمیل و تدقیق آن مقاله بود.

«سرمقاله سرشار از نکات صحیح و درس‌آموزی‌های تاریخی است. به‌خصوص در انتهای نوشته که آمده است: «مسعود رجوی، امروز هم آنجاست که پرسش‌ها را پاسخ نگوید...» قدرت متمرکز غیر پاسخگو این است هسته اصلی و عصاره آنچه در تشکیلات مجاهدین تحت عنوان انقلاب ایدئولوژیک به راه افتاد... به دو نقل قول از مهدی ابریشمی که خود یکی از عوامل اصلی این استحاله ایدئولوژیک - تشکیلاتی در درون مجاهدین است بسنده می‌کنم. وی اعلام می‌کند: «رهبری [رجوی] مطلقاً هیچ تعیینی به سمت پائین را نمی‌تواند بپذیرد.» ابریشمی در توضیح مطلب فوق کشف! جدیدی هم کرده و می‌گوید: «... عنصر پائین نمی‌تواند به عنصر بالاتر از خود انتقاد کند. مرز دموکراسی صلاحیت است. توان تصمیم‌گیری یعنی دموکراسی!...»

الآن اگر تمام دفتر سیاسی و مرکزیت موافق استراتژی باشد، ولی مسعود موافق نباشد، ما طرح را اجرا نمی‌کنیم. ما هیچ خط استراتژی را تا او تصویب نکند به مرحله اجرا در نمی‌آوریم، حتی اگر تنها او موافق و دیگران مخالف باشند...» در همین درفشانی ابریشمی ادامه می‌دهد که همه به رجوی مشروط هستند و او در مقابل هیچ کس مسئول نیست. او صراحتاً می‌گوید: «در پائین‌تر از مسئول اول و رهبری ایدئولوژیک همه مشروط هستند و قبل از همه به مسئول بالاتر خودشان مشروط هستند. اما مسعود در بالا به کی مشروط است؟ فقط به انقلاب. او، ایدئولوژیک‌مان، مسئولی جز خدا ندارد.»

اما در ابتدای مقاله‌شان مواردی آورده‌اند که توضیحاتی به شرح زیر درباره آن می‌دهم. در شماره یک، نوشته‌اند که «اصل نوشتن این نامه

محل تردید است و ممکن است برای لطفی عزیز با نامه دیگری که رجوی بعد از شهادت یاران نام برده به بیرون فرستاد، مشتبّه شده باشد.»

توضیح اینکه در نوشتن اصل نامه و فرستادن آن با عدم رعایت ترتیبات امنیتی، هیچ تردیدی نیست. این نامه را مسعود رجوی وقتی نوشت که در زندان قزل‌قلعه بود و حکم اعدام پنج نفر از اعضای مرکزیت، یعنی ناصر صادق، علی میهن‌دوست، علی باکری، محمد بازرگانی و مسعود رجوی صادر شده بود.

تأثیری که لورفتن نامه داشت، در تشدید جرم کسانی بود که حکم‌های پایین‌تر گرفته بودند؛ مانند موسی خیابانی، فتح‌الله خامنه‌ای، کاظم شفیعی‌ها و... که در دادگاه تجدیدنظر احکامشان سنگین‌تر شد و هیچ ربطی به حکم اعدام پنج نفر نداشت. در این باره توضیحاتی در جلد دوم خاطرات من «آنها که رفتند» از صفحه ۱۰۶ به بعد موجود است که مورد دقت قرار نگرفته است. یکی از مسئولیت‌های من در زندان اوین، این بود که هر کس رعایت مسائل امنیتی را نمی‌کرد، به او تذکر می‌دادم یا تنبیه می‌شد و این تذکر، شامل شهید مجاهد اصغر بدیع‌زادگان هم شد، چرا که او هم نامه‌ای نوشت و فرستاد که رعایت مسائل امنیتی در آن نشده بود. این هم مسئله‌ای است که در جلد دوم خاطرات آمده است و جمع زندان همه آن را می‌دانند. در مورد نامه دیگری که دوست عزیز به آن اشاره کردند که مسعود رجوی به خارج زندان نوشت، چون آن موقع من در زندان بودم، اطلاعی ندارم و در خاطرات خودم هم نیاورده‌ام.

در ادامه آورده‌اند «داشتن گرد سیانور در زندان به نظر درست نمی‌آید و من شخصاً تاکنون در این باره و مورد بالا هرگز نشنیده‌ام. در آن ایام (ماه‌های اولیه پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰) ما در بیرون هم برای تهیه قرص سیانور مشکل داشتیم و برای همه افراد، قرص وجود نداشت، چه رسد به داخل زندان. این شاید یک نوع جوسازی در همان موقع بوده باشد.»

توضیح اینکه همان‌طور که وقتی من در زندان بودم، از برخی مسائل بیرون اطلاع نداشتیم، طبیعی است که دوست عزیز نیز از مسائل درون زندان مطلع نباشند و در این مورد قیاس هم، نمی‌تواند کمک کند. در زندان ما امکاناتی داشتیم که بچه‌های بیرون نداشتند، کتاب‌هایی داشتیم که

در دسترس چریک‌های مخفی نبود و غذاها و میوه‌هایی می‌خوردیم که متأسفانه هرگز مجاهدین بیرون زندان نداشتند و ما شنیدیم که بچه‌ها زخم معده گرفتند و طالقانی بسیار ناراحت شد. ما در زندان مخفیانه رادیو داشتیم و از اخبار بیرون مطلع می‌شدیم و در ملاقات‌های خصوصی امکان ردوبدل شدن نه تنها گرد سیانور، بلکه بالاتر از آن هم بود. در خاطرات من آمده است که پرویز یعقوبی در زندان قزل‌قلعه پیشنهاد کرد از طریق ملاقاتی‌ها، مسلسل وارد زندان کرده که جمعاً فرار کنیم که تقی شهرام در آن مقطع، آن را عمل بزرگ تلقی کرده و با آن مخالفت کرد؛ ولی امکان ورود اسلحه وجود داشت. به‌راستی دفاعیات سعید محسن، علی میهن‌دوست و مهدی رضایی چگونه به خارج از زندان منتقل شد؟

زنده‌یاد علی باکری ارتباط مستمری با بیرون از زندان داشت و طرحی برای فراری بزرگ داشتیم که جمع ۴۰ نفره زندانیان زندان اوین، از آن مطلع بودند، ولی معلوم نشد که از آن طرح مسئولان زندان، آگاه شدند یا نه؛ ولی همه را در محرم سال ۵۰ در پی سرودخوانی انقلابی از هم جدا کرده و به سلول انفرادی انداختند؛ که در «خاطرات جلد ۲» آمده است.

در مورد تشنج و استفاده رجوی از گرد سیانور بعد از شنیدن خبر اعدام آن چهار نفر و تخفیف حکم خود هیچ شک و تردیدی در جمع ۷۰ نفره زندان قصر وجود نداشت و یکی از انتقادات ما به او این بود که چرا با وجود خط‌مشی بقای رزمنده که در نامه‌اش مندرج بود، خواست خود را بکشد. حتی در یک روزی که در ملاقات پشت میله، کنار رجوی ایستاده بودم و آن طرف میله خانواده مسعود آمده بودند، حاج احمد صادق، پدر شهید ناصر صادق، به مسعود گفت: آقا مسعود توقع نداشتیم تو دست به این کارها بزنی. کسی که مسعود را از استفاده از گرد سیانور بازداشت، عباس داوری بود که فکر می‌کنم حالا عضو بالای تشکیلات مجاهدین به رهبری مسعود باشد. این نیز مطلبی است که در خاطرات آمده و تاکنون چندین بار چاپ شده و حتی انتقاداتی از جانب آنها یا هواداران آنها به آن نشده است.

همچنین ایشان ذکر می‌کنند که «سرمقاله، اگرچه رسماً اتهامی را متوجه رجوی دایر بر همکاری با ساواک نمی‌کند؛ اما فحوی نوشته و گزاره‌های نقل‌شده این ایده را به خواننده انتقال می‌دهد.

# اختلاف نظر بهشتی با اعضای نهضت بنیادی نبود

## گفت و گو با علیرضا بهشتی - بخش دوم

در شماره پیشین چشم‌انداز ایران، گفت‌وگویی با دکتر علیرضا بهشتی درباره حزب جمهوری اسلامی داشتیم. در این بخش از گفت‌وگو آقای میراصغر موسوی به همراه ایشان پاسخگوی برخی پرسش‌ها هستند. موسوی از روزنامه‌نگاران با سابقه است که در روزهای اول انقلاب در تحریریه روزنامه جمهوری اسلامی بوده‌اند.

از داوطلبان آغاز به کار کرد.  
■ نزدیک یک میلیون.

□ بله، در سراسر کشور جمعیت عظیمی عضو حزب شدند، در حالی که هیئت مؤسسين و اعضای اولیه حزب، پیش‌بینی کرده بودند که شکل‌گیری حزب، تدریجی خواهد بود. به خصوص که مؤسسين و اعضای اولیه و فعال حزب، مسئولیت‌های فراوان دیگری هم برعهده داشتند. در پایان کار شورای انقلاب، به دلیل ضرورتی که آقای بهشتی در ساماندهی حزب و همچنین ادامه مطالعات گروهی بنیادینی که سال‌ها پیش از آن در مرکز تحقیقات اسلامی داشتند، مصمم بودند وارد کار اجرایی نشوند. این تصمیم به دلیل قهر با انقلاب یا شک داشتن به توانایی‌های خودشان نبود، بلکه به این خاطر بود که ایشان معتقد بودند این دو کار برای تضمین آینده انقلاب خیلی مهم است. حزب خیلی آشفته بود و باید ساماندهی و کادرسازی

■ در ادامه گفت‌وگوی گذشته و مقدماتی که در مورد حزب فرمودید، به اینجا رسیدیم که قرار بود برای ما توانست کار فکری، تئوریک و آموزشی جدیدی نسبت به آموزش‌های جاری در حوزه‌های علمی و امثالهم انجام دهد؟ منظور کاری بالاتر از کارهای مطهری یا بازرگان و خود بهشتی یا باهنر است. یعنی حزب چه نوآوری‌هایی در زمینه راهبردی یا ایدئولوژیک یا تشکیلاتی داشت؟

□ پیش از هر چیز باید بگویم چون من عضو حزب نبودم و فقط ناظر بر حزب بودم و دورادور در جریان مسائل بودم، قاعدتاً خود اعضای حزب بهتر می‌توانند در این مورد بگویند، اما تا آنجایی که می‌دانم و می‌توانم خدمتتان عرض خواهم کرد. حزب جمهوری اسلامی، با مراجعه بسیاری

امری که من، یعنی کسی که بیشترین تهمت‌ها، دروغ‌ها و نامردمی‌ها را از رجوی و گروه تحت امر او دریافت کرده، بنا به ندای وجدان و وفاداری به ارزش‌ها و به مصداق این گفته والا که «زشتی‌ها و بدکرداری‌های گروهی، شما را از عدالت درباره آنان باز ندارد» ناگزیر از این گواهی هستم که رجوی با وجود بسیاری ضعف‌ها و قدرت‌طلبی‌های بنیادپرورانه که بسا فاجعه‌ها هم آفرید، هیچ‌گاه با ساواک همکاری نداشت.»

توضیح اینکه اگر دوست عزیز به خاطرات اینجانب و روابطی که با مسعود داشتیم توجه می‌کرد، به‌هیچ‌وجه چنین برداشتی از سرمقاله نمی‌کرد، من نیز در زندان قصر، قربانی نامردانگی‌های آقای رجوی شدم و با شدیدترین توهین‌ها و برچسب‌ها و انگ‌های گوناگون روبرو شدم و در نهایت و آشکارا راه خودم را از سال ۵۵ از او جدا کردم؛ ولی هیچ‌وقت و در هیچ مقطعی نه من و نه دوستان زندان، او را همکار ساواک نمی‌دانستیم و در جمع ۷۰ نفره زندان قصر که آمدیم، رجوی مدت‌ها در جمع رهبری‌کننده زندان بود؛ ولی به دلیل همین ضعف‌ها که بچه‌ها از او مشاهده کردند، در انتخاباتی که به مناسبت رهبری زندان برگزار شد، فقط یک رأی آورد و بیشترین رأی را جمع سه‌نفره موسی خیابانی، فتح‌الله خامنه‌ای و کاظم شفیعی‌ها آوردند و واقعاً همه ما از اقدام به خودکشی او ناراحت بودیم و او و بهمن را بازمانده مرکزیت مجاهدین، می‌دانستیم.

پس از پیروزی انقلاب نیز، بخشی از بازجویی‌های رجوی را منتشر کردند که کروکی خانه حنیف‌نژاد را کشیده بود. من طی مصاحبه‌هایی اظهار داشتیم که تنها جمع زندان است که می‌تواند در این مورد اظهار نظر کند؛ چون در جریان بازجویی‌ها بوده است. برای نمونه در خاطرات من آمده است، وقتی رضا رضایی بازداشت شد، سعید محسن اسم تمام لو رفته‌ها را در سلول او انداخت و رضا بعد از مقداری مقاومت در زیر شکنجه، تمامی این اسامی را به ساواکی‌ها گفت و ساواکی‌ها به او اعتماد کردند و در سایه این اعتماد بود که با مدیریت بچه‌ها او را از زندان فراری دادند. شهید میهن‌دوست هم مدتی بعد بازداشت شد و سعید محسن از طریق ارتباطات پیچیده، اسامی لو رفته را به او رساند و او هم در بازجویی آن‌ها را گفت. در آن مصاحبه‌ها از این نمونه‌ها، ذکر کردم که این‌ها همکاری نبود، بلکه دادن اطلاعات سوخته به ساواک بود.

اما در مورد علی زرکش، من در سال ۵۵ که به بند چهار، پنج و شش زندان قصر منتقل شدم، مدت چهار ساعت با علی زرکش صحبت کردم که در آن مقطع علی مسئول تشکیلات مجاهدین در زندان بود. طی این چهار ساعت با تحلیل‌های من موافق بود که متأسفانه مقامات زندان، من را از او جدا کردند و مدتی بعد او را به اوین بردند. علی خود به من گفت که ما سعی کردیم بیایم زندان تا از اینجا ارتباطی با مجاهدین داشته باشیم. ■



می‌شد. همچنین، جزو اولویت‌ها و ضرورت‌های آقای بهشتی، پرداختن به بحث‌های فکری و ایدئولوژیک و مطالعاتی بود. در فعالیت‌های اجتماعی‌شان، به خصوص از سال ۱۳۴۲ به بعد، تأکید زیادی روی این دو مسئله داشتند.

### ■ مواضع ایشان در مورد کتاب «راه طی شده» در قم مؤید همین بود، علمای دیگر در این زمینه، این طور فکر نمی‌کردند.

□ بله، مرحوم بهشتی، مبارزه را با این مسیر قابل‌پیگیری می‌دانستند. به همین دلیل جزو اولین قدم‌هایی که آقای بهشتی برداشتند این بود که واحد آموزش و واحد ایدئولوژیک را در حزب راه‌اندازی کنند. این‌ها را تا سال ۶۰ می‌گویم که خبر دارم و بعد از آن را باید کسانی که خبر دارند، بگویند. ولی آنچه برای من روشن است این است که در اوج درگیری‌هایی که در آن زمان در کشور بود و مسائل جنگ، همچنین مشغولیت‌های کاری ایشان در قوه قضائیه، ایشان به همراه دوستان‌شان به تدوین مواضع حزب جمهوری اسلامی هم پرداخت؛ چون این برای ایشان همان‌طور که گفتم، یک ضرورت بود. چون آقای بهشتی و آقای باهنر به‌طور خاص در تدوین کتاب‌های درسی تعلیمات دینی می‌خواستند یک منظومه فکری را طراحی کنند، قاعدتاً برای این دو نفر، تدوین مواضع حزب هم، راحت‌تر بود و می‌دانستند که از کجا باید به این مباحث پرداخت.

### ■ ایشان در این زمینه می‌گفتند وزارت علوم از ما این را می‌خواهد یک آموزش اسلامی را بنویسیم که براساس آن بچه‌ها مثلاً دزدی نکنند، اما ما می‌خواهیم اسلام را به‌عنوان یک مکتب به بچه‌ها معرفی کنیم. منظومه که می‌گویید منظورشان همین بود؟

□ بله، منظورشان مکتب راهنمای عمل بود. چیزی که از بحث‌های انتزاعی بیشتر باشد.

### ■ پیش از مراجعت به ایران هم در مسجد هامبورگ، «اسلام؛ مکتب مبارز» را منتشر می‌کردند.

□ بله، الآن هم که مباحث کتاب‌های تعلیمات دینی آن زمان، به نام «شناخت اسلام» منتشر شده است، من به همه توصیه می‌کنم برای آشنایی با جغرافیای اندیشه و زاویه نگاه آقای بهشتی به اسلام، اگرچه ممکن است در جاهایی تجدیدنظرهایی در آن لازم باشد، اما به‌عنوان یک مجموعه منسجم به آن توجه کنند. این کتاب برای هر کسی که می‌خواهد به‌طور اجمالی با اسلام آشنا شود، مجموعه بسیار خوبی است. کتاب سال چهارم دبیرستان آن زمان هم با نام «فلسفه دین» منتشر شد که خود آقای بهشتی می‌گفتند بیشتر کار این کتاب را خودشان انجام دادند، افزون بر این، پیش از انقلاب یک‌سری سمینارهای منطقه‌ای در کشور بود. به این شکل

که کشور به چهار منطقه تقسیم شده بود: شرق، غرب، جنوب و مرکز. در هر منطقه در شهر مهم آن مثلاً مشهد در منطقه شرق یا ارومیه در منطقه غرب برگزار می‌شد. یادم هست سمینار غرب را که در ارومیه تشکیل شد ما خانوادگی همراه ایشان بودیم. در تهران و اصفهان هم این سمینارها انجام می‌شد و در آن معلمان دینی برای بحث دور هم جمع می‌شدند.

### ■ چه سالی بود؟

□ حدود سال ۱۳۵۵. زمانی است که آقای بهشتی از آموزش و پرورش بازنشسته شده بودند، اما چون می‌خواهند این کار را به یک نتیجه‌ای برسانند همکاری می‌کنند. در آن سمینارها مرحوم مطهری و مرحوم گلزاده غفوری و مرحوم باهنر هم می‌آمدند.

### ■ این با ابتکار خود ایشان بود یا وزارت آموزش و پرورش؟

□ این جزو آموزش‌های ضمن خدمت آموزش و پرورش آن زمان بود که البته جدی گرفته نشده بود، اما این تقسیم‌بندی‌ها را همان گروه مؤلفان انجام داده بودند؛ یعنی توسط گروه دینی، آقای گلزاده و... یک‌سری از نوارهای این جلسات را که داشتیم، پیاده و منتشر کردیم. بنابراین آقای بهشتی این تجربیات را تا پیش از شروع حزب جمهوری اسلامی دارد. البته اعضای دیگری هم بودند. در کار بزرگ تحقیقاتی که در مرکز تحقیقات اسلامی انجام می‌شد هم آقای بهشتی و آقای موسوی اردبیلی محور این جمع بودند و بقیه مانند آقای مفتاح، آقای مهدوی کنی و آقای شیرینی می‌آمدند و کمک می‌کردند. افسوس که آن کار بزرگ و ارزشمند روی بازخوانی متون اسلامی ادامه پیدا نکرد. این‌ها حتی روی اصول استنباط، قائل به اجتهاد بودند و روی آیات هم با توجه به پرسش‌های جدید، موضوع‌شناسی می‌کردند. باقیمانده آن کار بزرگ، چند هزار فیش دستی است. به‌هر حال این سوابق را که داشتند، می‌توانستند در بخش آموزشی - تئوریک هم استفاده کنند.

### ■ اسناد حزب دست آقای دکتر شیبانی است؟

□ اسناد حزب متفرق شد. بخشی از آن دست آقای دکتر جاسبی است و می‌گویند دارند روی آنها کار می‌کنند، البته یک کارهایی هم

مشکل بزرگ ایران این است که افراد فکر می‌کنند داشتن اسناد یک مزیت است در حالی که نمی‌دانند داشتن اسناد مهم نیست، بلکه کار روی اسناد مهم است

شد، مثلاً یک مجموعه هفت جلدی قرار بود چاپ شود به نام «تشکل فراگیر» که پنج جلد آن چاپ شد و مجموعه اسناد اداری حزب بود. یک روز شمار حزب جمهوری اسلامی هم چاپ شد که من فقط جلد اول آن را دیدم، ولی این اسناد جای کارهای خیلی زیادی داشت. ما هم هر سندی که به دستمان رسیده را در بنیاد نشر آثار شهید بهشتی حفظ می‌کنیم، متأسفانه هنوز کار خوبی انجام نشده؛ چون مشکل بزرگ ایران این است که افراد فکر می‌کنند داشتن اسناد یک مزیت است در حالی که نمی‌دانند داشتن اسناد مهم نیست، بلکه کار روی اسناد مهم است. ما اسناد خودمان را به زودی در فضای مجازی با قابلیت جست‌وجو قرار خواهیم داد.

### ■ دکتر بقایی می‌گفت اسناد خانه سدان دست من است و هیچ وقت هم این اسناد ملی را افشا نکرد و سعی داشت از قبل این اسناد استفاده ببرد.

□ اسناد ملی مال کسی نیست و متعلق به ملت است. اتفاقاً چند روز پیش، نزد آقای مهندس محمد بهشتی شیرازی بودم. ایشان می‌گفتند ما در کاخ گلستان ۷۰۰ هزار سند دولتی متعلق به دوره قاجار پیدا کرده‌ایم و این مورخینی که تاکنون تاریخ قاجار را نوشته‌اند هیچ کدام به این اسناد دسترسی نداشته‌اند. توجه بفرمایید که کاخ گلستان در زمان قاجار، مانند دبیرخانه دولت بوده و این قدر اهمیت داشته است؛ بنابراین وقتی در مورد یک دوره قدیمی که علی‌القاعده باید الآن همه چیز آن در دسترس عموم باشد، ما چنین وضعی داریم، با این حساب در مورد حزب جمهوری دیگر باید توقعاتمان را کم کنیم.

به‌هر حال منظورم این است که واحد ایدئولوژی هم فعالیت‌های خودش را داشت و جزوه‌هایی را در زمینه آموزشی منتشر می‌کرد. یک‌سری جزوات را ما داریم که در قطع جیبی منتشر می‌شد. برخی بحث‌های خود آقای بهشتی هستند، برخی آثار مرحوم مطهری هست. از آقای مفتاح و آقای خامنه‌ای هم مطالبی هست. معمولاً این مطالب صحبت‌های این افراد در مورد مواضع حزب بوده است که بعداً پیاده و به‌صورت جزوه منتشر می‌شده است.

**میراصغر موسوی:** مثلاً یک جزوه در مورد دخالت امریکا در کردستان بود و کارهایی به این شکل. یک‌سری جزوات هم تحلیل سیاسی بود. چند مورد از این تحلیل‌ها را اگر بخوایم نام ببرم یکی در مورد وقایع روز ایران و وقایع قبل از کودتای شیبلی بود که این‌ها جزو نشریات حزب بود که بعداً به‌صورت کتاب چاپ شد یا سلسله مقالاتی که در مورد کردستان آقای علی سروش کار کرد که در نوع خودش کار مهمی بود. یا مثلاً کار «حزب‌الله، حزب شیطان» که آقای حاتم قادری سال ۵۸ آن را نوشت یا مائوئیسم که آن را خودم کار کردم. این‌ها مطالب تولیدی ما بودند

که به حزب می‌رفت و آنجا نشر می‌یافت و به دست اعضا می‌رسید.

■ **در زمینه فکری، نوآوری خود حزب، به جز آنچه مطهری و بهشتی نوشته بودند چه بود؟ منظورم کار ایدئولوژیکی است که کار خود حزب باشد.**

□ تا سال ۶۰ این زمینه ایجاد شد که جوان‌ترها هم وارد این کار بشوند؛ اما پیش از آن، درس‌گفتارهای خود آقای بهشتی مانند «مالکیت» منتشر شد. این مجموعه درس‌هایی بود که ایشان هم‌زمان در تهران برای دانشجویان و در قم برای طلاب تدریس می‌کردند.

در این رشته آموزش‌ها، مطالب مندرج در روزنامه حزب جمهوری اسلامی خیلی مهم بود؛ چون هم برای اعضای حزب بود و هم در بین مردم منتشر می‌شد. مثلاً صفحه ایدئولوژیک روزنامه، صفحه مهمی بود و برایش همه زحمت می‌کشیدند. من دو سه ماه این تجربه را داشتم که با این بخش همکاری کنم. آن زمان من دبیرستان می‌رفتم. مسئول صفحه ایدئولوژیک به من گفت که بروم و دو تا کلاس درس گفتار آزاد در دانشگاه تربیت‌معلم را ضبط کنم. یکی کلاس «تحلیل انقلاب اسلامی» دکتر حداد عادل بود و دیگری کلاس دانش و ارزش آقای دکتر سروش بود. ما این‌ها را ضبط می‌کردیم و برای استفاده افراد حزب، به روزنامه می‌آوردیم. یادم است حزب، یک دفتر کوچک‌تری هم در خیابان ویلای تهران داشت که بعداً روزنامه رسالت آن را گرفت و الآن نمی‌دانم دست کیست. این دفتر روشن‌فکرترها بود (باخنده) البته همه شاخه‌هایش فعال نبود. شاخه مهندسان و پزشکان آنجا مستقر بود. من چون از دبیرستان که تعطیل می‌شدم نمی‌خواستم از دبیرستان که چهارراه آبردار بود به خانه در قلهک بروم و دوباره برگردم و بروم کلاس را ضبط کنم، به آن دفتر پدر می‌رفتم. آقای در اتاق بغلی پدر بود که او را نمی‌شناختم ولی خیلی خوش‌اخلاق و شوخ بود و همیشه با من خوش‌وبش می‌کرد. سر ماجرای قبض بسیار سنگینی که برای گروهی از دوستان در مؤسسه خیریه‌ای آمد که در آن خیریه، بچه‌های جنوب شهر را به اردوگاهی در نزدیکی مسجد قبا می‌آوردند تا در استخر آنجا شنا کنند، به من گفتند که به پدرت بگو که ما با کمک‌های خیریه نمی‌توانیم پول قبض را بدهیم. ماجرا را به پدرم گفتم. ایشان گفتند جمعه صبح، جلسه مرکزی حزب است، بیا و آنجا به آقای عباسپور، وزیر نیرو، ماجرا را بگو. صبح جمعه که خواستم ماجرا را به آقای عباسپور بگویم دیدم همان آقای است که با او شوخی می‌کردم. خیلی خجالت کشیدم. ایشان بعداً در هفتم تیرماه همراه پدر شهید شد.

منظورم این است که آنچه بیرون حزب هم تولید می‌شد اگر متناسب بود ما آنها را برای حزب می‌آوردیم ولی تا آنجایی که یادم هست

تولیدات خاصی صرف‌نظر از این چهره‌ها نبود یا اگر بوده من اطلاع ندارم.

■ **میراصغر موسوی:** من باید اضافه کنم که آن بخشی که بیشترین تولید را داشت، دفتر سیاسی حزب بود که تولید محتوای سیاسی می‌کرد. به‌طور هفتگی، یک بولتن تحلیلی تهیه می‌کردیم. آقای فرشاد مؤمنی و آقای محمدرضا بهشتی در دفتر سیاسی، بولتن‌های روز را درمی‌آوردند که آرشیو آن را داریم و می‌توانیم در اختیار شما قرار دهیم.

■ **می‌دانیم که مسئله تدوین قانون اساسی بود. حوزه‌های علمیه که عموماً احکام فردی را تبلیغ می‌کردند حالا جمع شده بودند برای قانون اساسی. می‌گویند بزرگ‌ترین نوآوری در آن زمان، همین قانون اساسی بود. هنوز هم شعار اجرای بدون تنازل قانون اساسی جمعیت‌های زیادی را به دور خودش جمع می‌کند. مثلاً آقای آذری قمی در پی دوم خرداد ۷۶ گفتند این پیروزی آرای مردم و قانون اساسی بر ایدئولوژی ستی بود. در حزب وضع چطور بود؟ البته می‌دانم خود آقای بهشتی نقش زیادی داشتند و مثلاً اصل پنج یعنی ولایت‌فقیه را مشروط به پذیرش عامه مردم کردند، می‌خواهم بدانم این‌ها در حزب واکنش داشت؟ یعنی آیا این‌ها در حزب بحث می‌شد و به خبرگان می‌رفت؟**

□ من بعید می‌دانم، اما چیزی که جالب است این است که اگر شما فصل‌بندی‌های قانون اساسی را نگاه کنید، می‌بینید که در همه یا در بخشی از آن شباهت عجیبی بین جزوه مواضع و قانون اساسی است؛ به‌صورتی که آدم وقتی می‌خواند می‌گوید اینکه در قانون اساسی هم آمده است.

■ **این قبل از قانون اساسی است؟**

□ نه بعد از آن بوده، ولی نشان‌دهنده این است که این‌ها از یک فکر واحد ناشی شده است. این جزوه سال ۵۹ منتشر شد، بعدها در ۱۱ جلسه آقای بهشتی این را تدریس کرد که آخرین آن درست پیش از هفت تیر بود و بعد از شهادت ایشان مرحوم باهنر این کار را ادامه دادند که البته این دوره هم خیلی کوتاه بود. در حزب افرادی مانند بهشتی خیلی در آن نقش داشتند نظیر مشروط کردن مشروعیت ولایت‌فقیه به اراده عامه مردم.

■ **مهندس بازرگان گفتند که به‌خاطر اصل بودن قانون به قانون اساسی رأی دادند.**

■ **میراصغر موسوی:** مهندس سبحانی هم همین را در تلویزیون گفتند. ایشان گفتند که این قانون بالاخره بهتر از بی‌قانونی است.

■ **بهشتی:** بالاخره اکثریت مجلس خبرگان با

علمای سنتی بود. من در مورد نسبت خودم با ایشان حرف نمی‌زنم. من از شخصیت ایشان صحبت می‌کنم که اگر آدمی مانند ایشان با چنین مقام علمی نبود و محکم بودنشان، هیچ‌وقت قانون اساسی جمع نمی‌شد. آقای سیدجواد ورعی، پنج شش سال پیش کتابی نوشت درباره مستندات و زمینه‌های شکل‌گیری قانون اساسی که دبیرخانه خبرگان آن را چاپ کرده و این کتاب خیلی خوبی است ولی متأسفانه در انبارها ماند و پخش نشد.

■ **آقای باهنر بعد از انفجار حزب گفتند باید ۴۰ درصد افراد حزب را تصفیه کنیم، شما از این خبر دارید؟**

□ من خبر ندارم؛ اما کسانی که تقاضای عضویت داشتند، کم‌کم جزوات کلاس‌های آمادگی را می‌گذرانند. افراد می‌بایست پس از کلاس‌ها بررسی و امتحان می‌شدند. بعد از این اعضا می‌توانستند وارد حوزه‌ها شوند. مهمتر از آن تشکیل کنگره است. بنابراین پیش از آن، این‌ها عضو نبودند بلکه خواستار عضویت بودند. این یک روند بازسازی حزب بود و خیلی از افراد قابل‌پذیرش نبودند. در حزب صرف‌نظر از بینش آنها باید آموزش‌ها را طی می‌کردند.

■ **چه سالی بود؟**

□ قرار بود تیرماه کنگره تشکیل شود که بعد این حوادث یکی دو سال طول کشید و انشاق‌ها و شکافی‌هایی پیش آمد که پدر وعده می‌دهند که به‌زودی کنگره برگزار می‌شود.

■ **از رابطه نهضت آزادی و حزب جمهوری اسلامی برای ما بگویید؟ چرا آقای بهشتی که از نظر فکری دغدغه‌های مشترکی با مرحوم بازرگان داشت، نتوانستند با هم مجتمع بشوند؟ چون اگر مجاهدین انحرافی در سازمانشان به وجود آمد، امثال مهندس بازرگان یا دکتر سبحانی از نظر آقای بهشتی منحرف تلقی نمی‌شدند. حتی خود مقام رهبری درباره آن سفر حج که با دکتر سبحانی رفته بودند بدین مضمون گفته‌اند که ایشان آن‌قدر عبادت می‌کرد که ما در برابرش کم می‌آوردیم.**

□ ببینید یک‌سری از اختلافاتی که در شورای انقلاب شکل گرفت ربطی به تعلقات تشکیلاتی افراد نداشت. برای نمونه وقتی در اسفند ۵۷، بحث فراندوم قانون اساسی و تشکیل مجلس مؤسسان پیش می‌آید، اینجا نظرات مختلفی به وجود می‌آید. در خرداد ۵۸ هم بحث آن‌قدر جدی می‌شود که تصمیم می‌گیرند یک جلسه با امام تشکیل بشود.

اختلاف نظر این افراد، حزبی و تشکیلاتی نیست، حتی بنیادین هم نیست، بلکه مسئله این است که از نظر عملی باید چه کار کرد؟ چرا که اولین



## است ما برویم خارج و خودمان را حفظ کنیم و آماده بشویم برای حکومت و اداره حکومت.

□ واقعیت این است مسائلی پیش آمده که نمی‌شود در مورد آن حکم کلی داد و جای تحقیق دارد که چه افراد یا گروه‌هایی بودند که میزان اختلافات موجود میان آقایان را عمیق‌تر می‌کنند؟ از بیرون که نگاه می‌کنم، به‌عنوان یک اظهارنظر، فکر می‌کنم اختلاف‌نظرها بین آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس سحابی، مطهری و بهشتی بنیادین نیست، چطور می‌شود که به تدریج این قدر عمیق می‌شود؟ من خیلی اهل تئوری توطئه نیستم؛ اما واقعیت این است که برخی افراد و گروه‌ها در این جریان مؤثر بودند. مثلاً باید ماجرای فرزندان آقای طالقانی مشخص شود. اینکه ایشان یک مدت قهر کردند و رفتند، باید بررسی شود. در شورای انقلاب آنچه مطرح می‌شود، بسیاری از سوء تفاهم‌ها خوشبختانه برطرف می‌شود، اما معلوم است بیرون شورای انقلاب به خیلی از این سوء تفاهم‌ها دامن زده می‌شود و آقای طالقانی وقتی به شورای انقلاب برمی‌گردند، با خیلی از این سوء تفاهم‌ها بازمی‌گردند. معلوم است اتفاقاتی بیرون شورای انقلاب می‌افتد که روی شورای انقلاب تأثیر می‌گذارد.

این اختلافات بین بنی‌صدر و نهضت آزادی هم خیلی جدی بود. من اسم نمی‌آورم، ولی یکی از اعضای دولت موقت که خیلی آدم خوبی بود و الان هم در قید حیات‌اند، روزی به دیدن پدر آمده بودند. شب که پدر آمد خانه می‌خندیدند و می‌گفتند اتفاق جالبی افتاده. می‌گفتند قبل از انتخاب آقای بنی‌صدر این‌ها می‌گفتند: «آقای بهشتی اگر بنی‌صدر انتخاب شود ما چه کار کنیم؟» و امروز در اولین جلسه‌ای که ایشان رأی آورده بودند، ایشان می‌گفتند آقای بنی‌صدر باوجود شما در اینجا این جمع نورانی شده است! معلوم است یک‌سری رقابت‌ها بیرون شورای انقلاب در حال شکل‌گیری بود که توسط

جالب این است که به تدریج معلوم شد، دوستانی که سفارت را اشغال کرده‌اند، دیدگاه خودشان را دارند و به‌عنوان جریان سوم مطرح می‌شوند. این افراد آقای باهنر نماینده شورای انقلاب را راه ندادند برایشان صحبت کنند و گفتند ایشان حزبی است. بنابراین اتفاق نظر و نزدیکی فکری این افراد، اتفاقاً خیلی بالاست. نحوه شکل‌گیری شورای انقلاب هم باعث این مسئله شده است. یعنی آن پنج نفر که نشسته‌اند و اسامی را در آورده‌اند طبیعی است که افرادی را انتخاب کرده‌اند که با هم همفکری‌های بیشتری دارند.

### ■ آن پنج نفر چه کسانی بوده‌اند؟

□ آقایان مطهری، بهشتی، هاشمی، موسوی اردبیلی و باهنر. این افراد از طرف امام مأمور شدند که بقیه افراد را معرفی کنند.

■ از رابطه حزب با بنی‌صدر هم بگویید؟ چه شد که حزب جمهوری اسلامی اول با نهضت آزادی به مشکل برخورد و بعد با افرادی مانند بنی‌صدر؟ ما می‌دانیم که ابتدا سران حزب از بنی‌صدر حمایت کردند و او رأی بالایی در خبرگان آورد و سپس از او فاصله گرفتند، علت چه بود؟

□ آقای بنی‌صدر دولت موقتی‌ها را انقلابی نمی‌دانست و واقعیت این است که آقای بنی‌صدر از همان اوائل که آمد ایران مسئولیت خاصی نمی‌پذیرفت و بیشتر سفرهای تبلیغاتی خودش را در دانشگاه‌ها و استان‌های مختلف داشت. حالا ایشان چه فکری داشته من نمی‌دانم ولی به‌رحال پس از بازگشت از اروپا این کار را می‌کنند، اختلاف ایشان با نهضت آزادی هم خیلی زیاد است و آقای بنی‌صدر جزو منتقدین جدی دولت موقت است.

■ مرحوم حبیبی می‌گفتند حوالی سال ۴۲ یا ۴۳ و پس از ۱۵ خرداد، بنی‌صدر می‌گفت یک دره عمیقی بین سلطنت و مردم به وجود آمده است و این مسئله حل‌شدنی نخواهد بود. بنابراین بهتر

بار است یک حکومت این چنینی دارد تشکیل می‌شود. در مکتوب این مذاکرات اگر تأمل بشود می‌بینیم که فقط چند نفر هستند که جنس موضوعی که در دستشان هست را می‌شناسند. یعنی به جماعتی که آمادگی اداره یک کشور را ندارند، ناگهان یک کشور داده می‌شود آن هم کشوری با این همه مسائل داخلی و خارجی. مثلاً یکی از افرادی که آدم احساس می‌کند جنس مسئله را می‌شناسد مهندس بازرگان است. آقای مهندس کتیرایی این گونه است. مرحوم بهشتی هم جزو این جور افراد است. واقعیت این است که بسیاری از افراد نگاه جزئی دارند و مسائل کلان را نمی‌بینند. شما می‌بینید که مهندس سحابی و آقای طالقانی و بعد هم امام با تشکیل مجلس مؤسسان مخالف هستند و بعد که پیشنهاد می‌شود که مجلس خبرگان تشکیل شود، امام می‌گوید این مجلس خبرگان مانند شورای حل و عقد است. پس بنابراین مبنایی برایش پیدا می‌شود. افرادی هم هستند که از این جلسه به بعد رأیشان را عوض می‌کنند. بنابراین این اختلافات ربطی به معمم بودن یا نبودن افراد ندارد. اختلافات شورای انقلاب از این جنس است. مثلاً آقای طالقانی نقد خیلی شدیدی به دولت موقت دارد و می‌گوید دولت موقت، انقلابی عمل نمی‌کند؛ یعنی سخنان این است که از ظرفیت به وجود آمده این طور نباید استفاده کرد.

### ■ آقای طالقانی چنین نقدی دارند؟

□ بله این نقدها را دارد، اما هم‌رزم بودنشان هم در جای خودش هست، یعنی این ظرفیتی که به وجود آمده این بحث‌ها را به وجود آورده و گر نه مسئله دیگری نیست و این افراد دارند برای این فرصت پیش آمده کار می‌کنند تا مسائل را سروسامان بدهند. این‌ها می‌خواستند برای انتظارات مردم راه‌حلی پیدا کنند. بنابراین بحث این افراد با هم بحث روش است و شیوه اداره کشور. البته این روش‌ها قابل بررسی است و می‌شود تحلیل کرد که کدام یک از این روش‌ها بهتر بوده و بهتر می‌توانسته کشور را اداره کند.

### ■ یعنی می‌فرمایید در روش اختلاف داشتند؛ اما در اصول و اخلاق مشترک بودند؟

□ حتی در جلسه‌ای به تاریخ ۱۵ آبان ۵۸، یعنی زمانی که دولت موقت استعفا داده و سفارت امریکا اشغال شده است، خیلی جالب است که اینجا تقریباً یک اجماع و توافق نهایی بین همه وجود دارد که باید جریان گروگان‌ها حل بشود. حالا بعضی‌ها تعریف و تمجید می‌کنند، بعضی‌ها هم چیزی نمی‌گویند. برداشت من از موضع آقای بهشتی در اینجا این است که ایشان این حرکت را یک حرکت نمادین می‌دانسته‌اند ولی خودشان این را نمی‌گویند و به خصوص که این حرکت دولتی نبوده و به‌رحال نمی‌شود این حرکت را ادامه داد و باید به یک ترتیبی آن را جمع کرد.



نشریات و اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌ها به آن دامن زده می‌شد و این تصور را توانستند جا بیندازند که حزب جمهوری به‌عنوان یک قدرت انحصارطلب به میدان آمده و می‌خواهد همه را از میدان خارج کند. برای همین است که شما برایتان در مورد ۱۴ اسفند ۵۹ سؤال به وجود می‌آید که آقای بنی‌صدر در دانشگاه تهران، در مراسم تجلیل از مصدق صحبت می‌کند؛ ولی آقای بازرگان و دکتر سبحانی آنجا نشسته‌اند و سؤال به وجود می‌آید که چطور این اضداد کنار هم قرار می‌گیرند؟ بخشی از این ماجرا به خاطر این است که مجاهدین و سمپات‌ها دارند این کار را می‌کنند. احساس خود من این است که خود آقای بنی‌صدر در این ماجرا محور نیست و به نظر می‌آید که به اصطلاح امام، بازی خورده و آقای بنی‌صدر هم‌زمانی متوجه می‌شود که دیگر خیلی دیر است؛ ولی خودش را از آن جریان جدا می‌کند. به‌رحال یک بستری است که یک‌عده شیطنت کردند و به این مسائل دامن زدند. یک بار پس از درگذشت آقای طالقانی، آقای رجوی که مسلح هم می‌آمدند، می‌آید خانه ما چون با پدر دیدار داشت، البته من این را ندیده‌ام و برادرم می‌گوید.

### ■ برخورد آقای بهشتی با مجاهدین خوب بود.

□ بله. منتها آقای بهشتی می‌گفتند مجاهدین دو مسئله را برای ما روشن کنند، اول اینکه موضع ایدئولوژیک‌شان را خیلی شفاف برای ما مطرح کنند، دوم اینکه موضعشان را درباره دروغ‌پراکنی‌هایی که اطراف این‌ها دارد شکل می‌گیرد، مشخص کنند. در مورد صداقت این‌ها پس از انقلاب به‌تدریج شکشان زیاد می‌شود. درحالی‌که در ابتدا این‌طور نیست و هرچه می‌آید جلوتر این صداقت زیر سؤال می‌رود. صحبت‌های آقای رجوی در این جلسه این‌طور است که بعد از آقای طالقانی ما می‌توانیم حول شما جمع بشویم که آقای بهشتی باز هم، همین دو مسئله را مطرح می‌کند که شما اول این را مشخص کنید، بعد ما می‌نشینیم و با شما صحبت

می‌کنیم. اتفاقاً به لحاظ تاریخی هم جالب است که پس‌از این دیدار است که شعار «بهشتی بهشتی طالقانی رو تو کشتی» (باخنده) روی در و دیوار شهر نوشته می‌شود. ما نمی‌دانیم این شعار کار چه کسانی است، اما واقعا این قرینه‌ها خیلی جالب است. یعنی بعد از این جلسه است که می‌فهمند، نمی‌شود از بهشتی چنین استفاده‌ای کرد. واقعا آن دوره ابتدای انقلاب نسبت به الان خیلی پیچیده‌تر است چون تحلیل آن موقع فاکتورهای بیشتری نسبت به امروز دارد و گروه‌های بیشتری در آن زمان وجود دارد.

### ■ حالا از اختلافات داخل حزب برای ما بگویید، از آیت و اختلافش با مهندس موسوی؟

□ اطلاعات من از آقای آیت اطلاعات خاصی نیست. فقط چند نکته‌ای را برای روشن شدن می‌گویم، در خانه ما افرادی رفت‌وآمد می‌کردند و ما آنها را می‌شناختیم، افرادی هستند که طوری مطرح می‌کنند انگار مرحوم آیت با آقای بهشتی رابطه خاصی داشته، ما خودمان آقای آیت را جزو نزدیکان آقای بهشتی نمی‌شناختیم چون به خانه ما رفت‌وآمد نمی‌کرد.

آیت با هر کس که ذره‌ای با مصدق خوب بود، نمی‌توانست رابطه داشته باشد، بنابراین نمی‌تواند با بهشتی رابطه داشته باشد. بهشتی با طالقانی و مجاهدین بود.

نکته دوم درباره نوار آیت است. این نوار منجر به محاکمه درون‌حزبی آیت شد و بعد از آن هم اگر اشتباه نکنم آقای آیت به حاشیه رانده می‌شود. بعد از آن دسته‌بندی‌ها به شدت ظاهر می‌شود.

### ■ خود آقای خامنه‌ای هم انتشار نوار را تأیید می‌کرد، وقتی بچه‌های مشهد رفته بودند پیش آقای خامنه‌ای می‌گفتند ایشان از آیت و نوارش دفاع می‌کردند.

**میراصغر موسوی:** شرایطی که نوار در آن منتشر شد، دچار مشکل بود. یعنی به لحاظ زمانی مشکل داشت. این مربوط به زمانی می‌شود که امام آن هیئت حل اختلاف را ایجاد کردند. بعد

مهندس موسوی و آقای جعفری و آقای عبدالعلی بازرگان را خواستند و آنها تعهد دادند که تا پایان بررسی و اعلام نظر هیئت حل اختلاف، مطلب اختلاف‌برانگیزی منتشر نکنند. پس از آن جلسه هم آقای موسوی اردبیلی مصاحبه‌ای کرد و از مفاد جلسه خبر داد. ایشان گفت که من به یکی از این افراد اطمینان دارم چون آدم اهل بهشت و جهنمی است. اشاره‌اش هم به مهندس موسوی بود، یعنی اطمینان داد که او این کار را نمی‌کند، ان‌شاءالله بقیه هم این کار را نکنند. آنچه مسئله را حاد کرد این بود که قرار بود آن سه روزنامه، این سه ارگان، هیچ چیز را علیه هم منتشر نکنند تا شورای حل اختلاف، نظرش را به امام بدهد. اما با منتشر شدن نوار آیت، روزنامه جمهوری اسلامی هم آن را منتشر کرد و گرنه نوار برای خیلی وقت پیش بود که چطور بنی‌صدر را پایین بکشیم؛ ولی انتشارش آغاز جنگی بود. در جلد دوم کتاب حزب جمهوری، شهید بهشتی تأکید دارد که اگر این مسئله روشن بشود ما با ایشان برخورد می‌کنیم.

■ نه، این مربوط به مجرای رأی مجلس است که شهید بهشتی می‌گویند تصمیم حزب این است که مهندس موسوی در مجلس رأی بیاورد و اگر شما صلاحیت مهندس را رد کردی از حزب اخراج می‌شوی. این است که آیت ترور می‌شود این ترور شدن او را بزرگ می‌کند و گرنه به‌طور طبیعی داشت از حزب اخراج می‌شد.

**میراصغر موسوی:** نه، اینکه من می‌گویم مصاحبه مطبوعاتی آیت است. (در مورد آن هم من اسنادش را می‌گویم خدمتان که مستند شود) ولی شدیدترین برخورد در دفتر سیاسی بود. این نوار را آقای مسیح مهاجری دارد و شما می‌توانید از ایشان بگیرید.

دو نکته را هم باید بگویم، روزی پیش مهندس موسوی بودم، ایشان می‌گفت من وقتی بیکار بودم یک‌وقت‌هایی می‌رفتم زیرزمین حزب که پر از پرسشنامه بود. من این‌ها را می‌خواندم. می‌گفت بیشتر کسانی که از آنها سؤال شده بود شما چطور انقلابی شدید می‌گفتند با آثار شریعتی، یعنی می‌خواهم بگویم آن هجوم مردمی که پرسشنامه‌هایشان یک زیرزمین بود، یکسال و نیم، دو سال بعد ما را به این نتیجه رساند که باید آن آموزش‌ها را بدهیم و افراد الفبای حزب را شروع کردند که ببینند. نکته بعد این بود که حزب قرار بود روی مصدق کار کند، سر اختلافات روی مصدق و کاشانی تیمی تشکیل شد که می‌خواست این را بررسی کند و مسئول تیم خود آقای بهشتی بود و مسئول مطالعه مصدق هم خود آقای بهشتی بود با توجه به دغدغه‌های ایشان در مورد مصدق؛ اما شهادت ایشان همه چیز را از بین برد. ■



# انشعاب از نهضت آزادی ایران

## شتاب‌زدگی سیاسی و پیامدهای ملی آن

### ایضاحی بر مقاله «انشعاب یا راهکار جبهه‌ای»



مهدی معتمدی مهر

استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر رفیعی در شماره ۹۰ نشریه وزین چشم‌انداز ایران مقاله‌ای با عنوان «انشعاب یا راهکار جبهه‌ای» منتشر کرده‌اند که به علل و پیامدهای انشعاب ۵۸ می‌پردازد و نقدهایی را بر هر دو سوی ماجرا اعم از انشعاب‌کنندگان و آنان که در نهضت آزادی ماندگار شدند، مطرح می‌کند.

مرحوم مهندس سحابی به گواهی تاریخ ایران، انسانی با اخلاص، فرهیخته، فداکار، مؤمن راستین، صاحب عمل صالح و دوست‌داشتنی بودند و مصداق آیه شریفه «إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» سوره مریم: ۹۶<sup>۱</sup> به شمار می‌رفتند و از جمله سیاستمداران اخلاقی تاریخ معاصر که فرجامی نیک یافتند. هم‌اکنون پرونده‌ها در موضوع برابرم دشوار می‌نمود که مبادا نقد سیاسی این انسان والا، اسانه ادب به حساب آید.

سرانجام از سه جهت بر محدودرات یادشده فائق آمدم، نخست از این منظر که نقد می‌تواند نفی نباشد و بلکه نگاهی باشد از زاویه‌ای دیگر که به روشن‌شدن ابعاد موضوع مطروحه کمک کند؛ دوم آنکه مهندس سحابی، خود از جمله کسانی بودند که از کیش شخصیت به شدت احتراز می‌کرد و همواره اصرار داشتند که به افراد از منظر مسائل بنیادین ملی توجه شود و دلیل سوم آنکه جامعه سیاسی ما در یک پاگرد تاریخی خروج از انسداد و فضای امنیتی به سر می‌برد. عطر آزادی می‌آید. بشیر عقلانیت، امید و تدبیر در صور دیده است و واکاوی این واقعه (انشعاب ۵۸) می‌تواند در مواجهات پیش روی احزاب سیاسی و به‌ویژه کنشگران جوان‌تر مؤثر باشد.

در متن حاضر، استنادات و تعابیر آقای دکتر رفیعی از مقاله یادشده مورد استفاده قرار گرفته

است و بنابراین در ارجاعات وقتی که به صفحه اشاره می‌شود، صفحات شماره ۹۰ دو ماهنامه چشم‌انداز ایران مدنظر قرار دارد.

الف: آقای دکتر رفیعی تفاوت مواضع اقتصادی مهندس بازرگان و مهندس سحابی را مهم‌ترین عامل انشعاب و بعدها نیز مؤثر در عدم بازگشت مجدد مهندس سحابی به نهضت می‌داند.

«مهندس سحابی به سوسیال‌دموکراسی و مهندس بازرگان و دوستان ماندگار در نهضت به لیبرال‌دموکراسی اعتقاد داشتند. ص ۲۱»

آقای دکتر رفیعی با یادآوری خاطره «دعوت صادقانه و با حسن‌نیت نهضتی‌ها» از مهندس سحابی در سال‌های دهه هشتاد شمسی مبنی بر بازگشت مجدد به نهضت می‌گویند: «من - دکتر رفیعی - گفتم مهندس، تفکری را مطرح و هویتی را تثبیت کرده‌است - بازگشت مشروط بر این است که در نهضت آزادی، مواضع اقتصادی آیت‌الله طالقانی پذیرفته شود. مهندس صباغیان بلافاصله گفت ما مواضع طالقانی را قبول داریم و دکتر یزدی هم گفت که من مشکلی ندارم. از ما خواستند که پیشنهاد خود را مکتوب کنیم تا در شورای نهضت بررسی شود. معلوم بود که این عمل نه مطلوب بود، نه شدنی. ص ۲۲»

۱. در یادداشتی با عنوان «آزادی کلام اول و کلام آخر بازرگان» در شماره ۱۲ نشریه «بایتخت کهن» به تاریخ دی‌ماه ۹۳ با ارائه دست‌کم ۳۰ مستند از مجموعه آثار مهندس بازرگان توضیح داده‌ام که بازرگان در حوزه آزادی‌های فردی و در حوزه‌های آزادی‌های سیاسی و اقتصادی لیبرال نبود. موجب خوشحالی و امتنان است، چنان‌که استاد بزرگوارم آقای دکتر رفیعی ایراداتی در این دیدگاه می‌بینند، متذکر شوند و البته به‌جز اینجانب آقای بسته‌نگار نیز در ویژه‌نامه «بازرگان» نشریه ایران فردا، دی‌ماه ۹۳ به همین دیدگاه اشاره دارند.

نمی‌توان و نباید فارغ از تعهد به بار معنایی و ارزشی واژگان و به‌طور کلی سخن گفت و فکر کنیم با قراردادن یک پسوند اسلامی - ایرانی موضوع حل می‌شود و می‌توان سحابی

را سوسیال‌دموکرات مسلمان و بازرگان را لیبرال‌دموکرات مسلمان نامید و موضوع تمام شود.

البته بازرگان به نظام آزاد اقتصادی اعتقاد داشت، همان‌گونه که سوسیال‌دموکرات‌ها هم با اصل نظام سرمایه‌داری مشکلی ندارند و سوسیال‌دموکرات‌ترین دولت‌ها مانند فرانسه و سوئد نیز در همین چارچوب حکومت می‌کنند. لیکن بازرگان بارها تأکید داشت و این تأکیدات در اسناد نهضت کاملاً موجود است که «من لیبرال نیستم» و در مجموعه آثار نیز، لیبرالیسم را صراحتاً رد می‌کند.

بازرگان از اصل «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» به نفع ضرورت محدودسازی سرمایه تفسیر می‌کند و بارها به مناسبت‌های گوناگون، توجه و باور خود به شاخص‌های دولت رفاهی مانند نظام تأمین اجتماعی، آموزش و بهداشت همگانی و رایگان، نهادهای مدنی و سندیکایی و نظام شورایی را ابراز می‌دارد. بازرگان به‌عنوان سیاستمداری با تجربه و عمل‌گرا به‌خوبی آگاه است که در مملکتی که هشتاد درصد بودجه آن بر اساس درآمد نفت تنظیم می‌شود، نفتی که منشأ و مالکیت دولتی دارد، اصولاً نمی‌توان به نقش مدیریت دولت بی‌توجه بود و از دولت حداقلی دفاع تمام‌قد کرد.

۲. نزاع آن سال‌ها میان بازرگان و سحابی جوان، اختلاف بر سر سوسیال‌دموکراسی و لیبرال‌دموکراسی نبود. تفاوت بین سوسیالیسم و چیزی بود که مهندس بازرگان می‌گفت و ما امروز می‌توانیم آن را به سوسیال‌دموکراسی تعبیر کنیم. در سال‌های نخست پس از انقلاب و حتی تا پیش از دهه هفتاد، مهندس سحابی خود را سوسیال‌دموکرات نمی‌خواند و اصولاً چپ‌های ایران اعم از مذهبی و غیرمذهبی هیچ علاقه‌ای نسبت به سوسیال‌دموکراسی ابراز نمی‌کردند و حتی آن را مصداق محافظه‌کاری و مانعی بر راه عدالت اجتماعی فهم می‌کردند.

۳. در خصوص جلسه دعوت نهضتی‌ها از مهندس سحابی نیز آقای دکتر رفیعی توضیح نمی‌دهند به

چه دلیل جمع‌بندی جلسه مبنی بر ارائه مکتوب آنچه ایشان از آن به سویالدموکراسی منظور می‌کردند را عملی نکردند و به چه دلیل معتقد بودند این کار نه شدنی بود و نه مطلوب؟ مسلماً افرادی با سابقه، تجربه و مواضع مشخص مانند مهندس صباغیان و دکتر یزدی وقتی می‌گویند ما نظریات و مواضع اقتصادی آقای طالقانی را قبول داریم، نسبت به الزامات حرف خود آگاهی و احساس تعهد دارند؛ بنابراین به چه دلایلی موضوع رها می‌شود؟ چه کسانی و با چه دلایلی آن را نامطلوب و غیرممکن می‌دیدند؟ واقعیت آن است که نه آقای طالقانی اقتصاددان بودند و نه مهندس بازرگان مواضع خیلی دقیق اقتصادی مطرح کرده بودند و دلایل این امر نیز کاملاً مشخص است. این مشخصه جامعه سیاسی و روند حاکم بر مبارزات بوده است. حتی احزاب مارکسیست هم هرگز به طرح الگوی دقیق نظام اقتصادی مورد نظر خود نرسیدند. در جامعه‌ای که یکصد سال است از مشروطه به این سو، مبارزه برای حاکمیت قانون و حق حیات سیاسی و در برهه‌هایی نیز مبارزه علیه استعمار بوده است، اصولاً فرصتی برای طرح مطالبات دقیق و خاص اقتصادی فراهم نشده است.

البته احزاب می‌توانند روی کاغذ، برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی بنویسند و از حقوق اقوام گرفته تا مسائل مربوط به محیط زیست و زنان و ... را فهرست کنند اما اینکه این برنامه چه نسبتی با افق و مناسبات حاکم بر روند مبارزات دارد، موضوع دیگری است. به صرف یک کتاب «مالکیت در اسلام» نمی‌توان چنان حکم قطعی داد. طالقانی جهت‌گیری اقتصادی داشت، نه نظریه اقتصادی و از این رو بر مفاهیم و ارزش‌هایی مانند عدالت توجه داشت و نه بیشتر. اطلاق «سوسیالیست» بر طالقانی نوعی کلی‌گویی بوده و فاقد ارزیابی منسجم و معتبر از ایشان است.

وقتی که استبداد، اساسی‌ترین مشکل جامعه سیاسی ماست و اساساً حاکمیت همواره موجودیت سیاسی احزاب را انکار می‌کند، جایی برای این حرف‌ها نمی‌ماند، کما اینکه خود مهندس سحابی نیز سال‌ها فشار و زندان را به خاطر تلاش در راه آزادی و دموکراسی متحمل شد و نه به خاطر طرح دیدگاه‌های اقتصادی. در ضمن آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان سال‌ها دوشادوش هم مبارزه کرده و نزدیک‌ترین مناسبات و همکاری‌ها را داشتند. آیا خودشان به این تفاوت‌ها آگاه نبودند. حالا چه کاری است که اختلافی که بین این دو بزرگوار مطرح نبوده است را ما این قدر اساسی جلوه دهیم؟

تفاوت میان مهندس سحابی و نهضتی‌ها بر اساس سویالدموکراسی و لیبرالدموکراسی نبود کما اینکه افرادی از شورای فعالان ملی، مذهبی عضو بوده و هستند که با صراحت کامل و از موضع راست اقتصادی تأکید دارند که لیبرالاند، اما

شورا آنها را به عضویت می‌پذیرد.

من هم با نظر آقای دکتر رفیعی هم عقیده‌ام که ادغام دو سازمان نهضت و ملی مذهبی چندان مفید نبود، اما نه به دلیل آنچه ایشان هويت ملی مذهبی می‌نامند یا تفاوت مواضع اقتصادی. مهم‌ترین دلیل، تفاوت در ساختار رفتار تشکیلاتی است که البته به تفاوت در ساختار رفتار سیاسی نیز انجامیده است.

مرحوم مهندس سحابی، انسانی بود به‌غایت دوست‌داشتنی، همگرا و به عبارتی اهل رفاقت و صمیمی. این ویژگی مثبت انسانی لزوماً در تشکیلات حزبی مطلوب نیست. از همین رو در سالیان نخست پس از انقلاب نیز ایشان با همه حشرونشر داشتند: از خط امام تا سازمان مجاهدین خلق و از حزب جمهوری تا حزب توده ایران.

مهندس سحابی می‌گوید یکی از دلایل اختلاف با اعضای ماندگار نهضت آزادی، این نوع ارتباطات بود. «آنان با مجاهدین و گرایش مارکسیستی آنان مخالف بودند و ما را تحت تأثیر آنان می‌دانستند. ص ۲۰» و یا می‌گوید: «من - مهندس سحابی - خواهان سهیم کردن جریان‌های سویالیستی در شورای انقلاب بودم. ص ۱۹» اما این ایراد مهندس سحابی به دو واقعیت بی‌اعتناست: یکی آنکه به هر دلیل رهبر این انقلاب، یک فرد بود و نه یک حزب یا جبهه و از قضا روزگار، این رهبر کاریزما و بلامنزاع، فقیه و مرجع تقلید بود و اعضای شورای انقلاب و دولت موقت نیز باید به تصویب او می‌رسیدند و طبیعی بود که یک مرجع تقلید شیعه به یک مارکسیست حکم ندهد و اعتماد نکند و دوم آنکه واقعاً این جریانات سویالیستی چه روحیه مودت و همکاری از خود نشان دادند؟ کجا دست یاری دراز کردند و مهندس بازرگان نفی‌شده؟ حزب توده و مجاهدین در رسانه‌ها و نشریات وارد شده بودند و مدام علیه بازرگان و دولت موقت، نه تنها تبلیغ که توطئه می‌کردند. احزاب چه هم آن‌قدر به جریانات و افراد اثرگذار مذهبی نزدیک شده بودند که شعارهایشان از دهان دوستان نزدیک بر می‌آمد. «لیبرالیسم جاده صاف کن امپریالیسم است» ماهیتاً به چه گروه‌هایی تعلق داشت و عملاً از سوی چه کسانی بازگو می‌شد؟

**مرحوم مهندس سحابی، انسانی بود به‌غایت دوست‌داشتنی، همگرا و به عبارتی اهل رفاقت و صمیمی. این ویژگی مثبت انسانی لزوماً در تشکیلات حزبی مطلوب نیست**

آقای هاشمی در خاطرات خویش مکتوب نوشته است که آقای کیانوری و برخی دیگر از اعضای کمیته مرکزی حزب توده با ایشان و برخی اعضای روحانی شورای انقلاب جلسات منظم هفتگی داشتند و آقای ری‌شهری نیز می‌نویسد که وقتی سران حزب توده را بازداشت می‌کردیم، خیلی از مسئولان حکومتی اعتراض می‌کردند. این جریانات وقتی با آقای دکتر بهشتی یا مهندس سحابی می‌نشستند، چه موضعی در ارتباط با نهضت و بازرگان اتخاذ می‌کردند؟ دلایل بسیار مهمی می‌توان ارائه داد که این دوستانی که مهندس سحابی مایل به سهیم کردن آنان در شورای انقلاب بودند، اهل همکاری نبودند، اهل توطئه و دسیسه‌چینی بودند و در این راستا جدی و بر اساس راهبرد و تحلیلی مشخص - خیزش لنینی - عمل می‌کردند.

حتی همین تحلیلی که آقای دکتر رفیعی، به نقل از مهندس سحابی در خصوص موافقت نکردن با کاندیداتوری مهندس بازرگان در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری مطرح می‌کند، بی‌ارتباط با این بدبینی‌ها به نظر نمی‌رسد. مهندس سحابی می‌گوید: «علت کاندیداتوری دکتر حبیبی این بود که بازرگان به علت حملاتی که به ایشان و نهضت و امیرانتظام شده بود، رأی نمی‌آورد و ما (منشعبین) از مهندس خواستیم که کاندیدا نشود و ایشان هم به این شرط پذیرفتند که ما مهندس سحابی را کاندیدا نکنیم و نهایتاً دکتر حبیبی را به‌عنوان کاندیدا اعلام کردیم. ص ۲۳»

این گزارش ضمن آنکه از جهتی محل تردید است و برخی دوستان نهضتی حاضر در آن جلسه اتفاقاً می‌گویند که مهندس بازرگان گفت حالا که به کاندیداتوری من رأی نمی‌دهید، پس عزت (مهندس سحابی) کاندیدا شود، اما مهندس سحابی نمی‌پذیرد. (البته این روایت با خلیقات و روابط میان مهندس سحابی و مهندس بازرگان سازگارتر به نظر می‌رسد، علی‌الخصوص که قرار می‌شود مهندس بازرگان کاندیدا نشود و مهندس سحابی که قبلاً نیز اعلام جدایی کرده بود، از تصمیم خود صرف‌نظر کند و در نهضت بماند.) علی‌الحال این موضوعی است که با گفت‌وگو با سایر حاضران آن جلسه می‌تواند روشن شود، اما این گزارش از جهات دیگری نیز تأمل‌برانگیز است و به نظر می‌رسد این تحلیل که مهندس بازرگان رأی نمی‌آورد، ناشی از فضای بدبینی و تردیدی بوده است که قاعدتاً دوستان غیرنهضتی مهندس سحابی برای ایشان جا انداخته بودند. کما اینکه حتی ماه‌ها بعد که حملات نیز بیشتر علیه نهضت و بازرگان ادامه می‌یابد و در انتخابات مجلس اول، مهندس بازرگان رأی دوم تهران می‌شود و با احتساب ماهیت پوپولیستی و هیجانی آرای نسر اول - فخرالدین حجازی - مهندس بازرگان رأی اول سیاسی‌ترین شهر ایران می‌شود. از این رو تحلیل یادشده بیشتر تحت تأثیر

اگرچه هیچ‌گاه ساختار تشکیلاتی یولادین نظیر حزب توده یا سازمان مجاهدین نداشته است، ولی پایبندی به اصول همکاری حزبی (و نه فقط همکاری جمعی) بسیار مهم است، طرح چنین انتظاری کاملاً نابخاست.

رفتار سیاسی تشکل شورای فعالان ملی مذهبی، چه در محدوده زمانی دور دوم انتخابات ۸۴ و چه پس از انتخابات ۸۸ حکایت از امکان بروز تنوع و گوناگونی عملکردها دارد، در صورتی که در نهضت، چنین تنوعی مجاز فرض نمی‌شود.

۲. آقای دکتر رفیعی می‌گویند که «بیانه انشعاب در آبان‌ماه همان سال، هنگام اشغال سفارت امریکا نوشته شده بود و به علت استعفای دولت موقت و حملات غیرمنطقی به آن و نهضت آزادی (منشعبین) انتشار آن را تا اسفندماه به تعویق انداختند. ص ۱۸».

از سوی دیگر به نقل از مهندس سحابی می‌نویسد: «از سال ۵۰ به این طرف که ما در زندان بودیم، می‌شنیدیم که اعضای جدیدی جذب نهضت شده‌اند و مواضع کلی آن‌ها با مواضعی که آن ۱۰ نفر اعضای اولیه در زندان قصر داشتند، تفاوت‌هایی پیدا کرده است. من در زندان با نیروهایی که مبارزه قهرآمیز را پیشه خود ساخته بودند، آشنا و همدم شدم و حضورمان با هم گره خورده بود. با خود فکر می‌کردم که پس از آزادی به اسم و عنوان با نهضت باشم ولی دیگر نمی‌توانستم در کادر نهضت محدود شوم. ص ۱۸ و ۱۹».

به نظر می‌رسد تصمیم و رویکرد جدایی‌طلبانه و اعتراضی مرحوم مهندس سحابی به پیش از انقلاب بازمی‌گردد و حتی پیش از آمدن دکتر یزدی و دوستان نهضت آزادی امریکا. اشاراتی که به نظرات آقای نژادحسینیان می‌شود، کافی به نظر نمی‌رسد و ظاهراً سابقه قبلی داشته است و



مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی

خواهد بود. پیش از انقلاب و در پاریس نیز در موارد اختلافی گروه آلمان و پاریس با دکتر یزدی، مهندس بازرگان دکتر یزدی را تأیید کرد. مهندس بازرگان دکتر یزدی را به‌عنوان وزیر خارجه و در واقع مشاور خود انتخاب کرد.»

۱. دوست و دشمن از صداقت و حق‌مداری بازرگان گفته‌اند، به گونه‌ای که امروز، صداقت و صراحت، اساسی‌ترین و عمومی‌ترین خصایصی است که در خصوص بازرگان داوری می‌شود و همگان بدان معترف‌اند که بازرگان اهل تذبذب و چندلایه سخن گفتن و رفتار کردن نبود.

راهکار موردنظر آقای دکتر رفیعی در مواردی کاربرد دارد که اختلافات سلیقه‌ای باشند و حال آنکه بنا به تقریرات مهندس سحابی، اختلافات بر سر روش‌های راهبردی بوده است. بازرگان چه چیزی را باید تأیید می‌کرد؟ انقلابی‌گری را؟ بی‌نظمی را؟

اگر بپذیریم که بازرگان صادق بود و اگر بازرگان حق‌مدار و انسانی بود که حتی برای حفظ موقعیت‌های سیاسی و در برابر بالاترین مراجع دینی و سیاسی روزگار خود نیز هرگز حاضر نشد صریح نباشد و اصطلاحاً بر دو صندلی بنشیند و اگر بازرگان، انسانی اخلاق‌مدار بود که از سر تکلیف دینی به دنیای سیاست پا گذاشته بود و ...

از چنین انسانی چه توقعی می‌رود که برخلاف تشخیص خود عمل کند و برای حفظ رفاقت‌ها و روابط مشخصی، جانب حق را رها کند و طرفی را رعایت کند که وضعش را به صواب نزدیک نمی‌بیند. اگر چنین می‌کرد، شاید مهندس سحابی برای مدتی بیشتر در نهضت مانده بود، اما یقیناً مهندس بازرگان دیگر مهندس بازرگان اسوه تقوا و صداقت نبود و می‌دانیم که اصولاً بازرگان اهل به‌دلخواه دیگران رفتار کردن نبود. بازرگان انسانی اصولی بود و طرح چنین انتظاری از او به‌هیچ‌وجه نه واقع‌بینانه است و نه اخلاقی.

همان‌گونه که قبلاً گفتیم، علت اصلی جدایی مهندس سحابی از نهضت، تفاوت ساختار رفتار سیاسی بود، نه ساختار ارزشی یا مبانی اعتقادی یا دیدگاه‌های اقتصادی. این تفاوت ساختار رفتاری، بعدها در تشکل‌هایی که مهندس سحابی ایجاد کرد نیز دیده می‌شود. مهندس سحابی، انسانی صمیمی و اهل رفاقت بود و به انضباط حزبی چندان علاقه‌ای نداشت. برای او ادامه همکاری با انسان‌های صالح اولویت داشت

بر رعایت انسجام و الزامات رفتار حزبی. طبیعی است که در تشکیلاتی که یک عضو لیبرال با یک عضو سوسیالیست و یک سکولار با یک مذهبی مقید و عامل به جزیی‌ترین احکام دینی در یک خط دور هم می‌نشینند و رأی می‌دهند، راهکار مدیریتی آقای دکتر رفیعی کاربرد دارد و همان‌گونه که برخی دوستان ملی مذهبی به‌دفعات می‌گویند، «اختلافات را باید جمع کرد و نه حل»، اما در نهضت آزادی که

مخالفان مهندس بازرگان به نظر می‌رسد. حال بر چه اساس، ضرورت و فضایی، مهندس بازرگان باید نسبت به همکاری با کسانی تمایل نشان دهد که علیه او چنین فضا‌سازی می‌کردند. عملکرد بعدی مجاهدین و فرصت‌طلبی‌های ایشان نیز نشان داد که حق با بازرگان بود، اما جا دارد سؤالی تاریخی از مهندس سحابی و در غیاب ایشان از دوستان ملی مذهبی پرسیده شود:

به فرض که تحلیل مهندس سحابی را در آن جلسه بپذیریم که بازرگان رأی نمی‌آورد، حال به چه دلایلی دکتر حبیبی را انتخاب می‌کنند. چرا مهندس سحابی دکتر یزدی را به‌عنوان کاندیدا معرفی نمی‌کند؟

سوابق اجرایی دکتر یزدی، توانمندی‌ها و وثوقش نزد روحانیون و به‌ویژه رهبر فقید انقلاب، در آن مقطع زمانی با هیچ‌کس و به‌ویژه دکتر حبیبی قابل مقایسه و قابل کتمان نبود. بررسی دلایل این ترجیح تاریخی، بسیار اساسی و مهم است و به پرسش‌های بسیاری می‌تواند پاسخ دهد.

آقای دکتر رفیعی می‌فرمایند که اگر مهندس سحابی کاندیدا (و انتخاب) می‌شد، گرفتاری‌های بعدی (احتمالاً دوران بنی‌صدر) پیش نمی‌آمد. نویسنده به دلایلی به این نظر با تردید می‌نگرد؛ البته مهندس سحابی دهه هفتاد و بعد، آری؛ اما معلوم نیست که مهندس سحابی اوایل انقلاب نیز با مجموع گرایش‌ها و ارتباطات سیاسی که بدان‌ها علاقه‌مند بود و با روش‌هایی که دنبال می‌کرد، دچار چپ‌روی نمی‌شد. کما اینکه خود مرحوم مهندس سحابی می‌گوید: «مهندس بازرگان و پدرم طالب آرام کردن جنبش بودند، اما دیگران، جعفری، بنده، فریدون، بسته‌نگار و... طرفدار تر آیت‌الله خمینی بودیم. به‌رغم فضای انقلابی، بازرگان در فکر ترمز انقلاب بود. حالا پس از این تحولات، ما هم به این رسیدیم که سخن بازرگان و دکتر سحابی درست بود. ص ۱۹»

بنابراین چندان نمی‌توان نسبت به عملکرد مهندس سحابی در آن روزگار با قاطعیت ابراز خوش‌بینی کرد و مطمئن بود و حال آنکه در خصوص بازرگان وضع کاملاً فرق می‌کرد. بازرگان اهل تک‌روی و چپ‌روی نبود و همواره مورد احترام روحانیت بود. مسلماً نمی‌توانستند وضعیت بنی‌صدر را برای او ایجاد کنند و او هم کسی نبود که تضادهای او به نقطه بازگشت ناپذیر برساند.

ب. دلیل دیگری که آقای دکتر رفیعی در خصوص انشعاب ۵۸ ذکر می‌کنند، «ضعف مدیریت و دانش تشکیلاتی مهندس بازرگان است که باید چون پدری مقتدر و با نفوذ، اختلافات را مدیریت می‌کرد، نه اینکه به یک طرف تمایل داشته باشد. ص ۲۱» و در فرازی دیگر به نقل از مهندس سحابی می‌گویند: «در صورت بروز اختلافی میان ما (منشعبین و دکتر یزدی) مهندس بازرگان حتماً طرف آنها



این‌ها نمی‌توانستند، چندان عوامل تعیین‌کننده‌ای باشند مضافاً آنکه خود دکتر یزدی که داعیه‌ای نداشته است و حتی در سال‌های سخت بعد و به خصوص سال ۶۴ که امکان تأیید صلاحیت او در انتخابات ریاست جمهوری بود، ایشان راه خود را از مهندس بازرگان و نهضت جدا نکرد و اصولاً دکتر یزدی اهل این نبود که خود را جلو بیندازد. در یادداشتی با عنوان «فضیلت بازی در نقش دوم» پیش‌تر به این موضوع پرداخته‌ام. یادداشت مذکور قابل جست‌وجو در اینترنت است.

دیگر آنکه این چه انتظاری است که مهندس سحابی بگوید و ما هم تأیید کنیم. مهندس سحابی زندان بوده و حال آنکه مهندس بازرگان آزاد. چه دلیلی وجود داشته که جذب اعضای جدید باید با خط‌کش و میزان موردنظر مهندس سحابی انجام شود؟

در تمام سال‌هایی که مهندس سحابی و رهبران نهضت، بازداشت و محاکمه شدند، به همت نهضت آزادی خارج از کشور، مدافعات آنان منتشر و تظاهرات اعتراضی در خارج از کشور انجام می‌شد. حال چرا باید از همکاری این دویست عضو جدید با آن سوابق نگران می‌شدند؟ در یک سازمان دموکراتیک، اعضا حق دارند درباره مسئولان و رهبران نظراتشان را بیان کنند. حزب که شرکت خصوصی نیست، هر زمانی اکثریت اعضا تشخیص دهند، باید بتوانند مسئولان را تغییر دهند و البته اصولاً چنین حرف‌هایی به‌طورجدی مطرح نبوده است و جمع منسحبین نیز منشأ و مبنای مهمی برای این قبیل حرف‌ها هرگز ارائه نمی‌کند.

این دویست نفر بعدها مصادر خدمات گوناگون قرار گرفتند و توان مدیریتی بالایی از خود نشان دادند، چرا برخی اعضای قدیمی نهضت از حضور و فعالیت چنین افرادی باید احساس نگرانی کرده و کاری کنند که این افراد نهضت را ترک گویند؟ امروزه چه ارزیابی مثبت یا در راستای منافع کلان ملی از تاراندن شخصیت‌هایی چون آقایان دکتر کمال خرازی و دکتر نژادحسینیان و بسیاری دیگر می‌توان ارائه داد؟

نکته دیگر آنکه به تأیید مرحوم مهندس سحابی «تنها کسانی که این سخن آقای خمینی را رعایت کردند و کار حزبی و گروهی را فدای مصالح عام ملت و دولت کردند، اعضای نهضت آزادی بودند. ص ۱۹» و به‌عبارت‌دیگر از ۱۵ بهمن ۵۷ تا ۱۴ آبان ۵۸ مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر یزدی، مهندس صباغیان، مهندس توسلی، دکتر صدر حاج سید جوادی و... در نهضت نبوده‌اند که عملکرد آنان مورد اعتراض منسحبین قرار گیرد. آیا داوری و تصمیم مهندس سحابی و جمع منسحبین، قضایوتی عجولانه نبوده است که ظرف کمتر از ۱۵ روز اتخاذ شده است؟ در طول ۹ ماه دولت موقت که جز مهندس

کرده باشم و دیگر آنکه این عبارات آن‌قدر بوی شیفتگی و ارادت می‌دهد که یقین دارم، روح بزرگ مهندس سحابی خشنود از چنین زیاده‌گویی‌ها و تعابیر غلوآمیز و البته به‌دوراز واقعیت نیست. مضافاً آنکه نباید تردید کرد، بی‌گمان مهندس سحابی از جمله سیاستمداران اخلاقی و اثرگذار تاریخ معاصر ایران است، اما قید «ترین» را نمی‌دانم، بگذریم.

۲. مسلماً چنین نبوده است که تحولات یادشده یا تأثیر فضای زندان اثری محتوم داشته باشد. کما اینکه بسیاری از زندانیان نیز نه تنها رادیکال نشدند، بلکه محافظه‌کار عمل کردند. از ذوب در قدرت و روحانیت گرفته تا امثال آقای لاجوردی که عملکردی خاص را پس از انقلاب برگزید، همگی از جمله زندانیان سابق بودند یا دوستانی امثال مهندس توسلی که هم در زندان و هم در ایران بود، اما کنار و همراه بازرگان باقی ماندند. در خصوص خارج از کشوری‌ها نیز دکتر یزدی که به جنبش مسلحانه و چریکی می‌پیوندد و به مصر و لبنان می‌رود روحیه‌ای دارد که با همکاری امام موسی صدر و دکتر چمران جنبش مسلحانه را در راستای جنبش اجتماعی (امل) مدیریت می‌کند و بنی‌صدر که در قلب مراکز آکادمیک و روشنفکری بود، نه تنها دیپلمات بار نیامد، بلکه رادیکال‌تر از مهندس سحابی شد و اصولاً اهل چپ‌روی بود.

### جمع‌بندی

بی‌تردید، منش اخلاقی و روش سیاسی مهندس سحابی و یک‌عمر تلاش او در راه آزادی، عدالت و پیشرفت ایران قابل تقدیر و تحسین است و به‌عنوان الگویی کارایی دارد. با قاطعیت می‌گویم که مهندس سحابی جزو معدود و شاید تنها کشمگر سیاسی ایران است که پس از انشعاب از حزبش، نه تنها دچار خصومت نشد که ارتباط و همکاری صمیمانه و صادقانه‌اش را حفظ کرد، اما دلایل اصلی جدایی ایشان از مهندس بازرگان و نهضت آزادی با تفاوت‌های مواضع اقتصادی و سوسیال‌دموکراسی و لیبرال‌دموکراسی هیچ

سحابی و گروه منسحبین، کسی از جمع مورد اعتراض آنها در شورای نهضت و مانع آنان نبود و حتی تا ماه‌ها پس از بازگشت اعضای دولت موقت به نهضت نیز دیدگاه مهندس سحابی از اکثریت عددی در نهضت برخوردار بوده است. کما اینکه به نقل از ایشان در کنگره تابستان ۵۸ مهندس سحابی بالاترین رأی را می‌آورد و رئیس هیئت اجرایی نهضت می‌شود و بعدها نیز در جلسه شورای مرکزی نهضت که حدود دی یا بهمن ۵۸ باید باشد نیز در خصوص عدم کاندیداتوری مهندس بازرگان در انتخابات ریاست جمهوری، باز هم دیدگاه مهندس سحابی اکثریت نسبی آرا را کسب می‌کند، پس چه جایی برای قهر و انشعاب باقی بود؟ رفتار شتاب‌زده مهندس سحابی که بی‌توجه به روابط سیاسی و عاطفی چهل و چند ساله و در کم‌تر از یک ماه صورت می‌پذیرد، چه دلایل و ریشه‌هایی داشته است؟

ج. پیش‌فرض‌هایی را آقای دکتر رفیعی مطرح می‌کنند که چندان منطقی و منسجم به نظر نمی‌رسند، از جمله آنکه در ابتدای مقاله تحولاتی همچون به زندان رفتن مهندس سحابی و آیت‌الله طالقانی، جنگ چریک شهری، بروز اندیشه‌های شریعتی و قیام پانزده خرداد و جنبش روحانیت را مؤثر بر رادیکالیسم سحابی و طالقانی برمی‌شمارد یا در فرازی دیگر می‌گوید: «دکتر یزدی به خارج از کشور رفت و در فضای باز و پر از رابطه آنجا رشد و فعالیت کرد. من به زندان افتادم و در محافل تند و رادیکال رشد کردم. من جنساً رادیکال بار آمدم و او جنساً دیپلمات بار آمد. ص ۲۰» یا در فرازی دیگر آقای دکتر رفیعی می‌نویسد: «مهندس سحابی بدون تردید پس از ۵۰ سال که از تشکیل نهضت می‌گذرد، خلاق‌ترین، پیگیرترین و پرکارترین کادر حزب بوده است. ص ۲۲».

۱. از مورد آخر می‌گذرم، یکی به آن جهت که نمی‌خواهم خدای‌نکرده با توضیحاتی که لاجرم به دایره قیاس سوق می‌یابد، اسائه ادبی

به تمشیت امور مردم می‌داد و خواهان حرکت گام‌به‌گام بود. نماد رفتار انقلابی و تصمیمات قاطع، رهبر انقلاب بود؛ و بازرگان، همه و حتی رهبری را در چارچوب نظم و قانون می‌پسندید. هم از این‌رو بود که مخالفت‌های گاه‌وبیگاه بازرگان با نظرات رهبر فقید انقلاب به مذاق خیلی‌ها و از جمله مهندس سبحانی خوش نمی‌آمد و در اختتامیه متن استعفانامه نیز به وضوح می‌گوید مهم‌ترین دلیل جدایی و انشعاب از نهضت، تابعیت نکردن مهندس بازرگان از منویات رهبری انقلاب است.

در متن استعفانامه آمده است:

«ایمان ما به رهبری امام خمینی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که امام را تبلور کاملی از آرمان‌های ضد استعماری، ضد استبدادی و ضد استثمار توده‌های قیام کرده و شهید داده ملت ایران می‌دانیم و بدین دلیل، رابطه طبیعی امامت امت بین ایشان و این ملت هدف‌دار برقرار است و لذا هرگونه مقابله و مخالفت با ایشان و مواضع اساسی ایشان را در حقیقت، مقابله با امت و انقلاب امت تلقی می‌کنیم».

۴. آقای دکتر رفیعی تضعیف موقعیت نهضت آزادی و دادن فرصت به فرصت‌طلبان و امکان بروز چپ‌روی‌های امثال بنی‌صدر را مهم‌ترین پیامد انشعاب سال ۵۸ برمی‌شمرند که البته کاملاً درست است، اما همه ماجرا نیست.

عموم سیاست‌ورزی‌های نادرست دهه اول انقلاب، ایجاد و گسترش فضای امنیتی، در گرفتن جنگ که در پرتو سیاست‌ورزی‌های کارشناسی و عاقلانه به تعبیر دکتر یزدی هم قابل پیش‌بینی بود و هم قابل پیش‌گیری، بازتولید فزاینده استبداد، قانون‌گریزی و... از جمله پیامدهای کنار گذاشتن مهندس بازرگان است. تضعیف نهضت به خودی خود ملاک نیست و طبیعی است که در چارچوب رقابت‌های سیاسی حزبی کنار رود، اما آنچه مهم‌تر است، پیامدهای تضعیف نهضت است که به رشد احساسی‌گری و دوری از عقلانیت و فضای سرکوب دهه ۶۰ انجامید. مسئله ابعادی طولانی‌مدت داشت و واجد پیامدهای بنیادین ملی بود.

زمان گذشت. هر دو بزرگوار اینک در جوار رحمت حق آرامش یافته‌اند. تاریخ ایران و مخالفان دیروز بازرگان از او به نیکی یاد می‌کنند. مهندس سبحانی هم به دفعات و در مناسبت‌های گوناگون می‌گفت که حق با بازرگان بود. مهندس سبحانی مرد حق و حقیقت بود، اهل مجاهدت و صداقت و مهربانی بود و این ویژگی‌ها کم‌نظیر و قابل تحسین‌اند. خدایش پیامرزد و راهش مستدام باد.

### پی‌نوشت

۱. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به زودی [خدای] رحمان برای آنان محبتی [در دل‌ها] قرار می‌دهد. ■

تا در آن بخش مؤثر باشد. ص ۲۳. و در فرازی دیگر به نقل از آقای دکتر محمد مهدی جعفری می‌آید: «معتقد بودیم که ملت ایران در یک حالت انقلابی به سر می‌برد و اگر ما بخواهیم در وضعیت فعلی همپای ملت حرکت کنیم، مجبور به تخطی از تشکیلات خواهیم بود و اگر بخواهیم همپای تشکیلات حرکت کنیم، از ملت عقب می‌مانیم. ص ۲۳»

درواقع این تفاوت ساختار رفتار سیاسی است که موجب چنین تحلیلی می‌شود و تا آخر عمر نیز مهندس سبحانی از فعالیت حزبی پروا داشتند. این ادعا را با عنایت به ساختار تشکیلاتی شورای فعالان ملی مذهبی مطرح می‌کنم. این تشکیلات، هرگز واجد تقسیم کار و اجزای نهادی حزبی نشد و به‌رغم گستردگی جغرافیایی و کنش سیاسی، هرگز ساختار حزبی نیافت.

۳. مهندس سبحانی می‌گوید که مهندس بازرگان و پدرم دنبال استقرار نظم بودند و از همین رو می‌خواستند که هرچه زودتر جنبش آرام شود حال آنکه ما طرفدار تر آیت‌الله خمینی و علاقه‌مند به روش‌های انقلابی بودیم. این حرف کاملاً درست است و به نظر اینجانب، اساسی‌ترین عامل جدایی ایشان از نهضت و اعتراض به عملکرد مهندس بازرگان همین نکته است.

به‌عبارت‌دیگر منشأ اختلافات این دو بزرگوار، سیاسی بود و نه مواضع اقتصادی. بازرگان روش‌های انقلابی را نمی‌پسندید و بی‌نظمی تلقی می‌کرد، اما مهندس سبحانی به‌گونه‌ای دیگر باور داشت. بازرگان، احکام دادگاه‌های شرع، مداخلات کمیته‌ها در امور مردم، موازی‌کاری‌ها و تصمیمات بدون کارشناسی را چوب لای چرخ دولت گذاشتن و انحراف از آرمان‌های انقلاب می‌دانست و مخالفان او رفتار سیاسی بازرگان را محافظه‌کارانه تلقی می‌کردند. مخالفان بازرگان خواهان انحلال ارتش، اعدام سریع تمام کارمندان ساواک و قطع ایادی سیاسی، نظامی و اقتصادی دربار بودند و بازرگان اولویت را

ارتباطی نداشت و سه عامل اصلی بر آن مرتب بود:

۱. مهندس سبحانی فکر می‌کرد: «مهندس بازرگان و نهضتی‌ها (دولت موقت) نسبت به آزادی و مردم‌سالاری بسیار حساس‌اند و دقت و توجه دارند، ولی درباره امپریالیسم و استعمار بی‌مبالا است. ص ۱۹».

البته این تفاوت نیز از آنجاکه باید-بنا بر نظر مهندس سبحانی- به‌گزینش ارتباطات سیاسی بر اساس اولویت خطر امپریالیسم بر استبداد منجر می‌شد و به همکاری با گروه‌های سوسیالیستی می‌انجامید، برای مهندس سبحانی مهم بود و گرنه در سیاست‌گذاری‌های داخلی یا ساختار دیپلماسی خارجی دولت موقت، بین آن دو چندان اختلافی نبود. به‌عنوان نمونه، در مقطع انقلاب نه مهندس بازرگان با ملی کردن صنایع و بانک‌ها مخالفتی نشان می‌داد و نه مهندس سبحانی خواهان قطع رابطه سیاسی با آمریکا و یا ورود به بلوک شرق و اتحاد استراتژیک با شوروی بود.

۲. برخلاف آقای دکتر رفیعی که می‌گویند مهندس سبحانی و دکتر یزدی به اهمیت احزاب واقف بودند اینجانب چنین باور ندارم؛ البته مهندس سبحانی اهل کار جمعی بود، اما نه همکاری جمعی حزبی و میان این دو تفاوت است.

متأسفانه این تفکر در ایران رواج مذمومی دارد که همکاری با احزاب دست و پاگیر است و فکر و عمل انسان را محدود می‌کند. کم‌اینکه آیت‌الله طالقانی با تسکک به این باور نادرست است که پس از انقلاب، فعالیت‌های خود را فارغ از تکیه‌گاه حزبی ادامه می‌دهد. مهندس سبحانی آشکارا می‌نویسد: «در زندان سال‌های ۵۰ بود که فهمیدم دیگر نمی‌توانم در کادر نهضت محدود شوم. ص ۱۹» دکتر رفیعی در همان یادداشت می‌نویسد: «مهندس سبحانی فکر می‌کرد با مشکلات فراوانی که مملکت دارد، درگیری حزبی مجاز نیست. از حزب خود را رها می‌کند



# اصفهان و روزهای پر تلاطم اول انقلاب

## تجربه استانداری اصفهان در گفت و گو با سید محمد کاظم موسوی بجنوردی



سید محمد کاظم موسوی بجنوردی هم‌اکنون رئیس دایره‌المعارف اسلامی است. ایشان در سال ۱۳۲۱ در خانواده‌ای روحانی زاده شد. در جوانی به علت مبارزات بر ضد حکومت گذشته به زندان رفت. وی پس از انقلاب هم‌زمان با عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، مدتی استاندار اصفهان بود. ایشان در گفت و گو با چشم‌انداز ایران به‌مرور خاطرات خود از دوران استانداری پرداخته است که به علت شرایط خاص روزهای نخست انقلاب، حاوی مطالبی خواندنی است.

### ورود به استانداری

همان‌طور که می‌دانید در ابتدای انقلاب هیچ‌یک از ما تجربه‌ای نداشتیم. به‌تازگی از زندان آزاد شده بودیم و تجربه اداری نداشتیم. فقط در زندان سال‌های سال مطالعه کرده بودیم و خوانده بودیم. تعاملی که ما با هم در زندان داشتیم وضعیتی را به وجود آورده بود که زندان سیاسی را به بزرگ‌ترین دانشگاه دنیا تبدیل کرده بود. نه تنها کتاب داشتیم و مطالعه می‌کردیم، بلکه رادیو و تلویزیون هم داشتیم. روزنامه کیهان و اطلاعات هم وجود داشت. ملاقاتی‌ها هم اخبار خارج از زندان را منتقل می‌کردند. این‌ها همه ظرفیت علمی حاکم بر زندان سیاسی بود. علاوه بر این تبادل اطلاعات، بحث‌هایی که گروه‌های سیاسی با هم می‌کردند بسیار زیاد بود. خاطرم هست یک‌بار حدود ساعت هشت یا ۹ شب اخبار ورزشی مربوط به پاتیناژ پخش شد. در راهرو زندان رضا شلتوکی را دیدم. به او گفتم آقا رضا، اگر هدف از اجرای پاتیناژ ورزش است، پس چرا پسران پوشیده هستند اما دختران پوشیده نیستند؟ به نظرم این یک نوع انحراف است. به‌قدری صحبت کردیم و اطلاعات ردوبدل شد که به او گفتم دیگر وقت نماز صبح است و من باید به نماز برسم. یعنی ببینید چند ساعت از یحث و تبادل نظر ما گذشته بود؛ البته ممکن بود فردی هم مدت‌ها آنجا باشد و رشدی نداشته باشد، اما اگر کسی طالبش بود رشد می‌کرد، چرا که

تمام مقدمات فراهم بود. پس از انقلاب نیز با همین روحیه به‌عنوان استاندار وارد اصفهان شدم. در سن ۳۵ سالگی و در ابتدای سال ۵۸ بود. آقای واعظی و آیت‌الله طاهری با بنده صحبت کردند که استاندار شوم. گفتم که امام باید به بنده بگویند. آن زمان مهندس بازرگان نخست‌وزیر بودند، اما آن اعتنایی که ما توقع داشتیم به ما نمی‌کردند، لذا بنده روحا گله‌مند بودم. به قم نزد امام رفتم. ایشان گفتند به اصفهان برو، اما توصیه‌هایی نیز کردند. گفتند که در اصفهان دو گروه هستند. یک گروه تحت نفوذ معنوی و علمی آیت‌الله خادمی هستند و عده دیگری که با ما همراهند تحت نفوذ آیت‌الله طاهری. یعنی از آیت‌الله طاهری نام بردند و گفتند از ماست. به بنده توصیه کردند که بی‌طرف باش و در جهت وحدت حرکت کن. توصیه بعدی این بود که مصدقی‌ها و ملیون را در دستگاہت راه نده. منظور امام چهره‌های مشخص سیاسی بود؛ البته من با چهره‌های طرفدار مصدق یا عضو فلان سازمان برخورد نکردم؛ یعنی حتی یک‌بار رو بروی هم نشدم که بخواهم دستور را اجرا کنم. ولی عملاً سعی می‌کردم در جهت وحدت حرکت کنم و از همه نیروها به نفع سازندگی بهره می‌گرفتم و استفاده می‌کردم.

### ارتباط با آیت‌الله طاهری

در مورد اتحاد بین جناح آیت‌الله طاهری و آیت‌الله خادمی، بنده با هر دو جناح خوب بودم منتها

آیت‌الله طاهری با بنده قهر کردند که البته علتش را در ادامه می‌گویم. زمانی که وارد استانداری شدم اتاقم بیشتر شبیه بازار مکاره بود. اتاق استاندار بسیار بزرگ بود. شاید در حدود ۳۰۰ مترمربع وسعت داشت. گروهی در این سمت اتاق، گروهی در آن سمت، خلاصه همه صاحبان نفوذ در اصفهان در یک گوشه از اتاق حضور داشتند و استاندار هم تقریباً هیچ کاره بود. دو سه روزی آن‌ها را تحمل کردم، اما بعد همه آن‌ها را بیرون کردم. این‌طور شروع کردم که روزی یکی از پیشکاران آقای خادمی به اسم آقای تابش که می‌گفتند نصف شهر اصفهان در دست اوست، می‌خواست بی‌اجازه تلفن را از روی میز بنده بردارد. با تحکم گفتم تلفن را بگذار و نگاهبان را هم صدا زدم. دیگر همه فهمیدند که مسئله فرق کرده است. بعد از آن هم برنامه‌ریزی کرده بودم هر کسی بخواهد بنده را ببیند وقت بگیرد و همه به نوبت بیایند. روزی فردی با سفارش آیت‌الله طاهری می‌خواست وارد شود اما معطل شد. نامه توهین آمیزی نوشت و رفت. آن شب آقای طاهری را دیدم. ایشان گفتند که فلان شخص را بنده سفارش کرده بودم چرا به او اجازه ملاقات ندادی. بنده هم با لحن بسیار ملایمی گفتم که جریان به این شکل است. آنجا خیلی بی‌نظم بود و به آنجا نظم دادم. عیبی ندارد بگویید فردا بیاید و کارش را راه می‌اندازم. ایشان گفتند شما باید او را می‌پذیرفتید چرا که این‌ها می‌توانند



با کمیته‌ها چه کار کنیم. تصمیم گرفتیم که از طریق پشت‌بام‌ها با نارنجک حمله کنیم. امام آن زمان هنوز در قم بودند. آقای صانعی از دفتر امام تماس گرفتند و گفتند امام می‌گوید ضمن تأیید شما، دست به خشونت نزنید. همان‌جا به سالک و صفوی گفتیم کسی حق ندارد حمله کند، امام گفتند این کار را نکنید. بعد از نیم ساعت دوباره زنگ زدند و گفتند امام نگران هستند و می‌گویند ممکن است ۱۰۰ نفر کشته شوند. این کار را نکنید. گفتیم شما مطمئن باشید همان یک‌بار که گفتید ما گوش کردیم. بنابراین مسئله انحلال کمیته‌ها تا آن زمان لاینحل باقی ماند، اما آن‌ها حیثیت خود را از دست دادند. همه دانستند که این‌ها وجهه قانونی ندارند و ضدانقلاب هستند و لذا از لحاظ موقعیت اجتماعی خرد شدند.

در ابتدای دوران مسئولیت بنده آقای صدر حاج‌سیدجوادی وزیر کشور بودند و بعد از ایشان آقای صباغیان و بعد آقای هاشمی رفسنجانی و در آخر آقای مهدوی‌کنی. آقای مهدوی‌کنی در جریان انحلال کمیته‌ها با بنده درگیر شدند. ایشان رئیس کمیته‌ها بودند. یک‌بار به اصفهان آمده بودند و بنده در حضور ایشان به بحرینان پرخاش کردم. آقای مهدوی‌کنی به بنده ایراد گرفتند و تقریباً اعتراض کردند که چرا با آقای بحرینان این‌طور برخورد می‌کنید. ایشان نماینده بنده هستند. بعدها در دبی با هم بودیم. به ایشان گفتیم شب‌ها زود می‌خوابید یا دیر می‌خوابید؟ گفتند اندکی دیر می‌خوابم. گفتیم پس می‌آیم تا با هم صحبت کنیم. رقمم و جریان مرحوم بهشتی و انحلال کمیته‌ها را توضیح دادم. گفتیم: «آقای انواری به من گفته‌اند که آقای مهدوی‌کنی در ماجرای انحلال کمیته‌ها از شما دلخوری قدیمی دارند. خواستم حالا که سال‌های سال گذشته است ماجرا را برای شما توضیح دهم که آقای بهشتی

ماشین‌ها گفتیم همان‌جا حصار می‌بندیم، فرش بیندازند و طرفین دعا بیایند. از مسئولان کمیته و سپاه تحقیق می‌کردم که این سپاهی چطور کشته شد. کمیته‌ای‌ها مدعی بودند که ماشینش به تیر برق برخورد کرده و کشته شده است. در نهایت اعلام کردم که انتظامات شهر به دست ژاندارمری باشد و کمیته‌ها هم سلاح‌هایشان را تحویل ژاندارمری بدهند. نیمه‌شب به بیمارستان رفتیم و جنازه جوان سپاهی را دیدم که بر اثر شلیک گلوله ژ ۳ کشته شده بود. در حالی که کمیته گفته بود به تیر چراغ برخورد کرده است. این گونه گناه کمیته مسجل شد.

### انحلال کمیته‌ها

مسئله انحلال کمیته اصفهان در دوران بنده مطرح شد. آقای بهشتی محرمانه به بنده گفتند می‌توانی کمیته را منحل کنی؟ گفتیم بله و بعد اعلامیه‌ای مبنی بر انحلال کمیته‌ها صادر کردم که از صداوسیما استان هم پخش شد، اما کمیته پس از آن اطراف کمیته مرکزی با سلاح‌های سنگین سنگربندی کردند. من به همراه آقایان اشراقی دادستان انقلاب، بروجردی حاکم شرع و سالک که فرمانده سپاه بودند به سمت کمیته مرکزی رفتیم. افراد کمیته مسلح بودند و حتی گلوله‌ها هم می‌کشیدند. اشاره می‌کردم که بیایند پایین و می‌گفتم هر کسی روی من اسلحه بکشد، کارش در حکم مبارزه مسلحانه با حکومت است و محکوم به اعدام می‌شود. هشت ساعت در آنجا ماندم و با فرماندهانشان مذاکره کردم، اما در نهایت تمکین نکردند که اسلحه‌ها را تحویل دهند. اتفاقاً آقای بحرینان هم آنجا بود که با او دعا کردم.

ما در منزل یک شورای نظامی داشتیم که متشکل از آقایان سالک، رحیم صفوی، صیاد شیرازی و حسن ساطع بود. بحث می‌کردیم که

استاندار را عوض کنند. این را که گفتند خیلی به من برخورد. گفتیم معلوم است که شما نمی‌دانید با چه کسی صحبت می‌کنید. بنده هیچ چشم‌داشتی به استانداری ندارم. ایشان هم بدون حرفی رفتند و به همین خاطر با بنده قهر کردند. صبح فردای آن روز قرار بود که با بالگرد به بروخوار برویم. صبح با پاسدارها به درب منزل ایشان رفتیم اما با بنده حرفی نمی‌زدند. خلاصه تا روزی که از اصفهان برگشتم ایشان با بنده قهر بودند؛ حتی در جلسات حزب جمهوری هم که در اصفهان تشکیل می‌شد ایشان به گوشه‌ای می‌رفتند تا با بنده روبرو نشوند. تا اینکه بالاخره آقای منتظری تماس گرفتند و گفتند آقای طاهری دوست ماست، شما با هم باشید و با هم کار نکنید. گفتیم بنده حرفی ندارم اما ایشان با من آشتی نمی‌کنند. همین‌الان به منزلشان می‌روم، اما آشتی نمی‌کنند. وقتی تلفن را گذاشتم به منزل آقای طاهری رقمم. انگار پاسدارهایش اطلاع داده بودند که فلانی در راه است که خودشان را به خواب زدند. ایشان را صدا زدم. نزدیک رقمم. پتو را کنار زدم. حتی ایشان را بوسیدم، اما هر کاری کردم که چشمشان را باز کنند و حرفی بزنند، نشد. حتی زمانی که بیمار شدند و در بیمارستان بودند بنده با اینکه در اصفهان نبودم به ملاقاتشان رقمم و قرآن کوچکی برای هدیه به خود بردم. این‌بار خندیدند ولی باز هم چیزی نگفتند. تا اینکه ایشان از مقام امام جمعه‌ای کنار رفتند. به اتفاق آقای صلواتی به اصفهان رفتیم و با ایشان دیدار کردیم. نمی‌دانید چقدر محبت کردند، شوخی کردند و از خاطرات گذشته گفتند.

### ارتباط با آیت‌الله خادمی

با اطرافیان آقای خادمی هم چالشی بود که مفصل است. امام می‌گفتند آقای خادمی خودشان فرد بسیار خوبی هستند. آقای خادمی خودشان هم با من خوب بودند. به بنده گفتند الحُبِّ و البغض يتوارثان. گفتند من ۵۰ سال با پدرت دوست بودم. منتهای اطرافیان‌شان در جناح ما نبودند. یعنی در هر جناحی بودند در جناح ما نبودند. با آن‌ها درگیری داشتیم. به‌عنوان نمونه دزدی تقریباً مسلحانه‌ای در اصفهان صورت گرفته بود. افرادی را فرستادم که مسئله را پیگیری کنند. عصر آن روز به من گزارش دادند که کمیته، فلان افسر تجسس شما را بازداشت کرده است. آن زمان کمیته با دولت همراه نبود. در مقابل سپاه بود. ما و سپاه با هم بودیم. فردا صبح با ماشین و مأمور به کمیته رفتیم و به محافظم گفتیم که برو و افسر ما را بیاور. کمیته‌ای‌ها هم می‌دانستند که اگر عمل نکنند من واکنش نشان می‌دهم. او هم رفت و افسر را آورد. رقتارم این‌گونه بود و هیچ‌وقت از موضع ضعف نبود. با این حرکت معلوم شد که کمیته در این قضیه دست داشته است.

یک‌بار هم در قهدریجان بین سپاه و کمیته درگیری ایجاد شد و یک سپاهی کشته شد. با یک گروهان از سپاه و ژاندارم به سمت قهدریجان حرکت کردم. نزدیک قهدریجان صدای گلوله می‌آمد. به



آیت‌الله طاهری

## حتی جوانان حاضر در استانداری با من مخالف بودند و می گفتند بنی صدر، ولی من می گفتم حبیبی. آن‌ها قانع نمی شدند که برای حبیبی تبلیغ کنند

این را از من خواستند». گفتند عجب! من این را نمی دانستم.

در مورد اینکه چرا آقای مهدوی کنی موافق کمیته‌ها بودند باید بگویم آن زمان خطبندی‌ها مانند امروز روشن و مشخص نبود. کما اینکه بین آقای بهشتی و آقای مهدوی کنی هم همیشه خط مرزی وجود داشت. جناح آقای کنی ریاست جمهوری آقای بنی صدر را تأیید کرد، اما جناح آقای بهشتی در ابتدا خواهان حضور خود آقای بهشتی بود. در شورای مرکزی حزب هم ایشان انتخاب شدند. به عنوان رئیس جمهور هم در مورد مسائل اخلاقی با ما صحبت کردند و گفتند این یک سمت و سوسه‌انگیزی است و باید مراقب باشیم. یعنی آن‌قدر حضورشان مسلم بود، اما امام که هنوز در قم بودند پیغام دادند که چون اولین دوره ریاست جمهوری است بهتر است که رئیس جمهور روحانی نباشد. رأی گیری مجدد انجام شد و حزب، آقای جلال‌الدین فارسی را مطرح کرد. روحانیون حزب یعنی آقایان بهشتی، خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و آقای باهنر به آقای فارسی رأی دادند. البته برخی بدخواهان آقای بهشتی را متهم می کنند که چون امام با کاندیداتوری ایشان مخالفت کردند، ایشان هم آقای فارسی را مطرح کرد تا امام از گفته خود پشیمان شود. من با این حرف مخالفم. هر چند به نظرم آقای فارسی قطعاً برای امام و نظام به‌طور جدی مشکل ساز می شد. در نهایت وقتی کاندیداتوری آقای فارسی از طرف حزب مسلم شد به یکباره از قم دستور آمد که آقای فارسی به فلسطینی‌ها بسیار نزدیک است، با آن‌ها کار می کند و حتی مانند آن‌ها لباس می پوشد. در این شرایط انتخاب وی مناسب نیست. بلافاصله هم مسئله افغانی بودن ایشان مطرح شد که مشکل قانون اساسی داشت. در حزب هم بلافاصله بنا به پیشنهاد آیات عظام شورای مرکزی، آقای حبیبی را انتخاب کردیم.

حتی جوانان حاضر در استانداری با من مخالف بودند و می گفتند بنی صدر، ولی من می گفتم حبیبی. آن‌ها قانع نمی شدند که برای حبیبی تبلیغ کنند. خلاصه انحلال کامل و نهایی کمیته‌ها هم به بعد از ماجرای ترور آقای بحرینیان برمی گردد. سپاه ایشان را در اصفهان ترور کرد و کمیته هم قاتلش را دستگیر کرد. زمانی که این خبر را به من دادند در تهران بودم. از همان‌جا اعلامیه‌ای دادم و این حرکت را محکوم کردم که از صداوسیما استان اصفهان هم پخش شد. زمانی که جنازه آقای

بحرینیان را از جلوی استانداری تشییع می کردند شعارهایی علیه استانداری داده می شد. می گفتند اینجا مرکز توطئه است. با تعداد زیادی محافظ در مراسم آقای بحرینیان شرکت کردم. کمیته‌چی‌ها آن‌چنان با خصومت به ما نگاه می کردند که می خواستند ما را تکه پاره کنند. امید نجف آبادی به خونخواهی پاسداری که در قهدریجان کشته شده بود حکم قضایی صادر کرده بود. کمیته هم قاتلش را دستگیر کرده بود. وقتی به رئیس شهربانی اصفهان گفتم که متهم را از کمیته بگیر استعفا داد و از اصفهان رفت! خلاصه با آقای قدوسی که دادستان انقلاب بودند صحبت کردم و توانستم متهم را که توسط کمیته زندانی شده بود تحویل بگیریم و تحویل مراجع قضایی بدهیم. بعد از این جریان بود که آقای باهنر آمد و کمیته به‌طور کامل منحل شد.

### مسائل امنیتی

زمانی که آقای یزدی به‌عنوان وزیر خارجه می خواستند به اصفهان بیایند، بچه‌های سپاه جلیقه ضد گلوله آورده بودند و گفتند این را ببوشید چون معلوم نیست که وضع آقای دکتر یزدی چطور است و معلوم نیست سوء قصد شود یا خیر. گفتم حق ندارید سوء قصد کنید. من هم این را نمی پوشم. نمی دانم فکرش را داشتند یا خیر. بعد از آن بود که آقای بازرگان آمدند. مراسم استقبال رسمی برگزار کردیم و همه سوار اتوبوس شدیم. ۲۰ نفری را مأمور کردم که اطراف اتوبوس باشند و همه لباس شخصی بودند. ایشان گفتند که چرا این چهره‌ها و قیافه‌ها عوض نمی شود. گفتم که این‌ها بچه‌های خودمان هستند. بعد هم بنی صدر آمد. به مرکز سپاه رفتیم و ایشان در سخنرانی خود رسماً سپاه را به کشتن بحرینیان متهم کرد. تا این را گفت دستور دادم که درها را ببندند و تمام ضبط صوت‌ها و فیلم‌ها را بگیرند. اگر رئیس جمهور سپاه را متهم کند اخبارش در کل دنیا پخش می شود و صحیح نیست. معاونش اعتراض کرد، اما مقداری تندی کردم و گفتم در این کار دخالت نکن و الا دستگیر می کنم، البته آقای بنی صدر چون پدرانمان با هم دوست بودند و خودش هم ما را دوست داشت هیچ اعتراضی نکرد.

جریان دیگری هم در ارتباط با ورود بالگردهای دشمن بود. آقای زارع که استاندار کرمان بودند با بنده تماس گرفتند و گفتند بالگردهای دشمن در حال حرکت به سمت اصفهان هستند. بلافاصله به ریاست جمهوری مخابره کردم که چنین گزارشی به من داده‌اند. باز هم همان شورای نظامی شامل سالک، صفوی، صیاد و... را تشکیل دادیم که چه کنیم. ذهنم به این سمت رفت که نکند می خواهد کودتایی بشود. آقای سرهنگ فکوری هم تماس گرفتند و گفتند دشمن در حال آمدن به اصفهان است. به آقای سالک گفتم به نظرم این مشکوک است. لافل سپاه برود و جهت حفاظت از ارتش اقداماتی انجام دهد. بعد هم آقای سالک جهت

آمادگی دفاع از شهر اعلامیه‌ای دادند. سرهنگ افشین آمد و گفت نمی دانی چقدر اسلحه دست مردم است! تمام اصفهان سنگر بندی شده است. بعد از این جریان، احمد آقا خمینی تماس گرفت که آنجا چه خبر است. جریان را گفتم، اما بعد معلوم شد که خبر اشتباه بوده و بالگرد خودی بوده است. یکی از دلایل عمده‌ای که فکر می کردم این خبر درست است این بود که هواپیماهای F۱۴ همه در اصفهان بودند. وظیفه حفاظت از آسمان ایران با این هواپیماها بود و می ترسیدیم که آنجا را بمباران کنند.

### عمران و توسعه اقتصادی

روزی فردی از خیابان شاهپور اصفهان که قطعه‌سازان در آنجا بودند، قطعه‌ای را ساخته بود و به استانداری آورده بود. گفت به ما کمک کنید تا ما بتوانیم از بانک وام بگیریم، ماشین آلات بخریم و کارمان را توسعه دهیم. گفتم فلان روز به استانداری بیا. در این فاصله اساتید دانشگاه‌ها را هم دعوت کردم. آقای علی نقی مشایخی هم یکی از آن‌ها بود. به این نتیجه رسیدیم که اگر در قطعه‌سازی پیشرفت کنیم و در این زمینه رشد کنیم به صنعتی شدن و بهبود زیرساخت‌ها نیز کمک کرده‌ایم. بنابراین پیشنهاد دادم سازمانی ایجاد کنیم که نهضت قطعه‌سازی را در اصفهان ایجاد کنیم. با سرمایه ۱۰۰ میلیون تومان، شرکتی دولتی ایجاد کردیم که وابسته به استانداری بود. نمایشگاهی برپا کردیم که همه بیایند و هر قطعه‌ای که می خواهند به شرکت ما سفارش دهند و این شرکت با سازنده قرارداد ببندد. در حقیقت این شرکت واسطه‌ای بود بین مصرف کننده و سازنده. از لحاظ علمی هم سطحش بالا بود. با بانک‌ها هم به توافق رسیده بودیم که به واحدهایی که می خواهند قطعات را بر اساس سفارش ما بسازند وام بدهند. البته عمر این نهضت ۱۳ ماه بیشتر نبود. بعد از رفتن بنده این نهضت زیر شن‌های جهالت مجدداً مخفی شد و از بین رفت. علاوه بر آن یک شورایی جهت راه‌اندازی صنایع و رفع مشکلات آن ایجاد کرده بودیم. نماینده ما آقای معتمدی بود که در انفجار هفت تیر شهید شد. راه‌اندازی صنایع برنامه بسیار موفقیت آمیزی بود. همه مشکلات صنایع را حل می کردند. واحد حسابرسی ایجاد کرده بودیم که وضعیت کارخانه‌ها را بازرسی می کردیم. حتی مدیرعامل نمونه انتخاب می کردیم. آقای قدوشیم که یهودی بود را به عنوان مدیرعامل نمونه انتخاب کردیم. بعدها در مجلس به دیدنم آمد و گفت بعد از آنکه شما مرا به عنوان مدیرعامل نمونه انتخاب کردید آن کارخانه را از من گرفتند. پس از مدتی هم به من خبر دادند که قدوشیم را اعدام کردند. قاضی‌ای که او را محکوم به اعدام کرده بود در میان دوره به مجلس آمد. از او پرسیدم چرا قدوشیم را اعدام کردی؟ گفت چون جاسوس اسرائیل بود. گفتم واقعاً مدرکی داشتی؟ محل نگذاشت و رفت. تا امروز معتقدم که او بی گناه بود.

روزی چهار یهودی در استانداری به دیدارم آمدند

## دغدغه‌ام بررسی قتل‌ها بود تجربه استانداری اصفهان در گفت‌وگو با غلامعباس زارع میرک آباد

آقای غلامعباس زارع میرک آباد، استاندار پیشین کرمان، کرمانشاه و اصفهان هستند. همچنین معاون وزیر کشور، معاون وزیر راه و ترابری، معاون سازمان صنایع دفاع، رئیس سازمان صنایع بنیاد مستضعفان، رئیس فدراسیون وزنه‌برداری و استاد دانشگاه صنعتی شریف بودند. ایشان کتابی با عنوان «مدیران جمهوری اسلامی ایران» تألیف کرده‌اند که شامل اسامی حدود پانزده هزار نفر از مدیران نظام جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۴ است. زارع در حال حاضر رئیس روابط عمومی و مسئول کمیته‌های استانی مجمع استانداران است. گفت‌وگوی ایشان با نشریه چشم‌انداز ایران بازگوکننده تجارب ایشان از دوران استانداری اصفهان است.

دانشگاه صنعتی شریف بودم. رشته تحصیلی فوق‌لیسانس مدیریت بود و دکترای تاریخ خوانده‌ام. از ابتدای انقلاب به دلیل ارتباطاتی که با آقایان شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید باهنر و سایر اساتید و فارغ‌التحصیلان مدرسه علوی و سایر مدارس اسلامی و دانشگاه صنعتی شریف داشتم، با سن خیلی کم مسئولیت‌های سنگینی را پذیرفتم. در تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ آقای امامی کاشانی از دفتر امام، حکم به صورت کارت به بنده دادند با این عنوان که آقای زارع میرک آباد معرفی می‌شوند و دستورات ایشان لازم‌الاجراست؛ یعنی عبارت «به کجا» نداشت. حکم محل خدمت نداشت. با آن حکم به خیلی از واحدها می‌رفتم و مشکلات آنجا را حل می‌کردم. ۲۷ سالم بود که استاندار کرمان شدم.



### ■ ابتدا از دوران پیش از مسئولیت خود در استانداری بفرمایید.

□ بنده متولد سال ۱۳۳۱ در میرک آباد مهربز یزد هستم. تا سوم دبستان در میرک آباد بودم و از سال چهارم به تهران آمدم و به مدرسه ادب در سرچشمه رفتم. یک‌سال در آنجا بودم و از پایه پنجم دبستان وارد مدرسه علوی شدم. از همان دوران با افراد مذهبی که بعدها در جریان انقلاب هم بسیار فعال بودند آشنا شدم. مثلاً با شهید مجید حدادعادل از کلاس پنجم هم‌کلاس بودیم. بعد هم در دانشگاه صنعتی شریف با هم بودیم. او در استانداری کرمانشاه هم معاون من بود و بعد از من سرپرست استانداری کرمانشاه شد. به نظر افراد یا علمی هستند یا اجرایی. بسیاری کسانی که نه علمی هستند و نه اجرایی، اما بسیار نادرند افرادی که هم علمی هستند هم اجرایی؛ شهید مجید حداد عادل از این افراد بود. در مدرسه علوی استادان ارزشمندی داشتیم. علاوه بر استاد روزبه و استاد علامه، آقای موسوی گرم‌رودی معلم انشای دبستان ما بودند. آقای محمد آل‌اسحاق، پدر آقای یحیی آل‌اسحاق هم معلم ما بودند. آقای گلزاده غفوری از اول دبیرستان معلم ما بود. مرحوم سید کاظم موسوی، مرحوم دکتر خسروی، مرحوم محدث و آقای علی مدرسی و بسیاری اساتید از این نمونه به ما تدریس می‌کردند.

در مدرسه علوی آقای شهید مطهری، مرحوم علامه محمدتقی جعفری، مرحوم علامه طباطبایی و شهید باهنر هم می‌آمدند و کلاس‌هایی برگزار می‌کردند. بنده ورودی سال ۱۳۴۹ مهندسی صنایع

و گفتند دلت می‌خواهد جایی را نشان دهم. گفتم بله. با هم به دیدن محله جویباره رفتیم. کوجهایی باریک و تاریک، همراه با دخمه‌هایی که وضع رقت‌انگیزی بود. وارد خانه‌ای شدیم. دو خواهر در آن زندگی می‌کردند که یکی به علت نبود امکانات بهداشتی کور شده بود. آب خود را از چاه تأمین می‌کردند. داخل اتاق هم یک حصیر پاره و کوزه‌ای شکسته وجود داشت. کل زندگی شان همین بود. خواهر بینا هرروز شیشه جمع می‌کرد و با فروش آن‌ها روزگار می‌گذراندند. بلافاصله مهندسین شهر را جمع کردم و طرحی تهیه کردیم که کل محله جویباره را آباد کنیم. دیوار کشتی، تعریض کوچه‌ها، ساخت حمام، ایجاد فضای سبز و کارهای از این قبیل. یک‌بار خواهر بینا را دیدم. اخمی کرد و گفت فایده این کارها چیست. به سرهنگ افشین گفتم پنج هزار تومان به او بدهند چرا که او طاقش تمام شده است و تحمل ندارد صبر کند تا همه این اصلاحات انجام شود. یکی دیگر از محله‌ها، محله زینیه بود. آنجا هم کارهای عمرانی مانند فاضلاب و آسفالت و... انجام دادیم.

### ارتباط با گروه‌های سیاسی

جریان دیگر دیپلمه‌های بیکار بودند که یکی از مزاحمین اصلی استانداری‌ها بودند. عده‌ای تحت عنوان دیپلمه‌های بیکار از طرف گروه‌های سیاسی بسیج می‌شدند، می‌آمدند و در استانداری‌ها تجمع می‌کردند. اولین بار تا پشت در اتاق من هم آمده بودند. بنده این‌ها را می‌فرستادم به جهاد سازندگی. آن زمان مدیرفنی جهاد سازندگی آقای مهندس کوچکیان بودند. جهاد هم حقوق مختصری به آن‌ها می‌داد و آن‌ها را به روستاها می‌فرستاد. اما آن‌ها تظاهرات می‌کردند که جهاد برای ما کار نمی‌شود. یکی از این اجتماعات هم متعلق به سازمان مجاهدین خلق بود که در لوای دیپلمه‌های بیکار دست به اعتراض و تظاهرات می‌زدند. می‌گفتند ما کارگریم و کار نداریم. اما همه آن‌ها بهانه بود. چرا که عده زیادی از آن‌ها حتی اصفهانی نبودند و از خارج اصفهان می‌آمدند. تحقیق کرده بودیم که در آن هنگام هتل‌های اصفهان پر می‌شدند. یک‌بار جوانی از مجاهدین با من راه می‌آمد و این صحبت‌ها را می‌کرد. دستش را گرفتم و گفتم دست را ببینم. دستش ظریف بود. گفتم چطور کارگری هستی که دستانت این‌طور ظریف است. دست من خشن‌تر از دست توست. البته این‌ها مربوط به دورانی است که مجاهدین خلق هنوز تعامل داشتند.

در مجموع پایگاه مردمی، همکاری با دانشگاه و همکاری سپاه و نیروهای انقلابی با من، بزرگ‌ترین سرمایه اجتماعی من در اصفهان بودند. زمانی که آقای سبحانی رئیس سازمان برنامه‌بودجه شدند ازشان پرسیدم بیشترین کار در کجا انجام شده؟ گفتند اصفهان. بیشترین بودجه را هم آن‌ها به خود جذب می‌کردند و واقعا برای توسعه استان تلاش می‌کردند. ■

## ■ شرایط استان اصفهان در زمان ورود شما به استانداری چگونه بود؟

□ دی ماه ۱۳۵۸ استاندار کرمان شدم که با شروع جنگ که به کرمانشاه رفتیم. بعد هم به دلایل بحران‌های خاص اصفهان آقای مهدوی کنی بنده را به اصفهان فرستادند. سوم شهریور ۶۰ استاندار اصفهان شدم. روزی که برای استانداری کرمان در شورای انقلاب رأی گیری می کردند به قول معروف ناپلئونی رأی آوردم، اما برای استانداری کرمانشاه و اصفهان به قول شهید بهشتی نزدیک به اتفاق آرا رأی آوردم. استانداری اصفهان برای من یک افتخار بود. آنچه در تاریخ از آن استان خوانده بودم، مرا به خدمت در آن استان بیشتر علاقه مند می ساخت.

در اصفهان گروهی بودند که به آن‌ها هدفی‌ها (به طنز آل قدارجه) می گفتند. بچه‌های قهدریجان بودند. این‌ها در اصفهان در رأس کار بودند و نفوذ بالایی داشتند. من شاگرد مرحوم آقای حسین لنگرانی بودم که خاطرات «مستر همفر» را نیز به فارسی ترجمه کرده بودند. ایشان هم‌زمان با مرحوم مدرس نماینده مجلس بود و زمان شهادت حاج شیخ فضل الله نوری در میدان توپخانه حضور داشت. او شیخ را مظلوم‌ترین شهید شیعه می دانست و هر وقت نام او برده می شد قطرات اشک از چشمانش جاری می شد. پس از انقلاب ایشان مواضع گروه سید مهدی هاشمی را بیان و نقد می کرد و در نتیجه مزوی شدند. به بنده می گفتند این سید بزرگوار آدم خوب و مخلصی است (منظورشان حضرت امام «ره» بود). خدا هم دستش را می گیرد و کمکش می کند. حتماً روزی متوجه می شود که این‌ها کیستند و آن روز از شادی، روز عروسی من است. روی که سید مهدی هاشمی دستگیر شد به بنده گفت امروز همان روزی است که به تو گفتیم.

در زمان استانداری من، احتمالاً همان تیم رئیس یک بیمارستان را کشتند. نامش عباس حاتم‌زاده بود. من در استانداری با خبرنگاران مصاحبه

داشتم. در میان صحبت‌هایم گفتم این خبری را که می گویم ننویسید. اصفهان منافع معمولی به‌ندرت دارد، یک نفاق خاصی دارد که قبل از انقلاب مرحوم شمس آبادی را کشتند، بعد از انقلاب بحرینیان را و حالا هم احتمالاً این را، یکی از روزنامه‌ها این مطلب را چاپ کرد. بعد از آن، به‌طور دائم تماس می گرفتند. یا تعریف و تمجید می کردند یا توهین می کردند. یک‌بار نزد مرحوم آیت‌الله منتظری بودم. مرحوم شهید صدوقی هم بودند. آنجا یکی از آقایان گفتند که آقای استاندار افزایش فرموده‌اند! به چه دلیل قتل را به گروهی خاص نسبت دادند؟ گفتیم من قتل را به گروه خاصی نسبت ندادم. گفتم هر کس او را کشته، این را هم کشته است. کسی می تواند به من اعتراض کند بگوید شمس آبادی را من کشتم ولی فلانی را نه یا برعکس.

واقعه اسفناک شهادت شهید رجایی و شهید باهنر هم در دوران استانداری من اتفاق افتاد. یادم می آید به آقای مهندس کوپایی زنگ زدم و گفتم زود به استانداری بیایید. حادثه‌ای تأسف بارتر از هفت تیر رخ داده است.

قبل از من این‌طور بود که پس از هر اتفاقی آیت‌الله طاهری یک بیانیه می دادند، آیت‌الله خادمی یک بیانیه می دادند. استانداری هم یک بیانیه. به همین جهت من سفت و سخت ایستادم که همه این بیانیه‌ها باید با هم باشند. پس از شهادت آقایان رجایی و باهنر، بیت آیت‌الله طاهری بیانیه‌ای فرستادند، اما از صداوسیما پخش نشد. گفتند آقای استاندار گفته‌اند که به‌منظور اتحاد باید یک بیانیه صادر شود. از دفتر آقای طاهری تماس گرفتند و گفتند شما فکر می کنید که آقای طاهری باید نامه شما را امضا کنند؟ گفتم خیر. هر گز چنین فکری نکردم. آقای طاهری هر چه صلاح می داند بنویسند، بنده نخوانده امضا می کنم. آیت‌الله خادمی هم به بنده محبت دارند و امضا می کنند. بعد این را به‌عنوان بیانیه صادر می کنیم تا از صداوسیما بخوانند. برای اولین بار

یک بیانیه واحد صادر شد. از آن پس نیز بیانیه‌های استانی به‌صورت واحد با سه امضا پخش می شد. در کل با آقای طاهری بسیار دوست بودم. بنده در کرمانشاه از همه مدیران کل امتحان قانون اساسی گرفتم و از آقای طاهری دعوت کرده بودم که ممتحن قانون اساسی باشند. چون عضو خبرگان قانون اساسی بودند. امتحان قانون اساسی را از مدیران استان اصفهان هم گرفتم. آقای مهندس کوپایی ورقه‌ها را تصحیح کردند! اما زمانی که تازه به استانداری اصفهان رفته بودم، دفتر آقای طاهری به خاطر بعضی کینه‌ورزان به بنده اجازه ملاقات نمی دادند. روز اول به یک عروسی دعوت شده بودیم که هم آقای خادمی دعوت بودند و هم آقای طاهری. من هم رفتم روی یک صندلی خالی بین آن‌ها نشستم. از تلویزیون هم اعلام کردند که آقای مهندس زارع، استاندار اصفهان، در بدو ورود، با آیات خادمی و طاهری دیدار و گفت‌وگو کردند. از دفتر آقای طاهری تماس گرفتند که ما وقت ملاقات نداریم. گفتم ما عکس داریم، اگر می خواهید اصلاً می گویم که حتی این ملاقات کجا انجام شده است. در سال‌های پس از استانداری هر وقت به اصفهان می رفتم، به منزل ایشان هم می رفتم. آنچه باعث اختلاف شده بود، بعضی از افراد دفتر ایشان بودند. بیت آقای خادمی هم نیروهای داشتند، ولی آن‌طور سازمان‌یافته عمل نمی کردند. مخالفان من همیشه سعی می کردند مسئله انجمن حجتیه را علم کنند. من هرگز عضو انجمن حجتیه نبودم، اما چون از مدرسه علوی بودم همه گمان می کردند که من جزو انجمن حجتیه هستم. دوستان زیادی از انجمن حجتیه داشتم و دارم که این‌ها انسان‌های متدین علاقه‌مند به انقلاب و کوشا در مسیر انقلاب بوده‌اند.

در آن زمان بحرانی در شرکت نفت اصفهان هم روی داد که ظاهرش انگیزه‌های رفاهی بود. برنامه‌ریزی‌هایی کردیم و با هماهنگی آقای مهندس غرضی وزیر وقت نفت این مسئله را حل کردیم.

## ■ آیا دانشگاه‌ها در آن زمان مسئله خاصی داشتند؟

□ در آن دوران انقلاب فرهنگی بود و دانشگاه‌ها تعطیل بود. لذا هیچ اتفاقی در این مورد رخ نداد.

## ■ روابط شما با رئیس حوزه علمیه و علمای حوزه چطور تبیین می‌شد؟

□ آن زمان رئیس حوزه علمیه، مرحوم آیت‌الله خادمی بودند. ایشان نامه‌ای به مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی که نخست‌وزیر بودند نوشتند و گفتند که رابطه آقای زارع با حوزه و روحانیت بسیار خوب است، او را نگهدارید و نگهدارید که از اصفهان برود. تلاش داشتند که بنده در اصفهان بمانم؛ زیرا من با حوزه علمیه و علمای آن بسیار متحد و هماهنگ بودم. مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی هم گفتند من با شناخت آقای زارع



مرحوم آیت‌الله خادمی (نفر سمت چپ) و مرحوم شهید بهشتی - مرداد ۱۳۵۸، مجلس خبرگان قانون اساسی

را انتخاب کرده‌ام و تسلیم جو نمی‌شوم، اما آقای طاهری نظری مخالف داشتند. سرانجام جو آن‌چنان فشار آورد که من از استانداری به معاونت وزارت کشور رفتم. نهایتاً آقای هاشمی رفسنجانی فرمودند ما برای اینکه هم حرف آقای طاهری را گوش کرده باشیم و هم قدر شما را بدانیم، شما را به معاونت وزارت کشور انتخاب می‌کنیم. ضمناً آقای دکتر نیک‌روش در آن زمان وزیر کشور بودند. قرار شد چند نفر از استانداران با تجربه معاون ایشان شوند. من در آن زمان با سابقه سه استانداری برای معاونت ایشان انتخاب شدم.

### ■ در مورد نهادهای امنیتی در آن دوران هم توضیح بفرمایید.

□ آن زمان هنوز وزارت اطلاعات نداشتیم. سازمان مستقلاً بود که مرکزش در دفتر نخست‌وزیری بود. در شهرستان‌ها واحد و مدیر داشتند، اما وزارتخانه و وزیری در کار نبود. برای انتخاب و استخدام هم استعلامی وجود نداشت. استاندار، معاون و بخشدار افرادی را بر حسب آشنابودن معرفی می‌کردند. تقریباً آزمون و خطا بود. مرحوم زواره‌ای در وزارت کشور یک ارزشیابی کلی می‌کردند و مصاحبه‌ای انجام می‌دادند. همین که احساس می‌کردند به جریان سیاسی خاصی تعلق ندارد و متدین است و تحصیلات و توانایی لازم را دارد به او حکم می‌دادند. شهرداران را هم خودمان به جانشینی و نیابت از شورای شهر منصوب می‌کردیم. شورای تأمین استان داشتیم و هر کسی وظیفه خود را انجام می‌داد. جو آن زمان با حلالا فرق می‌کرد. زمان جنگ بود و مسائل داخلی تحت تأثیر جنگ بود. روحیات مردم هم با الان فرق می‌کرد و مسائلی که الان مطرح است آن موقع اصلاً وجود نداشت. همه مردم نیروهای همراه، اطلاعات و بسیج بودند.

### ■ برنامه‌های پتان برای عمران و توسعه استان چه بود؟

□ علی‌رغم محدودیت بودجه‌های عمرانی به دلیل مسائل زمان جنگ تلاش می‌کردیم تا از عمران و توسعه استان عقب نمانیم. آقای مهندس عبدالله کوپایی معاون عمرانی بودند و با تلاش و پیگیری طرح‌های عمرانی را جلو می‌بردند. همان‌طور که گفتم بودجه یک روز نفت و مراکز گسترش در اختیار استانداری بود که با توجه به تورم، توان اجرای ما بیشتر از استانداران فعلی بود. در زمان ما شورای هفت‌نفره تقسیم زمین وجود داشت، اما در اصفهان کارشان تقریباً تمام شده بود. من با افرات در این کار موافق نبودم، اما با آن‌ها کنار می‌آمدم تا همه چیز معقول و درست پیش برود و حق مالکیت افراد رعایت شود. بالاخره انقلاب در بخش اقتصاد مشکلاتی داشت. به‌عنوان مثال در ماجرای مصادره اموال، بعضی کارخانه‌های یزد، آقای صدوقی فرمودند این‌ها مدیران خوبی هستند، مسلمان‌اند، اموالشان را برگردانید به خودشان اداره کنند یا خودشان

## ما در انقلاب از تجربیات صدر اسلام کامل استفاده نکردیم. روش پیامبر اصلاً این نبود. در جنگ حنین، پس از فتح مکه، پیامبر همان کسی را که علیه او ایستاده بود به‌عنوان نماینده خود انتخاب کرد

را به‌عنوان مدیر دولتی انتخاب کنید. همه این‌ها ارجاع می‌شد به گروه‌هایی و می‌گفتند، اگر استثناً قائل شویم کلیت قانون خدشه‌دار می‌شود. در نهایت بسیاری از کارخانه‌هایی که مصادره شد همگی ضعیف شدند و به اقتصاد کشور خسارت وارد شد.

در زمان من کارخانه‌ها کار می‌کردند و از صنایع حمایت می‌کردم. چون فردی صنعتی هستم در کنار آن‌ها شرکت‌های تعاونی زیادی هم تشکیل دادم؛ حدود ۲۶۰ یا ۲۷۰ شرکت تعاونی. بنده موفق‌ترین استاندار در تشکیل تعاونی بودم؛ اما در اساس این کار چیز جدیدی نیست. همان شرکت‌های سابق بود با تغییراتی در مالکیت و در بلندمدت عمدتاً خوب جواب نداد و عملاً هم بسیاری از آن‌ها جمع شد. اوج فعالیت تعاونی‌ها در زمان تشکیل وزارت تعاون بود. اخیراً قانون تعاونی‌ها (سال ۱۳۸۹) در مجلس تصویب شده و وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی در صدد اجرای آن است. در این قانون در هر شهرستان یک شرکت تعاونی فراگیر تشکیل می‌شود و کارهای عمرانی و اقتصادی را به عهده می‌گیرد. قرار است مجمع استانداران در رابطه با تشکیل این شرکت‌های جدید با آقای حمید کلاتری معاون وزارتخانه که قبلاً استاندار بوده است، همکاری و همفکری داشته باشند. اخیراً با آقای مهندس کوپایی که استاندار پیشین اصفهان و خراسان بودند در این رابطه با هم مشورت می‌کردیم که در تشکیل این شرکت تعاونی فراگیر جدید اصفهان می‌تواند پیش قدم باشد.

ما در انقلاب از تجربیات صدر اسلام کامل استفاده نکردیم. روش پیامبر اصلاً این نبود. در جنگ حنین، پس از فتح مکه، پیامبر همان کسی را که علیه او ایستاده بود به‌عنوان نماینده خود انتخاب کرد. وقتی قلعه خیبر فتح شد، به علت کشاورزی مدرنی که یهودی‌ها داشتند، پیامبر از آن‌ها استفاده کرده و با آن‌ها قرارداد مشارکت تنظیم کرد. فدی‌ها که بعد از فتح خیبر منتظر سقوط خودشان بودند، با شنیدن این خبر نزد پیامبر رفتند و گفتند فرض کنید که فدک را هم فتح کرده‌اید. ما در اختیار شما هستیم. همان قراردادی که با خیبری‌ها بستید را با ما هم ببندید.

من با پاکسازی‌های گسترده نیروی انسانی موافق نبودم. سعی می‌کردم نیروهای خوب را حفظ کنم، اما مسائلی هم بود که در حیطه اختیارات من نبود. تلاش می‌کردم که اگر شخصی توسط نظام

برکنار می‌شود، عزت و احترامش حفظ شود و به عنصر مخالف نظام تبدیل نشود. خاطر من هست که در کرمان فرمانداری داشتیم که فرد بسیار خوبی و متعلق به دوران قبل از انقلاب بود، او را برکنار کردند. با این کار موافق نبودم ولی به او گفتم که بر اساس ضوابط نمی‌توانیم از شما استفاده کنیم؛ اما بگو برای چه کاری می‌توانیم انجام دهیم. گفت می‌خواهم به کشاورزی بپردازم و درخواست همکاری دارم. مساعدت‌های ممکن به وی انجام شد.

### ■ به نظر تان آیا طرح استقلال استان‌ها طرح کارآمدی است؟ انتخاب استانداران بومی چگونه؟

□ من در زمان وزارت کشور طرحی را به مجلس ارائه کردم و بر آن اساس پیشنهاد شده بود کشور به ده ولایت و هر ولایت به چند استان و هر استان به چند فرمانداری و هر فرمانداری به چند بخشداری تقسیم شود. والی هر ولایت معادل وزیر یا حتی بالاتر باشد، اما در شرایط فعلی به نظر استقلال کامل استان‌ها نه شدنی است و نه علمی. چراکه استان‌ها امکانات و توانایی‌های مختلفی دارند که باید به هم یاری دهند. فرض کنید همه اختیارات را به استاندار یک استان محروم و در حال توسعه بدهیم. چه می‌تواند بکند، به امکانات و بودجه از مرکز و سایر استان‌ها نیاز دارد؛ ولی در حال حاضر اختیارات استانداران کمتر از مسئولیت آن‌ها است. این تعادل باید ایجاد شود.

استاندار هم به نظر حتماً نباید محلی باشد. اگر محلی باشد. اهل یک شهر استان است و دیگر شهرها رضایت چندانی نخواهند داشت. شهرهای یک استان با هم رقابت دارند. برای مثال اصفهان تعداد زیادی شهر دارد. استاندار فقط اهل یکی از این شهرهاست. در آن شهر هم متعلق به همه شهر نیست. اهل یکی از آن محله‌ها یا روستاهاست. سایر محله‌ها موضع می‌گیرند. اگر استاندار اهل همان استان باشد، اقوام و دوستانش به استانداری می‌آیند و مسائل خاص خودش پیش می‌آید که خیلی خوشایند نیست، اما اگر از استان دیگری باشند این مسائل پیش نمی‌آید. علاوه بر این در استان خودش همه گذشته و اصل و نسبش را می‌شناسند. رعایت اقتدار و شأن استاندار دشوار خواهد شد. توقعات دیگران از استاندار بالا می‌رود. در مورد اطلاعات از استان هم باید بگویم ممکن است فردی متعلق به یک استان نباشد، اما اطلاعاتش از همان استان بیشتر از افراد بومی باشد.

### ■ ارتباط شما با نمایندگان مجلس استان اصفهان چگونه بود؟

□ اصولاً بین نماینده‌های مجلس استان اصفهان و استاندار یک مرزبندی صورت می‌گیرد؛ یعنی نمایندگان در چه خط و جناحی هستند و استاندار در چه خط و جناحی است. معمولاً اگر نمایندگان خطشان با استاندار یکی نباشد، با او موضع پیدا می‌کنند. یک ویژگی خوبی که در

اصفهان وجود دارد این است که زمانی که بحث منافع استان اصفهان مطرح باشد، نماینده‌ها از هر خطی که باشند با هم متحد می‌شوند. من هم کلاً فردی هستم که در ایجاد ارتباط، رفاقت و سازش محافظه‌کارم. سعی می‌کردم از هر گروهی که بودند با رفاقت مسائل را حل کنم و با همه آنها تعامل خوبی داشتم. ملانصرالدین می‌گفت: من و برادرم باهم منجم خوبی هستیم من می‌گویم فردا باران می‌آید برادرم پیش‌بینی می‌کند هوا آفتابی خواهد بود بالاخره یکی از این دو پیش‌بینی درست خواهد بود. من در مدیریت‌های خود همیشه معاونین حتی قوی‌تر از خود داشتم. هر وقت محل مسئولیت من عوض شده، مسئولیت قبلی را یکی از معاونین من عهده‌دار شده است. در اصفهان هم شخصیت معاونین من بسیار بالا بود. آقای حسین رضایی از چهره‌های سیاسی ارزشمند که بعدها معاون وزیر کشور و رئیس سازمان حج و زیارت شدند، معاون سیاسی من بودند. آقای مهندس کوپایی معاون عمرانی بودند، بالاخره ما سه نفر ارتباط لازم با گروه‌های سیاسی را با هر سلیقه‌ای برقرار می‌کردیم.

### ■ در مورد فرماندهان سپاه و ارتش بفرمایید.

□ در زمان جنگ ما در خدمت آنها بودیم تا مسائل جنگ حل شود. به آنها کمک می‌کردیم. البته به این معنا نبود که بگوییم سپاه مملکت را اداره می‌کرد. اینکه به فرض یک سپاهی را بگذارند استاندار معنی‌اش این نیست که سپاه کشور را اداره می‌کند. بعضی از استاندارها سپاهی بودند، اما این دلیل نمی‌شود که بگوییم سپاه کشور را اداره می‌کرد. بالاخره با توجه به مسائل ویژه جنگ و امنیت کشور این تعامل صورت می‌گرفت. در آن زمان مسئولان، وزرا، حتی نخست‌وزیر به نحوی تعیین می‌شد که پشتیبانی از جنگ قوی‌تر باشد.

### ■ در مورد تخصیص بودجه چه فعالیت‌هایی انجام می‌دادید؟

□ در این زمینه تمام تلاشمان را می‌کردیم که بیشترین امتیازات را بگیریم. من هم چون ارتباطم با نیروهای وزارتخانه قوی بود، سعی می‌کردم از هر وزارتخانه یا سازمان ذی‌ربط بیشترین بودجه را بگیرم. آن زمان برقراری ارتباط بسیار مهم بود. هر مسئولی هم به اصفهان می‌آمد سعی می‌کردیم تحولش بگیریم. به صورتی که حتی اگر یک کارشناس معمولی هم از یک سازمان دولتی می‌آمد، سعی می‌کردیم او را تحویل بگیریم و از تجارب و اختیارات او استفاده کنیم. به نظر من اگر چه در آن زمان بودجه‌های عمرانی کم بود و با پول یک روز نفت که به فرمان امام در اختیار استان‌ها قرار گرفته بود امور عمرانی را پیش می‌بردیم، ولی با ملاحظه تورم اعتبارات استانی آن سال‌ها بهتر از این ایام بود. ■

# منشوری برای همدلی

فازنه حسنی

نقد و ارزیابی پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی به‌تفصیل در شماره ۸۴ نشریه چشم‌انداز ایران آورده شده است. سعید مدنی قهفرخی پیش‌نویس را واکاوی کرده، مؤلفه‌های شهروندی، رابطه حقوق و تکالیف، بستر لازم برای تحقق حقوق شهروندی، تعریف شهروندی در اسناد جهانی و در مدارک ایران و همچنین ارزیابی پیش‌نویس مذکور را در ۱۱ بند مشروحاً آورده است. در آخرین ماه‌های سال گذشته طرح امر به معروف و نهی از منکر در مجلس شورای اسلامی به رأی گذاشته شد. برخی از نمایندگان بعضی از مواد این طرح را در رابطه با حقوق خصوصی کار اضافه‌ای تلقی می‌کردند. اس‌ت‌ن‌ا‌د آنها «منشور حقوق شهروندی» بود که قرار بود از سوی دولت یازدهم به‌عنوان لایحه پیشنهادی به مجلس برود. به‌علاوه قانون حفظ حقوق شهروندی که در دوران ریاست قبلی قوه قضائیه (آیت‌الله شاهرودی) با عنوان لایحه حقوق شهروندی تصویب شد، در این رابطه کافی به نظر می‌رسید. در نوروز ۱۳۹۴ حسن روحانی رئیس‌جمهور این منشور را مبنای خوبی برای همدلی و هم‌زمانی توصیف کرد. به همین خاطر مروری بر پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی می‌نماییم.

برسانند، اما این قانون هیچ‌وقت اجرایی نشد. در سال ۸۹ معاون حقوقی رئیس‌جمهور دهم درباره وضعیت تدوین لایحه حقوق شهروندی گفت که روی مبنای حقوق آن مطالعات عمیقی صورت گرفته، با عنوان مجموعه قوانین و مقررات حقوق شهروندی جمع‌آوری و منتشر شده است. در خرداد سال ۹۰ نیز معاون حقوقی دولت دهم اشاره کرد که بخشی از این قانون که در مورد حفاظت از حقوق متهمین است، در قوه قضائیه تدوین شده است، اما بخش دیگر که برعهده دولت بود هیچ‌گاه ارائه نگردید. حسن روحانی پس از پیروزی در انتخابات در صحن علنی مجلس اعلام کرد که در عرصه سیاست داخلی مردم خواهان حقوق شهروندی و حقوق تمام اقلیت‌ها هستند و افزود به وعده‌ای که در دوران تبلیغات انتخاباتی‌اش داده عمل خواهد کرد و منشور حقوق شهروندی را اجرا می‌کند.

معاون حقوقی رئیس‌جمهور هم گفت که رئیس‌جمهور معتقد است این منشور باید به گونه‌ای تدوین شود که قابل اجرا باشد و در هر مورد که ضرورت دارد لویایح لازم تدوین شود تا موضوع به‌صورت قانون درآید.

به‌دنبال وعده رئیس‌جمهور بود که گزارش عملکرد ۱۰۰ روزه از منتشر شدن منشور خبر داد و در آذرماه

زمانی که آیت‌الله شاهرودی ریاست قوه قضائیه را به‌عهده داشت، لایحه حقوق شهروندی مطرح شده بود. در دوران تبلیغات ریاست‌جمهوری یازدهم نیز این بحث به‌عنوان دغدغه حسن روحانی مطرح شد و آن را مبنای مناسبی در زمینه حقوق بشر نامید تا در مقابل ادعاهایی که علیه جمهوری اسلامی در دنیا می‌شود، صدای ناطق آنها را کوتاه و فریاد ما را رساتر کند. همچنین مردم قانون‌اساسی را به‌عنوان میثاق ملی و خون‌بهای شهیدان می‌خوانند و فاصله بین وضع موجود و وضعیت مطلوب را لمس می‌کنند. افکار عمومی مصادیق نقض سیستماتیک و موردی حقوق شهروندی را با توجه به قانون‌اساسی و به‌خصوص دلالت‌های فصل سوم آن رصد کرده و با حقوق ملت آشنا شده است. به همین دلیل در انتخابات سال ۹۲ به‌دنبال پیگیری مردم‌داری و ادامه راه مردم‌سالاری، دولت شهروندمدار را برگزیدند. پیشینه قانونی طرح منشور به سال ۱۳۸۲ بازمی‌گردد. زمانی که مقدمات تدوین برنامه چهارم توسعه به تصویب هیئت وزیران رسید و سپس مجلس آن را تصویب کرد. بر اساس ماده ۱۰۰ آن قانون، دولت موظف شد به منظور ارتقای حقوق انسانی و استقرار زمینه‌های رشد و تعالی و احساس امنیت فردی و اجتماعی منشور حقوق شهروندی را به تصویب

سال ۱۳۹۲ این منشور روی سایت دولت قرار گرفت. معاون حقوقی از مردم خواسته بود که نظرات خود را درباره پیش نویس غیررسمی بیان کنند. همچنین وی از ۲۰۰ مقاله پژوهشی در این مورد خبر داد. این پیش نویس با همکاری مرکز بررسی های استراتژیک رئیس جمهوری و توسط معاونت حقوقی در سه فصل تهیه شده و شامل ۱۵ ماده و ۱۴۷ بند است که ۱۴۱ بند آن به ماده سه منشور اختصاص دارد. یعنی مواردی که روحانی در سفرهای تبلیغاتی یاد آور شده بود که ميثاق او با مردم عدل است و وعده داده بود که حقوق شهروندی را تدوین و تبدیل به سند و قانون در مجلس شورای اسلامی خواهد کرد که بر اساس آن تمام مردم ایران دارای حقوق برابر و مساوی شهروندی خواهند بود. روحانی با تأکید بر فصل سوم قانون اساسی، یعنی حقوق ملت افزوده بود که در حقوق شهروندی زن و مرد یکسان هستند و کرد، آذری زبان، عرب و فارس و ترکمن و بلوچ و... با هم برابرند و گفته بود نگذاریم روند هشت سال پیش ادامه یابد. به هر حال این پیش نویس یا طرح اولیه پیشنهادها به رئیس جمهور داده شد. معاون حقوقی وی گفت این منشور می تواند بیانیه هیئت دولت یا به صورت یک مصوبه باشد یا به صورت لایحه به مجلس ارائه شود، اما باید توجه داشت خیلی از قوانین در مجموعه قوانین کشور وجود دارد که امروزه اجرا نمی شود. به گفته وی زمانی که مردم از حقوق خود اطلاع پیدا می کنند، سعی در استیفای آن دارند. امین زاده اشاره کرد منشور شامل حق جدیدی برای شهروندان نیست، بلکه اصولی از قانون اساسی و قوانین مدنی و مواردی که از نظر اسلام برای انسانها محترم شمرده شده و نیز شامل مهم ترین حقوق شهروندی است که در قوانین جاری شناسایی شده اند و حق جدیدی تأسیس نشده است و افزود این منشور، برنامه و خط مشی دولت است و در مقام ایجاد حقوق و تکالیف جدید یا تصویب یا توسعه آنها نیست.

گفته می شود حقوق شهروندی به مثابه رعایت حقوق آحاد یک ملت، مفهومی عمیق در تاریخ چند هزار ساله این کهن سرزمین دارد. منشور حقوق بشر کوروش هخامنشی نمونه ای از آن است، اما پیدایش این مفهوم در عصر جدید و در نظام حقوق بین الملل به اعلامیه حقوق بشر و شهروندی انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ میلادی برمی گردد. هر چند پیشینه ای از مردم باستان و تمدن یونان تا دوره رنسانس را دارد. در برخی از تعاریف شهروندی مرادف با دموکراسی و مردم سالاری نیز آمده است. شکی نیست که در آیات قرآن بر حقوق انسان و حقوق اجتماعی او بسیار تأکید شده است و نمونه عملی آن در نامه علی (ع) به مالک اشتر پیش روی ماست که بحث مفصلی را می طلبد. می توان گفت این منشور نسخه توسعه یافته تری از حقوق ملت در قانون اساسی است و آن را در طول قانون اساسی ارزیابی کرد. بدیهی است که پیش نیاز حقوق شهروندی قانون مداری است که در رأس آن قوانین و قانون اساسی قرار دارد و عمل به قانون

و اینکه کارگزاران مردم خود را ملزم به اجرای قانون دانسته و در این رابطه به جامعه پاسخگو باشند، امری مهم تلقی می شود. در ادبیات نهضت و انقلاب اسلامی مردم ایران، مردم ولی نعمت خوانده شدند و زمامداران خادمان آنها، بنابراین حقوق شهروندی را در این سپهر می توان دید که دولت دغدغه نهادینه کردن این حقوق را دارد و می گوید در این باره از نظرات ۲۰۰ حقوقدان بهره گرفته است، این دغدغه نیاز به آموزش افکار عمومی دارد. چنان که معاون حقوقی دولت معترف است که نیاز به کاری آموزشی است نه لایحه ای قانونی، زیرا دولت نخواستار وارد حوزه های تقنینی و قضایی شود و دستگاه دیگری غیر از قوه مجریه را موظف نکرده است. تلقی از سخنان احتیاط آمیز ایشان این است که منشور حقوق شهروندی چنان که در ابتدا انتظار می رفت که به لایحه ای قانونی تبدیل شود، صرفاً جنبه آموزش به شهروندان را پیدا کند.

این پرسش مطرح است که آیا بین حقوق شهروندی با حقوق مدنی و حقوق بشر تمایزی وجود دارد؟ برخی حقوق شهروندی را مانند حقوق بشر جزو حقوق ذاتی و فطری انسانها دانسته و آن را امری غیر قابل انتقال می دانند؛ به طوری که هر فرد از هر رنگ، نژاد، جنس و زبان و مذهبی استحقاق برخوردار از آن را دارد. در این باره محتوای قانون اساسی به سه دسته تقسیم می شود: یک دسته، حقوقی است که بدون قید و شرط به افراد تعلق می گیرد. دسته دوم، حقوقی است که در متن اصل قانون مقید و محدود شده است. مثلاً تبعید ممنوع است، مگر به حکم قانون. و دسته سوم قوانینی است که ناظر بر حقوق مشروط شهروندان است و اصل شرط در متن قانون ذکر شده است مانند عدم مخالفت با اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران.

اکنون این حقوق به عنوان یک مطالبه فراگیر در آمده است و دولت تدبیر و امید آن را به مثابه یک گفتمان تلقی کرده است و نیازمند اتخاذ تدابیر عملیاتی است.

حقوقدانان می گویند به جای افزودن تراکم قوانین موضوعه، دستور اجرای قوانین تصویب شده و لازم الاجرای کنونی داخلی و نیز ميثاق ها و کنوانسیون های بین المللی صادر شود. در این راستا می توان به اعلامیه جهانی حقوق بشر، ميثاق حقوق مدنی و سیاسی، ميثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی، کنوانسیون حقوق کودک، کنوانسیون مبارزه با فساد و... اشاره کرد. در همه این ميثاق ها و عهدنامه های بین المللی، دولت های عضو مکلف شده اند که ضمن رعایت مفاد این ميثاق ها، قوانین داخلی کشور خود را در بخش هایی که معارض با مواد پیمان های تصویبی است مطابق با آنها تنظیم کنند. در این راستا در ماده ۹ قانون مدنی هم آمده که مقررات عهدی که طبق قانون اساسی بین دولت ایران و دیگر دولت ها منعقد شده باشد در حکم قانون است. گفته می شود مواردی وجود دارد که مواد قوانین داخلی با این ميثاق ها و کنوانسیون ها تعارض دارد و مواردی است که دولت ایران با

پیوستن به آنها ملزم به اجرای مواد آنها شده است. بر این اساس رئیس جمهور مکلف می شود این قوانین معارض را اصلاح کند.

مورد دیگری که حقوقدانان مطرح می کنند عدم اجرای دقیق قوانین است. برای نمونه به آیین دادرسی کیفری که از سال ۱۳۸۴ در قوه قضائیه و کمیسیون حقوقی مجلس و شورای نگهبان در رفت و آمد بود و سرانجام پس از تصویب نهایی در اردیبهشت ۹۳ در روزنامه رسمی منتشر شده است اشاره می کنند، این قانون انطباق بیشتری با ميثاق های حقوق بشری بین المللی در رعایت حقوق شهروندان دارد، ولی اجرایی نشده است.

در مقدمه پیش نویس منشور، نظر بنیان گذار جمهوری اسلامی در مقوله حقوق شهروندی آمده است: «من مکرر اعلام کرده ام که در اسلام، نژاد، زبان، قومیت و گروه و ناحیه مطرح نیست تمام مسلمین چه اهل سنت و چه شیعی برادر و برابر و همه برخوردار از همه مزایا و حقوق اسلامی هستند» (صحیفه نور، ج ۱۶، اصل ۴۴۳) و همچنین اعلامیه هشت ماده ای امام (ره) و نظرات مقام رهبری در این رابطه ذکر شده است.

با این حال یکی از ایراداتی که حقوقدانان به منشور گرفته اند کلی گویی در بسیاری از عبارات و عناوین و طرح آرمان های به دور از نظام حقوقی حاکم بر جامعه و در مواردی مغایر با قوانین موجود است. همچنین نامی که برای آن در نظر گرفته شده با عنوان منشور یا سند جامع یا لایحه و... از آن یاد شده است که با وجود اولین رئیس جمهور حقوقدان پس از دکتر مصدق توقع بیشتری در کاربرد عبارات حقوقی می رود.

در بند یک منشور، اتباع ایرانی صرف نظر از جنسیت، قومیت، نژاد، ثروت و طبقه اجتماعی برخوردار از حقوق شهروندی و تضمینات آن دانسته و اشاره ای به دیگر اتباع ایرانی که مذهبی غیر از اسلام دارند نشده است. جایگاه حقوق اقلیت های اعم از اقلیت های به رسمیت شناخته شده در قانون اساسی و غیر آن در منشور مشخص نیست و حقوق اقلیت های غیر شناخته شده در قانون اساسی در رابطه با حقوق مدنی و حقوق شهروندی نیز نامعلوم است.

اما برخی از و کلا در رابطه با اقلیت های مذهبی غیررسمی معتقدند باید به خط قرمزها و موانع هم توجه داشت و به راهکاری متناسب با منافع ملی دست یازید.

آیت الله منتظری در «رساله حقوق» حقوق انسانها

**اکنون این حقوق به عنوان یک مطالبه فراگیر در آمده است و دولت تدبیر و امید آن را به مثابه یک گفتمان تلقی کرده است و نیازمند اتخاذ تدابیر عملیاتی است**



## حقوق شهروندی

را بر حقوق مؤمنان مقدم دانسته و بر این باورند که شهروندان ایرانی با هر دیدگاه و نظریه‌ای که باشند باید از امنیت برخوردار شوند. تأکید ایشان بر رعایت حقوق انسانی همه افراد حتی آنان که تابع هیچ‌یک از ادیان آسمانی نیستند می‌باشد و حقوق شهروندی را یک واژه کلی می‌دانند که حدود آن باید بر اساس عرف و قانون اساسی مورد پذیرش اکثریت مردم مشخص شود.

آیت‌الله منتظری رعایت حقوق انسانی را با استناد به آیه هشت سوره ممتحنه و همچنین فرمایش امیرالمؤمنین در نامه به مالک‌اشتر بیان کرده‌اند. «واشعر قلبک الرحمه لرعیه و المحبه لهم واللفظ بهم... فانهم صنتفان، ام اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق». (نامه ۵۲)

«قلب خود را نسبت به مردم لبریز از رحمت و محبت و لطف به آنان کن... زیرا مردم با همکیشان تو هستند یا هموعان تو».

به بیان آیت‌الله منتظری حقوق اساسی و بنیادین انسان، محصول ضرورت‌ها و مقتضیات خاص اجتماعی و شرایط زمانی و مکانی نیست، چرا که این گونه حقوق همچون حق تعیین سرنوشت حق حیات، حق معیشت و زندگی سالم، حق آزادی اندیشه و بیان و حق امنیت فردی و اجتماعی، پیش از هر چیز حق‌های فطری هستند و لذا فی‌نفسه ثابت، غیر قابل سلب و ذاتی هستند و انسان‌ها به خاطر انسان بودنشان و به دلیل کرامت انسانی باید از آنها برخوردار باشند. ایشان معتقدند این گونه حق‌ها ریشه در قانون‌گذاری یا اراده حکومت ندارند، بلکه ریشه در فطرت داشته و از بدیهیات عقلی عملی به‌شمار می‌آیند و دیدگاه شریعت نسبت به آنها نیز ارشادی است.

بند ۱۰ ماده سه پیش‌نویس مقرر داشته که محدودشدن حق آزادی، امنیت فردی، شغلی و... تنها به‌موجب قانون امکان‌پذیر است که این در تناقض با اصل ۹ قانون اساسی است که تصریح می‌کند با وضع قوانین و مقررات نمی‌توان آزادی‌های مشروع را سلب کرد.

یا در بند یک ماده سه عبارت هیچ شهروندی را نمی‌توان از حق حیات محروم ساخت مگر بر اساس حکم دادگاه‌های صالحی که بر مبنای موازین قانونی تشکیل و صادر شده است، که در این راستا قابل توجه است.

دومین فصل از حقوق شهروندی به موضوع آزادی اندیشه بیان و مطبوعات و ممنوعیت تفتیش عقاید اشاره دارد، اما در پایان برخی جمله‌ها یک عبارت به چشم می‌خورد که آن را در چارچوب قوانین و مقررات محدود کرده و این غالباً مربوط به قوه قضائیه است و با توجه به اصل تفکیک قوا مسئولیتی یا تکلیفی متوجه دولت در این ماده نمی‌شود.

بند ۳۱ ماده سه به حقوق خصوصی مردم اشاره دارد که در جزئیات آن آمده است: حریم زندگی خصوصی از مداخله خودسرانه تفتیش و بازرسی بدون مجوز قانونی مصون است. همچنین تفتیش و افشای نامه‌های شهروندان اعم از الکترونیکی و غیر الکترونیکی یا مرسولات پستی آنان مجاز نیست.

اجرای است و بنابراین از رئیس‌جمهور می‌پرسند که ضمانت اجرای این منشور چیست؟ پیشنهاد این است که مسئولان را پاسخگو کنیم، زیرا تا زمانی که بخش‌های نظارتی تقویت نشوند حقوق شهروندی تحقق پیدا نخواهد کرد.

آنان معتقدند منشور در بخش نظارتی نیز ضعیف است. اگر قانون حفظ حقوق شهروندی مصوب سال ۸۳ رعایت می‌شد مرگ ستار بهشتی رخ نمی‌داد و هزینه‌ای سنگین برای نظام به‌وجود نمی‌آورد.

گفته می‌شود حقوق شهروند اخص از حقوق بشر است، در حقوق بشر به شأن انسان بدون رابطه با جامعه پرداخته می‌شود مانند کرامت انسانی، امنیت و آزادی بیان و... در حالی که در حقوق شهروندی مجموعه تکالیف است که برای فرد ایجاد می‌شود، حقوق شهروندی مبتنی بر مقررات ملی است، ولی حقوق بشر در اسناد بین‌المللی ذکر شده است، کارگزاران مردم سعی دارند قوانین خود را به گونه‌ای تنظیم کنند تا فاصله بشر و شهروند را کم کنند. در حقوق شهروندی مسئولیت و مشارکت مطرح می‌شود، چرا که حقوق به‌خودی خود موجب نظم اجتماعی نمی‌شود، لذا حقوق، مسئولیت آور بوده و مشارکت را می‌طلبد. هر چند اصطلاحات گوناگون دیگری در این باره وجود دارد و گاهی این اصطلاحات با هم خلط می‌شوند. مثلاً حقوق بنیادین، حقوق و آزادی‌های به‌رسمیت شناخته شده مردم در قانون اساسی هر کشوری منظور می‌شود یا حقوق و آزادی‌های عمومی که در قوانین عادی به‌رسمیت شناخته شده و در چارچوب اسناد بین‌المللی و قانون اساسی وضع می‌شود مانند قانون مطبوعات یا قانون فعالیت احزاب یا قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب سال ۱۳۸۳ که مربوط به حقوق منته می‌باشد.

عدالت قضایی مطرح در ماده دو بدون تعریف و تبیین نظام قضایی مبتنی بر عدالت و قانونمندی بدون توجه به نهادهای اطلاعاتی و امنیتی موازی با ابهام روبروست. همچنین نحوه حفاظت از حریم خصوصی شهروندان و چگونگی پیشگیری نقض آن در منشور پیش‌بینی نشده است و ضمانت اجرایی آن مشخص نیست. موارد دیگری مانند حق انتخاب

بازرسی، ضبط و تفتیش، ملاحظه، قرائت، توقیف یا معدوم کردن بدون مجوز قانونی نامه‌ها و ارتباطات از راه دور (ارتباطات اینترنتی و...) استراق سمع یا رهگیری و سانسور آنها بدون مجوز قانونی ممنوع شمرده شده است. بندهای ۲۱ و ۲۲ ماده سه بر حمایت قانونی از هویت فرهنگی، قومی، مذهبی و زبانی همه شهروندان ایرانی تأکید شده و از کاربرد آزادانه زبان‌ها و گویش‌های محلی و قومی در کنار زبان فارسی دفاع شده است. در همین ماده از حق برپایی آیین‌های دینی و قومی و آداب و رسوم فرهنگی سخن به میان آمده است.

در این باره می‌توان به آزادی تدریس زبان محلی در مدارس اشاره کرد.

بندهای ۸۵ تا ۹۳ از ماده سه منشور به عدالت قضایی اختصاص دارد مانند حق انتخاب آزادانه وکیل، ممنوعیت هتک حرمت افراد بازداشت‌شده، ممنوعیت شکنجه، ممنوعیت و بی‌اعتباری اعتراف‌های اجباری که از جمله نقاط قوت آن است.

در بند یک ماده یک منشور، از برابری حقوق شهروندی تمام اتباع ایرانی سخن گفته شده و اجرا و تضمین آن حقوق، تکلیف دولت اعلام شده. در این بند مجازات مأمورین ناقض یا اهمال‌کننده در اجرای قوانین نیز آمده است و در بند شش ماده یک تأکید شده که منشور در مقام ایجاد حقوق یا تکالیف جدید یا توسعه یا تضییق آنها نیست و صرفاً بیان مجموعه‌ای از مهم‌ترین حقوق شهروندی است. همچنین در بند دو ماده یک هدف از تنظیم منشور،

تجمع و شناسایی و بیان حقوق شهروندی عنوان شده است. به طوری که مفاد آن به گونه‌ای سازگار و هماهنگ با دیگر قوانین و مقررات تفسیر و اجرا شود. پرسش این است که آیا هدف مزبور می‌تواند ضامن اجرای حقوق شهروندی و تضمین تحقق آن در وضعیت موجود جامعه باشد. پیش‌نویس مذکور فاقد هر گونه ضمانت حقوقی و قانونی است و نسبت به هیچ‌یک از اصول و حقوق مقرر در آن تضمینات اجرایی لازم پیش‌بینی نشده است و به قول و کلام می‌توان آن را تجربه‌ای مشابه دوران دولت هفتم (سیدمحمد خاتمی) در تشکیل هیئت نظارت بر اجرای قانون اساسی به حساب آورد که فاقد نظام تضمینات است و بدین ترتیب منشور فاقد ضمانت



مثلاً در بند مربوط به آزادی مطبوعات که می‌تواند زمینه برخورد سلیقه‌ای را برای اجرا و تحقق این حقوق ایجاد کند. برخی دیگر معتقدند مشکل در خلأ قانونی نیست، بلکه مشکل در اجرای قوانین است. برای نمونه به اصول ۱۹ تا ۴۳ در فصل سوم قانون اساسی اشاره دارند که بخشی از این حقوق که ناظر بر مسائل قضایی به‌ویژه کیفری است در قالب ماده‌واحدی در مجلس ششم صورت قانونی پیدا کرد و به تأیید شورای نگهبان نیز رسید. مشکل این است که این گونه موارد در مقام اجرا با تفسیرهای متفاوتی مواجه می‌شود که اجرای آنها را مشکل یا منتفی می‌سازد. البته که این منشور می‌تواند زمینه فرهنگ‌سازی را در جامعه ایجاد کند و همین که مردم به حقوق خود به‌صورت جزئی و دقیق آگاه شوند و بتوانند با آن به قانون اساسی و اسناد بین‌المللی استناد کنند گام بزرگی است، اما مهم آن است که تلاشی برای اجرای همین قوانین موجود صورت نمی‌گیرد. شایسته است که منشور پس از اصلاحات و رفع ابهامات به‌صورت قانون تصویب شود و در این صورت همه دستگاه‌های اجرایی ملزم به رعایت و اجرای آن شوند در این رابطه می‌توان قوانین حقوق شهروندی را در جامعه ساماندهی، اجرا و نظارت نمود. چنان که در فصل سوم قانون اساسی بحث حقوق شهروندی به‌طور کامل آمده و از آنجا که رئیس‌جمهور مسئول اجرای قانون اساسی است می‌تواند این گونه قوانین را ساماندهی کند و در صورت مشاهده قوانین خلاف حقوق شهروندی تذکرات لازم را بدهد، زیرا در ذیل اصل ۹ قانون اساسی آمده که هیچ مقامی حق ندارد آزادی‌های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.

بنابراین تدوین این منشور فرصتی است تا برخی از ابهامات و ایرادات قانونی نیز شفاف شود و لایحه‌های کاربردی و دقیق‌تر برای تصویب، تنظیم شود، زیرا منشور در راستای قانون اساسی تنظیم می‌شود و از آنجا که مجموعه قوانین مربوط به حقوق شهروندی در یک بخش واحد گردآوری شده اقدام مثبتی است. تأکید معاون حقوقی رئیس‌جمهور بر این بود که نیازی به تدوین قانون جدید نیست، بلکه منشور کارکردی آموزشی دارد و قرار نیست قانونی به قوانین کشور اضافه شود، بلکه سعی شده اطلاع مردم از حقوق خودشان در آن گنجانده شود. به این ترتیب لایحه به منشور تغییر یافته است. گفتنی است با انتشار پیش‌نویس منشور، روزنامه کیهان دولت را به بازنگری تشبیه کرد که کار خود را بلد نیست و هر کاری می‌کند جز یک بازی خوب و این منشور را در راستای گزارش‌های مغرضانه و دروغ دشمنان جمهوری اسلامی دانست و روزنامه جوان نیز طرح و تدوین آن را موضوعی دهان‌پرکن و پوپولیستی تلقی کرد و نوشت: «رئیس‌جمهور باید به تذکرات و انداز مسئولان ارشد نظام درباره اعلام خطر حرکت جریان خزننده فرهنگی با ظاهری سیاسی و امنیتی توجه داشته باشد».

این است که در این کمیسیون نهادهای حقوقی و قضایی، و کلای خبره، اساتید حقوق، روانشناسان، جامعه‌شناسان و کارشناسان آسیب‌های اجتماعی، فعالان حقوق بشر و گروه‌های مردم‌نهاد، مشارکت داشته باشند.

حمایت از حقوق شهروندی اتباع ایرانی در خارج از کشور نیز در منشور آمده و از نکات مثبت آن است خصوصاً در شرایطی که ایرانیان خارج از کشور در بعضی از کشورها در بند بوده یا با سختی‌هایی روبرو هستند می‌تواند مفید باشد، اما چگونگی حمایت از حقوق آنها نیز مبهم و نامشخص می‌باشد.

حقوقدانان، رئیس‌جمهور را هم از نقد خود مستثنی نکرده‌اند، به‌زعم آنان حقوق شهروندی حقوقی است که مردم باید تدوین کنند و آن را از دولت‌ها مطالبه کنند به همین دلیل بهتر بود این قانون با مشارکت نهادهای مدنی از دل جامعه تدوین شود، درحالی که منشور نگاهی از بالا به پایین به جامعه ایران دارد.

نگرانی برخی از وکلای حقوق هم این است که با تدوین منشور، از قانون اساسی فاصله گرفته شود. از نگاه آنان بهتر بود قانون اساسی، گفتمان‌های رقیب و مطالبات مردمی در قالب شعارهای دولت یازدهم مبنای این منشور قرار می‌گرفت. آنان نگران‌اند که از یک‌طرف سهم نیروی رقیب نادیده گرفته شود و دولتی که قرار است با به‌کار گرفتن نیروهای متخصص شرایط برون‌رفت از وضعیت نابسامان را دنبال کنند به دولتی سیاست‌زده تبدیل شود و به تمرکز بر دولت تکیه کند و از سوی دیگر به‌جای توجه به قانون اساسی از آن دور شده و اجرای آن را پیچیده‌تر و سخت‌تر کند. این دسته نگرانی خود را از دولت همه‌کاره تا دولت تخصصی و فراموش شدن ایده‌هایی که دولت‌ها پس از هر بحران سیاسی بر سر کار می‌آیند و همچنین بی‌اعتنایی به رقیب حاضر در صحنه که منجر به بحران‌های جدید می‌شود را بیان می‌کنند. ولی برخی از حقوقدانان دیگر معتقدند منشور با قانون اساسی هم‌پوشانی دارد، اما در بعضی موارد تحقق حقوق را منوط به قیدوشرط‌هایی کرده است.

وکیل که در حیطه اختیارات قوه قضائیه است و قوه مجریه نقشی در نظارت بر آن ندارد. در بخش پایان منشور هم آمده که کلیه دستگاه‌های اجرایی و سازمان‌های زیر نظر رئیس‌جمهور و مراکز وابسته به نهاد ریاست‌جمهوری ملزم به همکاری در اجرای آن هستند. در نظر نگرفتن سایر قوا به‌ویژه قوه قضائیه برای رعایت موارد مذکور عملاً اجرای آن را با مشکل روبرو می‌کند. قوه مجریه با تدوین منشور نشان داده که گرایش به رعایت حقوق شهروندی دارد، اما مسئله اصلی ضمانت اجرای رعایت حقوق است که در اختیار قوه قضائیه است، درحالی که در منشور نامی از قوه قضائیه به میان نیامده است.

از نظر حقوق‌دانان بهتر بود قوانینی که اجرای آنها با موانعی روبروست در این منشور درج می‌شد و راهکار اجرای آنها مشخص می‌گردید. بعضی از نمایندگان هم می‌گویند بسیاری از مواد منشور در قانون اساسی وجود داشته و باید فکری برای ضمانت اجرای آنها می‌شد.

وکلای دیگری به نقش کم‌رنگ نهادهای عمومی و مردمی در این منشور اشاره می‌کنند، زیرا از مهم‌ترین دلایلی که باعث عدم تحقق یا نقض حقوق شهروندی می‌شود، خودمحموری مأموران اجرایی آن است. راهکار پیشنهادی آنان، تقویت نهادهای عمومی است، به‌گونه‌ای که این نهادها میان دولت و مردم واسطه شوند و مطالبه‌گری مردم اجرایی شود، نه آنکه دولت قیم مردم شود تا کاری نمادین انجام دهد.

گذشته از ابهامات فوق، مرجع اجرا و پیگیری این منشور، مرکز ملی حقوق شهروندی معین شده است، ولی ارتباط آن با شورای عالی حقوق شهروندی مبهم است. مرجع دیگری با عنوان سازمان حقوق شهروندی مطرح شده که ارتباط حقوقی این مراکز مشخص نیست و مکانیسم اجرایی و نظارتی منشور را دچار ابهام می‌سازد. همچنین کمیسیون با عنوان کمیسیون حقوق شهروندی مسئولیت تصویب مقررات لازم برای این منشور را به‌عهده دارد که چند تن از وزرا در آن عضویت دارند و ترکیبی غیرحقوقی است درحالی که انتظار حقوقدانان



طرح از مریم تاج‌بخش - قانون

# آب و انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی



محمد حبوطن

تجربه مدیریت منابع آب در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که بحران آب در خیلی از موارد بیشتر ناشی از نحوه مدیریت آب است تا کمبود آب. بر این اساس می‌توان نشان داد رابطه معنادار و مشخصی بین ساختار سیاسی - اجتماعی - اقتصادی یک کشور و نحوه مدیریت منابع آب در آن وجود داشته و نحوه این مدیریت هم تأثیرپذیر از توسعه این ساختارهاست و هم تأثیرگذار بر آن؛ که شاید مصداق بارز آن تعریف و تولد مفهوم «حکمرانی خوب» در حوزه مدیریت آب باشد. واقعیت این است که میزان توسعه سیاسی - اجتماعی یک جامعه یا کشور در ابعاد مختلف نقش تعیین‌کننده‌ای در نحوه مدیریت و بهره‌برداری پایدار از منابع آب دارد و با اعمال مدیریت صحیح و کارآمد بر منابع آب که خود مستلزم توسعه در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور است، می‌توان مشکلات ناشی از بحران و کمبود آب را تعدیل کرد.

از سوی دیگر کشورمان از نظر وضعیت منابع آب و مدیریت این منابع به مرز نگران‌کننده‌ای رسیده است. ایران با دارا بودن فقط یک سوم میانگین بارش در سطح دنیا، کشوری خشک و کم‌آب محسوب می‌شود و بر اساس شاخص‌های بین‌المللی موجود، هم‌اکنون «در آستانه بحران» قرار دارد و پیامدهای منفی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن یکی پس از دیگری در حال ظهور است. واضح است در شرایط فعلی که منابع آب کشور در اغلب مناطق بیش از حد مجاز مورد استحصال قرار گرفته است، مدیریت صحیح بر این منابع بیش از پیش نیازمند هماهنگی و به‌هم‌پیوستگی تمامی نهادهای اجرایی و سیاسی ذی‌مدخل و تأثیرگذار بوده و لازم است همه این نهادها در یک رابطه و تعامل هماهنگ و هم‌افزا زمینه مدیریت به‌هم‌پیوسته و پایدار منابع آب کشور را فراهم نمایند. این به‌هم‌پیوستگی قطعاً بخش‌های مدیریتی و حاکمیتی وسیعی را در بر می‌گیرد اما آنچه در این مرقومه و پیشنهاد مد نظر است تأثیرگذاری نهاد مجلس شورای اسلامی بر مدیریت منابع آب کشور است که می‌تواند با قانون‌گذاری یا اقدامات مناسب و سازگار با وضعیت فعلی آب کشور و پرهیز از ایجاد توقعات و تشریح‌های محلی، زمینه و پشتیبانی لازم را برای رفع مشکلات و چالش‌های موجود آب کشور فراهم کند.

به زعم برخی از کارشناسان و دست‌اندرکاران حوزه مدیریت آب، در چند دهه گذشته برخی پیگیری‌ها و مطالبات نهادهای سیاسی در استان‌ها از جمله از سوی نمایندگان مجلس، تصمیمات و طرح‌هایی را به حوزه مدیریت آب کشور تحمیل کرده (اعم از ساخت سد، صدور مجوز چاه یا حمایت از صاحبان چاه‌های غیرمجاز، و ...) که اثرات سوئی بر منابع آب در مناطق مختلف کشور داشته‌اند. هرچند در اغلب موارد این فشارها و پیگیری‌ها با نیت خیر و کمک به مناطق توسعه‌یافته و کمک به ایجاد اشتغال صورت می‌گیرد، اما با نگاهی به محدودیت‌های منابع آب کشور و ضرورت جامع‌نگری در مدیریت آب، به جرأت می‌توان گفت که اغلب این گونه مطالبات و پیگیری‌ها هم‌مسو با مبانی مدیریت به‌هم‌پیوسته و پایدار منابع آب نبوده و گاه‌اوقات مغایرت قانونی هم دارند.

هرچند فعالیت‌های یک سال گذشته در دولت جدید به لحاظ ارتباط و تعامل فعال با مجلس شورای اسلامی نویدبخش است، اما به نظر می‌رسد یکی از تهدیدهایی که کماکان در ادامه همان روند قبلی می‌تواند در مدیریت آب کشور ایجاد اختلال کند، وعده‌های انتخاباتی نامزدها و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی است که در آنها اجرای سدهای جدید و یا سدسازی که وزارت نیرو بنابه مصالح فنی متوقف کرد و نیز صدور مجوز چاه جدید در مناطق مربوط به حوزه‌های انتخاباتی، نوید داده می‌شود. قطعاً چنین وعده‌ها و شعارهای انتخاباتی انتظارات و امیدهایی را در حوزه‌های انتخابیه ایجاد خواهد کرد که یا محقق نخواهند شد (به دلیل کاهش ظرفیت منابع آب در اغلب حوزه‌ها و دشت‌ها) و یا در صورت تحقق به واسطه فشارهای سیاسی - اجتماعی، منجر به ناپایداری بیشتر در منابع آب و ائتلاف سرمایه‌های ملی خواهند شد. با توجه به اینکه انتخابات آتی مجلس شورای اسلامی اواخر سال آینده برگزار خواهد شد، به نظر می‌رسد سه گروه متفاوت از مخاطبان این مرقومه برای نیل به یک هدف واحد که صیانت از منابع آب کشور است، باید به دغدغه مطروحه در بالا توجه داشته باشند:

گروه اول نامزدهای انتخابات آتی مجلس شورای

**دیگر زمان حل همه مشکلات جامعه فقط از طریق احداث سد و حفر چاه بیشتر نیست**

اسلامی است. این افراد که قطعاً از ابعاد و آثار زیان‌بار بحران آب کشور اطلاع دارند، شایسته است منافع ملی و درازمدت کشور را که همانا صیانت از منابع آب کشور است، بر منافع فردی و کوتاه مدت خود ترجیح دهند و وعده‌هایی را ندهند که حیثاً به ضرر منابع آب کشور باشد. نامزدها باید توجه داشته باشند که دیگر زمان دادن وعده برای احداث سد و خط انتقال آب به هر قیمت نیست؛ دیگر زمان حل همه مشکلات جامعه فقط از طریق احداث سد و حفر چاه بیشتر نیست. امروز جهت‌گیری مدیریت و بهره‌برداری از منابع آب کشور هم از سوی مردم و هم از سوی دولت و سیاستگذاران کلان باید به سمت «ریاضت آبی» باشد نه توسعه بی‌حد و حصر آن.

گروه دوم تک‌تک افراد جامعه رأی‌دهندگان در شهرها و روستاهای کشورمان است که قطعاً به این نکته توجه دارند آن دسته از شعارها و وعده‌های انتخاباتی نامزدهای انتخابات مجلس که در جهت تخریب و تهدید بیشتر منابع آبی کشور و یا حوزه انتخابیه باشند، نه تنها در آینده محقق نخواهند شد (به دلیل کاهش ظرفیت‌ها و منابع آب در حوضه‌های آبریز و دشت‌های کشور) بلکه چه‌بسا نسخه پایدار و کارآمدی نیز برای حل مشکلات حوزه انتخابیه خواهند بود.

و بالاخره گروه سوم مخاطبان این مرقومه، می‌تواند دستگاه‌ها و نهادهای اجرایی یا سیاستگذار دولت در بخش مدیریت آب کشور باشد که باید با ارائه آگاهی و اطلاع‌رسانی عمومی در باره وضعیت نامساعد منابع آب مناطق مختلف هم به مردم و هم به نامزدهای انتخاباتی از طریق رسانه‌های ملی و محلی، از مطرح‌شدن و اقبال عمومی به سمت وعده‌ها و شعارهای غیرواقعی و غیرقابل تحقق در زمینه توسعه منابع آب جدید جلوگیری نمایند. وعده‌هایی چون احداث سدهای جدید یا اجرای سدسازی که وزارت نیرو آنها را از نظر فنی متوقف کرده، انتقال آب از حوضه‌های دیگر، صدور مجوز چاه جدید یا صدور پروانه برای چاه‌های غیرمجاز، شاید در کوتاه‌مدت منجر به جذب رأی مردم شود، اما قطعاً در درازمدت نه به نفع منافع ملی است و نه تحقق‌شدنی.

به نظر می‌رسد نهادهای سیاستگذار و ناظر بر انتخابات مجلس نیز می‌توانند در حدی که حقوق و آزادی‌های مترتب بر فعالیت نامزدهای انتخاباتی مخدوش نگردد، با ارائه توصیه‌ها و برنامه‌های آموزش انتخاباتی، ترتیبی اتخاذ کنند تا نامزدهای انتخابات آتی مجلس شورای اسلامی در تبلیغات انتخاباتی خود از دادن چنین وعده‌هایی پرهیز کنند. ■



## نمادهای بی نشان شهر فراموشکار در ضرورت برنامه ریزی بلندمدت فرهنگی



احمد هاشمی

ذکر شده، جشنواره تئاتر فجر برگزار شد و تعداد زیادی از خودروهایی اهالی تئاتر و روزنامه نگاران در کوچه‌های اطراف پارک دانشجو تخریب شد و وسایل داخل آن‌ها به سرقت رفت. کار به مطبوعات کشید و نیروی انتظامی یک کیوسک نگهداری در ضلع جنوبی پارک احداث کرد. تعدادی سرباز از همان سال به‌طور دائم در آن محدوده گشت‌زنی می‌کنند. هزینه‌هایی که در این سال‌ها، بابت این کار از جیب ملت پرداخت شده است را هم به سی‌چهل میلیاردی که تاکنون برای ساختمان مسجد هزینه شده، اضافه کنید. همچنین است هزینه وقت مردمی که مجبورند زمانی را صرف پیدا کردن جای پارک کنند. صحبت بر سر اصل موضوع احداث مسجد نیست. در حال، ساخت مسجد عمل پسندیده‌ای است. همچنین بحث بر سر دو گانه پارکینگ و مسجد و اولویت یکی بر دیگری نیست. مسئله این است که حتی نیکوترین کارها وقتی با روشی نادرست انجام شود، نه تنها مقصود حاصل نمی‌شود، که اثر معکوس هم خواهد داشت. همین که دوازده سال از شروع ساخت این مسجد گذشته و به این زودی‌ها هم امید به افتتاح آن نیست، معلوم است یک جای کار ایراد دارد. چه کسی مسئول این تأخیر است؟ چه کسی مسئول هزینه‌هایی است که

پارکینگ خراب شود و مسجد ساخته شود؛ اما پروژه ساخت مسجد چقدر بررسی کارشناسی شده بود؟ انتقادهای زیادی به معماری اولیه مسجد ولیعصر وارد بود. بعد از تغییر شهردار، طراحی ساختمان به کلی تغییر کرد. در حالی که تا آن زمان هزینه زیادی صرف شده بود. درباره جانمایی مسجد هم حرف و حدیث فراوان است و این بحث‌ها هنوز در رسانه‌ها ادامه دارد. از قدیم، محلی برای اقامه نماز جماعت در پارک دانشجو وجود داشته است. به‌غیر از آن، فاصله آن محل تا نزدیک‌ترین مسجد در تقاطع خیابان جمهوری و ولیعصر، با پای پیاده بیشتر از ده دقیقه نیست. همین زمان کافی است که فردی خودش را از چهارراه ولیعصر به دو مسجدی برساند که در فاصله اندکی از هم در خیابان طالقانی قرار دارند. به نظر نمی‌رسد مردم محل، از نظر مسجد در مضیقه باشند، اما دلیل صرف میلیاردها تومان برای مسجدی که پس از دوازده سال هنوز افتتاح نشده، چیست؟ به نکات ذکر شده این را هم اضافه کنید که این مسجد در زمین پارکینگ تئاتر شهر ساخته شد. از قضا در آن محدوده، کمبود پارکینگ یکی از مشکلات بزرگ مردم است. در همان نخستین روزهای تعطیلی پارکینگ

روزگاری نه‌چندان دور، خیابان‌های تهران، هنوز مجبور نبودند سنگینی وزن این همه خودرو را تحمل کنند؛ باین‌حال حتی آن روزها هم پیدا کردن جای پارک در مرکز شهر کار راحتی نبود؛ اما مردمی که غروب‌هایشان را به تماشای تئاتر می‌گذرانند، نگران این موضوع نبودند؛ چون انتهای خیابانی در ضلع جنوبی پارک دانشجو، قطعه زمینی بود با یک کیوسک نگهداری و گیت ورود و خروج. زمینی که دیگر نیست و به‌جایش ساختمانی با نمای سفیدرنگ ایستاده است.

محمود احمدی‌نژاد، از همان روز نخست که شهردار شد، احساس کرد صندلی شهرداری برایش کوچک است و همه می‌دانند کسی که دنبال پیشرفت است، از سکوت بیزار است. وقتی زمان کم باشد، باید کاری کرد که سروصدایی بلند شود. باید دنبال طرحی بود که توده مردم را جذب کند. هم به‌ظاهر کار خیر باشد و هم نسبتی با سازندگی داشته باشد. بهترین کار این است که

به دلیل تغییر نقشه به مردم تحمیل شده است؟ این مبلغ در این مدت چند مسجد می‌شد در نقاط مختلف شهر ساخت؟

ساخت مسجد در ضلع جنوبی تئاتر شهر، بیش از آنکه تصمیمی کارشناسی باشد، وجه سیاسی داشت. از همان کلنگ‌زنی‌های هیجانی بود که بعد از رئیس‌جمهور شدن شهردار، در سراسر کشور ادامه پیدا کرد. شهردار وقت، با علم به اینکه زمان زیادی تا انتخابات ریاست‌جمهوری ندارد، سعی کرد با ادبیاتی نو، جایگزینی برای گفتمان اصلاحات معرفی کند. احمدی‌نژاد آن موقع، با احمدی‌نژاد ۱۰ سال بعد که سعی کرد با نزدیک شدن به هنرمندان اعتبار کسب کند، فرق داشت. نقطه انکایش طبقات محروم جامعه بود. برای همین، از حضور در فضاهای پرزرق و برق پرهیز داشت. سعی می‌کرد دیوار بین خودش و آدم‌های ادکلن‌زده را بلندتر کند تا خودش را به پایین‌دستی‌ها بیشتر ثابت کند. مسجدی که ارتفاعش سی متر بلندتر از ساختمان تئاتر شهر است، یک نماد است. احداث سازه‌ای که سباهش، کل ساختمان تئاتر شهر را می‌پوشاند، خبر خوبی است برای مردمی که به‌طور سنتی از اساس با هنر تئاتر مشکل دارند. ساختمان جدید می‌توانست کاربری دیگری هم داشته باشد، به‌شرطی که عاری از نمادهای طبقه مرفه باشد. حسن ساخت مسجد این است که می‌توانی به راحتی منتقدین را به دشمنی با دین متهم کنی.

احمدی‌نژاد، بعدها در دوران ریاست‌جمهوری هم ثابت کرد میانه خوبی با اهل هنر ندارد. آنچه در دوران او بر سر تئاتر آمد، «یکی قصه‌ایست پر آب چشم». البته سخت‌گیری و حمایت نکردن دولت سبب‌ساز خیر و باعث رونق سالن‌های خصوصی شد. دولت احمدی‌نژاد در سال‌های آخر سعی کرد رابطه‌اش را با هنرمندان ترمیم کند و هزینه‌هایی هم صرف این تلاش ناکام کرد؛ اما نتیجه آن فاصله گرفتن بیش از پیش از پایگاه سنتی‌اش بود.

نقشه اولیه مسجد نشان می‌دهد که قرار بوده از ساختمان آن به‌عنوان یک مرکز فرهنگی-مذهبی استفاده شود. در واقع محلی باشد برای تجمع افرادی که از سیاست‌های فرهنگی دولت اصلاحات دل خوشی ندارند. می‌شود حدس زد دلیل اینکه نزدیک‌ترین محل به تماشاخانه شهر انتخاب شده است، چیست. قرار است ساختمان قدبلند و شیک، ساختمان قدیمی را به حاشیه ببرد. ساختمان قدیمی باید تنبیه شود. به‌خاطر نسبتش با گذشته‌ای که لاجرم باید فراموش شود.

### برنامه‌ریزی‌های فرهنگی بر مبنای تقابل

فرهنگ یک ملت، برآیند تاریخ و تمدن مردمان است. آداب و رسوم می‌که طی قرن‌ها شکل گرفته، با یک‌سال و ده‌سال تغییر نمی‌کند. نتیجه فشار حکومت این است که مردم مناسک خود را به پستوی خانه‌ها می‌برند. همین مناسک بعد از چندی به شکل اغراق‌شده به حوزه اجتماع برمی‌گردد. نگاه کنید به نحوه برخورد با سنت

چهارشنبه‌سوری. حتی بردن نام چهارشنبه‌سوری شامل محدودیت است و مجریان رسانه ملی به‌جای این کلمه، لفظ چهارشنبه آخر سال را به کار می‌برند. حالا مقایسه کنید وقایع سال‌های اخیر را با آنچه سال‌های پیش اتفاق می‌افتاد. مردم به دیدار بزرگ‌ترها می‌رفتند. آتشی روشن می‌کردند و احیاناً صدای چند ترفه بلند می‌شد، اما حالا، باوجود این همه تبلیغاتی که تلویزیون می‌کند، خیابان‌های شهر در آن شب به‌خصوص، شبیه‌ترین مکان به میدان جنگ است. در این شرایط هر نوع هنجارشکنی، دور از انتظار نیست. تمام این اتفاقات حاصل تقابل رسانه‌های دولتی و نهادهای حکومتی با این سنت دیرینه است. اگر رسانه‌ها به‌جای تقابل، دنبال همراهی و رفع آسیب‌ها بودند، می‌شد یک جشن ملی برگزار کرد. ملت ما بیش از گذشته نیاز به آئینی دارد که مردم فارغ از عقیده و قومیت و زبان، دور هم جمع شوند. موقعیتی که وحدت ملی را تقویت می‌کند و حتی ممکن است پس از آن، رتبه ایران از صدر فهرست غمگین‌ترین مردم دنیا کمی فاصله بگیرد.

به نظر می‌رسد تلاش نسل جدید برای احیای آئین‌های باستانی، نوعی واکنش به تلاش حکومت برای به فراموشی سپردن آن‌هاست. برگزاری جشن مهرگان و تیرگان و حتی مناسبت‌های وارداتی همچون ولنتاین، نشانه شکاف عمیقی است که میان نسل جدید و برنامه‌ریزان فرهنگی در حال شکل‌گیری است. حالا بماند اینکه حتی کافه‌ها و سینماها و تئاترهای جوانان امروز هم دارد زیرزمینی می‌شود. این فاصله‌ای که میان ارزش‌های تبلیغ‌شده توسط نهادهای حکومتی و رفتار مردم ایجاد شده باید جوری ترمیم شود. در تهران حتی مردم درباره اینکه کدام نام را برای یک خیابان به کار برند، توافق ندارند.

### از نام‌ها به نشانه‌ها

بعضی از خیابان‌ها مظلوم‌اند. یکی همین خیابان وزرای سابق که پس از انقلاب شد خالد اسلامبولی. وقتی قرار شد روابط با مصر حسنه شود چند تابلو زدند و بعضی قسمت‌هایش را به نام

انتفاضه نام‌گذاری کردند. وقتی خبری از تجدید روابط نشد، اسم انتفاضه منتهی شد، باین‌حال، به‌گمانم تا چند وقت پیش، بعضی از تابلوها مانده بود -شاید هنوز هم باشد- حالا فرض کنید کسی از شهری دیگر به تهران آمده و دنبال آدرس این خیابان می‌گردد. از هر کسی آدرس بپرسد ممکن است بیشتر گیج شود. باور کنید بیشتر مردم تاریخچه روابط ایران و مصر را از بر نیستند. تازه این خیابان از یک جایی نامش می‌شود میرزای شیرازی و این را هم خیلی‌ها نمی‌دانند که از کدام چهارراه به بعد نام خیابان تغییر می‌کند. از این دست خیابان‌ها در شهر تهران کم نیست.

هدف از نام‌گذاری خیابان‌ها در وهله اول، راهنمایی مردمی است که دنبال نشانی جایی می‌گردند. الان، کمیسیون در شورای شهر هست که مسئول نام‌گذاری خیابان‌هاست و از قضا یکی از جاهایی است که در سردرگمی مردم در خیابان‌ها نقش دارد. گروه‌های سیاسی دعوایشان را آنجا حل و فصل می‌کنند.

چندی پیش، مصوب شد نام خیابان آفریقا به نلسون ماندلا تغییر کند. -بماند اینکه تا حالا کسی به‌جز مجری اخبار ترافیک رادیو از نام آفریقا برای این خیابان استفاده نکرده است- مدت زیادی نگذشته بود که لایحه‌ای به صحن شورا رفت برای بازگرداندن نام خیابان. قطعاً روح مرحوم ماندلا هم راضی به این دردسر نیست و اگر قادر بود پیامی بدهد، نمایندگان شورا را به انجام امور مهم‌تر تشویق می‌کرد.

یکی از دلایل اکراه مردم در به‌کاربردن نام‌های جدید این است که تغییر نام‌ها را بیشتر محصول نگاه سلیقه‌ای مسئولان وقت می‌دانند. نگاهی که به تاریخ و گذشته این شهر بی‌توجه است و سعی می‌کند یک ساختمان بلندمرتبه یا یک پل را به‌عنوان نماد شهر معرفی کند؛ درحالی‌که اگر راهبرد بلندمدت فرهنگی وجود داشته باشد، باید وقایعی همچون امضای فرمان مشروطیت سبب شهر باشد. در این شهر هرچقدر هم برج بسازیم، نمی‌توانیم با شهرهای تازه‌ساز کشورهای کوچک



همسایه رقابت کنیم؛ اما همان شهرها حاضرند تمام برج‌هایشان را بدهند و بخشی از تاریخ ما را بگیرند. ما سعی می‌کنیم نام‌ها را پاک کنیم و نشانه‌ها را از یاد ببریم.

### نگاه جامع فرهنگی

از زمان مدیریت کرباسچی در شهرداری و با تأسیس فرهنگسراها، امور فرهنگی هم جزو وظایف شهرداری تعریف شد. بعدها و در زمان شورای اول، امور فرهنگی شهرداری یکی از مسائل مناقشه‌برانگیز بود. درگیری معاونت فرهنگی و اجتماعی با سازمان فرهنگی هنری و مقاومت در برابر تغییر مدیریت سازمان، موجب بحث‌های دامنه‌داری شد. برخی از اعضای شورای اول معتقدند رانت نهفته در این سازمان باعث ایجاد این درگیری‌ها شده بود.

بودجه امسال سازمان فرهنگی هنری شهرداری ۱۶۰ میلیارد تومان است که ۱۳۰ میلیارد تومان آن از محل بودجه شهرداری تأمین می‌شود؛ یعنی از جیب تک‌تک مردم شهر و با پول همان قبض‌های عوارضی که مردم می‌پردازند. این به‌غیر از مبالغی است که در سایر سرفصل‌ها برای امور فرهنگی در نظر گرفته می‌شود. نظارت دقیقی لازم است که از مصارف بی‌مورد جلوگیری شود. این نظارت، به‌قاعده باید از طریق نمایندگان مردم در شهرداری اجرائی شود، منتها به دلیل تفاوت عقاید و به تبع آن اولویت‌بندی‌ها، هر کسی از ظن خود توصیه‌ای می‌کند. فراموش نکنیم که علما هم در بسیاری امور با هم اختلاف دارند.

مسئله فرهنگ شهر فراتر از برگزاری جشنواره و نمایشگاه و افتتاح موزه است. مهم‌ترین خدمتی که شهرداری می‌تواند به فرهنگ شهر بکند، اصلاح رفتار کارمندان اداراتش است. به‌خصوص مأموران سدمعبر که باعث به‌وجود آمدن تصاویر دهشتناکی در سطح شهر می‌شوند: مرد سبزی‌فروشی که چرخ طوافی‌اش واژگون شده یا زن سالخورده‌ای که با ضجه و التماس می‌خواهد سرمایه کاسبی‌اش را به او برگرداند.

تا زمانی که یک طرح جامع فرهنگی برای شهر تهیه نشود، امور فرهنگی با نگاه سلیقه‌ای پیش خواهد رفت. در این صورت ممکن است یک طرح، با تغییر مدیر مربوطه نیمه‌تمام رها شود یا به کلی تغییر کند. ناگفته پیداست که افزون بر اختلاف سلیقه، برخی منافع شخصی و رانت‌ها در تغییر اولویت‌ها بی‌تأثیر نخواهد بود.

بسیاری از معضلات فرهنگی در شهر هست که به علت فقدان طرح جامع از نظر دور می‌ماند. یک برنامه‌ریزی بلندمدت لازم است که در آن هم نیازهای یک نوجوان دبیرستانی در نظر گرفته شود و هم خواسته‌های شهروندی کهن سال. نقشه راهی که اساس آن بر تقابل نباشد و مسجد را در مقابل تماشاخانه قرار ندهد. به آئین‌های ملی احترام بگذارد و تاریخ شهر را سانسور نکند. ■

## نبود شفافیت؛ ریشه پیدایش رانت

### ناگفته‌هایی از تعامل شورای اول با شهرداری در گفت‌وگو با مرتضی الویری

در آن زمان حداقل محدودهای که شهرداری برای خود قائل می‌شد این بود که نه تنها در حیطه مشورتی فعالیت کند، بلکه در حوزه فعالیت‌های اجرایی شهر نیز دخالت و نظارت داشته باشد. مثلاً اعتقاد اعضای شهرداری بر این بود که شهردار و معاونین او باید با نظارت و رأی اعضای شهرداری انتخاب شوند. من با این نظر موافق نبودم و آن را بلندپروازانه و خلاف ضوابط و اصول مدیریت می‌دانستم. یکی از مخالفت‌های من با برخی از اعضای شورای شهر درباره این موضوع بود. به‌جز این مورد مسائل دیگری نیز مطرح بود و در حالت کلی می‌توان گفت که قانون دچار کمبودها و نارسایی‌هایی بود؛ ولی امکان تصحیح و تغییر آن در مجلس فراهم نشد. در زمان‌های مختلف تا به امروز نیز اگر افراد دلسوزی هم برای اصلاح امور قدمی برداشته یا درصدد آن بوده‌اند، این پیام به آنها رسیده که اگر به دنبال تجدیدنظر باشید شورای کنونی را نیز از دست خواهید داد.

### ■ پس در آن زمان شما معتقد بودید که اختیارات شهرداری باید گسترده‌تر باشد؟

**الویری:** بله، گسترده‌تر و شفاف‌تر. طبق ارزیابی و دانسته‌های ما در آن زمان از شوراهای شهر در دیگر کشورها، نیز مسئله عیان بود؛ شوراهای شهر در سایر کشورها تنها شورای شهرداری نیست، بلکه نقشی همچون پارلمان محلی را ایفا می‌کند. در این صورت شهرداری تمام امور شهری مسئولیت دارد. حال اگر این فراگیری و تمامیت را مدنظر قرار ندهیم، حداقل انتظار ما این بود

### ■ با تشکر از اینکه دعوت ما را برای گفت‌وگو پذیرفتید. باتوجه به حضور شما در شهرداری تهران در زمان شورای اول و اینکه به دلایل مختلف رابطه پرفرازونشیبی با اعضای شهرداری داشتید، در آغاز می‌خواهیم نظر شما را درباره تجربه شانزده‌ساله شوراهای بدانییم.

**الویری:** من ابتدا مایل‌م بین دو موضوع تفکیک قائل شوم. یکی شوراهای به معنای اعم، یعنی در سراسر کشور؛ دومی شوراهای به معنای اخص، یعنی شورای شهر تهران در دوره اول. در مورد اول، مشکلی که در گذشته وجود داشته و امروزه هم گریبانگیر آن‌هاست، ضعف شوراهای ناکارآمدی و وجود ابهامات فراوان در قانون شوراهاست. در قانون شوراهای از ابتدای تأسیس، نارسایی‌هایی وجود داشت. پس از مشاهده این نواقص در قانون، در زمان شورای اول ما تصمیم گرفتیم که با ارائه لایحه‌ای در مجلس این مشکل را حل کنیم. در آن زمان لایحه مذکور را با هیئت دولت نیز در میان گذاشتیم و قرار شد که با همکاری دولت این لایحه را پیش ببریم. در آن زمان به دلیل اکثریت اصلاح‌طلبان مجلس، امیدوار بودیم که بتوانیم لایحه‌ای را برای پیشبرد اهداف شوراهای به تصویب برسانیم. پس از رایزنی‌های مختلف، مشخص شد که شورای نگهبان در رویکرد جدید خود حتی قانون نیم‌بند قدیمی شوراهای را نیز قبول ندارد، چه برسد به اینکه بخواهیم مصوبات جدیدی را نیز به آن اضافه کنیم. شورای نگهبان بر این عقیده بود که شوراهای جنبه مشورتی دارند و نه جنبه قانون‌گذاری یا فعالیت‌های نظارتی یا حتی اجرایی. برای نمونه در نگرش جدید شورای نگهبان، شورای شهر به‌هیچ‌وجه حق تعیین شهردار را ندارد. این گونه تصمیمات در حوزه امور اجرایی است و شهرداری تنها می‌تواند جنبه مشورتی داشته باشد. شورای شهر اول چنین ساختار و هدفی را برای خود قائل نبود و چنین وظیفه مشورتی را هدف فعالیت شهرداری نمی‌دانست، بلکه این از کمترین وظایف شهرداری بود و اعضای شورای شهر اول اهداف دیگری مدنظر داشتند.

اعتقاد اعضای شهرداری بر این بود که شهردار و معاونین او باید با نظارت و رأی اعضای شهرداری انتخاب شوند. من با این نظر موافق نبودم و آن را بلندپروازانه و خلاف ضوابط و اصول مدیریت می‌دانستم



عکس از حمیدرضا دستجردی

و مطلب دوم درباره مزایده‌ها و مناقصه‌هاست که مرکزی برای فسادپذیری شده است. زدوبندهای فراوان پشت پرده و شفاف نبودن دست‌اندرکاران برگزاری مزایده و مناقصه‌ها و همچنین بدتر از همه شنوهای تلفنی غیرقانونی که در راستای پیروزی در مزایده‌ها صورت می‌گیرد، از عواملی است که فساد را به‌طور گسترده فراگیر کرده است. افرادی که در حاکمیت نفوذی دارند و می‌توانند دست بالا را داشته باشند، با استفاده از روابط خود به مکالمات رقبای خود دست پیدا کرده و از رقم پیشنهادی آنها آگاه می‌شوند، با این کار مناقصه را به‌صورت ناجوانمرانه از آن خود می‌کنند. مورد دیگری که وجود دارد مربوط به افرادی است که در حاکمیت چنان نفوذی دارند که کل سیستم مزایده را دور زده و رقم و عدد پیشنهادی خود را به اجبار به طرف مقابل داده و با آنها قرارداد می‌بندند. این مطالب مجموعاً باعث شده است که هم در دولت و هم در شهرداری‌ها میزان هزینه به‌شدت افزایش پیدا کند و در مقابل میزان بهره‌وری کاهش چشمگیری پیدا کند.

**افراد هیستند که از شرکت‌هایی نام می‌برند که به‌صورت عنوانی متعلق به شهرداری است؛ ولی سود آن را یک سری از افراد خاص می‌برند. آیا شما نیز چنین نقضی را تأیید می‌کنید؟**

**الویری:** این مربوط به همان مورد نبودن شفافیت است که پیش از این توضیح دادم. تمام این مسائل درهم تنیده می‌شوند و باعث به‌وجود آمدن هزینه‌های سرسام‌آور برای سازمان دولتی یا وابسته به شهرداری خواهد شد و فساد هم در آن رخنه می‌کند. فی‌الواقع می‌توان چنین بیان کرد که در راهروها و کریدورهای تودرتوی سیستم بوروکراتیک غیرشفاف، این بهره‌وری است که قربانی اصلی ماجرا می‌شود. نتیجه نیز این خواهد بود که با صرف هزینه‌های هنگفت کالا و خدمات کمتری ارائه می‌شود.

**ابتدا وجود داشته و اقدامی برای اصلاح آن نشده است؟ آیا می‌توان گفت که از ابتدا شهرداری تهران همچون جزیره‌ای دورافتاده از سیستم مدیریتی کشور این مشکل را در خود باز تولید کرده است و اعضای آن نیز از همین عدم شفافیت و قانون‌گریزی آن رضایت دارند؟**

**الویری:** بله، تا حدودی؛ اما در نظر داشته باشید که دو موضوع از اهمیت فراوانی برخوردارند. زمانی که مجریان در امور اجرایی، به جای سیستم‌های پیشرفته اتوماسیون، رویاروی هم قرار می‌گیرند، وقتی است که جرعه فساد زده می‌شود. این نقص را هم در بخش‌های مختلف دولت و هم در شهرداری مشاهده می‌کنید. اوج این مطلب را در امور دولتی، در مبادلات مرزی و گمرک‌ها یا مسائل مالیاتی می‌توانید ببینید. برای مثال می‌بینید فردی که باید صد میلیون بابت مالیات به دولت پرداخت می‌کرد با داشتن روابطی مالیات خود را به ۱۰ میلیون کاهش داده است و این مسئله به‌صورت موردی و ۱۰ مورد و ۱۰۰ مورد نیست. بلکه به‌طور گسترده و در تمام حوزه‌ها دیده می‌شود. سندساز برای گریز از مالیات یا عوارض گمرکی در شرکت‌ها اصل و روه معمول است و قانونی و سالم کار کردن استثنای چانه‌زنی‌های پشت پرده و احیاناً هزینه کردن‌های زیرمیزی، کارهای مختلف پیش می‌رود. متأسفانه این پدیده شوم در هر جایی که مأمور نهاد عمومی در مقابل مؤدی قرار می‌گیرد وجود دارد؛ از جمله در شورای شهر و شهرداری. شهرداری و شورای شهر جایی است که مردم و مسئولان مستقیم با هم روبرو می‌شوند و به‌جای سیستم‌های پیشرفته اتوماسیون، خود به‌صورت چهره به چهره مسائل را پیش می‌برند. در جاهایی که سیستم‌های مدرن جایگزین روش‌های گذشته شده، این فسادپذیری به میزان محسوسی کاهش یافته است. این جایگزینی و تعویض روش، مطلب اول است که باید به آن توجه کافی شود

که قانون از شفافیت مطلوبی برخوردار باشد. در قانون شوراها باید حیطه وظایف شهرداری و شوراهای شهر و نوع روابط بین آن دو به‌روشنی و با دقت تعیین می‌شد. حتی از این جنبه نیز انتظارات و اهداف ما برآورده نشد.

**■ پس از تلاش‌های شما در آن زمان، در دوره‌های دیگر شرایط به چه صورتی پیش رفت؟**

**الویری:** این مشکل همچنان برطرف نشده است. از این گذشته نقص دیگری که در سال‌های اخیر در شوراها به‌وجود آمده است، مشکلی نیست که تنها در آنجا باشد، بلکه نمایندگان مجلس و مدیران اجرایی کشور را نیز دربرمی‌گیرد. این موضوع شفاف نبودن سیستم حاکمیتی کشور است. این عدم شفافیت باعث بروز رانت و سودجویی‌های فراوان شده و بسیاری از نمایندگان مجلس و اعضای شورای شهر و مدیران اجرایی کشور را آلوده کرده است. شاخص‌های اندازه‌گیری فساد در سازمان‌های بین‌المللی حاکی از این مسئله است که شاخص فساد در ایران ۴۰ تا ۴۵ رتبه بدتر از گذشته شده است. این نشان‌دهنده فاجعه‌ای است که کم‌کم در حال بلعیدن کشور در سیاهچال فساد است و ایران را از این نظر در بین بدترین کشورها قرار می‌دهد. نتیجه این فسادپذیری به‌وجود آمدن اقتصاد سایه است که در حال حاضر شدیداً بر کشور ما سایه افکنده است. در زمینه فعالیت‌های اقتصادی، مثلاً در برگزاری مزایده‌ها و مناقصه‌ها سیستم نظارتی شفاف وجود ندارد و این باعث به‌وجود آمدن رانت برای اعضای شورای شهر و نمایندگان شده است. برخی از اعضای شورای شهر یا نمایندگان مجلس یا حتی مدیران اجرایی به جای رسیدگی دقیق به امور و مشکلات مردم، به فکر سروسامان دادن به زندگی خود خواهند بود و با استفاده از این وضعیت و فعالیت‌های اقتصادی مشکوک به سودهای فراوان می‌رسند.

**■ آقای مهندس بحث اعضای شورای شهر با نمایندگان مجلس یا دیگر مدیران اجرایی متفاوت است. به نظر می‌رسد در شوراها به‌خصوص شورای شهر تهران مزایای اقتصادی گسترده‌ای وجود دارد. آقای علیزاده طباطبایی در گفت‌وگوی قبلی با نشریه نقل می‌کرد که میزان رانت برای اعضای شورای شهر به نسبت زیادی از دیگر جاها بیشتر است و شاید یکی از دلایل جذب افراد به سمت شورای شهر همین رانت اقتصادی باشد. حتی گفته شده است که بعضی اعضای شورای شهر از همان عضویت در شورا بسیار راضی‌اند و حاضر به ترک مقام خود یا نمایندگی مجلس نیستند. شما دلیل این مشکل را در ماهیت شهرداری تهران و غیرقابل اصلاح می‌دانید یا اینکه این مشکل از**

در این حوزه فعالیتی نداشتیم و در امور شهری وارد نشدم. اطلاعات اندکی که در این زمینه دارم به‌مثابه شنیده‌های از راه دور است و باعث می‌شود که در این باره نظر قطعی ندهم، اما اگر بخواهم باتوجه به همین داده‌ها و اطلاعات پراکنده نظر بدهم باید بگویم میزان خدماتی که مردم در قبال هزینه‌ها دریافت می‌کنند بسیار ناچیز است و از آن زمان تا به حال بدتر نیز شده است. در این میان مجموعه افرادی نیز وجود دارند که به‌ناحق میزان معتنابهی از سرمایه‌های دیگران را تصاحب کرده و متورم می‌شوند. این اشخاص در این سال‌ها به مقام و ثروتی دست یافته‌اند که شایستگی آن را ندارند. به‌عبارت‌دیگر بر مبنای همین قانون فعلی وظیفه شورای شهر نظارت بر امور شهری است؛ در حالی که امروزه با وجود فساد گسترده و رانت‌خواری، نظارت دقیقی اعمال نمی‌شود و برخی از اعضای شورا خود با متخلفین همکاری می‌کنند. همان‌طوری که قبلاً نیز اشاره کردم این مسئله فقط مربوط به شهرداری یا شورای شهر نیست بلکه مشکل مبتلا به جامعه ما در اکثریت سطوح مدیریتی است. این فساد به شکلی گسترده در تاروپود و لایه‌های زیرین سیستم مدیریتی و اجرایی کشور رخنه کرده است.

■ **بعضی مطرح می‌کنند که اگر شهردار با رأی مستقیم مردم انتخاب شود، شرایط تغییر خواهد کرد و اوضاع اندکی بهبود می‌یابد؛ آیا شما با این نظر موافقت می‌کنید؟**

■ **الویری:** نه، به نظر من بدتر می‌شود. در این صورت فردی می‌تواند با شگردهای عوام‌فریبانه و پوپولیستی (با در نظر گرفتن اینکه در کشور ما احزاب قوی و مستقل وجود ندارند) به این مقام برسد. انتخاب مستقیم برای جوامعی خوب است که احزاب سیاسی و نهادهای اجتماعی به‌عنوان عقل منصف آحاد جامعه، آنان را در زمینه انتخاب برتر کمک می‌کنند.

■ **اگر بخواهیم دوباره به موضوع شورای شهر اول برگردیم و از بحث خود جمع‌بندی و نتیجه‌گیری منسجمی ارائه دهیم، شما چه ارزیابی از عملکرد شورای شهر اول دارید؟**

■ **الویری:** مواردی که تا به حال مطرح کردم مشکلات و نواقصی بود که در تمام جاها به چشم می‌خورد و بین اکثریت شوراها مشترک بود؛ اما درباره شورای شهر اول دو موضوع دیگر نیز وجود داشت که شورای شهر اول را از بقیه متمایز می‌کرد. عامل اول مسئله دستگیری آقای کرباسچی و مدیران شهرداری بود؛ یعنی درگیری قوه قضائیه با شهرداری در آن زمان. فی‌الواقع شورای شهر در حالی شکل گرفت که وضعیت شهرداری از هم‌پاشیده و لجام‌گسیخته بود. شهردار و تعدادی از مدیرانش که در زندان بودند و برخی از مدیران اجرایی شهرداری هم با پرونده‌ای به زیر بغل، بین شهرداری و دادگاه

دموکراسی و مردم‌سالاری این است که احزاب سراسری آزادانه در کشور فعالیت کنند. این احزاب به‌عنوان باشگاه فکری و سیاسی به مردم کمک می‌کنند تا فرد موردنظر خود را برگزینند. در شرایطی که مردم از این امکان بی‌بهره باشند و افرادی را در کنار خود نداشته باشند که به آنان مشورت داده و در تصمیم‌گیری راهنمایی‌شان کنند، در آن صورت است که مشاهده می‌کنید که یک بازیگر تلویزیونی در کمال ناباوری رأی اول شهر تهران را از آن خود می‌کند. در این صورت است که شما می‌بینید، یک ورزشکاری که تحصیلات اندکی دارد و حتی با الفبای مدیریت و سیاست هم آشنا نیست، می‌تواند برای شورای شهر تهران رأی بیاورد. این موضوع برمی‌گردد به همان مشکل نبود احزاب و بی‌توجهی به اصل ۲۶ قانون اساسی که در آن لازمه دموکراسی را فضای باز سیاسی و فعالیت احزاب به‌صورت آزادانه بیان می‌کند و متأسفانه این مسائل از اوایل انقلاب تا به امروز مورد بی‌مهری قرار گرفتند. در همین شرایط بود که تشکل‌ها و سازمان‌های غیررسمی وابسته به قدرت توانستند دست بالا را داشته باشند و با برگزاری گعده‌ها، سخنرانی‌ها و برنامه‌های پوپولیستی و عوام‌فریبانه رأی مردم را به دست بیاورند و نتیجه آن را هم در شورای شهر و هم در مجلس شورای اسلامی مشاهده می‌کنیم.

■ **بعد از دوره‌ای که شما در شهرداری بودید و مشکلات و انتقاداتی را مطرح می‌کردید که باعث شد با شورای شهر اختلاف‌نظر پیدا کنید، به نظر می‌رسد شورای شهر با شهرداری به یک تفاهم نانوشته دست پیدا کرده‌اند. شما عملکرد شهرداری را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

■ **الویری:** ابتدا لازم به توضیح است که من بعد از شهرداربودن از کشور خارج شدم و سفیر ایران در اسپانیا بودم. به همین دلیل چند سالی از محیط و اتفاقات دور بودم. پس از بازگشت به ایران نیز

در اینجا بد نیست به کنفرانسی که مدتی پیش برگزار شد، اشاره کنم که متولی آن دکتر نیلی و دوستانشان بودند. موضوع آن کنفرانس مسائل اقتصادی بود و در آن مسائل متفاوتی بررسی شده بود. از جمله اینکه چه دلایلی باعث رکود تورمی و حشمتاک سال ۹۱ و ۹۲ شد. در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ قرار بود با نفت بشکه‌ای ۳۰ دلار رشد سالانه هشت درصدی داشته باشیم و به کشور شماره یک منطقه تبدیل شویم. چطور شد که اقتصاد کشور با آن بحران عظیم روبرو شد. چه عواملی سبب می‌شوند که با فروش نفت به قیمت بشکه‌ای ۱۲۰ دلار و چنان درآمد افسانه‌ای، اقتصاد رشد که نمی‌کند هیچ؛ بلکه با رکود روبرو شده و منفی شش درصد میزان رشد آن در سال ۹۱ می‌شود. در آن کنفرانس به این نتیجه رسیدند که بحران به‌وجود آمده عمدتاً در اثر کاهش چشمگیر بهره‌وری بود. این کاهش بهره‌وری نیز به همین صورتی که عرض کردم به‌وجود می‌آید و خود معلول شفاف‌نبودن سیستم و ریشه دواندن فساد در لایه‌های تاروپود آن است.

■ **مشکل دیگری که مشاهده می‌شود نوع ترکیب اعضای شوراهاست. با ارزیابی تخصص و تجربه اعضا این نتیجه به دست می‌آید که شورای شهر اول تنها دوره‌ای بود که اعضای کارکشته و مجرب در آن حضور داشتند. در صورتی که به‌مرور می‌بینیم شورا به سمتی می‌رود که ترکیب آن را افراد غیرمتخصصی تشکیل می‌دهند که ورزشکار یا خواننده مشهوری بوده و از شهرت خود در این راستا بهره برده‌اند. این نقیصه را به نظر شما چگونه می‌توان برطرف کرد که اعضای شورای شهر از تخصص کافی برخوردار باشند؟**

■ **الویری:** این موضوع هم در شورای شهر وجود دارد و هم در مجلس؛ علت آن هم فقدان حضور احزاب سیاسی رسمی در کشور است. لازمه

روزنامه ایران  
با کادرفرمان

آخرین خبرها  
از زلزله فارس

خبرنگار خصوصی نشاط گزارش می‌دهد

برنامه روزانه کرباسچی  
در سلول ۵ نفره اوین

# نشاط

توسعه تهران... تا کجا؟  
حیات امانا

ناتو سفارت  
چین را  
در هم  
کوبید

خاتمی: امیدوارم ایشان و شما از این امتحان سرفراز بیرون بیاید

Kodak Polychrome

روزنامه ایران

روزنامه ایران

روزنامه ایران

در رفت و آمد بودند. بنابراین شورای شهر با مجموعه‌ای روبرو بود که هیچ انسجام و ثباتی در آن موقع نداشت. این عامل هم کار شورای شهر را مشکل می‌کرد و هم کار شهرداری را که در آن زمان من مسئولیت آن را به عهده گرفتم. به عبارت دیگر من شهرداری را از مدیر قبلی تحویل نگرفتم؛ زیرا مدیر قبلی را می‌بایست در زندان اوین به ملاقاتش می‌رفتم و از او اطلاعات می‌گرفتم. این خیلی متفاوت است با موقعی که یک مدیر با برگزاری یک جلسه معارفه، کلیه امور را از مدیر قبلی تحویل گرفته و با همکاری معاونین و مدیران قبلی یا حتی با مشورت و تجربیات همان مدیر قبلی ایفای مسئولیت کند و اطلاعات را از آنها دریافت کند.

عامل دوم که در شورای شهر اول مؤثر بود و باعث به وجود آمدن مشکلاتی شد این بود که دو سه چهره در بین اعضا وجود داشتند که جنبه سیاسی فعالیتشان بر جنبه مدیریتی آن برتری داشت و به قولی سیاسی کار بودند. به عبارت دیگر اگر بخواهم بی‌پرده بگویم، به نظر می‌رسید که برای آن چند نفر اداره شهر و خدمت به مردم در اولویت قرار نداشت؛ بلکه کسب وجهه سیاسی برای آینده خود و گروه‌های منتسب به آنها در اولویت قرار داشت و از این فرصت برای پیش‌برد مقاصد سیاسی خود بهره می‌بردند. نتیجه فعالیت‌های آن چند نفر باعث شد که کارهای بقیه اعضای شورای شهر که اغلب از مدیران و کارشناسان برجسته و مجرب بودند خنثی شود. کارهای آن چند نفر باعث شده بود که جوسازی‌های سیاسی شکل بگیرد و بقیه اعضا هم مجبور به ورود به چنین فضاهایی شوند. این فضا سازی‌ها باعث می‌شد بقیه اعضای شورا به مرور زمان منفعل شده و از فعالیت دل‌سرد شوند. نهایتاً هم که مشاهده کردیم آن درگیری‌ها به انحلال شورای شهر انجامید. به عبارت دیگر شورای شهر اول از سه مشکل رنج می‌برد. اولی که مشکل مشترک در تمام شوراها در کشور بود؛ یعنی نواقض قانونی و ابهامات در وظایف و اختیارات؛ دوم آشفتگی‌های موجود در شهرداری تهران و فقدان مدیریت به دلیل دستگیری مدیران ارشد شهرداری؛ سوم هم حضور چهره‌های سیاسی کار یا به شدت سیاسی و جنجالی در شورای شهر اول بود که روند کار را مختل کرده بودند. این چهره‌ها به قدری فضا سازی می‌کردند که کل شورای شهر را متأثر از اعمالشان می‌کردند.

■ به نظر می‌رسد که بهره‌برداری سیاسی در شورای اول، به بهره‌برداری اقتصادی در شوراهای بعدی تبدیل شد. حتی آقای حکیمی‌پور در گفت‌وگوهای قبلی بیان می‌کرد که مناسبات اقتصادی خارج از شورا روی فضای شورای شهر بسیار تأثیرگذار است. آیا شما هم چنین عقیده‌ای دارید؟

**الویری:** این هم ممکن است باشد. البته تا زمانی که من در شهرداری بودم نسبت به مسائل مالی و تخلقات مالی بسیار حساس بودم و به هیچ وجه اهل باج‌دادن به کسی نبودم. در اینجا اگر خاطره‌ای را از آن ایام برایتان تعریف کنم، این مسئله شفاف‌تر خواهد شد. یادم می‌آید که پس از درگیری‌ها و کشمکش‌هایی که به وجود آمد و به انحلال شورای شهر انجامید، یکی از اعضای شورای شهر پیش من آمد و گفت اگر من جای تو بودم نفری پانصد میلیون به این‌ها (اشاره به برخی از اعضای شورای شهر) می‌دادم تا ساکت شوند و بتوانم با خیال راحت کار خودم را انجام دهم. این فرد که از میانه‌های همان دوره اول نیز از شورا جدا شده بود، پیشنهاد می‌کرد که چنین شیوه مدیریتی را به کار ببرم. می‌دانید که در بین مدیران جامعه نگرشی وجود دارد که باید برای پیش‌برد کارها و پروژه‌ها افراد مزاحم، منتقد و کسانی که غر می‌زنند یا منافع خاصی دارند را سیر نگاه داشت. بعد از آن می‌توان کارها را بی‌دردسر پیش برد. البته من با این نگرش هنوز هم مخالفم؛ اما می‌خواهم بگویم که در همان شورای اول نیز چنین گرایش‌هایی وجود داشت و منفعت‌طلبی در بین بعضی از افراد دیده می‌شد. گزارش‌های منتشر شده در شوراهای قبلی نیز این موضوع را تأیید می‌کنند؛ البته این را هم باید ذکر کنم که این موضوع همه اعضای شورای شهر را دربر نمی‌گرفت؛ بلکه در بین آنها افرادی هم وجود داشتند که روی خدمت کردن به مردم و دوری از چنین مسائلی با حساسیت جدی برخورد می‌کردند. ولی در بین سیستم‌های مدیریتی باید ساختار را به گونه‌ای طراحی کرد که حتی دزد هم نتواند دزدی کند. به عبارت دیگر باید بنا را بر این گذاشت که همه ممکن است تخلف کنند و سیستم مدیریتی باید طوری طراحی شود که جلوی هر گونه تخلفی گرفته شود. اما اگر این کار را انجام ندهیم به تدریج و اندک‌اندک پسر پیغمبر نیز دزد خواهد شد؛ زیرا وسوسه دزدی فراوان است.

■ حتی افرادی بازگو می‌کنند که بعضی از اعضای شورای شهر به صورت علنی نیز در خواست‌هایی را مطرح می‌کردند مثل تراکم، امتیاز ویژه از سود بعضی فروشگاه‌ها، رانتهای خاص و مسائلی از این قبیل. آیا این مسئله صحت دارد؟

من شهرداری را از مدیر قبلی تحویل نگرفتم؛ زیرا مدیر قبلی را می‌بایست در زندان اوین به ملاقاتش می‌رفتم و از او اطلاعات می‌گرفتم

**الویری:** من در این باره که به صورت مستقیم بوده باشد موردی را به یاد نمی‌آورم ولی ممکن است که از برخی از مدیران شهرداری در مناطق مختلف درخواست‌هایی صورت گرفته باشد.

■ در آن زمان مطرح بود که اعضای شورای شهر در تلاش هستند که در عزل و نصب افراد دخالت‌هایی کنند. دخالت این افراد در چه راستا و با چه هدفی بود؟ در راستای منافع شخصی خودشان بود یا مصالح مردم؟

**الویری:** من تصور می‌کنم که دو هدف را دنبال می‌کردند. یکی نیت و هدف سیاسی را شامل می‌شد یعنی افراد در تلاش بودند کسانی را به مقام و مدیریت برسانند که متعلق به حزب یا گروه سیاسی خودشان بود. عامل دوم اقتصادی است؛ زیرا این افراد گمان می‌کردند اگر بتوانند کسانی را پیشنهاد بکنند که وابسته به خودشان باشند در آینده راه برای کسب منافع مالی و سودجویی‌های شخصی باز می‌شد. هر دو این‌ها در کنار هم مؤثر بود.

■ پس شما معتقدید که شرایط کلی باید اصلاح شود و شفافیت به وجود آید تا بعد از آن بتوان مسائل شهری را سامان بخشید.

**الویری:** بله، به عبارت دیگر ما در این زمینه باید از سمت کل به جزء حرکت کنیم، نه برعکس. در این باب ما نباید از مسائل خرد شروع کرده و سپس به مسائل کلی‌تر بپردازیم؛ بلکه باید ابتدا سیستم را اصلاح کرده و شفافیت‌سازی کنیم. بعد از اینکه ساختار اصلاح و ساده‌سازی شد و سیستم بوروکراتیک پیچیده موجود به سیستمی کارآمد تبدیل شد، آن گاه باید بقیه کارها صورت گیرد. نباید نظارت به صورت موردی اجرا شود، بلکه سیستم‌های اتوماسیون باید طراحی شده تا نظارت کلی اجرا شود. سیستم‌های مدرن احتمال لغزش کمی دارند، در حالی که درباره افراد همیشه ممکن است اشتباه و لغزش پدید آید. همچنین باید مردم‌سالاری در جامعه نهادینه شود تا احزاب یا گرفته و بتوانند فعالیت کنند. احزاب به عنوان مراکز مشاوره و کمک فکری می‌توانند در این زمینه‌ها مردم را یاری دهند. این کارها وقتی انجام شود، می‌توانیم بگویم که در ریشه‌کن کردن فساد و دزدی قدمی به پیش برداشته‌ایم. ولی اگر بخواهیم به صورت موردی عمل کنیم و به دزدی افراد و اشخاص معینی رسیدگی کنیم، راه‌های فرار فراوانی وجود دارد. لذا باید این آب گل‌آلود را از چشمه صاف کرده و به ریشه‌ها و دلایل بنیادین این وضعیت بپردازیم. ■



# لزوم نظارت بر دارایی‌های اعضای شورای شهر

گفت‌وگو با ولی‌الله شجاع‌پوریان



■ ما در نشریه چشم‌انداز ایران، از شماره گذشته روی موضوع شوراها کار می‌کنیم. می‌خواهیم ببینیم که ایده شوراها چقدر به ثمر نشسته است؟ چقدر مثبت بوده؟ چه آسیب‌هایی داشته است؟ به دنبال راهکارهایی برای بهبود عملکرد شورا هستیم. شما به‌طور کلی تجربه شوراها را چطور می‌بینید؟

□ همه می‌دانیم که تجربه شوراها در جمهوری اسلامی تجربه نوپایی است؛ امسال، شوراها ۱۶ ساله شدند. بعد از پیروزی انقلاب، همواره مجلس داشتیم؛ اما به‌رغم اینکه هفت تا هشت اصل قانون اساسی به‌طور مستقیم به شوراها پرداخته‌اند و در اصول بیشتری به شوراهای کلان و بالادستی اشاره شده، اما این اصول تا زمان آقای خاتمی معطل مانده بودند و در حقیقت شورا مولود دوره اصلاحات است. باین‌وجود دوره ۱۵ و ۱۶ ساله زمان کوتاهی هم نیست و می‌شود آن را ارزیابی کرد؛ اما نسبت به سایر نهادهای جمهوری اسلامی که معمولاً پا به پای نظام شکل گرفتند، شورا با دو دهه تأخیر کار خود را آغاز کرد.

به نظرم اولین نکته در آسیب‌شناسی شوراها، فرایند نظام انتخاباتی شورا است؛ یعنی ما باید متناظر با مسئولیت‌هایی که به پارلمان محله‌ای می‌دهیم، قوانین انتخاباتی را بازنگری کنیم و در حقیقت سعی کنیم شهروندان را از لحاظ فرهنگ‌سازی بلندمدت متقاعد و مجاب کنیم که نوع انتخابشان در شوراها باید با مجلس متفاوت باشد. شورا به دلیل حوزه کار و نظارتش یک نهاد اجتماعی و شهری است. گاهی می‌بینیم افرادی به شورا ورود می‌کنند که بعدها نمی‌توانند در این مسئولیت به شهر و شورا کمک کنند. گاهی برخی از مردم انتقاد می‌کنند که وجود فلان افراد در شورای شهر چه کمکی می‌تواند بکند؟ این نکته اول است که پیش از تشکیل شورا باید به آن پرداخت. حداقل‌هایی تعیین کرد و با کار فرهنگی و رسانه‌ای مردم را نسبت به انتخابات شورا و انتخاب درست نامزدها حساس کرد.

نکته دوم اینکه متأسفانه مردم شوراها را جدی نگرفته‌اند. شما میزان آرا را ببینید، حتی در همین دوره که انتخابات شوراها هم‌زمان با انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد؛ فردی که احساس تکلیف کرده که در انتخابات شرکت کند، در انتخابات ریاست جمهوری رأی داده اما، در

شورای شهر رأی سفید داده و نیازی به انتخاب در شوراها ندیده است.

■ فکر نمی‌کنید این موضوع به عملکرد اعضای شورا ارتباط پیدا می‌کند؟

□ این موضوع به این برمی‌گردد که یا جایگاه شورا برای مردم خوب تبیین نشده است یا عملکرد بد اعضای شورا، مردم را بی‌تفاوت کرده است؛ اما راهش این نیست که با صندوق رأی قهر کنیم، راه درست این است که افراد خوب را انتخاب کنیم. افرادی که ایرادات افراد سابق را نداشته باشند؛ زیرا قهر با صندوق رأی هیچ‌گاه کارساز نبوده است و فقط به از بین بردن فرصت‌ها می‌انجامد.

نکته جدیدی که این دوره اتفاق افتاده است و خوب است از منظر آسیب‌شناسی روی آن کار شود و واقعاً برای دوره آینده در مورد آن چاره‌اندیشی شود، این بوده که انتخابات شورا کاملاً در سایه انتخابات ریاست جمهوری قرار گرفته بود. به نظر بازنده اصلی در برگزاری هم‌زمان انتخابات شوراها و ریاست جمهوری، شوراها بودند. حساسیت و جایگاه شوراها فراموش شد. برای مثال تعداد افراد اصلاح‌طلبی که در شهر تهران به آقای روحانی رأی داده بودند، اگر یک‌چهارم آرای آن‌ها به سمت‌وسوی افرادی می‌رفت که حامی آقای روحانی بودند، الآن ترکیب ۳۱ نفره اعضای شورای شهر تهران از آن اصلاح‌طلبان بود.

■ این موضوع فقط مختص مردم نبود. در زمان انتخابات ریاست جمهوری حتی سیاسیون هم رغبتی به انتخابات شوراها نداشتند.

□ بله آن‌ها هم اصلاً رغبتی نداشتند. بنده در آن زمان مسئولیت یافتم تا با نمایندگان ادوار اصلاح‌طلب ارتباطی داشته باشم. جز یکی دو نفر هیچ‌کدام از نمایندگان اصلاح‌طلب به بحث شورا ورود پیدا نکردند و جالب است حتی برخی از دوستان ما پنج یا شش ماه بعد فهمیدند که امثال من در شورای شهر رأی آورده‌ایم. رأی که ندادند هیچ، حتی نمی‌دانستند چه کسانی رأی آورده‌اند.

یک بخش هم به عملکرد شوراها برمی‌گردد که باید متناسب با انتظارات مردم کار کنند و مشکلات را حل کنند. ممکن است شهروند تهرانی از خود پرسد بودن شوراها چه فرقی دارد؟ شورا چه سودی به حال تهران داشته است؟ در نتیجه ایجاد افعال و دلسردی می‌کنند.

■ شما هم‌زمان نبودن انتخابات را به‌عنوان راهکار معرفی می‌کنید؟

□ الآن در حقیقت استدلال بخش سیاسی کشور این است که برگزاری انتخابات مکرر در جمهوری اسلامی مردم را دلزده و خسته کرده است و هزینه‌های اضافی نیز در برداشته است. به همین دلیل به این نتیجه رسیدند که انتخابات هم‌زمان باشد.

انتخابات در کشور ما چهارساله است. بنده زمانی که در مجلس بودم، می‌دیدم که سال اول افراد به آشنایی و یادگیری می‌گذرد، سال چهارم هم فرد خود را برای انتخابات دوره بعد آماده می‌کند؛ یعنی شاید استفاده مفید از هر دوره نمایندگی دو سال یا کمی بیشتر باشد. در شورا هم همین طور است؛ اما در سایر مناطق دنیا، این مدت زمان افزون بر چهار، پنج و یا شش سال است. می‌توان این مدت را بیشتر کرد یا اینکه انتخابات شوراها ملی برگزار نشود و متناسب با شهرها برگزار شود. انتخابات در کلانشهری مانند تهران با انتخابات روستای ۲۰۰ نفری متفاوت است؛ مانند انتخابات شورایی که فقط در تهران برگزار شده و متمرکز در تهران بوده است. یا اینکه انتخابات شورای شهر تهران را جداگانه، در یک زمان خاص و فقط برای تهران انجام داد. می‌توان مدل‌های متفاوتی را ارزیابی کرد و خروجی‌اش این باشد که مردم اقبال بیشتری نشان دهند، حس مسئولیت نسبت به بحث انتخابات پیدا کنند و مهمتر از همه اینکه منتخبین شان افرادی باشند که مسائل و مشکلات شهر تهران را درک کنند و بتوانند برای حل آنها تدبیر کنند.

■ **انتخابات شورایی‌ها را چطور دیدید؟ به نظر می‌رسد این بار نسبت به دوره‌های پیش رونق بیشتری داشت.**

□ بله. انتخابات شورایی‌ها در ادوار گذشته کاملاً در غربت برگزار می‌شد و مردم مطلع نمی‌شدند و ساکنان محله‌ها هم چندان نمی‌دانستند؛ اما دوره چهارم شورای شهر و شاید بتوان گفت اعضای اصلاح‌طلب آن، تلاش کردند مردم را اندکی نسبت به مسئله حساس کنند. فضای انتخابات هم رقابتی شد. به همین دلیل طبق آمار، میزان مشارکت مردم در این دوره ۲۷ تا ۳۰ درصد بیشتر بود.

■ **نمایندگان اصلاح‌طلب شورا هم فعالیت زیادی کردند.**

□ کار خوبی که نمایندگان اصلاح‌طلب شورا کردند این بود که سعی کردند از مهندسی شدن انتخابات شورایی‌ها جلوگیری کنند. در مقطعی متوجه شدیم که قرار است انتخابات شورایی‌ها توسط برخی از نمایندگان فعلی تهران برگزار شود. این بود که اعضای اصلاح‌طلب شورای شهر ایستادگی کردند که انتخابات شورایی‌ها باید مدنی، شفاف و حتماً با نظارت شورای شهر باشد. سمت و سوی انتخابات به این سو بود که حتی نظارتش هم از شورا گرفته شود. چرا که متأسفانه فرمانداری، استانداری و وزارت کشور در برگزاری انتخابات شورایی‌ها اقبالی نشان نمی‌دهند. جریانی شکل گرفته بود که شهرداری تهران مجری برگزاری انتخابات باشد و نظارتش هم به دست مجمع نمایندگان تهران باشد. ما اصلاح‌طلبان شورا مانع شدیم و تاریخی را که رسماً برای انتخابات شورایی‌ها اعلام شده بود جابه‌جا کردیم و فرصتی فراهم شد تا ایرادات و اشکالات پیش‌آمده برطرف شود. آقای طلایی به‌عنوان رئیس ستاد هماهنگی شورا، مجری بود و نظارت بر انتخابات داشت به دست آقای طلا، نماینده تهران می‌افتاد. کار ارزشمند اصلاح‌طلبان این بود که تلاش کردند از

## تلاش کردیم هیچ فردی بدون دلیل رد صلاحیت نشود. مثلاً در اعلام صلاحیت‌ها اول ۵۰۰ یا ۶۰۰ نفر ریزش وجود داشت

مهندسی شدن انتخابات جلوگیری کنند. در شورا هیئت نظارت یازده نفره‌ای تعیین شد که مهندس سالاری هم به‌عنوان رئیس هیئت انتخاب شدند و نظارت به دست شورا افتاد.

اتفاق خوب دیگری این بود که تلاش کردیم هیچ فردی بدون دلیل رد صلاحیت نشود. مثلاً در اعلام صلاحیت‌ها اول ۵۰۰ یا ۶۰۰ نفر ریزش وجود داشت. افرادی به دلایل مختلف رد صلاحیت می‌شدند اما در نهایت غالب آن مجموعه صلاحیت‌هایشان اصلاح شد. گفتیم که باید مر قانون حاکم باشد و نهادهایی که از آن‌ها استععام گرفته می‌شود مرجع باشند اعمال نظرهای شخصی و سلیقه‌ای؛ البته ما این موضوع را خیلی رسانه‌ای و اطلاع‌رسانی نکردیم؛ اما در کل کار قابل دفاعی انجام شد.

■ **اصلاح‌طلبان برای انتخابات شورایی یک لیست دادند؛ اما با تأخیر و اطلاع‌رسانی هم محدود بود.**

□ یک بخش آن واقعاً انتخابی بود. خیلی تلاش کردیم که این موضوع را ثابت کنیم که در پی سیاسی کردن انتخابات شورایی‌ها نیستیم. شورایی‌ها باید یک بستر اجتماعی سالم برای همه گروه‌های شرکت‌کننده باشد. به همین دلیل احساس کردیم اگر لیست منسجمی بدهیم که روی آن تبلیغ شود، شاید به صلاح نباشد، ولی بخشی از جناح اصلاح‌طلب مانند خانه کارگر و فرهنگیان خودشان در قالب تشکل‌هایی تلاش‌هایی انجام دادند که خوب هم بوده. ارزیابی ما این است که بالای ۶۰ درصد افرادی که در شورایی‌ها هستند، مجموعه‌هایی هستند که با همسویی دارند. اگر چه گرایش افراد در شورایی‌ها مهم نیست.

■ **عده‌ای را پس از انتخاب شدن رد صلاحیت کردند. چه برنامه‌ای برای آن دارید؟**

□ بله. برای این موضوع هم همان هیئت نظارتی که اشاره کردم جلسات متعددی برگزار کردند که اغلب آن موارد هم رفع و رجوع شد. تعداد بسیار معدودی باقی مانده‌اند که مشکلمان قابل حل است. حال که انتخابات شورایی‌ها برگزار شد، در تشکیل شورایی‌های محلات یک نگرانی داریم و اینکه در کنار افراد منتخب مردم، با نام‌های مختلف، افراد انتصابی گذاشته شوند. این موضوعی است که دارد به طور مستمر پیگیری می‌شود. اینکه بگویند یک نفر به‌عنوان نماینده مداحان منطقه، یک نفر به‌عنوان نماینده مساجد منطقه، یک نفر به‌عنوان نماینده هیئت‌های مذهبی یا پایگاه بسیج و در کنار هفت نفر منتخب، افراد انتصابی هم گذاشته شوند، کار درستی نیست. قرار است به مناطق و محلات اعلام شود که در کنار افراد منتخب این افراد هم

باشند. بحث ما این است که اگر این آیین‌نامه و دستورالعمل هست، باید در شورای شهر به رأی گذاشته شود. این نگرانی ماست که با افراد انتصابی، ترکیب افراد انتخابی را به هم بریزند. به همان اندازه نقرات اصلی منتخب شورایی‌ها، افراد انتصابی با اسامی مختلف وارد شوند.

واقعیت این است که شورایی‌ها ظرفیت‌های بزرگی دارند. اولاً، که نقطه تماس محلات با مردم از یک سو و نقطه تماس محلات با مدیران شهری و همچنین ارتباط بین مردم و محلات با شورای شهر از سوی دیگر هستند. در جمع‌آوری اطلاعات کارشناسی، نیازها و اولویت‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی به دلیل حضور مستقیمشان در منطقه می‌توانند نقش آفرینی کنند. تهران بسیار بزرگ است و اگر عضو شورای شهر بخواهد وقت بگذارد نمی‌تواند به همه مشکلات رسیدگی کند؛ لذا وجود شورایی‌ها به‌عنوان ابزار کمکی بسیار مهم است. وری این می‌تواند محل کشف استعدادها قوی هم باشد. مدیران قابل در مدیریت امور شهری در آنجا کشف شوند و افرادی با ظرفیت در ادوار آینده در موقعیت‌های بالاتر قرار گیرند. مهمتر از همه اینکه می‌تواند در انتخاب افراد اصلح و به‌ویژه در معرفی اعضای فعلی شورا به مردم کمک کند. آیا بر اساس سلامت، درستی و توانشان کار کرده‌اند یا خیر.

از این موقعیت به نفع مردم بهره برده‌اند یا خیر؟

■ **چقدر با منطقه‌ای شدن انتخابات موافقت می‌کنند؟ اگر افراد کارشناس تری بیایند کمکی می‌کند؟**

□ در خصوص تهران واقعیت این است که به دلیل حجم جغرافیایی بزرگی که دارد، مدل‌های مختلفی ارائه می‌شود. حتی در بحث مدیریت شهری و فراتر از بحث مدیران شهرداری، مثلاً فرمانداری بحث است که تهران به چند فرمانداری تقسیم شود. اگر بخواهد یک نگاه دقیق کارشناسی و درست‌تری به تهران داشت، به نظر من باید تهران را پهنه پهنه کرد. البته برای این کار حتماً باید با کارشناسان مشورت کرد و کنفرانس و سمینارهای علمی برگزار کرد و مشاوران داخلی و خارجی نظر دهند. همه این‌ها باید نسبت به شرایط فعلی که شرایط خوبی نیست بررسی شود و یک راه‌حل اساسی یافت.

■ **وظیفه اصلی شوراها نظارت است. این نظارت چگونه اعمال می‌شود؟**

□ شورای شهر می‌تواند در تمامی مراحل اجرای طرح‌های شهری نظارت کند. طرح‌های کلانشهری در زمان تصویب بودجه سالانه، دارای ردیف بودجه بوده و میزان بودجه آن‌ها و مجری آن در ساختار شهرداری (کدام معاونت یا سازمان یا شرکت) مشخص می‌شود. در این زمینه کمیسیون‌های تخصصی شورای شهر می‌توانند نظارت کنند و حتی در اجرای طرح نظارت کارشناسی ارائه دهند. تا اینجا یک توضیح اداری رسمی ارائه کردم؛ اما این فرایند به این سادگی هم نیست. جناح‌بندی داخلی شورا، گاهی نظارت شورا را مختل می‌کند. متأسفانه خارج از تمام دلسوزی‌های اعضای شورای

وزرا، همگی باید پیش و پس از سمتشان لیست اموال و دارایی‌هایشان را اعلام کنند، می‌باید اعضای شورای شهر هم لیست اموالشان را اعلام کنند. اشکالات مختلفی وجود دارد که ماحصلش این است که خروجی‌اش، خروجی قابل قبولی نیست. خودمانی بگویم در مسجدهای برای ادای نماز رفته بودم، آقای اسم یکی از همکارانمان را برد و گفت درست است ایشان برای انجام کاری مبلغ کلانی دریافت کرد، جواب درستی نداشتم که به او بدهم.

■ **یک بخش صحبت اولمان که گفتیم چرا مردم به انتخابات رغبت نشان نمی‌دهند، همین است. باید اقدام عاجلی بشود. افرادی که این رقم‌های عجیب درباره ثروشان گفته می‌شود معرفی شوند. افرادی در شورا هستند که هیچ حرفی نمی‌زنند. بر حسب رفع تکلیف تذکری می‌دهند. اگر اهمیت و روند شورا نبود برخی می‌گفتند تعطیلش کنید. مردم می‌گویند فلانی در واقع رفته است کار ما را راه بیندازد اما نشسته است و کاری نمی‌کند. هیچ راه حلی به نظر تان نمی‌رسد؟**

□ راه‌حلش این است که نهادهای قانونی ما به این موارد رسیدگی کنند و با آن‌ها برخورد کنند. سازمان بازرسی و وزارت اطلاعات می‌توانند ورود کنند. به نظر در این بخش باید اراده مبارزه با فساد مالی وجود داشته باشد. علی‌رغم تأکید رهبری و وجود ستادهای عریض و طویل بحث مبارزه با مفاسد اقتصادی در کشور ما جواب نداده چراکه اراده‌ای وجود نداشته. حتی کشورهای لائیک در این زمینه از ما عملکرد بهتری دارند. ما که می‌گوییم مال حرام یک لقمه‌اش آتش جهنم است، ارقام اختلاس‌مان سر به فلک می‌کشد. بحث مبارزه با مفاسد اقتصادی رنگ و لعاب سیاسی گرفته و دستخوش برخوردهای گزینشی شده است. باید در بحث مبارزه با فساد، بی‌محایا و بدون دخالت گرایش سیاسی افراد برخورد جدی شود.

■ **خارج از بحث شورا برنامه تان برای حزب تازه تأسیستان چیست؟ انگیزه تان چه بوده است؟**

□ بعد از انتخابات بخشی از جامعه اصلاح‌طلبی دچار آسیب‌های جدی شد، به ویژه نسل جوان و دانشجویی. شاید تشکل‌های کنونی اصلاح‌طلبان هم نمی‌توانستند به نحوی افراد را جذب کنند، لذا نیاز به تشکلی بود که با نگاه علمی، کارشناسی، به‌روز، جامع و جدی‌تر مسائل سیاسی اجتماعی امروز ما را تعقیب کند. استقبال گسترده‌ای هم از حزب شد، چراکه می‌دانند مجموعه‌ای جدی است. اینکه مخالفان ما تلاش کردند که این حزب پا نگردد و به تأخیر بیفتد، شاید یک دلیل همین است. برنامه ما این است که در طی مدت قانونی شش ماه مجمع عمومی را برگزار کنیم و تشکیلات و ساختار قانونی آن را شکل دهیم و بعد کنگره سراسری حزب را برگزار کنیم. ■

فقط در حد انتخاب شهردار اختیار دارد، برای عزل هم فرایند مشکلی وجود دارد. اختیاراتی که قانون‌گذار پیش‌بینی کرده است، شفاف و قوی نیست و کلی است. گاهی اعضای شورا نکاتی را در قالب تذکر به شهردار می‌دهند؛ اما اگر او عمل نکند چه اتفاقی می‌افتد؟ مانند مجلس که تحقیق و تفحص می‌کند و نتیجه تحقیق و تفحص را به قوه قضائیه می‌دهد، اما اگر شورا اشکالاتی به کارکرد شهردار داشته باشد، آیا جایی هست که بتوانیم گزارشی را تسلیم مراجع قضایی کنیم و آن‌ها چون عضو شورای شهر گزارش را تسلیم کرده است، از نظر قانونی مکلف باشند که رسیدگی کنند؟ قانون‌گذار در اینجا ساکت است. یکی از مشکلات شورا این است که سه مرجع برایش قانون‌گذاری می‌کنند. مجلس شورای اسلامی، شورای عالی استان‌ها و هیئت‌وزیران. به همین خاطر تداخل و موازی‌کاری پیش می‌آید. من الان در کمیسیون نظارت و حقوقی هستم، واقعا سردرگمی در قوانین متعدد وجود دارد و البته به دنبال اصلاح و تنقیح آنها هستیم.

■ **برای رفع این موضوع چه کار کرده‌اید؟**

□ در شورای چهارم این کار شروع شده است که مجموعه‌ای برای تنقیح قوانین راه‌اندازی کنیم. کل قوانین پیش از انقلاب که به آن انجمن‌های شهر می‌گفتند و قوانین بعد از انقلاب را جمع‌آوری کنیم. تیمی تخصصی هم به اسم کمیته تنقیح به‌عنوان زیرمجموعه کمیسیون نظارت و حقوقی شکل گرفته که بنده مسئول این کمیته هستم. برای مثال قانون در این موضوع که خزانه‌دار را رئیس شورا انتخاب کند یا اعضا، گنگ است و اسباب اختلاف می‌شود.

بخش دوم اینکه خود اعضا هم دغدغه‌هایشان مشترک نیست یا در حقیقت نگاهشان به این جایگاه متفاوت است. در افواه مردم نسبت به اعضای شورای شهر حرف‌های جدی وجود دارد. روی سلامت مالی آنان و مسائل دیگر. نهادهای نظارتی و امنیتی هم سابقه افراد را دارند، ما باید مجموعه‌ای داشته باشیم که به شکل دائمی عملکرد اعضای شورای شهر خصوصاً در کلانشهرها را رصد کند. در همین دوره به‌صورت رسمی در نطق خودم اعلام کردم. همان‌گونه که رهبر، رئیس‌جمهور و

شهر و شهرداری با یکدیگر، گاهی اعضای شورا فارغ از منافع شهر، شورا را به آوردگاه طرفداران شهردار و مخالفان شهردار تقسیم می‌کنند. این آسیبی جدی است که در نهایت ضرر آن به شهر می‌رسد. در این موارد بحث بر سر منافع شهر و شهروندان است. موارد بسیار بوده که شهردار با اصرار بر اجرای پروژه‌های به‌شورا آمده و با تعامل مناسب اعضای شورا در موضوع، بازنگری‌های جدی پدید آمده است.

در این شرایط، اصلاح‌طلبان منتقد شهرداری هستند و محافظه‌کاران طرفدار شهردار. حرف من عضو با مدیریت شهری همیشه مشخص و معین است. شهرداری نیازمند انضباط مالی بیشتری است. چندی پیش هم در نطق پیش از دستور به نحوه اجرای آن اشاره کردم. همکاری همه اعضای شورا و شهرداری تهران یک تاکتیک نیست، بلکه یک هدف استراتژیک است. شهر متعلق به همه است نه یک گروه. اگر آن را با برنامه شکل دهیم، شهری منظم و برنامه‌دار و امن خواهیم داشت؛ اما اگر بخواهیم طرح تفصیلی و جامع را هر جا که با منویات ما نمی‌خواند بی‌سروصدا دور بزنیم، به تهران ۱۴۰۴ نمی‌رسیم. به تهرانی می‌رسیم که حسرت آیندگان برای یک زندگی سالم شهری را به دنبال خواهد داشت.

■ **به نظر شما ضعف نظارت اعضای شورا بر شهرداری به علت نقص در قانون است و یا به علت نحوه انجام وظیفه افراد شورا است؟**

□ در هر دو بخش است. یکی اینکه برای نمونه قوانینی که وظایف شوراها را تعریف کرده اختیار انتخاب شهردار را به شورا داده، ولی برای استیضاح شهردار باید دو سوم آرا وجود داشته باشد. در صورتی که در مجلس برای استیضاح یک وزیر از میان ۲۹۰ نماینده این درصد خیلی کمتر است. دوم در کلانشهر تهران، شهردار، مدیران خود را در قالب انتخاب شهرداران مناطق ۲۲گانه بدون اخذ مجوز از شورا انتخاب می‌کند، اگر قانون قوی باشد به همان شکل که رئیس‌جمهور برای وزیرانش از مجلس باید رأی اعتماد بگیرد، شهردارها نیز برای انتخاب شهرداران مناطق باید رأی اعتماد شورا را داشته باشند. الان ما نه علت جابجایی شهرداران مناطق را می‌دانیم و نه دلیل انتصاب آنان را. شورا



## چشم‌ها و گوش‌ها

**در پی تفاهم نوزان در یکی از روزنامه‌ها آمد که «اسب زین شده را دادیم و افسار پاره را گرفتیم.»**

آقای سعید لیلاز در گفت‌وگو با سایت خبری - تحلیلی ندای ایرانیان گفت در واقع اسب زین کرده را دادیم، ولی اسب زین کرده چه بود؟ «قطعنامه‌های شماره ۱۷۳۷ و ۱۷۴۷ و ۱۸۰۳ شورای امنیت و تحریم بانک مرکزی و قطع خدمات سوئیفت و تحریم خرید نفت ایران» پرونده ما در آژانس نه تنها به شورای امنیت، بلکه در فصل هفتم آن رفت. آنکه امکان جنگ قانونی علیه ایران را به ۵+۱ و طبعاً متحدان آنها می‌داد. آقای لیلاز می‌افزاید: «اسب زین شده دلار چند نرخی بود که دولت هر دلار ۱۰۰۰ تومان تحویل گرفت و ۴۰۰۰ تومان تحویل داد» به‌رحال از درون چاهی می‌خواهیم دربیاییم. متن کامل این مصاحبه در سایت خبری تحلیلی ندای ایرانیان در دسترس است.

\*\*\*

**توسعه متوازن نیاز به عزم ملی دارد**  
(شهروند، ۹۳/۱۲/۶)

دکتر پیران: توسعه پایدار سه محور اساسی دارد: «نخست ملاحظات زیست‌محیطی، دوم توسعه همگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، فضایی، انسانی، سرمایه اجتماعی، سرمایه فکری، انسانی، فرهنگی، مالی و بومی و سوم فقرزدایی و عدالت اجتماعی» او ادامه داد: «الگوی توسعه باید فقرزدا باشد و از طرف دیگر باید توجه داشته باشیم که توسعه فقط اقتصادی نیست و باید برای رسیدن به آن اجتماع و فرهنگ هم تغییر کند.»

... پیران در ادامه به یکی از مشکلاتی که در هشت سال دولت نهم و دهم در ایران اتفاق افتاده بی‌سابقه بود. یکی از مثال‌هایش ساخت مسکن مهر برای مردم بود. «چند روز پیش با آقای آخوندی وزیر راه و شهرسازی جلسه‌ای داشتیم و او می‌گفت ۲۴۰ هزار واحد مسکن مهر در اطراف تهران ساخته شده در جاهایی که برای آبرسانی به ۲۰ خانوار هم مشکل وجود دارد. من همان اول که ایده ساخت مسکن مهر انجام شد گفتم این خیانتی است که تاریخ از آن یاد خواهد کرد.»

\*\*\*

**هاشمی: در همین اتاق گفتم اصل انحراف خود احمدی‌نژاد است**  
(همدلی، ۹۳/۱۲/۶)

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در دیدار با تشکل‌های دانشجویی پنج استان دانشگاه آزاد اسلامی به بیان ناگفته‌هایی از انتقادات خود در جلسه هیئت‌رئیس خبرگان رهبری در زمان دولت گذشته پرداخت. به نوشته سایت رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، هاشمی در حاشیه این دیدار اتاقی را در انتهای سالن به میهمانان نشان داد و گفت: همین جا به آقایان گفتم که چرا تمام کارهای این دولت (احمدی‌نژاد) را تأیید می‌کنید؟ فردا جواب مردم و خدا را چه می‌دهید؟ بعد هم به آقایانی که در خبرگان بود گفتم حالا که رسوا شده، می‌گوی فلان کس باعث انحرافش شده، اصل انحراف خود اوست. اگر اشتباه کردی صادقانه به مردم بگو اشتباه کردم. نه اینکه پشت فلان کس قایم شوید و بگویید انحراف کار او بوده. مردم این حرف‌ها را باور نمی‌کنند. رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: همه می‌خواستند که خط اعتدال پیروز نشود که شد. حالا همه جمع شده‌اند که انتقام رأی مردم را از دولت منتخب آنها بگیرند.

\*\*\*

**استقبال گرم مراجع عظام و تقلید از روحانی در قم**  
(جمهوری اسلامی، ۹۳/۱۲/۱۰)

رسانه‌های منتسب به جناح موسوم به اصولگرا از برجسته کردن خبر حمایت مراجع عظام تقلید از دولت یازدهم در سفر هفته گذشته رئیس‌جمهور به قم و دیدار صمیمانه با علما و مراجع تقلید نشان‌دهنده تفاوت اساسی میان این دولت با دولت‌های نهم و دهم در نوع تعادل با روحانیان و مراجع عظام تقلید است. مراجع تقلید و علمای قم به دلیل رفتارها و عملکردهای رئیس‌جمهور نهم و دهم حاضر نبودند او را به حضور بپذیرند. استقبال گرم مراجع عظام تقلید از رئیس‌جمهور روحانی، فصل جدیدی از روابط دولت جمهوری اسلامی ایران با

روحانیت به‌ویژه در سطح مراجع تقلید را گشوده است.

\*\*\*

**جلیلی دو بار از رهبری تذکر گرفت**  
(آرمان، ۹۳/۱۲/۱۰)

صادق خرازی: «در اجلاس استانبول که آقایان تصمیم گرفتند تمام سوخت ۲۰ درصدی ایران را بدهند و آن را به میله سوختی تبدیل کنند مقام معظم رهبری مخالفت کردند و آن موضوع منتفی شد. حتی ملاقاتی که آقای جلیلی با آقای برنز انجام دادند و طرفین یک ساعت و نیم با یکدیگر مذاکره کردند هم مورد دیگری بود که رهبری انقلاب به آقای جلیلی تذکر دادند که شما اجازه نداشتید به‌صورت دو جانبه با امریکایی‌ها مذاکره کنید. در ادامه خرازی اشاره کرد که جلیلی در مذاکرات دیپلماتیک اثرگذار نبوده و کارش ابلاغ بیانیه بود و انعطاف نداشت و طرف مقابل را کسل می‌کرد.»

\*\*\*

**دانش و فهم مردم از شرایط بالا رفته**  
(شرق، ۹۳/۱۲/۱۳)

در خارج از چارچوب‌های قانونی امروزه دیگر برخورد با یک مشکل سیاسی یا حتی یک ناهنجاری از طریق قهر کردن، اسم کسی را نیاوردن و عکس کسی را منتشر نکردن حل نمی‌شود، زیرا هم سطح دانش و فهم مردم ما از شرایط و اوضاع و احوال بالا رفته و هم شاید برخی از این شیوه‌ها براننده نظام جمهوری اسلامی ایران نباشد.

\*\*\*

**توطئه جنگ ایران و ترکیه چقدر جدی است؟**  
(برگردان: دیپلماسی ایرانی، ۹۳/۱۲/۱۶)

مرسی عطاالله، در الاهرام می‌نویسد: برای اینکه بتوانم دیدگاه شخصی خود را درباره نقش جورج بوش پسر، رئیس‌جمهور سابق امریکا در ایجاد فرقه‌بندی و جنگ در خاورمیانه ثابت کنم به اظهارات وی بعد از پایان نخستین نشست شورای امنیت ملی امریکا بر سر چگونگی تعامل با حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اشاره می‌کنم که گفت: «طرح اصلی ما این است که آنها را به سمتی هدایت کنیم که خودشان با خودشان بجنگند.» این اظهار نظر موجی از خشم را در آن موقع ایجاد کرد. در آن موقع بسیاری از کسانی که در داخل امریکا صاحب‌نظر هستند می‌گفتند این اظهارات از روی جهل و کم‌تجربگی رئیس‌جمهور بوش ایراد شده است و به دنبال آن دیدیم که دیگر این اظهار نظر «تکان‌دهنده» از سوی خبرگزاری‌ها و رادیوهای امریکایی تکرار نشد... «عقلای دوست و دشمن کنار هم بنشینند و عقل‌هایشان را روی هم بگذارند تا توطئه دشمنان اسلام خنثی شود!»

\*\*\*

**توطئه‌ای بین‌المللی به پیدایش داعش در خاورمیانه کمک کرده است**  
(جمهوری اسلامی، ۹۳/۱۲/۱۷)

شیخ‌الزهر: گروه‌های تندرو از جمله داعش از نظر فکری و دینی دچار انحراف شده‌اند و تلاش می‌کنند تا افکار خود را میان جوانان رواج دهند تا نیروی کشورها را از بین ببرند. وی تصریح کرد: این گروه‌های تندرو نماینده دین اسلام نیستند و فلسفه اصلی در اختیار ندارند که رفتار و برخورد خود را با آن توجیه کنند.

\*\*\*

**ساختار سازمان جاسوسی امریکا تغییر می‌کند**  
(جمهوری اسلامی، ۹۳/۱۲/۱۷)

به گزارش بی‌بی‌سی خبرنگاران می‌گویند این نگرانی وجود دارد که تمرکز سازمان سیا بر شکار تروریست‌ها و کشتن آنها پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ظرفیت‌های این سازمان را در زمینه جاسوسی و تحلیل اطلاعات فرسوده کرده باشد.

... قرار است به‌عنوان مهم‌ترین بخش از این تغییر ساختار سازمانی، فاصله بین

تحلیلگران و مجریان عملیاتی در این سازمان از بین برود.

\*\*\*

### غرضی: وزیر کشور شجاعت به خرج داد (ایران، ۹۳/۱۲/۱۸)

سیدمحمد غرضی به روزنامه «ایتکار» گفت: «رحمانی فضلی وزیر کشور جسارت و شجاعت زیادی برای گفتن حرف‌هایی به خرج داد که در زیر لایه این رقابت‌ها پنهان است. شخصاً سند یا مدرکی ندارم و ندیده‌ام، اما من هم مانند بسیاری، از هزینه‌های چهار میلیارد تومانی تا ۴۰۰ میلیارد تومانی هم شنیده‌ام که برای انتخابات خرج شده است.»

\*\*\*

### تحلیل فاینشال تایمز از مخالفت تندروها با روحانی (ایران، ۹۳/۱۲/۱۸)

«درحالی که امیدها برای به فرجام رسیدن مذاکرات هسته‌ای افزایش یافته است، تندروها در ایران سعی بر این دارند که به رئیس‌جمهور روحانی به دلیل نگرانی‌شان از نفع سیاسی او از موفقیت گفت‌وگوهای هسته‌ای، ضربه بزنند... «تندروها امیدوارند که می‌توانند با به تحلیل بردن برنامه‌های روحانی، حامیان او را ناامید و پایگاه اجتماعی‌اش را پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری آینده تضمین کنند.»

\*\*\*

### سکوت سرپرست وزارت اقتصاد دولت نهم شکست (ایران، ۹۳/۱۲/۲۳)

سرپرست وزارت اقتصاد در دولت نهم ضمن اشاره به موضوع خاوری یادآور شد: «این بنده خدا باز نشسته بود برای برگرداندن حکم بازنشستگی آن باید هیئت دولت تشکیل می‌شد. در دولت توانستند اشتغال به کار خاوری را بگیرند و بر سر کار آمد.» به گزارش انتخاب، حسین صمصامی در نشست تخصصی «خطر ورشکستگی نظام بانکی و راهبردهای رسانه‌ای افزود: وزیر اقتصاد حکم خاوری را زد، بانک مرکزی رزومه بانکی‌اش را تأیید کرد و رئیس‌جمهوری هم تأییدش کرد، اما وقتی اختلاس کرد، فقط به جرم او رسیدگی شد، پس دیگران چه؟ مگر در زیارت عاشورا نمی‌خواهیم همه کسانی که در یک ظلم دخیل بودند، لعنت می‌شوند.»

\*\*\*

### امام جمعه شیراز: اگر باد کاشتید، توفان درو می‌کنید (ایران، ۹۳/۱۲/۲۳)

امام جمعه شیراز گفت: «نشانه‌هایی از بازگشایی پنجره‌های فتنه در فارس دیده می‌شود.» به گزارش ایسنا، آیت‌الله اسدالله ایمانی در خطبه‌های نماز جمعه با اشاره به مشکلاتی چون بیکاری، تعطیلی کارخانه‌ها، خشکسالی، حاشیه‌نشینی و گسترش آن به مرکز شهر گفت: آیا واقعاً مشکل این است که هرروز سخنرانی دعوت می‌شود و به ذکر شورای تأمین توجه نکنند؟ مگر این پست چقدر باید بماند؟ وی تأکید کرد «دانشجویان مسموم شده‌اند، هیچ نماینده‌ای بیانه صادر نمی‌کنند، اما یک حادثه سیاسی اتفاق می‌افتد، همه مضطرب شده و به کار می‌افتند اگر کسی حریم ولایت و خبرگان رهبری را شکست باید انتظار داشته باشید که دیگران حریم او را نشکنند؟ اگر باد کاشتید توفان درو می‌کنید؟ چرا مسائل را برش می‌دهید و مسائل را بریده از گذشته و آینده بررسی می‌کنید؟»

\*\*\*

### زمین جدید عیدگاه اهل سنت تحویل داده شد (ایران، ۹۳/۱۲/۲۴)

بعد از گذشت یک بازه زمانی و برخی اختلاف‌نظرها، سرانجام در دولت تدبیر و امید و با مساعدت مسئولان استان و کشور زمین جدید عیدگاه اهل سنت تحویل داده شد.

تقاضای واگذاری زمین جهت اقامه نماز اهل سنت زاهدان از ابتدای دولت هشتم و به این دلیل که فضای کنونی عیدگاه پاسخگوی نیاز نمازگزاران نبوده ارائه شد و سرانجام زمینی به مساحت ۳۰ هکتار در مسیر جاده گوربند جهت اقامه نماز عید اهل سنت زاهدان تحویل داده شد. کار تسطیح و آماده‌سازی زمین عیدگاه جهت اقامه نماز عید قربان آغاز شده و در پی واگذاری این زمین، مولوی عبدالحمید نماز شکر را در محل زمین عیدگاه جدید به جای آورد. (ندای زاهدان)

\*\*\*

### کری از خویشن‌داری ایرانیان می‌گوید (ایران، ۹۳/۱۲/۲۴)

کری می‌گوید: «تاریخ ایران، شیعیان ایران و جهان عرب و شیعیان عرب پیچیده است. به خاطر داشته باشید ایران و عراق هشت تا ۱۰ سال جنگ داشتند. مردم (ایران) شیمیایی شدند اما ایران با گاز شیمیایی پاسخ نداد.»

\*\*\*

### داعش حاصل حمله آمریکا به عراق است (جمهوری اسلامی، ۹۳/۱۲/۲۷)

پایگاه خبری «وایس»: باراک اوباما با لحنی تمسخرآمیز گفت: اما اینکه آنها مستقیماً رهبر عالی ایران را خطاب قرار دهند و بحث اساسی آنها این باشد که با رئیس‌جمهور ما توافق نکنید، چون شما نمی‌توانید به او اعتماد کنید که پایدار بماند، اتفاقی تقریباً بی‌سابقه است. اگر نگاهی به تاریخ بیندازیم تا نمونه‌ای برای آن پیدا کنیم، نمی‌توانیم مورد مشابهی پیدا کنیم... «داعش حاصل مستقیم بزرگ‌تر شدن القاعده در عراق است که به دلیل حمله ما به عراق در سال ۲۰۰۳ (۱۳۸۲ شمسی) رشد پیدا کرد، این یکی از نمونه‌های تبعات ناخواسته جنگ است و به همین خاطر است که ما باید به‌طور کلی قبل از شلیک کردن ابتدا نشانه بگیریم.»

\*\*\*

### نظر علم‌الهدی درباره برخورد با مطهری (ایران، ۹۴/۱/۱۵)

حجت‌الاسلام علم‌الهدی پیرامون واقعه شیراز گفت: افرادی که با مطهری نماینده مجلس برخورد کردند ارادتل‌آو‌باش نبودند، بلکه همین مردم ارزشمند بودند که وظیفه خود دیدند با یک عنصر غیرارزشی و منحرف برخورد کنند و نیروهای متدین پای آرمان‌های خود ایستاده‌اند. به گزارش انتخاب امام‌جمعه مشهد با اشاره به اینکه «نوع برخورد با مطهری صحیح نبوده» در عین حال گفت: نباید مسئولان اعم از رئیس‌جمهوری و غیره علیه این افراد این چنین واکنش نشان دهند، بلکه انتقاد خود را به‌صورت مطلوب بیان کنند.

\*\*\*

### بزرگ‌ترین جنایت‌ها در تاریخ اسلام (جمهوری اسلامی، ۹۴/۱/۱۶)

حسنین هیکل: جای بسی تأسف است که ما بدون دلیل و به نفع امریکایی‌ها روابطمان با ایران را از دست دادیم. امریکایی‌ها خوب می‌دانستند که برخی از کشورهای عربی از انقلاب اسلامی در ایران دچار سوء تفاهم شده بودند و از آن سوء استفاده کردند. آنها کاری کردند که ما مبارزه با اسرائیل را فراموش کنیم و به جای آن درگیر جنگ شیعه و سنی شویم... تقسیم جهان عرب به شیعه و سنی یکی از بزرگ‌ترین جنایت‌ها در تاریخ اسلام بود.

\*\*\*

### در گفت‌وگو با فرید مر جایی: چرا گروه‌هایی از مذاکرات نگرانند؟ (اعتماد، ۹۴/۱/۱۷)

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که چرا این گروه‌ها نگران هستند؟ به این دلیل است که اگر مذاکرات موفق شود، پس از ۳۵ سال از پیروزی انقلاب، امریکا و غرب، ایران را به رسمیت می‌شناسند و سیاست تغییر نظام به شکل رسمی عوض می‌شود. پس می‌توان گفت هدف نامه ۴۷ سناتور ایجاد التهاب در جامعه امریکا نسبت به مذاکرات بود.

از سوی دیگر، در روند بحران‌سازی و برهم زدن و التهاب در مذاکرات اقداماتی دیگر هم انجام شد. مثلاً چندی پیش در آرژانتین، دادستان این کشور Nisman ترور شد. من این مسئله را جزئی از سناریوی امنیتی کردن پرونده ایران توسط اسرائیل می‌دانم که قصد دارد در روند مذاکرات اختلال ایجاد کند. دادستان فوق‌المراتب بود علیه رئیس‌جمهور آرژانتین شهادت بدهد؛ ولی یک روز قبل از آن، ترور شد یا خودکشی کرد. پس از این اتفاق گفته شد که Antonio Stiuso یکی از مقامات ارشد سازمان اطلاعات آرژانتین، رابط میان اسرائیل و دادستان فوق‌المراتب بوده است. از طرف دیگر، Damian Pachter اولین خبرنگاری که خبر مرگ یا ترور شدن دادستان را داد، پس از آنکه چند روز وانمود می‌کرد تحت تعقیب افراد ناشناس قرار دارد به اسرائیل فرار کرد. سؤالی که در این میان ایجاد می‌شود این است که چرا او فرار کرد و به اسرائیل رفت؟ این مسائل حاکی از

سناریوی علیه ایران است.

در ۱۸ فوریه نیز خانم کوشنر، رئیس جمهور آرژانتین مطرح کرد که وزیر خارجه این کشور Hector Timerman که از قضا یهودی هم است، به امریکا و اسرائیل گفته است که در این باره در امور داخلی کشورمان دخالت نکنند. در مجموع این مسائل می تواند قطعاتی از یک پازل باشد و از نظر زمانی هم در همان راستای برهم زدن مذاکرات قابل ارزیابی است.

\*\*\*

### تحلیل سی.ان.ان از نقش رهبر انقلاب در مذاکرات هسته‌ای

(ایران، ۹۴/۱/۱۸)

پایگاه اینترنتی شبکه تلویزیونی سی.ان.ان امریکا نوشت: «در جریان مذاکرات اخیر هسته‌ای، آیت‌الله خامنه‌ای رهبر ایران فرایند مذاکرات را از نزدیک توسط تیمی از مشاوران اعم از دانشمندان هسته‌ای، حقوقدانان و کارشناسان مدیریت می‌کرد.»

### رأی الیوم: اعراب به جای شیون به تهران تبریک بگویند

(ایران، ۹۴/۱/۱۸)

به گزارش انتخاب، روزنامه اینترنتی رأی الیوم سرمقاله خود را به «تفاهم لوزان» اختصاص داد و نوشت: منطقه خاورمیانه وارد مرحله جدیدی شده است. به گونه‌ای که می‌توان گفت: عصر ایران آغاز شده بگذارد ایرانی‌ها در خصوص این تفاهم به جشن و خوشحالی مشغول باشند، اما تصور می‌کنیم که کشورهای عربی به جای شیون و زاری براساس عرف مرسوم بین الملل، باید این موفقیت را به این کشور تبریک بگویند و به‌طور کامل در رویکردهای سیاسی خود بازنگری کنند، رویکردهایی که سبب شده کشورهای عربی هیچ طرحی در منطقه نداشته باشند... این توافق برای اسرائیل قطعاً نشانه و علامت بدبینی است و دقیقاً همین نکته مثبت‌ترین جنبه این توافق است.

\*\*\*

### موضع رئیس جمهور عراق درباره حمایت ایران

(ایران، ۹۴/۱/۱۹)

حیدر العبادی در پاسخ به این سؤال که آیا برای همبستگی با ایران باید هزینه سیاسی پردازید گفت: «من هیچ چیز را به آنها (ایرانی‌ها) مدیون نیستم. آنها به خاطر امنیت ملی خود وارد عمل شدند چون داعش برای ایران نیز تهدیدی بزرگ محسوب می‌شود حتی اگر من از این کار ناراضی هم بودم باز ایرانی‌ها به حمایت از ما ادامه می‌دادند.» به گزارش انتخاب، نخست‌وزیر عراق در گفت‌وگو با اشپیگل ادامه داد: «کشورهای زیادی خواستار کمک به عراق هستند. ایران، امارات متحده عربی، اردن و ترکیه از جمله کشورهایی هستند که استفاده از نیروهای هوایشان را پیشنهاد دادند، اما با احترام زیادی که برای همه آنها قائم باید بگویم آنها همه به دنبال منافع خویش هستند. من ترجیح می‌دهم بیشتر روی ائتلاف بین‌المللی متمرکز شوم.»

\*\*\*

### حمله کشورهای عربی به یمن اشتباهی تاریخی بود

(جمهوری اسلامی، ۹۴/۱/۲۳)

محمدحسین هیکل: تشکیل نیروی مشترک عربی به مناقشه اعراب و اسرائیل بازمی‌گردد. تصمیم حمله نظامی به یمن پیش از اجلاس سران عرب اتخاذ شد، زیرا طرف‌هایی وجود دارند که صبر و تحمل نداشتند. چطور با اسرائیل به راه حل سیاسی دست یافته شد اما با ایران نمی‌شود؟ روزنامه‌نگار مصری همچنین به وقوع جنگ مذهبی در منطقه هشدار داد؛ چرا که به تقسیم جهان عرب منجر خواهد شد.

\*\*\*

### هشت سال دولت قبل وقفه در تاریخ انقلاب بود

(شرق، ۹۴/۱/۲۶)

آیت‌الله بیات زنجان: هنوز عامه مردم نمی‌دانند در آن هشت سال دولت قبل چه بلایی به سرشان آمد و چه ضربه‌هایی به کشورمان، خصوصاً در عرصه‌های علمی وارد شد و در این هشت سال وقفه‌ای در تاریخ انقلاب ایجاد و با نوعی رکود فکری مدیریتی سیاسی روبرو شدیم. (ایلنا)

\*\*\*

### مدعیان حقوق زنان دنبال برهنگی زنان هستند

(شرق، ۹۴/۱/۲۶)

آیت‌الله مصباح: سردادن شعار آزادی برای این است که زنان برهنه در جامعه حاضر شوند تا مردان سوءاستفاده کنند.

### نگران این هجمه نیستم

### پاسخ هاشمی به منتقدان

(شرق، ۹۴/۱/۲۷)

جریان‌های افراطی در این شرایط احساس نگرانی بیشتری می‌کنند. همین گروه (کسانی که چند سال پیش در حرم امام (ره) با توهین و جنجال مانع سخنرانی سیدحسن خمینی شدند) پیاده‌نظام دلوپاسان امروزند. این حرف‌ها را سابق نیز گفته بودم.

\*\*\*

### دوری از ائتلاف با اصلاح‌طلبان

(شرق، ۹۴/۱/۲۹)

محمدرضا باهنر: اتحاد میان همه جریان‌های اصولگرایی حتی جبهه پایداری لازم است اما باید پذیرفت که تئوری ائتلاف با اصلاح‌طلبان معتدل از اساس، محکوم به شکست است و جریان اصولگرایی باید اصلاح‌طلبان کشور را تنها به‌عنوان رقیب بپذیرد. (ایسنا)

\*\*\*

### ایران بازدارنده دولت‌های سرکش امریکا و اسرائیل است

(اطلاعات، ۹۴/۱/۳۰)

فارس: نوام چامسکی، امریکا و رژیم صهیونیستی را دولت‌های سرکشی خواند که نمی‌خواهند قدرت بازدارنده ایران را در منطقه تحمل کنند. این فیلسوف سرشناس امریکایی، ایران را عاملی بازدارنده در برابر دولت‌های سرکش و رژیم صهیونیستی دانست. چامسکی با بیان اینکه حامی مذاکره با ایران هستم گفت: دو کشور هستند که به‌طور مداوم باعث اقدامات تخریبی در خاورمیانه هستند. آنها دست به تجاوز، خشونت، اقدام‌های تروریستی و غیرقانونی می‌زنند امریکا و اسرائیل مقدار زیادی تسلیحات اتمی دارند و سلاح‌های اتمی آنها در نظر گرفته نمی‌شود.

\*\*\*

### سه هدف ایران از مذاکرات

(ایران، ۹۴/۲/۶)

نیویورک پست: «ایران طی مذاکرات طولانی با غرب سه هدف داشته است: حفظ تأسیسات هسته‌ای‌اش، سست کردن پایه تحریم‌ها و از بین بردن نظام حقوقی که این کشور را منزوی می‌سازد، اکنون اوپاما در آستانه محقق کردن هر سه این هدف‌ها برای ایران است، زیرا از نظر وی تنش‌زدایی با ایران بیشتر از هر چیز دیگری ارزش دارد.»

\*\*\*

### سخنان جاهلانه بر سیمای شما گردی نمی‌نشانند

(آرمان، ۹۴/۲/۶)

مرتضی جوادی آملی فرزند آیت‌الله جوادی آملی: اکنون که جامعه اندیشه انقلاب را از بینش و دانش شما و انگیزه آن را از روش و منش شما می‌آموزد و شما را روح و باطن انقلاب و فراتر از جریان‌ها و برتر از جناح‌ها می‌شناسد، مطمئن است که سخنان جاهلانه بر سیمای شما گردی نمی‌نشانند و رفتار ناخردانه بر اندامتان غباری نمی‌فشانند، بلکه شاهد است که راستی و صداقت از کاسه صبرتان فرومی‌چکد و استقامت و پایمردی از بقایای جام بلایتان سرازیر است.

\*\*\*

### چطور در یک شعبه بانک ۶۲۵ مورد چک بلامحل صادر می‌شود

(اعتماد، ۹۴/۲/۸)

اسحاق جهانگیری: برای من به‌عنوان یک مسئول در جمهوری اسلامی قابل قبول نیست که گفته شود در یکی از شعب بانک‌های استان کرمان ۶۲۵ مورد چک بلامحل در طول پنج سال صادر شده و نه تنها حراست و بازرسی آن بانک از این موضوع مطلع نشده‌اند، بلکه رئیس بانک، مدیر استانی بانک و حتی رئیس کل بانک مرکزی نیز از این موضوع خبردار نشده‌اند، چگونه می‌شود جرمی به این تعداد تکرار شود و مسئولان متوجه آن نشوند.

\*\*\*

### گزارش پول‌های کثیف

در ارتباط با گزارش وزیر کشور توجه به چند نکته محوری ضروری است:

۱. درخواست غیر علنی کردن مذاکرات مجلس نشان می‌دهد که وزیر از بیان بسیاری از مطالب در جلسه علنی معذور بوده است و به نظر می‌رسد این معذورت می‌تواند به علت برخورد با کانون‌های نیرومند باشد.

۲. ایشان نقاط غیر شفاف و بتلافی و جرم‌خیز را با اشاره صریح حتی در جلسه علنی گفت و اصرار داشت فساد اقتصادی که مولد پول‌های کثیف است، در همین حوزه‌ها نهادینه شده و ریشه‌های عمیق و کارگزارانی نیرومند دارد.

۳. مخالفان وزیر کشور با غوغا و جنجال، هشدارهای کارشناسانه ایشان را به حد ضرورت ذکر چند نام تقلیل دادند. در حالی که تمامی عرصه‌ها و دهلیزهای فساد که در گزارش وزیر کشور از آنها پرده‌برداری شد، مانند قاچاق کالا و ارز و قاچاق و ترانزیت مواد مخدر و ثبت صدها شرکت در یک منطقه بدون اینکه کار مولد و مفید اقتصادی داشته باشند و تنها در امور دلالی و بازار سیاه فعال هستند و امثال آنها تراز بسیار بالایی داشت و جا داشت جناب آقای لاریجانی خود اداره مجلس را برعهده می‌گرفت و اجازه می‌داد وزیر کشور حرف‌های اصلی‌اش را بزند نه اینکه مسئول محترم اداره مجلس وزیر کشور را که سابقه طولانی خدمت در دیوان محاسبات را هم در کارنامه دارد با اظهار نظرهای این‌گونه نصیحت کند. نگارنده قطعاً به لحاظ سیاسی با آقای رحمانی فضلی تبار سیاسی مشترک ندارم، ولی پشتوانه حدود یک دهه کار نظارتی و آن هم از نوع ستادی و برنامه‌ریزی در سازمان بازرسی کل کشور دهه ۶۰ این مجوز را می‌دهد که اعلام کنیم مجلس محترم و مطبوعات یک بار دیگر با دقت و بی‌طرفانه همین خلاصه گزارش وزیر محترم کشور را مطالعه کنند.

### همه چیز از دوره احمدی‌نژاد آغاز شد (ایران، ۹۴/۲/۱۳)

نیویورک تایمز: «در دوران محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری سابق ایران، تعداد اندکی از افراد دارای رانت و نفوذ و ارتباطات شخصی توانستند ثروت‌های بادآورده‌ای از فروش نفت، دلار و طلا کسب کنند. این افراد واسطه، به مشاغل تجاری روی آوردند و به گفته برخی از مقام‌های ایرانی، همین افراد فساد فرهنگی-اقتصادی را اشاعه دادند. براساس یک گزارش که در ماه سپتامبر منتشر شده حدود ۱۰۰ هزار خودروی لوکس از سال ۲۰۰۹ وارد ایران شده و این در حالی است که صاحبان این خودروها مجبورند مالیات ۱۴۰ درصدی آن را بپردازند. یک پورشه ۲۰۱۵ با کستر جی تی اس شبیه آن خودرویی که در تصادف از بین رفت در آمریکا حدود ۷۵ هزار دلار است و در ایران بسته به در دسترس بودن آن حداقل ۱۷۸ هزار دلار خرید و فروش می‌شود.»

### وارطان زیر شکنجه سخن نگفت

در پی کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وارطان از اعضای ارمنی حزب توده بازداشت شد و زیر شکنجه‌های وحشتناک دارفانی را وداع گفت. آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی از طریق آقای حسین شاه‌حسینی، فعال نهضت ملی، ماهانه ۱۵۰ تومان به مدت ۲۹ سال برای خانواده وارطان از وجوه شرعی پرداخت می‌کرد. در مراسم ختم آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی در مسجد ارگ در سال ۱۳۶۲ دو فرزند ذکور وارطان حاضر شدند و همسر وارطان مایل بود به زیارت مرقد ایشان برود و چون مرقد ایشان در حرم حضرت معصومه بود با راهنمایی آقای شاه‌حسینی چادری به سر کرد و ادای احترام انجام شد. آقای شاه‌حسینی نقل می‌کند همسر وارطان به شدت متأثر شد و گریه می‌کرد. وارطان سخن نگفت، شعری که احمد شاملو با الهام از مقاومت وارطان سروده بود و به خاطر اخذ مجوز به جای وارطان از واژه نازلی استفاده کرد.

### مرگ نازلی

نازلی! بهار خنده زد و ارغوان شکفت  
در خانه زیر پنجره گل داد یاس پیر  
دست از گمان بردار!  
با مرگ نحس پنجه می‌فکن!  
بودن به از نبود شدن، خاصه در بهار  
نازلی سخن نگفت!

سرافراز

دندان خشم بر جگر خسته بست و رفت

«نازلی! سخن بگو!»

مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را

در آشیان به بیضه نشسته است!»

نازلی سخن نگفت!

چو خورشید

از تیرگی برآمد و در خون نشست و رفت

نازلی سخن نگفت!

نازلی ستاره بود

یک دم درین ظلام

درخشید و جست و رفت

نازلی سخن نگفت!

نازلی بنفشه بود.

گل داد و مژده داد:

زمستان شکست و

...

رفت

\*\*\*

### تضمین امنیت در برابر بمب اتمی

با توجه به تأیید پنتاگون که اسرائیل سلاح هسته‌ای دارد<sup>۱</sup> و با توجه به اینکه شلدون ادلسون - که نتانیاهو را نوکر خود می‌داند- ایران را به استفاده از بمب اتمی تهدید کرده و گفته است باید یک بمب در کویر لوت انداخت تا تهران تسلیم شود. آیا بهتر نیست مسئولان وزارت خارجه و طراحان استراتژیک ما اعلام کنند با این تهدیدها ایران امنیت ندارد و با شعار خلع سلاح اتمی خاورمیانه از سازمان ملل در برابر کاربرد سلاح‌های اتمی تضمین امنیت بخواهند؟ تا بدین وسیله اسرائیلی که عملاً در حال تجاوز است در سه کنجی اتهام قرار گیرد؟ جا دارد خاخام‌های یهودی و کشیشان مسیحی کلیسا در سراسر دنیا با تأسی از مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران، ساختن و کاربرد بمب اتمی و هرگونه سلاح کشتار جمعی را تحریم کنند.

\*\*\*

### وضعیت نفت و گاز در یمن

#### برگرفته از مقاله «کشور یمن و جهان نفت» نوشته آقای سیدغلامحسین حسن‌تاش

جمعیت یمن قدری کمتر از ۲۴ میلیون نفر و وسعت آن حدود ۵۲۸ هزار کیلومتر مربع است که البته بیشتر تراکم جمعیتی در غرب این کشور مستقر شده است. عمده جمعیت یمن عرب و البته قلیلی از آنها عرب آفریقایی هستند. براساس برآوردها، ۳۵ تا ۴۰ درصد جمعیت یمن را شیعیان و ۵۵ تا ۶۰ درصد را اهل سنت تشکیل می‌دهند.

### وضعیت انرژی یمن

کشور یمن دارای منابع نفت و گاز است. بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ تولیدات هیدروکربنی ۶۳ درصد از درآمدهای دولت و ۸۹ درصد از درآمد صادراتی یمن را تشکیل داده است... براساس گزارش مراجع بین‌المللی درآمد نفت و گاز یمن در سال ۲۰۱۱ بیش از پنج میلیارد دلار بوده است. براساس گزارش مجله نفت و گاز در ژانویه ۲۰۱۴، ذخایر اثبات شده نفت یمن حدود سه میلیارد بشکه است و بیشتر آن در دو میدان نفتی شناخته شده مآرب و مزایلا قرار دارند و البته براساس برآورد دولت یمن ۸۰ درصد ذخایر در میدان مزایلا جمع شده است. البته میادین تولیدی دیگری نیز وجود داشته‌اند که نفتشان ته کشیده است. تولید نفت یمن که از سال ۱۹۸۶ آغاز شد، در سال ۲۰۰۱ به حداکثر خود به میزان حدود ۴۴۰ هزار بشکه در روز (شامل میعانات گازی) رسید و پس از آن شروع به کاهش کرد، به طوری که در ماه مارس ۲۰۱۴ به حدود هزار بشکه در روز رسید. ناامنی همچنین مانع برگزاری مناقصه‌های جدید دولتی برای جلب سرمایه‌گذاری روی بلوک‌های جدید اکتشافی شده است. ظرفیت پالایشی یمن

۱- به برگردان مقاله «پنتاگون سرانجام تأیید کرد اسرائیل سلاح هسته‌ای دارد. مندرج در همین شماره مراجعه شود.

۱۴۰ هزار بشکه در روز است که به دو پالایشگاه محدود می‌شود. بر مبنای گزارش مجله نفت و گاز در ژانویه ۲۰۱۴، ذخایر اثبات شده گاز یمن حدود ۵/۵ تریلیون مترمکعب بوده است. ۹۸ درصد گاز تولیدی به منظور افزایش بازیافت نفت خام، به میادین نفتی تزریق می‌شود. در ماه نوامبر ۲۰۰۹ با بهره‌برداری از تأسیسات LNG، یمن تولید تجاری گاز را آغاز کرد. تولید تجاری گاز از ۰/۸ میلیارد مترمکعب در ۲۰۰۹ به حدود ۱۰/۳ میلیارد مترمکعب در سال ۲۰۱۳ رسید. از همان سال مصرف داخلی گاز و انتقال آن به نیروگاه‌ها نیز آغاز شد، اما رشد مصرف داخلی هرگز به اندازه رشد صادرات گاز نبوده است. در سال ۲۰۱۳ حدود ۹/۲۵ میلیارد مترمکعب به صورت LNG صادر و بقیه به مصرف داخلی رسیده است. بر اساس برآورد مؤسسه HIS در همان سال سهم یمن از کل بازار جهانی LNG حدود سه درصد بوده است. ظرفیت واحد LNG یمن که توسط شرکت توتال ساخته شده و بهره‌برداری می‌شود، ۶/۷ میلیون تن در سال است که ۳۹/۶۹ درصد سهام آن متعلق به توتال ۱۷/۲۲ درصد متعلق به شرکت نفتی امریکایی هانت، ۲۱/۴۳ درصد متعلق به سه شرکت کره‌ای، ۱۶/۷۳ درصد متعلق به شرکت گاز یمن و پنج درصد آن متعلق به سرمایه‌گذاری صندوق تأمین اجتماعی یمن است. تأسیسات و خطوط لوله گاز هم به خصوص از انقلاب ۲۰۱۲ به بعد، در معرض حمله و انفجار بوده که موجب کاهش تولید و مانع توسعه شده است. در حال حاضر بیشترین تأسیسات نفت و گاز یمن در منطقه تحت کنترل حوثی‌ها، واقع شده است.

\*\*\*

### نامه‌ای بی‌ارزش و بی‌اطلاع از قوانین داخلی و بین‌المللی

رئیس جمهور امریکا نامه ۴۷ سناتور امریکایی به رهبران ایران را «غیرمتعارف» خواند و گفت برخی اعضای کنگره نشان داده‌اند که می‌خواهند با «تندروهای» داخل ایران هماهنگ شوند... سخنگوی کاخ سفید، در اشاره‌ای تلویحی به سابقه پافشاری جمهوری خواهان بر حمله نظامی به عراق در سال ۲۰۰۳، گفت که مخالفان مذاکرات هسته‌ای در سنا دارای «سوابق طولانی و آلوده» در ترجیح راه‌حل‌های نظامی به روش‌های دیپلماتیک هستند. در ایران نیز محمدجواد ظریف در سخنانی ضمن اینکه این نامه را بی‌ارزش و ترفند تبلیغاتی دانسته، نمایندگان کنگره را به بی‌اطلاعی از قوانین داخلی امریکا و قواعد حاکم بر روابط بین‌المللی متهم کرده است.

\*\*\*

### نامه اجرایی سازمان زندان‌ها مصوب ۱۳۸۰/۴/۲۶ قوه قضائیه

هیئت عمومی دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳۸۲/۸/۲۱ به ریاست حجت‌الاسلام والمسلمین دری‌نجف‌آبادی و با حضور رؤسای شعب بدوی و رؤسا و مستشاران شعب تجدیدنظر تشکیل و پس از بحث و بررسی و انجام مشاوره با اکثریت آرا به شرح آتی مبادرت به صدور رأی می‌نماید: رأی هیئت عمومی: طبق اصل ۳۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صلح و به موجب قانون باشد و به صراحت اصل ۳۹ قانون مزبور هتک حرمت و حیثیت محکومان به زندان به هر صورت ممنوع و مستوجب مجازات اعلام گردیده است و حکم مقرر در ماده ۵۷۹ قانون مجازات اسلامی نیز مفهم عدم جواز اعمال مجازات مقرر درباره محکومان به نحو سخت‌تر از حد متعارف است.

نظر به اینکه از طرف مقنن حکمی در باب مجازات حبس به صورت انفرادی انشا نشده و اجرای آن که موجب محرومیت زندانی در مجالست و گفت‌وگو با سایر زندانیان و تألمات روحی و تبعات ناموزون ناشی از آن است، از مصادیق بارز شدت عمل در نحوه و کیفیت اجرای مجازات حبس می‌باشد، بند چهار ماده ۱۶۹ این نامه اجرایی سازمان زندان‌ها مبنی بر اعمال مجازات حبس به صورت انفرادی تا مدت یک ماه به‌عنوان تنبیه انضباطی فرد زندانی خلاف قانون و خارج از حدود اختیار مقرر در ماده ۹ قانون تبدیل شورای سرپرستی زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور به سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۶۴ تشخیص داده می‌شود و به استناد قسمت دوم ماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری ابطال می‌گردد.

\*\*\*

### علت پیدایی القاعده و داعش در عراق

سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهور سابق پیش‌بینی‌ای کرد که به واقعیت پیوست

و آن این بود که در عراق القاعده‌ای وجود ندارد، ولی اگر امریکا به عراق حمله کند، القاعده به وجود خواهد آمد و اینک اخضر ابراهیمی، نماینده سابق سازمان ملل در سوریه و کارشناس مسائل منطقه خاورمیانه، اعتراف می‌کند که داعش فرزند القاعده است که پس از حمله امریکا به عراق به وجود آمد و او با ما در پایان اسفند ۱۳۹۳ اعتراف کرد که علت پیدایش داعش، حمله امریکا به عراق بوده است که این بیان او با ما می‌تواند زمینه اعلام جرم و جنایتی باشد علیه رئیس‌جمهور سابق امریکا، یعنی بوش پسر و همکاران نوکان او.

\*\*\*

### ناگفته‌ها از مذاکرات با مک‌فارلین محسن کنگرلو

#### ■ ماجرای مک‌فارلین از کجا کلید خورد؟

از طریق منابعی، آقای قربانی فر با ما تماس گرفت و من مسئول برقراری ملاقات با ایشان شدم. اولین ملاقات ما در پاریس بود. در آن ملاقات آقای قربانی فر یک سری مسائلی را مطرح کرد و ما این مسائل را به تهران انتقال دادیم. درخواست اولیه امریکایی‌ها از طریق قربانی فر این بود که ما یک سری گروگان در لبنان داریم، شما حرفتان در لبنانی‌ها اثر و نفوذ دارد. شما گروگان‌های ما را بگویید و وساطت کنید که لبنانی‌ها گروگان‌های ما را آزاد کنند و ما هم در عوض، کمک‌های نظامی و تسلیحاتی در جنگ به شما می‌کنیم.

#### ■ قربانی فر نماینده رسمی امریکایی‌ها بود؟

□ نه. نماینده رسمی نبود، واسطه بود. او به هر حال خواسته‌هایی داشت، اما در پس پرده خواسته‌هایش، انگیزه و عرق وطن‌پرستی هم وجود داشت. در آن زمان قربانی فر و قربانی‌فرها همگی آرزو می‌کردند که ایران در جنگ پیروز شود. همه علاقه‌مند بودند که ایران در جنگ پیروز شود و هر کس از هر طریقی با امکانات و ارتباطات خود سعی در کمک به ایران داشتند. ایرانی‌های سراسر جهان حاضر نبودند که وطنشان توسط عراق اشغال بشود. قربانی فر هم یکی از همان افراد بود. ما آن زمان به موشک تاو احتیاج داشتیم و آن هم در اختیار امریکایی‌ها بود.

#### ■ چه شد که از تباط شوما با قربانی فر و امریکایی‌ها قطع شد؟

□ قرار بود که ما وساطت کنیم تا لبنانی‌ها گروگان‌های امریکایی را آزاد کنند و آنها به ما موشک تاو بدهند. این کار انجام شد. تا اینکه در ایران جریان‌هایی کارشکنی کردند و آخرین پول محموله موشک را به آنها پرداخت نکردند. آخرین هوپامایی که ۵۰۰ عدد موشک تاو را برای ایران آورد، پولش داده نشد. کسی که مسئول این کار بود، از دادن پول به بهانه گران بودن موشک‌ها و سایر بهانه‌جویی‌ها ممانعت کرد. بهانه‌ها واهی بود. خرید اسلحه و موشک این بهانه‌ها را بر نمی‌تابد. می‌خواستند کار پیش نرود. خیلی به جنگ ضربه زدند.

#### ■ این مذاکره در پیشرفت جنگ به نفع ایران مؤثر بود؟

□ صدها درصد. این مذاکره به نفع ما شد. علاوه بر موشک‌های تاو، ۱۱۰ هزار قطعه شامل حدود ۱۰۰ نوع قطعه و مدل قطعه «هاگ» را وارد ایران کردیم. سایت‌های هاگ ما همگی از کار افتاده بود. همین موشک‌های هاگ باعث پیروزی ما در عملیات فو شد. در عرض یک روز ما ۷۰ تا پرواز جنگنده‌های عراقی را زدیم.

#### ■ به جز فو، نمونه‌دیگری را ذکر کنید؟

□ تا قبل از این دستاورد، هوپاماهای عراقی همین‌طور سرشان را می‌انداختند پایین و مثل آب‌خوردن وارد ایران می‌شدند و قلب تهران را نشانه می‌گرفتند و راکت می‌زدند. بعد از این معامله، دیگر هوپاماهای عراقی نتوانستند به راحتی به ایران نفوذ کنند. ما سایت داشتیم، اما چون قطعه یدکی نداشتیم و تعمیرات و نگهداری آنها با مشکل مواجه شده بود، عملاً از کار افتاده بودند. بعد از این ماجرا، سایت‌های ما فعال شدند. ایران به چتر امنیتی هوایی مسلط و مجهز شد. ما حدود ۴۰ سایت هاگ داشتیم. شاید بیشتر شاید ۷۰ تا. دور تادور مرز ایران سایت بود، اما از کار افتاده بودند. تمام مسئولان با کار ما موافق بودند. غیر از چند نفری که در کار ما کارشکنی کردند، ما هیچ مخالفی نداشتیم.

#### ■ چرا به بن‌بست خوردید؟

□ از آن‌هایی که این بن‌بست را به وجود آوردند بپرسید. از من نپرسید.

#### ■ رأس مذاکره کنندگان ایرانی چه کسی بود؟

□ آیت‌الله هاشمی رفسنجانی.

#### ■ تمام مراحل مذاکرات را با ایشان هماهنگ می‌کردید؟



سیاست تهاجمی به تدافعی در قبال اسرائیل است؛ اما من بر این گمان نبودم که هر یک گام ایران به سوی احیای مناسبات با غرب، لزوماً یک گام بزرگ نیز اسرائیل را از اصلی ترین تکیه گاه خود در جهان دور می کند.

\*\*\*

### یک بام و دو هوا درباره اوکراین و یمن

در اوکراین رئیس جمهوری وجود داشت که با رأی قاطبه مردم اوکراین به ریاست جمهوری رسیده بود. مخالفت هایی با او شد و او حاضر شد شرایط اروپا را بپذیرد و با مخالفان به توافق رسید و توافقنامه ای هم امضا شد، اما عده ای که هم پلیس را کشتند و هم مردم را، به زور وارد پارلمان شده و رئیس جمهور هم از مملکت خارج شد. در این مورد گفتند این رئیس جمهور فرار را بر قرار ترجیح داده و پایگاهی در مردم ندارد، اما در یمن چه شد؟ در پی بهار عربی در یمن و شدت اعتراض های مردم عبدربه منصور هادی، رئیس جمهور یمن استعفا داد و به جنوب یمن رفت و در آنجا گفت من زیر فشار استعفا دادم و رئیس جمهور قانونی یمن هستم و متأسفانه سازمان ملل هم جایگاه ادعایی او را تأیید کرد. آن گاه این شخص از عربستان خواست یمن را بمباران کند و از عربستان تشکر کرد که دعوت او را لیبیک گفته است. کشورهای عرب و ترکیه و پاکستان نیز از کشتار زنان و کودکان یا حمایت کردند یا سکوت را برگزیدند این است وضعیت دنیا.

\*\*\*

### یک بام و دو هوای ایتالیا درباره مردم لیبی

بهار عربی در کشور لیبی به سرعت شکل مسلحانه به خود گرفت و به کمک فرانسه، انگلیس و امریکا منطقه پرواز ممنوع اعلام شد و شورای امنیت هم آن را تأیید کرد. ائتلاف فرانسه - امریکا - انگلیس - ترکیه و ایتالیا تمام زیرساخت های لیبی را منهدم کرد در حالی که تأیید شورای امنیت را نداشت. لیبی به حدی ویران شد که به بندرت یک خبرنگار غربی از آنجا گزارشی منتشر می کند، چراکه موجب شرمندگی و سرافکندگی غرب است.

این روزها می بینیم مردم فلک زده لیبی جان خود را در کف قرار داده و سوار بر کشتی های نامن شده، راه مهاجرت را در پیش گرفته و به سواحل نزدیک ترین کشور غربی یعنی ایتالیا می رسانند. توجه شود که ایتالیا با این مهاجران چه برخورد زشتی می کند و جارو جنجالی در رسانه ها راه انداخته و فریاد مظلومیت سر داده که با منت لقمه نانی به این ملت می دهیم. این در حالی است که ایتالیا و رسانه های غربی ارتباط بین ویران کردن لیبی و این مهاجرت ها را نشان نمی دهد.

\*\*\*

### انتخابات اتاق بازرگانی تهران

انتخابات دفتر اتاق بازرگانی نشان داد که دهمین انتخابات مجلس شورای اسلامی و همچنین انتخابات خبرگان رهبری در اسفند ۹۴ از جدیت قابل ملاحظه ای برخوردار است. متأسفانه آوازه هایی شنیده می شود که سعی دارند فاز سیاسی - قانونی را به فاز نظامی - امنیتی بکشانند. برای نمونه برخورد با دکتر علی مطهری در شیراز اولتیماتوم به آیت الله سید حسن خمینی و آیت الله اکبر ناطق نوری که به استان گلستان نیایند و سخنرانی نکنند یا فتنه نامیدن «جماران» توسط یک مقام روحانی مطرح. پیشنهاد می شود امنیت انتخابات توسط مسئولان حفظ شده و اجازه ندهند مسائل سیاسی انتخاباتی به فاز نظامی کشانده شود.

\*\*\*

### تاوان آزادی و استقلال

آنچه در یمن می گذرد این است که یمنی ها در شبه جزیره ای خواهان آزادی و استقلال هستند که سعودی ها مسائل آن شبه جزیره را از مسائل داخلی خود می پندارند، یعنی در واقع تاوان استقلال و آزادی خود را پس می دهند. طبیعی است که آزادی و استقلال یمنی ها اگر در شبه جزیره نهادینه شود به فروپاشی روابط آل سعود می انجامد. بنابراین راهی جز نسل کشی ندارند تا سال های سال نتوانند یمنی ها در این شبه جزیره به قدرت برسند و تهدیدی برای آل سعود باشد. ■

□ بله. جزء به جزء کارهایمان را با ایشان هماهنگ می کردیم.

### ■ مواضع کارتان را با آقای رفسنجانی در میان می گذاشتید؟

□ بله. آقای رفسنجانی در جریان کارشکنی ها بودند. شاید خودشان روزی صلاح بدانند و آنها را معرفی کنند. آقای رفسنجانی حرف های زیادی در این زمینه دارند که اگر بزند روسیاهی برای خیلی ها باقی می ماند. ما هدفمان این بود که در این ماجرا پیروز جنگ بشویم، نه اینکه پیروز یک یا دو عملیات جنگی. متأسفانه نگذاشتند و کارشکنی کردند.

متن کامل این گفت و گو در تاریخ ۲۹ دی ماه ۱۳۹۳ در روزنامه جمهوری اسلامی آمده است. همچنین در سایت [meisami.net](http://meisami.net) قابل مشاهده است.

\*\*\*

### بیزاری امریکایی ها از جنگ، علت مذاکره

جان کری، وزیر امور خارجه اوپاما در تاریخ ۹۳/۱۲/۶ خطاب به کنگره بدین مضمون گفت: ایران تعداد کمی سانتریفیوژ داشت، ولی در دوران هشت ساله بوش این تعداد به ۱۹ هزار رسید و در واقع رشد اتمی خود را در دوره محافظه کاران جدید انجام داد، اما اکنون به تمامی تعهدات آژانس عمل کرده است به طوری که نه تنها تولید اورانیوم ۲۰ درصد را قبول کرد، بلکه ذخیره اورانیوم ۲۰ درصد را هم ندارد و رآکتور آب سنگین اراک را هم که تولید پلوتونیم می کرد تعطیل کرده است. ما ریسک مذاکرات را پذیرفتیم که مبادا جوانان ما وارد جنگی با ایران شوند.

درواقع کری توپ را در میدان کنگره انداخت که اگر تضمینی برای جنگ دارند، مسئولیت آن را کنگره بپذیرد و دیگر اینکه مسئولیت رشد اتمی ایران را هم به دوش اکثریت کنگره انداخت. کری در جای دیگر گفت ما در کلیات به توافق رسیدیم، در جزئیات هم مشغول کار هستیم.

منصور فرهنگ نماینده اسبق ایران در سازمان ملل متحد در یک گفت و گوی رسانه ای گفت اگر امریکا بخواهد با ایران وارد جنگ شود به یک میلیون سرباز پیاده نظام احتیاج دارد که در شرایط فعلی ملت امریکا از جنگ بیزار است.

\*\*\*

### انتخابات خوب پشتوانه توافق هسته ای خوب است / فرخ نگهدار

برگزاری یک انتخابات پر رونق با سطح مشارکتی استثنایی، از اهداف والایی است که کشور ما در سال پیش رو با آن مواجه است. تجربه انکارناپذیر تاریخ معاصر به ما می گوید دولت های معاصر که از حمایت فعال مردم خود کم بهره اند در چالش با قدرت های بزرگ نیز با کرنش گر یا کم بضاعت هستند... ما باید حد برنامه هسته ای خود را تا آنجا گسترش دهیم که جهان علیه ما اجماع نکند، بلکه باید ائتلاف شوم تغییر نظام، جنگ و تحریم را شکست. همان گونه که انتخابات ۹۲ قدرت چانه زنی ما با قدرت های بزرگ را افزایش داد، انتخابات ۹۴ نیز چنانچه با شور و شوق بیشتر و با سطح مشارکت بالاتر برگزار شود، مواضع مخالفان جهانی و منطقه ای قدرت ایران تضعیف شده و کفه به سود حقانیت کشور ما سنگین تر می شود. در واقع انتخابات خوب، پشتوانه مذاکرات هسته ای است. افزایش مشارکت بیش از افزایش مقابله سودمند است و از همین تعابن است که حذف می شکنند بازارش.

\*\*\*

### عبور از سیاست تهاجمی به دفاعی بدون شناسایی اسرائیل / فرخ نگهدار

... ما می توانیم همان قدر از شناسایی اسرائیل فاصله بگیریم که از سیاست براندازی و انهدام اسرائیل.

### دولت روحانی و اسرائیل

رفتار روحانی / ظریف در قبال اسرائیل طی دو ساله اخیر نشان می دهد که آنها می گویند ایران می تواند نه تنها موضوع مناسبات با اسرائیل را از دستور خود خارج کند، بلکه چنان رفتاری پیشه کند که جهان غرب بیش از آنکه ایران را علیه اسرائیل متعرض ببیند، اسرائیل را علیه ایران متعرض ببیند.

ظریف / روحانی می گویند ایران می تواند در زمینه مناسبات با غرب، از جمله رفع تحریم ها، به موفقیت های معین دست یابد بی آنکه سیاست بنیادین و همیشگی خود در قبال اسرائیل را، امتناع از شناسایی حق موجودیت آن کشور را رها کند. هیچ تغییر بنیادینی در سیاست ایران نسبت به شناسایی اسرائیل رخ نداد مگر سیاست عبور از سیاست تهاجمی به سیاست دفاعی.

برداشت اولیه من البته این بود که احیای مناسبات میان ایران و غرب مستلزم تغییر



## استقلال دانشگاه‌ها، اولویت فعالان دانشجویی



امین داودی

دبیر انجمن اسلامی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی

در این نوشته ابتدا سعی شده تعریفی از جنبش‌های اجتماعی داده شود سپس تعریفی از جنبش دانشجویی به عنوان یک جنبش اجتماعی، همچنین اهداف و آرمان‌های آن و بررسی یکی از کارکردها و اهداف اولیه جنبش‌های دانشجویی که همانا استقلال دانشگاه است، ارائه شود و در نهایت توصیه آن به فعالان دانشجویی امروز دانشگاه‌های ایران.

### جنبش دانشجویی همانند یک جنبش اجتماعی

به طور خلاصه می‌توان گفت جنبش‌های اجتماعی حرکت‌های جمعی هستند که در بین آن‌ها منافع و عوامل مشترکی وجود دارد و در کل کنشگران جنبش‌های اجتماعی هدفی جز تغییر در جامعه ندارند که برای این هدف از راه‌های مختلف وارد می‌شوند. جنبش‌های اجتماعی دارای سازمان‌یافتگی سطح بالایی نیستند و معمولاً به صورت پراکنده زیست می‌کنند و بعضاً عملیاتی که از جنبش سر می‌زند بر اساس ضوابط و مقررات و قانون خاصی نیست بلکه این اعمال، کمتر جنبه رسمی و نهادی دارند.

جنبش دانشجویی را نیز می‌توان به عنوان یک جنبش اجتماعی تعریف کرد. این جنبش از جمله جنبش‌هایی است که محصول تمدن جدید است. با تأسیس دانشگاه‌ها به سبک مدرن امروزی به تدریج جنبش‌های اجتماعی نیز در دل دانشگاه‌های اکثر کشورهای جهان شکل گرفتند. جنبش دانشجویی به دلیل سیاست‌های نادرست حاکم بر جامعه و همچنین فقدان احزاب سیاسی و نهادهای مدنی در جامعه شکل می‌گیرد. دانشجویان به دلیل درک شرایط سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه خود به این مسئله پی می‌برند که علاوه بر اینکه آن‌ها مسئولیت تحقیق و تفحص علمی در دانشگاه دارند، می‌بایست نسبت به شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه خود نیز احساس مسئولیت کنند و در واقع می‌توان گفت به زندگی مشترک سیاسی خود با دیگر افراد جامعه پی می‌برند.

دانشجویان به دلیل برخورداری از یک روحیه پرسشگری و آرمانخواهی، توان شک و تردید نسبت به مسائل مختلف و ذهنی خلاق و پرسشگر نسبت به مسائل علمی و غیرعلمی، خواهان عدالت در جامعه هستند.

### استقلال دانشگاه و جنبش دانشجویی

جنبش دانشجویی به دلیل ماهیت خاص خود دارای اهداف مختلفی است و بر اساس شرایط خاصی به وجود می‌آید. جنبش دانشجویی در بسیاری از جوامع غربی بر اساس فعالیت‌هایی در راستای استقلال دانشگاه شکل گرفتند؛ لذا استقلال

دانشگاه‌ها یکی از اهداف اولیه و بنیادی جریان‌های دانشجویی شناخته می‌شود.

مشکل اساسی که درباره دانشگاه‌های کشور ما وجود دارد (استقلال دانشگاه‌ها از دیگر نهادها) در ابتدا در دانشگاه‌های غربی نیز به شکلی متفاوت وجود داشت؛ چنان که دانشجویان خواستار استقلال دانشگاه در مقابل دیگر نهادهای حکومتی بودند. دانشجویان می‌گفتند که دانشگاه جامعه روشنفکران و دانشمندان است و به همین خاطر جامعه دانشگاهی همانند دیگر جامعه‌ها حق دارد قواعد و اصول خود را مستقل وضع کند نه اینکه سیاستمداران، صاحبان قدرت، بازرگانان و احزاب پرنفوذ بیرون از دانشگاه آن را اداره کنند. به نظر دانشجویان این کشورها دانشگاه سازمان دیوان‌سالاری می‌آید که به طور کامل زیر سیطره ارزش‌های شرکت‌های تجاری و نخبگان قدرت قرار داشت. دانشجویان و استادان دانشگاه‌های غربی می‌گفتند که ارزش‌های حاکم بر دانشگاه‌ها باید یکسره از ارزش‌های حاکم بر جهان تجارت و سیاست جدا باشد و اگر قرار است برخورداری از لحاظ فکری و آیینی میان این عوالم صورت گیرد، در این صورت دانشگاه باید بتواند به عنوان هیئتی خودمختار و عضوی برابر در این گفت‌وگو شرکت داشته باشد، البته پاره‌ای از آن‌ها فراتر می‌رفتند و نوعی فضیلت برای دانشگاه قائل می‌شدند و می‌گفتند در جهانی که هر روز بیشتر زیر سیطره ارزش‌های کاسب‌کارانه و نظامی در می‌آید، به دانشگاه به ویژه، باید امید بسیار بست. (در این مورد بنگرید به: منتقدان جامعه: تی. بی. باتامور. ترجمه محمد جواهر کلام، ۱۳۹۰)

به دانشگاه‌های کشور خودمان برمی‌گردیم و مسئله استقلال دانشگاه‌ها را در کشور خودمان بررسی می‌کنیم و اینکه مشکل اصلی دانشگاه و جنبش دانشجویی ما چیست و جریان‌های دانشجویی می‌بایست در مرحله اول تمرکز خودشان را متوجه چه امری کنند؟

استیضاح اولین وزیر دکتر روحانی از وزارتی کلید خورد که یکی از حساس‌ترین وزارتخانه‌های تاریخ معاصر ایران بوده و هست. همیشه این دانشجویان و جامعه دانشجویی بوده‌اند که قربانی سیاسی‌بازی می‌شدند و همچنان می‌شوند. بعد از فشارها و جو پادگانی که در دولت احمدی‌نژاد بر دانشگاه‌ها تحمیل شد دیگر رمقی برای دانشگاه و دانشگاهیان نمانده بود و دانشجویان چشم امید خود را به دولت آینده دوخته بودند تا معجزه‌ای شود و امید به دانشگاه‌ها برگردد، اما غافل از اینکه سیستم دانشگاهی و استقلال‌نداشتن دانشگاه در مقابل دیگر نهادها مجالی به دانشگاه نمی‌دهد که بتواند بدون توجه به چالش‌ها و فرازونشیب‌های سیاست‌گذاری‌های کلان و خرد کشوری مصون باشد. نمونه آن هم انتصابی است که با روی کار آمدن هر دولتی در جزئی‌ترین مناصب دانشگاه صورت می‌گیرد و این سبب می‌شود که در سال‌های بعد با روی کار آمدن دولتی دیگر، سیاست‌های

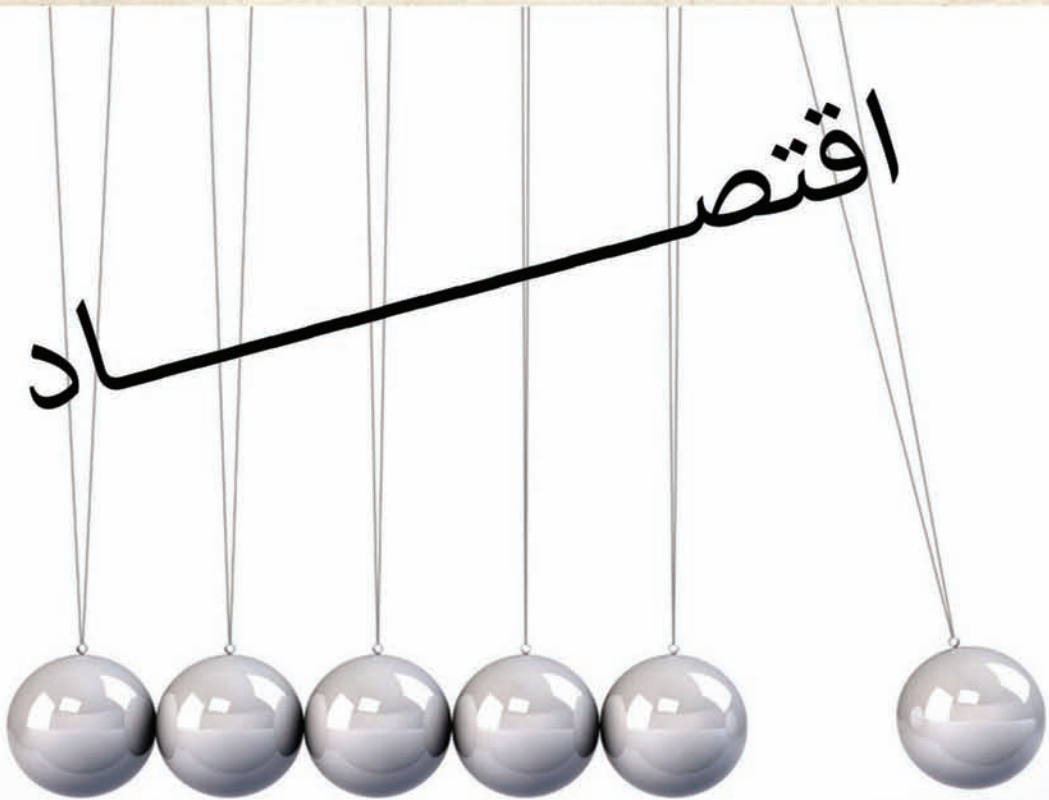
حاکم بر دانشگاه تغییر کند. چنان که شاهد بودیم با انتصاب چند رئیس جدید در دانشگاه‌ها در دوره نه ماهه وزارت دکتر فرجی دانا چه سروصدایی بلند شد (فارغ از مسائل دیگر) و وزیر را به مجلس فرا خواندند و وی را استیضاح کردند. عدم رأی اعتماد به دیگر وزرای پیشنهادی همچنان ادامه داشت تا به ناچار دکتر فرهادی را تأیید کردند

از سال ۱۳۱۳ که رضاشاه سنگ بنای اولین دانشگاه ایران را گذاشت تا به امروز دانشگاه یکی از حساس‌ترین و چالش‌برانگیزترین نهادهای حاکم در ایران بوده و هست. علت اصلی این چالش برای حکومت‌ها و دولت‌های ایران نداشتن استقلال دانشگاه‌ها بود که سبب می‌شد مدام در حال چالشی جدید برای حکومت باشد. یکی از شاخصه‌های اصلی استقلال دانشگاه‌ها فارغ از شاخصه‌های دیگر، مسئله مدیریت‌های دانشگاه‌هاست که می‌بایست با مشارکت مستقیم دانشجویان، اساتید، کارمندان دانشگاه و بدون دخالت نیروهای دولتی و محلی خارج از دانشگاه صورت بگیرد. ولی متأسفانه این روند به جز دوره‌ای کوتاه که نهادهای هم نشدند در دانشگاه‌های ایران عملی نشد. دانشگاه ارومیه نخستین دانشگاهی بود که رئیس دانشگاه با رأی مستقیم دانشگاهیان انتخاب شد. البته پس از دانشگاه ارومیه در بیش از ۱۰ دانشگاه دیگر این روند دموکراتیک ادامه یافت و پس از دو سال تجربه بسیار موفق انتخاب مدیران دانشگاهی در تابستان ۸۲ آیین‌نامه انتخابات مدیریت‌ها در سطح گروه، دانشکده، دانشگاه به امضا رسید و ابلاغ شد ولی متأسفانه به دلیل پیگیری نکردن وزارت علوم و جامعه دانشگاهی و همچنین روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد این روند متوقف شد.

لذا پیشنهاد مشخص و روشن برای جامعه دانشگاهی به خصوص اساتید و فعالان دانشجویی ایران این است که در آغاز می‌بایست فعالیت‌های خود را حول محور استقلال دانشگاه بگذارند تا بتوانند در مرحله اول بنیادهای سیستماتیک دانشگاه را بر اساس خودمختاری و استقلال دانشگاه از دیگر نهادها بگذارند. جامعه دانشگاهی ایران می‌بایست با نگاهی به گذشته خود شروع به نقد خود کرده و دانشگاه را به گونه‌ای متحول کنند که دیگر دانشگاه در مقابل چالش‌های سیاسی بیرون از دانشگاه مصون و ایمن باشد؛ لذا می‌توان پیشنهاد داد که جنبش دانشجویی نیمه‌جانی که هم اکنون در دانشگاه‌ها دوباره در حال شکل‌گیری است اولویت اول خود را روی مسائل بنیادین دانشگاهی گذاشته و روند رشد خود را این چنین آغاز کنند، نه اینکه خود را پادوی احزاب و سیاست‌بازان کرده و در دام آن‌ها افتند. چنان که طی این ۷۰ سال اخیر در همین دام‌ها افتادند. جامعه دانشجویی و فعالان دانشجویی می‌بایست طرفداری از یک جناح (اصلاح طلب یا اصولگرا) را کنار نهاده و تمام هم‌وغم خود را روی استقلال دانشگاه از دیگر نهادها بگذارند تا دیگر در دام اینچنین مجلس‌ها و دولت‌هایی نیفتند و خود بتوانند به شکل مستقل کار خود را پیش ببرند. ■

# چشم انداز اقتصاد توسعه

## اقتصاد



### راه سومی برای اقتصاد نیست

فرشاد مومنی



### برنامه‌ریزی بلندمدت ؛ رمز موفقیت در صنعت خودرو

صادق نوروزی



فرشاد مومنی معتقد است که رویکرد جاری در برنامه اقتصادی دولت، همه تخریب‌های گذشته را اما با شیب کمتر استمرار می‌بخشد و مردم را از انتخاب خود دچار یاس خواهد کرد. ضمن اینکه کشور به‌جای آنکه در مسیر بهبود قرار بگیرد، مسیر تخریب را ادامه می‌دهد اما از شیب تخریب کاسته خواهد شد، که البته این به معنای حرکت در مسیر بهبود وضعیت نیست. در حقیقت با این روند همان فاجعه‌ها در ابعاد کوچک‌تری اتفاق می‌افتد. در پاسخی که این اقتصاددان و استاد دانشگاه به پرسش چشم‌انداز ایران درباره ضرورت پیش روی اقتصاددانان ایرانی در شرایطی که فساد سیستماتیک شده، داده انگاره فوق مورد بحث و بسط قرار می‌گیرد. از نظر مومنی، راه سومی برای اقتصاد وجود ندارد.

# راه سومی برای اقتصاد نیست

## بازنگری تجربه دهه اول انقلاب برای مبارزه با فساد در گفت و گو با فرشاد مؤمنی

مسئله فساد اقتصادی سیستماتیک در کشور به حدی رسیده که مسئولان از جناح‌های مختلف در سخنان خود بارها به آن اشاره کرده‌اند. نتیجه این سطح از فساد در اقتصاد سر بر آوردن باندهایی است که هیچ قانونی را بر نمی‌تابند و برای کسب سود بیشتر به دنبال بی‌ثباتی در فضای اقتصادی کشور هستند. این موضوع در مقاله «آیا راه سومی برای اقتصاد وجود دارد؟» در شماره ۸۹ نیز مورد بحث قرار گرفت. با توجه به اهمیت این مسئله و اثرگذاری آن بر سطوح مختلف اقتصادی - سیاسی کشور به سراغ اقتصاددانان رفتیم تا نظر آنها را در این مورد جویا شویم. در این زمینه دکتر فرشاد مؤمنی اقتصاددان و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی در گفت‌وگو با نشریه چشم‌انداز ایران، نکاتی را مطرح کردند. محور پرسش‌های ما در این گفت‌وگو در دو حوزه اصلی بود:

۱- آیا در این شرایط بهتر نیست اقتصاددانان اختلاف‌های آکادمیک خود را در اولویت دوم قرار دهند و در وهله نخست موضوع مبارزه با فساد اقتصادی را پیگیری کنند؟

۲- آیا دولت یازدهم توانسته در عرصه مبارزه با فساد گام‌های جدی بردارد؟ آنچه در ادامه می‌آید، پاسخ فرشاد مؤمنی به این پرسش‌هاست

جدید نوعی نشاط و امیدواری در جامعه ایجاد شده است. در نتیجه این گزینه هم نمی‌توانست توضیح‌دهندگی کافی داشته باشد. مسئله سوم این بود که این کاهش ادعایی ۲ درصدی در نرخ مشارکت از زوایه دیگر هم عجیب به نظر می‌رسد. چراکه بر اساس این گزارش قدر مطلق تعداد شاغلان کشور در تابستان ۹۳ درست برابر میزان این متغیر در تابستان ۱۳۸۶ است. یعنی از تابستان ۱۳۸۶ تا تابستان ۱۳۹۳ هیچ اشتغال خالصی در کشور ایجاد نشده است. سؤال اینجاست چطور در این دوره که از محل صادرات نفت و گاز و فرآورده‌های نفتی و غیرنفتی حدود ۱۰۰۰ میلیارد دلار به اقتصاد ایران تزریق شده حتی یک نفر به تعداد جمعیت شاغل کشور اضافه نشده باشد. در این زمینه برای اینکه مقیاسی برای سنجش وجود داشته باشد به گزارشی که در اواخر دهه ۱۳۷۰ در مؤسسه کار و تأمین اجتماعی انجام شده استناد کردم. این کار پژوهشی تجربه اشتغال‌زایی در چین را بررسی کرده بود و نشان داده بود که در فاصله سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۶ چینی‌ها در مجموع از محل تجهیز پس‌انداز داخلی و سرمایه‌گذاری خارجی چیزی حدود ۳۳۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده بودند که در نتیجه آن ۲۲۶ میلیون فرصت شغلی ایجاد شده بود. پرسش ما این بود که واقعاً تفاوت مدیریت اقتصادی در ایران و چین تا این حد است؟ و چگونه از طریق هزینه‌کرد مبلغی حدود سه‌برابر در نصف دوره زمانی مربوط به چینی‌ها، می‌توان این پدیده حیرت‌انگیز را توضیح داد. در اوایل آردیبهشت ۱۳۹۴ گزارش بانک جهانی در

نرخ مشارکت تنها در فاصله تابستان ۹۲ تا ۹۳ اتفاق افتاده است. تقریباً هم‌زمان با اعلام این مسئله سخنگوی دستگاه قضا نیز هشدار داد که کارشناسان نباید آمارهای رسمی انتشار یافته در کشور را به چالش بکشند و مورد تردید قرار دهند. در این شرایط چاره‌ای که باقی ماند این بود که ضمن احترام به استانداردهای قانونی از سخنگوی دولت که مسئله کاهش خارق‌العاده بیکاری را اعلام کرد و مرکز آمار ایران پرسش‌هایی را مطرح کنیم که البته هنوز هیچ کدام پاسخ داده نشده است. پرسش اول این بود آیا کاهش ناگهانی نرخ مشارکت می‌تواند ناشی از این باشد که ناگهان یک بخش قابل‌اعتنایی از جمعیت دارایی‌های خارق‌العاده‌ای به دست آورده‌اند و این دارایی‌ها آنچنان آنها را نسبت به آینده مطمئن کرده که آنها از فرط خوشی از اشتغال انصراف داده‌اند؟ با توجه به اینکه نحوه واکنش مردم به تقاضای دولت در زمینه انصراف از بارانه نقدی چنین تصویری را تأیید نمی‌کند، نوع پاسخ دولت به این ابهام می‌توانست راه‌گشا باشد.

گزینه دومی که به عنوان پرسش مطرح کردم این بود آیا این کاهش نرخ مشارکت می‌تواند ناشی از سرخوردگی شدید نیروی کار باشد؟ به عبارت ساده افرادی که مدتی در جست‌وجوی کار بوده‌اند و شغلی پیدا نکرده‌اند، در این مدت یک‌ساله آنچنان سرخورده شده‌اند که از جست‌وجو برای کار انصراف داده‌اند؟ با توجه به اینکه مقطع این تحول از تابستان ۹۲ تا ۹۳ بود این فرض هم با تبلیغات دولت سازگاری ندارد چراکه آنها با ادله اظهاری می‌کردند که با روی کار آمدن دولت

در ایران با وجود اینکه تکذیب و نفی و انکار واقعیت‌ها یک پدیده شناخته شده است اما در مورد این واقعیت که اقتصاد ایران خوب کار نمی‌کند، به دلیل شواهد متعدد در این زمینه، این نفی و انکار به صورت گسترده وجود ندارد. شواهد بسیاری را می‌توان برای بدکارکردی اقتصاد ایران ذکر کرد؛ اما مسئله این است که از سال ۱۳۸۴ اقتصاد ایران مسیری را طی کرد که حتی برای طرفداران افراطی دولت مزبور جای تردیدی برای سوءکارکرد اقتصاد و اتلاف بی‌سابقه منابع باقی نماند، چرا که این موضوع حتی بر اساس گزارش‌های رسمی آن دولت هم انکار کردنی نبود. در چنین شرایطی به طور طبیعی انگیزه‌ها برای واکاوی ریشه‌های این مشکل و تدوین راه‌حلی برای برون‌رفت از این وضعیت بیشتر می‌شود.

برای درک بهتر بدکارکردی اقتصاد ایران، مراجعه به آمار حوزه کار به عنوان نمونه‌ای از خروار قابل توجه است. در تابستان ۱۳۹۳ مرکز آمار ایران در گزارشی ادعا کرد که نرخ بیکاری در اقتصاد کشور کاهش یافته است. این آمار صرف‌نظر از حرف و حدیث‌های مربوط به مبانی و تکنیک‌هایی که مبنای سنجش بیکاری هستند و در مورد آنها به اندازه کافی صحبت شده است، حکایت از این داشت که کاهش نرخ بیکاری ناشی از افت ناگهانی ۲ درصدی نرخ مشارکت جمعیت فعال کشور بوده است. کسانی که با مسائل بازار کار سروکار دارند می‌دانند که تغییرات در نرخ مشارکت در کوتاه‌مدت اتفاق نمی‌افتد و هر تغییر ۱ درصدی در این نرخ به حداقل ۱۰ سال زمان نیاز دارد؛ اما براساس گزارش مرکز آمار کاهش ۲ درصدی در

شوکه دیده می‌شود. طنز تلخ‌تر ماجرا این بود که گویا آنها در درون خود با یک نزاع وجدانی روبه‌رو بودند که این چه طرز سیاست‌گذاری است؟ مگر آقای روحانی وعده داده بود که همان سیاست‌های دولت پیش را با شیب کمتر ادامه می‌دهد؟ زمانی که همان جهت‌گیری‌ها با شیب کمتر اتخاذ شد مشاور اقتصادی ایشان در یک برنامه تلویزیونی توضیحاتی را در این زمینه به مردم ارائه داد. وی سخنانی به این مضمون گفت که ما می‌دانیم زمانی که اقتصاد با رکود تومی روبروست نباید دست به تغییر قیمت‌های کلیدی زد، اما دو محظور داریم که باید این سیاست را اجرا کنیم البته نسبت به گذشته با شیب کمتری این سیاست اجرا می‌شود. مورد اول مشکل آلودگی بود. گفته شد که آلودگی در کشور ابعاد تحمل‌ناپذیری پیدا کرده و به همین دلیل ما باید قیمت‌ها را افزایش دهیم تا تقاضا برای مصرف حامل‌ها کم شده و در نتیجه قیمت‌ها کاهش یابد. مشکل دوم، کسری مالی دولت بود. گفته شد چون اقتصاد در رکود به سر می‌برد و در کوتاه‌مدت نمی‌توان افزایش معنی‌دار در سایر منابع مالی دولت مانند مالیات و نفت ایجاد کرد، تنها راه افزایش قیمت حامل‌های انرژی و در یک سطح پایین‌تر افزایش قیمت ارز است. در اینجا بحث و اختلاف عاطفی و شخصی نیست که از موضع حل اختلاف بین دو شخص راه سوم پیشنهاد شود. بحث بر سر این است که مبنای و منطق‌های مشخصی وجود دارد که نشان می‌دهد این رویکرد همه تخریب‌های گذشته را اما با شیب کمتر استمرار می‌بخشد و مردم را از انتخاب خود دچار یأس خواهد کرد. ضمن اینکه کشور به‌جای آنکه در مسیر بهبود قرار بگیرد، مسیر تخریب را ادامه می‌دهد گرچه از شیب تخریب کاسته خواهد شد. البته اینکه ما کمتر تخریب کنیم از تخریب با شیب بالا بهتر است اما این به معنای حرکت در مسیر بهبود وضعیت نیست. در حقیقت با این روند همان فاجعه‌ها در ابعاد کوچک‌تری اتفاق می‌افتد و این مطلوب هیچ‌کس نیست.

در اینجا هم موضع‌گیری در برابر این سیاست‌ها از منظر اختلاف‌های فردی و شخصی نیست، بلکه بحث بر سر این است که حتی اگر سیاست‌گذاران به مبانی روش‌شناختی مسئله آگاه نیستند، می‌توانند به تجربه دولت پیش مراجعه کنند. در سال ۸۹ که

کلی متفاوت دریافت می‌کنیم. در وضعیتی که این اختلاف‌های علمی وجود دارد، راه‌حل این نیست که به سبک پدربزرگ‌های سابق دو نفر که با هم اختلاف دارند را به زور به هم نزدیک کنیم و از آنها بخواهیم آشتی کنند بدون آنکه ریشه‌های مشکل شناسایی شوند یا آنکه تلاش ما این‌گونه جلوه‌گر شود که می‌خواهیم ریشه‌های نظری فهم مسئولان اقتصادی کشور طی بالغ بر ربع قرن اخیر را در شکل‌گیری اوضاع به‌غایت نابسمان و فاسدپرور را کم‌اهمیت شمرده یا پنهان سازیم، مسئله علمی را باید با روش و منش علمی حل کرد. برای این کار فیلسوفان علم و روش‌شناسان علوم انسانی سازوکارهای مشخصی را پیش چشم ما قرار داده‌اند و ما می‌توانیم بر این اساس مسائل را فهم و حل کنیم. بر مبنای این راه‌حل‌ها می‌توان مشخص کرد که کدام مسائل به هم مربوط است و کدام مسائل با هم ارتباطی ندارد. در ماجرای بحران بزرگ ۱۹۲۹ هیچ‌کدام از اقتصاددانان طرفدار بنیادگرایی بازار از تبیین‌های جان مینارد کینز راضی نبودند، اما چون ملاک و مینا، استدلال و ارائه شواهد بود آنها خود را ناگزیر از پذیرش ادعاهای کینز دیدند و به آن تن دادند. جامعه ما هم اگر می‌خواهد این مرحله را طی کند باید این بلوغ فکری را جست‌وجو کنیم.

بحثی که ما در این زمینه تاکنون مطرح کرده‌ایم این بوده که از نقطه عطف سال ۶۸ به بعد در اقتصاد ایران الگویی نظری و یک برنامه یا بسته سیاسی مشخص در دستور کار قرار داشته و طرفداران این الگو بر اساس آموزه‌های مورد قبول خود نقدهایی به عملکرد اقتصاد ملی در ۱۰ ساله اول انقلاب وارد و استدلال می‌کرده اگر اصول مورد نظر آنها به اجرا درآید نه تنها کاستی‌های ابتدای انقلاب برطرف می‌شود، بلکه ما می‌توانیم با شتاب بیشتر و هزینه کمتر به شرایط ایده‌آل برای اقتصاد کشور برسیم. زمانی که ما این عملکرد ۲۵ ساله را که بیشتر بر مبنای بنیادگرایی بازار بوده بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که آنها بخش مهمی از دستاوردهای ۱۰ ساله ابتدای انقلاب را نابود کردند و به شرحی که گوشه‌هایی از نتایج کاربست این رویکرد مورد اشاره قرار گرفت، منابع کشور را هدر دادند و بحرانی از فقر و فلاکت و تخریب محیط زیست را برای جامعه به یادگار گذاشتند و فساد و ربا و رانت را نیز در ابعاد بی‌سابقه حاکم ساختند. نقطه کلیدی این است که باوجود این فجایع تلخ بر خلاف روش علمی دست‌کم برخی از آن‌ها همچنان ادعا می‌کنند که مرغ یک پسا دارد و حاضر به پذیرش مسئولیت خود در این بحران هم نیستند.

در جریان مبارزات انتخاباتی، آقای روحانی بالغ بر دوسوم تبلیغات خود را بر انتقاد از عملکرد اقتصادی دولت قبل متمرکز کرد و دائماً نوید می‌داد که این رویه‌های غیرعلمی کنار گذاشته می‌شود؛ اما به محض اینکه این دولت جدید روی کار آمد و اولین لایحه بودجه خود را به مجلس فرستاد مشاهده کردیم از منظر بینش اقتصادی همان رویه‌های دولت پیش یعنی دست‌کاری قیمت حامل‌های انرژی و نرخ ارز و غیره در دستور کار قرار دارد و تفاوت تنها در شیب واردکردن

مورد پیش‌بینی اقتصاد ایران در سال ۲۰۱۵ انتشار یافت. در این گزارش دو نکته مهم مطرح شده است. نکته اول اینکه ایران در فرار مغزها همچنان رتبه نخست را در دنیا دارد و سالانه ۱۵۰ هزار فارغ‌التحصیل دانشگاهی از ایران خارج می‌شوند. با توجه به اینکه در حال حاضر که تفاهم لوزان انجام‌شده یک تصور به وجود آمده که افق‌های روشنی برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی برای کشور پدیدار شده است در این ارتباط یک سؤال این است آیا کشوری که نمی‌تواند از سرمایه‌های انسانی و مادی خود به شکل کارآمد استفاده کند، می‌تواند از سرمایه خارجی به شکل ثمربخش استفاده کند؟

نکته دوم گزارش این بود که با استاندارد خط فقر مبتنی بر بقا که معادل درآمد روزانه ۱/۲۵ دلار است و پایین‌ترین سطح خط فقر به شمار می‌آید، گفته شده نسبت حجم جمعیت فقیر در ایران در این مدت یعنی از سال ۱۳۸۴ تاکنون ۴/۵ برابر افزایش یافته. پس باز می‌توان پرسید ما چه کرده‌ایم که با تزریق بیش از ۱۰۰۰ میلیارد دلار و در کنار آن تزریق چند برابری ریال، فقرای ما بیش از ۴ برابر شده‌اند.

گزارش UNEP در مورد وضعیت محیط‌زیست در ایران هم نشان می‌دهد که در فاصله سال‌های ۱۳۸۴ تا امروز رتبه ایران در حفاظت از محیط زیست نزدیک ۴۷ پله سقوط کرده است. این فهرست را می‌توان همین‌طور ادامه داد و نکته مشترک آنها نیز این است که اقتصاد ایران خوب کار نمی‌کند.

چرا اقتصاد ایران دچار این سوء‌کارکرد است؟ در پاسخ به این پرسش تنها موردی که می‌تواند برای کشور امیدبخش باشد این است که ما بر اساس یک مبنای نظری مشخص مشکل را شناسایی کنیم. در ادبیات توسعه گفته می‌شود تا زمانی که یک فهم نظری مشخص از چرایی و چگونگی عملکردها در یک جامعه پدید نیاید، آن جامعه با بلاتکلیفی، سردرگمی، هرزرفت منابع و تشنج در مناسبات و روبه‌روست. چراکه در غیاب یک فهم نظری نظام‌مند موضوعات بی‌ارتباط را می‌توان به هم نسبت داد یا در مقابل، وجود هر ارتباطی را میان متغیرها منکر شد و در نتیجه ما دائم با آزمون و خطای بی‌فرجام زمان را از دست می‌دهیم و منابع را تلف می‌کنیم. بر این اساس داشتن یک فهم نظری مشخص که به ما قدرت تبیین، پیش‌بینی و تجویز بدهد، راه‌حل اصولی برای فهم ریشه‌های مشکلات و البته حل این مشکلات است. از این‌رو اگر کسی اهمیت این فهم نظری را دست‌کم بگیرد، گویی می‌خواهد تلاش کند که ایران در این بلاتکلیفی باقی بماند. راه چاره اصولی این نیست که ما اختلاف‌نظرهای تنوریک را مذموم بشماریم یا ریشه گرفتاری کشور را ناشی از نوع روابط دو گروه اندک بدانیم. کسانی که در فلسفه علم کار کرده‌اند می‌دانند که اختلاف نظرهای تنوریک حتی در علوم دقیق هم وجود دارد چه رسد به علوم انسانی. به طور نمونه هر کدام از ما تجربه داشته‌ایم که با یک بیماری معین وقتی به ۵ پزشک مختلف مراجعه می‌کنیم ۵ تجویز به





دکتر فرهاد مؤمنی

قیمت حامل‌های انرژی به‌طور متوسط ۵۵۰ درصد افزایش یافت، (۱۰ برابر میانگین افزایش قیمت در دولت روحانی برای سال ۱۳۹۳) تقریباً مصرف هیچ‌یک از حامل‌های انرژی کاهش نیافت و ثابت کرد از طریق افزایش قیمت گریه از مشکلات آلودگی در کشور باز نخواهد شد. با توجه به این تجربه ما باید به روش علمی کانون‌های اصلی مشکل را شناسایی کنیم. در دوران احمدی‌نژاد نیز بارها به این موضوع تأکید شد که دست‌کاری قیمت به معنی تنبیه مصرف‌کننده است این در حالی است که کانون اصلی بحران در حامل‌های انرژی در سمت عرضه این محصولات است. گزارش‌های رسمی وزارت نیرو در قالب ترازنامه انرژی نشان می‌دهد که ما به‌طور متوسط روزانه نزدیک به معادل یک میلیون بشکه نفت خام را در فرآیندهای تولید، انتقال و توزیع حامل‌های انرژی از دست می‌دهیم یعنی در مراحلی که مصرف‌کننده هیچ نقشی در آن ندارد. درحالی‌که مشکل اصلی مربوط به تولیدکننده انحصاری و ناکارآمد انرژی است، تنبیه کردن مصرف‌کننده به همان اندازه که غیرعادلانه است، ضد توسعه هم است. چرا که وقتی هزینه ناکارآمدی عرضه‌کننده انحصارگر به‌عهده مصرف‌کننده بی‌گناه و بی‌دفاع گذاشته می‌شود عرضه‌کننده ترغیب می‌شود که ناکارآمدی خود را ادامه دهد. زمانی که بر اساس تجربه کشور و منطق‌های علمی ناکارآمدی این سیاست اثبات می‌شود، اما باز هم روی اجرایی شدن آن تأکید می‌شود؛ به این معنی که نباید با وجود این همه تجربه عملی، ریشه این رفتار را در ساحت علم جست‌وجو کرد، بلکه باید پاسخ را در تحلیلی بر اساس منافع و قدرت گروه‌های خاص یافت. تأکید می‌شود که موضوع، یک مسئله شخصی نیست که راه‌حل شخصی در قالب راه سوم داشته باشد، بلکه مسئله بر سر منطق رفتاری است. زمانی که یک مسئله ساختاری است و در تسخیر علم قرار دارد، ارائه کردن راه‌حل‌های شخص‌محور دادن آدرس غلط است. مسئله ساختاری، راه‌حل ساختاری می‌طلبد.

در مقاله راه سوم تأکید شده که راست افراطی در ایران بسیار خشونت‌ورز، فاسد و زورگوست. حال بحث بر سر این است که آنهایی که از طریق تئوری‌های بنیادگرایی بازار به این گروه کمک می‌کنند تا به راه‌حل‌های منحط و ضد توسعه‌ای

در عرصه سیاست، اقتصاد و اجتماع بزک علمی ببخشند، چرا باید از راست افراطی تفکیک شوند؟ ضمن آنکه رویکرد ظالمانه تشویق ناکارآمدی و تنبیه بی‌تقصیرها نیز اعتراض‌برانگیزی می‌کند و آن هم بستر ساز اعمال خشونت می‌گردد.

بر اساس گفته‌های مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور، دلیل دوم برای دستکاری قیمت‌های کلیدی در کشور بهبود وضعیت درآمدی دولت است. این در حالی است که در زمان مسئولیت ایشان در سازمان برنامه و بودجه و به‌طور مشخص در گزارش اقتصادی سال ۷۳ تأکید شده بود که پس از ۶ سال شوک‌درمانی ما به این نتیجه رسیدیم که آسیب‌پذیری دولت از سیاست‌های تورم‌زا از آسیب‌پذیری بنگاه‌ها و خانوارها بیشتر است. به لحاظ آماری در سال ۷۲ شاخص ضمنی هزینه‌های خانوارها و بنگاه‌های تولیدی رشد ۲۲/۵ درصدی را نشان می‌دهد، اما در همین سال شاخص هزینه‌های مصرفی دولت رشد ۷۱ درصدی را به ثبت رسانده است. این آمار مشخص می‌سازد دولت در برابر سیاست شوک‌درمانی ۲/۵ برابر بیشتر از خانوارها و بنگاه‌ها آسیب می‌بیند که در نتیجه آن، هم ناکارآمدی دولت بیشتر می‌شود و هم گستره و عمق فساد در کشور افزایش خواهد یافت. سؤال اینجاست که وقتی این گزارش در دوران مسئولیت همین فرد نوشته شده و ابعاد فاجعه‌آمیزتر این رویکرد در دوران احمدی‌نژاد به وضوح تجربه شد چرا باز هم همین رویکرد ادامه می‌یابد و به واقع عناصر اصلی بستر ساز برای تشدید فضای رانت-ربا و فساد کدام است؟

زمانی که در دولت پیش مسئله وارد آوردن شوک به قیمت حامل‌های انرژی مطرح شد، مشاور اقتصادی آقای روحانی در مقاله‌ای عنوان کرد باید در کنار این سیاست، شوک به قیمت ارز هم اجرایی شود و شوک‌ها به صورت ترکیبی باشند. در سال‌های ۹۰ و ۹۱ در اقتصاد ایران همین سیاست اجرا شد و ما مشاهده کردیم بی‌سابقه‌ترین سطح فساد، ناکارآمدی، اتلاف منابع و فروپاشی بنیه تولیدی اقتصاد در همین دوره اتفاق افتاد. مسئله مهم دیگر این است افرادی که می‌خواهند مسائل اقتصاد سیاسی ایران را به صورت علمی و نه با حب و بغض و دگم‌های از پیش تعیین‌شده بررسی کنند باید توضیح دهند که از سال ۱۳۶۸ تا امروز که ۴ دولت روی کار آمده‌اند و این دولت‌ها در بسیاری از امور فاصله‌ها و تفاوت‌های بینشی و سیاستی چشم‌گیری داشته‌اند چرا در عرصه مدیریت اقتصادی همه یک رویکرد داشته‌اند و آن هم اصرار بر وجوهی از تعدیل اقتصادی بوده است. این موضوع باید به روش علمی توضیح داده شود. ما سعی کرده‌ایم این رویکرد را با توجه به مبانی علمی مشخص در جلسه‌های مؤسسه دین و اقتصاد و در گفت‌وگوهایی که با رسانه‌ها داشته‌ایم توضیح دهیم. مسئله ما هم هرگز برخورد با اشخاص یا افشای مراودات مبتنی بر منافع نامیون میان قدرت و ثروت در بین افراد نبوده است. به‌طور خلاصه در توضیح این مسئله می‌توان گفت که این مناسبات بیش از آنکه با سطح علم ارتباط داشته باشد به ملاحظات مربوط به ساختار قدرت و توزیع منافع مربوط

می‌شود. در این ساختار قدرت و توزیع منافع که نیرو محرکه این رویه است بر اساس آنچه مشاهدات ثبت شده و گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد، عامه مردم و تولیدکنندگان بزرگ‌ترین زیان‌بینندگان هستند و رانت‌خواران، رباخواران و کسانی که از ساز و کارهای فاسد منافع کسب می‌کنند بیشترین نصیب را داشته‌اند.

این مسئله می‌تواند با جزئیات بیشتر هم نشان داده شود، اما در همین چارچوب معتقد هستم تغییر جهت در عرصه مدیریت اقتصادی کشور از آنچه که در ۱۰ ساله اول انقلاب دنبال می‌شد و آنچه که بالغ بر ۲۵ سال گذشته مشاهده می‌شود به صورتی بود که در ۱۰ سال نخست مهم‌ترین حامیان دولت‌ها تولیدکنندگان و عامه مردم بودند و در مقابل رانت‌خواران و کسانی که از روش‌هایی فاسد درآمد خود را حداکثر کرده بیشترین انتقادها را نسبت به عملکرد دولت‌های آن دهه داشتند.

وقتی یک جبهه‌جایی ۱۸۰ درجه‌ای در این زمینه اتفاق افتاده بدون آنکه صرفاً اشخاص را متهم کنیم و از ساختار نهادی مشوق رانت غفلت ورزیم یا با مثال آوردن از مصداق‌های خاص، بذر کینه را بکاریم باید منطق رفتاری بستر ساز این ماجرا را جست‌وجو کنیم. برخورد شخص‌محور، اصولی و کافی نیست. مطالعه‌های تاریخی متعدد در مقیاس جهانی صورت گرفته که نشان می‌دهد زمانی که ما با منطق رفتاری و چارچوب نهادی با مشکل برخورد می‌کنیم اثرگذاری آن ۲۵ تا ۳۸ برابر از گزینه‌های رقیب بیشتر است.

زمانی که تأکید می‌شود تبیین نهادی، مسئله را بهتر و بیشتر آشکار می‌کند، موضوع دلبستگی ایدئولوژی زده به یک الگوی نظری خاص نیست، بلکه بر اساس موازین روش‌شناختی مشخص و با شواهد تجربی متعدد این الگوی نظری کارآمدی بیشتری از خود نشان داده است و اگر فردا یک الگوی نظری کارآمدتر پیدا شود خرد علمی می‌گوید نباید به الگوی قبل تعصب داشت و باید به سراغ الگوی کارآمدتر و قوی‌تر برویم. کسانی که با فلسفه علم آشنایی دارند می‌دانند رقابت بین نظریه‌ها رقابت بین حق و باطل نیست، بلکه رقابت بر سر قدرت توضیح‌دهندگی است. وقتی ما می‌بینیم آموزه بنیادگرایی بازار بر اساس مطالعاتی که اقتصاددانان بزرگ انجام داده‌اند قادر به توضیح چهارپنجم تحولات اقتصادی تاریخ بشر نیست، پافشاری روی این الگو نسبتی با خرد علمی ندارد، بلکه به تعصبات ایدئولوژی زده و البته منافع نامبارک ارتباط دارد. ما باید جایگاه تئوری را از جایگاه ایدئولوژی تفکیک کنیم. بنیادگرایی بازار که در ۲۵ سال گذشته کمتر یا بیشتر مبنای تصمیم‌گیری‌های اقتصادی در ایران بوده، نسبت به ۱۰ ساله اول انقلاب گستره و عمق فساد مالی را به طرز خارق‌العاده‌ای افزایش داده، ناکارآمدی‌ها به شرحی که اشاره شده را بالا برده و در عین حال فقر و فلاکت و بحران محیط زیست را هم تشدید کرده است. این رویکرد نظری بیش از ۲۵ سال در ایران تجربه پس داد و این سطح از فاجعه‌های اقتصادی، اجتماعی و انسانی به بار آورد و از این رو باید به سوی یک مبنای نظری کارآمدتر حرکت کنیم.

در این مسیر نقد مبانی نظری بستر ساز رانت - ربا - فساد ضروری ترین کار قابل تصور است.

الگوی نظری جایگزین که می تواند پاسخگویی بهتری درباره مشکلات اقتصادی کشور داشته باشد چارچوب سیاستی خاصی هم دارد. زمانی که آقای روحانی بر سر کار آمدند از جمله نخستین اقداماتی که صورت دادم و در رسانه های عمومی هم به عنوان هدایای تاریخی به دولت جدید شهرت پیدا کرد این بود که مطرح کردم بر خورد با اشخاص فاسد و خاطی لازم است، اما کافی نیست. در مدت گذشته از انقلاب ما بارها افراد را با امید به بهبود اوضاع یکی پس از دیگری و به کرات تغییر داده ایم، اما پس از مدتی گفته ایم که صدر رحمت به نفر قبلی. این آزمون و خطا تا چه زمانی باید ادامه پیدا کند؟ بدون تردید افراد فاسد باید تنبیه و مجازات شوند، اما این اقدام تنها یکی از شروط لازم برای از بین بردن یا کاهش فساد است. اقدام مهمتر این است که ما به ساختار نهادی باز تولید کننده فساد حمله کنیم. در این زمینه مراجعه به آثار دکتر فرامرز رفیع پور می تواند زوایای دیگری از مسئله را مشخص سازد. ایشان از زاویه جامعه شناسی و با یک مبانی نظری قابل اعتنا نشان می دهند زمانی که تغییر های ناگهانی در هر عرصه ای از حیات اجتماعی اتفاق بیفتد، گستره و عمق فساد افزایش می یابد. ما باید ببینیم این تغییر ناگهانی در ۲۵ سال گذشته که تا این اندازه عمق فساد را در اقتصاد ایران افزایش داده است، چیست. در این رابطه وارد کردن شوک به قیمت های کلیدی بزرگترین تغییرات نهادی را در اقتصاد ایران به دنبال داشته و بنابراین بزرگترین نیرو محرکه فساد بوده است. زمانی که این مسئله را در متون اقتصادی نیز پیگیری می کنیم می بینیم اقتصاددانان بزرگ بیش از ۲۰۰ سال پیش این موضوع را ریشه یابی کرده اند. به طور مشخص در صفحه ۴۱۲ کتاب «ثروت ملل» آدام اسمیت به صراحت آمده زمانی که تغییر ناگهانی در قیمت ها ایجاد می شود این کار نیروی محرکه رانت می شود. در ادبیات موضوع توضیح داده شده است که شوک های قیمتی فضای کلان اقتصاد را رانتی می کند و در این حالت مولدها مقهور غیر مولدها می شوند، گستره و عمق فساد افزایش پیدا می کند و انواع نابرابری ها هم زیاد می شود.

من این مسئله را به اعتبار علائق دینی نیز بسط داده ام. پرسش من این بود چرا اقتصاد ایران طی ربع قرن گذشته تا این میزان آغشته به ربا شده است. پاسخ به این پرسش در وجه پولی شوک درمانی است. زمانی که شما یک لیتر بنزین را با ۵ تومان می خریدید و به ناگهان قیمت آن ۱۰ برابر می شود این تغییر به تناسب آثاری را در بازار پول دارد. بر این اساس تقاضا برای پول متناسب با این شوک افزایش می یابد، اما از آنجایی که عرضه پول نمی تواند به نسبت تقاضا افزایش یابد، بازار رسمی پول قادر به پاسخگویی به تقاضاهای افزایش یافته نیست و در نتیجه رباخواری افزایش می یابد. در این باره می توانید به روزنامه های ۲۷ خرداد ۱۳۹۱ مراجعه کنید. سال ۹۱ به عنوان سال «تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی» نامگذاری شده بود، و به همین دلیل وزیر وقت صنعت تلاش کرد از طریق مصاحبه های عمقی از تولید کنندگان مشکلات آنها را جویا شود. در پاسخ

به این پرسش تقریباً همه تولید کنندگان گفته بودند که مشکل اصلی و عمده آنها کمبود نقدینگی است و تولید کنندگان قادر نیستند نرخ های مورد مطالبه رباخواران را تأمین کنند. بر اساس گزارش های رسمی، بانک های خصوصی بالغ بر ۷۰ درصد وام های خود را به بخش های غیر مولد می دادند. در نتیجه این تحقیق وزیر وقت صنعت ۷۰ درصد مشکل تولید کنندگان را کمبود نقدینگی دانست و این موضوع را به عنوان یک مطالبه مطرح کرد. در مقابل رئیس وقت بانک مرکزی مصاحبه ای عتاب آلود کرد و از موضع یک مقام رسمی با صراحت اعلام کرد سیستم رسمی پولی کشور از هر ۴ واحد تقاضای تولید کنندگان به یک واحد آن می تواند پاسخ دهند. با این سخن، این مقام رسمی به روشنی بیان می کند که ۷۵ درصد نیاز تولید کنندگان باید از بازار غیر رسمی یعنی بازار نزول خواری تأمین شود.

در صفحه ۲۲۰ کتاب پیامدهای اقتصادی صلح (۱۹۲۰) نوشته جان مینارد کینز آمده است. هر سیاستی که ارزش پول ملی را هدف قرار دهد، منشأ تزلزل و به هم ریختگی هنجارها در همه عرصه های حیات جمعی است. بر اساس این گفته کینز شوک درمانی تنها اقتصاد را دچار فلج نمی کند، بلکه مناسبات اجتماعی را هم به هم می ریزد. به صورت عینی نیز می بینیم در دوره ای که اقتصاد ما شوک درمانی را اجرا کرده است بالاترین رشد در میزان جرم و جنایت، سرعت، بزهکاری اطفال، طلاق، صدور چک بلامحل و... هم رقم خورده است.

همه این موارد نشان می دهد شوک درمانی نیروی محرکه رانت، ربا و فساد است و تفاوتی ندارد که شوک درمانی را چه کسی انجام دهد. اینکه ما با افراد و گروه های خاص برخورد کنیم راه حلی ناکارآمد است. ما باید منطق های رفتاری را بشناسیم و با سر پنجه تدبیر و متکی به یک خرد نظری راه گشا به صورت اصولی با مسئله برخورد کنیم.

باید در نظر داشت که کانون های فساد و رانت در ایران کاملاً مشخص است و من در توصیه به دولت یازدهم در بدو کار این دولت ۵ کانون اصلی فساد را مشخص کرده ام و به دولت توصیه کرده ام اگر می خواهید ایران نجات پیدا کند؛ یعنی هم بنیه تولیدی کشور ارتقا یابد و هم فساد و رانت کاهش یابد این ۵ تمهید نهادی را باید در دستور کار قرار دهید.

مورد اول، تعیین تکلیف تخصیص منابع دلاری کشور در مجلس است. در دوران جنگ وقتی دولت نحوه تخصیص دلارهای نفتی را شفاف کرد و تصمیم گیری در مورد این تخصیص را از پشت درهای بسته قوه مجریه به درهای باز قوه مقننه ارجاع داد یک نوآوری نهادی ایجاد کرد که در نتیجه آن امروز می بینیم دولت دوران جنگ به لحاظ پاکدستی

**وارد کردن شوک به قیمت های کلیدی بزرگترین تغییرات نهادی را در اقتصاد ایران به دنبال داشته و بنابراین بزرگترین نیروی محرکه فساد هم بوده است**

در ۴۰ سال گذشته در کشور اول است. این در حالی است که در همه جای دنیا شرایط جنگی نیروی محرکه بزرگ فساد است. این مسئله بیش از آنکه به ویژگی های شخصی دولتمردان در آن دوره وابسته باشد، به هوشمندی های سیاستگذاری ها با توجه به این منطق های رفتاری وابسته است. این نوع سیاست گذاری نیز بیش از همه مروهون بصیرت های عمیق و هوشمندی هایی بود که استاد بزرگ مرحوم عالی نسب نسبت به شرایط اقتصادی ایران داشتند.

باید توجه داشت صرف نظر از اینکه نمایندگان مجلس چه کسانی باشند و اکثریت آنها از چه جناحی باشند، این سیاست به نوعی شفاف سازی در عرصه تخصیص منابع است. از آنجایی هر تصمیمی که از کانال مجلس عبور می کند، الزماً شفاف می شود، این تصمیم به نوعی نظارت مردم را بر چگونگی تخصیص منابع به همراه دارد و در چنین ساختاری هزینه فرصت رانت جویی افزایش یافته و انگیزه فساد به حداقل می رسد. زمانی که تخصیص منابع ارزی شفاف می شود رانت جویان به جای آنکه پشت درهای بسته با یک فرد از قوه مجریه مذاکره خصوصی کنند باید رضایت بیش از ۱۵۰ نفر از نمایندگان را در صحن علنی به دست آورند. در این شرایط به لحاظ تئوریک گفته می شود هزینه فرصت رانت جویی به شدت افزایش می یابد و این سیاست مستقل از اشخاص موضوعیت دارد. علاوه بر این با چنین سیاستی بدنه دولت در برابر فساد واکسینه می شود چرا که اگر کسی برای گرفتن امتیاز به دولتی ها رجوع می کرد و در جست و جوی اغواگری های فاسد بر می آمد به وی گفته می شد دولت تابع مصوبه مجلس است و باید در برابر مجلس پاسخگو باشیم و در نتیجه این تمهید دولت را نیز به نوعی پاسخگو کرد. به طور خلاصه در نتیجه این راهبرد، هزینه فرصت رانت جویی افزایش یافت، امکان نظارت تخصصی مدنی فراهم آمد، دولت پاسخگو شد و فساد در بدنه دولت به حداقل رسید؛

اما از نظر ما دستاورد اصلی این تمهید نهادی این بود که به همه بازیگران اقتصادی پیام داد که اگر کسی می خواهد در ایران بر خوردار شود باید استعدادهای و توانمندی های خود را در مسیر تولید قرار دهد و از طریق رانت ربا و فساد امکان بهره برداری گسترده وجود ندارد. همین مسئله بود که توانست مقاومت اقتصاد ایران را در یک جنگ طولانی مدت که در ۴۰۰ سال گذشته در تاریخ ایران بی سابقه بوده است، بالا ببرد.

نحوه تخصیص اعتبارات بانکی دومین مورد از این ۵ مورد است. در ۲۵ سال گذشته حتی یک فساد بزرگ نمی توان پیدا کرد که یک سر آن به بانک ختم نشود. این به معنای آن نیست که افرادی که در بانک ها هستند لزوماً اشکال دارند، بلکه در شرایطی که اقتصاد با شوک های تشدید کننده تقاضای پول روبرو است برای رانت جویان و رباخواران می آرزد که بخشی از سود خود را در بدنه بانکی خرج کنند تا به اعتبارات بانکی ارزان تر دست یابند. ما باید بررسی کنیم مدیریت دوران جنگ چه تمهیداتی را به کار برد که هزینه ۵۴ درصد اعتبارات بانکی تخصیص داده شده برای اقتصاد کشور صفر بود. این موضوعی است که تنها افرادی که آقای عالی نسب

و میزان تسلط وی به واقعیت‌های نهادی ایران را می‌شناسند می‌توانند درک کنند. اینها واقعیت‌های آزمون‌پس‌داده در اقتصاد ایران است. این راهکارها از یک طرف هزینه فساد را بالا می‌برند و از طرف دیگر انگیزه تولیدی ایجاد می‌کند تا سرمایه‌های مادی و انسانی کشور به جای آنکه آینده‌ای را پیش روی خود ببینند و مهاجرت کنند، در کشور بمانند و به ارتقای بنیه تولیدی و کاهش همه انواع وابستگی‌ها در کشور کمک کنند. در مقابل در تجربه منحنی تعدیل ساختاری به دستگاه‌های اجرایی دولتی اجازه داده شده بانک طرف قرارداد را خودشان انتخاب کنند که این موضوع به یکی از کانون‌های اصلی فساد در ایران تبدیل شده است.

زمانی که تجربه تعدیل ساختاری در کشورهای در حال توسعه مورد بررسی قرار می‌گیرد، مشخص می‌شود که در بیش از ۵۰ درصد کشورهای در حال توسعه هنگام اجرایی شدن این برنامه تحت تسلط نظامیان (با کودتا یا با روش‌های دیگر) قرار گرفته‌اند. در ترکیه در سال ۱۹۸۰ دقیقاً هم‌زمان با کودتای نظامی، برنامه تعدیل هم به اجرا گذاشته شد. دلیل این مسئله نیز روشن است وقتی شما سیاست‌های بنیادگرایی بازار را در شرایط محیطی یک کشور عقب‌افتاده معمولاً بسیار فقیر و به شدت بدهکار در دستور کار قرار می‌دهید، به واسطه اصل موضوع آن برنامه یعنی حاکمیت سرمایه عامه مردم و تولیدکنندگان در معرض فشارهای بی‌سابقه قرار می‌گیرند. این فشارهای بی‌سابقه چالش مشروعیت را برای به دولت‌ها به بار می‌آورد. بنابراین به لحاظ تاریخی برنامه تعدیل ساختاری عامل اصلی افزایش قدرت چانه‌زنی نظامیان و ارتقای قدرت و ثروت ایشان در کشورهای در حال توسعه بوده است. در ایران به دلیل اینکه بخش بزرگی از مشکلات و فاجعه‌های انسانی - اجتماعی و زیست‌محیطی برنامه تعدیل از طریق تزریق دلارهای نفتی، پوشانده شده است ابعاد شکننده اجرای این سیاست در کشورهای دیگر رقم نخورد و عملاً ما با شرایط حاد یعنی کودتای نظامیان روبرو نبوده‌ایم، اما در ۲۵ سال گذشته قدرت چانه‌زنی نظامیان بسیار بیشتر از ۱۰ سال اول انقلاب شده است. این در حالی است که در ۱۰ سال اول انقلاب نظامیان به دلیل نقش مستقیم در دفاع از تمامیت ارضی کشور، بیشترین محبوبیت را بین مردم داشتند. در آن دوره نظامیان در اموری که صلاحیت آن را داشتند وارد شدند و اتفاقاً توانایی و شایستگی خود را هم نشان دادند و امروز بخش بزرگی از قهرمانان ملی ما را همان نظامیان تشکیل می‌دهند. به اعتقاد من درگیر کردن نظامیان با مسائل اقتصادی به واسطه تجربه تعدیل حتی برای خود نظامیان هم جایگاه اجتماعی بهتری ایجاد نکرد. با توجه به همه این مسائل تأکید می‌کنم که برای رفع فساد و مشکلات اقتصادی باید منطق‌های رفتاری خلق‌کننده چنین سازوکاری را در اقتصاد شناخت و ضمن ممانعت از اجرای سیاست‌های تجربه شده و ناکارآمد گذشته از روش‌هایی که به برخی از آنها اشاره شد، هزینه فساد را در کشور بالا برد. برای این موضوع نیز جز توسط به علم و راهکارهای علمی راه دیگری جود ندارد و نباید مسائل علمی را به امور مشخص تحویل کرد. ■

## برنامه ریزی بلندمدت؛ رمز موفقیت در صنعت خودرو

### گفت‌وگو با صادق نوروزی

عضو اسبق هیئت‌مدیره ایران خودرو



**آرمان رضاپور: در ادامه بحث درباره مشکلات صنعت خودرو در این شماره با مهندس صادق نوروزی به گفت‌وگو نشستیم.**

■ **ممکن است نحوه ورود خود به صنایع خودروسازی را شرح دهید.**

□ پیش از پیروزی انقلاب در رشته برق دانشگاه صنعتی شریف تحصیل می‌کردم. پس از دستگیری و آزادی از زندان دیگر دنبال درس نرفتم؛ اما پس از انقلاب فرهنگی به دانشگاه رفتم و سال ۱۳۶۴ نیز فارغ‌التحصیل شدم. من متأهل بودم و نیاز مالی نیز داشتم. در آن زمان آقای مهندس بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین بود و عده‌ای را بوریسیه می‌کردند و من نیز با پیشنهاد آقای مصطفی ملابری معاون آموزشی سازمان گسترش و نوسازی صنایع، بوریسیه شدم. آنها از دانشجویان تعهد می‌گرفتند که پس از فارغ‌التحصیلی در آن سازمان فعالیت کنند. من نیز پس از فارغ‌التحصیل شدن، به آن سازمان رفتم تا تعهد خود را انجام دهم. در سازمان سمت‌های مختلف را پیشنهاد دادند، ولی تصمیم گرفتم که از بدنه صنعت شروع کنم. در نتیجه از سال ۱۳۶۵ وارد ایران خودرو شدم. آن زمان ایران خودرو در رکود بود و تعدیل گسترده نیرو داشت. مدتی در ایران خودرو در سطوح کارشناسی کار کردم و سپس وارد بخش مدیریت میانی شدم. یکی دو سال نیز در بخش مدیریت واحد برنامه‌ریزی تولید و قالب‌سازی فعالیت کردم و بعد از آن نیز وارد هیئت‌مدیره شدم و تا سال ۱۳۷۰ به‌عنوان عضو هیئت‌مدیره ایران خودرو مشغول فعالیت بودم. به علت اینکه مدیریت جدید به همکاری با من تمایل نداشت، استعفادادم و از سال ۱۳۷۱ از ایران خودرو بیرون آمدم. سپس مدیرعامل کنتورسازی وابسته به وزارت نیرو شدم و بعد از آن هم تا سال ۱۳۸۸ به مگاموتور رفتم. از سال ۸۹ تا به امروز هم به‌عنوان عضو هیئت‌مدیره شرکت «اشتاد» وابسته به گروه خودروسازی ایران خودرو مشغول به کار هستم.

■ **به نظر شما علل بحران در صنایع خودروسازی و صنایع وابسته به آن چیست؟**

□ پیش از پیروزی انقلاب، صنعت خودرو در کشور، نسبت به کشورهای مشابه از جمله ترکیه،

کره جنوبی و... از وضعیت بهتری برخوردار بود، اما پس از پیروزی انقلاب با توجه به فضای «تفکر چپ» که در کشور حاکم بود، دچار اشتباهاتی شدیم. یکی از این اشتباه‌ها این بود که برخی صنایع مهم از جمله خودرو، کفش ملی و... که خصوصی بودند را دولتی کردیم. در آن زمان، کفش ملی صادرات خوب و فروش بالایی داشت، خودرو نیز با ساخت پیکان از جایگاه بالایی برخوردار بود، حتی آقای خیامی قصد داشت خط تولید جدیدی ایجاد کند و به همین منظور سالی را برای تولید پژو در نظر گرفته بود؛ اما آمدند در این صنایع به‌جای نظارت، خلع ید کردند و مدیریت را به کسانی واگذار کردند که بیشتر در بخش سرمایه‌گذاری تجاری فعال بودند و توجهی به تولید نداشتند. به قول یکی از دوستان، مدیریت را به دست نخود و لوبیا فروشان سپردند. برای نمونه در آن دوران، مدیر مالی ایران خودرو به یکی از اعضای هیئت‌مدیره گفته بود که نقدینگی نداریم و او صورت‌های مالی را دیده و گفته بود که چرا از ذخیره استهلاک استفاده نمی‌شود! مدیریت این صنایع مهم به دست افراد ناآشنا به امور سپرده‌شده بود و مدیران به‌تدریج تجربه کسب کردند و به مرور زمان مدیران صنعتی تربیت شدند. بنابراین بی‌تجربگی، ضعف مدیریت و نداشتن برنامه و استراتژی صنعتی علت بحران در صنعت و خودروسازی است.

■ **آن زمان، جلوی تولید پیکان دولوکس گرفته شد.**



آقای نژادحسینیان به ایران خودرو فشار آورد که ما به شما ارز دادیم، در نتیجه به سرعت تولید کنید؛ اما مدیران ایران خودرو اعلام کردند، اگر شما امروز ارز بدهید، خودرو یک سال دیگر آماده می شود و زمان بر است. ولی ایشان می گفت ما نیاز مبرم به اتوبوس و... داریم و اگر این گونه باشد ما خودرو وارد کشور می کنیم. در نتیجه واردات را تسهیل کردند و در این زمان سواری هایی از جمله هیوندایی وارد کشور شد. در اینجا بود که دیگر ایران خودرو قدرت رقابت با این شرکت های خارجی را نداشت و پژوهای تولید شده اش روی دستش ماند، چرا که با توجه به کیفیت بهتر و قیمت ارزان خودروهای خارجی، کسی خودروهای داخلی را نمی خرید. آقای نژادحسینیان برای حل مشکل، قانون محدود کردن واردات را در مجلس مطرح کردند که تعرفه واردات را بالا ببرند. با گذاشتن این قانون، واردات محدود شد و فروش ایران خودرو با رشد قابل توجهی روبرو شد. در این زمان بود که خودروسازان توانستند از نظر مالی نفسی تازه کنند.

### ■ در حال حاضر، برای خروج از این بحران چه راهکارهایی را پیشنهاد می کنید؟

□ به نظر من پیوستن به خودروسازهای معتبر دنیا، یکی از این راهکارها است. ما باید از دانش و سرمایه آنها استفاده کنیم. درست است که با تلاش می توانیم به این دانش دست یابیم و نمی گویم امکان ندارد و باور ندارم، اما زمان و سرمایه بیشتری را از دست می دهیم. اگر از همان ابتدا هم با یکی از بزرگ ترین خودروسازان دنیا همراه می شدیم، پیشرفت می کردیم. این خودروسازها حاضر هستند بخشی از محصولات را در کنار تأمین داخل صادر کنند و دانش فنی هم بدهند. کاری که در کره جنوبی و ترکیه انجام پذیرفته است.

دیگر اینکه دولت باید خودروسازی را از حالت دولتی خارج کند و به سمت خصوصی و رقابتی شدن پیش ببرد. البته نباید به واردات، آزادی مطلق بدهد، چرا که فعلاً برای رقابت کامل ضعیف هستیم و اگر واردات خودرو را بدون هیچ تعرفه ای آزاد بگذارند، خودروهای با کیفیت و ارزان وارد می شود. در نتیجه آزادی مطلق درست نیست. محدود کردن مطلق هم کار صحیحی نیست، چرا که

به غیر از قطعاتی که از پیش در ایران خودرو تولید می شد همه قطعات از انگلستان وارد می شد. چون قیمت ارز بسیار کم بود، خود کفایی صرف نداشت. ایران شاید ۱۵ - ۱۰ قطعه ساده مانند میله زیر کاپوت را در داخل تولید می کرد و بقیه از انگلیس وارد می شد. تالوت بخشی از قطعات را خودش تولید می کرد و بخش زیادی را نیز از قطعه سازان خود خریداری و جمع می کرد و کد خود را روی آن درج می کرد و به ما می فروخت. زمانی که ماشین آلات از تالوت خریداری شد، جهت تأمین قطعاتی که قطعه سازان تالوت تأمین می کردند با مشکل روبرو شدیم. من در آن زمان در ایران خودرو مشغول به کار بودم. هیئت مدیره تصمیم گرفت و تیمی را در انگلیس مستقر کرد و با کمک تالوت، قطعه سازان را شناسایی و قطعات مورد نیاز را تأمین کرد. به هر حال، پروژه ای با عنوان «پیکان بدون تالوت» (تولید ۵۰ هزار پیکان) تعریف شد که در داخل کشور راه اندازی شد. این زمان نقطه عطف و نخستین مرحله ای بود که ایران در ساخت قطعه قدمی برداشت. اگر چه پیکان به روز نبود، اما باعث وارد شدن اطلاعات و دانش فنی ساخت قطعه به ایران شد و قطعه سازی در کشور رشد عمده ای کرد. در حال حاضر، همه قطعه سازان همان کسانی هستند که از قطعه سازی پیکان شروع کردند.

به نظر من یکی از مشکلات ما نداشتن برنامه تعریف شده و بلندمدت و مقطعی تصمیم گرفتن است. در ایران متناسب با شرایط اقتصادی مدتی به ساخت داخل و مدتی نیز به واردات مشغول شدیم؛ یعنی در مواقعی به طور مقطعی جلوی واردات گرفته شد و زمانی نیز واردات آزاد شد. برای نمونه قرارداد پژو در زمان مدیریت آقای میرخانی به امضا رسید، اما با تأخیر زیاد اجازه اجرای آن داده شد. پروژه ال ۹۰ هم به همین صورت بود.

وقتی قرارداد پژو در ایران امضا شد، تقریباً پژو ۴۰۵ خودروی روز دنیا بود، اما تا به تولید در کشور رسید، دو، سه سال به تأخیر افتاد. زمانی که پژو در کشور تولید شد، تعرفه واردات پایین بود. جنگ تمام شده بود و آقای نژادحسینیان وزیر بود. در این زمان، درآمد ارزی مملکت بالا رفته بود و به شدت در کشور نیاز به خودرو احساس می شد.

□ در کل در بخش صنعت از جمله خودروسازی هر دورهای متناسب با وضعیت عمومی اقتصادی مملکت و ذخایر و درآمد ارزی مان مدیریت شد. سال ۱۳۵۹ جنگ تحمیلی بین ایران و عراق اتفاق افتاد، منابع ارزی و سرمایه گذاری مان محدود بود، لذا با کمبود منابع روبرو بودیم؛ بنابراین تصمیم بر آن شد که تولید خودرو سواری به ویژه سواری های لوکس متوقف و تعطیل شود و تولید به سمت خودروهای عمومی و کار از جمله مینی بوس و اتوبوس حرکت کرد. ایران خودرو نیز تولید خودروی سواری را تعطیل کرد و تولید وانت، اتوبوس و مینی بوس را در اولویت قرار داد و اعلام کرد با توجه به شرایط مملکت، نیازی به تولید خودروی سواری نداریم.

ایران خودرو در سال ۶۵ به عنوان خودرو ساز به نوعی تعطیل شد. در این سال، از آنجا که امکان ادامه فعالیت نداشت، برای نجات، باز خرید گسترده ای انجام داد و ۱۳ هزار نیروی کار آن به ۶۵۰۰ تقلیل یافت و به تولیدات نظامی روی آورد. چند سال پس از شروع جنگ، ارز دریافتی ایران خودرو صفر بود و اعتبار ارزی به این گروه صنعتی اختصاص داده نمی شد. شرکت تالوت اعلام کرده بود که ما در بندر ۳۰ هزار دستگاه قطعات خودرو را آماده ارسال داریم، اما چون شما اعتبار گشایش شده برای ارسال ندارید، ما تولید را متوقف کردیم.

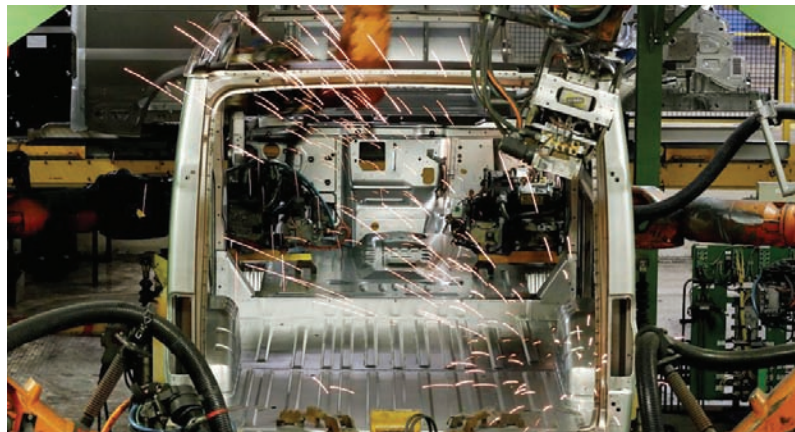
### ■ هدف آنها صادرات بود یا واردات؟

□ چون عمده قطعات وارداتی را تالوت تأمین می کرد، تولید تالوت زنجیروار وصل به خرید، دریافت و تولید ایران خودرو بود؛ لذا وقتی ۳۰ هزار دستگاه قطعات که برابر شش ماه تولید ایران خودرو در آن زمان بود، در بندر انگلیس استوک شد و ایران خودرو نتوانست خریداری و حمل کند به توقف تولید تالوت انجامید، ۳۰ هزار تا هم از طریق ارز مسافرها و با ارز آزاد یا توسط ارگان ها که ارز آن را تأمین می کردند، به صورت ۵۰۰ تا ۵۰۰ تا خریداری و تولید می شد و سه، چهار سال نیز زمان برد تا این تعداد قطعه جذب شود.

در اواخر جنگ هم شرکت تالوت اعلام کرد به جای پیکان قرار است خودروی دیگری (پژو) تولید کند و ماشین آلات تولید پیکان را می خواهد جمع آوری کند. مدیریت ایران خودرو موضوع خرید آن را به وزارت صنایع سنگین منعکس کرد. آقای بهزاد نبوی در هیئت دولت و با اصرار فراوان درخواست کرد که ماشین آلات همراه با اطلاعات فنی از تالوت خریداری شود. در نهایت دولت پذیرفت و ۱۳ میلیون دلار اختصاص داد و تحت مدیریت ایران خودرو ماشین آلات مذکور خریداری و بین شرکت های مختلف جهت تولید «پیکان بدون تالوت» توزیع شد و از سال ۱۳۷۱ تولید «پیکان بدون تالوت» به بهره برداری رسید، تا این زمان کشور ما فقط مونتاژ کننده بود. به هر حال در این دوره قطعه سازی در کشور رشد کرد.

### ■ از هندی نیز قطعات پیکان وارد می شد؟

□ تا زمانی که تالوت با ایران همکاری داشت،



خودروسازان احساس راحتی می‌کنند و با هر قیمت، تعرفه و کیفیت، خودرو وارد بازار می‌کنند. باید آزادسازی در حدی باشد که باعث رقابت بین خودروسازان داخلی و خارجی شود. اگر دولت آزادی مطلق بدهد، همه خودروسازان داخلی نابود می‌شوند، اما باید دولت در یک پروسه طولانی به آزادی نسبی در واردات خودرو برسد و کاری کند که خودروساز داخلی همگام با خودروساز خارجی رشد کرده و توان رقابت پیدا کند.

در تمام صنایع ما از جمله خودرو سرمایه‌های زیادی خوابیده است، ولی بهره‌وری ضعیف است. در حال حاضر، ایران خودرو حدود ۲۶ هزار نیرو دارد؛ در صورتی که اگر بهره‌وری ایران خودرو را با یک خودروساز تراز جهانی مقایسه کنیم، یک‌دهم است. حال چگونه باید این مشکل حل شود؟ به نظر من باید با خصوصی‌سازی و رقابتی کردن تدریجی خودروساز را وارد کرد تا برای دوام خود، مشکلاتش را حل کند، البته با سیاست‌گذاری، کنترل و نظارت دولت.

در صنایع ما هم قیمت تمام‌شده بالا است و هم نسبت به الگوهای جهانی کیفیت‌ها پایین است. نه تنها در صنعت خودرو، بلکه در محصولات دیگر نیز این چنین هستیم. در حال حاضر، بین شورای رقابت و خودروساز دعوا در گرفته و شورای رقابت اعلام کرده که من قیمت‌گذاری می‌کنم. قیمت‌ها به علت بهره‌وری پایین و هزینه بالا صرف نمی‌کند و فکر می‌کنند با قیمت‌گذاری می‌توانند قیمت را پایین بیاورند؛ در صورتی که اگر الان خودروساز را در قیمت‌گذاری آزاد کنند، پس از مدتی خودروسازان مجبور می‌شوند برای فروش، قیمت خود را پایین بیاورند.

**■ شایعه شده که هزینه تمام‌شده خودرو خیلی کمتر از این است که روی آن الان قیمت‌گذاری شده و به خاطر کمک به دولت، قیمت‌ها بالا است.**

□ این گونه نیست، البته به‌عنوان کمک به دولت چیزی نداریم، همان طوری که اشاره شد هزینه تولید خیلی زیاد است و حاشیه سود آن کم. برخلاف اینکه گفته می‌شود تولید را می‌خواهند حمایت کنند و دائم می‌گویند برای رفع مشکلات کشور، می‌خواهیم تولید راه بیندازیم، متأسفانه سرمایه‌گذاری در بخش تولید کم شده است. به نظر من، کار تولیدی در مملکت مشکل‌ترین کار است.

**■ به نظر می‌رسد، سرمایه‌گذاری در بخش تولید از جنگ چریکی مشکل‌تر است!**

□ چرا امروزه بانک‌ها رشد کرده‌اند؟ پرسودترین سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری مالی است، مانند بانکداری. بعد از آن، سرمایه‌گذاری در بخش خدمات است که با سرمایه کم، سود زیادی به دست می‌آورد. کم‌سودترین سرمایه‌گذاری نیز سرمایه‌گذاری در بخش تولید است، چرا که تولیدکننده نمی‌تواند از عوارض دولتی و قانونی مانند مالیات‌ها، بیمه و دیگر عوارضی که بر تولید

**این گونه نیست که خودروسازان قیمت تمام‌شده پایینی دارند. اکثر خودروسازان ایرانی در سال ۹۱ و ۹۲ زیان‌ده بودند، اما سال ۹۳ شاید کمی بتوانند سود کنند تا زیان‌های انباشته‌شده را جبران کنند**

حاکم است فرار کند و برای تأمین سرمایه نیاز به استفاده از تسهیلات دارد که بهره‌های بانکی هزینه زیادی را به تولید تحمیل می‌کند.

**■ ۵۳ نوع عوارض بر کار تولیدی حاکم است.**

□ تعداد آن را نمی‌دانم، ولی حجم این هزینه‌ها در قیمت تمام‌شده تولید و خودرو کم نیست. زمانی که من در ایران خودرو بودم مدیریت ایران خودرو در گزارش‌های سالانه این نوع هزینه‌ها و عوارض‌ها را تفکیک و به‌صورت شفاف ارائه می‌کرد و درصد آن در قیمت تمام‌شده قابل توجه بود.

**■ اگر هزینه و بیلان خودرو در یک سال ارائه شود، مردم متوجه می‌شوند عوارض تا چه حد است! این گونه بین مردم جا افتاده که هزینه یک خودرو هشت میلیون تمام شده، اما ۲۰ میلیون فروخته می‌شود.**

□ پیشنهاد می‌کنم خودروسازان این نوع هزینه‌ها را به مردم ارائه دهند، به‌راستی این گونه نیست که خودروسازان قیمت تمام‌شده پایینی دارند. اکثر خودروسازان ایرانی در سال ۹۱ و ۹۲ زیان‌ده بودند، اما سال ۹۳ شاید کمی بتوانند سود کنند تا زیان‌های انباشته‌شده را جبران کنند؛ البته این موارد خیلی پیچیده نیست چون گزارش‌های مالی خودروسازان در سایت‌های بورس وجود دارد و با مراجعه به آن می‌توان به بی‌بایه‌بودن این شایعات پی برد.

**■ همان‌طور که اشاره شد، سرمایه‌داران مالی دکانی ندارند و با تلفن همراه خود کار می‌کنند و سرمایه آنها سیال است، همانند کاری که در بورژوازی مستغلات انجام می‌شود. صنایع به خاطر این عوارض و فشاری که تحمل می‌کنند در حال نابودی هستند. این بخش بیشتر باید بررسی شود. به نظر شما در حال حاضر واردات تا چه اندازه برای خودروسازان مشکل ایجاد کرده است؟**

□ امروز واردات خودرو تهدیدی برای خودروسازان نیست، چرا که تعرفه حدود پنجاه درصد دارد و عوارض زیادی می‌دهند. علاوه بر این، تعداد خودرویی که در داخل تولید می‌شود در مقایسه با تعداد خودروهای وارداتی زیاد نیست. آقای کرباسیان در مصاحبه‌ای گفت که در سال یک میلیون خودرو تولید می‌شود که در برابر این تعداد تولید، شاید ۱۰ درصد خودرو وارد شود. به نظر من واردات هم نیاز است و نباید راه واردات را به‌طور مطلق بست؛ چرا که خودروساز داخلی باید از سوی واردات تهدید شود تا بتواند در کیفیت تولید

خود بیشتر توجه کند. باید مشتری بتواند مقایسه کند. دولت نیز ضمن توجه به خصوصی‌سازی باید با هدایت واردات بین خودروساز داخلی و خارجی رقابت ایجاد کند. اگر واردات رها شود و تعرفه‌ها برداشته شود، خودروساز داخلی از بین می‌رود و قیمت واردات خودروهای مشابه داخلی ارزان‌تر درمی‌آید. مانند دوره آقای نژادحسینیان که اشاره کردم. الان خودروسازان سودده نیستند، بالاترین حاشیه سود را پیکان و دوره‌ای پرآید داشت و در این زمان هم خودروسازان سرمایه‌گذاری روی قطعه‌سازی کردند.

**■ آیا تمام قطعات در ایران ساخته می‌شود؟**

□ قطعاتی که دارای فناوری پیشرفته هستند را نمی‌توانیم بسازیم. برای نمونه کامپیوتر (ECU) برای پژو ۲۰۶ را در داخل نمی‌سازند و وارد می‌کنند. هیچ خودروسازی در دنیا نمی‌گوید که ما توان ساخت همه قطعات را داریم. زمانی که به انگلیس به دنبال تأمین قطعات پیکان رفتیم با قطعه‌سازانی روبرو شدیم که قطعه موردنظر را نه تنها برای پیکان می‌ساخت، بلکه برای خودروهای زیاد دیگری در کشورهای مختلف آن قطعه را می‌ساختند.

**■ چه تعداد قطعه‌ساز در کل ایران داریم که تابع خودروسازان هستند.**

□ آمار دقیق را نمی‌دانم، اما تعداد قطعه‌سازان در کشور کم نیستند.

**■ شنیده‌شده ۲۰۰۰ شرکت در زمینه صنعت خودروسازی در کشور وجود دارد که تعطیل شده و وزارت صنعت، معدن و تجارت می‌خواهد برای فعالیت مجدد آنها کمک و اقدام کند.**

□ پیش از آنکه ارزش گران شود، قطعه‌سازان مشکل قیمت تمام‌شده در رقابت با قطعه‌سازان چینی داشتند. قطعه‌هایی که از چین یا ترکیه وارد می‌شد، ارزان‌تر و بعضاً با کیفیت‌تر از قطعه‌های داخلی بود، از این رو بعضی از قطعه‌سازان، قطعه از چین وارد می‌کردند و به خودروسازان می‌فروختند. بعد از اینکه با تحریم روبرو شدیم و تولید خودرو افت کرد و به علت نداشتن فروش، بسیاری از قطعه‌سازان مشکل پیدا کردند و تعطیل یا نیمه‌تعطیل شدند. خودروسازان در سال ۹۱ و اوایل سال ۹۲ همین مشکل را پیدا کردند. زمانی که ارزش سه هزار تومان شد، ساخت قطعه داخل مقرون به صرفه‌تر شد. از اواسط سال ۹۲ وقتی که تحریم‌ها تا حدودی برداشته شد و تولید ایران خودرو و سایپا بالا رفت قطعه‌سازان جان تازه گرفتند، اما به علت خسارت‌های مرحله قبل، فعلاً خسارت‌هایشان را جبران می‌کنند.

**■ آیا قطعه‌سازان صادرات هم دارند؟**

□ قطعه‌سازان خودرو، صادرات زیادی ندارند؛ اما بعضی از قطعه‌سازان داخلی به قطعه‌سازان خارجی وصل شده‌اند و با آنها همکاری کرده‌اند و از این طریق توانسته‌اند با یکدیگر تبادلاتی داشته باشند.

### صنعت، سرمایه‌زاندانی و فلج می‌شود.

□ ما فکر می‌کردیم آقای خاتمی شعار توسعه سیاسی داده است، اما دست‌اندرکاران صنعت می‌گویند که در آن دوره ما در حال رشد بودیم. ما به‌صورت زیگزاگی حرکت می‌کنیم. در دوره آقای هاشمی رفسنجانی، ایشان جهشی حرکت کرد دچار تورم شدید شد و به سیاست تثبیت روی آورد و اصلاحاتی را انجام داد. آقای خاتمی همان سیاست‌ها را به شکل منطقی‌تر و با سرعت کمتری ادامه داد و به جلو حرکت کرد. اما در دوره آقای احمدی‌نژاد اقتصاد دچار آنارشیسم و بهم‌ریزی شد. آنها می‌خواستند در اقتصاد انقلاب کنند که نتوانستند. نیروهایی که اوایل انقلاب بی‌تجربه بودند و به تدریج تجربیاتی آموختند و به تأمین شخصی هم رسیده بودند و دیگر می‌توانستند بهره‌دهی داشته باشند، به یک‌باره برکنار شدند و عده‌ای ناوارد روی کار آمدند که هم تأمین شخصی و هم علم کافی در این زمینه نداشتند، حتی از خودگذشتگی‌های نیروهای اول انقلاب را هم نداشتند که توقعاتشان برای زندگی شخصی‌شان کمتر باشد.

### آیا اگر سرمایه سیال بیاید و فساد سیستماتیک هم باشد، این سرمایه‌ها بلعیده نمی‌شود و هرز نمی‌رود؟

□ مطمئناً سرمایه‌ها هرز می‌رود. همه فسادها به علت بی‌قانونی و تصمیم‌گیری‌های فردی و حاکم‌نبودن سیستم مدیریت پاسخگوست. اولین جایی که می‌توانست کنترل و نظارت بر عملکرد سیستم داشته باشد، سازمان برنامه‌بودجه بود که در دوره پیش منحل شد. اصولاً این نوع سازمان‌ها باعث می‌شود که کار و تصمیم‌گیری کندتر شود. سازمان برنامه هم برای سرمایه و هزینه‌ها به اصطلاح موی دماغ بود، چراکه از عملکردها گزارش دریافت می‌کرد و بر اساس آن تأمین بودجه می‌کرد، به‌هرحال حساب و کتاب‌ها را داشت و جلوی بهم‌ریختگی را می‌گرفت. در زمان شهید رجایی هم پیشنهاد بود این سازمان منحل شود، ولی بعد از رایزنی بسیار دیدند از آن طرف نبودن آن ضررهای بیشتری در پی دارد.

### کارهای ضربتی همیشه مشکلات زیادی را به همراه دارد و به مملکت ضربه وارد می‌کند.



که نیروهای متخصص را جذب کند. نیروهای متخصص هم مقایسه‌ای انجام می‌دهند که اگر بروند چقدر برایشان هزینه دارد. در نتیجه اگر مدیر نیز آن متخصص را حمایت و تأمین کند در ایران می‌ماند و کار می‌کند. بسیاری از این نیروها که از ایران رفته‌اند، عرق ملی دارند، با این که ممکن است درآمد بالایی داشته باشند، اما احساس غریبگی می‌کنند و فکر می‌کنند شهروند درجه دومی هستند، پس باید این افراد مورد حمایت قرار گیرند.

### فارغ‌التحصیلان الجزایری، ترک‌ها، هندی‌ها، عرب‌ها و پاکستانی‌ها عرق ملی بیشتری دارند. آنها ارزی که در خارج به دست می‌آوردند به وطن خود می‌فرستادند، اما ایرانی‌ها این کار را نمی‌کردند. الان آنها پول خود را در بانک خارج نمی‌گذارند، چراکه یک درصد سود می‌دهند، ارز را وارد کشور می‌کنند، با آن آپارتمان می‌خرند و دو سه برابر می‌فروشند و مجدد ارز را با خود می‌برند. فقط دوره دکتر مصدق و اوایل انقلاب عرق ملی دیده شده، اما در حال حاضر کمرنگ شده است.

□ چینی‌ها بالاترین عرق ملی را دارند. آنها تلاش می‌کنند حتی فناوری را از دیگر کشورها بدزدند و به کشور خود ببرند. من در مقایسه قبول دارم، اما در عین حال نیروهای ما هم عرق ملی دارند. ممکن است عده‌ای بی‌وطن باشند، ولی عمدتاً این گونه نیست و آنها هم فکر می‌کنند به وطن خود بیایند بهتر است، اما شرایطی فراهم نیست که حداقل معادل درآمد و زندگی خارج را داشته باشند و فکر می‌کنند آن آرامشی را که آنجا دارند اینجا وجود ندارد.

### درباره سیال بودن سرمایه اشاره کردید. مصداق آن در ایران زیاد است. امروز یک ایرانی با پول و سرمایه خود یک آپارتمان در شمال شهر می‌خرد، بعد از مدتی چندبار می‌فروشد. این بورژوازی مستغلات است. جورج سوروس زمانی که مالزی با بحران مواجه شده بود، گفت که این سرمایه‌ها راحت می‌رود و راحت هم برمی‌گردد. مانند سرمایه‌های بورس. اما در

### مادر ایران، نیروهای انسانی فرهیخته‌ای داریم؛ چرا این افراد در داخل کشور نمی‌توانند به‌درستی کار کنند، اما در خارج از کشور درخشان می‌شوند؟

□ ما برای به‌کارگیری و استفاده از نیروهای متخصص از ضعف مدیریتی برخوردار هستیم. برای نمونه دانشجوی ایرانی که مقطعی در ایران درس خوانده و مقطعی نیز به خارج از کشور رفته، اعلام می‌کند که ما در آنجا دو برابر کار و فعالیت می‌کنیم. فعالیت دانشجوی دکترا در ایران قابل مقایسه با دانشجوی خارجی نیست. دانشجویان در آنجا به‌خوبی حمایت می‌شوند. در ۱۵-۱۰ سال گذشته کانادا بسیاری از متخصصان ما را جذب کرده است. دانشجویان در اینجا تجربه کسب می‌کنند، اما در آنجا این تجربیات را پیاده می‌کنند. پژوهشگران کانادایی ارزیابی کرده‌اند که یک فرد از زمانی که متولد تا زمانی که متخصص می‌شود، چقدر هزینه می‌برد؟ دریافتند که اگر یک متخصص را جذب کنند برایشان مقرون به‌صرفه‌تر است. آنها از ایرانی‌ها که می‌روند، از شرایط خود راضی هستند و سیستم آن کشورها هم به‌گونه‌ای است که بهره‌وری خود را از این نیروها می‌برد.

### به نظر شما در این زمینه عمده‌ترین مسئله کدام است؛ ضعف مدیریت، نبود عرق و همبستگی ملی یا اعتماد متقابل؟ مسئولان اعلام کرده‌اند که فساد، سیستماتیک شده، آیا این دلایل باعث شده که انگیزه‌ها از بین برود و چرا بهره‌وری ما یک‌دهم خارجی‌هاست؟

□ این‌ها به سیستم مدیریتی کشور برمی‌گردد و اینکه اقتصاد ما به سمت اقتصاد رقابتی حرکت نکرده است و نتوانسته‌ایم سرمایه‌های مملکت را وارد تولید کنیم. به نظر من، در درجه نخست باید سرمایه‌های کشور که کم هم نیستند به سمت تولید سوق پیدا کند و زمین‌های ایجاد شود که سرمایه‌گذار با اعتماد و اطمینان سرمایه خود را در این بخش وارد کند. کسی که در بخش تولید سرمایه‌گذاری می‌کند، سرمایه‌اش زمین و ماشین‌آلات است و سرمایه‌گذار نمی‌تواند به راحتی در مواجهه با یک بحران، سرمایه‌اش را خارج کند. اگر سرمایه‌گذار همان سرمایه‌اش را در بانک بگذارد یا در کار تجاری استفاده کند، با یک بحران، به راحتی می‌تواند خارج کند. پس نکته اصلی این است که سرمایه‌گذار باید احساس امنیت و اطمینان بلندمدت داشته باشد.

همان‌طور که می‌دانید سرمایه‌گذاری در بخش تولید، نیاز بیشتری به سرمایه دارد و سرمایه‌اش هم سیال نیست، اما سرمایه‌گذاری در بخش مالی، تجاری و خدماتی سیال‌تر است؛ یعنی وقتی سرمایه‌گذار احساس خطر کند، به راحتی می‌تواند خود را کنار بکشد. باید قوانین و شرایط در کشور به گونه‌ای باشد که سرمایه‌گذار تشویق شود تا سرمایه‌اش را در بخش تولید بیاورد، طبیعتاً در پی آن، مدیر خوب را نیز می‌آورد و سعی می‌کند

□ اگر منظور از ضربتی کار کردن این است که یک نفر یا یک نهاد به تنهایی هر کاری تشخیص می دهد بدون اینکه کسی یا نهادی جلودارش باشد انجام دهد درست است. آقای دکتر روحانی اخیراً گفته است که اگر همه چیز بی ضابطه به یک نهاد واگذار شود، سلمان فارسی هم که باشد، فاسد می شود. مسلماً اگر تقسیم وظایف، توزیع قدرت در سازمانها مختلف و پاسخگویی به یکدیگر نباشد، این مسائل پیش می آید.

■ **ساخت داخل یک سری از فناوری های صنعت خودروسازی در داخل مقرون به صرفه نیست یا دانش فنی آن وجود ندارد، حال در صورت ادامه تحریم ها یا تشدید آن، صنایع خودروسازی با چه مشکلاتی روبه رو می شوند؟**

□ الان تحریم ها در بخش خودرو ضعیف شده، ولی اگر مجدداً شدت پیدا کند، خودروسازان با مشکل روبرو می شوند.

■ **مثلاً ایران خودرو با ۲۶ هزار نیروی کار چه وضعیتی پیدا می کند؟**

□ از بین نمی رود، اما پویایی اش را از دست می دهد. به تدریج تعدیل نیرو می کند. حتی ممکن است برای ادامه فعالیت خود، فناوری را با قیمت زیاد بخرد، ولی به هر حال محدودیت هایی هم پیدا می کند. وقتی خودروسازان با تحریم روبرو شدند به یکباره شوکی به آنها وارد شد و برخی از تولیدات خود را متوقف کردند، اما به تدریج با تولید داخل و غیرمستقیم از چین وارد کردن و ... این تحریم ها را دور زدند. برای نمونه بخشی از قطعات پژو ۲۰۶ از فرانسه وارد می شد که بعد از تحریم با کیفیت پایین تری در داخل تولید شد.

■ **حال اگر بحرانی هم در کشور نباشد، با توجه به عدم توسعه مطلوب در هشت سال اخیر و همچنین اگر فرض بگیریم که صنعت خودرو به ظرفیت مطلوبی دست یافته، باز هم مشکلی به نام بازار وجود دارد، چرا که سرمایه گذار خارجی همانند سرمایه گذار داخلی برای سرمایه گذاری در این بخش احساس امنیت نمی کند و نمی تواند با خودروساز داخلی هماهنگ شود. در این صورت چه باید کرد؟**

□ اگر شرایط عادی باشد مانند ترکیه و کره جنوبی می شویم. من به وضعیت کشور در شرایط تحریم اشاره کردم.

■ **همان طور که پیش از این اشاره کردید، در قراردادهای پژو و ال ۹۰ از زمان امضا تا مرحله اجرایی شدن آن، یک سال طول کشید؛ همین موضوع باعث بی اطمینانی برای سرمایه گذاری در این بخش در کشور شده است.**

□ اگر پژو ۴۰۵ را در بازار دیده باشید، یک سری از این خودروها رنگ کاپوت یا صندوقشان ریخته. این ها همان خودروهای سری اول بودند که وارد

## آقای احمدی نژاد به خاطر دعوا با شهردار، مترو را فدای اختلافات سیاسی کرد و کسی هم اعتراض نکرد

گمرک شده بودند، اما به علت توقف اجرای قرارداد، اجازه وارد شدن را نداشتند. قطعات بدنه این خودروها به عنوان سری اولیه وارد شده بود و قرار بود در داخل رنگ شود، اما آن قدر در گمرک مانده بود که آستر رنگ آن بی خاصیت شده و بعضاً به مرور رنگ آن می ریخت.

■ **در کشورهای پیشرفته، خودرو ارزان و سوخت گران است؛ به همین دلیل خانواده ها از وسایط حمل و نقل عمومی استفاده می کنند، اما در ایران، خودرو گران و سوخت ارزان است و با مشکلاتی همچون آلودگی، ترافیک و تعدد خودرو روبرو می شویم و اتوبان ها پارکینگ متحرک شده اند. در تهران، بلوار کشاورز دو خطه بود که سه خط کشیدند و درختان را هم قطع کردند. فضای سبز در شهر در حال نابود شدن است؛ آیا نمی توان راه حلی اساسی برای آن پیدا کرد؟ برای نمونه ترکیه که وضعیت مشابه ایران دارد، قیمت بنزین ۷۰۰۰ تومان در لیتر است که این کشور این هزینه را صرف بهداشت و بهبود وضعیت کار مردم می کند و کاملاً در زندگی مردم ملموس است.**

□ صرف گران کردن سوخت، مشکلی را در کشور حل نمی کند. طرح حذف پارانه ها هم به این دلیل مطرح شد که پارانه سوخت را از بین ببرد و به مرور بنزین گران شود؛ اما اگر دقت کنید می بینید اول که هر چیزی گران می شود سروسزدا می کند و بعد عادی می شود. در اروپا، مردم خودروی شخصی را برای آخر هفته خود و رفتن به خارج از شهر استفاده می کنند. حال نکته مهم این است که اگر ما هم می خواهیم این گونه باشیم، مستلزم این هستیم که وسایط حمل و نقل عمومی را بیشتر کنیم. در حال حاضر، در ایران نیز با وجود مترو و بی آر تی وضعیت بهتر شده و اگر همین ها هم نبودند، ترافیک وضع بدتری پیدا می کرد. البته گران شدن سوخت هم بی تأثیر نیست. بعضی از خانواده های طبقه ضعیف و متوسط فقط از سهمیه سوخت خود استفاده می کنند.

آقای احمدی نژاد به خاطر دعوا با شهردار، مترو را فدای اختلافات سیاسی کرد و کسی هم اعتراض نکرد. گاهی تا مدت ها واگن ها در گمرک می ماند و اجازه ترخیص داده نمی شد یا در مورد اجرای طرح پل صدر، بسیاری معتقدند اگر به جای هزینه کردن در این پل در مترو سرمایه گذاری می شد، بهره وری بیشتری داشت و مقرون به صرفه تر بود.

■ **اگر فرمول قیمت گذاری در خودرو را داشته باشیم، تقریباً عوارض مالیات ها مشخص می شود، نظر شما در این باره چیست؟**

□ همه تولید کننده ها یک قیمت تمام شده دارند، معمولاً هم به ۱۰ درصد سود راضی هستند و انتظار بیشتری ندارند. تولید کننده قیمت تمام شده را درمی آورد و درصدی سود روی آن می کشند و قیمت فروش را اعلام می کند. حال یک بخش این قیمت تمام شده برای هزینه مستقیم است، مانند مواد مصرف شده برای تولید و کارکنان؛ اما یکی از دلایلی که قیمت تمام شده را در یک محصول بالا می برد، بهره وری کم است. برای نمونه پیش بینی شده که در یک روز کارگر باید ۱۰۰ قطعه تولید کند، اما ۵۰ قطعه تولید کرده، همین مسئله باعث می شود که قیمت تمام شده زیاد شود. مسئله دیگر سربارهایی است که وجود دارد. هر واحد خودروسازی بخش بازرگانی، مالی، اداری و نگهداری دارد که ثابت هستند و هزینه این ها از تولید داده می شود. برای این هزینه ها قاعدتاً باید استانداردی وجود داشته باشد که ۲۰ تا ۳۰ درصد در نظر گرفته شده، اما گاهی دیده می شود که تا ۱۰۰ درصد نیز هزینه برده است. به این دلایل است که خودروساز سود نمی کند یا سودش کم است. در نتیجه به علت بهره وری و تیراژ پایین، قیمت تمام شده بالاست. یک نقطه سر به سری در تولید هست که تا قبل از آن تولید زیان ده است، اما از آن به بعد هزینه ها را می پوشانند. چرا ایران خودرو در سال های ۹۱ و ۹۲ زیان کرد؛ به این علت که نتوانست هزینه هایش را کم کند و تولیدش هم از نقطه سر به سر پایین تر بود، حال در سال ۹۳ که ۶۰۰ هزار خودرو تولید کرد نتوانست تا حدودی هزینه هایش را جبران کند.

در میزگردی یک کارشناس اقتصادی گفت که ما قیمت تمام شده بسیاری از محصولاتمان بالاست، حتی در کشاورزی هم همین مشکل را داریم و بهینه تولید نمی کنیم. وزیر کشاورزی نیز گفت که مقرون به صرفه نیست که به غرناز شمال در جای دیگر برنج کاشته شود. مثلاً هزینه آبی که در کاشت برنج در شیراز استفاده می شود، زیاد است و هزینه بالایی دارد و اقتصادی نیست. ما باید بفهمیم کجا محصولی را بکاریم که مقرون به صرفه است. در حسابداری صنعتی، هزینه استاندارد پارامترها تعریف شده، در حال حاضر هزینه ها از استانداردها بالاتر است، در نتیجه قیمت فروش هم بالا است.

■ **اصلی ترین نقطه ضعف ما این است که نفت را در آمد حساب می کنیم و فکر نمی کنیم سرمایه و ثروت از زیر زمین بیرون می رود. رئیس جمهور چین اعلام کرد که GDP ما ۱۰ است، ولی اگر میزان سرمایه هایی که از معادن، زغال سنگ و ... استخراج می شود و جبران نا پذیر است را حساب کنیم، GDP ما صفر است. حال اگر**

ما بخواهیم GDP کشورمان را حساب کنیم که دیگر زیر صفر است.

□ یکی از امتیازهای چین این است که جمعیت بالایی دارد؛ در نتیجه مصرف داخلی بالا است و هزینه‌ها را جبران می‌کند. وقتی تیراژ بالا باشد، قیمت تمام شده پایین است و همه هزینه‌ها را می‌پوشاند و اگر محصول را هم یک دلار صادر کند، برایشان سود است.

■ چین یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون جمعیت دارد و یک میلیون و ۷۰۰ هزار بشکه در روز مصرف نفت این کشور است. کشور ما هم یک میلیون و ۷۰۰ هزار مصرف دارد.

□ در کشور ما پروژه‌ها بر اساس تجزیه و تحلیل اقتصادی اجرایی نشده و عوامل سیاسی دخالت دارد. گاهی یک نماینده مجلس برای اینکه در منطقه خود کار ایجاد کند، بدون مطالعه اصرار کرده فلان صنعت در آنجا احداث شود، در حالی که اصلاً مقرون به صرفه نبوده. مثلاً مواد اولیه‌اش باید از مسیر دوری بیاید که هزینه بالایی دارد.

■ فولاد مبارکه اصفهان نمونه بارز آن است. طرح آن برای خلیج فارس بود، اما در اصفهان احداث شد. نصف آب زاینده‌رود را می‌بلعد و نصف مصرف گاز اصفهان، گاز مصرف می‌کند و اکوسیستم این شهر را به هم زده است.

□ در خیلی از موارد این چنین بوده. برخی به ایران خودرو فشار آورده‌اند که در شهرشان سایت تولید خودرو راه‌اندازی کنند؛ در صورتی که ظرفیت اصلی شرکت هنوز پر نیست، ولی خط مونتاژی را در فلان شهر ایجاد کرده و ۱۰ هزار دستگاه را آنجا تولید می‌کند.

■ به جای کیفیت خوب، کمیت نامحدود را در پیش گرفته‌ایم. این خودروها که در شهرستان‌ها تولید می‌شود، دوباره به تهران می‌آید، چون بازار فروش تهران است و این کار به صرفه نیست.

□ بله. اما شنیده‌ام مدیریت جدید ایران خودرو در حال واگذاری سایت‌های شهرستان‌ها است و اعلام کرده که اگر قطعه داشته باشیم، خط تولید خودمان خالی است و همین‌جا تولید می‌کنیم.

■ سال ۴۷ پیکان در کویت ۱۱ هزار تومان بود، اما در ایران ۱۷ هزار تومان به فروش می‌رسید. جنس ایرانی هم گمرک نداشت. دو نفر آنجا پیکان خریدند و وارد کردند و در ایران فروختند و سود کردند. دولت بعدها برای واردات جنس ایرانی نیز مالیات در نظر گرفت. در کل محصول صادراتی ارزان‌تر است.

□ معمولاً صادرات این گونه است. چون از بسیاری از عوارض معاف می‌شود و دولت نیز امتیازاتی را جهت صادرات در نظر می‌گیرد. ■

## اقتصاد بدون نفت

بخش دوم میزگردی با حضور محمدحسین رفیعی،

رضا مظهري و لطف‌الله میثمی

آنچه زمان مصدق اتفاق افتاده، امروز هم می‌تواند احیا شود.

رفیعی: دوره مصدق فقط الگو و به اصطلاح یک فانوس دریایی است، ولی اکنون شرایط متفاوت است و می‌دانیم قیمت نفت از سال ۱۳۵۲ تا به حال چند بار نوسان داشته، اما جامعه و اقتصاد همچنان نفت‌زده است. وحدت ملت و دولت خیلی مهم است. مصدق هم به جامعه مدنی قوی اشاره داشت. زمان مصدق هم دوره‌ای است که علاوه بر کارگران، حتی کیسه‌کش‌های حمام و کله‌پاچه‌فروش‌ها سندیکا داشتند.

نخستین قدم این است که دموکراسی استصوابی با قانون تطبیق داده شود. ما باید از یک نقطه مشترک یعنی قانون اساسی شروع کنیم و همه امور را با قانون اساسی بسنجیم و حتی دموکراسی خود را با قانون اساسی تطبیق بدهیم.

میثمی: اگر منظور نظارت استصوابی است که دکتر رهامی استاد حقوق دانشگاه در کنگره اصلاح‌طلبان ثابت کرد این نظارت

استصوابی با قانون اساسی مغایرت دارد.

رفیعی: چند مرجع و ۷۰-۶۰ خبره، قانون اساسی را تأیید کردند و سه بار به رأی مردم گذاشته شده است. برای مقابله با تحریم‌ها نخستین کاری که مصدق کرد، نیروی انسانی است. بنابراین باید نیروی انسانی را تقویت کنیم. نیروی انسانی از دو منظر قابل بررسی است؛ نخست از نظر جامعه مدنی یعنی سرمایه اجتماعی است که برای آن باید دموکراسی را براساس قانون اساسی ایران ساماندهی کنیم. دوم اینکه از نظر فیزیکی، نیروی انسانی را تقویت کنیم. من چند بار در چشم‌انداز ایران تأکید کردم به جای پرداخت یارانه نقدی از طریق افزایش قیمت انرژی، باید بخش بهداشت و آموزش رایگان شود. هیچ‌کس دغدغه بیمارشدن و هزینه‌های آن و همچنین دغدغه هزینه آموزش را نداشته باشد.

نیروی انسانی عامل اصلی توسعه است. در دنیا چهار عامل نیروی انسانی، اطلاعات، سرمایه فیزیکی و مدیریت را به‌عنوان عوامل اصلی توسعه مطرح می‌کنند، بین این چهار مقوله، نیروی

میثمی: خوب است پیام همین اقتصاد بدون نفت نهضت ملی را برای امروز هم پیگیری کنیم. وضعیت موجود را که همه می‌دانیم. وضعیت مطلوب هم این است که ما بودجه را بدون تکیه به نفت طراحی کنیم و اکنون می‌خواهیم بدانیم وضعیت ممکن و عملی چیست؟ یعنی راه برون‌رفت ما کدام است تا بتوانیم مقاومتی در برابر تحریم‌ها، سوئیفت و قیمت‌شکنی کنیم. پیشنهاد من در کادر قانون اساسی سه مسئله است: یکی اینکه واقعاً باید همبستگی ملی و به عبارتی آشتی و وفاق ملی رخ دهد. در زمان مصدق هم همبستگی ملی داشتیم و در اوج آزادی بودیم. در اوج، حتی مصدق به پلیس دستور داد هر کسی توهین کرده بود توقیفش نکنند. امروز مثلاً مادر سهراب می‌گوید من حاضرم از خون فرزندم بگذرم تا آشتی ملی رخ دهد.

دوم اینکه، در شرایط موجود بیایم و قانون اساسی را جدی بگیریم. قانون اساسی ما می‌گوید همه با هم برادر و برابرند. بنابراین اگر همه شرکت‌ها و نهادها مالیات بدهند این گونه که کارشناسی شده، مملکت باید بدون درآمد نفت بچرخد؛ البته بدون سرمایه‌گذاری‌های سنگین.

سومین کار، فعال کردن گمرکات و جلوگیری از اقتصاد قاچاق است. متأسفانه در سال ۹۲ معادل ۲۵ میلیارد دلار کالای قاچاق وارد ایران شده است که با احتساب دلاری ۳۶۰۰ تومان حدود ۹۰ هزار میلیارد تومان می‌شود، یعنی سه برابر بودجه عمرانی کشور. مکانیسم آن را دوستان باید توضیح دهند و نباید منتظر مذاکرات هسته‌ای باشیم. اینکه مذاکرات موفق شد که فیها و اگر نه ما باید یک ساختاری تنظیم کنیم.



انسانی اصل است. باین وجود، نیروی انسانی در ایران به شدت لطمه خورده است. نخستین عامل آن مهاجرت‌ها و فرار مغزهاست که آمار دقیقی نداریم، ولی فرزند من می‌گوید در دانشگاه مونترال بسیاری از افراد فارسی صحبت می‌کنند. در رستوران، خیابان و کلاس‌ها فارسی صحبت می‌کند. عجیب است گویا ۲۵ درصد دانشجویهای دانشگاه آنجا ایرانی هستند. کیسینجر ۲۰ سال پیش گفت امریکا به تربیت مهندس و ساینتیست نیاز ندارد، چراکه جهان سوم برای ما تربیت می‌کند. ما فقط باید مدیر برای اداره جهان تربیت کنیم.

**میثمی: در همین فوتبالی که چندی پیش در ملبورن برگزار شد حدود ۷۰ درصد از آن ۳۰ هزار تماشاچی ایرانی بودند.**

**رفیعی:** این ۲۴ هزار ایرانی در فلان شهر استرالیا مغزهای مملکت بودند که عرق ملی داشتند و به آنجا می‌روند. این نشان می‌دهد که عامل نیروی انسانی به شدت ضربه خورده است. علت ضرر دادن واحدهای اقتصادی، مدیریت است؛ مدیر یا فاسد یا ناتوان است؛ مثلاً می‌توان گفت ایران خودرو با این قیمت بالای ماشین چرا ورشکسته است؟ زمان رضاشاه و محمدرضا شاه گفته نشد واحدهای تولیدی ضرر می‌دهند. همین شرکت‌های دولتی که رضاشاه ایجاد کرد دخانیات، قندوشکر، چای و غلات همه سودده بودند تا دوره انقلاب هم همه سودده بودند. چه شده که در جمهوری اسلامی گفته می‌شود زیان می‌دهند؟ طبیعی است که به مدیریت مربوط می‌شود.

**میثمی: در راستای دستیابی به یک مجلس ملی - اسلامی متأسفانه آیت‌الله جنتی به این مضمون گفتند: یک عده اکثریت مجلس را می‌خواهند به دست بگیرند، اما ما نمی‌گذاریم برنامه‌های خود را اجرا کنند. اصولاً قانون و انتخابات برای این است که جریانی اکثریت مجلس را به دست گیرند و برنامه‌هایشان را اجرا کنند و حق دارند چنین تیمی قانونی داشته باشند.**

**رفیعی:** از نظر سخت‌افزاری، یارانه‌ها را باید مستقیماً به بهداشت و درمان و آموزش بدهند تا همه بیمارستان‌ها، واحدهای اقتصادی

سودآور باشند. یعنی این پول‌ها برود و در بخش بیمه‌ها هزینه شود، مثل National Health Service که در کشورهای آنگلوساکسون مانند کانادا، انگلیس و استرالیا است. در کشورهای سوسیال‌دموکرات اسکاندیناوی هم بسیار خوب اجرا می‌شود، یعنی شما در درمان و آموزش خود نه تنها مشکلی نداری، بلکه به محض اینکه دانشجوی شدی حقوق ماهیانه داری. دانشجوی در کشورهای اسکاندیناوی حقوق ماهیانه دارد که از خانواده مستقل است، یعنی آموزش و بهداشت رایگان.

**میثمی: در قانون اساسی ما این مضمون وجود دارد. باید آن را احیا کنیم. به نظر من هر مهمی را اگر به قانون استناد کنیم به اجرا نزدیک‌تر می‌شود.**

**رفیعی:** مطلب دیگر وضعیت Nature یا طبیعت ما و یکی هم Culture یا میراث فرهنگی ماست. ما جزو پنج کشور بزرگ دنیا هستیم که بیشترین آثار باستانی را داریم. طبیعت ما هم که استثنایی است. از منهای ۵۰ درجه تا مثبت ۵۰ درجه سرما و گرما داریم. یعنی طبیعتی چهار فصل داریم. شیخ‌نشین دویی سال ۹۲ حدود ۱۱ میلیون توریست داشته و برنامه‌ریزی کرده تا برای سال ۲۰۳۰ تعداد توریست‌هایش به ۲۰ میلیون برسد. این در حالی است که دویی به اندازه استان قزوین ماست.

یک بخش از میراث فرهنگی ما فراموش شده است. به این معنا که ما ۱۰۰ میلیون سند داریم که عمده‌اش در اختیار وزارت اطلاعات است. سندهای تاریخی، سندهای روز نیستند که سندهای امنیتی تلقی شود. این‌ها منبع درآمد بزرگی برای ما می‌شود به شرطی که دیجیتال باشند و محققان دنیا به آنها دسترسی داشته باشند. اکنون این اسناد در بایگانی راکد است. اگر این گونه باشد، چند سال دیگر این‌ها نابود خواهند شد چون میکروپ‌ها و قارچ‌ها آنها را می‌خورند. برای نمونه در انگلیس سال ۱۳۷۵ یک قانونی گذراندند که هر چه در هر کجای دنیا چاپ شود British Library (کتابخانه انگلستان) وظیفه دارد دو نسخه‌اش را بخرد و ذخیره کند. سال گذشته ۷۰-۶۰ میلیارد پوند این کتابخانه پلی‌کپی فروخته، یعنی هر کجای دنیا، شما از هر کتابی هر چند صفحه بخواهید پول می‌گیرند و برای شما کپی می‌گیرند و سپس می‌فرستند.

پس از تحریم‌ها ارتباطات علمی ما با دنیا قطع شد، اما پیش از آن هر مقاله علمی که می‌خواستیم آدرس آن را می‌دادیم به آنها و مثلاً ۲۰ سال پیش سه هزار تومان می‌گرفتند و کپی و پست می‌کردند. ملاحظه می‌کنیم نه از طبیعت خود و نه از میراث فرهنگی استفاده خوبی نمی‌کنیم.

درباره کشاورزی باید بگویم من خراسانی هستم. جنوب خراسان کم‌آب است. آب هم به شکل خرده‌مالک تقسیم می‌شود. شما ممکن است در یک روستا شش ساعت آب داشته باشید. باید در همان ساعت آب را بگیری و مزرعه را غرقابی کنی. حال یک نفر پولدار است در زمینش یک

استخر ساخته این شش ساعت آب را اول می‌گیرد در استخر ذخیره می‌کند بعد از آنجا لوله کشی کرده به صورت قطره‌ای آبیاری می‌کند. همین شش ساعت آب سطح زیرکشتش را پنج تا شش برابر کرده که این را استفاده بهینه می‌گویند.

در روش غرقابی مقداری آب تبخیر می‌شود و مقداری هم از ریشه درخت رد می‌شود. بهره‌برداری آب در اسرائیل ۹۵ درصد است اما راندمان آب در ایران یعنی آبی که به تولید می‌رود، به گفته کارشناسان، ۳۰ درصد است. این در حالی است که به اعتقاد برخی دیگر از کارشناسان، از ۳۰ درصد هم کمتر است.

پیوند نفت با کشاورزی یعنی به جای صادر کردن پلیمرهایمان، آنها را به لوله تبدیل کنیم. با توجه به اینکه کشور کم‌آبی هستیم، شلنگ آبیاری تحت فشار درست کنیم تا مشکل کم‌آبی پیدا نکنیم. هیدروکربن‌هایمان را هم می‌توانیم به کود شیمیایی تبدیل کنیم و سموم دفع آفات نباتی را هم می‌توانیم تولید کنیم که در این ۳۰ سال انجام نشده است. درباره انرژی‌های نو هم در حال حاضر ژاپن آب سه میلیون خانه روستایی را از طریق انرژی خورشید گرم می‌کند، این رقم برای اسرائیل به ۸۰۰ هزار خانه می‌رسد، اما در ایران و بر طبق آمار سال ۹۱، تنها ۲۰ هزار خانوار از این فناوری استفاده می‌کنند که آن هم بیشتر در جنوب خراسان و سیستان و بلوچستان است. این در حالی است که در جزیره کیش ۳۶۱ روز آفتاب داریم.

اگر یک دولت با تفکر ملی بگوید همه خانه‌هایی که آفتاب مناسب دارند، باید با آفتاب آب گرم آنها تأمین شود، نیاز به ارز هم ندارد. یک کار بسیار ساده‌ای است و در نتیجه آن سوخت هیدروکربنی صرفه‌جویی می‌شود و می‌توانیم نفت و گازمان را صادر کنیم. این‌ها زمینه‌هایی است که بسیار پیچیده نیست. به عقل هر کسی هم می‌رسد یا همین که می‌گویند ۶۱ درصد اقتصاد ایران مالیات نمی‌دهد. این را مدیر کل مالیات دوره احمدی‌نژاد گفته است روزنامه‌اش را هم من به شما می‌دهم. برای بعضی نهادها معافیت‌های مالیاتی بوده که در مجلس تصویب کرده‌اند و حالا قرار است مالیات بدهند.

**میثمی: مانند شعب ابوطالب همه برابر شوند تا از بحران عبور کنیم. رفیعی:** این، فرهنگ می‌خواهد.

**میثمی: قانون اساسی انقلاب این فرهنگ را داده است.**

**رفیعی:** اصل این است که این قانون اساسی از یک مدرک مکتوب به یک عملیات اجرایی تبدیل شود.

**میثمی: همین که فرهنگ آن احیا شود خوب است، در انقلاب مشروطه، نهضت ملی و انقلاب اسلامی برای قانون اساسی هزینه‌های زیادی دادیم تا این فرهنگ**

## اجتماعی به وجود آمده است واقعاً این شعار اجرای بدون تنازل قانون اساسی شعار خیلی عمیقی است که باید جدی گرفته شود.

**مظهری:** درباره اقتصاد بدون نفت دوره مصدق زیاد صحبت نشده، یعنی بیشتر بحث‌ها در دوره مصدق که در کتاب‌ها و مطبوعات چاپ شده به جنبه سیاسی این دوران پرداخته‌اند تا جنبه اقتصادی، اما در کتاب آقای دکتر انورخامه‌ای و نوشته‌های مرحوم مهندس سحابی هم از منظر سیاسی و هم از منظر اقتصادی به قضیه پرداخته شده است. به طور کلی در مورد اقتصاد ایران کتاب دندان‌گیری که هم از جنبه دانشگاهی وزن باشد و هم متفکران و منتقدان خارج از دانشگاه - که به هر علتی غیر از توانایی‌های علمی به دانشگاه راه پیدا نکردند - آن را قبول داشته باشند به تعداد کمتر از انگلستان دست می‌رسد. در این زمینه می‌توان به کتاب‌های اقتصاد ایران دکتر رزاقی و دکتر عظیمی در دروه پس از انقلاب اشاره کرد که این دو کتاب هم کمتر به حوزه اقتصاد سیاسی ورود پیدا می‌کنند و کتاب مرحوم دکتر عظیمی از انسجام خوبی برخوردار نیست. دکتر عظیمی در کتاب خود با آن بینش توسعه‌های عمیقی که داشت به نکات ارزنده‌ای در مورد توسعه نیافتگی ایران اشاره کرده است. متأسفانه جریان منتقد نظام غالب جهانی (یا نظام سرمایه‌داری) در ایران برنامه منسجمی ندارد و این یکی از ضعف‌های ماست. جا داشت رهبران انقلابی در ابتدای انقلاب ۵۰ یا ۱۰۰ نفر یا بیشتر یا کمتر اقتصاددان و سیاست‌دان و جامعه‌شناس را در یک نهادی، مثلاً نهاد نظریه‌پردازی، جمع می‌کردند و آنها را تأمین مالی می‌کردند و می‌گفتند فقط چند واحد درس در دانشگاه یا حوزه و چند پایان‌نامه در مورد مسائل اقتصاد، سیاست و جامعه‌شناسی ایران و غیره داشته باشید و بنشینید و در مورد معضلات ایران فکر کنید و نظریه‌پردازی کنید. متأسفانه این امر خطیر انجام نگرفت. امروز که ما به پایان دهه چهارم انقلاب نزدیک می‌شویم، فهم درستی از اقتصاد بدون نفت نداریم و مدل بانکداری بدون ربا را تنها مدل اقتصادی نظام است که پس از انقلاب طراحی شده و شکست خورده است. این مدل به روایتی ۸۰ هزار میلیارد تومان و به روایتی دیگر ۱۵۰ هزار میلیارد تومان بدهی معوقه روی دست ملت گذاشته و سرمایه‌داری مالی را در اقتصاد کشور غالب کرده است و حتی دولت یازدهم را مجبور کرده که فعلاً این طبقه غیرمولد را تحمل کند.

ما به یک برنامه مدون نیاز داریم که در آن هم اقتصاد و هم سیاست مشارکتی باشد، یعنی پیروی از همان مدل مصدق یا سوسیال‌دموکراسی. چند سال پیش یک کتابی را از پروفیسور آمیت بهادوری، یکی از اقتصاددانان برجسته هند و همکار سابق خانم جون رایینسون، به نام «توسعه با حفظ کرامت انسانی» را برای یک مجله اقتصادی

بررسی و نقد کردم و در آنجا متوجه شدم مدل گاندی و مدل مصدق چقدر به هم نزدیک هستند. نقش دولت در این دو مدل، نه دولت حداقلی نئوکلاسیک است و نه دولت حداکثری استالین، بلکه دولتی است که از یک روند دموکراتیک توسط مشارکت بالای مردم، به خصوص طبقه فرودست و طبقه متوسط، سر در آورده است. از طرف دیگر در این دو مدل رشد اقتصادی موردنظر آن رشدی است که توزیع آن در جهت پرشدن شکاف‌ها و فاصله‌ها باشد. امروز کشور ایران بیش از هر زمانی به سبب و توسعه این مدل اقتصادی نیاز دارد که زمینه‌های آن در قانون اساسی کشور مهیاست. به نظر من نرخ ارز نباید یگانه باشد. باید برای تولیدات نرخ ارز ترجیحی قائل شویم. در دوره مصدق هم دو نوع نرخ ارز داشته‌ایم، یکی برای کارهای ضروری و دیگری برای موارد غیر ضروری. در دوره مصدق گواهی‌نامه ارزی فقط برای کالاهای ضروری بوده و در غیر این صورت از بازار آزاد و صرافی‌ها به رسمیت شناخته شده بود. نظام ارزی دو نرخ یا چند نرخ هم تنها در دوره مصدق نبوده است، بلکه این یک تفکر کینزی است و کینزین‌ها، حداقل بخشی از آنها، هم معتقدند در جهان سوم نباید سطح ارز تک‌نرخ باشد؛ ولی کشورهای پیشرفته صنعتی باید دارای نظام تک‌نرخ باشند. امروزه هم حدود ۵۰ کشور روابط تجاری با پول‌های ملی خود را موردنظر قرار داده‌اند. در اینجا باید به این نکته اشاره شود که مخالفان نظام چند نرخ ارز معتقد هستند که هر نظام ارزی غیر شناور فساد آور است، اما باید توجه کرد که وجود فساد در یک کشور تنها به نظام اقتصادی بستگی ندارد، بلکه به نهادهای سیاسی، قضایی و نیروهای نظامی، پلیس و... نیز مربوط می‌شود. اگر پلیس یا قوه قضائیه در کشور فاسد بود، آن را اصلاح می‌کنند یا واگذار می‌کنند به بخش خصوصی؟ همیشه این گونه نیست که واگذاری به بخش خصوصی تنها گزینه باشد یا حتی بهترین گزینه؛ بنابراین اگر فساد در هر حوزه‌ای از فعالیت‌های اقتصادی وجود داشته باشد باید با داشتن قوانین و اجرای درست آن دست به اصلاح زد. مطلب دیگر مسئله خام‌فروشی است که خیلی از اقتصاددانان هم می‌گویند نباید خام‌فروشی شود. مصدق هم همین عقیده را داشت.

امروز که ما به پایان دهه چهارم انقلاب نزدیک می‌شویم، فهم درستی از اقتصاد بدون نفت نداریم و مدل بانکداری بدون ربا را تنها مدل اقتصادی نظام است که پس از انقلاب طراحی شده و شکست خورده است

## میشمی: نه، چنین چیزی نبوده. مصدق در آن زمان مخالف صادرات نفت خام نبود.

**مظهری:** البته شاید در کوتاه‌مدت که اقتصاد به شدت به ارز حاصل از فروش نفت وابسته بود متمایل به خام‌فروشی بود ولی به نظر نمی‌رسد که خام‌فروشی یک سیاست بلندمدت مصدق باشد.

**رفیعی:** مصدق مخالف صادرات نفت نبود.

**مظهری:** وقتی مصدق برنامه‌ریزی نفتی‌اش را مطرح کرده، گفته ما می‌توانیم این را در داخل تصفیه کنیم.

## میشمی: ما دو محموله صادر کردیم که هر دو توسط انگلستان توقیف و مصادره شد.

**مظهری:** این درست اما این بینش بوده یا نبوده؟  
**رفیعی:** این بینش که ما به جای نفت خام، نفت تصفیه شده صادر کنیم بوده، ولی ظرفیت محدود بوده است.

**مظهری:** من این بینش را می‌گویم و از آن دفاع می‌کنم.

**رفیعی:** الآن امکانش خیلی بیشتر است.

**مظهری:** بله، بحث دوم کسری بودجه است که دولت مصدق نسبت به آن دید مثبتی داشته و امروز هم اثبات شده است. آقای طبیب‌نیا اوایل دولت یازدهم می‌گوید تحقیقاتی که شده اکنون ۷۰ درصد نگاه‌های تولیدی تعطیل شده به تقدینگی نیاز دارند، اما بینش بانک مرکزی و بعضی از مشاوران رئیس‌جمهور روحانی مخالف این ایده است و مخالف چاپ و انتشار اسکناس هستند.

## میشمی: حجم اسکناس باید افزایش پیدا کند.

**مظهری:** مجلس برای حمایت از تولید قانونی را تصویب کرده که بانک‌های دولتی تا ۱۰ هزار میلیارد تومان به تسهیلاتشان افزوده شود. اگر دقیقاً دو سال پیش این تصویب می‌شد و این پول در تولید می‌رفت چقدر خوب بود و دولت می‌توانست نرخ بیکاری را کاهش دهد و جایگاه خود را در بین طبقات محروم و متوسط تثبیت کند. می‌توان در یک نظام مالیاتی مبتنی بر قانون اساسی کشور، کسری بودجه را تأمین کرد، یعنی به دوره پیش از سال ۱۳۸۰، پیش از اصلاح قانون مالیات‌ها، برگشت و از شرکت‌ها تا ۶۰ درصد مالیات گرفت.

## میشمی: طبیب‌نیا در مورد مالیات همین را گفت که به نظر من باید شعار عدالت مالیاتی را به جای افزایش نرخ مالیات مطرح کرد.

**مظهری:** به نظر می‌رسد ضمن اینکه می‌توان از این ۶۱ درصد مالیات گرفت برای کسانی که درآمدهای کلانی دارند باید نرخ مالیات را افزایش داد. آن‌گاه مفهوم عدالت مالیاتی برقرار می‌شود. آقای اطهاری در مورد سرمایه‌داری ملی پیش‌تر بحث کردند و بحث خوبی بود. متأسفانه می‌بینیم در دولت جدید اهمیت آن‌چنانی به

سرمایه‌داری ملی داده نمی‌شود. گفته می‌شود بخش عمده‌ای از درگیری‌هایی که بین دولت و بعضی از نهادهای غیردولتی وجود دارد بر سر این است که این نهادها فرصت‌های سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی را از بخش خصوصی که اکنون پشت سر دولت قرار دارد (همان اتاق‌های بازرگانی) گرفته است. به نظر می‌رسد ریشه خیلی از چالش‌ها بین این دو جناح این باشد. نماینده کارگران در گفت‌وگو سه‌جانبه‌ای که (دولت، نمایندگان کارگران و نمایندگان کارفرماها) برای تعیین دستمزد در اسفندماه سال گذشته انجام گرفت، بیان کرد: بعضی وقت‌ها گفت‌وگوها دو جانبه می‌شد و نماینده دولت که می‌بایست بی‌طرف باشد در طرف کارفرماها قرار می‌گرفت و از آنها دفاع می‌کرد.

**رفیعی:** درست هم است. روز گذشته اعلام شد که ۸۰ درصد پیمانکاران دولتی هستند.

**منظوری:** بله، دعوا این است که بخش خصوصی می‌گوید اگر پروژه‌ها را به بخش نیمه‌دولتی می‌دهند پس ما چه کاره هستیم. یک مشکل دیگر که به آن کمتر توجه شد تسلط سرمایه‌داری مالی است. نوعی از سرمایه‌داری که از سال ۱۹۷۰ در اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری مطرح شد و در کشور ما پس از آزادسازی مالی در سال ۱۳۷۹ رشد قابل توجهی کرد و در دوره هشت‌ساله دولت‌های نهم و دهم شتاب بیشتری گرفت. در واقع چه دولت اصلاحات آقای خاتمی و چه دولت اصولگرایی آقای احمدی‌نژاد دارویی را به خورد اقتصاد کشور دادند که نسخه‌اش توسط اقتصاددانان نئولیبرال نوشته شده بود که نتیجه آن رشد قارچ‌گونه بانک‌ها و مؤسسات اعتباری خصوصی و متعلق به نهادهای غیردولتی بود. ریشه رشد فعالیت‌های غیرمولد و فسادهای تودرتو با ارقام نجومی را باید در سیاست آزادسازی مالی و پا گرفتن سرمایه‌داری مالی جست‌وجو کرد.

در ۱۹۷۰ مشکلاتی که در اقتصاد سرمایه‌داری به وجود آمد این بود که تقریباً سرمایه‌گذاران غربی تحت فشار گروه‌های سبز و اتحادیه‌های کارگری روی صنایعی سرمایه‌گذاری کردند که به اصطلاح زبان محیط‌زیستی شان کمتر بود و در نتیجه به اتحادیه‌های کارگری بهای زیادی دادند. در اقتصاد گفته می‌شود وقتی اتحادیه کارگری قوی می‌شود، نرخ سود پایین می‌آید. بنابراین سرمایه‌ها طوری جهت داده شد که به طرف بانک‌ها و مؤسسات مالی بروند. در سال ۱۹۷۰ بسیاری از سرمایه‌گذاران بخشی از سرمایه‌هایشان از آن خودشان بود و کمتر به بازار پولی و مالی وابسته بودند اما الان می‌گویند وابستگی تمام بخش‌های صنایع کشورهای سرمایه‌داری به بخش پولی خیلی بیشتر شده است. این‌ها ناشی از تفکر آزادی مالی و خط‌مشی تعدیل در دولت کارگزاران است. به قول آقای دکتر نیلی، ریلی گذاشته شد که هر دولتی بیاورد روی این ریل حرکت می‌کند حتی اگر این دولت، دولت احمدی‌نژاد



باشد. نظرات دکتر عظیمی، مهندس سحابی، مهندس میرحسین موسوی، آقای عالی‌نسب و اقتصاددانان منتقد تأکید روی سرمایه‌داری ملی است و نه سرمایه‌داری مالی و مونتازگر. اگر دولت به حرف‌های منتقدان اقتصادی گوش کند برنامه‌ریزی اقتصادی پویاتری خواهد داشت. نکته دیگر اینکه حداقل بخشی از تجارت می‌تواند تهاثری باشد و خیلی از کشورها این کار را کرده‌اند که این راه می‌تواند ما را از وابستگی به ارز نجات دهد.

**رفیعی:** من به سیاست‌های دولت امیدوار نیستم، چون همان‌طور که می‌دانید نفت کالای استراتژیک و حتی نظامی شده و بخشی از کاهش قیمت نفت مربوط به رقابت نفت غیرمتعارف امریکاست، ولی بخشی از آن هم برای مقابله با روسیه، ایران و ونزوئلاست. در جریان انقلاب عرضه نفت کم شد و قیمت نفت تا ۳۶ دلار بالا رفت، حتی تا ۴۰ دلار هم رسید. برای فشار به ایران، عربستان و امریکا توافق کردند و قیمت نفت را پایین آوردند (تا پنج دلار). عربستان بلافاصله چاه‌های جدید حفر کرد و تولیدش را هم بالا برد و سال ۱۳۶۲ تولیدش به بازار آمد. در پی آن قیمت نفت پایین آمد. این تجربه موفق بود که امریکا و عربستان پس از انقلاب داشتند که به پذیرش قطعنامه انجامید. در دولت آقای خاتمی با همین مقدار کم، صرفه‌جویی‌ها شروع شد و با سالی ۲۰ تا ۲۲ میلیارد درآمد نفت، اقتصاد می‌چرخید. بعد آقای احمدی‌نژاد آمد. با این دست کاری چشمگیر در قیمت نفت ملت ما را به قیمت بالا عادت می‌دهند. سپس یک‌باره آن را پایین می‌آورند و این ترفند سرمایه‌داری جهانی است. در دوره احمدی‌نژاد ۸۰۰ میلیارد دلار پول یک‌باره وارد مملکت می‌شود. اکنون هم کسی نمی‌داند کجا خرج شده است. این نوسانات باعث شده دولت فقط بتواند حقوق کارمندان، بازنشستگان و یارانه را بدهد و پروژه‌ها تعطیل شوند.

**میثمی:** اگر مسئله نفت را بنیادی‌تر بررسی کنیم، می‌بینیم در خلیج فارس - که بیشتر صادرات ما از آنجاست - به دلیل حضور نیروهای دریایی امریکا، انگلیس و کشورهای غربی و عربی برتری هوایی

و دریایی در درآمدت نمی‌توانیم داشته باشیم، یعنی ما هر چه اضافه کنیم آنها دو برابر افزایش می‌دهند. بنابراین اگر تمام درآمد نفتمان را صرف برتری هوایی و دریایی کنیم، قدرت مقابله نداریم.

صادرات نفت به آب‌های لوزان خلیج فارس وابسته است. با برتری دریایی امریکا، انگلیس، عربستان و... روبروست. آیا این استقلال اقتصادی است؟ ما می‌گوییم می‌خواهیم استقلال اقتصادی داشته باشیم درحالی که اقتصاد ما به نفت و نفت هم به خرید اسلحه و جنگ گره خواهد خورد. به عبارتی کل درآمد نفت صرف حفاظت از نفت شود. از سویی اولویت بوش پسر، امنیت عرضه نفت در خلیج فارس بود که ما چندان تفاوتی با این خط‌مشی نداشتیم. آیا این استقلال اقتصادی است؟ من در سرمقاله شماره ۶۹ نشریه چشم‌انداز ایران به نام «سوراخ‌های استخر ایران کجاست؟» نوشتم که ما ۱۰۰ سال است پول نفت و گاز را در این استخر می‌ریزیم و سرریز هم ندارد و خط فقر هم گسترش پیدا کرده ما می‌بینیم در برزیل آقای داسیلوا با ابتکارات سوسیالیستی ۳۰ درصد مردم زیر خط فقر را به بالای خط فقر منتقل کرد. دنیا این آمار را تأیید کرد درحالی که نفت نداشتند. در آن مقاله توضیح داده شد که در صادرات هر بشکه نفت خسارانی نهفته است.

**رفیعی:** در تأیید صحبت‌ها، نفت فروخته شده در ۳۵ سال گذشته ۱۳۰۰ میلیارد بود و این ارزی است که وارد ایران شده است و اگر نفت مصرفی داخل را هم به آن بیفزاییم با قیمت دلار در سال ۲۰۰۱، ارزش کلی که وارد اقتصاد شده حدود ۲۳۰۰ میلیارد دلار خواهد شد که ۵۱/۵ درصد آن در دوره آقای احمدی‌نژاد بوده است. آقای هاشمی رفسنجانی گفتند ما ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت جنگ هشت‌ساله را دادیم که این غیر از شهدا و فرار مغزهاست. ما یک میلیون مهاجرت نخبه‌ها داشتیم که قیمت جهانی هر نخبه یک میلیون دلار است که می‌شود هزار میلیارد دلار. عدم‌النفعی که این پدیده در بخش نفت و گاز و پتروشیمی برای ما به وجود آورده فقط در ۱۰ سال گذشته، ۸۰۰ میلیارد دلار است که اگر ۲۰۰ میلیارد دلار هم برای بخش‌های دیگر در نظر بگیریم، ۱۰۰۰ میلیارد دلار عدم‌النفع برای کشور رقم خورده است. این درحالی است که پروژه‌های گاز ما عقب افتاده و کارشناسان می‌گویند باید ۵۰۰ میلیون مترمکعب گاز به چاه‌ها تزریق کنیم و در این سال‌ها ۱۰۰ میلیون مترمکعب گاز تزریق شده است. وقتی تزریق کم می‌شود استخراج پایین آمده و مخازن نفت به تدریج ترک می‌شود و ساده‌تر بگویم نفت آنجا می‌ماند و می‌ماسد. این‌ها را من حساب کردم. حدود ۸۰۰ میلیارد می‌شود.



۲۰۰ میلیارد هم چیزهای دیگر. فرار سرمایه‌ها را نتوانستم حساب کنم. مثلاً یک شرکت کوچکی که در ۲۵ سال گذشته، ۴۰ یا ۵۰ میلیون دلار ارزش افزوده داشته، سرمایه خود را از کشور خارج کرده است. من می‌توانم ۱۰-۵ مورد را نام ببرم ولی کسی نمی‌داند در سطح کلان با این فساد سیستماتیک گسترده‌ای که هست و به آن اعتراف شده، این خروج سرمایه چقدر است. روس‌ها چند وقت پیش اعلام کردند که سلاح لیزری آمریکا به خلیج فارس آمده که قادر است با یک تابش تک طول موج کشتی و هواپیما را از کار بیندازد و هر شلیک لیزری برای آمریکا یک دلار هزینه دارد در حالی که هزینه شلیک موشک خیلی زیاد است.



**مظهری:** اقتصاددان‌های ما به جای اقتصاد سیاسی، اقتصاد پراگماتیستی را مطرح می‌کنند.

**میثمی:** به فرض برتری هوایی و دریایی در خلیج فارس داشته باشیم با شورای امنیت چه کار کنیم؟ یک‌بار قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را پذیرفتیم، حالا شورای امنیت تحریم‌ها را برقرار کرده و پرونده ایران را به فصل هفتم شورای امنیت ارجاع داده، آیا ما می‌توانیم با ۵+۱، یعنی دنیا بجنگیم؟ گفتیم اگر نگذاشتند صادر کنیم ما هم نمی‌گذاریم صادر کنند، ولی تحریم‌ها برقرار شد و به دنبال آن قیمت‌شکنی کاهش نفت و منع ایران از سوئیت رفتم رقم خورد. آیا می‌توانیم با جنگ راه برون‌رفتی داشته باشیم؟ اینجا به نظر می‌رسد اقتصاددان‌های ما و طراحان استراتژیک باید فکری جدی کنند.

**رفیعی:** بنابراین وقتی نفت می‌تواند به ۲۰۰ فرآورده نفتی گران‌قیمت و ارزشمند تبدیل شود حاکمیت ما باید صنعت نفت را در داخل گسترش دهد و از تجارت نفت خام فاصله بگیرد. برای نمونه می‌توان در صنعت ساختمان تیرهای پلیمری را به جای آهن و سیمان که هزینه‌بردار است، جایگزین کرد. نمونه خیلی ساده دیگر مربوط به کشاورزی است. در ایران ۴۰ درصد صیفی‌جات فاسد می‌شود که اگر در این بخش یک سرمایه‌گذاری جدی بکنیم و نفت را با اقتصاد داخلی پیوند بزنیم، شرایط فرق خواهد کرد.

**میثمی:** شما می‌توانید یک مقاله یا گفت‌وگویی مستقل درباره مزایای صنعت پلیمر داشته باشید.

**رفیعی:** پیش‌تر مطالبی در این زمینه نوشته‌ام، اما جای کار بیشتری دارد. ما می‌توانیم یک ترکیب پلیمری در کویرهایمان بریزیم که می‌تواند ۱۰۰۰ برابر وزن خودش آب باران را جذب کند و به تدریج در زمین فرو کند و این یک تجربه جهانی نیز است و در مصر هم انجام شده. برای نمونه در گل‌فروشی‌ها هم این ماده را می‌گذارند و هر ۳۵ روز یک‌بار می‌توان گل‌دان را آب داد. آبر جاذب‌ها (Super Absorbents) که در پوشک بچه‌ها به کار می‌برند را می‌توان در کشاورزی هم به کار برد.

نمی‌شوند. بعضی‌ها واقعاً علاقه‌ای در این حوزه نداشتند، بعضی هم بر این عقیده‌اند برای ورود به بحث‌های اقتصاد سیاسی علاوه بر دانستن اقتصاد باید از علوم دیگر به خصوص فلسفه، سیاست، جامعه‌شناسی، تاریخ و... سر رشته کافی داشته باشی، البته در کشوری مانند کشور ما علاوه بر این‌ها باید توان پرداخت هزینه‌ای که به آن اشاره شد نیز باشد.

**رفیعی:** اگر من از شما پرسم چند اقتصاددان در دنیا در نظام سرمایه‌داری دیدگاه‌ها را عوض کرده شما ۴-۳ نفر را بیشتر نام نمی‌برید. یکی فردریک لیست آلمانی است که همان بحث بورژوازی ملی را مطرح می‌کند. وی می‌گوید برای رشد آلمان ما باید گمرک را روی کالاهای انگلیسی ببندیم. این تجربه بشری است. این آقای فردریک لیست نمی‌تواند در آلمان زندگی کند. هیچ کاری به او ندادند. کسی بود که بیسمارک، صدراعظم قدرتمند آلمان همیشه کتابش را روی میز داشت. از آلمان تبعید می‌شود و به آمریکا می‌رود. در آمریکا از او استقبال می‌کنند. او سپس رشد بورژوازی ملی را در آمریکا مطرح می‌کند، یعنی دوره ایزولیشن (Isolation) در برابر واردات درست می‌شود که در آمریکا کالای انگلیسی نیاید. بعد فرانسوی‌ها آن را اجرا می‌کنند، سپس ژاپنی‌ها این را با تأخیر اجرا می‌کنند و بعد در قرن بیستم چینی‌ها آن را به اجرا در می‌آورند. همه این کشورها با دیدگاه فردریک لیست رشد می‌کنند. حالا این آدمی است که فقیر می‌شود، کار به او نمی‌دهند و در آلمان آواره می‌شود. مورد دیگر مارکس است. مارکس که می‌آید بحران سرمایه‌داری و استثمار و حشایش سرمایه‌داری را مطرح می‌کند. سه فرزندش می‌میرند. پول ندارد این‌ها را دفن کند. بچه سومش که می‌میرد مدت‌ها در اتاق است. از همسایه‌ها تقاضای قرض می‌کند، چون پیش‌تر برای دفن دو بچه به او قرض داده بودند، از قرض دادن برای دفن بچه سوم خودداری می‌کنند و می‌گویند تو نمی‌توانی پس بدهی، ولی مارکس ۳۰ سال در کتابخانه معروف انگلیس می‌رود تا کتاب سرمایه را درمی‌آورد. خود کینز که شما این قدر از او تعریف می‌کنید زندگی‌اش را ببین. من می‌خواهم بگویم چرا ما این روحیه را نداریم. در بخش‌های سیاسی قبول داریم امیرکبیر، قائم‌مقام و مصدق را داریم. آنها هزینه‌اش را داده‌اند. آن دو که شهید شدند و سومی که تا آخر عمرش تبعید بود شاید قابل مقایسه باشد ولی در اقتصاد نداریم. همان اقتصاددان خوش‌فکر ما هم ممکن است در همین روابط غلط کار بگیرد و مشاور شود و درآمد خوب پیدا کند و حرکتی پیامبرگونه مثل فردریک لیست و مارکس را در پیش نمی‌گیرد.

این در حالی است که مملکت مشکلات زیادی دارد و مهندس میثمی همیشه دعا می‌کند ایران، ایران بماند. ■

**میثمی:** در سال ۱۳۶۴ ریگان نفت ۳۳ دلاری را به پنج دلار رساند تا با این کار هم هزینه جنگ ستارگان را تأمین کند و هم ریشه استراتژیک بر اندام جمهوری اسلامی وارد آورد. بنابراین نمی‌توان گفت نفت یک کالای اقتصادی و حتی سیاسی است، بلکه کارکرد نظامی هم دارد.

**مظهری:** جامعه ایران به کتاب مرحوم عظیمی که چند بار تجدید چاپ شده تمایل زیادی دارد. در بخش آخر کتاب آمده که قیمت نفت تنها از طریق عرضه و تقاضا معلوم نمی‌شود، بلکه عوامل سیاسی هم در آن دخالت دارد. برخی اقتصاددانان بحث‌های غیرآکادمیک را عوام‌فریبی می‌دانند. دانشگاه‌های ما چه پیش و چه پس از انقلاب به خاطر هزینه‌های سیاسی تمایلی به اقتصاد سیاسی نداشته و این وظیفه خطیر به دوش متفکران خارج از دانشگاه افتاده است که حاضرند چنین هزینه‌ای را متقبل شوند.

**میثمی:** باید آزادی بیان و قلم بیشتری باشد تا همه اقتصاددان‌ها در این عرصه هم دستاورد خود را ارائه دهند.

**رفیعی:** جامعه مدنی از تعامل مردم و دولت به‌وجود می‌آید. هیچ دولتی نمی‌خواهد قدرتش کم شود. اگر دولتی در فرانسه، آمریکا و انگلیس قبول کرده که قدرتش کم شود به علت فشارهایی بوده که در جامعه مدنی ایجاد شده است. نقد من به اقتصاددانان این است. اگر چه مشکل وجود دارد و فضا بسته است، اما در همین فضا هم بالاخره یک‌عده حرفشان را زدند. همین نشریه چشم‌انداز ایران را نگاه کنید. مقاله‌های اقتصادی چشم‌انداز ایران را در بیاورید و به‌عنوان کتاب چاپ کنید. پس می‌شود حرف زد. ایران فردا هم حرف‌های زیادی زده است. اکنون مقام رهبری فتوا دادند که سلاح هسته‌ای حرام است. ایشان راه را باز کرد. می‌توان تحلیل کرد آیا برق هسته‌ای به صلاح ماست یا نه، چرا که جنبه استراتژیک و امنیتی آن حذف شده و راه برای اقتصاددانان باز شده است. **مظهری:** در هند هم عده‌ای از اقتصاددان‌ها با وجود آزادی‌های سیاسی وارد اقتصاد سیاسی

# اقتصاد بین الملل به کدام سو می رود؟



علی دینی ترکمانی

علی دینی ترکمانی، استادیار مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، در سال ۱۳۹۰ کتابی را با عنوان «چشم‌انداز نظام اقتصاد بین‌الملل و جایگاه ایران در آن» تدوین کرده که در آن با مروری بر ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری نظام اقتصاد بین‌الملل جاری، تصویری از چشم‌انداز آن در سال‌های آینده ارائه می‌دهد. وی در همین چارچوب تحلیلی، موقعیت ایران در نظم اقتصاد جهانی را نیز بررسی می‌کند. متن زیر معرفی این کتاب به تفکیک فصول و به قلم نویسنده آن است.

کتاب چشم‌انداز نظام اقتصاد بین‌الملل و جایگاه ایران در آن، در یک مقدمه کوتاه و هشت فصل تنظیم شده است. فصل اول کتاب با عنوان «طرح مسئله و چارچوب تحقیق» به هدف و چارچوب نظری و روش‌شناختی می‌پردازد. در مقام هدف؛ کتاب به دنبال ارائه تصویری از چشم‌انداز تغییرات احتمالی در نظام اقتصاد بین‌الملل در دهه‌های آینده است و بنابراین، نگاهی آینده‌پژوهانه دارد و مبتنی بر ۱. شناسایی روندهای تکاملی گذشته؛ ۲. ساختار درونی نیروها؛ ۳. انگیزش‌های مؤثر بر تحولات آینده است. در عین حال، به بایدها و مطلوب‌های آرمان‌گرایانه ممکن در چارچوب امکانات موجود نیز توجه دارد. چارچوب نظری کتاب، سنتزی از دیدگاه‌های «نظام اقتصاد-جهانی»، «تنظیم فرانسوی»<sup>۱</sup>، «ساختار اجتماعی انباشت سرمایه» و «صنعتی‌شدن دیررس» است. با این ویژگی‌ها در وهله نخست، مطابق دیدگاه نظریه‌پردازان «نظام اقتصاد-جهانی»، گفته می‌شود نظام سرمایه‌داری نظامی فراگیر در کل جهان است و بنابراین تغییر و تحولات رخ داده در درون آن تابعی از ضرورت‌های انباشت سرمایه است. به این اعتبار، نظم اقتصادی حاکم بر جهان در این دوره نظمی است برای تأمین شرایط نهادی مناسب برای انباشت سرمایه. از آنجا که موطن سرمایه، کشورهای استعماری در گذشته و توسعه‌یافته در حال حاضر بوده‌اند، قواعد مرتبط با این نظم اقتصادی عمدتاً در جهت تأمین منافع این گروه از کشورها عمل کرده است. دوم اینکه، تجربه تاریخی گذشته نشان می‌دهد که نظریه نظام اقتصاد جهانی نیاز به جرح و تعدیل دارد. از منظر این نظریه، این نظام از گروه کشورهای مختلفی تشکیل شده که در مرکز آن کشورهای توسعه‌یافته امروزی و استعماری گذشته و در پیرامون آن نیز دو گروه کشور

نیمه‌پیرامونی و کاملاً پیرامونی قرار دارند. جایگاه کشورها در این ساختار برحسب اینکه کدام کشور یا منطقه برای انباشت سرمایه جهانی مناسب‌تر است می‌تواند تغییر یابد، اما این ساختار کلی در مجموع ثابت است. یعنی در چارچوب تقسیم کار جهانی، مادام که برخی از کشورها تولیدکننده کالای صنعتی با ارزش افزوده بالاتر هستند، کشورهای دیگری باید تولیدکننده مواد اولیه و واسطه‌ای موردنیاز این کشورها باشند، اما تجربه ظهور کشورهایی چون ژاپن در گذشته دور و شرق آسیا در سال‌های گذشته و همین‌طور ظهور قدرت‌های منطقه‌ای جدید نشان می‌دهد که در صورت وجود دولتی کارآمد و توسعه‌خواه و تأمین شرایط مناسب داخلی، امکان غلبه بر موانع خارجی توسعه تا حدی وجود دارد و بنابراین می‌توان از موقعیت‌های تاریخی تحمیل‌شده، خارج شد. در عین حال، تجربه تحولات اقتصاد جهانی طی چند دهه اخیر نشان می‌دهد که ظهور قدرت‌های جدید لزوماً همراه با کناره‌رفتن قدرت‌های سابق نبوده است. یعنی با وجود نقدهای جدی وارد بر نظام اقتصاد جهانی از جمله فقر غیرقابل‌باور در برخی از مناطق پیرامونی جهان و نابرابری بالای بین‌کشوری و درون‌کشوری، عملکرد این نظام کاملاً از نوع بازی با حاصل جمع صفر نیز نبوده است. اگر رشد اقتصادی قابل‌توجه چین و هند طی سه دهه اخیر به معنای افزایش کم‌وبیش استانداردهای زندگی در حدود یک‌سوم جمعیت جهان باشد، در این صورت می‌توان گفت که سهم بخش نیمه‌پیرامونی از اقتصاد جهانی رو به افزایش بوده است. تحولات مربوط به نظم امنیتی-

سیاسی جهانی نیز نشان می‌دهد که جهان، در حال گذار از نظم تک‌قطبی غیردموکراتیک جاری، به نظم منطقه‌گرایانه‌ای با عنوان «تک قطبی-چند جانبه» کم‌وبیش دموکراتیک است و این را می‌توان به معنای همگراشدن قدرت‌های ملی دانست. اگر چنین برداشتی صحیح باشد و اگر ارتقای موقعیت‌های کشورهای چین و هند و سایر قدرت‌های منطقه‌ای تا حدی تحت تأثیر ویژگی‌های کارآمدی دولت‌ها باشد، در این صورت ترکیبی از رویکردهای دولت-ملت و نظام جهانی، یا سنتزی از دیدگاه‌های معتقد به عوامل درون‌زا و عوامل برون‌زا، چارچوب تحلیلی مناسب‌تری برای درک و فهم تغییر و تحولات نظام اقتصاد جهانی به دست می‌دهد. روی دیگر این بحث، کاربرد سنتزی از دیدگاه‌های نظام-جهانی، مکاتب تنظیم فرانسوی و ساختار اجتماعی انباشت سرمایه است تا چارچوب تحلیلی مناسبی برای نظام حکمرانی اقتصادی ملی و بین‌المللی به دست داده شود. دو مکتب بعدی، ضمن تأکید بر مناسبات طبقاتی در فرآیند تولید، بر این باورند که نظام سرمایه‌داری نظامی کم‌وبیش منعطف است و بنابراین توانایی اصلاحات نهادی برای مواجهه با شرایط بحرانی را دارد؛ مانند دولت رفاهی که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت و با تأمین شرایط برای افزایش قدرت چانه‌زنی نیروی کار، مانع از افزایش شکاف طبقاتی شد. در سطح جهانی نیز این نظام از طریق تقویت نهادهای حکمرانی جهانی از قبیل سازمان ملل متحد و نهادهای اقتصادی می‌تواند از منظر توجه به منافع کشورهای پیرامونی بهتر عمل کند.



سوم آنکه بدیهی است حرکت به چنین سمت و سویی همچنان که تاریخ گذشته نشان می‌دهد بدون مقاومت اجتماعی در جهت تصحیح عملکرد ساختار قدرت، چه در جغرافیای ملی و چه در جغرافیای جهانی، امکان‌پذیر نیست. همان‌طور که کسب استقلال سیاسی همراه با مقاومت در برابر استعمار بود و همان‌طور که افزایش قدرت چانه‌زنی نیروی کار همراه با مقاومت اجتماعی بود، تحقق ایده‌های مطلوب و آرمان‌گرایانه «شهروندی جهانی»، «جهان-میهنی» و «جهان-وطنی» نمی‌تواند بدون مقاومت اجتماعی در مقیاس جهانی عملی شود. جرقه‌های عینی چنین مقاومتی در سال ۱۹۹۹ در سیاتل آمریکا و همین‌طور تظاهرات جهانی سالیانه «مجمع اجتماعی جهان» که هم‌زمان با «مجمع اقتصادی داووس» در کشورهای مختلف جهان برگزار می‌شود، زده شده و پایگاه اجتماعی لازم را برای پیگیری خواست کشورهای موسوم به جنوب در سازمان‌هایی چون تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مبنی بر دموکراتیک کردن ساختار نهادی این سازمان‌ها فراهم کرده است؛ همین‌طور، می‌توان به خواست قدرت‌های منطقه‌ای برای تجدیدنظر در ساختار سازمان ملل و به‌ویژه مهم‌ترین رکن آن یعنی شورای امنیت ملل اشاره کرد.

فصل دوم کتاب، با عنوان «ظهور تمدن سرمایه‌داری و نظام اقتصاد پایه-طلا-استرلینگ» به‌طور خلاصه خطوط کلی تحولات رخ داده در اروپا را بررسی می‌کند تا چگونگی شکل‌گیری تمدن سرمایه‌داری و ریشه‌های نظم جهانی و اقتصادی که با این تمدن درآمیخته است را بررسی کند؛ تمدنی که جهان را از قرن شانزدهم به این سو تحت تأثیر قرار داد و تمدن‌های دیگر را به حاشیه راند. هدف اصلی این فصل آن است که نشان داده شود ظهور اروپا و شکل‌گیری اولین انقلاب صنعتی در بریتانیا کبیر در قرن هجدهم، حاصل تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی درون‌زا از یک سو و دسترسی قدرت‌های برتر اروپایی به سرزمین‌های دیگر از سوی دیگر بوده است. اروپایی که از قرن شانزدهم به پیش رفت و در قرن نوزدهم مرکز اقتصادی دنیا شد و نبض اقتصاد جهانی با لندون به‌عنوان مرکز مالی جهان و پوند استرلینگ به‌عنوان واحد پول جهانی می‌زد، ماحصل ترکیبی از عوامل درونی و بیرونی (استعمار، دخالت قدرتمند دولت‌های ملی در امور اقتصادی و بازار آزاد، سیاست تجارت با مستعمرات و سیاست صنعتی است). در عین حال، نشان داده می‌شود آنچه به‌عنوان نظریه‌های مسلم علمی از جمله نظریه تجارت آزاد در متون اقتصادی و نظام آموزشی اقتصاد مطرح شده، تا حدی شکل‌گفتنی دارد؛ یعنی آمیزه‌ای از معرفت و قدرت است؛ معرفتی که خواسته یا ناخواسته در پی تأمین

در عرصه سیاسی امنیتی از جمله افزایش نابرابری اقتصادی، تشدید فقر در برخی از مناطق پیرامونی، بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای به‌منابۀ سپری توسعه‌ای و سیاسی - امنیتی در برابر سیطره نظام تک‌قطبی و مقاومت در برابر «غربی‌سازی جهان» بررسی می‌شود.

**فصل پنجم کتاب با عنوان «بحران‌های اقتصادی و بی‌ثباتی نظام اقتصاد بین‌الملل»** به بررسی بحران‌های شرق آسیا، افزایش قیمت مواد غذایی در سال ۲۰۰۷ و بحران مالی بزرگ آمریکا در سال ۲۰۰۸ اختصاص دارد و هدف آن بررسی رابطه میان این بحران‌ها و آزادسازی‌های مالی رخ داده طی سه دهه اخیر و همین‌طور بررسی عمق بی‌ثباتی نظم اقتصادی است که در چارچوب رویکرد «اجماع واشنگتنی» سامان یافته است. این بحران‌ها در کنار یکدیگر، نشان می‌دهند که بحران‌های مالی رخ داده طی سال‌های گذشته بیش از آنکه ناشی از شوک‌های خارجی یا نقابصی چون نظام حسابداری و حسابرسی ضعیف و عدم تقارن اطلاعاتی و مخاطرات اخلاقی باشد، ریشه در عوامل ساختاری چون رشد بیش از اندازه بخش مالی، توزیع نابرابر در آمدی، و خوش‌بینی بیش‌از اندازه نسبت به توانایی خودکار ساز و کار بازار آزاد در ساماندهی نظام اقتصاد جهانی دارد.

**فصل ششم کتاب با عنوان «چشم‌انداز نظام اقتصاد جهانی»**، چشم‌انداز تغییر و تحولات احتمالی در عرصه‌های سیاسی و امنیتی و اقتصادی جهان را ترسیم می‌کند. در ابتدا، نویسندگان به دلایل افول جایگاه تمدن سرمایه‌داری و قدرت اقتصادی و سیاسی امنیتی مرکزی آن، یعنی آمریکا، می‌پردازد. در این بخش بر مبنای شاخص «قدرت ملی» نشان داده می‌شود که اقتصاد جهانی در حال گذار از نظم تک‌قطبی جاری به سوی

منافع قدرت مسلط است. فصل سوم کتاب با عنوان «گذار به نظام اقتصاد بین‌الملل مبتنی بر پایه طلا-دلار» به دنبال ارائه تصویری از چگونگی ظهور آمریکا به‌عنوان قدرت اول اقتصادی در ابتدای قرن بیستم و تأثیر جنگ‌های جهانی اول و دوم در تحکیم این موقعیت و گذار اقتصاد جهانی از نظام پایه استرلینگ - طلا به پایه طلا-دلار است. همچنین، در این فصل با اشاره‌ای به تجربه توسعه اقتصادی ژاپن و ظهور آن به‌عنوان یکی از اقتصادهای مرکز، بر نقش مهم عوامل درونی در تغییر و تحولات توسعه‌ای در کنار تقسیم کار جهانی مبتنی بر انباشت سرمایه تأکید می‌شود. در این بخش ساختار نهادی تنظیم شده انباشت سرمایه (ترکیبی از شیوه تولید «فورדיسم» و اقتصاد رفاه کینزی) که طی سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۷۱ جهت‌گیری اصلی سیاست‌های اقتصادی جهان را تشکیل می‌داد مورد بررسی قرار می‌گیرد. در کنار آنچه ذکر شد، در این فصل نیز نشان داده می‌شود که شکل‌گیری نظام پولی بعد از جنگ جهانی دوم در برتون وودز به نحوی بوده که منافع اقتصادی آمریکا را به‌خوبی تأمین کند.

**فصل چهارم با عنوان «گذار به نظم اقتصادی جهانی تک‌قطبی و اجماع واشنگتنی»** نخست دلایل شکست نظام برنامه‌ریزی کاملاً متمرکز بلوک شرق سابق را بررسی می‌کند. سپس به «نظم نوین جهانی» می‌پردازد که ظن آن در ابتدای دهه ۱۹۹۰ با عنوان «پایان تاریخ و آخرین انسان» در تمام جهان شنیده می‌شد؛ در این فصل همچنین به همزاد اقتصادی آن یعنی «رویکرد اجماع واشنگتنی» که در چارچوب آثاری چون «آدام اسمیت به مسکو می‌رود» و سیاست‌های اقتصادی «تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی» جهان شمول شد، پرداخته می‌شود. در ادامه، چالش‌های نظم نوین چه در عرصه اقتصاد و چه



اجلاس برتون وودز

را بیش از پیش تقویت کرد و بنابراین، ضرورت گذار به نظم اقتصادی و همین طور سیاسی - امنیتی دیگری بر مبنای ایده‌های «شهروندی جهانی» یا «جهان-میهنی» یا «جهان-وطنی» را تقویت کرده است.

شواهد مربوط به چگونگی افول بریتانیا از اواخر قرن نوزدهم و جایگزینی آمریکا به جای آن، طی دو دهه اخیر بار دیگر در مورد آمریکا خود را نشان داده است؛ کسری تجاری بیش از اندازه آمریکا در قبال چین و ژاپن، به علاوه بحران مالی بزرگ ۲۰۰۸، و بی‌ثباتی پولی و مالی فزاینده جهانی جایگاه اقتصاد آمریکا به عنوان مرکز ثقل اقتصاد جهانی را تضعیف کرده است. علاوه بر این، چنانچه، چین و شرق آسیا به تدریج به جای بازار مصرف آمریکا به بازار داخلی خود روی بیاورند که بسیار وسیع است در این صورت از وزن اقتصاد آمریکا به عنوان موتور رشد جهانی کاسته شده، این جایگاه به تدریج به شرق آسیا منتقل خواهد شد. البته، شایان ذکر است این به معنای جایگزینی قدرت اقتصادی و امنیتی دیگری به جای آمریکا در دو دهه آینده نیست. بر مبنای شاخص قدرت ملی که ترکیبی از ۸۶ شاخص اقتصادی، سیاسی - حکومتی، فرهنگی، سرزمینی، علمی - فناوری، نظامی، فضایی، فرامرزی و اجتماعی است (فصل ششم)، آمریکا با فاصله قابل توجهی قدرت اول ملی جهان محسوب می‌شود و آلمان، فرانسه، انگلستان، چین، روسیه و ژاپن بعد از آن قرار دارند. در عین حال، این شاخص نشان می‌دهد که در مناطق مختلف جهان قدرت‌های منطقه‌ای شکل گرفته‌اند که می‌توانند به عنوان قطب‌های توسعه اقتصادی منطقه‌ای عمل کنند و مسیر تحولات مربوط به نظم اقتصاد جهانی را از وضعیت تک‌قطبی کنونی به «تک‌قطبی - چندجانبه» هدایت کنند که در آن نقش قدرت‌های منطقه‌ای بیشتر از پیش خواهد شد. بنابراین، انتظار می‌رود که قواعد تنظیم گرایانه اقتصاد جهانی با چنین تغییر و تحولاتی و فشارهای ناشی از آن، در جهتی دموکراتیک‌تر اصلاح شوند؛ همین طور، اصلاح ساختار شورای امنیت سازمان ملل بر مبنای واقعیت ظهور قدرت‌های منطقه‌ای، و بازسازی نهادهای برتون وودز - صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی - در چشم‌انداز قرار دارد. دموکراتیک‌تر کردن ساختار تصمیم‌گیری در این نهادها از طریق کنار گذاشتن قاعده تصمیم‌گیری بر مبنای «یک دلار یک رأی» و همین طور امکان انتخاب رؤسای این نهادها از میان کشورهای غیراروپایی و آمریکا از جمله تغییرات محتمل در آینده است.

در سطح خردتر، به نظر می‌رسد که نظام پولی و تسویه حساب‌های جهانی در آینده تغییر خواهد کرد. بحران مالی بزرگ آمریکا، توجهات جهانی را بیش از پیش به نقد کینز از گره خوردن نظام پولی

نشان می‌دهد که در گذشته در مرکز نظام اقتصاد جهانی، میان قدرت‌های اصلی همیشه جابه‌جایی وجود داشته است. در قرون شانزدهم و هفدهم اسپانیا، پرتغال و هلند، در قرون هجدهم و نوزدهم بریتانیا و در قرن بیستم، آمریکا قدرت‌های اول جهانی بوده‌اند. آمریکا نه تنها توانست در جایگاه رهبری نظام اقتصاد جهانی قرار بگیرد، بلکه توانست رقیب ایدئولوژیک خود یعنی اقتصاد کاملاً برنامه‌ریزی شده تک‌حزبی سوسیالیستی را نیز شکست دهد و نظمی نوین را از ابتدای دهه ۱۹۹۰ تأسیس کند. پیش از شکل‌گیری چنین نظم تک‌قطبی، از اواخر دهه ۱۹۷۰، «ساختار اجتماعی نئولیبرال انباشت سرمایه»، در چارچوب «رویکرد اجماع واشنگتنی»، جایگزین نظام انباشت تنظیم‌گر (دولت رفاه) کینزی شده بود و با «نظم نوین جهانی» که به عنوان «پایان تاریخ» قرائت می‌شد شدت و قوت بیشتری پیدا کرد. چنان‌که در فصل چهارم بحث شد، در این دوره بر مبنای برداشت افراطی از نظریه بازار آزاد، آزادسازی‌های مالی و تجاری در کنار شناورسازی بازارهای ارز در دستور کار نهادهای حکمرانی اقتصاد جهانی قرار گرفت؛ صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با استفاده از ابزار «وام‌های تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی»، اقتصادهای نیازمند به کمک مالی را وادار به پذیرش بسته سیاستی «تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی» کردند؛ اما، چنان‌که در فصل پنجم بحث شد، با وقوع بحران شرق آسیا در سال ۱۹۹۷ و به دنبال آن بحران‌های روسیه و آمریکا لاتین مشخص شد که ثمره حاکمیت رویکرد اجماع واشنگتنی، افزایش بی‌ثباتی مالی و اقتصادی و ظهور چالش‌های دیگری از جمله افزایش نابرابری اقتصادی، تشدید فقر در برخی از مناطق پیرامونی، واکنش‌های هویتی در برابر پروژه «غربی‌سازی جهان» و بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای است. وقوع دو بحران جهانی افزایش بی‌سابقه قیمت مواد غذایی و بحران مالی بزرگ آمریکا در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، این چالش‌ها

نظمی منطقه‌گرایانه است که در آن قدرت آمریکا محدود خواهد شد. البته این به معنای جایگزینی قدرتی دیگر به جای این کشور در آینده نزدیک نیست؛ این کشور همچنان به لحاظ نظامی و تکنولوژیک در رأس نظام اقتصاد جهانی قرار خواهد داشت، اما با ظهور قدرت‌های منطقه‌ای چون چین و هند و اتحادیه اروپا ناچار از پذیرش حضور بیشتر این قدرت‌ها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی امنیتی و اقتصادی جهانی است. همین طور، به جایگاه ایران و ترکیه در این نظم در حال گذار پرداخته شده است. داده‌های آماری نشان می‌دهند که در حال حاضر ترکیه دارای قدرت ملی بالاتری است و با توجه به مناسبات بین‌المللی آن کشور انتظار می‌رود که در آینده نیز این جایگاه را حفظ کند.

فصل هفتم کتاب با عنوان «جایگاه ایران در نظام اقتصاد بین‌الملل و چشم‌انداز آن» به بررسی جایگاه ایران در اقتصاد منطقه و ارائه حدس‌هایی درباره چشم‌انداز آن در اقتصاد منطقه‌ای و جهانی اختصاص دارد. در فصل هفتم بر مبنای شاخص قدرت ملی به جایگاه ایران در میان کشورهای منطقه پرداخته می‌شود. سپس بر مبنای شاخص‌های تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه، چشم‌اندازی از موقعیت ایران به عنوان یکی از کشورهای موسوم به گروه ۱۱ (کره جنوبی، مکزیک، ترکیه، ایران، اندونزی، ویتنام، پاکستان، مصر، نیجریه، فیلیپین، بنگلادش) در سال ۲۰۲۵ ارائه شده و در ادامه احتمال تحقق پیش‌بینی خوش‌بینانه از موقعیت اقتصادی ایران در سال ۲۰۲۵، بر حسب چند شاخص از جمله جذب سرمایه خارجی، نفوذ در بازارهای منطقه‌ای اکو و بازار مشترک اسلامی، در قیاس با رقبای مورد بررسی قرار می‌گیرد.

**فصل هشتم مباحث مطرح‌شده در هفت فصل را جمع‌بندی می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد:** تحلیل‌های انجام‌شده در فصول دوم تا چهارم،

تولیدی در صنایع نفت و گاز است. چنانچه، عملکرد ضعیف جذب سرمایه خارجی در قیاس با کشورهایی چون ترکیه و عربستان طی سال‌های آینده به دلیل تنش‌های موجود میان ایران و قدرت‌های بزرگ جهانی، ادامه یابد در این صورت می‌توان پیش‌بینی مذکور را به‌عنوان خوش‌بینانه‌ترین حالت در نظر گرفت. بنابراین، در چارچوب تنش‌های موجود آنچه واقع‌بینانه‌تر به نظر می‌رسد، این است که با جذب ضعیف‌تر سرمایه خارجی و دیپلماسی تنش‌زاه، نفوذ اقتصاد ایران در منطقه تضعیف و ترکیه با جای پا باز کردن بیشتر و نزدیک شدن به رؤیای احیای امپراتوری عثمانی، موقعیت ژئوپلیتیک ایران را تهدید خواهد کرد. یعنی، این کشور با پیشبرد پروژه‌هایی چون خط لوله نفت باکو-جیحون در گذشته نزدیک و خط لوله ترکمنستان-

ترکیه-اتحادیه اروپا در چند سال آینده، به‌عنوان تأمین‌کننده انرژی اروپا ظاهر می‌شود و به‌نوعی بر موقعیت منابع طبیعی ایران سایه می‌اندازد. در اصل، ترکیه بدون برخورداری از منابع طبیعی نفت و گاز، صرفاً به خاطر مناسبات باثبات منطقه‌ای و جهانی تبدیل به مکانی برای عبور این منابع شده است که از یک سو حکم گلوگاه استراتژیک برای کشورهای صادرکننده را پیدا می‌کند و از سوی دیگر ایران را دور می‌زند. اگر پروژه‌های دیگری چون خط لوله گاز ترکمنستان-افغانستان-پاکستان-هند (تاپی) را به این مجموعه اضافه کنیم، می‌توان تضعیف این موقعیت ژئوپلیتیک را بیشتر دریافت؛ بنابراین، جذب ضعیف سرمایه خارجی در چنین پروژه‌هایی و همین‌طور ظرفیت تولیدی پایین‌تر نفت و گاز ایران، در کوتاه‌مدت به از دست رفتن فرصت‌های اقتصادی و در میان‌مدت و بلندمدت به از دست رفتن موقعیت ژئوپلیتیک می‌انجامد که نتیجه آن افزایش شدید هزینه فرصت سرمایه‌گذاری برای سرمایه‌گذاران خارجی به دلیل از دست رفتن بازارهای مهم است. بنابراین، در این چارچوب، انتظاری که می‌رود، حاشیه‌ای شدن اقتصاد ایران و کاهش نفوذ آن است.

### پی‌نوشت

۱. رویکرد تنظیم فرانسوی یک رویکرد مارکسیستی است که تلاش دارد با توجه به واقعیت نهادی کشورها نظریه‌هایی که بیشتر با واقعیت اقتصادی هم‌خوان باشد را ارائه دهد. در این رویکرد، جبری گرایی مارکسیستی کمتر است و به نقش قوانین و مقررات در تنظیم تولید بیشتر توجه شده است.

۲. تریفین مطرح می‌کند زمانی که پول کشوری به‌عنوان پول جهانی در مبادلات بین‌المللی کالاها و خدمات مورد استفاده قرار می‌گیرد و واحد ذخیره ارزی نیز محسوب می‌شود این امکان برای اقتصاد موردنظر پیش می‌آید که با استفاده از چنین مزیتی دست به استقراض بی‌قاعده از اقتصادهای دیگر بزند و اقتصاد جهانی را در معرض بی‌ثباتی قرار دهد. ■



اجلاس داووس

و به نظر می‌رسد که با توجه به مناسبات بهتری که در سطح اقتصاد جهانی با قدرت‌های مرکزی دارد، توانایی ادامه این جایگاه را نیز دارد. برای نمونه، شاخص جذب سرمایه‌گذاری خارجی نشان می‌دهد که فاصله قابل توجهی میان عملکرد ترکیه و ایران وجود دارد. استمرار این وضعیت، به معنای امکان دسترسی بیشتر ترکیه به دانش علمی فنی پیشرو جهانی، امکان افزایش ظرفیت‌های تولیدی با قدرت رقابتی جهانی و در تحلیل نهایی اثرگذاری بر شکل‌گیری نظم منطقه‌ای است. این نظم، به‌عنوان فیلتری که نظم جهانی از درون آن عبور می‌کند و شکل می‌یابد، مستلزم مناسبات دست‌کم قابل تحمل در سطح کشورهای یک منطقه است (همگنی سیاسی و فرهنگی). روابط و مناسبات در حال گسترش ترکیه با کشورهای خاورمیانه و موقعیت بهتر آن بر مبنای شاخص قدرت ملی نشان می‌دهد که در صورت ادامه تنش‌های موجود میان ایران و کشورهای منطقه و همین‌طور میان ایران و قدرت‌های مرکزی به‌ویژه آمریکا، ایران با وجود برخورداری از موقعیت ژئوپلیتیک بسیار خوب، توانایی لازم برای شکل‌دادن به نظم منطقه‌ای را از دست خواهد داد. پیش‌بینی‌های انجام‌شده از موقعیت اقتصاد ایران در سال ۲۰۲۵ برحسب شاخص تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد که ایران پس از کره جنوبی، مکزیک، ترکیه و اندونزی بزرگ‌ترین اقتصاد در میان کشورهای موسوم به گروه ۱۱ (کره جنوبی، مکزیک، ترکیه، اندونزی، ایران، پاکستان، ویتنام، نیجریه، مصر، فیلیپین و بنگلادش) خواهد بود که بعد از گروه چهار (چین، هند، روسیه و برزیل) انتظار می‌رود مهم‌ترین بازیگران اقتصادی در آینده باشند، اما، عملی‌شدن این پیش‌بینی برای ایران، مستلزم تحقق میزان رشد اقتصادی در ۴/۲ درصد سالانه در نظر گرفته شده است که خود تابعی از عوامل دیگری چون میزان جذب سرمایه خارجی، و امکان استفاده از ظرفیت‌های

جهانی به پول ملی کشوری خاص مانند دلار و مباحث اقتصاددانانی چون رابرت تریفین (معمای تریفین) برانگیخته است. **بحران نشان داد که اقتصاد دارنده ذخیره جهانی می‌تواند با اتکا به چنین مزیتی، بدون قاعده دست به کسری بودجه و کسری تجاری بزند و از طریق استقراض از کشورهای دارای مازاد تجاری، این کسری‌ها را پوشش دهد و با استمرار آن اقتصاد جهانی را در معرض بی‌ثباتی قرار دهد.** به همین دلیل، بازگشت به ایده کینز و تأسیس پول جدیدی با عنوان «بانکور» یا «پشت سبز جهانی» (به تعبیر استیگلیتز) یا «واحد تهاوت بین‌المللی» (به تعبیر پاول دیویدسون) مطرح است. برخی نیز با توجه به سادگی عملیاتی کردن «حق برداشت مخصوص»، از آن به‌عنوان ذخیره جهانی دفاع می‌کنند.

همچنین انتظار می‌رود با توجه به نقدهای بسیار جدی وارد بر تأثیر مقررزدایی از بازارهای مالی و افزایش سهم سرمایه‌گذاری‌های مالی در بی‌ثباتی مالی اقتصادی جهان، پیشنهاد جیمز توین مبنی بر اعمال مالیات بر معاملات بین‌المللی مالی (مالیات توین) دنبال شود و از این طریق بازارهای بین‌المللی سرمایه به‌ویژه معاملات ارزی و سایر دارایی‌های پورتفولی بیشتر از پیش از طریق دولت‌ها تنظیم شود تا هم بی‌ثباتی مالی ناشی از افزایش بی‌رویه بخش مالی کنترل و هم منابع مالی آن صرف کمک به کشورهای پیرامونی نشود. همچنین انتظار می‌رود با توجه به شکست مذاکرات تجاری میان جنوب و شمال در سازمان تجارت جهانی، یارانه‌های کشاورزی در کشورهای شمال در جهت حمایت از صادرات کشاورزی کشورهای جنوب اصلاح شود.

### افول جایگاه ایران در اقتصاد جهانی در صورت استمرار تنش‌های سیاسی

ترکیه و ایران دو قدرت اصلی منطقه‌ای خاورمیانه هستند؛ البته ترکیه رتبه بالاتری دارد

# آسیب‌پذیری و توسعه انسانی در ایران

## چشم‌انداز توسعه انسانی؛ آسیب‌پذیری و تاب‌آوری‌سازی

صبا مدنی

## بخش دوم

در بخش اول این مقاله رویکردهای اساسی و مهم در گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۱۴ مورد بحث قرار گرفت. پاسخ به این پرسش که «چرا برخی جوامع در مقایسه با دیگر جوامع، متحمل آسیب شده و سریع‌تر بازسازی می‌شوند؟» موضوع محوری گزارش مورداشاره است. گزارش با تأکید بر روند بهبود نسبی شاخص توسعه انسانی و مؤلفه‌های آن در سطح جهانی نسبت به کاهش شتاب رشد، هشدار داده و برای مقابله با تهدیدهای همه‌جانبه دستاوردهای توسعه انسانی فراخوان می‌دهد. آسیب‌پذیری از مفاهیم کلیدی این گزارش است که بر ترسیم چشم‌اندازی که در آن توانایی انسان‌ها فرسایش و انتخاب‌ها محدود می‌شود، متمرکز است. توصیه گزارش برای مقابله با چنین تهدیدهایی، «تاب‌آوری‌سازی» است. تاب‌آوری‌سازی تنها حفظ و حمایت از جمعیت آسیب‌پذیر در برابر سقوط در فقر و محرومیت نیست، بلکه تلاشی است برای ایجاد محیط توانمند و تداوم ارتقای توسعه انسانی. بخش دوم این مجموعه پیوند بین آسیب‌پذیری و توسعه انسانی را مورد بحث قرار می‌دهد و با اشاره به مصادیقی در جامعه ایرانی، ابعاد مسائل و مشکلات ایران در حوزه توسعه و به‌ویژه مسائل اجتماعی را روشن می‌کند. به نظر می‌رسد جامعه ایران بیش از همیشه به چشم‌انداز مطرح‌شده در گزارش نیاز دارد.

و بناسازی در نواحی مستعد سیل. نوع دیگر تاب‌آوری‌سازی نظام‌دارتر و بلندمدت‌تر است؛ مانند آموزش مهارت‌های مقابله با آب‌وهوا به مردم و اجتماعات و بازسازی خسارات و خدمات حاصل از شوک‌های مختلف.

انسجام اجتماعی نیز در بسیاری از ابعاد زندگی مردم از بازسازی پس از وقوع بلایا تا کیفیت عملکرد دولت بسیار تأثیرگذار است. آموزش و سرمایه‌گذاری به‌خصوص برای گروه‌های بسیار جوان، مردم را برای انطباق با شرایط حاصل از وقوع بحران اقتصادی یا بلایای طبیعی که زندگی آنها را تهدید یا نابود می‌کند، آماده می‌سازد. به‌علاوه حمایت اجتماعی و نهادهای پاسخگو، ارائه منصفانه کمک به افراد نیازمند را ضمانت می‌کند. به‌این ترتیب آثار نامطلوب شوک‌ها که ممکن است حتی نسل‌های آینده را نیز تهدید کند، کاهش می‌یابد.

آسیب‌پذیری انسانی (Human Vulnerability) عبارت است از چشم‌انداز فرسایش دستاوردهای توسعه انسانی و پایداری آن. افراد (جماعت یا کشور) وقتی آسیب‌پذیرند که در معرض خطر بزرگ تخریب دستاوردها در رویارویی با رخدادهای آینده قرار گیرند؛ البته همه ما در دنیای نامطمئن زندگی می‌کنیم و امکان کاهش خطر تا صفر هرگز ناممکن نیست. هر کس، ثروتمند یا فقیر تا حدی آسیب‌پذیر است. لذا در اینجا تمرکز ما بر امکان فرسایش و تخریب جدی (Major Deterioration) است که احتمال دارد افراد را به شرایط نامطلوب و غیرقابل قبول - فقر و تهیدستی - با وخیم‌تر شدن شرایط حاصل از مصائب توسعه انسانی پایین‌تر ببرد. توانایی مردم برای

یکی از بهترین راه‌های کاهش آسیب‌پذیری حاصل از شوک‌های مورداشاره پیشگیری از چنین بلایایی است. به‌این ترتیب دنیا باید به استقبال تغییرات آب‌وهوایی برود و نظام‌های مالی جهانی با جدیت بیشتری از گستردگی و فراوانی شوک‌ها بکاهد؛ اما همیشه امکان پیشگیری وجود ندارد. در این مواقع با ایجاد آمادگی و تقویت قابلیت‌ها برای واکنش در برابر رویدادهای احتمالی آینده می‌توان از پیامدها و آثار سوء شوک‌ها کاست. از وقوع بلایای طبیعی نمی‌توان جلوگیری کرد، اما نظام‌های زیست‌محیطی و لرزش‌های زمین را می‌توان پیش کرد و با ایجاد نظام‌های هشداردهنده، زندگی‌های بسیاری را نجات داد.

در سال ۲۰۱۰ وقتی آتشفشان (Eyjafjallajokull) در ایسلند فوران کرد، هیچ‌کس صدمه ندید. در جریان پایش فعالیت‌های آتشفشان، برنامه‌های خدمات اورژانس، نجات و نظام هشدار پیشرفته طراحی و آماده‌سازی شد و در نتیجه آن جمعیت در سراسر شب تخلیه و حریم هوایی به روی ۲۰ کشور بسته شد. همچنین وقتی در اکتبر ۲۰۱۳ توفان فایلین (Phailin) هند را درنوردید، ناقوس مرگ تنها برای کمتر از ۵۰ نفر به صدا درآمد و این حرکت با ردیابی توفان و تخلیه پیشرفته میلیون‌ها نفر محقق شد. در مقابل، هجوم یک توفان بزرگ در سال ۱۹۹۹ در همان منطقه موجب مرگ ۱۰ هزار نفر شد.

علاوه بر این، آسیب‌پذیری می‌تواند از طریق تاب‌آوری‌سازی (making Resilience) مردم و اجتماعات کاهش یابد. برخی از انواع تاب‌آوری‌سازی مختص تهدیدهای خاص هستند؛ مانند به‌کارگیری قانون برای جلوگیری از اسکان

پاپ فرانسیس اول گفته است «حقوق بشر نه تنها توسط تروریسم، سرکوب یا قتل، بلکه به‌وسیله ساختارهای اقتصادی ناعادلانه که نابرابری‌های عظیمی پدید می‌آورند نیز نقض می‌شود.» پاپ در این سخن خود، جامعه انسانی را متوجه نسل دوم و سوم حقوق بشر می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که انسان‌ها فراتر از حقوق سیاسی، باید از حقوق اجتماعی - اقتصادی نیز برخوردار شوند. این تذکار پاپ واکنشی است در برابر موج بحران‌های اقتصادی - اجتماعی که جوامع انسانی را در اغلب کشورها را فرا گرفته است. گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۴ تلاش دارد تا این هشدار مهم را به گوش همگان برساند.

روز یکشنبه ۲۶ دسامبر ۲۰۰۴، مصادف با وقوع زلزله در سوماترا - یکی از شدیدترین بلایای طبیعی تاریخ - است. در این حادثه ۲۳۰ هزار نفر در ۱۴ کشور جانشان را از دست دادند و خسارات فراوانی بر معیشت و جامعه آنان وارد آمد، به طوری که بازسازی همه این‌ها تا یک دهه بعد به طول انجامید.

امروزه جوامع ممکن است از جهات متفاوتی در معرض شوک‌های نامطلوب قرار گیرند. تغییرات زیست‌محیطی می‌توانند موجب پدید آمدن بلایای طبیعی مانند سیل و قحطی شوند. شوک‌های اقتصادی ممکن است در تجارت و بازرگانی به از دست رفتن شغل ختم شوند. شوک‌های حاصل از تهدید سلامت و همه‌گیری بیماری‌ها با توجه به هزینه‌های سنگین درمان، درآمد خانواده‌ها را کاهش می‌دهند. جنگ و کشمکش‌های شهری نیز به نوبه خود آثار منفی فراگیری بر توسعه انسانی دارند.

کنار آمدن با شوک‌ها، موکول به دریافت کمک به همان میزانی است که توسعه انسانی آنان را کاهش داده است. توانایی برای کنار آمدن و سازگاری با شرایط پس از وقوع شوک را تاب‌آوری انسانی می‌نامیم.

بیشتر مردم به میزانی تاب‌آور (Resilience) هستند. مثلاً همه با شوک‌های کوچک سازگاری پیدا می‌کنند، اما آنها تا چه حد می‌توانند با شوک‌های حاصل از رخدادهای و حوادث دائمی یا بزرگ، بدون قربانی زیاد یا کاهش توسعه انسانی کنار آیند. بر این اساس کسانی که در شرایط دشوار وضعیت بهتری دارند و سهل‌تر بر سازگاری دست پیدا می‌کنند، تاب‌آورتر هستند. بنابراین: ۱. افراد در معرض آسیب تا حد زیادی تحت تأثیر قابلیت‌ها از یک‌سو و زمینه و شرایط اجتماعی از سوی دیگر قرار می‌گیرند. ۲. ناکامی در حمایت از مردم در رویارویی با آسیب‌پذیری، حاصل سیاست‌های نادرست، فقر و کژکارکردی نهادهای اجتماعی است.

یک گروه یا جماعت ممکن است به هزینه گروه دیگر تاب‌آور شود. تاب‌آوری یک نظام ممکن است برحسب موازنه‌ها و عدم تقارن‌ها بین گروه‌های مختلف و افراد درون آن نظام ارزیابی شود. در رویکرد توسعه انسانی نسبت به تاب‌آوری مردم و کنش متقابل آنها، قدرت و موقعیت اجتماعی نیز عوامل مهمی هستند که بر آنها تمرکز می‌شود. تاب‌آوری در دو سطح فرد و جامعه نیز برحسب قابلیت‌های فردی و توانایی‌های اجتماعی پدید می‌آید. تاب‌آوری همچنین نظام‌ها را به شناخت بیشتر و همچنین تعامل مؤلفه‌ها و حلقه‌های بازخورد تشویق می‌کند. توجه به منطق ساختن و درونی نظام‌ها اهمیت دارد به خصوص با توجه به اینکه برخی نظام‌ها ممکن است خودشان منع آسیب‌پذیری باشند. این مسئله می‌تواند به شناخت آنچه هنگام تعامل مؤلفه‌های مختلف درون نظام رخ می‌دهد و چگونگی این تعامل که می‌تواند نتایج ناخواسته یا غیرقابل پیش‌بینی داشته باشند کمک کند. برای نمونه مطالعه بلایای حاصل از تغییرات آب‌وهوایی برای فعالیت در زمینه شهر - روستا و جابه‌جایی مهاجران اهمیت دارد.

در حالی که بیشتر مردم جامعه آسیب‌پذیر هستند، گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۴ بر کسانی که در شرایطی وخیم‌تر از نظر زیستی و توسعه انسانی قرار دارند و لذا به‌طور خاص آسیب‌پذیرتر هستند تأکید می‌کند. میزان کاهش توسعه انسانی حاصل از شوک‌ها با توانایی‌های مردم برای سازگاری و کنار آمدن با شوک‌ها ارتباط دارد. توانایی افراد برای کنار آمدن و سازگاری، تاب‌آوری انسان نامیده شده است. آسیب‌پذیری می‌تواند از طریق پیشگیری از شوک‌ها یا تاب‌آوری‌سازی، در سطح فرد و جامعه کاهش داده شود. به دلیل ساختارهای اجتماعی، برخی مردم با محدودیت فرصت‌ها و قابلیت‌ها، روبرو می‌شوند. تاب‌آوری انسانی عبارت است از کنار زدن موانعی که مقابل موفقیت افراد برای آزادی عملشان وجود دارد. تاب‌آوری انسانی تواناسازی گروه‌های محروم شده و آسیب‌پذیر برای بیان نگرانی‌هایشان، شنیده شدن صدای آنها و فعالیت عاملیت‌های آنها برای رقم‌زدن تقدیرشان است.

### مفهوم توسعه انسانی

طی دهه‌های اخیر به‌موازات فرایند تحول مفهوم توسعه، شاهد پدیدآیی و شکل‌گیری مفهوم توسعه انسانی هستیم. تا پیش از دهه ۱۹۷۰ توسعه مفهومی کاملاً اقتصادی قلمداد می‌شد که برحسب رشد اقتصادی و در نتیجه درآمد سنجیده می‌شود. در این دوره تصور غالب اقتصاددانان و برنامه‌ریزان

**تاب‌آوری انسانی تواناسازی گروه‌های محروم‌شده و آسیب‌پذیر برای بیان نگرانی‌هایشان، شنیده‌شدن صدای آنها و فعالیت عاملیت‌های آنها برای رقم‌زدن تقدیرشان است**

آن بود که با افزایش درآمد سرانه، زندگی مردم در تمامی ابعاد بهبود خواهد یافت، لذا این مفهوم ناظر بر توسعه نسبت به عدالت و دسترسی برابر به فرصت‌هایی توجه بود، زیرا تصور می‌کرد افزایش درآمد بی‌تردید به افزایش رفاه خواهد انجامید. (senetal, ۲۰۰۰) شاید آخرین میخ به تابوت این دیدگاه را توماس پیکتی، اقتصاددان فرانسوی با انتشار نتایج مطالعه خود در کتاب «سرمایه‌داری در قرن بیست‌ویکم» زد و نشان داد اگر نرخ رشد بازدهی ثروت (سرمایه) بیشتر از نرخ رشد اقتصادی باشد، در این صورت توزیع درآمد نابرابرتر می‌شود. پیکتی با بررسی منحنی‌های توزیع درآمد در یک دوره تاریخی بلندمدت (از حدود ۱۹۱۰ تاکنون) در کشورهایی چون فرانسه، انگلیس، سوئد و آمریکا نظریه معروف کوزنتس مبنی بر متعادل‌تر شدن توزیع درآمد در بلندمدت را رد می‌کند (پیکتی، ۱۳۹۳) بر این اساس پیکتی به‌شدت منتقد دیدگاه‌های لیبرال و نتولیبرال اقتصادی است.

به‌رحال انتقادات به رویکرد توسعه رشدمدار موجب پدیدآمدن دیدگاه‌های جدیدی پس از دهه ۱۹۷۰ شد که از جمله می‌توان به رویکردهای رفاه اجتماعی، نیازهای انسانی و توسعه منابع انسانی اشاره کرد که اگرچه هر یک نقش مهمی در فرایند تحول مفهوم توسعه انسانی داشتند، اما تفاوت‌ها و تمایزات مشخصی نیز بین آنها وجود داشت. در مقایسه با رویکرد رفاه اجتماعی که شاخص زندگی بهتر را میزان مصرف کالاها و خدمات می‌دانست، رویکرد توسعه انسانی افزون بر رفاه، تأمین نیازهای غیرمادی و گسترش توانمندی‌ها و ظرفیت‌های انسانی را از عناصر مهم زندگی بهتر به‌شمار می‌آورد. همچنین درحالی که رویکرد نیازهای اساسی هدف توسعه را تأمین نیازهای اساسی قرار می‌داد، توسعه انسانی نه‌تنها تأمین نیازها، بلکه توانمندسازی افراد برای ایجاد زندگی بهتر را نیز به همان میزان مهم و ضروری می‌دانست. ازاین‌رو استریتین (Streeteng, ۱۹۹۵) تأکید دارد مکتب نیازهای اساسی طلیعه‌دار مفهوم توسعه انسانی بود.

در رویکرد توسعه، منابع انسانی مشابه و مترادف توسعه انسانی در نظر گرفته می‌شود که درواقع حاصل نوعی سوء تفاهم است، زیرا اگرچه دیدگاه مبتنی بر توسعه انسانی بهبود شاخص‌های توانایی نیروی انسانی را در نظر می‌گیرد، اما در همان حال در پی بهبود و افزایش دسترسی به منابع و فرصت‌ها برای زندگی بهتر برای همگان است. به‌عبارت‌دیگر رویکرد توسعه انسانی اگرچه به همه نکات و حساسیت‌گرایش‌های مورد اشاره توجه دارد، اما درعین حال رویکردی کل‌نگر است که با تأکید بر افزایش حیطه انتخاب انسانی، از یک‌سو به ایجاد ظرفیت‌ها به‌جای تأکید بر مصرف کالاها و خدمات و از سوی دیگر به پرورش استعدادهای ذهنی در کنار رشد ظرفیت‌های مادی تأکید دارد و با هدف قراردادن زندگی بهتر افق پویایی را فراروی انتخاب‌های انسانی قرار می‌دهد. (سازمان برنامه‌بودجه، ۱۳۷۸)

از آنجا که پاسخ جدی به این پرسش مستلزم فهم عمیق‌تر از مفهوم تاب‌آوری است، بحث را با مروری بر آن ادامه می‌دهیم.

### به‌سوی تاب‌آوری انسانی

تاب‌آوری در رشته‌های مختلف به معانی متفاوت به کار می‌رود. در بوم‌شناسی و علوم طبیعی تاب‌آوری به‌طور سنتی یک ویژگی است که به یک سیستم اجازه «بازسازی» وضعیت پیشین خودش را پس از صدمه حاصل از یک شوک می‌دهد. در رشته‌های دیگر این اصطلاح بدون مجادله، بحث و گفت‌وگو مورد توجه قرار نکرده است. همیشه دولت‌ها برای تغییرات آب‌وهوایی تاب‌آوری را به‌عنوان «توانایی یک سیستم» و مؤلفه‌های آن برای پیش‌بینی، هضم، تطبیق و بازسازی به‌موقع با روش کارا در برابر حوادث خطرناک تعریف می‌کنند. مفهوم مرتبط با تاب‌آوری، تاب‌آوری اجتماعی (Social Resilience) است که به‌عنوان قابلیت افراد یا گروه‌ها برای کسب نتایج مطلوب در حوادث و اگر لازم باشد با استفاده از روش‌های جدید تعریف شده است.

تحت تأثیر مطالعات درباره نظام‌های طبیعی و مهندسی، تاب‌آوری به‌طور سنتی تعریف شده و لذا به‌اندازه کافی بر توانمندسازی و عاملیت انسانی تأکید نکرده یا دلالت ضمنی به آسیب‌پذیری مرتبط با قدرت ندارد.



(سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۸)

توسعه انسانی شاخصی خلاصه شده برای ارزیابی پیشرفت بلندمدت در سه بعد در زندگی طولانی و سالم، دسترسی به دانش و استانداردهای مناسب برای زندگی است. (همان، ۲۰۱۱)

در تمامی تعاریف ارائه شده می توان تفاوت های بنیادین و اساسی را در رویکرد به توسعه تشخیص داد. تأکید بر انسان و مردم، سلامت آنها، کیفیت زندگی، دسترسی به فرصت ها، کاهش و رفع تبعیض، پرورش استعدادها و تقویت ظرفیت های انسانی تا پیش از طرح دیدگاه توسعه انسانی مفاهیم رایجی در ادبیات توسعه نبود، اما موج انتقادات نسبت به رویکردهای کلاسیک لیبرال و نئولیبرال موجب شد تا از غفلت نسبت به این ابعاد انسانی توسعه کاسته شود و بار دیگر انسان به مثابه هدف نهایی توسعه مورد نظر قرار گیرد. زیرا به گفته محبوب الحق: هدف اصلی توسعه، گسترش انتخاب های مردم است. این انتخاب ها می توانند بی نهایت باشند و طی زمان تغییر کنند. مردم اغلب موفقیت هایی که در آمد خود را نشان نمی دهند، قدر نمی دانند؛ مانند دسترسی به دانش، تغذیه، خدمات بهداشتی، معاش مطمئن، امنیت در برابر جرائم و خشونت، اوقات فراغت رضایت بخش، آزادی های سیاسی و فرهنگی و مشارکت در فعالیت های اجتماعی. هدف توسعه ایجاد محیط مساعد برای یک زندگی لذت بخش، طولانی، سالم و مولد است. (همان، ۲۰۰۹)

بر این اساس دیدگاه توسعه انسانی پس از محبوب الحق توسط سن و دیگران تعمیق یافت. به گفته سن ایده توسعه انسانی پیروز شد، زیرا جهان برای پذیرش آن آماده بود. (سن، ۲۰۰۰) آمارتیا سن به عنوان تکمیل کننده و تداوم دهنده مفهوم توسعه انسانی نیز با نقد مفهوم توسعه، رویکرد خود درباره توسعه انسانی را شرح و بسط داد و نوشت: ما نیازمند مفهومی گسترده تر از توسعه هستیم که بر ارتقای زندگی بشر و آزادی ها متمرکز باشد. (همان، ۱۹۹۸) سن با نگارش کتاب «توسعه به مثابه آزادی» دیدگاه خود را تبیین کرد تا مفهوم و رویکرد توسعه انسانی بیش از گذشته

را محور این انتقادات نسبت به دیدگاه کلاسیک در توسعه قرار دادند و تأکید داشتند تنها تکیه بر درآمد در سطوح فردی و گروهی، عوامل مختلفی را که به ایجاد تفاوت در فرصت های واقعی می انجامد نادیده می گیرد، زیرا فرض می کنند درآمد موجب بهبود رفاه می شود.

به هر حال ایده محوری و اصلی توسعه انسانی که عبارت بود از رها کردن دیدگاه تولیدمدار (Product Oriented) که بر تولید ناخالص داخلی یا تولید ناخالص ملی تأکید داشت و جایگزینی دیدگاه مردم مدار (People Oriented) راه را برای گسترش و تعمیق مفهوم توسعه انسانی فراهم کرد. لذا در تمامی تعاریف ارائه شده از توسعه این چرخش رویکردی را در مقایسه با دیدگاه های پیشین می یابیم.

برخی از این تعاریف به قرار زیر هستند:

- توسعه انسانی روندی است که طی آن امکانات افراد بشر افزایش می یابد. تأکید اساسی در این بخش از توسعه، بر زندگی طولانی همراه با سلامت، دستیابی به دانش و توانایی نیل به منابع معیشتی زندگی آبرومند است. (از کیا و دیگران، ۱۳۸۸)

- کیفیت زندگی مردم مبنی بر اینکه توان انجام چه کاری را دارند و در عمل چه انجام می دهند تبعیض هایی که با آن روبرو هستند و تلاش هایی که برای برخورداری از انتخاب های بیشتر انجام می دهند. (تیروال، ۱۳۷۸)

- توسعه انسانی مبتنی بر این ایده است که پیشرفت جوامع انسانی را نمی توان تنها با درآمد سرانه اندازه گیری کرد، بلکه لازمه دستیابی به زندگی بهتر علاوه بر داشتن درآمد بالاتر، پرورش و بسط استعدادها و ظرفیت های انسانی است. بنابراین توسعه انسانی عبارت است از فرایند بسط انتخاب ها و ظرفیت های انسانی. (UNDP، ۲۰۰۶)

- مفهوم توسعه انسانی مبتنی بر رویکردی کل نگر به زندگی بهتر است که در پرورش استعدادها و قوای ذهنی در کنار مصرف کالاها و خدمات تأکید دارد و با هدف قراردادن زندگی بهتر افق پویایی را فرآوری انتخاب های انسانی قرار می دهد.

بر پایه همین انتقادات نسبت به مفهوم و رویکردهای توسعه، شاخص توسعه انسانی در سال ۱۹۹۰، به ابتکار پروفیسور «محبوب الحق» اقتصاددان پاکستانی و پس از آن «آمارتیا سن» برنده جایزه صلح نوبل مطرح و سپس توسط گروهی دیگر از نظریه پردازان توسعه ارتقا داده شد. محبوب الحق معتقد بود: «هدف اصلی توسعه، توسعه فرصت های انسان هاست.» این فرصت ها گسترده بوده و در طول زمان تغییر می کند و شامل منافع باارزشی هستند که بلافاصله یا در دوره زمانی در درآمد، شاخص های رشد، دسترسی به تحصیلات بالاتر، خدمات بهداشتی و تغذیه بهتر، امنیت شغلی، امنیت در رویارویی با شوک و بحران، آشوب های احتمالی و امثال آن نمود پیدا می کنند؛ بنابراین هدف از توسعه، ایجاد محیطی است که مردم بتوانند زندگی طولانی، سالم و خلاق داشته باشند (پیشگامی فرد و دیگران، ۱۳۸۷).

محبوب الحق، دیدگاه های توسعه را دارای پنج نقطه ضعف اساسی زیر می دانست:

۱. در حالی که محور توسعه باید انسان و در نتیجه رشد مؤلفه هایی چون سواد، مهارت، عدالت و توزیع درآمد باشد، برنامه ریزان ابتدا به دنبال تولید ناخالص ملی یا میزان پس انداز و امثال آن می روند. ۲. در حالی که تأمین نیازهای اساسی جامعه و انسان ها باید مورد توجه قرار گیرد، برنامه ریزان اهداف فیزیکی برای تولید و مصرف را هدف قرار داده و پیگیری می کنند.

۳. هر دو ضعف مورد اشاره منجر به آن می شود تا توزیع درآمد را تالی تولید بدانیم و لذا برنامه ریزان تولید را بهبود می بخشند و به امید توزیع بهتر درآمد می نشینند.

۴. برنامه ریزان اغلب تمایل دارند توسعه را به صورت متمرکز پیش ببرند، لذا نسبت به مشارکت اجتماعی مردم بی توجه اند.

۵. برنامه ریزان و رویکردهای توسعه شاخص های مناسبی را برای اندازه گیری و پایش تحولات اجتماعی - اقتصادی مورد توجه قرار نمی دهند و از بسیاری ابعاد زندگی غافل هستند.

بر پایه چنین انتقادهایی محبوب الحق دیدگاه توسعه انسانی را پی ریزی کرد. اگر چه اساس و پایه اندیشه و دیدگاه وی قرن ها پیش نیز در این سخن ارسطو متجلی شده بود که «ثروت اساساً چیزی نیست که ما به دنبال آن هستیم، چرا که ثروت برای به دست آوردن چیزهای دیگری است.» این سخن ارسطو بعدها و در تداوم فرایند تحول مفهوم توسعه انسانی مبنای نظری دیدگاه آمارتیا سن شد که بنیان های استوارتری را برای مفهوم توسعه انسانی ایجاد کرد، زیرا از دیدگاه «سن» لازمه دستیابی به زندگی بهتر افزون بر درآمد بیشتر، پرورش و بسط استعدادها و ظرفیت های انسانی است. پس بر همین اساس توسعه انسانی را عبارت می داند از: «فرایند گسترش انتخاب ها و بهبود ظرفیت های انسانی» (اناند و راولون، ۱۹۹۲) انتقادات به رویکرد مبتنی بر دارایی مادی توسعه نیز در تغییر دیدگاه نسبت به توسعه اثرگذار بود. آنها بی توجهی به مفهوم عدالت در برخورداری افراد از فرصت ها



اقتصادی»، مسائلی کلیدی را که باید بخشی از عاملیت گذار را تشکیل بدهند، شناسایی کردیم که از جمله است دنبال کردن رشد فراگیری که نابرابری‌ها را کاهش دهد، ارتقای تنوع اقتصادی و ارزش افزوده، ایجاد ثبات، تواناسازی زیست‌محیطی در بخش خصوصی و کسب‌وکار آزاد برای رشد، ضرورت تغییر الگوهای تولید و مصرف برای حمایت از اکوسیستم، ایجاد و تقویت نهادهای شفاف و منصف و سرانجام ضرورت ایجاد فرصت‌های برابر برای همه.

امروزه فرصت‌هایی وجود دارند که می‌توانند به‌طور شفاف هم معقول و هم در دسترس باشند. ما در عصری زندگی می‌کنیم که فناوری به‌سرعت تغییر می‌کند، به‌خصوص این روند از طریق انقلاب اطلاعاتی تقویت شده، در حال تعمیق ادغام اقتصاد جهانی، تغییر ساختار شغلی، ارائه فرصت‌های اقتصادی برای همه کشورها، تسهیل توسعه سبز و تواناسازی کشورها یا درآمد پایین برای جهش به‌سوی گذار اقتصادی است.

جانسون سیرلیف، در پایان مقاله خود می‌نویسد: ما مهارت‌ها و استعدادها برای تغییرات مؤثر را داریم. مشورت‌های جهانی کنونی درباره دستور کار ملت‌ها پس از سال ۲۰۱۵ حکایت از وضعیت بهتر برای دنیایی با نگاه مشترک، با فرصت‌ها و اشتراک‌گذاری مسئولیت‌ها دارد. آفریقا حرکت به‌سوی دنیایی که در آن هیچ‌کس به حال خود رها نشده، همه فرصت‌های برابر برای شکوفایی دارند و دنیایی که به محیط‌زیست توجه می‌کند را ادامه می‌دهد.

رویگردی که رئیس‌جمهور لیبیا در لابه‌لای مقاله خود ارائه می‌دهد تا حد زیادی منعکس‌کننده دیدگاه حاکم بر گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۴ است. این گزارش چشم‌اندازی از توسعه انسانی نسبت به آسیب‌پذیری را اتخاذ کرده که بسیار فراتر از تفسیر محدود و آسیب‌پذیری به‌مثابه بی‌دفاع‌بودن در برابر خطر است. این دیدگاه نقش قابلیت‌های افراد در تقلیل نتایج نامطلوب شوک‌ها و تهدیدهای مستمر را برجسته می‌کند. آخرین گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۴ عوامل مهم آسیب‌پذیری مانند محروم‌سازی و تبعیض را که با

مانده است. پیشرفت‌های برجسته‌ای در برخی موارد ایجاد شده است، مانند خالص‌نام مدارس ابتدایی، تساوی جنسیتی در آموزش ابتدایی با حضور زنان در موقعیت‌های تصمیم‌سازی، برخی کاهش‌ها در فقر، پوشش‌ایمن‌سازی و واکسیناسیون و توقف گسترش HIV / ایدز. باوجود این پیشرفت‌ها فضای خالی برای اخبار خوب بیشتر همچنان زیاد است. برخی مسائل مورد غفلت قرار گرفته‌اند. درحالی که برخی از آنها باید مورد توجه قرار می‌گرفتند. برای نمونه مالاریا هنوز یکی از قاتلان بچه‌ها در صحرای آفریقا و دیگر مناطق جهان است. در مجموع هدف ثبت‌نام بیشتر در مدارس کیفیت آموزشی را به فراموشی سپرده است.

در سراسر دهه گذشته آفریقا گام‌های بلند زیادی در زمینه اصلاحات اقتصادی و سیاسی نهادی برداشته که شروع به ثمر دادن کرده است. این موفقیت‌ها در آینده به دلیل برخی عوامل که تحت کنترل آفریقا نیستند در معرض خطر هستند، اگر چه می‌توانند از طریق تعهد جمعی و مشارکت جدید برای توسعه بین‌المللی اصلاح شوند. برخی قسمت‌های قاره تاکنون با سیاست‌های باثبات درگیر اصلاحات مورد اشاره شده‌اند و این البته استثناست، نه قاعده. در دستور کار توسعه انسانی جدید که قرار است از سال ۲۰۱۵ به اجرا درآید برای آفریقا فرصتی است تا چالش‌ها و موفقیت‌ها در دنیا ارزیابی شود. گذار اقتصادی یک اولویت خاص قاره ماست. این امر به ما برای کاهش آسیب‌پذیری‌هایمان نسبت به شوک‌های اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی کمک می‌کند، اما این تنها اولویت آفریقا نیست. فروپاشی اقتصادی اخیر که دنیا را در رکود فرو برده، شکاف گسترده بین فقرا و ثروتمندان همراه با نابرابری‌هایی که نارضایتی اجتماعی را تشدید می‌کند و افزایش مصیبت‌یکاری جوانان ما و به همین میزان تهدیدهای زیست‌محیطی جهانی که حاصل سیاست‌های اقتصادی منفی است، به‌روشنی نشان می‌دهد گذار در هر جایی و نه تنها آفریقا ضروری است.

در ژانویه ۲۰۱۳ در جلسه هیئت مالی رشد سازمان ملل درباره «پس از ۲۰۱۵» در لیبیا در گروه «گذار

مورد توجه قرار گیرد. از دیدگاه وی برای نیل به توسعه، نیازمند آزادی در پنج حوزه مهم شامل آزادی‌های سیاسی، امکانات و تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، تضمین شفافیت و نظام‌های حمایتی برای توسعه قابلیت‌های فردی هستیم. آمارتیا سن با مطرح کردن ایده «ظرفیت‌ها و کارکردهای انسانی» آشکار کرد که دستیابی به زندگی بهتر بیش از آنکه نیازمند مصرف بیشتر کالاها و خدمات باشد، پرورش و بسط استعدادها و ظرفیت‌های انسانی است.

در تداوم و پیوستگی با نظرات دو صاحب‌نظر پیشین، محبوب‌الحق و آمارتیا سن، جامعه‌شناس و محقق دیگر «اینگلهارت» تلاش کرد تا قطعه‌ای دیگر در پازل توسعه انسانی را در کنار دیگر دیدگاه‌ها قرار دهد. وی با طرح مسئله توالی توسعه انسانی تأکید کرد که توسعه اجتماعی، اقتصادی، تغییر فرهنگی و دموکراتیزاسیون را باید ذیل مسئله فراگیر توسعه انسانی یکپارچه قرار دهیم. (متوسلی، ۱۳۸۹، به نقل از Inglehart, ۲۰۰۵)

به‌ر حال دستاورد اینگلهارت برای ارتقا و بسط مفهوم توسعه انسانی آن بود که افزون بر منابع اقتصادی، اجتماعی و حقوق مدنی و سیاسی، ارزش‌ها را نیز باید مورد نظر قرار داد، زیرا ارزش‌ها می‌توانند با وجود منابع گسترده، دامنه انتخاب را محدود کند. از این‌رو اینگلهارت و ولزل، اجرای منحصر به فرد فرایند توسعه انسانی را عبارت می‌دانند از: ۱- مدرنیزاسیون اقتصادی - اجتماعی؛ ۲- انتقال فرهنگی به‌سوی تأکید بر ارزش‌های ابراز وجود و ۳- دموکراتیک‌شدن.

در یک جمع‌بندی کلی وجه تمایز دیدگاه اینگلهارت و دیگران درباره توسعه انسانی در اهمیت است که برای فرهنگ قائل است و بر این اساس ارزش‌های ابراز وجود که عاملی فرهنگی است، نقش عنصر واسط را میان توسعه اجتماعی - اقتصادی و دموکراسی ایفا می‌کند. از این‌رو اینگلهارت و همکارش ولزل تأکید می‌کنند «انتشار ارزش‌های ابراز وجود، کلید ارتباطی در فرایند توسعه انسانی است و توسعه اجتماعی اقتصادی را با

نهادهای دموکراسی مرتبط می‌کند.» (همان) تمامی این تلاش‌های فکری و نظری را باسو (Basu, ۲۰۱۰) در جمع برندگان نوبل و اندیشمندان توسعه چنین جمع‌بندی می‌کند: «ظاهراً سرانجام توافقی همگانی درباره بحث توسعه، در حال شکل‌گیری است، ملل رو به توسعه نباید قوای خود را فقط صرف میزان رشد محصول ناخالص داخلی و امثال آن کنند، بلکه در عوض باید بکوشند به توسعه انسانی یا توسعه همه‌جانبه دست یابند.» (به نقل از متوسلی و دیگران، ۱۳۸۹)

### چشم‌انداز توسعه انسانی

جانسون سیرلیف، رئیس‌جمهور لیبیا در مقابله ویژه‌ای که برای انتشار در گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۴ نوشته ضمن اشاره به مشکلات کنونی آفریقا چشم‌انداز نگران‌کننده اما خوش‌بینانه‌ای از توسعه قاره سیاه ارائه داده و می‌نویسد:

دو سال مانده تا ضرب‌الاجل سال ۲۰۱۵. پیشرفت آفریقا در زمینه اهداف توسعه همواره ناتمام باقی



رویگرد خطر محور به تنهایی قابل تشخیص نیستند مورد کنکاش قرار داد. توجه به علل ساختاری آسیب پذیری کلید فهم این عوامل هستند، زیرا برخی گروه‌ها و افراد وقتی مصیبت‌ها یا بلا یا رخ می‌دهند به شکل نظام‌مداری در شرایط بسیار بالاتری قرار می‌گیرند برخی نیز به دلیل شرایط زندگی امن نسبت به تهدیدات خشونت‌آمیز و آسیب‌پذیری تفاوت هستند.

رویگرد خطر محور سیاست‌هایی مانند بیمه را برای مدیریت خطر توصیه می‌کند. در همان حال که این سیاست‌ها مهم هستند، رویگرد توسعه انسانی به سطح گسترده‌تر از سیاست‌ها اشاره دارد که افراد و جوامع را توانا می‌کند و اصول بنیادینی را برای انتقاد سیاست‌های ویژه به منظور کاهش آسیب‌پذیری و تاب‌آوری‌سازی پیشنهاد می‌کند. افراد و جوامع با توسعه انسانی بالاتر به ویژه با آموزش و بهداشت خوب از کسانی که دچار سوء تغذیه، کم‌سواد یا بی‌سوادند و به دلیل شوک‌های نامطلوب در شرایطی به مراتب ضعیف‌تر ناچار به تغییر فعالیت یا محل کارشان شده‌اند، تاب‌آورتر هستند. افراد ناتوان شده اما مالک دارایی، قابلیت‌های اصلی خود را به واسطه استفاده از دارایی‌ها در زمان وخیم شدن شرایط، حفظ می‌کنند، اما زمینه اجتماعی و روابط قدرت، بار زیادی برای مردم آسیب‌پذیر دارد. اقلیت‌ها یا افراد ناتوان برای نمونه حتی اگر سالم باشند و آموزش دیده باشند اگر نتوانند نگرانی‌هایشان را آشکارا بیان کنند، اگر نظام سیاسی به‌طوری جدی اجازه ارائه عقاید را به آنها ندهد یا اگر نهادها خدمات مناسبی در اختیار آنها نگذارند، احساس آسیب‌پذیری می‌کنند. به‌طور مشابه ماهیت خطر به‌خصوص وقتی دائمی و نظام‌مند باشد در شکل‌گیری آسیب‌پذیری خاص اهمیت دارد. برای نمونه افزایش آب دریاها خطرات بلندمدتی برای جوامع ساحلی پدید می‌آورد.

وقتی اوضاع تغییر می‌کند، افراد یا خانوارها برای حفظ زیست بهتر با حداقل خسارت، ممکن است محدوده‌ای از سازگاری‌ها شامل تغییر محل زندگی، تلاش یا هزینه کردن، استفاده از دارایی‌ها یا قرض کردن را در نظر گیرند. مجموعه انتخاب‌های در دسترس منوط به قابلیت‌های فردی، وضعیت اجتماعی و سنی به همان میزان دیگر عوامل هستند. برخی گروه‌ها مانند فقرا و افراد نزدیک به فقر، ممکن است پس‌انداز زیاد یا دارایی‌هایی که می‌توان به آن اتکا کرد را نداشته باشند. وقتی فلاکت هجوم می‌آورد آنها ناچارند به استراتژی‌های کنار آمدن با صدمات مانند تقلیل غذا یا کاهش مخارج سلامت یا آموزش فرزندان متوسل شوند.

تاب‌آوری انسانی به معنای آن است که مردم بتوانند انتخاب‌هایشان را با شعارهای خود در امنیت و آزادانه انجام دهند. از جمله اطمینان نسبت به اینکه فرصت‌هایی که امروز دارند را فردا از دست نمی‌دهند. وقتی آسیب‌پذیری‌ها محدود و کم باشد اغلب نه متناسب با آن، بلکه بیشتر از آن تاب‌آوری نشان داده می‌شود به‌طوری‌که تاب‌آوری از آسیب‌پذیری حاصل از آن بیشتر است. امکان کاهش آسیب‌پذیری از طریق کاهش شیوع

## اگر رویگرد توسعه انسانی با آسیب‌پذیری و تاب‌آوری ادغام نشود ناقص خواهد بود. پیشرفت پایدار در توسعه انسانی موضوع گسترش انتخاب‌های افراد و حفظ ایمنی انتخاب‌ها است

شوکه‌ها و تهدیدات وجود دارد، اما تاب‌آوری اجتماعات ممکن است بدون تغییر باقی بماند مگر اینکه دیگر تهدیدات نیز به کار گرفته شوند. سیاست‌های فعال‌سازی، شکل‌دهی بر جماعت، جنبش تأکید بر جمع تا فرد و تقویت هنجارهای کمک به دیگران در هر امری که ممکن است به آن نیاز داشته باشند، به نوعی تاب‌آوری‌سازی است. یک روش سودمند برای نگرش به این رابطه حرکت از «آسیب‌پذیری به‌سوی تاب‌آوری» است. نه تنها افراد آسیب‌پذیر در برابر شوک‌های معین نیازمند تاب‌آوری هستند، بلکه دیگرانی نیز که از حوادث نامطلوب صدمه دیده و بهبود یافته‌اند نیز نیازمند آن هستند.

نهادهایی که در فلاکت می‌توانند به افراد کمک کنند، شامل محدوده‌ای از نهادهای دولتی و اجتماعی هستند که امکان دارد محلی ملی یا بین‌المللی باشند. نهادهای اجتماعی مؤسسه‌هایی هستند که افراد در آنها به‌طور جمعی فعالیت می‌کنند. آنها دولت و نهادهای تجاری که انتفاعی هستند را پس می‌فرستند. نهادهای اجتماعی مهم شامل شبکه‌های خانوادگی (از جمله شبکه‌های خانوادگی جهانی)، سازمان‌های جماعتی و سازمان‌های غیردولتی هستند. قدرت حمایت نهادهای اجتماعی بستگی به هنجارهای شایع برای نمونه میزان و کمک مردم طی حوادث نامطلوب متناسب با تعهد اجتماعی (social abligatin) و قابلیت‌های اجتماعی (social competence) یا توانایی برای حمایت کردن دارد.

در تحلیل نهایی اگر رویگرد توسعه انسانی با آسیب‌پذیری و تاب‌آوری ادغام نشود ناقص خواهد بود. پیشرفت پایدار در توسعه انسانی موضوع گسترش انتخاب‌های افراد و حفظ ایمنی انتخاب‌ها است. دنیا مدت زمانی پیشرفت توسعه انسانی را تجربه کرده است، اما به نظر می‌رسد روند فزاینده این پیشرفت به واسطه نابرابری دائمی و تغییرات آب‌وهوایی تهدید شده و مورد تردید قرار گرفته است. فهم آسیب‌پذیری و تاب‌آوری در معنای کامل‌تر نیازمند تعریف سیاست‌ها و کنش‌هایی است که می‌تواند پیشرفت پایدار کند. این موضوع در گزارش توسعه انسانی درباره امنیت انسانی در سال ۱۹۹۴ تأیید شد. امنیت انسانی براساس دو جنبه اصلی تعریف شده است: «امنیت انسانی به معنای سلامت در برابر تهدیدهای دائمی گرسنگی، دیداری، جرم، سرکوب و همچنین به معنای محافظت در برابر اختلال ناگهانی و رنج‌آور در زندگی روزمره چه در خانه ما، شغل ما، جامعه یا در محیط‌زیست ما.»

در گزارش توسعه انسانی در سال ۱۹۹۴ و در کمیسیون اوگاتا (Ogata) و سن (Sen) درباره امنیت انسانی، بهبود امنیت انسانی و هم‌دست‌یافتن به سطح مناسبی از توسعه انسانی و در امنیت‌بودن افراد در برابر صدمات ناشی از بیماری، خشونت و وخامت شرایط زیست‌محیطی صحبت شده است. آخرین گزارش ۲۰۱۴ در حالی با رویکرد امنیت انسانی تنظیم شده که بر آسیب‌پذیری تمرکز یافته، یعنی بر تهدیدات برای دست‌یافتن به توسعه انسانی و راه‌های کاهش دادن آنها.

به‌خصوص از سال ۱۹۹۴ زمانی که رویکرد امنیت انسانی به مجموعه‌ای از روش‌ها تعبیر شده است، این رویکرد راه مستقیم‌تری برای پرداختن به چنین مسئله پیچیده‌ای است. برخی امنیت انسانی را به امنیت افراد در برابر تجاوز منحصر کرده‌اند، درحالی‌که دیگران این اصطلاح را برای تقریباً هر جنبه‌ای از توسعه پیشنهاد کرده‌اند، این رویکرد به آسیب‌پذیری از اولی بسیط‌تر است، زیرا آسیب‌پذیری نسبت به هر نوع حادثه نامطلوب که قابلیت‌ها و انتخاب‌های افراد را تهدید کند دربر می‌گیرد.

انگیزه مهم برای تمرکز بر این دیدگاه آن است که باوجود پیشرفت و بهبود توسعه انسانی در بیشتر کشورها و در بسیاری جهات، آسیب‌پذیری بسیاری از مردم بالا و شاید رو به افزایش باشد. آسیب‌پذیری‌ها در برابر صدمات طبیعی حاصل از تغییرات آب‌وهوایی و در بی‌ثباتی اقتصادی حاصل از جهانی‌سازی و رکود اخیر در دهه ۲۰۰۰ افزایش یافته است. به‌خصوص نبود امنیت شغلی در هر دو گروه کشورهای فقیر و ثروتمند رو به افزایش است. در همین حال تهدیدها نسبت به همه‌گیری سلامت جهانی بالاست. در برخی بخش‌های جهان به‌خصوص خاورمیانه و بخش‌هایی از آفریقا درحالی‌که حوادث تروریستی موجب ناآرامی شده‌اند، خشونت سیاسی تهدیدی مهم به شمار می‌رود. یافتن سیاست‌هایی که این تهدیدها را کاهش و تاب‌آوری انسانی را افزایش دهد و از مردم در رویارویی با صدمات محافظت کنند یک اولویت فوری در چشم‌انداز توسعه انسانی است.

مفاهیم آسیب‌پذیری و تاب‌آوری به میزان زیادی نه تنها برای توجه و حفظ دستاوردها، بلکه همچنین به دلیل شرایط خطیر کنونی و بی‌ثباتی و بی‌اطمینانی به رویکرد توسعه انسانی الحاق شده است. از این رو باید ابعاد منفی بالقوه هر سطح مشخص از توسعه انسانی شناسایی و سیاست‌هایی را برای حفظ آن سطح و افزایش تاب‌آوری بیشتر طراحی کرد. از دیدگاهی دیگر این سیاست‌ها بر امنیت و ثبات توسعه انسانی تأکید دارند. وقتی افراد با آسیب‌پذیری روبرو می‌شوند و زمانی که زندگی آنها به‌طور پیوسته و متعاقب یک شوک، محدودتر می‌شود قابلیت‌های آنها ممکن است برای مدت‌های طولانی آسیب و صدمه ببینند. این‌ها شرایط را به‌خصوص برای کودکان و زنان وخیم‌تر می‌کند که می‌تواند پیامدهای بین‌نسلی نیز داشته باشد. ■

# چشم انداز جامعه



## کار صنفی فرهنگیان، تعریف‌ها و چالش‌ها

مهدی بهلولی



## مبارزه ادامه دارد

فروزان یزدانی

تجمعات و اعتراضات سراسری فرهنگیان در اعتراض به مشکلات و مسائل صنفی آنها در ماه‌های گذشته روندی صعودی را از سر گذرانده و با جدیت تداوم یافته است. مسائل امروز آموزش و پرورش، انباشت سال‌ها سوءمدیریت و غفلت بوده و طبیعتاً به سرعت و سادگی شاهد حل آنها نخواهیم بود و به همین دلیل لازم است بیش از پیش نسبت به ضرورت‌های پیگیری مداوم کار صنفی فرهنگیان بیندیشیم و ضمن پیگیری مطالبات در میدان عمل، مایه‌های تنوریک لازم برای پیشبرد صحیح و کم‌هزینه حرکت صنفی فرهنگیان فراهم گردد. در چشم‌انداز جامعه این شماره، در تداوم مباحث پیشین کوششی اولیه برای تمرکز بر بایسته‌های حرکت صنفی فرهنگیان صورت گرفته است.

## کار صنفی فرهنگیان، تعریف‌ها و چالش‌ها



مهدی بهلولی

از سال‌های پایانی دهه ۷۰ که تلاش‌های صنفی آموزگاران پس از انقلاب آغاز شد تاکنون که بیش از ۱۵ سال از آن زمان می‌گذرد چستی کار صنفی در گستره آموزش و پرورش، همواره یکی از موضوع‌های چالش‌برانگیز میان کنشگران این صنف بوده است. چالش‌ها گاهی به اختلاف‌های درازدامن و آسیب‌رسان هم بدل گشته و باعث پدید آمدن جدایی‌ها و تفرقه‌ها شده است. ناگفته پیداست که برای تلاش و پوش‌های نوپای فرهنگیان پس از انقلاب، تا چه اندازه این اختلاف‌ها، زیان‌رسان بوده و به تضعیف کل حرکت عدالت‌خواهانه و حق‌خواهانه فرهنگیان انجامیده است. اما نکته درخور درنگ این است که با وجود همه این اختلاف‌ها و جدایی‌ها، اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی چندانی از سوی همین کنشگران صنفی درگیر انجام نگرفته است. آنچه بیشتر دیده شده، گونه‌ای برداشت‌های شهودی از کار صنفی است - هر کسی از ظن خود شد یار من - و برداشت‌هایی که با گذر زمان، آهسته آهسته رنگ و بوی نوعی سنت رفتاری و اندیشگی به خود گرفته است. این اختلاف‌ها البته در زمان‌هایی که جنبش فرهنگیان، نموده‌های عینی و بیرونی فراگیر گرفته، نمایان‌تر گردیده است، اما با گذشت این سال‌ها بسا که زمان آن رسیده باشد که کنشگران صنفی و مدنی فرهنگیان و همچنین اندیشه‌ورزانی که به بحث‌های جامعه مدنی می‌اندیشند نظری و روشن‌تر به این موضوع چالش‌برانگیز ورود کنند.

اما شاید بتوان گفت که به هنگام اندیشیدن به کار صنفی و چستی آن و مرز میان آن با کار اقتصادی و سیاسی، نخستین پرسش این باشد که داریم درباره کار صنفی چه صنفی سخن می‌گوییم؟ برای نمونه آیا کار صنفی آموزگاران یا کار صنفی نانویان یکسان است؟ آیا کار یک کنشگر صنفی فرهنگی با کار یک کنشگر صنفی نانوا یکی است و هر دو این‌ها یک‌جور خواسته و مطلوب را پی می‌گیرند؟ درباره نهاد‌های صنفی این دو صنف و وظیفه‌ها پشان چه می‌توان گفت؟ آیا درست است که همان انتظاری را که از نهاد صنفی نانویان داریم از نهاد صنفی فرهنگیان نیز داشته باشیم؟ از دید این نگارنده،

شاید بهتر باشد که با نگاهی ویتگنشتاینی از نوعی شباهت خانوادگی در میان صنف‌ها سخن بگوییم نه اینکه به دنبال هسته مشترک کار صنفی همه اصناف بگردیم و کار صنفی را همان هسته مشترک ادعایی تعریف کنیم. چنین هسته مشترکی - مشترک میان همه صنف‌ها و در همه زمان‌ها و مکان‌ها - اگر هم به دست آید بی‌گمان به این می‌انجامد که پاره‌های مهمی از کار صنفی ویژه هر صنف، که در آن هسته مشترک ادعایی قرار نمی‌گیرند، نادیده گرفته شوند یا دست کم به آن با بی‌اعتنایی برخورد شود.

کارهای صنفی صنف‌های گوناگون را می‌توان دایره‌هایی در نظر گرفت که هر چند تایی از آنها با هم همپوشانی‌های بیشتری دارند. برای نمونه میان کار صنفی فرهنگیان و کار صنفی استادان دانشگاه، همپوشانی‌های بیشتری می‌توان یافت تا میان کار صنفی فرهنگیان و نانویان. مسئله زمان و مکان هم البته مطرح است و بر این همپوشانی‌ها می‌افزاید یا از آن می‌کاهد. برای نمونه در زمان و مکانی که فرهنگیان با دشواری‌های معیشتی جدی‌تری روبرو هستند میان کار صنفی آنان و دیگر قشرهای ضعیف و کارگری جامعه، همپوشانی‌های بیشتری پدید خواهد آمد. زمان و مکان به خواسته‌های صنفی هر صنف، گونه‌ای اولویت می‌بخشد. بدین معنا که گاهی خواسته‌هایی بیشتر نمود می‌یابند و از اولویت برخوردار می‌شوند که با دستمزد و معیشت، گره خوردگی بیشتری دارند و گاهی هم خواسته‌هایی که با شرایط دیگر کاری آن صنف مشخص همستگی بیشتری دارند. این نگاه به کار صنفی، البته از نوعی پویایی هم برخوردار است و کار صنفی و تعریف آن را ایستای نمی‌بیند.

برای تعریف کار صنفی آموزگاران، مسئله دیگر تعریفی است که از آموزگار و وظیفه‌های او داریم. به پیروی از این تعریف است که وظیفه نهاد

صنفی فرهنگیان نیز روشن‌تر می‌شود. فرض کنید کسی آموزگار را شخصی بداند که وظیفه دارد آنچه در کتاب‌های درسی آمده را موبه‌مو به ذهن دانش‌آموزان فرو کند و هیچ‌گونه مسئولیتی درباره درستی یا نادرستی آنچه در کتاب درسی آمده ندارد. آموزگار در این تعریف، به یک فن‌شناس آموزش‌گری تبدیل می‌شود که بایستی به بهترین شیوه، کار انتقال داده‌ها را انجام دهد. روشن است که چنین آموزگاری، چندان دل‌نگران آزادی بیان، آزادی اندیشه و سنجش‌گرانه اندیشی نیست. برای این آموزگار اهمیتی ندارد آنچه دارد در کلاس درس می‌گوید و آموزش می‌دهد آموزه‌هایی ایدئولوژیک و محلی هستند یا علمی و جهانی. از دل چنین شیوه آموزشی و چنین آموزگاری، اگر نهادی صنفی برخیزد نیز در آن به هیچ‌رو دل‌نگرانی‌های روشنفکرانه جایی ندارد، اما حالا بنگرید به تعریفی که هنری ژيرو، آموزشگر سرشناس امریکایی، از آموزگار و وظیفه‌های او دارد. به باور ژيرو، آموزگار، در برابر درستی یا نادرستی آنچه به دانش‌آموز می‌گوید مسئول است. یعنی آموزگار نمی‌تواند خود را «مأمور و معذور» بخواند و تنها آنچه در کتاب درسی آمده را به دانش‌آموز بیاموزاند: «آموزش‌گری در این معنا، به خوب دریافتن مهارت‌ها و شگردهای آموزشی کاسته نمی‌شود. بیشتر، همچون کرداری فرهنگی تعریف می‌گردد که باید در برابر روایت‌هایی که می‌آفریند، ادعاهایی که بر خاطره‌های اجتماعی می‌کند و انگاره‌هایی از آینده که مشروع می‌انگارد، هم اخلاقی و هم سیاسی، پاسخگو باشد» به نزد ژيرو، آموزگار همچنین، در کشمکش بر سر دموکراسی، فرد بی‌طرفی نیست: «کردارهای آموزش‌گرانه سنجش‌گرانه، بایستی از پنهان‌شدن پشت ادعاهای واقع‌نگری و بی‌طرفی، سرباز بزنند



## خواست برقراری عدالت، برداشته شدن تبعیض جنسیتی، نژادی و قومی و خواست همبستگی با دیگر سازمان‌های خویشاوند، به آسانی می‌تواند انگ سیاسی بخورد

و باید تا اندازه‌ای، برای پیوند میان نظریه و کردار، در خدمت گسترش امکان‌هایی برای زندگی دموکراتیک بکوشند» پیاداست که اگر نهاد صنفی آموزگاران، چنین تعریفی از آموزگار داشته باشد آنگاه افزون بر کم‌وکاستی‌های معیشتی، دل‌نگرانی‌های روشنفکرانه را هم نادیده نمی‌گیرد و خود را مسئول دفاع از این خواسته‌ها و شرایط کاری فراخور آن می‌داند و تعریف می‌کند.

برای تعریف کار صنفی در گستره آموزش و پرورش می‌توان از تجربه‌های جهانی نیز یاری گرفت. بگذارید به یکی از نهادهای مهم فرهنگی سراسر جهان اشاره کنم. «آموزش جهانی» (International Education) آن‌گونه که بر تارنمای خود آورده «نماینده‌ی سازمان‌های آموزگاران و دیگر کارکنان آموزش و پرورش سراسر جهان را بر عهده دارد» بزرگ‌ترین فدراسیون اتحادیه‌های جهان است که ۳۰ میلیون از کارکنان آموزش و پرورش، در نزدیک به ۴۰۰ سازمان و در ۱۷۰ کشور و منطقه سراسر جهان را نمایندگی می‌کند. یادآوری اینکه کانون صنفی معلمان ایران هم یکی از نهادهای عضو این فدراسیون جهانی است. آموزش جهانی در بخش معرفی خود و بیان هدف‌هایش چنین آورده است: «آموزش جهانی، از این اصل پشتیبانی می‌کند آموزش کیفی که از سوی دولت تأمین بودجه می‌شود، بایستی در دسترس همه دانش‌آموزان همه کشورها باشد / آموزش جهانی، منافع آموزگاران و دیگر کارکنان آموزشی را در سطحی جهانی پشتیبانی و نمایندگی می‌کند / آموزش جهانی، به رشد سازمان‌های دموکراتیک مستقل یاری می‌رساند تا آموزگاران و دیگر کارکنان آموزش و پرورش را نمایندگی کنند و همبستگی و همکاری میان آنها را بنیاد گذارند / آموزش جهانی از عدالت در جامعه هواداری می‌کند. با نژادپرستی و بیگانه‌هراسی، می‌ستیزد. با تبعیض بر پایه جنسیت، گرایش جنسی، موقعیت‌های اجتماعی - اقتصادی و خاستگاه یا ویژگی‌های نژادی یا قومی، مبارزه می‌نماید / آموزش جهانی، برای پشتیبانی از همبستگی و رسیدن به آن، با دیگر فدراسیون‌های جهانی اتحاد به‌ها و دیگر سازمان‌های خویشاوند، کار می‌کند / آموزش جهانی، صدای کارکنان آموزش و پرورش است در سراسر جهان / ما از آموزش کیفی، پشتیبانی می‌کنیم. ما از منافع آموزگاران و دیگر کارکنان آموزش و پرورش پشتیبانی می‌کنیم. ما از عدالت در جامعه، پشتیبانی می‌کنیم.»

خواست برقراری عدالت، برداشته شدن تبعیض جنسیتی، نژادی و قومی و خواست همبستگی با دیگر سازمان‌های خویشاوند، به آسانی می‌تواند انگ سیاسی بخورد. یعنی خواسته‌هایی سیاسی دانسته شوند و نه «صنفی». آموزش جهانی البته خود را نهادی «صنفی» و «غیر سیاسی» تعریف نمی‌کند. این نکته هم را باید در نظر گرفت که برخی از مهم‌ترین عضوهای آموزش جهانی، در برخی از «سیاسی‌ترین» رخداد‌های جامعه خود، دخالت‌های آشکار دارند. برای نمونه در انتخابات گذشته آمریکا، دو نهاد صنفی مهم و گسترده فرهنگیان

حقوق بشر، حقوق شهروندی و اخلاق جهانی نیز سیاسی کردن آموزش به حساب می‌آید و باید از آن دوری جست.

۲. برداشت دوم، درست در برابر برداشت نخست، هیچ‌گونه هویت مستقلی برای کار صنفی در گستره آموزش و پرورش قائل نیست و کار صنفی را متغیر وابسته‌ای می‌داند از سیاست. یعنی سیاست، متغیر آزاد و مستقل و اثرگذار است و آموزش و پرورش متغیر وابسته. پس تا مسئله ما در سیاست حل نشود، آموزش و پرورش هم رو به بهبودی نخواهد گذاشت. در این سنت، کار صنفی، زیر کار سیاسی تعریف می‌شود و همه تلاش‌ها، در راستای دگرگونی‌های و اصلاحات سیاسی انجام می‌پذیرد تا از این رهگذر، بهبودی در آموزش و پرورش - چه در بحث معیشت فرهنگیان و چه در دیگر مسائل آموزشی و مدیریتی - رخ نماید. از این رو، نزدیک شدن به مراجع قدرت و ورود به مسائل سیاسی هم روا و بایسته است.

۳. در برداشت و سنت سوم - دانسته یا نادانسته - پیوند سختی پدید آمده است میان کار صنفی و زندان. کلیدواژه‌های این سنت، زندان، توبیخ، دادگاه، تبعید و... است. راهبرد کوشش‌های صنفی برخی از افسران این گروه گویی با زندان تعریف می‌شود یا شاید بهتر است بگوییم که راهبرد آنها، چنین نمودی یافته است: تلاش و مبارزه صنفی از رهگذر زندان. گرچه برخی از این کسان، راستین و به درجه‌های گوناگون به این روش وفادارند، اما بسیاری هم با اینکه در عمل وفاداری کمی به این راهبرد نشان داده و می‌دهند، ولی سخت از هواداران و مبلغان این روش هستند و از آن بسیار سخن می‌گویند و پوششی ساخته و می‌سازند برای بی‌کنشی خود. بحث اندیشه آموزشی و جستارهای آموزش و پرورش نوین، چندان در این سنت جایگاهی ندارد و به نزد برخی از این طیف، ناچیز و بی‌ارزش هم شمرده می‌شود. نه اینکه این افراد به هیچ رو اهل اندیشه نیستند، اما از زندان بیشتر سخن می‌گویند تا اندیشه و زندان رفتن و درگیری با حکومت - البته بیشتر برای اصلاح - را، شاخص بهتری برای تعریف کار صنفی می‌دانند. بیشتر دل‌نگرانی آنها، فضای امنیتی آموزش و پرورش است و سخت به آن می‌تازند. ارزیابی کار این گروه آسان نیست. به هر رو، برخی از این به زندان افتادن‌ها رفتن‌ها، به ناگزیر بوده است و بی‌گمان دلخواسته این افراد نبوده و نیست، اما گاهی احساس می‌شود که برخی از کنشگران، به‌نوعی از این برخوردهای حکومتی و امنیتی استقبال هم می‌کنند.

۴. در برداشت و سنت چهارم، کار صنفی، بیشتر به سرگرمی نزدیک است تا یک کار هدفمند! گاهی برویم جلسه، گاهی نرویم. بیشتر کاری عشقی می‌نماید. هر هفته یک روز بعد از ظهر گرد هم جمع شویم و درد دل کنیم و از دشواری‌های اقتصادی بنالیم و یا چرت‌پرت بگوییم و بخندیم و به یکدیگر تیکه بیندازیم و یا با اندیشه‌هایی دقیقانوسی و تئوری توطئه، که همه کارها دست خودشان است و از کسی کاری ساخته نیست و همه را به بازی گرفته‌اند و... تحلیل سیاسی - فرهنگی

آمریکا، از اوپاما اعلام هواداری کردند. اگر به این نکته هم دقت کنیم که مفهوم‌های علوم انسانی و اجتماعی، تعریف‌های کمابیش سیال دارند و چندبعدی و وابسته به زمینه‌اند بهتر می‌توان دانست که تا چه اندازه تعریف کار صنفی، به گونه‌ای ایستا و تنها و تنها پیرامون خواسته‌های معیشتی، سخت و به‌دوراز واقعیت‌های روز آموزش در سطح جهان است.

با استناد به آنچه در بالا آمد، می‌توان گفت که تعریف یک‌بعدی کار صنفی فرهنگیان، به از دست‌دادن دیگر بعد‌های آن می‌انجامد. مرزگذاری میان صنف و سیاست و اقتصاد، به هیچ‌رو آن‌گونه که برخی می‌پندارند آسان نیست. از دید این نگارنده، هر خواستی که توجیه قابل قبول آموزشی بیابد و در آموزش و پرورش نوین جهان، به‌عنوان یکی از شاخص‌های تعریف آموزش و پرورش دانسته شود می‌تواند خواسته‌ای صنفی به شمار آید. ناگفته نماند که تعریف روشن، همه‌پذیر و ایستایی از آموزش و پرورش، آموزگار و خواسته‌های آموزشی در دست نیست و از همین رو نیز، نهادهای صنفی فرهنگیان هم گوناگون می‌گردند. بد نیست به این نکته هم اشاره کنم که شاخص‌های تعریف‌کننده آموزش و پرورش کیفی، در حال دگرگونی‌اند. برای نمونه می‌توان به «آموزش زبان مادری» اشاره کرد که آهسته - آهسته دارد به یکی از شاخص‌های تعریف‌کننده آموزش کیفی تبدیل می‌گردد.

اما بگذارید در این نوشته، به نکته دیگری هم پردازم. در بیش از ۱۵ سال گذشته، در میان فرهنگیان، سنت‌های گوناگونی از کار صنفی پدید آمده است. این نگارنده این سنت‌ها را در یک دسته‌بندی پنج‌گانه می‌بینم:

۱. در برداشت نخست از کار صنفی آموزگاران، کمبود حقوق و مزایای مادی فرهنگیان، از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است. گرچه این مسئله دل‌نگرانی همه کوشندگان فرهنگی و شاید همه فرهنگیان باشد، اما در این برداشت، پیگیری کاستی‌های مادی و حقوقی، کمابیش، شاخص اصلی و شاید تنها شاخص تعریف‌کننده کار صنفی است؛ البته به مسئله جایگاه آموزگاران در تصمیم‌گیری‌های آموزشی هم اهمیت داده می‌شود، اما همان‌گونه که گفته شد هسته بنیادین کار صنفی، پیگیری خواسته‌های مادی است. در میان صنف و سیاست هم مرزی روشن و قاطع کشیده وجود دارد و به‌شدت از کار سیاسی و ورود به دولت، قدرت و هر نوع کنشی که بعد سیاسی نمایانی دارد - همانند انتخابات مجلس، شوراها، شهر، ریاست جمهوری - پرهیز می‌شود. به نزد برخی از افراد این گروه، ورود مفاهیم نو به گفتمان آموزشی، همانند دموکراسی،

# بایدها و نبایدهای جنبش معلمان و شکل‌های صنفی



محمد رضا نیک‌نزار

نخستین کنش صنفی فرهنگیان ایران به فروردین ۱۳۳۱ در تهران باز می‌گردد. در آن زمان نمایندگان فرهنگیان بیش از هفتاد شهر کشور در یک گردهمایی با عنوان «نخستین کنفرانس کشوری آموزگاران ایران» شرکت کردند و به مدت سه روز در نشست‌هایی به بررسی وضعیت صنفی - آموزشی کشور پرداختند و در پایان در بیانیه‌ای خواسته‌های خویش را از دولت ملی وقت خواستار شدند. دومین کنش گسترده صنفی فرهنگیان در سال‌های نخستین دهه چهل انجام گرفت که با شهادت دکتر خاتمی به بحرانی سیاسی و در پایان نیز سبب سقوط دولت شریف امامی گردید. پس از انقلاب نیز سال‌های ۸۰-۸۱-۸۵ دوران سربر آوردن آتش خواسته‌های صنفی فرهنگیان از زیر خاکستر دهه‌ها خاموشی بر حرارت بود؛ اما در ماه‌های پایانی سال ۹۳ و فروردین ماه سال ۹۴ اعتراض‌های صنفی معلمان بار دیگر فضای اجتماعی - سیاسی کشور را دربر گرفته و با توجه به دگرگونی‌های نسلی، دوره‌ای و تکنولوژیکی گرچه با چهره گذشته خودنمایی کرد؛ اما در درون دارای شاخص‌های دیگری شد. اعتراض‌های دنباله‌دار ۹۳ و ۹۴ بی‌گمان یکی از گسترده‌ترین و مدنی‌ترین گردهمایی‌های صنفی در تاریخ کشور بود. گمانی نیست که جنبش معلمان با همه کاستی‌هایش به سویی می‌رود که در جایگاه واقعیش قرار گیرد و خود را در کنار جنبش‌های دیگری مانند کارگران، زنان، روزنامه‌نگاران، دانش‌جویان و... نهادینه کند. با این همه جنبش برای اثرگذاری بیشتر نیازمند بازبینی تصمیم‌ها، سیاست‌ها، عملکردها و رفتارهای رهبران خویش در بیش از یک دهه گذشته است. این نوشتار می‌خواهد به بخش‌هایی از گرفتاری‌ها و دست‌اندازه‌های پیش روی حرکت معلمان پرداخته و درباره خطرهای در کمین جنبش و شکل‌های مستقل آن گفت‌وگو کند تا شاید از این رهگذر بتواند دری بر گفت‌وگوهای آسیب‌شناسانه بر جنبش ریشه‌دار اما نوپای فرهنگیان باز کند. امید است کنشگران این گستره نیز به این جستار مهم وارد شده و با طرح دیدگاه‌های خویش بر کار آمدی بیشتر این جنبش یاری رسانند.

۱. باید به بهسازی ساختار آموزشی، بهبود حقوق شهروندی و حقوق انسانی معلم و دانش‌آموز نیز توجه ویژه داشت و برای برداشتن گام‌های بلند به سوی شرایط آموزشی درخور تلاش کرد. بی‌گمان سرنوشت سه عنصر بنیادین آموزش یعنی آموزشگر، دانش‌آموز و ساختار آموزشی درهم تنیده است و از این رو هرگز نمی‌توان یکی را قربانی دیگری کرد یا نادیده گرفت.

۲. هنگام برآمدن یک جنبش، بی‌گمان افراد و گروه‌هایی برای بهره‌مندی از آن به تکاپو افتاده و

۱. جنبش معلمان حرکتی سرچشمه گرفته از مدرسه و کلاس و برآمده از نیازها و دغدغه‌های صنفی - آموزشی معلمان است. هدف آن چانه‌زنی با کارفرما، برای بهتر کردن شرایط کار است. بهبود شرایط کار یعنی از میان برداشتن گرفتاری‌های اقتصادی - آموزشی و بهبود آن‌ها برای یک زندگی و کار آبرومند، فراهم کردن محیط کاری دلچسب و هموار کردن راه برای رسیدن به هدف‌های کلان آموزشی. در این برداشت، بی‌گمان افزون بر ساماندهی دستمزدها،

بکنیم! تا جایی که می‌توان همه کارها را دست حکومت بدانیم و بازی حکومت و جایی که کم آوردیم بازی انگلیس و امریکا. اندیشه‌ای، نوآوری، جست‌وجویی و پژوهشی، از هیچ کدام خبری نیست. هوا هم که پس شد و امنیتی، دیگر پیدایمان نیست. تا روزی و روزگاری دیگر، که باز بنشینم از دو - سه بازداشت چندساعته و یا یکی - دو روزه گذشته خودمان سخن‌ها بگوییم و هی افتخار کنیم که بله، فلان روز فلان شد و ...

۵. در برداشت پنجم، آموزش نوین و جستارهای تازه آموزش و پرورش، جایگاه ویژه‌ای دارد. کنش صنفی، هدفمند، جدی، به‌روز و مطالبه‌گر است. کنشگران این طیف، بیشتر از رفتار و اندیشه‌های نوین آموزشی می‌گویند و می‌نویسند. پیوند با روزنامه‌ها و رسانه‌ها را جدی می‌گیرند. کاستی‌های آموزش و پرورش و سخنان فرادستان آموزش و پرورش را پیگیری می‌کنند و به نقد می‌پردازند. برنامه‌های روز آموزش و پرورش را دنبال می‌کنند و با توجه به فضای اجتماعی - سیاسی، تندتر یا کندتر موضع می‌گیرند؛ البته سروکارشان با مراکز امنیتی افتاده و می‌افتد اما در بیرون ماندن خودشان را ثمربخش‌تر از به زندان افتادن می‌دانند. در اندیشه اغلب این افراد، میان آموزش و پرورش و کار صنفی از یک سو و سیاست از سوی دیگر، پیوندی دوسویه برقرار است یعنی آموزش و پرورش و سیاست در میان کنش‌اند و نه یک رابطه یک سو به - که در آن رو، کار صنفی، سراسر بی‌بنیاد می‌گردد. در این طیف هم البته اختلاف اندیشه بسیار دیده می‌شود اما گویا شاخص اصلی تعریف‌کننده این افراد، اهمیت به نوآوری‌های اندیشگی آموزشی است.

\* لودویک ویتگنشتاین، فیلسوف نامی اتریشی، نظریه‌ای دارد که از آن به نام «شباهت خانوادگی» یاد می‌شود. ویتگنشتاین، در یکی از کتاب‌های مهم خود با عنوان «پژوهش‌های فلسفی» و در رد یکی از اندیشه‌های دوره نخستین خود - زبان دارای ساختار منطقی یگانه است - چنین آورده است: «کارهایی را که ما «بازی» می‌نامیم... در نظر بگیرید. منظور من بازی‌های روی صفحه، بازی با ورق، بازی با توپ، بازی‌های المپیک و مانند آن‌هاست. در میان همه آنها، چه چیزی مشترک است؟ نگویند باید چیزی مشترک وجود داشته باشد و گر نه آنها اصلاً «بازی» خوانده نمی‌شوند، بلکه نگاه کنید و ببیند آیا در میان همه آنها چیزی مشترک وجود دارد، زیرا اگر به آنها نگاه کنید، چیزی را که در میان همه آنها مشترک باشد، نخواهید دید، به جز شباهت‌ها، روابط و مجموعه‌ای کامل از آن‌ها در آن... و نتیجه این بررسی چنین است: ما شبکه پیچیده‌ای از شباهت‌ها می‌بینیم که با هم، همپوشانی و تقاطع دارند... من نمی‌توانم برای مشخص کردن این شباهت‌ها، اصطلاحی بهتر از «شباهت‌های خانوادگی» تصور کنم؛ زیرا شباهت‌های مختلف میان اعضای خانواده: ساختمان بدنی، خصوصیات چهره، رنگ چشم، طرز راه رفتن، خلق و خو و... به همان طریق، همپوشانی و تقاطع دارند و من خواهم گفت: «بازی‌ها» خانواده‌ای را تشکیل می‌دهند.» ■

دیدگاه‌ها، روش‌ها و... است. به باور نگارنده شکل‌های صنفی باید دو کار مهم را در برهم کنش با افراد عضو این گروه‌ها به انجام رسانند. نخست اینکه از فضای پدید آمده بهره گرفته و به دنبال جذب نیروهای جوان، پرتراژی و بانگیزه باشند و به پرورش اعضای تازه پرداخته و کادرسازی کنند. دوم آنکه با ورود این افراد به تشکل‌ها آنها را با سدهای واقعی سیاسی - اجتماعی - فرهنگی موجود بر سر راه حرکت‌های مدنی از آن جمله جنبش معلمان آشنا کرده، تندروری و کندروری آنها را تعدیل کنند و با برنامه‌ریزی، از آنها برای بالندگی جنبش بهره گیرند.

۶. کانون صنفی معلمان از آغاز تا کنون توانسته با همه فراز و فرودها به گونه‌ای نسبی فاصله خویش با بدنه فرهنگیان را حفظ کند. کانون (انجمن) صنفی معلمان به طیفی از تشکل‌های معلمی در سراسر کشور اشاره دارد که هر یک مستقل اداره می‌شوند و تصمیم می‌گیرند. از آغاز «شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان» که دربرگیرنده بیش از چهل تشکل استانی یا شهرستانی است، وظیفه‌اش همسو و همراه نمودن کانون‌ها یا انجمن‌های صنفی معلمان در سراسر کشور بود و از حق نگذیریم در چند فراز مهم در جنبش توانست کارهای ماندگاری از خویش برجای گذارد، اما با حاکم شدن شرایط امنیتی بر گستره‌ای از کنش‌های مدنی - و از آن میان صنفی - در دوران هشت‌ساله اصول‌گرایی، احکام قضایی و اداری برای بسیاری از کنشگران صنفی، بحرانی شدن فضای سیاسی و... پیوندهای صنفی را سست گردانید و به آرامی تشکل‌های صنفی و اعضای آنها در کنش‌های مورد علاقه خویش به جزیره‌هایی دورافتاده تبدیل شدند و ارتباط‌ها به روابط شخصی و دوستانه کاهش یافت. این فضا از سویی شمار فراوانی از کنشگران صنفی را از حضور در کانون‌ها باز داشت و از دیگر سو شماری از آنها که نمی‌خواستند جایگاه خویش را که با تلاش و هزینه به دست آورده بودند، از دست دهند، وادار به سکوت نمود و البته شمار اندکی از اعضا و تشکل‌ها نیز با همه هزینه‌ها و تجربه‌هایی که به دست آورده بودند رانیز با هوشمندی بیشتر و نگاه به آینده در کوران حوادث نگه داشت و همچنان نگه داشته است، اما مشکل از آنجا آغاز می‌شود که بسیاری از فعالان گروه دوم در کانون‌های شهرها و شورای هماهنگی نمی‌خواهند تغییرات را بپذیرند و همچنان با مؤلفه‌ها و ویژگی‌های گذشته و ناکارآمد، بر ماندن در جایگاه رهبری پای می‌فشارند. این کنشگران که بیشتر آنها بازنشسته بوده و چندان در جریان دگرگونی‌ها نیستند، در بسیاری از کنش‌های تازه، نقش ترمز را برای جنبش بازی کرده و حرکت‌های صنفی را ناکارآمد و کم‌بهره می‌نمایند. بی‌گمان دو راه پیش‌روی کانون‌های پیشرو باقی می‌ماند. نخست اینکه این کنشگران و بسیاری از تشکل‌های عضو شورای هماهنگی را با حرکت‌ها و خواسته‌های نسل تازه معلمان آشنا و همسو نموده و از تجربه

## بر کسی پوشیده نیست که ژرفابخشی به یک جنبش و کارآمدن آن، به شدت نیازمند نهادسازی و گسترش طولی و عرضی تشکل‌ها است

آنها در سطوح گوناگون است، اما جنبش معلمان در ایران از دو زاویه در این کار، کامیابی چندانی نداشته است. نخست آنکه درد کهنه جامعه ایران در گریز از حزب‌گرایی و تشکل‌یابی، فرهنگیان به عنوان طبقه متوسط را نیز گرفتار کرده است. از این زاویه چندان تفاوتی نمی‌توان میان فرهنگیان و مهندسان و استادان دانشگاه و... گذاشت. پس نباید فرار از تشکل‌یابی را چماقی کرد و تنها بر سر فرهنگیان کوفت. پدیدآوری فضای امنیتی و بالابردن هزینه کنش‌های سیاسی، فرهنگی، صنفی و... در کل جامعه و در گستره‌ای کوچک‌تر در میان معلمان بر این درد کهنه دامن زده و بیش از پیش فرهنگیان را از کنش‌ها و تشکل‌های صنفی دور کرده است. از دیگر سو تشکل‌های موجود به خاطر ضعف تئوریک، نتوانسته‌اند افراد فرهیخته معلم را به سوی خود بکشند و فضایی فراهم کنند تا این گروه از معلمان بتوانند در محیطی اندیشگی تلاش کرده و بهره ببرند و بهره برسانند. بارها دیده شده است که افراد بانگیزه‌های درونی برای پیوستن به تشکل‌های معلمی داوطلبانه در نشست‌های آنها شرکت می‌کنند؛ اما پس از چند نشست، ناامید شده و رفتی بی‌بازگشت را برمی‌گزینند. عدم بلوغ تشکیلاتی و مدنی، تشکل‌های معلمان را ناخواسته و در بیشتر اوقات به محفل‌هایی برای گفت‌وگوهای دوستانه و بی‌اثر تبدیل کرده و از درون آن چیز دندان‌گیری برای فرهنگیان جوان و اندیشمند در نمی‌آید. بی‌گمان تشکل‌های مورد اقبال فرهنگیان باید به سرعت به آسیب‌شناسی پرداخته و علت محفلی بودن و ماندن خویش را جست‌وجو کنند.

۵. نقش تکنولوژی‌های ارتباطی نوین در زیست فردی و اجتماعی انسان امروز بی‌مانند، حذف‌نشده و شگفتی‌زا بوده و دگرگون‌کننده روابط میان انسان با انسان، انسان با جامعه و انسان با ساخت قدرت است. اعتراض‌های فرهنگیان در روزهای پایانی بهمن و سوم و دهم اسفند ۹۳ و به ویژه تجمع سکوت ۲۷ فروردین ۹۴ نیز برآمده از شبکه‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک، وایسر، تلگرام و... بود و توانست نقش بی‌مانندی در پدیدآوری یک‌دستی و اتحاد میان فرهنگیان بازی کنند. جنبش معلمان و تشکل‌های صنفی آنان ورود این ابزارک‌ها را باید به فال نیک بگیرند و از آنها بهره برد، اما بی‌گمان فضای مجازی نمی‌تواند جای افراد حقیقی و گروه‌های واقعی را بگیرد. با مروی بر افراد عضو این شبکه‌ها، آنچه به چشم می‌آید، کمی تجربه، هیجان‌زدگی، پراکندگی

برای در دست گرفتن رهبری آن دورخیز می‌کنند. شمار فرهنگیان کشور و نارضایتی تاریخی و ریشه‌دار آنها چیزی نبوده و نیست که از سوی جریان‌های سیاسی درون و بیرون حکومت نادیده گرفته شود. بنابراین دور از انتظار نیست که لقمه چرب خواسته‌های فرهنگیان، برخی را به هوس رهبری این گروه گسترده اندازد و آنها را بی‌خواب کند. در این میان تشکل‌هایی با نام معلم و به کام جریان‌های سیاسی، کنشگرانه در پی به کنترل در آوردن جنبش معلمان هستند. این تشکل‌ها با برآمدن دولت همسو، از نهانگاه‌های خویش بیرون آمده و در همراهی با قدرت، هدف‌های سیاسی خویش را دنبال می‌کنند، اما در دولت‌های ناهمسو به پناهگاه‌های خویش می‌خزند و تا ایجاد زمینه درخور، روزگار معلمی و آموزش را به تماشای می‌نشینند و بر کاستی‌های آن چشم می‌پوشند. بی‌گمان این تشکل‌ها را نمی‌توان بخشی از جنبش معلمان دانست و بنابراین از پرداختن به آنها خود داری می‌شود. در دوران کنونی دو تشکل «کانون صنفی معلمان ایران» و «سازمان معلمان» را می‌توان از بقیه جدا دانست. کانون صنفی از آغاز تا کنون، تافته‌ای جدابافته بوده و برخی از کنش‌هایش بی‌گمان این نهاد مدنی را به یکی از اصیل‌ترین نهاد‌های معلمی تبدیل کرده است. سازمان معلمان هم گرچه هیچ‌گاه ادعای صنفی بودن صرف را نداشته، اما در یک دهه گذشته توانسته است به بدنه جنبش معلمان نزدیک‌تر شده و هر چه بیشتر خود را نهادی سیاسی - صنفی معرفی کند. گرچه به گفته فرادستانش در بزنگاه‌های تصمیم‌گیری و در دو راهی صنف و سیاست، سیاست‌گزینه بر گزیده آنهاست.

۳. جنبش معلمان گرچه پیشینه‌ای طولانی دارد، اما در بیش از یک دهه گذشته دو فراز بسیار مهم را گذرانده است. در سال‌های ۸۲-۸۰ و در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی و دیگری در اسفند ۸۵ و در دوران فرمانفرمایی اصول‌گرایی بر کشور. گرچه ممکن است در هر دوی این فرازها، دست‌هایی به دنبال مصادره حرکت اعتراضی فرهنگیان بوده باشد، اما همواره وجود تبعیض و نابرابری و شرایط سخت معلمی و کمی دستمزد و بدی شرایط کار و... ریشه‌های حرکت معلمان بوده است. پس همچنان که در گردهمایی‌های اعتراضی، فرهنگیان فریاد می‌زدند «نه چپیم، نه راستیم، فقط معلم هستیم» بی‌گمان جنبش فرهنگیان خاستگاه جناحی - سیاسی نداشته و ریشه‌های آن با بنیان‌های معیشتی - منزلتی تنیده شده و کمتر به سوی جریان‌های سیاسی درون و بیرون از کشور لغزیده است. از این رو انگ سیاسی به آن نمی‌چسبد.

۴. بر کسی پوشیده نیست که ژرفابخشی به یک جنبش و کارآمدن آن، به شدت نیازمند نهادسازی و گسترش طولی و عرضی تشکل‌ها است. نخستین نیاز برای نهاد‌هایی توانمند و کارا، همراه‌سازی بدنه واقعی با جنبش و به کارگیری



هزینه است. باید با حرکت‌های سنجیده، یک صدا، روشن و محکم پیام قدرتمندی به کارفرمای قدرتمند معلمان - یعنی دولت - داده شود تا او را وادار کند به خواسته‌های معیشتی - منزلتی - آموزشی فرهنگیان تن در دهد و راه را برای به رسمیت شمردن حقوق معلم و دانش آموز هموار کند. بی گمان پراکندگی، تک روی، آشفتگی و... در سیاست‌ها، رفتارها و عملکردها دربردارنده آن پیام ویژه و محکم نیست و برعکس کارفرمایان را در پاسخ به درخواست‌ها مردد خواهد کرد. تشکل‌ها و جنبش معلمان باید به سویی روند که حتی گام‌های کوچک را با پیامی محکم و گسترده به کارفرمایان برسانند و خواسته‌های مورد نظرشان نزدیک گردند. جنبش معلمان کودکانی کم تجربه است. برای رساندن آن به بلوغ اندیشگی، نیاز به گام برداشتن‌های کوچک اما محکم است که راه‌های طولانی با گام‌های کوچک پیموده می‌شود. امید که روزی شاهد برداشتن گام‌هایی بلند و کارا از این جنبش نوپا باشیم. در یادداشتی دربارہ بازتعریف نقش اتحادیه‌های معلمان در امریکا می‌خواندم که اتحادیه‌ها با قدرتی که از سه میلیون عضو به دست آورده‌اند حتی می‌توانند در فرایندهای سیاسی کشور مؤثر باشند. برداشت نگارنده از آن جمله این بود که فرادستان سیاسی - آموزشی در امریکا به شدت از واکنش‌های اتحادیه‌های معلمان هراس دارند و به هر روشی از رویارویی با آنها می‌گریزند. پرسش اینجاست که با گام‌های سنجیده و کوچک اما کارا می‌توان جنبش معلمان کشور - با بیش از یک میلیون معلم - را روزی به جایگاهی رساند تا خواسته‌های خویش را با کمترین هزینه به بدست آورند؟ بی گمان تا آن زمان راه درازی در پیش است، اما نگارنده بر این باور است که با کوشش و پافشاری بر خواسته‌های به حق صنفی جنبش معلمان می‌توان به چنان جایگاهی دست یافت. ■

به ویژه بهره‌گیری بیش از اندازه از حرکت‌های اعتراضی تند تحت فشارند، اما تشکل‌ها نباید دچار آشفتگی در تصمیم‌گیری شوند. یکی از زمینه‌های روگردانی بسیاری از فرهنگیان از کنش‌های صنفی، هزینه‌های سنگینی است که فرادستان در سال‌های گذشته بر اندام ضعیف این تشکل‌ها وارد کرده‌اند. برای ادامه راه پرسنگلاخ جنبش، تشکل‌های صنفی باید راه‌های کم‌هزینه را برگزیده و به بدنه نشان دهند که می‌توان هم کوشش صنفی کرد و هم زندگی. به باور نگارنده یکی از راه‌های تشویق افراد برای حضور مؤثر در جنبش، کم کردن هزینه‌هاست. بی گمان معلمی که دورنمای هزینه تلاش‌های صنفی‌اش زندان، تبعید، تعلیق و دوری از زن و فرزندان باشد، کمتر تن به چنین کنش‌هایی می‌دهد. پس جنبش معلمان نیاز به بازسازی و نهادینه شدن دارد. تشکل‌ها باید با گام‌هایی سنجیده و با بسیج بدنه، به خوبی فشارهای درخور از پایین به بالا را سامان‌دهی کرده و چانه‌زنی با سطوح مختلف قدرت را نیز پیگیری کنند. بی گمان این کار تنها با گسترش جنبش در میان فرهنگیان شدنی است. در جوامعی که اقتصاد بازار فرمانفرماست هر کارفرمایی به دنبال بیشترین سود، با کمترین

آنها بهره‌گیری و یا به خاطر گریز از عقب‌نیفتادن از بدنه، این گروه از کنشگران را کنار زده و راه خویش بروند و هدف‌های خویش پی گیرند. به باور نگارنده برخی از کنشگران گذشته نمی‌توانند خویش را با دیگر گون‌های تازه همخوان و همراه سازند. بنابراین کانون‌های دیگر که توانسته‌اند با بدنه همراه بمانند باید هر چه زودتر راه خویش را جدا کرده و نقش سازمانی خویش را پیش گیرند. بی گمان نسل تازه بدنه با کسی عهد برادری نبسته و به آسانی از آنها خواهد گذشت. در این عبور ناگزیر جنبش معلمان بیش از افراد آسیب خواهد دید.

۷. تجربه‌های مدنی داخلی و جهانی همواره نشان از خطر نفوذ جریان‌های رادیکال و تندرو در جنبش‌ها را نشان می‌دهد. بسیاری از چنین حرکت‌هایی در اثر رادیکالیسم کور و نسنجیده به نابودی کشیده شده‌اند. گرچه کندروی و خطر عقب‌ماندن از بدنه نیز همواره در کمن جنبش‌ها و کنشگران آنها بوده و هست و نمی‌توان آن را نیز سر راست کنار گذاشت. جنبش معلمان و تشکل‌های صنفی مستقل نیز از سوی نیروهای جوان و پرحرارت برای رادیکال‌شدن حرکت و

### سرکار خانم صالحی

در گذشت مادر گرامیتان را تسلیت می‌گوییم و از خداوند منان برای آن مرحومه علو درجات و برای شما و خانواده محترم صبر مسئلت داریم.

لطف‌الله میثمی - نشریه چشم‌انداز ایران

### جناب آقای احسان هوشمند

در گذشت پدر بزرگوارتان را تسلیت می‌گوییم و از خداوند منان برای آن مرحوم علو درجات و برای شما و خانواده محترم صبر مسئلت داریم.

لطف‌الله میثمی - نشریه چشم‌انداز ایران



# مسائل آموزش و پرورش از توصیف تا تبیین

## نگاهی انتقادی بر آسیب‌شناسی اسدالله مرادی از آموزش و پرورش



عزت‌الله مهدوی

دبیر فلسفه و کارشناس آموزشی

### مقدمه: اهمیت گفت‌وگو با اندیشمندان در باره آسیب‌شناسی مرادی

مطالب گفته شده دکتر مرادی درباره آسیب‌شناسی مسائل آموزش و پرورش ایران (مندرج در چشم‌انداز ایران، شماره‌های ۸۹ و ۹۰) از چند نظر تأمل‌برانگیز است: اولاً، این مطالب از طرف کسی گفته می‌شود که خود یکی از پژوهش‌گران طرح مطالعات تدوین سند ملی آموزش و پرورش بوده و انجام گفت‌وگو با اندیشمندان را به عهده داشته است، لذا می‌تواند روایت دست‌اول از فراز و فرود موضوعات مطروحه را ارائه کند تا در تاریخ آموزش و پرورش، مذکور افتد؛ ثانیاً، طرح شجاعانه مطالب از طرف ایشان شاید بتواند مهر سکوت را از لب سایر همکاران و دست‌اندرکاران تهیه سند تحول بنیادین آموزش و پرورش بگشاید و البته به انتقادهای پراکنده و گزینشی برخی از آنان پایان دهد و در نتیجه نقاط ضعف و قوت این کار مشخص شود که به نوبه خود، کاری استثنایی بوده و بخش زیادی از وعده‌ها و آمال و آرزوهای رهبران انقلاب اسلامی را در بطن خود محفوظ داشته است. در گفت‌وگویی مفصل ایشان نکات ارزشمند فراوانی وجود دارد که نیازمند بررسی جدی است. خاضعانه سعی و همت ایشان را می‌ستایم و از دست‌اندرکاران «دوماهنامه چشم‌انداز ایران» که صادقانه و مجدانه به انعکاس مطالب کاربردی متنوع درباره مسائل آموزش و پرورش می‌پردازند تشکر می‌نمایم.

### الف. از توصیف تا تبیین مسائل آموزش و پرورش

منصفانه این است که به‌اجمال به رئوس مطالبی که در گفت‌وگوی مذکور برای اینجانب جالب توجه بوده است، اشاره کنم. دکتر مرادی به‌عنوان یک استاد دانشگاه معتقد است که «می‌توان مسائل آموزش و پرورش را در چارچوب یک بحث علمی و آکادمیک بررسی کرد. نخست، توصیف وضع موجود؛ دوم، تبیین وضع موجود

و سوم، توصیه‌ها و تجویزها». ایشان در توصیف وضع موجود، آموزش و پرورش را گرفتار مسائل و آسیب‌هایی از این قبیل می‌داند: «مشق‌محوری، دیگته‌محوری، نمره‌محوری، کنکور‌محوری، مدرک‌محوری، کمبود امکانات و فضاهای آموزشی و تربیتی، مشکلات اقتصادی و معیشتی معلمان، نبود مشارکت آگاهانه و مسئولانه خانواده و اندیشمندان و ثروتمندان در آموزش و پرورش، نبود هماهنگی و همسویی میان آموزش و پرورش و دیگر نهادهای تأثیرگذار در این حوزه مانند نهاد خانواده و صداوسیما، دانشگاه‌ها و حوزه‌ها، شکاف میان وزارتخانه و مدرسه، شکاف میان معلمان و مربیان و دانش‌آموزان، شکاف والدین و فرزندان، سیاست‌زدگی و عمل‌زدگی، تحول‌ناپذیری، نقدناپذیری، دیوان‌سالاری و...»

مرادی در ادامه بحث خود می‌گوید در توصیف وضع موجود در بین صاحب‌نظران اختلافی نیست، اختلافات عمدتاً در مرحله تبیین مسائل رخ می‌دهد. او معتقد است هیچ‌گاه نمی‌توان مشکلات آموزش و پرورش را به صفر رساند و در علت‌یابی این مطلب به پیچیدگی امر تعلیم و تربیت و موضوع آن که انسان است، اشاره می‌کند. به نظر ایشان چون انسان «موجودی ناشناخته، بیکران، اسرارآمیز، انتخاب‌گر، کنشگر، پرسش‌گر، جست‌وجوگر، تنوع‌طلب، پیش‌بینی‌ناپذیر و حتی عصیانگر و سرکش است»، «اگر بهترین و مناسب‌ترین و حتی آرمانی‌ترین امکانات مادی و معنوی کشور به

آموزش و پرورش اختصاص یابد باز منطقی نمی‌توان مشکلات و مسائل آموزش و پرورش را به صفر رساند». به این ترتیب به نگاه بسیط و ساده‌انگارانه به انسان و تعلیم و تربیت معترض است.

وی آموزش و پرورش را در کانون چالش سنت و مدرنیته می‌داند و نظام فعلی را فاقد تئوری و راهکار مناسب برای خروج از این بحران می‌شناسد.

اما دکتر مرادی بیشتر بر دو عامل تکیه می‌کند: ۱. نگاه ایدئولوژیک و ابزاری حکومت به آموزش و پرورش که «به‌طور طبیعی نگاه از بالا

به پایین و آمرانه به آن را در پی دارد و آنگاه

منطقاً آسیب‌های فراوانی از این دست به‌صورت

زنجیروار به دنبال خواهد داشت، مانند نگاه شدیداً

تمرکزگرایانه به آموزش و پرورش و دیوان‌سالاری

عریض و طولیل، سیاست‌زدگی، تصدی‌گری،

عمل‌زدگی، نقدناپذیری، تحول‌ناپذیری،

مشارکت‌گریزی، شکاف میان مدرسه و خانواده

و درنهایت آموزش و پرورش ناکارآمد و آسیب‌زا».

۲. نگاه و نگرش نهاد خانواده. ایشان می‌گویند:

«به نظر من چه‌بسا آسیب‌های خانواده از جهاتی و به دلایلی عمیق‌تر و بغرنج‌تر باشد. خانواده بیشتر دغدغه شغلی فرزندش را دارد و لذا بیشتر نگاه مادی محور به تعلیم و تربیت آن دارد.»

البته به عوامل دیگری از قبیل وابستگی مالی آموزش و پرورش و آموزش عالی به درآمد دولت

از محل فروش ذخایری مانند نفت نیز اشاره

می‌نمایند: «پول نفت نمی‌گذارد نهاد خانواده و



نهادهای مردم بنیان مشارکت آگاهانه و مسئولانه در آموزش و پرورش داشته باشند. شایسته است برای یکبار هم که شده این موضوع بررسی و تحلیل شود که آیا اساساً با پول نفت می‌توان مدرسه و دانشگاه داشت؟»

در نهایت ابراز می‌کند که «هر نوع راهبرد و راهکار و تجویزی نسبت به مشکلات و مسائل آموزش و پرورش عمیقاً به نوع نگاه و نگرش به انسان‌شناسی وابسته است» و ادامه می‌دهد: «ما در موضوع انسان‌شناسی معطوف به تعلیم و تربیت، نیاز به تئوری داریم» و «این از عجایب روزگار است که حکومت دینی ما انسان‌شناسی قرآنی را که در آن انسان دارای فطرت و نفس روحانی است... و نهاده و به انسان‌شناسی فلاسفه تجربه‌گرا و روان‌شناسان رفتارگرا متصل شده که اساساً به فطرت و نفس روحانی معتقد نیستند.»

### ب. نگاهی انتقادی به نظرات دکتر مرادی

من به‌خوبی بر این امر واقفم که تا خواننده فهیم به‌دقت تمام، گفت‌وگوی نشریه چشم‌انداز (شماره‌های ۸۹ و ۹۰) را با دکتر مرادی نخواند هر گونه نقادی، نمی‌تواند نتیجه‌بخش باشد، اما در هر نگاه انتقادی نیز می‌توان گوهرهای واقعی متن موردنظر را (و گرچه به‌طور گزینشی) صید کرد.

انتقاد اول: در گفت‌وگوی مفصل ایشان درباره تبیین مسائل و مشکلات آموزش و پرورش رسمی، بخشی از علت‌ها و معلول‌ها به هم آمیخته‌اند. لذا در نهایت، نمی‌توانیم به یک تئوری موفق برای واشکافی مسائلی و مشکلات نائل آییم. برای نمونه نگاه مادی‌محور خانواده‌ها به تعلیم و تربیت، خود معلول نظام معیوب تعلیم و تربیت موجود است، هرچند در چرخه بعدی می‌تواند مَحَل فرایند تعلیم و تربیت بشود. علاوه بر این، انتظار خانواده‌ها از دستگاه رسمی آموزش و پرورش به دور از کارکردهای پذیرفته‌شده جهانی نیست. قطعاً مدرسه نمی‌تواند نسبت به آینده شغلی شاگردانش بی‌تفاوت باشد. مادی‌محور شدن چنین انتظاری منصفانه نیست. آموزش و پرورش نوین در ایران اگر داعیه تربیت دینی را نداشته اما درصدد جبران عقب‌ماندگی‌ها بوده و سعی کرده با همگامی با علم کارآمد روز از آلام مردم بکاهد. هرچند توفیق آن نسبی شمرده شود.

انتقاد دوم: در کشوری مانند ایران، کمک‌های دولتی در امر آموزش نه تنها پسندیده و ضروری است، بلکه روند خصوصی‌سازی در این زمینه بنیاد تعلیم و تربیت را تضعیف کرده و فرایند شکاف طبقاتی را افزایش می‌دهد در نتیجه عدالت آموزشی را از بین می‌برد، مگر آنکه بنیان‌های مدنی جامعه آن‌قدر مستحکم شده باشند و وضعیت در زمینه توزیع عادلانه آن مقدار خوب شده باشد تا درآمدهای دیگری جایگزین کمک‌های دولتی شود که چنین چیزی با وضعیت اجتماعی-اقتصادی ایران در حال حاضر شدنی به نظر نمی‌رسد. کسانی که منتقد دخالت حکومت در امر تعلیم و تربیت هستند، قطعاً دروغ از حمایت مالی حکومتی را تمنا و آرزو ندارند.

## در گفت‌وگوی مفصل دکتر مرادی درباره تبیین مسائل و مشکلات آموزش و پرورش رسمی، بخشی از علت‌ها و معلول‌ها به هم آمیخته‌اند. لذا در نهایت، نمی‌توانیم به یک تئوری موفق برای واشکافی مسائل و مشکلات نائل آییم

انتقاد سوم: بنیاد آموزش و پرورش بر پایه انسان‌شناسی، تئوری نقدپذیری است؛ زیرا هر نظریه‌ای بر این مبنا در نهایت به آموزش و پرورش ایدئولوژیک می‌انجامد که نفی غرض ایشان است. البته تحصیل یک اجماع نسبی در مورد حقیقت انسان نیز در شرایط فعلی با توجه به تفسیرهایی که از این مسئله می‌شود دشوار و بلکه نزدیک به محال می‌نماید. توقف تدوین یک سند تحول‌بخش بر انسان‌شناسی محصل نیز دور از دسترس می‌نماید. تحلیل نیازهای واقعی و عینی انسان‌ها در متن جامعه و تاریخ فعلی راهگشا تر و کم‌هزینه تر است.

انتقاد چهارم: نگاه دکتر مرادی به آموزش و پرورش رسمی موجود، نگاهی خالی از بدبینی نیست. آنچه در مدارس به‌طور واقعی در حال جریان است و آنچه به‌صورت اتوپیا و آرمانی قرار است اتفاق بیفتد فرسنگ‌ها فاصله وجود دارد و تحقق آن با توجه به واقعیت‌های انضمامی موجود در متن اجتماع، نزدیک به محال می‌نماید، اما این مسئله با متد و روشی که در بنیاد تحلیل و تبیین ایشان وجود دارد متفاوت است. ایشان با تقابل این آموزش و پرورش با آموزش‌هایی که در مکتب انبیا صورت می‌گیرد به نحوی دچار انشقاق حل‌نشده بین عُرف و امور مقدس و به تعبیر دیگر، بین تعلیمات عرفی و علمی در مدرسه و تعلیمی که انبیا و اولیا به شاگردان خود می‌دادند، می‌شود. البته شکی نیست که مخاطب تعلیم انبیا در سطوحی، افراد ویژه با زمینه‌های خاص بوده‌اند، اما ایجاد دو موقعیت کاملاً متمایز (تقابل آموزه‌های مدرسه با تعلیم انبیا) ما را به یاد نقطه نظراتی می‌اندازد که در دوران انقلاب مشروطه بین بزرگانی مانند شیخ فضل‌الله نوری و مدافعان و مؤسسان مدارس جدید در جریان بود. مهم‌ترین پیش‌فرض ایشان، ضعف و بی‌بنیادی آموزش و پرورش رسمی موجود است. شکی نیست که نظام آموزش و پرورش فعلی به دلایل فراوانی دچار تعارض و مشکلات است و سوءمدیریت نیز به این مشکلات دامن می‌زند، اما ویران کردن این بنا و به هیچ گرفتن دستاوردهای آن نمی‌تواند تئوری صحیحی محسوب شود. هرچند به کارکردهای سیاسی و اجتماعی مراکزی همچون دارالفنون اذعان کنیم.

انتقاد پنجم: در جایی از گفت‌وگوی خود مطرح می‌کنند که آیا می‌توان بر مبنای فلسفه اسلامی برای آموزش و پرورش رسمی و اجباری در آستانه قرن بیست و یکم فلسفه تربیتی نوشت؟ کمی بعد می‌گویند حکمت متعالیه صدرالدین شیرازی

کجا که در آن تهذیب نفس و شهوهای معنوی و عرفانی اصل است و آموزش و پرورش جدید کجا که در آن نمره و امتحان و مدرک اصل است. لازم به توضیح نیست که در این صحبت‌ها، آقای مرادی نقد اساسی بر فلسفه اسلامی و حتی ضعف فلسفه صدرایی برای بنیاد فلسفه تعلیم و تربیت در عصر حاضر ندارند (و اگر دارند صحبت ایشان بنیاد محکمی برای نقد ایجاد نمی‌کند)، بلکه نقد ایشان بر این مسئله استوار است که معتقدند آموزش و پرورش رسمی این ظرفیت را ندارد. امکان آموزش این جلوه‌های ارزشمند وجود ندارد. به این ترتیب آخرین میخ را بر تابوت آموزش و پرورش می‌کوبند.

انتقاد ششم: آموزش و پرورش رسمی کشور به‌عنوان تجلی‌گاه تعارض سنت و مدرنیته، سال‌های پر نزاعی را پشت سر نهاده است. این انتقاد که نظام موجود نتوانسته به نحوی درست و کارآمد به حل این تعارض بپردازد، لذا دچار چالش بنیان‌برافکن شده است، سخنی مقرون به صواب است، اما شنوندگان منتظرند از زبان ایشان بشنوند که سند تهیه‌شده مربوط به مبانی نظری در برابر این پرسش چه جوابی دارد. رسیدگی به این مطلب از طرف ایشان مسکوت می‌ماند.

ایشان سنت و مدرنیته را در تقابل هم دیده و خواهان آنند که تئوری دقیق و کارآمدی برای حل این چالش تهیه شود. فناوری جدید را محصول اندیشه مدرن دانسته و معتقدند که در تعلیم و تربیت رسمی کشور بار سنت و تعلیم و تربیت دینی، توأمان با بار علوم و فنون جدید به دوش مدارس گذاشته شده و همین مسئله بر مشکلات افزوده است؛ البته سخن ایشان از یک نظر صحیح است (که در سطور بالا اشاره کردیم) و از یک نظر مبهم است. ابهام عمده در اینجا، این است که گویی قرائت ایشان از تربیت دینی به طریقی است که علم و دین دو مقوله از هم جدا هستند و پیوند این دو به‌نوعی تعارض می‌انجامد.

انتقاد هفتم: ایشان در توضیح خود درباره دیدگاه‌های موجود فلسفی درباره انسان با سطحی‌خواندن فلسفه‌های تجربی و بدیل فلسفه‌های اگزیستانس، به بازگو کردن همان روایت قدیمی دپارتمان‌های دانشگاهی در ایران می‌پردازد. حال آنکه قطعیت صحت یا مقرون به‌صحت بودن نظریه‌های منتج از بدیل‌های فلسفه‌های تحلیلی و پساتحلیلی محقق نیست. سال‌هاست که اندیشمندان فلسفه در گروه‌های آموزشی دانشگاه‌ها، دانشجویان را از فلسفه‌های عمل‌گرا و تحلیلی ترسانده‌اند و روح غالب در آموزش‌های خود را فلسفه قاره‌ای 'قرار داده‌اند. علاوه بر این‌ها، عدم دقت کوچکی هم در گزارش مکتب‌های تربیتی به چشم می‌خورد. برای نمونه می‌گویند: «تئوری پیشرفت‌گرایی در برابر ماهیت‌گرایی و پایدارگرایی مطرح می‌شود». اولاً، ماهیت‌گرایی را در برابر لغت «Essentialism» به کار برده‌اند. می‌دانیم که این لغت در مکتب‌های تربیتی عمدتاً در معنای «بنیادگرایی» به کار می‌رود. در حقیقت، جریان‌های تربیتی امریکایی

# در بر همان پاشنه می چرخد

## پیرامون مقاله «عوارض نگاه ایدئولوژیک به آموزش و پرورش»

محمدجعفر اربابی

امیدوارم دیگر خوانندگان و صاحب‌نظران نیز در این بحث مشارکت کنند. بحث را از عنوان مطلب شروع می‌کنم.

### نگاه به آموزش و پرورش: ایدئولوژیک یا دینی

عنوان بحث «عوارض نگاه ایدئولوژیک به آموزش و پرورش» است. باید دانست که کلمه ایدئولوژی و ایدئولوژیک که سابقه نسبتاً دیرین در ادبیات انقلابی و از جمله انقلاب اسلامی دارد. چندین سال است دچار دگردیسی شده و به کلیدواژه‌ای برای تبیین سهل‌الوصول پاره‌ای از مشکلات و کاستی‌ها در کشور ما تبدیل شده است. در این باره باید توضیح دهیم: صرف‌نظر از معنای اصلی کلمه ایدئولوژی در زبان‌های خارجی، باید دانست که این کلمه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ عمدتاً کلمه‌ای مثبت تلقی می‌شد و به معنای عقیده، دین، باور و منظومه فکری بود و همراه با مکتب به کار می‌رفت و بیشتر از آنکه چون امروز «چاه» تلقی شود «راه» تلقی می‌شد. در ترویج این کلمه در ادبیات انقلاب اسلامی از تأثیر مرحوم دکتر شریعتی نباید غافل بود. حتی در ابتدای انقلاب که نهادهای عقیدتی در سازمان‌ها و تشکیلات مملکتی شکل گرفتند برای نمونه «سازمان سیاسی - ایدئولوژیک ارتش» تأسیس شد تا اینکه پس از چندی، چون ایدئولوژی کلمه‌ای خارجی بود - و نه اینکه بار منفی داشت - یکی از روحانیون مسئول در نامه‌ای با استفسار از امام خمینی درخواست کرد کلمه ایدئولوژیک به «عقیدتی» تبدیل شود که تا

در شماره‌های ۸۹ و ۹۰ مجله چشم‌انداز ایران، گفت‌وگوی طولانی آقای دکتر اسدالله مرادی با سردبیر مجله و چهارتن از کارشناسان آموزش و پرورش چاپ شده بود. در آن گفت‌وگو آقای مرادی مسائل و موضوعات متعدد و متنوعی را در خصوص آموزش و پرورش مطرح کرده بود که در نوع خود ارزشمند و سلباً یا ایجاباً بسیار تأمل‌برانگیز است و بدین وسیله باید از مجله چشم‌انداز که باب این بحث را گشوده و به‌ویژه از آقای مرادی که با صرافت طبع به بحث در آموزش و پرورش پرداخته‌اند تشکر کرد. آنچه نگارنده را به نوشتن این مطلب واداشت علاوه بر تأکید آقای مرادی به اینجانب، یکی اصل یا ماهیت بحث، یعنی موضوع آموزش و پرورش است که متأسفانه در فضای مطبوعات و رسانه به‌طور اساسی مورد نقد و بررسی آگاهانه قرار نمی‌گیرد و اغلب تحت تأثیر مسائل دیگر واقع شده و می‌شود، دیگر اینکه چون گفت‌وگوی مزبور بیش از آنکه «گفت‌وگو» باشد صورت یک «گفت‌وشنید» به خود گرفته و با وجود چهار کارشناس محترم آموزش و پرورش و سردبیر گرامی مجله، بحثی اساسی بین طرفین صورت نگرفته اینجانب را به نوشتن این مطلب واداشت. این را نیز باید بیفزاییم که چون گفت‌وگوی مذکور نسبتاً طولانی و حاوی تعدد و تکرار موضوعات و مباحث است، بنده تنها به چند موضوع اساسی از موضوعات مطرح شده در قسمت اول گفت‌وگو پرداختم.

این اصطلاح را در مقابل نظریات «جان دیویی» و شاگردانش و اصولاً مکتب «پیشرفت‌گرایی» به کار می‌بردند. نسب‌نامه فکری این اصطلاح به ۱۹۳۰ میلادی برمی‌گردد، به کسانی که به‌طور کامل از محصولات فکری پیشرفت‌گرایان نبریده بودند و در سال ۱۹۳۸ میلادی کمیته بنیادگرایان امریکایی را رسماً تشکیل دادند. موفقیت‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق و وضعیت اسفناک آموزش و پرورش امریکایی را که متأثر از آموزه‌های پیشرفت‌گرایان بود، یادآوری می‌کردند. در نظر اینان به جای تأکید بر علائق کودکان باید به مواد درسی اهمیت داد. مضاف بر آن ابتکار عمل باید به دست معلم باشد و درست است که روش حل مسئله دارای ارزش‌های کاربردی زیادی است اما شیوه‌ای نیست که بتواند در خلال همه فرایندهای یادگیری به کار بسته شود. انتشار کتاب «بازسازی در فلسفه» توسط جان دیویی، نوعی ترمیم در نقاط ضعف مشاهده شده توسط منتقدین بود. مکتبی که با این کتاب پا گرفت، به مکتب «بازسازی» معروف شد که بیش از این نمی‌توانم این بحث را ادامه دهم.

### سخن پایانی

نگارنده در این مختصر سعی داشته است که با توجه به گوهرهای بنیادی موجود در گفت‌وگو، باب گفتگویی را که جناب دکتر مرادی گشوده‌اند، تجربه نماید. رجاء واثق دارم که سعه‌صدر و شجاعت ایشان در طرح مطالب ارزشمندشان، به بنده این جسارت را داد که از زاویه دیگری به نظرات ایشان بنگرم. این موارد در قالب انتقاد مطرح شده‌اند تا اگر ابهامی در گفتارشان بوده که چنین منظرگاهی را برای من فراهم کرده، به رفع ابهامات، همت عالی بفرمایند. در پایان، برای اطلاع خوانندگان عزیز که پیگیر مطالبی از این دست هستند می‌رسانم که در سال ۱۳۸۰ که «گفتارها و گفت‌وگوها» - پیرامون تربیت دینی در آموزش و پرورش توسط دفتر همکاری مشترک سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و جهاد دانشگاهی (ساجد) در نسخه‌های محدودی منتشر شد، عباراتی را که ذیلاً نقل می‌کنم، در صفحه ۴۸ مشاهده می‌کنیم. این گفت‌وگوها عیناً مربوط به پیش‌همایش بوده و در کمیسیون تربیت دینی مابنی، شاخص‌ها و آسیب‌ها طرح شده است: «آقای ذوعلم: ما هنگامی می‌توانیم در آموزش و پرورش مسائل را طراحی کنیم که اصول موضوعی نظام را در تعریف دین پذیرفته باشیم و بر مبنای آن طرح مسئله کنیم» آقای دکتر مرادی: «اگر ما اصول حکومت را بپذیریم دیگر نمی‌توانیم بحث عقلانی و تئوریک خود را ارائه دهیم. درحالی که اگر می‌خواهیم در همایش، بحث‌ها به نتیجه برسد نباید برایش سقفی تعیین کنیم».

### پی‌نوشت

۱- فلسفه قاره‌ای به مجموع نگرش‌های فلسفی گفته می‌شود که با طرح بعضی مباحث درباره فرهنگ و موضوعات انسانی دیگر از فلسفه‌های تحلیلی متمایز می‌گردد. (فلسفه‌های مربوط به آلمان و فرانسه) ■



امروز باقی است. حال پردازیم به این پرسش که «آیا نگاه فعلی به آموزش و پرورش ایران - از سوی حکومت - ایدئولوژیک است؟» واقعیت این است که اگر کلمه ایدئولوژی را در معنای درست خود به کار بریم که به مجموعه‌ای از باورها و ایده‌های بشری گفته می‌شود که در امر حکومت مرجع توجیه رفتارها و اعمال حکومت می‌شود و عموماً به سلب هویت و شخصیت حقیقی افراد و آزادی آن‌ها می‌انجامد و مصداق‌های آن را در قرن بیستم در نظام‌های نازیسم، فاشیسم و کمونیسم دیده‌ایم. به نظر من، باید گفت پاسخ پرسش فوق منفی است و حتی اگر کسی بتواند در اداره این نهاد یا دستگاه عظیم فصل مشترک‌ها یا مشابهت‌هایی با آموزش و پرورش در حکومت‌های ایدئولوژیک همچون چین کمونیست و شوروی (سابق) و کوبا و ... نشان دهد باز هم نمی‌توان برای تبیین آن از تعبیر ایدئولوژیک استفاده کرد مگر اینکه قبلاً تعریف مورد نظر خود را از این کلمه بیان کنیم و ضمناً نسبت آن را با «دین» روشن سازیم.

می‌پرسید اگر نگاه حکومت به آموزش و پرورش ایدئولوژیک نیست پس چیست؟ به‌زعم بنده در سال‌های پس از انقلاب نگاه به آموزش و پرورش به‌طور کلی «دینی» و برخاسته از اندیشه اسلامی بوده است؛ با این توضیح که به اقتضای شرایط سیاسی - اجتماعی، در مقاطع مختلف، هرازگاهی نوعی از «دیدگاه دینی» غلبه کرده است. برای نمونه در حالی که در دهه اول انقلاب - عمدتاً در دهه شصت - اصولاً آوردن بحثی «ملی» و «ملیت» در برنامه‌های درسی تخطئه می‌شد و همه مفاهیم در قالب کلمه‌هایی چون اسلام، امت اسلامی، جهان اسلام، مستضعفان، پابره‌ها، استکبار و ... تبیین می‌یافت از دهه دوم به بعد تا امروز واژه‌های ملی و «ایران» و «ایرانی» چنان سخاوتمندانه به کار می‌رود که اندیشه اسلامی و عقیده اسلامی را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است، به همین سیاق و در عین حال، اکنون چندین سال است - ظاهراً تحت تأثیر همکاری‌های حوزه علمیه و آموزش و پرورش - تلاش می‌شود به هر مفهومی حتی مفاهیم کاملاً تجربی و به اصطلاح پوزیتیویستی - که ناگزیر از پذیرش آنها هستیم - جلوه‌ای دینی داده شود که در مواردی هم این کار با بدسلیفگی صورت می‌گیرد و نیازمند بحث دیگری است. متأسفانه این نگاه دینی که می‌توانست و هنوز هم می‌تواند، نگاهی متعالی و شکوفاساز به نسل جدید باشد، در آموزش و پرورش هیچ‌گاه چارچوب‌های راستین خود را نیافته و به‌صورت مجموعه‌ای از توصیه‌ها و کلیات و شعارها باقی مانده است. از همین روست چنان که گفته شد تابع اقتضات و اشخاص شده و در هر برهه زمانی به شکلی دیگر جلوه می‌کند. حاصل کلام اینکه اگر ما به حاکم‌بودن «نگاه دینی» بر آموزش و پرورش به‌جای «ایدئولوژی» اذعان کنیم و البته «نگاه دینی» را نیز امری مقدس تلقی نکنیم و آن را مورد نقد و انتقاد علمی و عقلی قرار دهیم تا صورت صحیح آن آشکار شود در نقد آموزش و پرورش موفق‌تر خواهیم بود.

## متأسفانه این نگاه دینی که می‌توانست و هنوز هم می‌تواند، نگاهی متعالی و شکوفاساز به نسل جدید باشد، در آموزش و پرورش هیچ‌گاه چارچوب‌های راستین خود را نیافته و به‌صورت مجموعه‌ای از توصیه‌ها و کلیات و شعارها باقی مانده است

### تأکید بر ضعف‌ها و کم‌رنگ شدن پیشرفت‌ها

آقای مرادی در ابتدای بحث خود انبوهی از مسائل متبلا به آموزش و پرورش را بر شمرده‌اند به طوری که از دید یک ناظر بیرونی چنین احساس می‌شود که آموزش و پرورش به حالت نیمه‌فلج در آمده است. بهتر می‌بود این مسائل به تفکیک و بر حسب اهمیت هر یک بیان می‌شد، چراکه پاره‌ای از این مسائل اطلاق ندارد، پاره‌ای نظری است، پاره‌ای عملی است یا ریشه در دیوان‌سالاری دارد، پاره‌ای اصولاً دیگر مسئله نیست (برای نمونه کمبود فضای آموزشی، توزیع کتاب‌های درسی، کثرت جمعیت دانش‌آموزی و...)؛ و یا در مورد «نمره محوری» که اصولاً موضوع دولتی است اکنون چندین سال است با اجرای ارزشیابی توصیفی، آموزش و پرورش کوشیده است این مشکل را حل یا تعدیل کند که البته معضلات خود را در پی داشته است. خوشبختانه آقای مرادی در ادامه سخنان خود به این نکته متفطن شده و گفته‌اند که «بعضی از مسائل آموزش و پرورش ریشه در خود تعلیم و تربیت دارد» و اینکه «منطقاً نمی‌توان مشکلات آموزش و پرورش را به صفر رساند» و اما راجع به «کمبود امکانات» هم که آن را از مسائل و آسیب‌ها بر شمرده‌اند باید گفت امروز نسبت به دو دهه پیش مدارس از امکانات بسیار بهتری برخوردار شده‌اند. برای نمونه شما می‌دانید که در این دو دهه به‌ویژه از زمان تصدی مرحوم جعفر علاقه‌مندان بر سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی در دوره اصلاحات، قدم‌های بسیار مؤثری در گسترش فضای مجازی در مدارس و در زمان آقای حاجی بابایی نیز در هوشمند کردن مدارس برداشته شد. امروز همه مدارس و ادارات آموزش و پرورش کشور بیشتر امور خود را در فضای مجازی انجام می‌دهند یا رتق و فتق می‌کنند و در این زمینه سرمایه‌گذاری‌های کلان شده است. البته این امر نافی آن نیست که ببینیم چرا هنوز اوضاع بر وفق مراد نیست و عامل یا عوامل اساسی در این مشکل را کجا باید یافت.

### سنت و مدرنیته

یکی دیگر از نکات مطرح‌شده در گفت‌وگو مورد بحث، بحث سنت و مدرنیته است. طرح این بحث به نظر من اگر چه به کلی بی‌وجه نیست، ولی به چند جهت جای تأمل دارد. یکی اینکه چالش اساسی میان سنت و مدرنیته (تجدد) در

آموزش و پرورش، در عصر مشروطه روی داد که مدارس نوین به سبک مدارس اروپایی - به‌جای مکتب‌خانه‌ها - در ایران شکل گرفتند به طوری که - البته پاره‌ای از - علما مدرسه رفتن را حرام دانستند و آموزش علوم طبیعی مثل فیزیک و شیمی و جغرافی ... را مساوی با کفر و بی‌دینی قلمداد کردند. از طنز نسیم شمال نمونه بیاوریم: «مدرسه چه، علوم چه، مکتب دخترانه چه / این کره زمین به شکل هندوانه چه / میان روزنامه این گفت‌وگوی زنانه چه؟» به‌هر حال از دوره رضاخان به بعد این چالش‌ها اندک‌اندک رنگ باخت تا آنجا که در دهه‌های سی و چهل بسیاری از متدینین که مایل نبودند حقوق دولت را بگیرند، از مراجع وقت اجازه می‌یافتند به آموزش و پرورش وارد شوند تا به اصطلاح حقوقشان «شرعی» باشد. از قضا همین امر موجب صبغه دینی گرفتن آموزش و پرورش‌های متجددانه و مشروعیّت یافتن آنها شد. در واقع تا پایان رژیم گذشته تجدید یا مدرنیته چنان در آموزش و پرورش فراگیر و نهادینه شده بود که اصولاً تباین و تضاد میان این دو احساس نمی‌شد. انقلاب اسلامی از این فراتر رفت و با گسترش مدارس، سبب شد حتی دختران که تا آن روز از سوی والدین اجازه نداشتند به مدرسه بروند، وارد مدارس شوند تا امروز که می‌بینیم جمعیت دانشجویان دختر بر جمعیت دانشجویان پسر غلبه یافته است. از سوی دیگر، آیا این همه تمایل به «دکتر حجت‌الاسلام» و «آیت‌الله دکتر» شدن در جامعه ما حاکی از این نیست که به اصطلاح سنبه تجدید قوی‌تر از سنبه سنت است و حتی می‌کوشد عناوین و واژه‌های خود را به سنت‌گرایان نیز تحمیل کند؟ بلی. ما مسلمانان - به‌ویژه مسلمانان خاورمیانه - در یکی دو قرن اخیر با مدرنیته در چالش بوده و هنوز هم کم‌وبیش هستیم، ولی این امر منحصر به آموزش و پرورش نیست، بلکه به حیطه‌های زندگی شهری، معماری، پوشاک، خوراک و ... نیز تسری دارد.

### «نگاه‌های آمرانه» در آموزش و پرورش

یکی دیگر از موضوعاتی که آقای مرادی متعرض آن شده‌اند اعتقاد ایشان مبنی بر وجود نگاه آمرانه در آموزش است که سبب شده است «زنجیره‌ای از آسیب‌ها را مانند تمرکزگرایی، دیوان‌سالاری، سیاست‌زدگی و عمل‌زدگی به دنبال بیاورد و همین نگاه سبب شده آموزش و پرورش در عمل زمین‌گیر و ناکارآمد شود» و اضافه می‌کنند: «حکومت به این دلیل نگاه ایدئولوژیک و آرمان‌گرایانه به مدرسه و دانشگاه دارد که می‌خواهد میلیون‌ها دانش‌آموز و دانشجو یک قرائت رسمی از دین را در مدرسه و دانشگاه بپذیرند.» در این خصوص چند نکته قابل تأمل است.

یکی اینکه بهتر است روشن شود منظور از نگاه آمرانه دقیقاً چیست؟ آیا نگاهی از نوع نگاه نهاد‌های نظامی و انتظامی است؟ آیا نگاهی مستبدانه و متکبرانه است؟ آیا نگاهی از نوع عالمان و فقیهان نسبت به مریدان و پیروان و مقلدان است؟ آیا نگاهی حاکی از اقتدار و تحکم معقول است؟ ...

ضمناً اگر چنین نگاهی وجود دارد آیا نتیجه مثبتی به بار آورده و توانسته است در خدمت نظام باشد؟ ظاهراً این موضوع باید به نحو دیگری تبیین شود. به نظر اینجانب، اگر هم در آموزش و پرورش نگاه آمرانه مشاهده می‌شود یا وجود دارد، اولاً نگاه آمرانه آگاهانه و برنامه‌ریزی شده‌ای نیست بلکه «نگاه‌های آمرانه» است که خود مولود مجموعه شرایط و امکانات و مقتضیات این نظام یا سیستم است. در واقع کانون‌های متعدد تصمیم‌گیری در سیستم، که خارج از نظارت عمومی جامعه قرار دارند و فضای مناسب برای نقد آنها؛ حتی برای نخبگان، وجود ندارد، این تلقی عمومی را ایجاد می‌کند که کل تصمیم‌گیری‌ها در این سیستم از یک جا سرچشمه می‌گیرد و لذا «آمرانه» است. البته جا دارد این تلقی اصلاح شود زیرا مادام که چنین تلقی ناخوشایندی در اذهان وجود دارد امکان اصلاح امور وجود نخواهد داشت. تحلیل و تبیین امر آموزش و پرورش واقعاً کار دشواری است. یک نگاه اجمالی به وزیران مختلف‌المشی، مختلف‌الجناح، مختلف‌المرام و ... که طی دو دهه اخیر در دولت‌های حاکم بر صندلی وزارت تکیه زده‌اند و تعمق در تفاوت نگاه آن‌ها به امر تعلیم و تربیت نشان می‌دهد که در رده‌های بالای حاکمیت هنوز تلقی دقیق و روشنی از کارکرد آموزش و پرورش وجود ندارد و در مجموع، وزیر شایسته آن کسی است که در درجه اول بتواند این دستگاه عظیم را از نظر اداری، مالی و کالبدی به حرکت درآورد. صرف نظر از اینکه تا چه حد به غایات و اهداف متعالی آموزش و پرورش می‌انديشد. نقش خود معلم و بدنه آموزش و پرورش در این مسئله تقریباً همواره اندک بوده است و به همین دلیل «تلقی» آمرانه بودن آموزش و پرورش، که آقای مرادی مدنظر دارد، چندان بی‌وجه نمی‌نماید.

همین‌جا اجازه می‌خواهم به چند نکته که در واقع معضلات اساسی آموزش و پرورش هستند اشاره کنم. استنباط بنده این است که طی سه دهه اخیر آموزش و پرورش دچار دگردیسی شده است. به این معنا که از دامنه عمل معلمان کاسته شده، قدرت چانه‌زنی آنها به محاق رفته (چه در امر آموزش و برنامه‌ریزی درسی و چه در امر حقوق و معیشت و غیره)، در عمل چنان تقدیس شده‌اند که گویی تصور می‌کنند باید پیوسته حفظ آبرو کنند و در چارچوب‌هایی واقعی یا تصویری، حرکت کنند که در واقع این خود نوعی انفعال است. همین گرایش نخبگان به ورود به آموزش و پرورش نسبت به دهه اول انقلاب امروز بسیار کمتر شده است؛ گو اینکه البته آموزش و پرورش هم به لحاظ کمی (نه کیفی) دیگر ظرفیت پذیرش ندارد. تغییر اساسی در برنامه‌های پرورشی نسبت به گذشته به وجود نیامده، چشمه‌های خلاقیت، مگر در مواردی چون درس‌هایی که راه دانشگاه را باز می‌کنند یا به المپیادها می‌پیوندند فوران نمی‌کند و بالاخره اینکه چهره‌های تراز اول دانشگاهی و اساتید برجسته تعلیم و تربیت نیز گویا علاقه خود را به

ورود به مباحث آموزش و پرورش از دست داده‌اند. در عوض هزینه‌های آموزش سال‌به‌سال بیشتر می‌شود و بار خانواده‌های فقیر و متوسط را بیشتر می‌کند. مدارس غیرانتفاعی (غیردولتی) هم جزایر پراکنده و نسبتاً بی‌شماری شده‌اند که عموماً به سبب رفاه نسبی که از رهگذر دریافت شهریه‌های بالا به آن رسیده‌اند، معلمان موفق‌تر را به خود جذب می‌کنند. بازار آزاد کلاس‌های کنکور و کتاب‌های آموزشی هم کماکان داغ است. این‌ها همه البته همگی یکسره منفی و موجب ناکارآمدی آموزش و پرورش نیستند، اما تقریباً خارج از اختیار حوزه رسمی آموزش و پرورش عمل می‌کنند.

### تربیت دینی

در گفت‌وگوی مذکور، آقای مرادی به بحث از کم و کیف تربیت دینی نیز ورود کرده‌اند و نکته‌ها و انتقادهایی را متوجه این امر کرده‌اند که به‌طور کلی درست است. در اینجا نکته مهمی وجود دارد که باید مطرح شود. در حدود ۱۵ سال پیش، در دولت اصلاحات و زمانی که مرحوم جعفر علاقه‌مندان، ریاست سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی را بر عهده داشت و ظاهراً با حمایت آن شادروان، آقای دکتر مرادی سلسله گفت‌وگوهای مفصلی را با عنوان «آسیب‌شناسی تربیت دینی» با عده‌ای از چهره‌های تراز اول حوزوی و دانشگاهی از قبیل دکتر احمد احمدی، دکتر داوری اردکانی، دکتر علی شریعتمداری، دکتر غلامعلی حداد عادل، دکتر غلامحسین ابراهیم دینانی، دکتر احسان نراقی، دکتر محمد لکن هاوزن، استاد بهاء‌الدین خرمشاهی، استاد مصطفی ملکیان، دکتر مصطفی محقق‌داماد، استاد محمد مجتهد شیستی، دکتر خسرو باقری، دکتر غلامرضا اعوانی، حجت‌الاسلام والمسلمین علیرضا اعرافی، زنده‌یاد مهندس جعفر علاقه‌مندان انجام دادند و به‌صورت باز و بی‌پروا انتقادهایی را متوجه تعلیم و تربیت دینی کردند. بخشی از این مجموعه در انتشارات مدرسه با همین عنوان به‌صورت کتاب چاپ شد. اکنون با نگاهی به گذشته و طرح مجدد این مباحث، به نظر می‌رسد آن گفت‌وگوها چندان تأثیری به‌جای نهد و هنوز در برهمن پاشنه می‌چرخد که به نظر من این آسیب، یعنی آن‌همه هزینه‌کردن و گفت‌وگو کردن و ... ولی بدون بازتاب‌بودن، خود آسیبی بزرگ‌تر است که مانع هرگونه اصلاح و تجدیدنظری در مسائل و مباحث می‌شود. پس اول باید برای این «واقعیت ملموس» یعنی «بی‌تفاوت نگریستن سیستم به نقد و انتقاد» فکری کرد و سپس قدم در راه اصلاح امور

چه بسیار می‌توان یافت یا دید، افرادی را که تربیت دینی ندارند ولی وجدان و تربیت اخلاقی دارند و لذا سازگاری و همزیستی آن‌ها با کسانی که حقیقتاً تربیت دینی دارند بیشتر است

گذاشت و اما در مورد تربیت دینی، از این فرصت استفاده و عرض می‌کنم که عموماً این‌طور تصور شده است که دادن مقداری کم یا زیاد اطلاعات و آموزه‌های دینی به دانش‌آموزان، یعنی همان کاری که اکنون دارد انجام می‌شود، همان تربیت دینی است. در حالی که این همه «آموزش دینی» است که بعضاً و برحسب اینکه یاددهنده و یادگیرنده (معلم - دانش‌آموز) چه کسی باشد می‌تواند منجر به تربیت دینی هم بشود یا نشود. در حالی که آنچه جامعه علی‌العموم، از متدین گرفته تا غیرمتدین، به آن نیاز دارد «تربیت اخلاقی» است، خواه مبتنی بر دین باشد یا نباشد و این چیزی است که جای خالی آن در برنامه‌های درسی احساس می‌شود. چه بسیار می‌توان یافت یا دید، افرادی را که تربیت دینی ندارند ولی وجدان و تربیت اخلاقی دارند و لذا سازگاری و همزیستی آن‌ها با کسانی که حقیقتاً تربیت دینی دارند بیشتر است! این «صورت مسئله» است و شما آن را با هر کس در میان بگذارید تصدیق می‌کنید یعنی برای «وجدان و تربیت اخلاقی» اولویت قائل می‌شود، ولی در اقدام به کاربردی و عملی کردن آن، ظاهراً «تشنک‌های نهادینه‌شده در ما خوش‌تر آن دارد که وضع موجود را بهتر از وضع مطلوب (پیشنهادی) بپذیریم و لذا رشد و تحولی در آموزش (تربیت) دینی مشاهده نمی‌کنیم.

به نظر من آموزش دینی - از نوعی که ما در مدارس یاد می‌دهیم با درس‌هایی مثل فلسفه، علوم اجتماعی، تاریخ، ادبیات و امثال آن سنخیت دارد و از قضا آن درس‌ها هم به لحاظ پرورشی و ایجاد تغییر در بینش و رفتار دانش‌آموزان چندان مؤثر و موفق نیستند. طرفه اینکه در این چند سال که موضوع علوم انسانی در کشور مورد توجه قرار گرفته و تازه آن هم در پی هشدارهای رهبری انقلاب بوده، ده‌ها سمینار و همایش و گفت‌وگو و مقاله و ... در این باره در سازمان‌ها و نهادهای مختلف برگزار یا منتشر شد و البته اتفاق مهمی هم نیفتاد، ولی در دستگاه آموزش حتی آن سمینارها و همایش‌ها هم اتفاق نیفتاد و چندان مطالب مکتوبی هم منتشر نشد. کسی بلند نشد بگوید این شیوه‌ها و محتواها که در درس‌های علوم انسانی مدارس سال‌هاست ادامه دارد چیست و چگونه است؟ حسن آن چیست و قبح آن کدام است؟ و این «گل‌های نوشکفته جهان اسلام» به تعبیر حضرت امام خمینی در آینده‌ای نزدیک از این درس‌ها چه طرفی خواهند بست. گیریم که در درس‌های علوم پایه و فنی و پزشکی به عالی‌ترین مدارج در سطح جهان دست یابند.

سخن کوتاه، گفت‌وگوی آقای دکتر مرادی از این جهت که حاوی طرح ده‌ها مطلب و مسئله و مشکل در خصوص آموزش و پرورش است گفت‌وگویی خواندنی است و به‌ویژه ای کاش مورد توجه اولیای امر در آموزش و پرورش قرار گیرد و بالاخص دست‌اندرکاران «تحول‌بنیادین» چه‌بسا از این رهگذر باب تازه‌ای برای حل مسائل و مشکلات پیدا شود. ■

# فقر و سرمایه اجتماعی

## فقر چگونه موجب محرومیت و طرد اجتماعی می شود؟



فهیمه بهرامی

### تهران، شهری با دو چهره

نیمه‌های شب اگر سفری به کوره‌های متروک آجری جنوب تهران یا کوچه‌پس‌کوچه‌های دروازه غار، خاک سفید و... داشته باشیم، در مکانی دور از چشم هر بیننده‌ای، چهره‌ای دیگر از شهر تهران خود را به ما می‌نمایاند یا بهتر بگوییم، خود را به صورت ما می‌کوباند. چهره‌ای که با آنچه ما هر روز در آن نفس می‌کشیم کاملاً متفاوت است. روزها شهر بیدار است، آدم‌های مختلف، از قشرها و طبقات اجتماعی مختلف، خواهی‌نخواهی به هم آمیخته‌اند و اگر چه در واقعیت کاملاً از هم جدا هستند، به صورت ابزاری با هم زندگی می‌کنند و شاید همین باعث شود تشخیص‌دانشان از یکدیگر دشوار باشد. شب‌ها ولی چهره دیگر شهر بیدار می‌شود. چهره‌ای که با دیدنش انسان آرزو می‌کند کاش هرگز وجود نداشت. کاش هرگز از خواب خود زنده بود تا چنین صحنه‌هایی را که در خواب هم نمی‌شود دید از نزدیک ببیند؛ اما «ندیدن» دلیل بر «وجود نداشتن» نیست. شاید دلیل این همه تأثر این باشد که شب‌ها، همه اقشار در جامعه تهران به صورت کاملاً فیزیکی از یکدیگر جدا می‌شوند و به عبارتی، همه آدم‌ها «خودشان» می‌شوند. آنگاه دیدن انسان‌هایی از جنس خودت، از نوع خودت، خواهران و برادرانی که حقشان است زیر سقف خانه خودشان باشند و بر بستر خودشان آرمیده باشند، در حالی که در بدترین شرایط روی خاک می‌خوابند و نه غذایی برای خوردن دارند و نه جامه‌ای برای گرم کردن تن و نه وسیله‌ای برای حفاظت از خود، آزارت می‌دهد. بسوی تند دود و افسون حتی هوای تازه را هم از آنها می‌گیرد و شرایطی را رقم می‌زند که بیش از هر چیز می‌توان آن را «غیرانسانی» نامید.

یکی از نخستین سؤالاتی که پس از دیدن چنین صحنه‌ای در ذهن هر انسان بیداری مطرح می‌شود این است که به‌راستی ابعاد فقر تا کجا می‌تواند ادامه پیدا کند؟ مگر غیر از این است که فقرا هم مانند دیگران انسان هستند، پس چرا چنین حجمی از

آنها باید این گونه زندگی کنند؟ چگونه حق یک زندگی آبرومندانه در کنار خانواده - حتی با وجود فقر - از آنها گرفته شده است؟ جالب اینجاست که وقتی با آنها وارد گفت‌وگو شوی همه جور آدم میانشان می‌بینی. از دانشگاه‌رفته و تحصیل کرده تا بی‌سواد، مهاجر و بومی، مجرد و متأهل، مذهبی و غیرمذهبی و حتی فرزند شهید... این تنوع و گوناگونی نشان می‌دهد که برای پیدا کردن عامل مشترکی که باعث می‌شود این گونه بخشی از جامعه از بدنه اصلی آن کنده شده و به حاشیه رانده شود به دنبال دیگر ابعاد مسئله اجتماعی وسیع «فقر» بگردیم.

### فقر؛ یک بحث نظری

شاید بیشتر مردم تصور کنند، فقر مساوی «پول نداشتن» یا همان «پولدار نبودن» است. این تصور اگر چه درست است، ولی دقیق نیست. نمی‌توان پولدار نبودن یا همان محرومیت از سرمایه اقتصادی را دقیقاً مساوی فقر دانست، گر چه مهم‌ترین وجه آن همین است؛ اما باید گفت فقر پدیده‌ای تک‌بعدی نیست که فقط با جنبه اقتصادی آن قابل شناخته‌شدن باشد. بلکه باید جنبه‌های دیگر آن، خصوصاً ابعاد فرهنگی و اجتماعی‌اش را هم مدنظر قرار داد.

پی‌یر بوردیو<sup>۱</sup> جامعه‌شناس معاصر فرانسوی، به‌خوبی توانسته است با صورت‌بندی مفاهیمی چون سرمایه، میدان و عادت‌واره، فضایی از جامعه طبقاتی امروز ما را ترسیم کند. او در این ترسیم، به‌جای اینکه مانند نگرش سنتی جامعه را به هرم تشبیه کند، اصطلاح «فضای اجتماعی» یا «میدان» را به کار می‌برد و هر طبقه اجتماعی را نه به صورت منفرد، بلکه در ارتباط با سایر طبقات مورد بررسی قرار می‌دهد. به گفته بوردیو، بازی در فضای اجتماعی



پی‌یر بوردیو

یا میدان، حالتی رقابتی دارد و عوامل اجتماعی در آن تدابیری گوناگون برای اداره یا بهبود جایگاه خود به کار می‌گیرند. چیزی که در میدان بر سر آن بازی می‌شود، افزودن سرمایه است. بوردیو چهار نوع سرمایه را مطرح می‌کند: اقتصادی (پول و دارایی)، فرهنگی (مانند معلومات علمی، سلیقه، زیبایی و ترجیحات فرهنگی، زبان و...)، اجتماعی (مانند خویشاوندان، خانواده، میراث فرهنگی و مذهبی) و نمادین (چیزهایی که نماینده همه اشکال سرمایه به صورت قابل‌تبادل در میدان‌های دیگر هستند). بازیکنانی که با داشتن سرمایه بازی را آغاز می‌کنند، از پشتیبانی بیرون برخوردارند؛ زیرا میدان بر این سرمایه‌ها متکی است و نیز بخش عمده‌ای از همین سرمایه را تولید می‌نمایند. چنین بازیکنان خوشبختی می‌توانند از مزیت سرمایه خود برای اندوختن بیشتر بهره‌برند و نسبت به دیگران پیشرفت بیشتری داشته باشند. (گرنفل، ۱۳۸۹: ۱۲۹)

به عقیده بوردیو، افزایش سهم هر یک از سرمایه‌ها، می‌تواند به افزایش در دیگر سرمایه‌ها منجر شود. برای نمونه، کسی که از سرمایه اقتصادی (پول و دارایی) بیشتری برخوردار است، امکان بیشتری برای افزایش سرمایه فرهنگی خود مانند تحصیلات عالی دارد تا کسی که از سرمایه اقتصادی کمتری برخوردار است. در مقابل، افزایش سرمایه فرهنگی نیز می‌تواند باعث شود فرد شغل بهتر با درآمد بیشتری پیدا کند و به این ترتیب سرمایه اقتصادی او نیز افزایش پیدا می‌کند. داشتن پول و تحصیلات عالی (سرمایه اقتصادی و فرهنگی) موقعیت و پایگاه فرد را در جامعه بالا می‌برد و می‌تواند باعث افزایش ارتباطات اجتماعی او، افزایش اعتماد دیگران نسبت به او و به دست آوردن اعتبار بیشتری در میدان‌های مختلف جامعه شود؛ یعنی افزایش سرمایه اجتماعی. اگر کمی در جامعه خود تأمل کنیم خواهیم دید که تعداد اندکی از افراد هستند که از همه سرمایه‌ها به میزان زیادی برخوردار باشند. چرا که امکان افزایش سرمایه‌ها به صورت عادلانه میان همه افراد توزیع نشده است. درست در نقطه مقابل آنها، قشر وسیعی از جامعه هستند که از هیچ‌یک از سرمایه‌های فوق برخوردار نیستند. وقتی محرومیت از هر سه سرمایه شدت پیدا می‌کند، وضعیتی رقم می‌خورد که می‌توان نام آن را «فقر» گذاشت؛ بنابراین، فقر یک پدیده تک‌بعدی و صرفاً اقتصادی نیست. نمی‌توان

برخوردار نبودن از خوراک، پوشاک و سرپناه مناسب را به تنهایی فقر دانست، در حالی که انسان‌ها، نیازهای دیگری هم علاوه بر نیازهای مادی دارند. آنچه در این مقاله می‌خواهیم به آن بپردازیم، نیاز به سرمایه اجتماعی به‌عنوان یکی از عواملی است که محرومیت از آن می‌تواند وضعیتی را که در ابتدای سخن توصیف کردیم رقم بزند.

## محرومیت از سرمایه اجتماعی، عامل طرد از جامعه

به دلایل متعددی سرمایه اجتماعی در جامعه ما نقش مهمی در زندگی افراد ایفا می‌کند. از دلایل فرهنگی و سنتی ایرانی در اهمیت خانواده گرفته تا آنچه امروزه باعث پیشرفت و ارتقای اجتماعی آدم‌ها می‌شود و به‌عنوان یک آسیب اجتماعی به آن نگاه می‌شود؛ یعنی استفاده از روابط دوستی، آشنایی و فامیلی برای دورزدن قانون و بالا رفتن از پله‌های ترقی؛ البته در این مورد، افراد بیشتر از سرمایه اجتماعی خود سوءاستفاده می‌کنند تا استفاده صحیح، اما آنچه مهم است این است که داشتن روابط گسترده در هر میدان می‌تواند فرد را نه تنها در میدان تثبیت کرده، بلکه روز به روز باعث بهبود موقعیت او شود.

سرمایه اجتماعی، پیوندی بسیار تنگاتنگ با سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی دارد. از نظر بورديو، سرمایه اجتماعی در واقع شبکه‌ای از ارتباطات اجتماعی - سازمانی است که شخص با دیگر گروه‌های اجتماعی برقرار می‌کند. هر چه این روابط بیشتر باشد، حجم سرمایه اجتماعی نیز بیشتر می‌شود، اما از سوی دیگر، سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی نیز پیوند مهمی با سرمایه اجتماعی دارند. افراد دارای سرمایه اقتصادی و فرهنگی بالاتر، شانس بیشتری برای فراهم‌آوری بیشتر سرمایه اجتماعی دارند. از طرفی خود سرمایه اجتماعی نیز می‌تواند به افزایش دو سرمایه دیگر کمک کند؛ اما فقرا در وهله اول به دلیل اینکه شدیداً از سرمایه اقتصادی محرومند، نمی‌توانند سرمایه اجتماعی زیادی برای خود کسب کنند. چرا که عمده وقت و انرژی آنها باید صرف پیدا کردن راهی برای زنده ماندن شود. آنها با مشکلات مختلفی دست‌وپنجه نرم می‌کنند که باید به فکر حل آنها باشند و به همین دلیل کمتر افراد فقیر را در گروه‌ها، سازمان‌ها، حزب‌ها، انجمن‌ها و دیگر تجمعات و تشکلهای مدنی می‌بینیم. از سوی دیگر، جامعه نیز تمایلی به برقرار کردن ارتباط با آنها و راه‌اندیشان به عرصه فعالیت‌های اجتماعی ندارد و این می‌تواند ناشی از محرومیت از همین سرمایه‌ها باشد. به‌عبارت دیگر، فقرا در یک وضعیت طردشدگی در سراسر زندگی خود به سر می‌برند و تنها رابطه‌ای که می‌توانند با اطرافیان برقرار کنند، روابط خانوادگی است. در بسیاری موارد حتی همین رابطه هم آسیب می‌بیند یا کاملاً قطع می‌شود. افراد کارتن‌خواب نه تنها از هر گونه عضویت در جامعه محروم هستند، بلکه حتی از خانواده هم طرد شده و زندگی خود را در تنهایی و انزوا ادامه می‌دهند. به علت برجسب‌های

## کاهش روزافزون سرمایه اجتماعی منجر به وضعیتی می‌شود که آن را «طرد اجتماعی» می‌نامند

گوناگونی که از جامعه می‌خورند همواره به دیده تحقیر به آنها نگاه می‌شود و هیچ‌گونه اعتمادی به آنها برای برقرار کردن رابطه، حتی رابطه‌ای کاملاً کاری و ابزاری صورت نمی‌گیرد.

اما چگونه می‌توان سرمایه اجتماعی را سنجید؟ از کجا می‌شود فهمید که افراد از چه میزان سرمایه اجتماعی برخوردار هستند؟ شاخص‌های مختلفی برای سنجش سرمایه اجتماعی وجود دارد که سه تا از مهم‌ترین این شاخص‌ها عبارت‌اند از: اعتماد، ارتباط با دیگران، مشارکت و عضویت سازمانی. در مورد «اعتماد» باید گفت، پژوهش‌ها نشان می‌دهد هر چه جایگاه یا طبقه اجتماعی - اقتصادی فرد در جامعه پایین‌تر باشد، اعتماد دیگران نسبت به او نیز کمتر می‌شود. شاید یکی از علل آن این باشد که فقر به دنبال خود مجموعه‌ای از آسیب‌ها و مسائل اجتماعی دیگر را به دنبال می‌آورد و به همین دلیل این ذهنیت در دیگر افراد جامعه ایجاد می‌شود که فقیر بودن یعنی بیکار بودن و بیکار بودن یعنی تمایل به انجام هر نوع عمل نادرست برای به دست آوردن پول. در مورد شاخص اعتماد باید این نکته را افزود که اعتماد یک فرایند متقابل و دوطرفه است. به‌موازات اینکه اعتماد دیگران به فرد کاسته می‌شود، اعتماد فرد هم به دیگران کم می‌شود و بالعکس. این موضوع در مورد کارتن‌خواب‌ها به دلیل عامل اعتیاد شدت بیشتری دارد. کاهش اعتماد متقابل، منجر به افزایش برخی آسیب‌های اجتماعی و جرائم نیز می‌شود. در مورد فقرا اعتماد متقابل معمولاً از سطح خانوادگی - خویشاوندی فراتر نمی‌رود. چرا که ارتباط‌های افراد با محیط خارج از خود بسیار محدود است و خروج از محدوده‌ای که به‌صورت غیررسمی برای آنان تعریف شده با ریسک از دست‌دادن سرمایه اقتصادی همراه خواهد بود.

شاخص دیگری که برای سنجش سرمایه اجتماعی به کار می‌رود، «ارتباط با دیگران» است. این «دیگران» از خانواده که نخستین پیوندهای اجتماعی فرد در آن برقرار می‌شود شروع می‌شود و شامل خویشاوندان، همسایگان، دوستان، همکاران و... نیز می‌شود. طبعاً هر چه اعتماد متقابل کمتر باشد، ارتباط با دیگران نیز محدودتر می‌شود. در اینجا باید یادآوری کرد که منظور از ارتباط، رابطه‌ای است که منجر به افزایش سرمایه اجتماعی افراد و کمک به آنها در جهت ارتقای پایگاه اجتماعی‌شان باشد. بدین ترتیب، روابط صرفاً کلامی یا روابط دیگری که در آن اثر چندان از حس حمایت، پشتیبانی و اعتماد دیده نمی‌شود مدنظر نیستند. «خانواده» یکی از مهم‌ترین هسته‌های سرمایه اجتماعی در جامعه ماست که شاید در بسیاری از دیگر جوامع تا بدین

حد نقش پررنگی نداشته باشد. خانواده‌ها در ایران اگرچه با مشکلات بزرگ و کوچکی دست‌وپنجه نرم می‌کنند، اما همچنان یکی از مستحکم‌ترین نهادهای اجتماعی محسوب می‌شوند که نقش مهمی در جامعه‌پذیری افراد و وارد کردن فعالانه آنها به جامعه بازی می‌کنند. ضمن اینکه باید به یاد داشت، خانواده جزو معدود پشتوانه‌هایی است که فرد می‌تواند در هر شرایطی به آن تکیه داشته باشد و چتر حمایتی بدون چشم‌داشت آن به‌سادگی از سر افراد برداشته نمی‌شود. ارتباطات دوستی نیز امروزه از اهمیت زیادی برخوردار هستند. اگر کمی دقت کنیم به یاد خواهیم آورد که «دوستان» ما در مقاطع و برهه‌های مختلف از زندگی مان چه نقش‌های مؤثری در زندگی ما داشته‌اند. روابط دوستی می‌تواند تأثیر مهمی در موفقیت‌های زندگی افراد داشته باشند، اما شاید برای برخی عجیب به نظر برسد که فقر تا چه حد می‌تواند در تضعیف روابط دوستی اهمیت داشته باشد. دوستی یک کنش متقابل اجتماعی در فرایند تبادل اجتماعی است. همه دوستان، از سرمایه‌های یکدیگر (چه اقتصادی، چه فرهنگی و چه اجتماعی) استفاده می‌کنند، هر چند که نقش سرمایه اجتماعی در میان دیگر سرمایه‌ها پررنگ‌تر است. بنابراین هر چه محرومیت از این سرمایه‌ها بیشتر باشد، روابط دوستانه هم محدودتر و سست‌تر می‌شود.

کاهش روزافزون سرمایه اجتماعی منجر به وضعیتی می‌شود که آن را «طرد اجتماعی»<sup>۲</sup> می‌نامند. طرد فرایندی است که به‌تدریج منجر به جداشدن فرد از جامعه و انزوای اجتماعی<sup>۳</sup> می‌انجامد. این انزوا، برخلاف انزوایی که تارک‌دیناها و ریاضت‌کشان دارند، یک فرایند ناخواسته و صرفاً به دلایل اجتماعی است و شرایطی را برای فرد رقم می‌زند که به‌هیچ‌وجه خواهان آن نبوده و هیچ منفعتی برایش ندارد. بیشتر فقرا در یک وضعیت طرد همه‌جانبه قرار دارند که مهم‌ترین عامل آن هم فقر است. طرد اجتماعی از جمله پیامدهای مهم فقر است که خود می‌تواند در مرحله‌ای دیگر به علت آن بدل شود. واضح‌ترین و تعجب‌آورترین اشکال فرایند طرد را می‌تواند در خارج از ذهنیت‌هایی که کمک به عادی‌شدن طردشده در جامعه مدرن و پیشرفته می‌کنند، مشاهده کرد. در جامعه‌ای که الگوی غالب «انسان اقتصادی» است، شرکت‌جستن در تبادلات مادی و سمبولیک عمومی لازم به نظر می‌رسد. تمام کسانی که از حضور در این معاملات و بازار امتناع می‌ورزند یا ناتوان از آن هستند به‌عنوان طردشدگان به حساب می‌آیند. «فقر» یعنی ناتوانی از حضور در بازار مصرف. بیکاری یعنی ناتوانی از شرکت کردن در بازار تولید. این دو پدیده، یعنی فقر و بیکاری به اشکال گوناگون هر دو، طردکننده از بازار هستند. لیکن هر دو، افراد را از مطلوب‌ترین در جامعه مدرن، یعنی سرمایه‌ها و امتیازات اقتصادی دور می‌کنند؛ اولین شکل طرد عبارت است از گسستگی‌های پیوندی که به‌صورتی قانونمند و جدی بازیگران

اجتماعی را به الگوی جامعه پیوند می دهد. (زیرا، ۱۳۸۵: ۲۰) شدیدترین وجه طرد اجتماعی، طرد از خانواده است. همان طور که گفته شد، خانواده، نهادی اجتماعی است که علاوه بر جامعه پذیری افراد، از آنان بدون چشمداشت حمایت می کند و به دلیل وجود روابط خونی و عاطفی، این حمایت - حتی اگر همه حمایت های اجتماعی دیگر قطع شوند - به ندرت کاملاً قطع می شود. افرادی که از خانواده خود جدا می شوند، اگر از دیگر سرمایه ها نیز محروم باشند احتمال زیادی دارد که به وضعیت کارتن خوابی دچار شوند.

### جمع بندی

به این ترتیب فقر می تواند به تنهایی عامل مستقیمی در طرد اجتماعی افراد باشد. افراد فقیر عموماً از مشارکت های اجتماعی و سیاسی محروم هستند و این هم به واسطه شرایط خاص اقتصادی زندگی آنهاست و هم به دلیل محرومیت از سرمایه فرهنگی. محرومیتی که موجب می شود آنها دانش لازم برای شرکت در سازمان ها و نهادها یا پیگیری حقوق خود از طریق آنها را پیدا نکنند. وجود نابرابری و تبعیض طبقاتی مهم ترین عامل در طرد اجتماعی است. هر چه فرد فقیرتر و محروم تر باشد، بیشتر به او به عنوان یک عضو متمایز یا «کسی که از ما نیست» نگاه می شود و خود فقرا هم با حسی که از این تبعیض دارند، ناخودآگاه خود را از جامعه جدا کرده و فقط در حیطه زندگی خصوصی خود نقش فعال دارند. امری که خود به طردشدگی بیشتر آنها دامن می زند. بنابراین محرومیت از هر سه سرمایه طرد اجتماعی را به دنبال دارد. کارتن خواب ها به دلیل اعتیادی که خود عامل بسیاری مسائل اجتماعی است، حتی از خانواده خود نیز طرد می شوند. اینکه خود خانواده دیگر تمایلی به بودن در کنار آنها ندارد یا آنها برای آسیب نپذیردن اعضای خانواده از آن دوری می کنند، در نهایت فرقی به حالشان ندارد و آنها در هر صورت ناچار می شوند مدت زیادی بی خانمان زندگی کنند. بی خانمانی مشکلات فراوانی به همراه دارد: عدم رعایت بهداشت، بیماری، اجبار به انجام برخی جرائم و سرانجام تبدیل شدن به موجودی که هیچ کس خواهانش نیست و به شکلی کاملاً فیزیکی و عریان از جامعه پس زده می شود.

### منابع:

- گرنفل، مایکل، مفاهیم کلیدی پی بوردیو، ترجمه محمد مهدی لیبی، نشر افکار، ۱۳۸۹.
- زیرا، مارتین، نظریه های جامعه شناسی طردشدگان اجتماعی، ترجمه سیدحسن حسینی، نشر آن، ۱۳۸۵.
- زاهدی، محمدجواد، امیرملکی، امیراسلان حیدری، فقر و سرمایه اجتماعی، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال هفتم، شماره ۲۸، ۱۳۸۷.

### پی نوشت

۱. Pierre Bourdieu
۲. social exclusion
۳. social isolation ■

## مبارزه ادامه دارد

## آیا اندیشه های لیبرالی موجب انحراف در جنبش زنان نشده است؟

### فروزان یزدانی

و جامعه به او تحمیل کرده اند. (دوبووار، ۱۳۸۸: ۲۹)

او مطرح می کند که «به او (دختر بچه) آموخته می شود که برای خوشایند واقع شدن باید از استقلال خود چشم پوشد. با او چون عروسکی زنده رفتار می شود و آزادی را از او دریغ می دارند... اگر در این مورد (در آزاد بودن) تشویقش کنند، می تواند همان وفور آکنده از زندگی، همان کنجکاوی، همان روح ابتکار و همان تهور پسر بچه ها را از خود نشان دهد.» (همان: ۳۰) پس استنباط می شود که نحوه اجتماعی شدن به شدت بر روح و جسم و ذهن زن در تمام طول زندگی اش، اثر خواهد گذاشت. پس «یک انسان، زن زاده نمی شود، بلکه تبدیل به زن می شود.»

منشأ اثر این نگرش ها را می توان به وضوح در نزد فلاسفه ای چون ارسطو - که به طرز حیرت آوری سراسر جهان آکنده از نگرش های اوست - مشاهده کرد. ارسطو اعتقاد دارد که در جهان، گروهی برای فرمانروایی و گروهی برای فرمان برداری زاده شده اند. او برای فهم این موضوع جاننداری را مثال می زند که از روان و تن ساخته شده است؛ روان فرمان می دهد، پس فرمانروایان به مثابه روان یک جاندار هستند و تن فرمان می پذیرد که فرمان برداران همان تن یک جاندارند. ارسطو در کتاب سیاست می گوید: «رابطه زن با مرد، رابطه زیر دست با زبردست و فرمانروا با فرمان بردار است، پس این اصل کلی باید درباره همه آدمیزادگان صدق کند.» (ارسطو، ۱۳۹۰: ۱۵)

ارسطو در نهایت نتیجه می گیرد که «همه آدمیزادگان با هم به همان اندازه فرق دارند که تن از روان، یا آدمی از دد (و چنین است حال همه کسانی که وظیفه ای جز کار بدنی ندارند و از کار بدنی سودی بهتر به مردمان نرسانند). این گونه کسان طبعاً بنده اند و صلاح ایشان در فرمان بردن است زیرا که آن کس طبعاً بنده است که توانایی تعلق به دیگری را دارد (و به همین دلیل عملاً به دیگری تعلق می یابد) و...» (همان)

در تورات نیز آمده است که حوانه برای خود، بلکه به مثابه همراه آدم آفریده شده است و از پهلوی او بیرون کشیده شده است. در فرهنگ تاریخی و ادبی، ترانه ها و افسانه ها، همه تجلیسی از مرد هستند و قهرمان ها و دلاوران و ناجیان نیز همگی

همه انسان ها، از هر بومی و قومی با هر رنگ و فرهنگی و از هر سرزمینی با هر باور و زبانی و هر جنسیتی، از بدو تولد دارای حقوقی هستند؛ حقوقی برابر که هر انسانی ذاتاً آنها را داراست. حکومت های دیکتاتور و توتالیتر اما، این حقوق را به رسمیت نمی شناسند و با هر ابزار قدرتی که دارند و زوری که به کار می برند، حقوق انسان ها را از ایشان سلب می کنند. حق حیات، امنیت، آرامش، آزادی در عقیده و بیان و پس از بیان، برابری، انتخاب، بهره مند بودن از عدالت اجتماعی، استقلال و... از جمله این حقوق هستند. مشارکت در امور سیاسی کشور نیز حقی است میان سایر حقوق انسان. زنان در طول تاریخ از داشتن این حق به شدت محروم بوده اند و این محرومیت همچنان ادامه دارد.

### علل و ریشه ها

نظریه های مختلفی طرح شده که به بررسی علل و ریشه های این کمبود مشارکت سیاسی زنان می پردازند: اختلافات فیزیولوژیکی، شیوه متفاوت اجتماعی شدن، دلایل روان شناسانه، وجود جامعه مردسالار و... از جمله این نظریات هستند. البته تفاوت در شیوه اجتماعی شدن نقش بسیار پررنگ تری در ایجاد چنین شرایطی داشته و درجه اهمیت آن بسیار بالاتر است و به واقع سهم بسیار بیشتری را باید برای آن قائل بود، به گونه ای که این تفاوت در نحوه اجتماعی شدن دختر بچه و پسر بچه و در نهایت زن و مرد، می تواند علتی برای ایجاد سایر نظریه ها باشد. سیمون دوبووار در این زمینه می گوید: «بازی ها و رؤیاها، دختر بچه را به سوی انفعالی می کشانند، اما او پیش از آنکه زن شود، موجودی بشری است و از پیش می داند که پذیرفتن خود به مثابه زن، در حکم کناره گیری و مثله کردن خودش است.»

دوبووار به نقش پررنگ جامعه اشاره و تأکید می کند: «به این ترتیب حالتی انفعالی که اساساً زن «زنانه» را مشخص می کند، خطی است که از همان نخستین سال های زندگی او گسترش می پذیرد، اما غلط است ادعا شود که این اصلی بیولوژیک است؛ در حقیقت این تقدیری است که آموزش دهندگان





سیمون دو بووار

فمینیست‌ها قرار گرفته است. زمانی فمینیسم، زنان را به همبستگی و اتحاد تشویق می‌کرد و خواهان حرکت‌های همبسته جمعی در جهت وصول حقوق و مطالباتشان بود، اما اکنون این جنبش مشوق پیشرفت فردی و در نهایت کسب سود و منفعت فردی شده است. در موج دوم فمینیسم، مبارزان سعی کردند که مرزهای سیاسی سنتی را مورد انتقاد قرار دهند و تعریف جدیدی از سیاست ارائه دادند که بتواند روابط قدرت را خارج از نهادهای رسمی سیاسی در بر بگیرد. این موج جنبش آزادیخواهی زنان به صورت ناقد سرمایه‌داری دولتی پدید آمد، اما بخشی از آن دست‌مایه نظام سرمایه‌داری نولیبرال شد. دو نگرش متفاوت از هم در موج دوم فمینیسم وجود دارد؛ نخست، جهانی را متصور می‌شوند که در آن رهایی زنان پا به پای مردم سالاری و همبستگی اجتماعی پیش می‌رود و هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند و در هم تنیده‌اند و دومین سناریو این است که به زنان و مردان وعده بخشیدن استقلال فردی، حق انتخاب فردی، آزادی فردی و ... در قالب و چارچوب ایدئولوژی کاپیتالیسم داده می‌شود. جنبه دوم موج دوم فمینیسم بیشتر در جهت تأمین منافع نولیبرالی و نگرش فردگرایی‌اش و جدا کردن افراد از هم و ایجاد رقابتی منفی میان آنها، تمام شده است، اما تا زمانی که زنان و مردانی مبارز، اندیشه‌های همبستگی و دموکراسی مشارکتی را در سر می‌پرورانند و آرمان آزادی زنان و همچنین مردان را در یک جامعه همبسته زنده نگه می‌دارند، جنبه اول این موج هنوز زنده است و مبارزه در این راه ادامه دارد.

### منابع

- ۱- دو بووار، سیمون، جنس دوم، جلد دوم، ترجمه قاسم صنعوی، انتشارات توس، چاپ هشتم، ۱۳۸۸.
- ۲- ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۹۰.
- ۳- پناهی، محمدحسین، جامعه‌شناسی مشارکت سیاسی زنان، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۶. ■

مشارکت به کار برد. حق رأی و مشارکت سیاسی زنان یک پدیده قرن بیستمی بوده که البته این مبارزات و خواست‌های زنان، ریشه‌های دیرینه‌تری از قرن بیستم دارد.

سعداوی (نویسنده و فعال اجتماعی فمینیست) به نکته تأمل‌برانگیزی اشاره می‌کند که بسیار مهم است. او می‌گوید «زنان برای مشارکت سیاسی واقعی و برابری با مردان ابتدا نیاز به یک انقلاب روانی و عقلی دارند تا عقل و روح زن از ویژگی‌ها و ذهنیات نادرست درباره خود رها شود. در واقع یک انقلاب فرهنگی برای رهایی زنان ایجاد می‌شود تا زمینه برای حرکت‌های اجتماعی-سیاسی بعد و دگرگونی‌های عمیق ساختاری آماده کند که البته کار سختی است» (همان: ۷۷) ویژگی‌ها و ذهنیات نادرستی که سعداوی به آنها اشاره می‌کند همان رهایی از قیدوبندهای نامرئی ذهنی، فرهنگی، قانونی و ... است که جوامع مردسالار در طول زندگی زنان، از کودکی تا نوجوانی و جوانی و پس از آن میان‌سالی و کهن‌سالی به زنان تحمیل کرده و طبق ارزش‌ها، هنجارها، خواست‌ها و اراده‌های این جوامع مردسالار، دخترپچه‌ها را اجتماعی کرده که تا انتهای عمر زن، این نگرش‌ها و باورها همراه او هستند و بر لایه‌های زندگی‌اش اثر می‌گذارند. همان‌طوری که دو بووار می‌گوید که زنان برای مرد «دیگری» انگاشته شده و به حساب می‌آیند و چنین ادراکی، در هویتشان درونی می‌شود، پس مرد کنشگر و زن کنش پذیر خواهد شد. البته او معتقد بود که زنان خود می‌توانند با به چالش کشیدن این افسانه‌های فرهنگی، خود را بازتعریف کنند و زمینه آزادی خود را فراهم آورند.

زن با انقلابی درونی باید به تمام بی‌عدالتی‌هایی که در باور او رسوخ و رسوب می‌کند «نه» بگوید تا بتواند خود را از شیء بودن برهاند و به انسان بودن دست یابد. پس خواهد توانست جایگاه خود را بازیابد و در آن زمان است که نه تنها در عرصه سیاست، بلکه در سایر عرصه‌ها، می‌تواند ظهور و حقوقش را مطالبه کند.

### انحراف در جنبش زنان

زنان مبارز، مانند تمامی مبارزان در راه حق و حقیقت، آرمان‌هایی داشتند؛ اما اکنون می‌بینیم که این جنبش با اندیشه‌های نولیبرالی پیوند برقرار کرده و به نوعی در خدمت نظام سرمایه‌داری قرار گرفته است. زمانی فمینیست‌ها جامعه‌ای را که مشوق منفعت‌طلبی و فردگرایی بود نقد می‌کردند، در حالی که امروزه اندیشه‌های لیبرالی در صددند که به زنان نیز مانند مردان، همان نقش‌های از پیش تعیین شده‌ای را که طراحی کرده‌اند، بدهند و زنان راه خود را در این کانال نقش‌ریزی شده باز کنند؛ نقش‌هایی که با منافع نهایی نظام سرمایه‌داری مطابق است. زمانی اولویت جنبش فمینیسم، مانند تمامی جنبش‌های آزادیخواه، همبستگی اجتماعی بود، اما اکنون حرکت به سوی قله سرمایه‌داری و دستیابی به ارزش‌های مرسوم در این سیستم یعنی، کسب موفقیت فردی و منفعت‌طلبی، رأس حرکت

مرد؛ پدر نان خانواده را فراهم می‌کند و در حکم رئیس خانواده است. در نهایت این مردان هستند که اربابان دنیا به شمار می‌روند و صدا البته که باید ریشه محرومیت زنان از داشتن حقوق انسانی‌شان را در طول تاریخ، در این نظریات ضد زن جستجو کرد.

### مبارزات زنان

طی چند قرن اخیر، زنان در مناطق مختلف جهان برای احقاق حقوقشان مبارزه کرده و گام‌هایی را در جهت تحقق و وصول این حقوق برداشته‌اند. با وجود تمام مخالفت‌ها و موانعی که بر سر راه زنان قرار داده‌اند و این مخالفت‌ها و موانع را طی دوران، تحکیم بخشیده‌اند و البته خود زنان در به گوشه رانده شدنشان دخیل بودند، زنان برای مشارکت در امور سیاسی کشورشان مبارزه کرده و در نهایت تا حدودی توانسته‌اند این سدها را به عقب رانده و حتی از حقوقشان را تحقق بخشند؛ حق رأی دادن. رأی دادن یکی از انواع مشارکت سیاسی در هر کشوری است که البته سهم بسیار ناچیزی از مشارکت سیاسی را در برمی‌گیرد. محرومیت زنان از هر نوع حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی منجر شد که زنان در غرب برای مطالبه حقوق خود و استیفای حقوق از دست‌رفته‌شان و از بین بردن نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، جنبش‌هایی را به راه بیندازند. فمینیسم همان جنبش زنان است که در فرهنگ جامعه‌شناسی از آن استفاده می‌شود و این گونه تعریف می‌شود: «جنبش زنان جنبشی است که ادعا می‌کند زنان در جامعه مدرن به طور سیستماتیک به حکم ماهیت نظام حاکم، مورد تبعیض و ستم قرار می‌گیرند و خواهان برابری فرصت‌ها برای مردان و زنانند» (پناهی، ۱۳۸۶: ۶۴).

فمینیسم مکاتب مختلفی دارد که البته «ویژگی‌های تمامی آنها، اعتقاد به برابری حقوق، فرصت‌ها، امکانات و منزلت اجتماعی زن و مرد و تلاش در جهت از بین بردن سلطه‌جویی جنسی (مردسالاری) و پایان بخشیدن به ستم، تبعیض و خشونت علیه زنان است.» (همان)

در انقلاب کبیر فرانسه، در سال ۱۷۹۱ میلادی اعلامیه حقوق بشری با عنوان «حقوق مردان» انتشار یافت. زنان انقلابی فرانسه با این اعلامیه که تنها حقوق مردان را در برمی‌گرفت، مخالفت کردند و خانم «المپ دو گوژ» از رهبران انقلابی پاریس و هم‌زمان او، اعلامیه جدیدی را به نام «حقوق زنان» منتشر کردند و با این کار اعتراض خود را به اعلامیه حقوق بشری که حق را تنها مختص مردان می‌دانست، نشان دادند. جزای دلیری و بی‌پروایی و جسارت این زنان، از دست دادن سرشان زیر تیغه گویوتین بود و جرمشان، ضدانقلابی بودن!

موج جنبش‌های آزادی‌بخش زنان به سوی کشورهای جهان سوم و از جمله کشورهای اسلامی حرکت کرد. زنان این کشورها نیز توانستند برای مشارکت در عرصه سیاسی کشور، حق رأی را به دست آورند، اما داشتن حق رأی ناچیزترین حقی است که می‌توان در سیاست جامعه‌ای برای

## مقابله با مرگ طبیعت پیش از آنکه دیر شود با طبیعت آستی کنیم



رسول اژتیان

روند افزایش سرسام‌آور آلاینده‌های محیط‌زیست شرایط زندگی را هر روز نامناسب‌تر کرده و ضمن نابودی زیرساخت‌ها، حرکت به سمت پایان عمر زمین را تسریع می‌کند. سیر قهقراپی نابودی شرایط زیست‌محیطی زمین را باید از نشانه‌های پنهان و آشکار آن شناخت. از عوارض جانبی زندگی مدرن می‌توان به انواع و اقسام امراض ناشناخته که بقای طبیعت را تهدید می‌کنند، اشاره کرد. سرعت سرسام‌آور تحولات علمی و صنعتی جهان امروز از یک طرف آسایش مردم را به همراه داشته و از طرفی دیگر عوارض جانبی، شیرینی آن را به کام ساکنان زمین زهر آلود کرده است. مردم دنیا امروزه می‌توانند صبحانه را در توکیو، ناهار را در اروپا و شام را در نیویورک صرف کنند، اما آلاینده‌های خروجی از موتورهای جت، تمام عوامل زندگی را به قدری آلوده می‌کنند که باید پرسید «آیا ارزش آن‌را ظلدارد؟»

گاز فرئون<sup>۱</sup> با فرمول شیمیایی  $Cl_2F_2C$ ، از مهم‌ترین کشفیات قرن گذشته بود و در مدت نیم‌قرن به‌عنوان مولکولی ایده‌آل شناخته می‌شد، تا اینکه در دهه هشتاد میلادی نقش مخرب آن برای لایه ازون شناخته شد. افزایش سرطان‌های پوستی، حتی در مناطقی غیر صنعتی مانند قطب شمال<sup>۲</sup> تازیه‌های تمدن برگرد به طبیعت بی‌دفاع بود که سقوط کره خاکی را نزدیک‌تر می‌کرد.

رشد ماشینیسیم و تهویه متبوع اماکن از طرفی زندگی را شیرین‌تر کرده، اما عوارض جانبی آن یعنی آلودگی هوا، آب و خاک دنیا را به ام‌الامراض طبیعت یا «مرض قند یا دیابت اجتماعی» مبتلا کرده است که حرکت به سوی مرگ تدریجی زمین را به دنبال دارد.

اکسیژن که از حیاتی‌ترین ماده بقای انسان و گیاهان و حیوانات است، اما در اثر افزایش بی‌رویه مصرف سوخت‌های فسیلی، میزان اکسیژن موجود در زمین به‌شدت کاهش می‌یابد. آیا بیلابی از ذخایر این ماده حیاتی، یعنی میزان مصرف و میزان بازتولید آن در اثر فوسنتز نظر گرفته‌ایم؟ آیا تصور می‌کنیم موجودی اکسیژن زمین پایان‌ناپذیر است که این چنین بی‌رویه آن را هدر می‌دهیم؟

با انقلاب صنعتی به‌خصوص با مصرف بی‌رویه سوخت‌های فسیلی از یک‌سو و کاهش پوشش گیاهی از سوی دیگر هرروز بیلابی اکسیژن منفی تر می‌شود. بر اساس برآوردهای دانشمندان، مصرف

اکسیژن در یک ساعت کار موتور درون‌سوز یا ۱۰۰ کیلومتر طی مسافت با یک اتومبیل متوسط، معادل اکسیژن تنفسی یک سال انسان متوسط است و ضمن نابودی این ماده حیاتی آلاینده‌های زیاد و مضر وارد محیط‌زیست می‌کند.

البته وجود مقدار مشخصی از گاز دی‌اکسید کربن  $CO_2$  در کنار بخار آب و گاز  $NH_3$  برای تنظیم دمای کره زمین ضروری است. این گازها موسوم به «گاز گلخانه‌ای» قادر به جذب امواج حرارتی (قرمز و مادون قرمز) نور خورشید بوده و لذا با جذب آنها دمای محیط‌زیست افزایش می‌یابد. با کم‌شدن این گازها دمای محیط به قدری کاهش می‌یابد، که تحمل آن غیرممکن شده و زندگی خاموش می‌شود، اما افزایش بی‌رویه این گازهای گلخانه‌ای سبب گرم شدن بیش‌ازحد و تحمل بشر شده و همچنین با ذوب یخچال‌های طبیعی، ذخایر آب شیرین جهان کاهش می‌یابد. بر اساس گزارش علمی در مجله Science (Bd<sup>۳۱۵</sup>, P<sup>۱۵۲۹</sup>) هرساله ۱۲۵ گیگا تن<sup>۳</sup> از یخ‌های قطب‌ها (به‌خصوص قطب جنوب)، یخ‌های طبیعی مناطق سردسیر مانند گرینلند (Greenland) و آیسلند (Island) و همچنین یخچال‌های طبیعی در ارتفاعات کوه‌ها در اثر افزایش دمای کره زمین ذوب شده و ذخایر آب شیرین را به‌شدت کاهش می‌دهد. بدین ترتیب و با توجه به افزایش جمعیت کره زمین، از حجم ذخایر آب شرب و کشاورزی جهان کاسته شده و سرانه آب جمعیت دنیا کم می‌شود. طی قرن گذشته (۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰) با افزایش یک درجه سانتی‌گراد دمای کره زمین ارتفاع آب اقیانوس‌ها حدود ۱۵ سانتیمتر افزایش یافته و میلیون‌ها کیلومتر مربع هم از پوشش برف مناطق سردسیر کاسته شده است. مساحت قابل رؤیت یک قطعه یخ جداشده از یخ‌های قطب<sup>۴</sup> در سال ۲۰۰۷ میلادی معادل مساحت جزیره نیویورک تخمین زده شده است که البته با توجه به اینکه فقط ۱۰ درصد آن بیرون از آب و ۹۰ درصد حجم کوه یخ در زیر آب است، می‌توان به میزان آب شیرین از دست رفته پی برد که یقیناً تأمل‌برانگیز است.

محققان با شبیه‌سازی رایانه‌ای محاسبه کرده‌اند اگر تمامی یخ‌های گرینلند ذوب شود، حدود ۷

با انقلاب صنعتی به‌خصوص با مصرف بی‌رویه سوخت‌های فسیلی از یک‌سو و کاهش پوشش گیاهی از سوی دیگر هرروز بیلابی اکسیژن منفی تر می‌شود

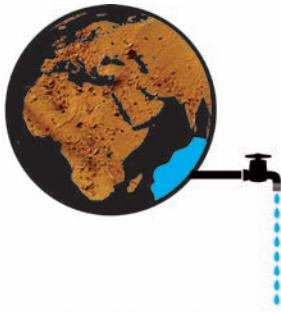
متر بر سطح دریاها افزوده می‌شود که در نتیجه آن بخشی از زمین‌های حاصلخیز دنیا به زیر آب شور اقیانوس‌ها رفته و تأمین غذای مردم با مشکلاتی روبرو خواهد شد.

قبلاً امکان برآورد ذخایر آب شیرین کره زمین وجود نداشت، اما امروزه با تصویربرداری فضایی تغییرات این ذخایر، قابل بررسی و ارزیابی است. عکس‌های ماهواره‌ای نشان می‌دهند که با ذوب شدن شدید یخ‌های چند هزار ساله در کوه‌های آلپ اروپا، قله‌های کلیمانجارو تانزانیا در آفریقا و هیمالیا در آسیا، ذخایر آب شیرین دنیا در حال نابودی تدریجی اما حتمی است. با ذوب شدن یخ‌های طبیعی کوه آلپ، دریاچه‌ای با حجم آبی حدود ۴ تا ۶ میلیون مترمکعب در دره‌های بالادستی کوه‌های آلپ ایجاد شده که اگر قطعه‌ای از یخ‌های بالادستی دریاچه در اثر ازدیاد دما ترک بخورد و به‌طور ناگهانی حجم بزرگی از یخ بالادستی در این دریاچه سقوط کند، ضربه مکانیکی هولناکی به دریاچه وارد کرده و موج فشاری زیادی را به وجود می‌آورد که مانند موج فشار سونامی در نزدیکی اندونزی و ژاپن، سونامی در کوه‌های آلپ را هم محتمل می‌کند؛ این موضوع در شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای پیش‌بینی شده است.

فاجعه زیست‌محیطی به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه آب‌های جاری و زیرزمینی و حتی یخ‌ها و سطوح برفی هم در اثر مصرف سوخت‌های فسیلی<sup>۵</sup> با انواع ترکیبات مضر صنعتی، آلوده و غیرقابل مصرف می‌شوند. ورود پسماندهای صنعتی و نفت‌های سنگین از نفتکش‌ها به اقیانوس‌ها و انفجار چاه‌های نفت در اقیانوس‌ها، اکوسیستم دریاها را تحت تأثیر قرار داده و ذخایر غذایی دریایی بشر مانند ماهی‌ها را نیز آلوده می‌کند. در حال حاضر میزان آلاینده‌ها از میزان و ظرفیت بازسازی آب‌ها فزونی یافته و آلاینده‌های «تمدن بزرگ» مانند طنابی زرین گلوی طبیعت را می‌فشارد.

با وجود همه این مشکلات باید پذیرفت که با فناوری‌های مدرن، زندگی چنان توسعه یافته که چشم‌پوشی از مزایا و موابه آن، خلاف خلقت و منطق بشری است. پس راهکار، استفاده بهینه از مزایای زندگی مدرن به‌جای مصرف بی‌رویه یا چشم‌پوشی از آن است که هر دو رفتاری افراط‌گونه و غیرمنطقی است.

اما تعادل در مصرف را چگونه در عمل تعریف کنیم که ضمن استفاده مستمر از موابه طبیعت به توسعه‌ای پایدار نیز در زمین دست یابیم؟ عده‌ای نمی‌پذیرند یا نمی‌خواهند بپذیرند که امکانات در زمین تمام ناشدنی و نامتناهی نیست. آنها تصور می‌کنند هرچه مصرف کنند بازهم



طرح از فاطمه حمیدی

ازون (سوراخ ازون) دنیا مجبور به حذف تدریجی آن شد. از آنجایی که گاز سبک فرتون تا ارتفاع ۲۵ تا ۴۰ کیلومتری زمین صعود می کند در طول عمر ۲ ساله خود با مولکول های ازون ترکیب شده و آنها را نابود می کند. هر مولکول فرتون قادر است حدود ۱۰۰۰۰۰ مولکول ازون محافظ زمین از بین ببرد. لایه ازون مانع رسیدن امواج سرطان زای ماوراءبنفش UV نورخورشید به زمین می شود. گذشته از نابودی مولکول های ازون، ترکیبات گازهای سنگین به دست آمده از فعل وانفعالات شیمیایی هم خطرناک هستند. لازم به تذکر است که در هر بار اسپری (عطر، رنگ، حشره کش و...) میلیون ها مولکول فرتون وارد جو می شوند.

۲- مواردی از بروز سرطان های پوستی در خرس های سفید قطب شمال گزارش شده اند که دلیل آن را حرکت سوراخ ازون به وجود آمده از مناطق صنعتی امریکای شمالی به سمت قطب شمال تحلیل کرده اند که هرروزه بر ابعاد آن افزوده می شود.

۳- هر گیگا تن معادل ۱۰<sup>۹</sup> تن یا ۱۰<sup>۱۲</sup> کیلوگرم (هزار میلیارد کیلوگرم) است. با توجه به چگالی آب  $\rho = 1 \text{ ton/m}^3$  می توان حجم آب ذوب شده یاد را  $V = 1.25 \times 10^{11} \text{ m}^3 = 125 \text{ km}^3$  (یعنی مکعبی به ابعاد ۵ کیلومتر در ۵ کیلومتر در ۵ کیلومتر) نظر گرفت.

۴- قطعه یخ موسوم به جزیره بین در قطب شمال Pine-Island in Antarctic

۵- با توجه به فاجعه انفجار نیروگاه های هسته ای در فوکوشیما ژاپن، بایستی آلاینده های رادیواکتیو آب اقیانوس ها را هم به حساب آورد.

۶- غرق شدن یک نفتکش در تاریخ ۱۹۶۷/۵/۲۶ در جنوب انگلیس، ورود حدود ۱۰۰ تن نفت خام به دریا و آلوده شدن ۱۹۰ کیلومتر سواحل انگلیس و ۸۰ کیلومتر سواحل فرانسه و مرگ ۱۵۰۰۰ پرنده. ۲- به گل نشستن یک نفتکش در تاریخ ۱۹۷۸/۳/۱۶ در سواحل برتونی Bretagne فرانسه و خروج ۲۲۳ هزار تن نفت به دریا.

۳- تصادف دو نفتکش در نزدیکی جزایر کارائیب و خروج ۴۷۰۰۰ تن نفت به دریا و کشته شدن ۲۹ ملوان در تاریخ ۱۹۷۹/۶/۱۹... گوشه ای از حوادث دریایی را نشان می دهد. انفجار دکل حفاری در خلیج مکزیک و خروج میلیون ها لیتر نفت به دریا را هم نباید از یاد برد.

۷- شیخ بهایی سدهای کم ارتفاعی (آبشارها) را برای تقسیم آب رودخانه زاینده رود (زنده رود سابق) در کانال هایی به نام «مادی ها» و برای تنظیم حق آبه مصرف کننده ها ساخته بود. ■

خشک و آفتابی ایران بر اساس اصول علمی منطقی نیست.

نوع دیگر تعامل با طبیعت سرزمینی ما روی آوردن به کاشت محصولات غذایی است که برای تولید آنها به آب کمتری نیاز داشته و مطابق با شرایط اقلیمی و نوع خاک ما هستند. با توجه به اینکه برای تولید هر کیلوگرم گوشت گاو به ۱۵۴۱۵ لیتر، برای طیور به ۴۴۰۰ لیتر، برای گندم به ۱۳۰۰ لیتر، برای برنج به ۲۵۰۰ لیتر و تولید هر کیلوگرم سیب زمینی فقط به ۱۰۰ لیتر آب نیاز است، می توان با کشت سیب زمینی بهره وری آب کشاورزی را به مقدار قابل توجهی نسبت به برنج افزایش داد. مثلاً با تغییر ذائقه مردم می توان برای یک حجم مشخص آب با توسعه کشت سیب زمینی (به عنوان نمونه) تا ۱۳ برابر گندم و ۲۵ برابر برنج بهره وری آب را افزایش داد. اگر چه ارزش غذایی سیب زمینی به دست آمده از یک حجم مشخصی آب ۲۵ برابر ارزش غذایی برنج نیست، اما ارزش افزوده بهره وری آب را یقیناً به دنبال داشته و شرایط تغذیه مردم را با توجه به کمبود آب مطمئن تر می کند.

میزان مساحت زمین مورد نیاز برای تولید هر کیلوگرم از محصولات فوق هم به استناد منابع بین المللی قابل توجه است. مساحت زمین مورد نیاز برای تولید یک کیلوگرم گوشت گاو ۲۷ تا ۲۹ مترمربع، طیور ۸ تا ۱۰ مترمربع و سیب زمینی فقط ۰/۲۵ مترمربع است. با توجه به محدودیت شدید زمین های کشاورزی و رشد جمعیت اتخاذ سیاست غذایی متناسب با اقلیم ایران اجتناب ناپذیر است. میزان گاز گلخانه ای CO<sub>2</sub> متصاعد شده در پروسه تولید یک کیلوگرم از محصولات اشاره شده هم با توجه به سلامت محیط زیست کشور شایان توجه است. برای تولید یک کیلوگرم از هر کدام به ترتیب گوشت گاو ۲۷ کیلوگرم CO<sub>2</sub> طیور ۶/۹ کیلوگرم و سیب زمینی ۲/۹ کیلوگرم CO<sub>2</sub> متصاعد می شود. آیا با توجه به آمار تقریبی فوق در سیاست کشاورزی ما بدون برنامه ریزی اصولی و برخلاف نظم طبیعت اقلیمی ما عمل نشده است؟ شیوه کشاورزی برای تأمین مواد غذایی از منابع داخلی و لذا خوداتکایی تأمین غذایی مردم شرط بقا و توسعه پایدار یک ملت است؛ البته تولید کشاورزی هر منطقه باید منطبق بر مقتضیات و امکانات آن منطقه تنظیم شده باشد. به عنوان نمونه کشت برنج به همان اندازه در مناطق خشک و گرم (یا زمین شور) خلاف منطق است که توسعه پسته کاری در ساحل دریای مازندران غیر منطقی است.

در نهایت باید گفت ما باید محدودیت های طبیعی سرزمین خود را بشناسیم و با توجه به آن برنامه ریزی بلندمدت داشته باشیم و از این طریق از مرگ طبیعت جلوگیری کنیم.

### پی نوشت

۱- مولکول کلر و فلور و کربن با فرمول شیمیایی Cl<sub>2</sub>، F<sub>2</sub>، C ترکیبی بسیار سبک، فرار، غیر قابل اشتعال، غیر سمی و ترکیب ناپذیر است. از آنجایی که در ظروف و اتصالات خوردگی ایجاد نمی کند، از سال ۱۹۲۸ به عنوان ماده ای ایده آل در اکثر صنایع مانند صنایع برودتی، به عنوان گاز همراه اسپری های صنعتی و خانگی، در عطر و پارفوم و به عنوان حلال در فوم سازی و رنگ سازی به کار گرفته می شد. با مشخص شدن تأثیر مخرب آن بر لایه

قابل بازسازی بوده و بیان امکانات ثابت باقی می ماند، در صورتی که این طور نیست. علایم پیری محیط زیست یکی پس از دیگری ظهور کرده و آشکارا به ما هشدار می دهند. طبیعت قدرت بازسازی خود را به سرعت از دست می دهد اما ما آن را جدی نمی گیریم.

نظم طبیعت در صورتی پایدار می ماند که میزان مصرف امکانات متناسب با بازتولید تنظیم شده باشد و متناسب بودن به معنی مساوی بودن نیست، بلکه ذخیره سازی برای شرایط غیر عادی و بحرانی هم باید در نظر گرفته شود.

مسلماً آب اعم از آب جاری، ذخایر زیرزمینی و یخچال ها و... از عوامل پایدار کننده زندگی بشر هستند، اما نمی توان آنها را به هر میزان مصرف کرد. متخصصان، برداشت حدود ۴۰ درصد از ذخایر آب های زیرزمینی برای پایداری این ذخایر استراتژیک را جایز می دانند و برداشت تا ۹۰ درصد از ذخایر را یکی از علت های بروز نابسامانی آبی کشور قلمداد می کنند.

شیوه های ذخیره سازی آب و روش های آبیاری کشاورزی ما و حتی نوع محصولات کاشته شده در حال حاضر و بر اساس برآورد متخصصان، متناسب با اصول علمی و سنت های ایرانی ما نیست. استفاده کنونی ما از این ماده حیاتی کمیاب حتی با سنت های دیرینه به دست آمده از تجربه چند هزار ساله کشاورزی ایران قدیم در حفاظت از منابع محدود آبی و ذخیره سازی متناسب نیست. در مناطق کم آب کویری در قدیم از شیوه نشت آب از کوزه های سفالی در کنار بوته ها در کشاورزی استفاده می شد که به نظر پیش قراول آبیاری قطره ای به حساب می آید. نگهداری آب در آب انبارهای سرپوشیده، آبخوان داری و آبخیزداری ها از سنت های قدیمی ایرانیان برای جلوگیری از تبخیر و هدر رفت آب بود. انتقال آب از کیلومترها دورتر و از طریق کانال های زیرزمینی (قنات ها) نوع دیگری از تعامل بشر با شرایط طبیعت ایران و از ابتکارات پیشینیان ما بوده است که اکنون بیشتر به آثار باستانی شباهت دارد تا روش آبیاری کشاورزی. مسلماً حفر قنات به شیوه سنتی همیشه مشکل آفرین، خطرناک و پرهزینه بوده است و دائماً به حراست و لایروبی کانال ها نیاز داشته که امروزه می توانست به جای منسوخ شدن، مدرنیزه شده و با استفاده از ابزار حفر کانال جدید ارتقا یافته و خطرات و هزینه های حفر و لایروبی آن هم کاهش یابد.

باینکه گفته می شود ایرانیان قدیم پیش از سد سازی بوده و اولین سدها را هم ساخته اند، اما شاید به دلیل انطباق نداشتن آن با شرایط اقلیمی خشک و آفتابی ایران بوده که این روش ذخیره سازی آب را رها کرده اند. اگر چه احداث سد و آب بند برای مهار سیلاب ها، استفاده بهینه از آب آن و تنظیم جریان آب در کانال ها برای مصرف کننده ها غیر قابل انکار است،<sup>۷</sup> اما برای ذخیره سازی آب به دلیل تبخیر سطحی زیاد در دریاچه های بزرگ پشت سدها در بیشتر مناطق کشور منطقی به نظر نمی رسد. تناسب بین میزان آب ذخیره شده در پشت سد و با میزان آب قابل استحصال برای مصرف کننده و همچنین هزینه سنگین ساخت و نگهداری سدها یا به عبارتی بهره وری از این نوع ذخیره سازی آب برای شرایط

# نقطه عطف بیداری - بخش نهم

## شبی غرق در نور

احمد هاشمی: نشریه چشم‌انداز ایران، در شماره‌های گذشته، در گفت‌وگو با افرادی که نجات یافته‌اند و نگاه به فرازونشیب‌های زندگی آنها، سعی در شناسایی نقطه عطف بیداری افراد معتاد دارد و در پی پاسخ به این پرسش است که آیا می‌توان الگویی یافت تا فرد قبل از رسیدن به نقطه استیصال، بیدار شود؟



بخشی از روح خداوند را در وجودش دارد. وقتی ارتباط را با آدم‌ها قطع می‌کنی، از خدا فاصله گرفته‌ای».

آن شب زمستانی آن‌قدر دویدم تا از حال رفتم. وقتی که بیدار شدم، صبح شده بود. در بیمارستان بودم. تمام شب، در بی‌هوشی هشیار بودم. کنار تختم همه‌همه بود. هم‌سرم آرام‌گریه می‌کرد. پسر کوچکم به‌ت‌زده بود. مادرم با صدای بلند دعا می‌خواند. دیگر همه در آن بیمارستان باور کرده بودند که رفته‌ام؛ همه به‌جز آن سه نفر. دیدم که آسمان تیره، غرق نور شد. اتاق آن‌قدر روشن شد که نظیرش را حتی نمی‌توانستم تصور کنم. من به معجزه‌های زنده ماندم؛ به دعای مادر، آه همسر، نگاه منتظر فرزند.

وقتی بیدار شدم، انگار چیزی به سرم خورده بود. مثل اینکه مغزم تکان خورده باشد. پسر هشت‌ساله‌ام دستم را گرفته بود. به چشم‌های معصومش خیره شدم. یاد تولد دوسالگی‌اش افتادم. رفته برایش کادو بخرم، اما مواد خریدم. گوشه‌ای نشستم و مصرف کردم. تا حالم جا بیاید و برسیم خانه، همه میهمان‌ها رفته بودند. پسر را در آغوش کشیدم. نمی‌خواستم اشکم را ببیند.

حالا یازده سال از آن روز گذشته. گاهی به آن بیمارستان سر می‌زنم. خانواده‌هایی را می‌بینم که پشت در اورژانس مسمومیت جمع شده‌اند. روزی چند نفر را می‌آوردند و یک‌راست می‌برند اتاق احیا. بیشترشان نمی‌مانند. بعد صدای ضجه است که بلند می‌شود و تازه‌جوانی که روی دست می‌برند.

بعد از مرخص شدن از بیمارستان می‌دانستم که باید کاری بکنم؛ برای شکر زنده‌ماندنم. رفتم دوره‌های آموزشی مددکاری اعتیاد. حالا تمام زندگی‌ام کمک به بهبودی معتادان است. زندگی آرامی دارم. هم‌سرم هم دیگر لازم نیست مراقب من باشد. او هم سر کار می‌رود. پسر در دست‌وحسابی قد کشیده. هنوز گاهی وقتی می‌بینمش، یاد نگاه هشت‌سالگی‌اش می‌افتم. اینکه با مرگ، صدمه ثانیه‌ای فاصله داشتم و معلوم نبود چه بلایی سر زن و فرزندم می‌آمد.

صدای رحیم توی گوشم می‌پیچد. «خدا خواست زنده بمانی» ■

نشسته بودم. باد، دانه‌های برف را روی صورتم می‌کشید. مانند همیشه سرنگ همراهم بود. شروع کردم به تزییق. از این رنگ به آن یکی. بدنم سوراخ‌سوراخ شده بود. قطره‌های خون روی پوستم سر می‌خوردند. شروع کردم به دویدن. می‌خواستم خونم لخته شود و یکی از لخته‌ها توی رگ، به سمت قلب حرکت کند و تمام.

«خدا می‌خواست تو زنده باشی...»

چرا خدا خواست آدمی مثل من زنده بماند. من که جز خودم، به فکر هیچ‌کس نبودم. دروغ می‌گفتم. تقلب می‌کردم. به هر خیانتی تن می‌دادم؛ برای رسیدن به پول. می‌خواستم در جنگلی که زندگی می‌کردم، در مسابقه‌ای که برای به‌دست آوردن موقعیت بهتر بود، برنده شوم. به هر قیمتی؛ حتی به قیمت له کردن دیگران.

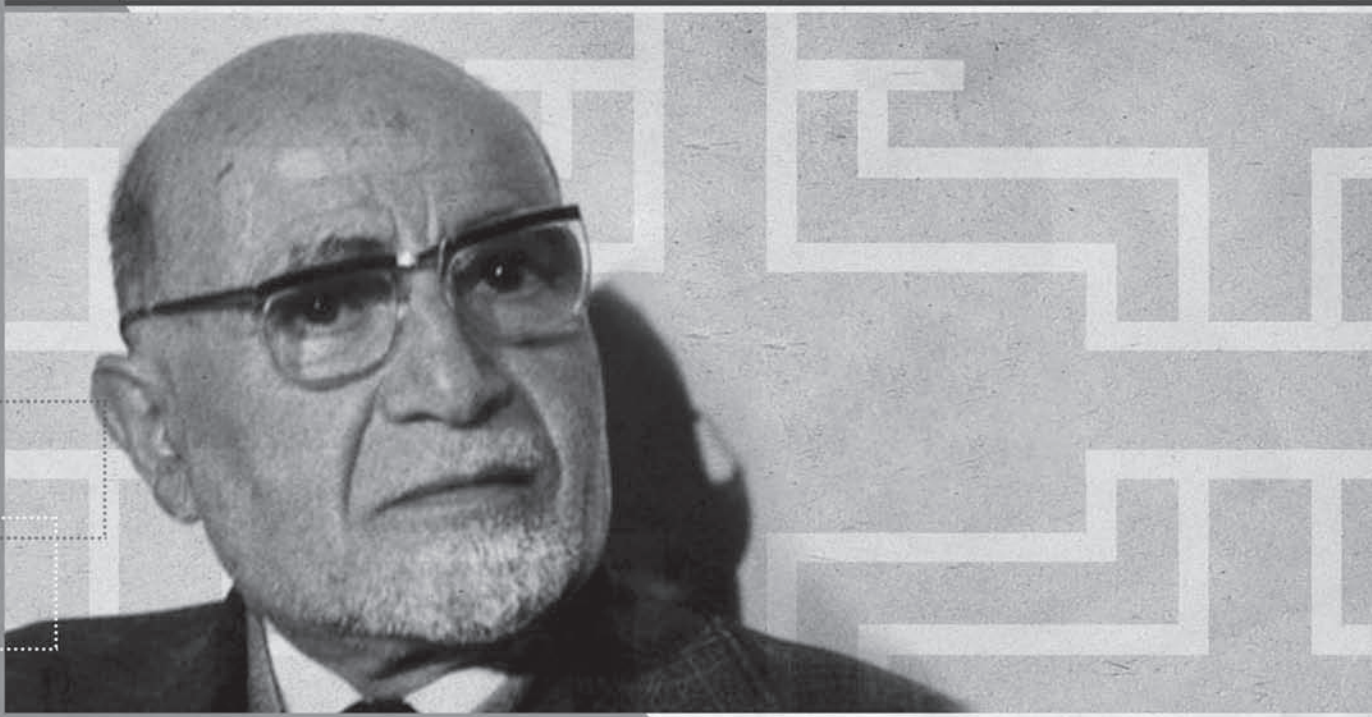
«حال بد تو به‌خاطر همین بوده. وقتی یک ریال از کسی به‌ناحق می‌گیری، خیال می‌کنی چند روز بعد یادت می‌رود؛ اما روح همیشه یادش هست. وقتی دروغ می‌گویی، لکه‌ای که روی روح ایجاد کرده‌ای، پاک نخواهد شد. این خلأهای روانت است که تو را به سمت افیون می‌کشاند. حتی وقتی از کسی رنجشی داری، نمی‌توانی بگویی خوشبخت هستی. هر آدمی

پرنده‌ها را موقع پرواز دیده‌ای در آسمان. یکی جلوتر از همه است. بقیه همچون دو بال در دو طرفش پرواز می‌کنند و یک عدد ۸ در زمینه آبی ابر می‌سازند. می‌دانی دلیل این شکل پرواز چیست؟ نفر اول که نوک پیکان است، بخشی از نیروهای بازدارنده را خنثی می‌کند. نفر بعدی فشار کمتری را تحمل می‌کند و همین‌طور تا نفرات آخر دو ستون. نفر جلویی خودش را سپر می‌کند، برای پرنده‌هایی که توانایی کمتری دارند». رحیم دستم را گرفته بود. با آرامش حرف می‌زد. او در تمام این سال‌های پاک، همدرد و راهنمای من بوده.

«می‌دانی دلیل وجود تو در این دنیا چیست؟ برای اینکه روزی بتوانی باری از دوش کسی برداری. به همدردت که برای گذشتن از مواد به کمک نیاز دارد، یاری برسانی. همنوعانت را دوست داشته باشی. مانند همان پرنده‌ها که زمان پرواز، وقتی یکی‌شان با تیر شکارچی می‌افتد، دو تا دیگر پایین می‌آیند، کنارش می‌نشینند و سعی می‌کنند برایش کاری کنند. حتی لحظه‌های آخر، رفیقشان را تنها نمی‌گذارند. تا زمانی که نفس می‌کشد کنارش می‌مانند».

وقتی رحیم حرف می‌زد، سال‌های دور و نزدیک گذشته از جلوی چشمم رد می‌شد. زمستان بود. در تاریکی شب، کنار خیابان

# حشتم انداز اندیشه



بازرگان، راه انبیا راه طی شده

محمد بسته نگار



بررسی مکتب تفکیک از گذشته تا امروز

اکبر نبوت



«راه طی شده» از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آثار مرحوم مهندس بازرگان در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ ایران بود. این کتاب که تفصیل و توسعه چهار جلسه سخنرانی به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان در آذر ۱۳۲۶ بود، پس از انتشار به یکی از متون اصلی مورد ارجاع جریان‌های نواندیش مذهبی و به ویژه بنیانگذاران سازمان مجاهدین بدل شد و در میان متون آموزشی این سازمان قرار گرفت. شاکله اصلی کتاب «راه انبیا، راه بشر» که توسط بنیانگذاران سازمان تالیف شد نیز بسیار متأثر از «راه طی شده» مهندس بازرگان بود؛ اما هر دوی این آثار پرپژواک در فضای فکری ایران از یک تنش درونی رنج می‌برند: جداکردن راه انبیا از راه بشر و برقراری و تثبیت نوعی دوگانگی میان این دو که طبعاً عوارض و مسائل خاصی را به بار می‌آورد. این تنش درونی در گفت‌وگویی میان لطف‌الله میثمی و محمد بسته‌نگار به بحث نهاده شده است.

# راه انبیا و راه بشر

## مروری بر دیدگاه‌های مهندس بازرگان و مجاهدین بنیانگذار گفت‌وگویی لطف‌الله میثمی و محمد بسته نگار

**لطف‌الله میثمی:** بیست سالی از درگذشت مهندس بازرگان می‌گذرد و همه ما افتخار شاگردی ایشان را داشته‌ایم و داریم. ملت ایران هم از ایشان به نیکی یاد می‌کنند. ایشان در شرایط پرتلاطم ایران توانست اخلاقیات و ویژگی‌های پایدار خود را حفظ کند. من تجربه نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ و دادگاه سران آن را در سال ۱۳۴۲ داشتم. پس از آن بود که به زندان افتادم. تجربیات مجاهدین خلق ایران نیز به آن اضافه شد. همان‌طور که می‌دانید آموزش‌های مجاهدین همان آموزش‌های مهندس بازرگان به شکلی سازمان‌یافته‌تر و منسجم‌تر بود. اگر بخواهیم کتاب «راه انبیا- راه بشر» را، که از ویژگی‌های بنیادین آموزش‌های مجاهدین بود تعریف کنیم؛ در واقع همان «راه طی‌شده» در قالبی به‌روز شده بود و آیات قرآن بیشتری را هم آورده و به‌دقت موردبررسی قرار گرفته بود. مهندس بازرگان در کتاب «راه طی‌شده» می‌گوید: راه انبیا از بالا به پایین است و راه بشر از پایین به بالا (از بحث راه طی‌شده یا ایمان نوشونده جلد سوم استفاده شود)، سپس راه علم و متدولوژی خاص آن را می‌شکافد و راه و روش‌های انبیا را هم می‌شکافد؛ بعد می‌گوید این دو راه در نهایت به هم می‌رسند. یکی سریع‌تر است، یکی کندتر. به یاد دارم زنده‌یاد حنیف‌نژاد می‌گفت که آموزش‌های ما هم بر همین اساس است. اگر آموزش‌های مجاهدین را در ذیل راه‌های بشر بخواهیم توضیح دهیم، یکی **از نظر تحلیل**

**اجتماعی** است که دیالکتیک محصول علم را قبول کردند که در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شد و با دیالکتیک ماتریالیستی متفاوت بود. **از نظر علمی** نیز نظریه‌های اینشتین و پلانک را قبول کردند همانند کتاب «علم به کجا می‌رود؟» و «تصویر جهان در فیزیک جدید» و کتاب‌های دیگر دانشمندان. **از نظر اقتصادی** هم نظریه ارزش اضافی را پذیرفتند که یک نظریه علمی است و متفکرانی همچون لاسال و ریکاردو و مارکس هم روی آن کار کرده بودند. لاسال یک دانشمند مذهبی بود، ریکاردو هم همین‌طور، مارکس هم به‌عنوان یک اقتصاددان این نظریه را قبول کرده بود. این‌ها بن‌مایه «راه بشر» آنها بود و «راه انبیا» برای آنان عبارت بود از: خواندن متن قرآن و نهج‌البلاغه و ترجمه و آموزش و حفظ کردن آن، تفسیر پرتوی از قرآن مرحوم طالقانی، تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبایی، در سایه قرآن سید قطب و همچنین کتاب‌های شهید مطهری و مهندس بازرگان (به‌ویژه راه طی‌شده و به‌ویژه ذره بی‌انتهای).

جلسات ماهانه‌ای هم بود و دستاوردهای آن جلسات به همراه مطالب مذکور آموزش‌های مجاهدین در راه انبیا به شمار می‌رفت. مجاهدین، هم «راه بشر» و هم «راه انبیا»، هر دو را قبول داشتند؛ حتی برخورد مجاهدین با امریکا و موضع‌گیری آنان نسبت به غرب این بود که ما دستاوردهای علمی و فناوری غرب را قبول داریم، ولی سلطه آن را قبول نداریم. این مرزبندی مجاهدین با ویژگی توسعه‌طلبی و جهان‌خواهی غرب بود که قبول نداشتیم و در این زمینه تمایز جدی وجود داشت.

البته حنیف‌نژاد درباره موضوعات علمی نیز نوآوری‌هایی داشت. مثلاً می‌گفت اگر بخواهیم وارد پروسه علمی و معرفت‌شناسانه شویم اول باید ارکان شناخت را قبول کنیم که ارکان شناخت سه مؤلفه داشت:

۱. ایمان به نظم و احد جهان
  ۲. ایمان به قابل شناخت بودن جهان
  ۳. ایمان به واقعیت جهان خارجی که خود انسان هم جزو این واقعیت‌هاست.
- یعنی «تقدم ایمان بر شناخت» را قبول کرده بود که بدون ایمان به نظم، اساساً هیچ تعمیم و تجرید و

استقرای علمی امکان ندارد. مثال دیگری در این زمینه این است که او یک ویژگی پایدار برای انسان قائل بود به نام ویژگی بی‌نهایت‌طلبی و تحلیل او یک تبیین تاریخی بود درباره اینکه چرا طبقه در جامعه اولیه پیدا شد. او می‌گفت در جوامع اولیه تولید بر مصرف فزونی گرفت و بعد بی‌نهایت‌طلبی انسان‌ها در قالب فزون‌طلبی گل کرد و این فزون‌طلبی باعث شد تولید اضافی را در انحصار خود دربریاورند. به‌وجود آمدن انحصار باعث پیدایش طبقه شد و این روند در طی تاریخ به‌صورت چشم‌گیری ادامه پیدا کرده است.

من تا پیش از زمانی که حنیف‌نژاد اعدام شود، هنگامی که با او گفت‌وگو می‌کردم در اعتقادش هیچ تردیدی درباره آموزش‌های مرحوم طالقانی و مرحوم بازرگان نمی‌دیدم؛ اما او نکته مهم دیگری را نیز مطرح می‌کرد و این بود که مرحوم بازرگان در حوزه علم‌الاشیا بحث می‌کرده؛ در حالی که نیاز زمانه ما ایجاب می‌کند که به حوزه علم‌الاجتماع هم بپردازیم. یعنی می‌گویم مبارزه، اعم از مبارزه اجتماعی و مانند آن، علم است و قوانین علم مبارزه را هم باید به دست آوریم.

پس از شهادت آنها در سازمان خلأ محسوسی به‌وجود آمد. از ابتدای تشکیل سازمان، حنیف‌نژاد معتقد بود که اگر کار مکتبی ادامه پیدا نکند، سازمان به فروپاشی خواهد رسید؛ که پس از شهادت آنها همین‌طور هم شد. یعنی راهی که آنها می‌رفتند، پس از شهادتشان ادامه پیدا نکرد.

در حدود سال‌های ۵۳ عده‌ای می‌گفتند اگر راه بشر، به راه انبیا خواهد رسید؛ پس می‌توان مارکس را هم به‌عنوان بشری که جزو افراد زحمتکش جامعه بوده، در نظر بگیریم. بنابراین نظریه دیالکتیک مارکس را می‌پذیریم، این تئوری به ما می‌گوید که جهان چیزی جز ماده متحرک نیست؛ پس بر این ماده متحرک سوار می‌شویم و به پیش می‌رویم. اگر در پایان آن قیامتی بود و جهان چیزی جز ماده متحرک بود که خیلی خوب و اگر نبود ضرری نکرده‌ایم. به‌رحال راه بشر را می‌رویم که اگر به راه انبیا رسید که چه بهتر و اگر هم نرسید مشکلی نخواهد بود.

به نظر من این نمادی از دوگانگی بین علم و دین بود که در آن زمان عده‌ای، به نفع علم، آن را حل



کردند و با ساده‌اندیشی از کنار موضوع گذشته و مکتب مارکسیسم را پذیرفتند. من فکر می‌کنم این یکی از مواردی بود که به لحاظ آموزشی و ایدئولوژیک در تحولات سال ۵۴ نقش داشت، البته من منکر فرصت‌طلبی و رهبری طلبی شهرام نمی‌شوم که ۵۰ درصد بچه‌های مذهبی را، به قول خودش، حذف کرد تا بتواند نشان دهد مارکسیسم بر اسلام غلبه دارد (در این باره می‌توان به گفت‌وگوهای تقی شهرام و حمید اشرف مراجعه کرد). وی علم را مساوی با ماده گرفت و راه تغییر ایدئولوژی را پیش برد که منجر به بیابانه‌سازی ایدئولوژی در زمستان سال ۱۳۵۴ شد و همچنین شهادت مجید شریف‌وافقی و دستگیری و ترور صمدیه‌لباف را به دنبال خود داشت.

توضیح اینکه، انبیا هم بشر بودند و خدا خطاب به آنان می‌گوید: تو بشری، «قل انما انا بشر مثلكم...» (کهف/ ۱۱۰)؛ همچنین کفار هم خطاب به انبیا می‌گویند: «... ما انتم الا بشر مثلنا...» (یاسین/ ۱۵) پس هم کفار بشر بودند انبیا را قبول داشتند و هم خدا روی بشر بودن انبیا تأکید داشته است. سؤال در اینجاست که اگر راه بشر را به دو راه تقسیم کنیم و بگوییم راه بشر و راه انبیا؛ صحیح است؟ آیا قرآن به ما چنین مجوزی می‌دهد؟ ضمن اینکه این نیز مطرح است که اگر این‌ها هر دو به هم می‌رسند، آیا تلویحاً یک مجوزی نخواهد بود برای اینکه راه بشر با ساده‌گزینی مورد انتخاب قرار بگیرد و به راهی غیر از دین منجر شود؟

من به یاد دارم که در سال ۱۳۵۲ در یک ملاقات چهارساعته که با مرحوم طالقانی داشتم، از من درباره مسائل فکری در زندان‌ها سؤال کردند و من توضیح دادم که کتاب‌های مهندس بازرگان را که می‌خوانیم به جایی می‌رسیم که نمی‌توان خدا، نبوت و قیامت را انکار کرد و آنچه در ما جا می‌افتد نفی انکار است؛ ولی وقتی بخواهیم از این کتاب‌ها به راهکار و روش برسیم مشکل به وجود می‌آید و به ما کمکی نمی‌کند و این جمع‌بندی گروه ایدئولوژیک زندان شیراز بود. ایشان هم در پاسخ به من گفتند آموزش‌های مهندس بازرگان جنبه راه و روش و طریقت ندارد که اتفاقاً این موضوع را در خاطرات خود (جلد دوم، آنها که رفته‌اند) نیز بیان کرده‌ام و در سال‌های بعد ملاحظه کردم که مرحوم طالقانی در توشه‌گیری‌هایشان از قرآن به این امر توجه داشته‌اند؛ بنابراین تأکید من روی کتاب «راه طی شده» است.

همان‌طور که در خاطرات جلد یک «از نهضت آزادی تا مجاهدین» آمده است، حدود شهریورماه سال ۱۳۴۲ به اتفاق حنیف‌نژاد به ملاقات آیت‌الله بهشتی در قم رفتم. تأکید ایشان روی مطالعه کتاب «راه طی شده» بود. به طوری که ایشان گفتند مهندس بازرگان یک‌تنه کار یک دایره المعارف را در این کتاب انجام داده، به ویژه که هم در زمینه اصول دین است و هم به زبان فارسی و قابل فهم است.

همچنین من شکی ندارم و شهادت می‌دهم که همین تعالیم و آموزش‌های مهندس بازرگان باعث شد که همه بچه‌های مجاهدین خودسازی کردند و



مهدی بازرگان، آیات محمود طالقانی و مرتضی مطهری به همراه عده‌ای دیگر در مراسم جشن عید فطر در محوطه باغی در کرج

چنان مقاومت‌هایی کردند و حتی تا پای شهادت هم رفتند و در تأثیر‌گذاری افکار مهندس هیچ شکی نیست.

آقای مهندس بازرگان پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۷ با حنیف‌نژاد و سعید محسن ملاقات داشتند، آنها آموزش‌های مدون را به مهندس بازرگان ارائه می‌دهند؛ کارهایی که آنها تا آن زمان روی کتاب «راه طی شده» در سه دوره مقدماتی، متوسطه و عالی انجام داده بودند. آقای مهندس با دیدن دستاوردهای آنان گفته بود شما شاگردانی هستید که حالا استاد شده‌اید، یعنی کارشان را تأیید کرده بود.

مرحوم حنیف‌نژاد بارها «راه طی شده» را آموزش داده بود و به من می‌گفت «ذره بی‌انتهای چکیده عمر مهندس است و به آن علاقه زیادی داشت و می‌گفت هر کس ذره بی‌انتهای را می‌خواند، ایمانش به خدا و جهان سه عصری یعنی «ماده- انرژی- اراده» زیاد می‌شود. از نظر تقویت ایمان بچه‌ها که شکی در آن نیست. باید توجه کرد که آموزش‌های مجاهدین به‌طور سیستماتیک تحت تأثیر مهندس بازرگان بوده است و پرسش من در رابطه با همین کتاب بود.

شبهه‌ای که به آموزش‌های مجاهدین وارد شده درباره مالکیت است و اینکه چرا نظریه «ارزش اضافی» را پذیرفته‌اند و آن را در کتاب «اقتصاد به زبان ساده» جزو آموزش‌های خود قرار داده‌اند. این در حالی است که نظریه «ارزش اضافی» صرفاً متعلق به مارکس نبود، بلکه نظریه علمی دانشمندی همچون لاسال و ریکاردو بود و مارکس هم به‌عنوان یک اقتصاددان، آن را پذیرفته بود. تقسیم‌بندی «راه بشر- راه انبیا» این‌ها بشر بودند، لاسال و ریکاردو هم مذهبی بودند. مارکس هم جدای از فلسفه ماتریالیسم به نظریه ارزش اضافی رسیده بود. طبق آموزه‌های مهندس، راه بشر به راه انبیا می‌رسد و این‌ها انسان‌هایی بودند که به لحاظ علمی این نظریات را مطرح می‌کردند. تقسیم‌بندی آنان این چنین بود که اقتصاد علم است و دین

مسئله متفاوتی است که درباره مبدأ و معاد و نبوت صحبت می‌کند و تفاوت ماهوی بین آنها وجود دارد. دین از بالا به پایین است و فرق می‌کند با راه بشر که از پایین به بالاست.<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۵۳ هم که مخفی بودم به آقای رجایی گفتم که اگر آقای هاشمی رفسنجانی به نظریه «ارزش اضافی» نقدی دارند، مطرح کرده تا آن را در رادیو مین پرستان منتشر کنیم و روی آن بحث شود، ولی نقدی به دست ما نرسید.

در طول سال‌های ۵۳ و ۵۴ در سلول افرادی زندان اوین به این نتیجه رسیدیم که براساس آموزه‌های قرآن چه حقی داریم که انبیا را از بشر بودن جدا کنیم و آنها را پدیده خاص یا مافوق بشری بدانیم و این مقوله روی مسئله وحی هم اثر گذاشته است، به طوری که یکی از متفکران اسلامی ما بر این باور است که پیامبر اکرم شخصیتی ویژه داشت و دیگر اینکه مدرکات (وحی) و ویژه‌ای هم داشت و علاوه بر آن، این مدرکات غیرقابل دسترس و غیرقابل استدلال است. به نظر من در بیشتر متفکران اسلامی ما نیز بشر بودن انبیا نهادینه نشده است.

خدمات ارزنده اخلاقی، دینی و علمی که مهندس بازرگان به جامعه فکری ایران کرده‌اند قابل انکار نیست، اما این موضوع مانع از نقد و بررسی افکار ایشان نمی‌شود. برای مثال در کتاب «اخلاق و جاودانگی»، دکتر عبدالکریم سروش از قول آیت‌الله مطهری نقل کرده است که ایشان تمام کتاب‌های استاد خود علامه طباطبایی را مطالعه کرده و موردنقد قرار داده‌اند. مرحوم علامه، اخلاق را مانند برتراند راسل قراردادی دانسته و ویژگی پایدار انسان را استخدام‌طلبی دانسته که شکل مؤدبی است از استعمارگری اما آیت‌الله مطهری این ایده را نقد می‌کنند.

از آنجایی که جناب‌عالی با مرحوم مهندس بازرگان خیلی مأنوس بوده‌اید، چه در بیرون و چه در زندان‌های مختلف؛ آیا این نحوه نگرش مهندس بازرگان درباره راه بشر و راه انبیا تا پایان عمر



انیا و راه بشر نکرده است. بلکه صریحاً می‌گوید که علم تنها و همچنین دیگر صفات عالی بدون توجه به ایمان معنی ندارد. گذشته از آن علم و تمدن امروزی علاوه بر مکتسباتی که دارد وارث و استفاده‌کننده از تعالیم مکتب انیا هستند. گذشته از آن، کتاب «راه طی شده» در جو زمانی خاصی نوشته شده بود. در آن زمان افکار چپ مارکسیستی در بین نخبگان و دانشجویان رواج داشت و اگر کسی وارد دبیرستان و دانشگاه می‌شد، می‌گفتند با خواندن فیزیک و شیمی کسی نمی‌تواند دین دار باشد.

در چنین فضایی که از همه جهت، فراگرفتن علوم جدید را مصادف با بی‌دینی و انکار وحی و نبوت می‌دانستند، ناگهان مردی شجاعانه برمی‌خیزد و می‌گوید علم نیز در انتها به جایی می‌رسد که قبلاً انیا آن را بیان کرده‌اند. علاوه بر این در آن زمانی که کسی اسم خدا را در دانشگاه نمی‌توانست به زبان بیاورد، مهندس بازرگان خدا را به دانشگاه برد و در جلو همگان به نماز ایستاد و دوران ریاستش در دانشکده فنی که مقارن با سخنرانی وی در راه طی شده بود؛ نمازخانه‌ای در دانشکده ایجاد کرد که مورد استقبال دانشجویان دیگر دانشکده‌ها نیز واقع شد.

آنچه مهندس بازرگان به صورت متدولوژیکی در «راه طی شده» گفته بود که راه خدا و راه بشر دو گونه است و یکی از بالاست؛ آن زمان مسئله به صورت موردی درباره حکومت مطرح بود؛ اینکه آیا حکومت از سوی خداست یا از سوی مردم؟

آری، بحث‌ها به صورت موردی مطرح می‌شد، مثلاً آن زمان بحث راه انیا و راه بشر در زندان اصلاً مطرح نبود؛ بحث‌هایی که ما در زندان می‌کردیم بحث‌های ایدئولوژیکی درباره اجتهاد، ملیت، آخرت یا حتی حکومت بود؛ برای نمونه ما که از حکومت اسلامی طرفداری می‌کنیم، این حکومت ما چه شکلی است؟

اکنون فکر می‌کنم آن نوشته باید در کنار دیگر نوشته‌های مهندس به خصوص تحولی که بعدها پیدا شد و بحث «بعثت و ایدئولوژی» و «ذره بی‌انتهای» و بعد مسائل دیگری چون «خدا و آخرت» را به صورت جامع موردعنايت و بررسی قرار بدهیم.

**لطف‌الله میثمی:** از جانب خود و خوانندگان چشم‌انداز ایران از وقتی که روی این مسائل می‌گذارید تشکر می‌کنم.

نبود، بلکه مسئله حکومت مطرح بود؛ اینکه به حکومت با چه دیدی و چگونه نگاه کنیم. ما درباره بعثت و ایدئولوژی در زندان صحبت می‌کردیم. آن زمان بحث ما سر این بود که رژیم حکومت اسلامی چه نوع حکومتی است؟ به این نتیجه رسیدیم که یک دموکراسی اعلی است و خدا در این مورد نظری نداده و نوع حکومت را به بشر واگذار کرده است.

در زمینه حکومت، خداوند اختیار را به بشر سپرده است، اما در جایی که مبدأ و معاد و نبوت مطرح است و کاری از عهده بشر بر نمی‌آید، خدا راهنمایی کرده است. با همین بینش است که وارد مسئله «راه انیا- راه بشر» می‌شویم. در آن زمان مهندس مسئله را به آن شکل مطرح کرده بود و همین‌طور این سیر تکاملی در فکر او ادامه پیدا کرد تا سال ۱۳۷۱ که سخنرانی درباره خدا و آخرت را مطرح کرد.

همان‌طوری که در اول صحبت‌ها اشاره کردم، نباید کتاب «راه طی شده» را به صورت انتزاعی ببینید؛ بلکه باید در کنار دیگر نوشته‌های ایشان آن را در نظر بگیریم. مهندس بازرگان در «راه طی شده» می‌گوید راه انیا که از بالا به پایین است و راه علم که از پایین به بالا است، در نهایت به هم می‌رسند. ولی در عین حال اذعان دارد که بشر بدون تعالیم انیا نمی‌توانست از دوران بربریت بیرون آمده و راه علم و تکامل را ببیند.

من در اینجا چند فراز از کتاب «از خداپرستی تا خودپرستی» که یکی دو سال جلوتر از «راه طی شده» است را نقل می‌کنم تا مشخص شود بشر بدون استفاده از تعالیم انیا نمی‌توانست راه به جایی برسد؛ از جمله ایشان در این مقاله می‌گوید: اگر امروز متفکرین و دانشمندان به علم می‌نازند، تاریخ شهادت می‌دهد که علم از همان عبادتگاه‌ها و کلیساها و مدارس دینی طلوع کرده است و براساس عقاید توحیدی خداپرستی بنا شده است. (مجموعه آثار هشت، صص ۱۷۹ و ۱۸۰)

خواه در یونان که اصول آن به دست فلاسفه موحده ریخته شد و خواه در کلد و آشور و ایران و مهد اسلام و اسکندریه و روم به دست کاهنان قدیم و روحانیون یهود و عیسوی. توجه به علم و دانش، جزوی از فرائض آداب دینی بوده است. (همان، ص ۱۸۱)

این قسمت‌هایی که نقل شد مربوط به یکی، دو سال پیش از راه طی شده است؛ اما چند سال بعد از راه طی شده مهندس بازرگان سخنرانی دیگری در شب مبعث سال ۱۳۳۹ تحت عنوان «انسان و خدا» کرده است و در آنجا به این نتیجه می‌رسد؛ که اگر بشر بخواهد بدون توحید و تعالیم انیا و فقط با توجه به دانش زمانه، به نقطه خوشبختی برسد، محال است. در همین سخنرانی می‌گوید:

«اعتقاد به قیامت و بالاخص لزوم تدارک آخرت؛ تدارک قیامت و آخرت یعنی چه؟ اعراض از دنیا و انتحار؟ نه، پرداختن به دنیا؟ باز هم نه، بلکه عمل صالح و خدمت به خلق...» (همان، ص ۹۵)

بنابراین با توجه به این دو سخنرانی که ماقبل و مابعد راه طی شده هستند فقط اکتفا به تشریح راه

مبارکشان ثابت و پایدار مانده بود، یا جنبه موردی و موقت داشت؟ تأکید من درباره این سؤال خاص از این جهت است که پس از سال ۱۳۵۴ و بیانیه تغییر ایدئولوژیکی اصلی‌ترین دغدغه من آسیب‌شناسی و ریشه‌یابی آن پدیده بود و در این باره خود را به ملت ایران مدیون می‌دانم.

**محمد بسته‌نگار:** با نام و یاد خدا و تشکر از شما برای فراهم کردن چنین فرصتی که دیدگاه‌های مهندس بازرگان مورد بررسی و نقد قرار بگیرد. من به دیدگاه‌های مرحوم حنیف‌نژاد و دوستان ایشان احترام می‌گذارم؛ اما با بعضی از برداشت‌هایشان اختلاف دارم. باید یادآوری کنم که تا سال ۱۳۴۲ که به زندان افتادم، در انجمن اسلامی دانشجویان و در نهضت آزادی و حتی گاهی اوقات در کوی دانشگاه، با حنیف‌نژاد و بقیه دوستانشان جلساتی داشتیم؛ ولی پس از سال ۱۳۴۲ که من همراه با مهندس بازرگان، مرحوم طالقانی و دکتر سبحانی بازداشت شدیم، ارتباطمان قطع شد. در زمانی که در زندان بودیم، حنیف‌نژاد و دوستانشان به راهی رفتند که در آن راه تجربیاتی کسب کردند و این تجربیات و دیدگاه‌ها و دستاوردهای حاصل از آن را بیان کردند. من نیز می‌خواهم تجربه‌ای را که به آن رسیدم مطرح کرده تا ابهامات برطرف شود، البته ممکن است تجربه من و آقایان قدری مغایرت داشته باشد. برداشت‌هایی که ایشان از نوشته‌های مرحوم بازرگان می‌کنند، برای مثال این گونه بوده که ایشان بحث از علم‌الاشیا کرده‌اند و به نتایجی رسیده‌اند که جنبه راهبردی نداشته است؛ اما برداشت من از نظریات مهندس بازرگان متفاوت با مجاهدین است.

اما آنچه من از دیدگاه‌های مرحوم بازرگان برداشت کردم، یک تفکر انتزاعی نیست؛ بلکه از مجموعه‌ای از کتاب‌ها و افراد مختلف منتج می‌شود. افکار و ایده‌های مرحوم طالقانی و تفسیر قرآن ایشان، به علاوه کتاب‌های مهندس بازرگان اعم از «راه طی شده»، «عشق و پرستش» و سخنرانی‌هایی که تا آن زمان کرده بود، همگی این‌ها در کنار هم بر من اثر داشت. وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، متوجه می‌شوم یک سلسله افکاری آمده که مجموعه آنها با هم بایستی راهنمای عمل ما در شرایط فعلی باشند. مهندس بازرگان با دید علمی به مسئله نگاه می‌کرد، طالقانی با دید قرآنی نگاه می‌کرد، بعدها شهید مطهری با دید فلسفی به مسائل اجتماعی نگاه کرد و مسئله آزادی و دموکراسی را در آورد و در امتداد آن دکتر شریعتی که جامعه‌شناسی خوانده بود با دید اجتماعی، به اجتماع و مسائل اجتماعی نگاه کرد. اکنون برای ما و نسل جوان ما مجموعه این‌ها را باید در نظر گرفت.

آن زمان که ما در زندان بودیم، موضوع «راه انیا- راه بشر» دغدغه من نبود که تفکیک قائل شوم و بیرسم چرا راه بشر و راه خدا و انیا (که از بالا به پایین است) هر دو به هم می‌رسند، اما رابطه من با آقای مهندس بازرگان، تنها رابطه استاد و شاگردی نبود؛ بلکه بسیار دوستانه و صمیمی مانند دو رفیق با هم کار می‌کردیم و مأنوس بودیم. آن زمان برای مهندس بازرگان بحث کتاب «راه طی شده» مطرح



پی نوشت: با توجه به کسالت اخیر آقای بسته نگار از خوانندگان طلب دعا برای شفای کامل ایشان را داریم. همچنین از دیگر متفکران و دلسوزان دعوت می شود با این گفت و گو به منظور درج در نشریه، برخورد فعال داشته باشند.

پی نوشت

۱- این راه، راه انبیا بود که پرواز مستقیم است و از بالای سر مسائل و مشکلات به هدف واصل شده اند. راه بشر غیر از این است، راه ما راه خاکی است. ما اگر می خواهیم از جلگه ای به قله کوه برسیم، مجبوریم با پای پیاده قدم به قدم پیش رویم و در پستی ها سرازیر شویم و از بلندی ها بالا برویم. سر راهمان در نتیجه پیش آمد موانع، انواع بیخ و خم ها و حتی انحراف، برگشت ها وجود خواهد داشت. چه بسا به خطرات برخوردیم... ولی در هر حال می خواهیم آن راه را طی کنیم، اگر چه مدت بیشتر و زحمت زیادتر لازم باشد. به پیامبران می گویم: اگر شما راست می گوئید و دعوی «انا بشرکم مثلکم» صحیح است. ما هم که بشر هستیم، بالاخره باید بتوانیم این راه را طی کنیم و به همان هدف و حقیقتی که شما مدعی هستید با پرواز مستقیم دسترسی یافته اید، برسیم و به رأی العین بینیم.

پیغمبر می گوید: من از راه وحی درک وجود صانع و قبول قیامت را کرده ام. ما می گوئیم با پای تجربه و تربیت و با چشم استدلال باید به آن برسیم. ایرادی هم به آن نیست. بشر چنین خلق شده است. (کتاب راه طی شده، صص ۴۲ و ۴۳)

فلاسفه خودشان بزرگ ترین عامل تضعیف و تخریب یکدیگر می گردند. البته بشر نسبت به موضوع عمل و نظریه هر دو دسته علاقه مند و شدیداً نیازمند می باشد. انبیا نامده اند تا در برابر دانشمندان دکان باز کنند و علم به مردم بیاموزند چرا که علم باید از طریق مشاهده در طبیعت و عمل به زندگی و تجربه اندوزی حاصل شود. (همان، ص ۲۸)

ظهور دانشمند و فیلسوف در محیط های عالم پرور متری و تمدن، نسبتاً منظم رخ می دهد. تربیت دانشمند و فیلسوف در مکتب یا نزد اساتید معین، به وسیله کتاب و مسبوک به مدتی تعلیم و مباحثه است. (همان، ص ۲۸)

ظهور پیغمبران در میان اقوام جاهل و عقب افتاده گمراه که در سراثیب اضمحلال و خرافات یا فساد قرار گرفته بودند، رخ داده است. از مکتب و معلم و سوابق تحصیل آنها روایت و نشانه ای در دست نیست، بلکه آثار و اقوال، بیشتر عدم آن را حکایت می کند. (همان، ص ۲۹)

اصلاً دین (چه در نزد پیشروان و چه در نزد پیروان) یک امر درونی و ایسته انسان است، در حالی که علم یک عارضه سطحی و مشهود خارجی یعنی عمل حواس و مغز است و کاری به ملکات و مکتسبات شخصی ندارد. عالم در اثر مشاهده و کشف ممکن است مطلع و طالب و سالک شود؛ در صورتی که مؤمن در نتیجه سنخیت ذاتی و عشق و جذب و طلب، به کشف و شهود و بیان می رسد. (این دو، دو وادی و دو راه مختلف اند.)

دین جنبه عملی دارد و نمی تواند از عمل و تقوا خالی بوده و تأثیر و تربیت و تغییر خلقت ایجاد نکند، در صورتی که علم و صنعت تعلقات خارجی شخص می باشند و سواى ایشان اند. (همان، ص ۴۰) ■

## عقل گرایی و دین داری، تناقض یا سازگاری؟

استناد می کنند.

در این بخش، با توجه به تفاوت میان زبان های ضمیر ناآگاه و شعور آگاه، نشان داده شده است که کلام وحیانی در قلمرو آگاهی و بر اساس تفکر شکل گرفته است و لذا، گزاره های آن نمی تواند نامعقول یا خردستیز باشد، هر چند بسیاری از مردم، به رغم تأکیدات مکرر قرآن در ضرورت تفکر در آیات و پیروی از فرامین عقل، ترجیح می دهند متعبدانه (و موروثی) دینی را بپذیرند و بی چون و چرا از دستورانش اطاعت کنند، آموزه های وحیانی این نوع دین داری را یکسره رد می کنند. دین داری مقلدانه چه بسا که مانع از انجام برخی منکرات شود، ولی هرگز شخص را در مسیر آگاهی، آزادی و اعتلا و شکفتگی وجودی که هدف وحی است، هدایت نمی کند. چنین فردی نمی تواند از منظر شعور الهی به خود و جهان بنگرد و در پرتو صفات و افالش در آفرینش جهان و انسان، رفتار خویش را نقد و اصلاح نماید.

### وجه تمایز عقلانیت وحیانی از عقلانیت فلسفی و علمی

در قرآن بیش از ۱۵۰ بار به تعقل، تفکر، تفقه، نظر و تدبر در امور توصیه شده است، ولی باید دید این عقلانیت، عیناً مشابه عقلانیت در فلسفه یا علم است؟ و اگر نیست، پس نسبتی با تعقل که متضاد با تعبد است ندارد.

از میان معنی عقل سه تعریف بیشتر رواج داشته است؛ نخست، عقل هستی (لوگوس) یا خرد کلی که خاستگاهش یونان است. علت پیدایش جهان و قانون کلی حاکم بر آن، شناساگر و



حبیب الله پیمان

هدف این مقاله نقد و رد دو ادعای هم ریشه بود؛ یکی، ضرورت «تعبد» در دین داری و دیگری متناقض بودن دین داری و روشنفکری. در مقاله شماره پیشین نشریه «دین؛ تعبد یا تعقل» نشان دادم که آموزه های وحیانی بی نیاز به تأویل، صراحتاً ناقض هر دو ادعا هستند. با این شرط که «دین» را با همان تعریفی در برابر تعبد و عقلانیت قرار دهیم که در قرآن تصریح شده است و نه همان که عامه مردم می شناسند یا در دین داری راست کیشی معمول است. برای پرهیز از خلط میان دین و غیردین، اولاً، به تبعیت از آیات قرآن، بین «دین» و «شریعت» تفکیک قائل شدم؛ ثانیاً، تأکید کردم آموزه های دین که برآمده از تجربه و وحیانی پیامبر است، تنها یک بخش از معارف سه گانه قرآنی را شامل می شوند. دو بخش دیگر، یکی احکام شریعت است و دیگری معارف غیردینی است که صرفاً کارکرد زبانی دارند و از فرهنگ و زبان مخاطبان آن روزی اخذ شده اند. از آن جمله، روایت های تاریخی، تمثیل، استعاره و حکایات، اساطیر و آگاهی های مردم عصر دربار طبیعت، کیهان و انسان هستند. معانی و وحیانی در قالب زبان معمولی مخاطبان مستقیم شکل گرفته است؛ لذا به پدیده های طبیعی و تاریخ همان گونه که مردم (امیین) می نگریسته اند اشاره کرده است. بنابراین برخلاف آموزه های وحیانی (دینی) که با براهین و شواهد عینی مدلل و مردم به تعقل در آنها دعوت شده اند، به مسئله صدق یا کذب آنها ورود نکرده است و باور به آنها هرگز از لوازم ایمان و دین داری نبوده و نباید باشد و این در حالی است که مدعیان معمولاً به جای گزاره های دینی، به این نوع معارف، یعنی اجزای مشکله زبان قرآن یا احکام اجتماعی و سیاسی شریعت که مقید به زمان و مکان بوده و نسخ پذیرند،



سامان بخش هستی که بنا به یک نظر درون طبیعت است و از درون آن را سامان می‌دهد و به نظر دیگر، عقل کلی (نوس) جدا از طبیعت است. این عقل قانون کلی حاکم بر پدیده‌ها و اساس هستی است؛ پس فقط با عقل شناخته می‌شود. دوم، عقل پردازشگر (ارسطویی) که در پرتو آن آدمی قادر به فهم اسباب و علل و روابط بین اشیا است و سوم، عقل به‌مثابه مجموعه‌ای از قواعد و ضوابطی (منطق) که در استدلال به کار می‌روند و چون قانون‌مندی طبیعت هماهنگ با قوانین عقل کلی است؛ لذا عقل آدمی نیز که ساختاری عقلانی (ریاضی) دارد، از عقل طبیعت پیروی می‌کند. به این ترتیب عقل و طبیعت دو جلوه از یک حقیقت (عقل هستی) هستند. در تفکر مدرن (دکارت) عقل و طبیعت از هم جدا، ولی بر اساس آنچه تجربه به عقل می‌دهد و کمکی که عقل در پردازش داده‌های تجربی می‌کند، همخوانی دارند (شناخت یقینی).

عقل قرآنی اساساً رقیب یا بدل عقل فلسفی یا علمی نبوده، هدف اصلی‌اش، «شناخت» اسباب و علل ظهور و روابط مادی بین پدیده‌ها نیست، بلکه در درجه اول نیروی شعور یا فاهمه‌ای است که بر سه محور خدا، انسان و طبیعت به تأمل می‌پردازد، کارش با مشاهده پدیدارهای جهان درون و بیرون که تجلیات عینی خدا هستند، آغاز می‌شود و از این طریق (با واسطه طبیعت) در درجه اول با اخلاق و نظام ارزش‌های الهی و سنت‌های او در آفرینش و تغییر و تکامل جهان آشنا می‌گردد. سپس بر پایه همین یافته‌ها به نقد و داوری رفتار خود و نظامات اجتماعی و اخلاقی افراد و جوامع می‌پردازد و چون خدا، به‌مثابه شعوری فراگیر و خلاق و کنشگر (و نه عقلی کلی و منتزع و بیرون از عالم عین) در جهان عمل می‌کند بی‌آنکه به آن وابسته باشد، لذا در همان حال که طبیعت ظاهراً میانجی انسان و خداست، اما در عین حال، خدا مستقیماً با انسان در تعامل است. درست است که یک محصول تعقل در پدیدارها در آفاق و انفس، دستیابی به معیارهای رفتار اخلاقی (خدایی) است، مبنی بر اینکه چه کارهایی را «باید» انجام داد و از چه کارهایی باید اجتناب کرد، (معنای لفظی عقل بستن پای شتر است) ولی تعقل قرآنی را نمی‌توان به یک آمر به معروف و نهی کننده از بدی فرو کاست.

چه این کار نیازی به تعقل که لازمه‌اش آزادی فکر و اراده است، ندارد. وقتی قرآن آزادی و اختیار آدمی را به رسمیت می‌شناسد و به آن احترام می‌گذارد، برای هدایت وی چاره‌ای جز تکیه بر باوری برآمده از تجربه شهودی و تفکر آزاد و خلاق در امور ندارد. از او می‌خواهد که با تعقل و تفکر در پدیدارها و حوادث در هر مورد، راه «درست» و عمل «خیر» را از راه کژ و گمراه و عمل «شر» تمیز دهد. تعقل قرآنی وجه شناختی هم دارد؛ زمانی که به تفحص برای پیدا کردن رد پای سنت‌های خدا و صبغه و سبک و سرمشق

وی در آفرینش بی‌وقفه جهان و تغییر و تحول آن می‌پردازد. در این حوزه از چگونگی «هست»‌ها و «شدن»‌ها سخن می‌گوید و گزاره‌های تبیینی و توصیفی‌اند. سنت‌ها و سرمشق‌های الهی در آفرینش نیز همانند معیارهای اخلاقی پایه نقد و ارزشیابی و تعلیم و هدایت مردم جوامع بشری‌اند. انتظاری جز این از قرآن مغایر با حوزه مسئولیتی است که برای خود و پیامبر تعریف و مشخص کرده است، آموزش حکمت و تربیت و تزکیه اخلاقی (سوره جمعه: آیه ۲) در جهت نیل به آزادی، آگاهی و رستگاری (فلاح) است که جز در سایه عمل در چارچوب سنن و ارزش‌های الهی و پیروی از سرمشق وی در آفرینش و تکامل انسان، دست‌یافتنی نیستند. پیامبر هم رسالت خود را کمک به تعالی اخلاقی آدمیان توصیف می‌کند (إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ). بنابراین، کسی که طالب زندگی و روابطی از نظر روحی و اخلاقی، سالم و پرنشاط و بالنده است، باید برای دستیابی به سرمشق‌های مطلوب به تفحص و تفکر در تجلی‌های عینی بینش و عمل خدایی در جهان پرداخته و در فهم چگونگی پیدایش، تکامل حیات انسان و راز بقا یا نابودی آن تحقیق کند. (سوره یوسف: آیه ۱۰۹؛ سوره عنکبوت: آیه ۲۰)

این مهم جز از راه تحقیق و تتبع عقلانی و تجربی در عرصه‌های مختلف آفرینش و عمل خدایی حاصل نمی‌گردد (سوره فصلت: آیه ۵۳) و اینکه تنها انسان‌های آگاه و خردورز می‌توانند به معنای درست کلمه دین‌دار باشند (سوره زمر: آیه ۱۸) و به همین دلیل دین توحیدی به عصر آگاهی انسان تعلق دارد نه دوران ناآگاهی.

### مراتب آگاهی

در نخستین مراحل ظهور آدمی، شعور غریزی غلبه داشت، سپس همراه با تکامل مغز و پدید آمدن ذهنیت، به تدریج و به‌طور روزافزونی مدیریت بخشی از فعالیت‌ها توسط شعور ناخودآگاه انجام گرفت. دورانی که براساس برخی مطالعات انجام‌شده تا دومین هزاره پیش از میلاد ادامه داشت. در همین دوره است که الهه‌ها در مقیاس وسیعی در جوامع حضور دارند و از طریق الهامات شنیداری و دیداری به شخص مخاطب رهنمود می‌دادند که در هر وضعیت

از جمله عوامل ظهور آگاهی، قلم و کتابت بود که جایگزین دریافت‌های شنیداری شد. به همین خاطر، در قرآن از آن به‌عنوان یک تحول مهم و موهبتی پرارزش و دوران‌ساز از جانب خدا به انسان، یاد شده و به آن سوگند خورده است

دشوار و بلا تکلیف چه باید بکند و چه نباید انجام دهد. آنچه این پدیده را امکان‌پذیر می‌ساخت، «ذهن دوجایگاهی» بود که هم مسئول کسب مهارت‌های مختلف بود و هم فعالیت‌های روزانه را در غیاب آگاهی به‌طور خودکار هدایت می‌کرد. در این حال اگر شخص در برابر موقعیت‌های پیش‌بینی‌نشده‌ای قرار می‌گرفت، باید صبر می‌کرد تا نادیمی از جایگاهی دیگر، با اندرزهایی هشداردهنده که در تجربیات زندگی فردی ذخیره شده‌اند، ناآگاهانه به او فرمان چاره‌جویی دهد. (جولیان جینز، ۱۳۸۹)

اما در دومین هزاره پیش از میلاد بنا بر عواملی چند از جمله بروز آشوب‌های اجتماعی، جنگ‌ها و مهاجرت‌های وسیع جمعی، ناکارآمدی ذهن دوجایگاهی از مقابله مؤثر با وضعیت جدید آشکار شد و موجبات فروپاشی آن فراهم آمد. از آن پس، تحول به‌سوی آگاهی تسریع گردید. البته شعور ناخودآگاه بخشی از کارکردهای خود را حفظ کرده است، همان‌طور که پیش از آن شعور توارثی (غریزی) به فعالیت خود در محدوده‌های خاصی ادامه می‌دهد. در این مرحله، تصمیم‌گیری در موقعیت‌های تازه و دشوار و پیچیده به شعور آگاه واگذار گردید. پیش از آن هم به‌طور اتفاقی، ایده‌ها و رهنمودهای نو و راهگشا در شعور آگاه بعضی افراد پدیدار می‌گشت. با ورود به عصر آگاهی بساط الهه و الهه‌پرستی به تدریج برچیده شد و «پادشاه-خدایان» بی‌اعتبار گشتند.

از جمله عوامل ظهور آگاهی، قلم و کتابت بود که جایگزین دریافت‌های شنیداری شد. به همین خاطر، در قرآن از آن به‌عنوان یک تحول مهم و موهبتی پرارزش و دوران‌ساز از جانب خدا به انسان، یاد شده و به آن سوگند خورده است. (سوره قلم). آگاهی، ویژه نوع انسان است و پس از تکوین زبان آغاز و بر پایه استعاره شکل گرفته است. مشخصه مهم دیگر آگاهی، کاربرد شیوه تمثیلی است؛ خلق دنیای تمثیلی بر اساس زبان، ساختن فضای تمثیلی همراه با «من» تمثیلی، همان‌که می‌تواند فضا (درون ذهن) را مشاهده و به شیوه استعاری در آن حرکت کند و آن را به‌مثابه یکی از منابع شناخت به کارگیرد. به‌طوری‌که ذهن آگاه را می‌توان بیک تمثیل فضایی از دنیای واقعی توصیف کرد. (جینز: ۸۱)

### رؤیا، زبان ناخودآگاه است

آیا آیات وحیانی، روایت پیامبر از رؤیاهای شبانه خود است؟ برای پاسخ‌دادن یک راه این است که به مقایسه تطبیقی میان زبان رؤیا و زبان قرآن پردازیم. این اندازه می‌دانیم که رؤیا نتیجه فعالیت ضمیر ناخودآگاه است و تصاویر و گفتارهای آن عموماً با این زبان بازنمود می‌شوند؛ لذا اگر ثابت شود که گزاره‌های قرآنی از جنس آگاهی هستند و در قالب زبان آگاهی صورت‌بندی شده‌اند، نظریه مزبور از اعتبار ساقط

می‌شود. درباره رؤیا دیدگاه‌ها بسیار متنوع‌اند. برخی پیشاتاریخی هستند، بعضی متعلق به فلاسفه یونان قدیم و بعضی دیگر جدید و اصطلاحاً علمی محسوب می‌شوند. در منابع اسلامی هم در این باره به فراوانی سخن رفته است. در گذشته دور، رؤیاها الهاماتی از جانب خدایان یا شیاطین قلمداد می‌شدند و معمولاً آینده را پیش‌بینی می‌کردند. ارسطو الهی بودن رؤیا را رد کرد و آن را کار شیطان توصیف کرد، چراکه از دید او، طبیعت اساساً شیطانی است نه الهی.

پیش از ورود علم جدید به این عرصه، رؤیافرافکنسی چیزهایی را توصیف می‌کرد که تنها درون ذهن واقعیت داشتند نه دنیای بیرون. دشواری فهم این پدیده به خاطر خاستگاه آن در ضمیر ناخودآگاه و حافظه تاریخی شخص است که نه تنها امیال، بلکه فشرده‌ای از حوادثی که طی هزاران و بلکه میلیون‌ها سال بر نوع انسان گذشته و سرنوشت او را شکل داده است، در آنجا در قالب زبان ویژه (اغلب اسطوره‌ای)، نگاهداری می‌شوند؛ لذا در رؤیا انسان از عالم آگاهی خارج می‌شود؛ «در رؤیا، ذهن ما از مضمون‌های منظم آگاهی هشیارانه و زندگی و رفتار عادی زدوده می‌شود» (استرومپل، ۱۸۷۷) در ضمن، رؤیا از تأثر حوادث روزمره زندگی به کلی برکنار نیست، بعضاً آن را ادامه حالت بیداری خوانده‌اند که ما را به تجربه‌های روز پیش پیوند می‌زند (هافنر، ۱۸۸۷).

صرف نظر از تفاوت‌های بعضاً عمیقی که بین این دیدگاه‌ها وجود دارد، یک چیز تا حدودی مسلم است، اینکه مواد، اطلاعات، تجربیات و محرک‌ها از هر جا آمده باشند، رؤیا آنها را در قالب زبان و نمادهایی ترکیب و بازنمود می‌کند و منطقی را در ایجاد رابطه فی‌مابین و معنابخشیدن به آنها به کار می‌برد که با زبان و منطق شعور آگاه به کلی متفاوت است. به تفاوت منطق و سیاق پیام‌های ناخودآگاه (امیال، الهامات و پیشگویی‌ها) و پیام‌هایی که توسط شعور آگاه دریافت و پردازش می‌شوند، اشاره خواهیم کرد. در قرآن مواردی از این قبیل، عموماً مربوط به گذشتگان و به نقل از تاریخ اسطوره‌ای یا مذهبی و فرهنگ برخی اقوام روایت شده است، (نظیر رؤیای حضرت یوسف یا هم‌بند او در زندان فرعون). اما در مورد آیاتی که به پیامبر وحی شده و در قرآن مکتوب گردیده قضیه به کلی فرق می‌کند. این آیات، در شعور آگاه - و نه ضمیر ناخودآگاه - شکل گرفته‌اند و مخاطبشان ذهن خودآگاه پیامبر و دیگر مردم است. به همین دلیل در تبیین مطالب از منطق خرد پیروی کرده است.

## زبان قرآن زبان آگاهی و خردورزی است

تبعیت کورکورانه از اوامر و نواهی مراجع صاحب قدرت معنوی یا مادی، بیرونی یا درونی، از ویژگی‌های دوره پیش آگاهی است؛ زمانی



که این فرمان‌ها مستقیم یا از طریق واسطه‌هایی از درون ذهن ناخودآگاه به گوش می‌رسید و فرد از انجامشان گریزی نداشت. آنان، در شرایطی نبودند که درباره آنچه به آنها، از بایدها و نبایدها گفته می‌شد، بیندیشند و با معیارهایی انتخابی و نگاهی دوراندیشانه بسنجند و آگاهانه بپذیرند یا رد کنند، فرامین شعور ناخودآگاه، بی‌میانجی، تفکر و تعقل به اجرا گذشته می‌شدند.

## پرش و نقد خویش، کار خودآگاهست

در قلمرو ناخودآگاه، فرمان از عمل جدا نیست و گوش دادن به معنای فرمان بردن است. پرش طرح نمی‌شود، کسی در صحت فرامین تردید نمی‌کند و تناقض و تضاد ادراک نمی‌گردد، زیرا افراد فاقد ذهنیت درونی شده و وجدان (خودآگاه) هستند. به عبارت دیگر، کسی فضای درونی ذهن (خویش خویش) را نمی‌بیند و طبعاً خود را مورد پرسش و انتقاد قرار نمی‌دهد. این شعور خودآگاه است که خود را مسئول تصمیمات و اقدامات انجام‌شده می‌شناسد و در درون با خویش جدل می‌کند، به خود فرمان می‌دهد و جهت عمل را تعیین می‌کند.

زبان ناخودآگاه جنبه افناعتی ندارد و در آن کوششی برای اثبات درستی آموزه‌ها از طریق استدلال یا استناد به شواهد و تجربیات واقعی صورت نمی‌گیرد. در آن تشبیه، تمثیل، حکایت و استعاره، به کار نمی‌رود. اراده انسان عصر پیش آگاهی مقهور فرامین مراجع بیرونی و با امیال پر قدرت ناخودآگاه بود. فرامین الهه‌ها و خدایان در نیمکره راست، جایی که تصور می‌شود تجارب هشداردهنده وجود دارند، تکوین یافته پس از انتقال به نیمکره چپ در آنجا شنیده می‌شدند. ۲. (شک نیست که این نداها وجود داشته‌اند و دارند) تجربه ذهنی آنها همانند شنیدن صدای واقعی با منشأ خارجی است. امروزه هم برخی افراد وقتی زیر فشار شدید عصبی قرار می‌گیرند و راه گریز و

خلاصی می‌جویند، ندای دل‌داری‌دهنده پدر و مادر یا یک دوست شفیق و فرزانه را می‌شنوند. این فعالیت‌ها را به دلیل خصلت ناآگاهانه و غیرارادی‌شان باید به ضمیر ناخودآگاه نسبت داد. در «رؤیا» هم ضمیر ناخودآگاه پیام‌های خود را از طریق تصاویر و به زبان ویژه خود به گوش و چشم شخص می‌رساند.

اما «آگاهی» محصول فعالیت ذهن خودآگاه و مقوله‌ای به کلی متمایز از ناخودآگاه است، با زبان (و کتابت) به وجود می‌آید و توسط زبان به آن دست می‌یابیم. آگاهی زمانی است که از چیزی که ادراک می‌کنیم آگاه باشیم (برتراند راسل)، آگاهی با ادراک حسی فرق دارد، با شناخت هم یکسان نیست، شناخت می‌تواند ناخودآگاه حاصل شود. انجام فعالیت‌هایی هم که به مهارت و آموختن نیاز دارد، مثلاً تایپ کردن، رانندگی و نظایر آن نیز بدون آگاهی انجام پذیرند.

## مشخصات زبان و منطق آگاهی

آگاهی زمانی است که «من» بتواند «من» ای را که دارد می‌نویسد و به چیزی فکر می‌کند، ببیند. در آن صورت جمله من دارم درباره فلان مطلب فکر می‌کنم و می‌نویسم، جمله‌ای آگاهانه است، «کسی» باید باشد که «درون‌نگری» کند. این همان «من تمثیلی» است که از مشخصه‌های اصلی آگاهی است. این نوع فعالیت، یعنی درون‌نگری آگاهانه، جست‌وجو در فضای ذهنی نیازمند تمرکز حواس است تا «من» جست‌وجوگر ناظر و اندیشمند از نفوذ افکار و تمایلات ناخودآگاه در امان بماند.

خودآگاهی زمانی پدید می‌آید که شخص با استفاده از داوری دیگران درباره خود و از آنچه خود درباره خود می‌داند و بر اساس آگاهی از آنچه تاکنون انجام داده است، دست به ساختن یک «خود» بزند که به او کمک کند بدانند چه «می‌تواند» انجام دهد و چه «نمی‌تواند»، چه «باید» بکند و چه «نباید» بکند. (با این «من» در قرآن

آشنا هستیم) حتی فکر کردن زمانی «آگاهانه» است که معطوف به هدف معین باشد، یعنی فرد اهدافی را که در ذهن دارد دنبال کند، این نحوه تفکر هوشیارانه، ارادی و آگاهانه است و لذا با واقعیت‌ها (ظرف شرایطی که تفکر در آن صورت می‌گیرد) سازگار بوده، سعی می‌کند بر آن اثر بگذارد. به علاوه، ذهن خود آگاه همیشه آماده پذیرش انتقاد و دارای قدرت تمییز حق از باطل است.

در تفکر آگاهانه، شخص پس از مشاهده حوادث واقعی و مواجهه با بحران و طرح سؤال، به صورتی هدفمند بین حوادث و تجربیات گذشته با واقعیت‌های کنونی ارتباط برقرار می‌کند، به پیامدها و آنچه ممکن است در روزهای آینده از دل حوادث و تصمیمات کنونی، بروز کند، می‌اندیشد و پس از آنکه گذشته و حال و آینده را در یک تصویر واحد معنی‌دار، در برابر خود قرار داد، راه‌حل‌هایی را ابداع و ارائه می‌دهد. در صورتی که ضمیر ناخودآگاه به جای مشاهده و ارتباط با واقعیت، با ساحت خیالی سر و کار دارد و همان را واقعی می‌پندارد. مشخصه دیگر تفکر آگاهانه، تمییز حقیقت از کذب، آشکار کردن تناقضات، مشاهده وجوه متضاد در درون یک حادثه، آگاهی از نفاق و دوگانگی میان آنچه در واقع هستیم و آنچه به دیگران باز نمود می‌کنیم، صرف‌نظر از اینکه فاعل آن خود ما باشیم یا دیگری و بالاخره کوشش در جهت اثبات حقیقت است.

### تاریخ ظهور آگاهی

آگاهی زمانی ظهور کرد که اجتماعات انسانی به تدریج از حالت انزوا و یکپارچگی درونی خارج شدند، با یکدیگر در آمیختند و در نتیجه این آمیزش متوجه تفاوت موجود در رفتار اجتماعی و مناسک دینی و فرهنگی یکدیگر شدند. این آمیزش و ارتباط موجب بروز تغییرات در روش‌های زیست و توسعه و تنوع جمعیت شد، یکپارچگی و یکدستی اولیه از بین رفت و ذهن افراد را متوجه تضادها و دوگانگی‌ها نه تنها در جامعه که در درون خودشان کرد. «چیزی» در درون خود یافتند که با همان در افراد دیگر فرق داشت. بدین ترتیب، ذهنیتی متفاوت از دنیای واقعی پدید آمد که متعاقباً توسط خودشان احساس و درک گردید. به روایت قرآن، امت واحده اولیه، به نحو اجتناب‌ناپذیری، از درون دچار گسیختگی و تنوع و تکثر گردید و از همین جا اختلاف و نزاع بروز کرد و آشوب و هرج و مرج جامعه را فرا گرفت. ناتوانی ضمیر ناخودآگاه برای مقابله با شرایط تازه و ضعیف شدن ارتباط شنیداری و دیداری، باعث نامنظم و کم‌اثر شدن کنترل ذهن ناخودآگاه بر اموری گشت که پیوسته پیچیده‌تر می‌شدند. تحولات مزبور، همراه با پیدایش کتابت و آگاه شدن از ارزش برخورد دوگانه فریکاری و

## مشخصه دیگر تفکر آگاهانه، تمییز حقیقت از کذب، آشکار کردن تناقضات، مشاهده وجوه متضاد در درون یک حادثه، آگاهی از نفاق و دوگانگی میان آنچه در واقع هستیم و آنچه به دیگران باز نمود می‌کنیم، صرف‌نظر از اینکه فاعل آن خود ما باشیم یا دیگری و بالاخره کوشش در جهت اثبات حقیقت است

دروغ‌زنی در بیرون‌راندن رقبا و تحکیم موقعیت خود، به ظهور خودآگاهی (و نزول وحی به انبیا) کمک رساندند و به دنبالش، برای ایجاد ارتباط و انتقال معنا و باز نمود خود، نیاز وافر به توسعه زبان به‌ویژه ایجاد فضای استعاره‌ای و بهره‌گیری از تشبیه و تمثیل و رمز و کتابت به وجود آمد. زیرا مفاهیم انتزاعی که حاصل «تفکر» هستند، جز به یاری زبان استعاره قابل تولید و ادراک و انتقال به غیر نیستند. در استعاره کلمه‌ای را که برای چیز معینی است، به‌منظور توصیف چیز دیگری به کار می‌گیرند. زیرا نوعی شباهت میان آنها با روابط آنها با چیزهای دیگر وجود دارد. گفتمانی است که آگاهی از استعاره، محصول یک شهود درونی بود که کاربرد آن در سطح آگاهی ظاهر گردید و خودآگاهانه به کار گرفته شد. هر اندازه مفاهیم انتزاعی در حوزه‌های علم، فلسفه، هنر و زیباشناختی، دین و عرفان بیشتر و متنوع‌تر شدند، نیاز بیشتری به استعاره به وجود آمد. به طوری که جهان معنا فقط به یاری استعاره و تمثیل، فهم، باز نمود و بیان می‌شود. در جریان این انتقال، گذار از گفتار آوایی (معمول در حیوانات و نیز در مرحله طفولیت انسان) به گفتار درونی نیز انجام گرفت. سرانجام شعور هدف‌دار و خودآگاهانه (به تعبیر قرآن، نفخه روح الهی) جای ذهنیت درون مدار ناخودآگاه را گرفت.

### پیامبران عصر آگاهی

پیامبران بزرگ توحیدی درست در همین مرحله که با تضادها و آشوب‌های بزرگ اجتماعی و بحران‌های فکری و دینی و فرهنگی همراه بود، ظهور کردند. زمانی که عجز رفتارهای برآمده از ساختارهای استعدادها درون نهاده (غریزی) و فعالیت‌های آموخته‌شده ناشی از توهمات شنیداری - فرامین خدایان در ناخودآگاه - در مواجهه با بحران‌ها و شرایط پیچیده و پر آشوب جدید آشکار گردید، معلوم شد فرامین صادره از ناخودآگاه بر سیاق چه باید کرد و چه نباید کرد، از این پس چاره‌ساز نیستند. بشر نیازمند ایده‌ها و رهنمودهای برآمده از تفکر خلاق و خودآگاهانه بود، به طوری که با پیوند دادن

تجربه گذشته با واقعیت‌های کنونی و پیش‌بینی پیامدهای هر اتفاق یا اقدامی، هم حقیقت مسئله و ماهیت بحران و هم راه‌برون‌رفت از آن آشکار شود. برای این منظور رویکردی استفهامی - انتقادی (جدل بین امر معقول و نامعقول) البته مستدل و مستند به شواهد لازم بود تا شعور آگاه مخاطبان را فعال کرده متوجه وجود تناقض در عقاید و رفتارشان کند. نمونه بارز این جدل منطقی (دیالکتیکی) بین کلام معقول توحید و نامعقول شرک را قرآن در یک گفت‌وگوی فرضی بین ابراهیم (سخنگوی جنبش توحیدی) و نمایندگان نظام شرک به تصویر کشیده است. (سوره ابراهیم: آیات ۶۶-۵۱) تصویر مشابه دیگری، به همین اندازه روشنگر، از یک گفت‌وگوی فرضی دیگر، انتقادی (جدل منطقی) بین «من» خودآگاه ابراهیم و «من» ناخودآگاه او، یکی تابع منطق عقلانی - تجربی و دیگری پیرو عقاید موروثی و کهن‌الگوهای ناخودآگاه عصر الهه پرستی، در همین سوره به اثبات تلازم میان ایمان و خردورزی در نگاه قرآن کمک می‌کند. گفتمانی است که در نخستین آیه به رشد و تکاملی (ذهنی) که پیش از مبعوث شدن نصیب او شده است اشاره می‌کند که مبین نیل به خودآگاهی است. با همین شعور است که به فضای درون ذهن می‌نگرد و شهود تجربی خویش را با شهود عقلی تکمیل می‌کند.

### تمایز الهام و شهود تجربی از توهمات شنیداری و دیداری

اکنون محقق شده است که بزرگ‌ترین بصیرت‌های انسانی و ایده‌های نو علمی به گونه‌ای مرموز و به‌طور ناگهانی آن هم در موقعیتی که فرد انتظارش را ندارد، در اذهان جرقه زده‌اند. پوانکاره، نابغه ریاضی در حال گردش در سفر، درحالی که مسائل ریاضی را به کلی فراموش کرده بود، «ایده به وی الهام می‌شود»، دیگری (گاوس) شرح می‌دهد که چگونه راه اثبات یک قضیه هندسی را که سال‌ها در انجامش ناموفق بود مانند «جرقه‌ای ناگهانی، شبیه یک آذرخش» در ذهنش پدیدار گردید و اضافه می‌کند مشکل می‌توانم بگویم آن رشته ارتباطی که آنچه را پیش‌تر می‌دانستم با آنچه توفیق مرا میسر ساخت، به هم پیوند داد، چه بود؟» در آگاهانه و معقول بودن آنها همین بس که نخست، متفکران نامبرده از مدت‌ها پیش درباره مسئله لاینحل خود فکر می‌کردند و در هر آنچه به موضوع ارتباط داشت تأمل می‌کردند. مقدمات کار به طریقی «آگاهانه» فراهم می‌گردید؛ دوم، اینکه وقتی ایده را به طریقی الهامی (یا وحیانی) دریافت می‌کردند، آن را طی یک فرایند خلاق در قالب گزاره‌هایی منسجم، جدلی و عقل‌پذیر و با مضمونی انتقادی یا به‌صورت سرمشق به دیگران پیشنهاد می‌کردند و سپس به آنها توصیه می‌کردند ضمن مشاهده و تفکر در

پدیدارها، در هر دو جهان بیرون و درون ذهن، در صحت و وسع آنها تحقیق کنند. قرآن همانند هر متفکر اصیل ایده پردازی مدعی است تمامی حوادث و پدیدارهای جهان، میدان آزمون درستی سنتها و نظام ارزشهای اخلاقی خدایی هستند. به همین دلیل بدون هراس از ابطال شدن همگان را به تفحص و تفکر در آنها فرا می خواند (سوره آل عمران: آیه ۱۹۱؛ سوره یونس، آیه: ۲)، داستانهای تاریخی آن گونه که مردم عصر برای یکدیگر روایت می کردند (سوره اعراف، آیه: ۲۷۶)، تمثیلها و حکایتهای پرداخته شده (سوره حشر، آیه: ۲۱؛ سوره بقره: آیه: ۲۶۶) هر یک حاوی پرسشهایی هستی شناختی از وضعیت و مسئولیت انسانی، تناقضات در شیوههای زیست، ناسامانیها و مظالم اجتماعی، احساس ترس و ناامنی و اضطراب در برابر قدرت های جبار، مرگ و پیامدهای اعمال خوب و بد خویش و عوامل ظهور و اعتلا یا انحطاط و فروپاشی تمدن ها و جوامع است. روایت های تاریخی و حکایات در قرآن خود موضوعیت ندارند، بلکه صرفاً وسیله ای هستند در دست قرآن برای آشکار کردن تناقضات و دوگانگی هایی که مخاطبان آیات نیز درگیر آنها هستند و اادار کردنشان به اندیشیدن و نقد و اصلاح رفتار خویش (سوره اعراف، آیه: ۱۷۶؛ سوره غافر).

در عالم طبیعت، موجودات، تحت تأثیر وحی سیستم توارثی (ژنتیک) هستند و سرمشق های تازه از آن طریق در اندام و رفتارشان ظاهر می شود و در انسان پیشا آگاهی، در ناخود آگاه ادراک و در شکل احکام و دستورالعمل های آمرانه، در رؤیا یا بیداری به گوش مخاطب می رسد.

### شواهدی از روش های بحث و جدل منطقی و عقلانی با مخاطبان

آنچه درباره عقلانیت انضمامی در کلام و حیانی گفته می شود، منحصرأ مربوط به آموزه های و حیانی (اجزای سه گانه دین، هستی شناسی توحیدی، سنتها و نظام ارزش های اخلاقی) است و دو بخش دیگر، یعنی عناصر فرهنگی زبان (معرفت های غیر و حیانی که کارکرد کمک آموزشی دارند) و احکام شریعت را شامل نمی شوند. این گزاره ها اغلب پرسش گونه و با اشاره به تضادها و تناقضات در رفتار و اخلاقیات، نادرستی روش های زیست و خطا و گمراهی در راهبردهای اصلاح و تغییر خویش و جامعه طرح می شوند و معرف درک عمیق از ریشه بحرانها و معضلات وجودی و زیستی- فرد و جامعه بشری هستند. به طور نمونه، خطاب به گروهی از اهل کتاب؛ «آیا شما مردم را به نیکی فرا می خوانید و خود را از یاد می برید؟ و این در حالی است که کتاب (آسمانی) را می خوانید، پس چرا (در این قضیه) تفکر و

خردورزی نمی کنید؟» (سوره بقره، آیه: ۴۴) انتقاد از دوگانگی در گفتار و عمل و دعوت به خوداندیشی و انتقاد از خود؛ «ای ایمان آورندگان، چرا چیزی را می گوئید که خود انجام نمی دهید، نزد خدا ناپسند است که چیزی را بگوئید که (خود) انجام نمی دهید» (سوره صف، آیه: ۲)

انتقاد از انتظارات نسنجیده و دعوت به واقع نگری و پرهیز از حدس و خیال پردازی (فانتزی)؛ «آیا انتظار دارید آنان (یهودیان) به خواست (شما) ایمان آورند، درحالی که گروهی از (رهبران) دینی) آنان کلام خدا را (از زبان تورات) می شنیدند و با آنکه آن را درک می کردند، آگاهانه تحریفش می کردند. علاوه بر این، اینان وقتی با افراد با ایمان دیدار می کنند می گویند ما هم ایمان آورده ایم و چون با یکدیگر خلوت می کنند، بعضی، بعضی دیگر را ملامت می کنند که چرا (مطلبی) را که در تورات درباره محمد آمده) خدا راه آگاهی از آنها را بر شما گشوده است، در اختیار مسلمانان می گذارید تا به کمک آن در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه و استدلال کنند؟ چرا (در این کار) تعقل نمی کنید؟»

با آشکار کردن نفاق و دوگانگی درونی و بیرونی و به جای سرزنش وجدان آگاهشان را بیدار و به حسابرسی و نقد خویشتن و اداری می سازد؛ (سوره بقره، آیات: ۷۷-۷۵). در پاسخ مشرکانی که راه و رسم پدرانشان را معیار مطلق حق و باطل قرار می دادند، توصیه می کند پیش از هر کار تحقیق کنند آیا گفتار و عمل اجدادشان با موازین عقلی سازگاری دارد یا نه و چون می بیند دست از تعبد و تقلید نمی کشند، در ناخود آگاهی و وابستگی به غیر، با چارپایان هم تراز قرار می دهد (سوره بقره، آیه: ۱۷۱-۱۷۰)

در آیه زیر نمونه دیگری از تقابل سخن معقول و نامعقول را در برابر می نهد، «آیا آن کس که (بی وقفه و خستگی ناپذیری) می آفریند، همانند کسی است که (چیزی) نیافریده است، آیا متذکر (حقیقت) نمی شوید؟» (سوره نحل، آیه: ۱۷-۱۰) و مشابه آن در مسائل عملی و اجتماعی، (سوره روم، آیات: ۲۸). یا در نکوهش کسانی که باوجود بهره مندی از نیروی شعور، (سوره نحل،

قرآن همانند هر متفکر اصیل ایده پردازی مدعی است تمامی حوادث و پدیدارهای جهان، میدان آزمون درستی سنتها و نظام ارزش های اخلاقی خدایی هستند. به همین دلیل بدون هراس از ابطال شدن همگان را به تفحص و تفکر در آنها فرا می خواند

آیات: ۷۸ و سوره سجده، آیه: ۹) از به کارگیری آن در زندگی سرباز می زند (سوره فرقان، آیه: ۴۴ و سوره ملک، آیه ۲۳-۲۲).

قرآن به انسان به عنوان موجودی مستعد آگاه شدن، آزاد و مختار عمل کردن و مسئولیت اعمال و فرجام کار و نقد و حسابرسی از خویش را پذیرفتن می نگرد و لذا همیشه شعور آگاه (و خرد) او را مخاطب قرار می دهد و جز خردورزانه و مستدل و مستند به شواهد واقعی با او سخن نمی گوید. (سوره انسان، آیه: ۳؛ انعام: آیه ۱۰۴؛ اسراء، آیه: ۱۵-۱۳)

در یک گفت و گوی انتقادی دیگر، منکران مطالب رسولان را جعلیاتی می خوانند که از پیش خود سرهم کرده اند و به این ترتیب اساساً وجود خدا و وحی به پیامبران را منکر می شوند. در جواب با طرح چند پرسش به روش سقراطی، سعی می کند ضمن نشان دادن تناقض در گفتارشان، حقیقت را از زبان خودشان بیرون بکشد، (سوره طور، آیه: ۳۳)

قرآن در داستان ابراهیم نیز نمونه هایی از روش بحث و جدل منطقی را به کار می گیرد تا مخاطبان را به تفکر و مباحثه روش مند ترغیب و از سخن از روی تعبد و تقلید دست بدارند. (سوره، انعام: ۷۹-۷۴)

### فرجام دین داری مقلدانه و متعبدانه

در زیر دو گفت و گوی انتقادی، یکی میان فرودستان و اربابان فرادستان و دیگری بین آنها و رهبر فریبکار و شیطان صفتشان، هنگام مواجهه با حسابرسی در روز رستاخیز به نمایش گذاشته شده است، هر طرف سعی می کند دیگری را مقصر و در بزنگاه انتخاب راه و آئینی که به این نقطه انجامیده است، از خود سلب اختیار و مسئولیت کند. گفت و گویی که در حقیقت در لحظه خود آگاه شدن در مواجهه با عواقب و نتایج انتخابها و اقداماتی که انجام داده ایم و شیوه زیست اخلاقی که برگزیده ایم، بین «من» آگاه و ضمیر ناخود آگاه برقرار می شود و قرآن برای آگاهانیدن مردم از وجود «من» شعورمندی که در لحظات حساس تصمیم عمل، در غفلت از خویشتن است برانگیختن آن به تفکر، نظارت و تدبیر امور خویش، این گفت و گو و جدل منطقی را به تصویر کشیده است (سوره سبأ، آیات: ۳۳-۲۹)

در بخشی از این گفت و گو چنین آمده است؛ «همین که کار داوری تمام شد، شیطان (خطاب به گمراهان) گوید، خدا به شما وعده داد، وعده ای راست، من هم به شما وعده دادم (ناراست) و خلف وعده کردم؛ اما هیچ سلطه ای بر شما نداشتم، جز اینکه شما را به خود خواندم و شما پذیرا شدید، پس مرا ملامت نکنید، خود را ملامت کنید، (اکنون) نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من، (هرگز) به مشارکتی که برای من در کار خدا قائل بودید، باور نداشتم.

به راستی ستمگران عذابی دردناک (در انتظار) دارند.» (سوره ابراهیم، آیات: ۲۲-۲۱)

بحث در این نیست که آن دلایل و بینات تا چه اندازه مقبول اهل نظر واقع می‌شود. بحث بر سر مستدل و اقناعی بودن روش تبلیغ و پرهیز از کاربرد هر نوع تهدید، جبر، فریب یا جاذبه‌های چهارگانه است (سوره بقره، آیه: ۱۷۰)، قدرت (سوره احزاب، آیه ۶۷)، ثروت (سوره هود، آیه ۲۹) یا جاذبه شخصی (سوره مائده، آیه ۱۱۶) در جلب افراد به ایمان است. در این کار، پیامبر نباید عقیده خود را به مردم تحمیل کند (سوره یونس، آیه: ۹۹) و وظیفه اخلاقی و دینی مؤمنان است که با منکران و دگراندیشانی که بر ضد مردم دست به تجاوز زده‌اند، با مدارا و دوستی رفتار کنند تا دشمنی از میان آنان برخیزد و مهربانی و همدلی پدید آید. (سوره ممتحنه، آیه: ۸؛ آل عمران، آیه: ۱۵۹) بحث و گفت‌وگو با مخالفان فکری و عقیدتی و از جمله با انکارکنندگان خدا باید با نرمی و مهربانی همراه باشد (سوره طه: ۴۴؛ سوره یونس، آیه: ۹۴) و سخن نیکو و منطقی بر زبان جاری گردد (سوره نحل، آیه: ۱۲۵).

### کیفرها تکوینی هستند نه تحکمی

می‌پرسند، اگر دین با آزادی و عقل‌گرایی همراه است چرا منکران تهدید به کیفر و عذاب شده‌اند؟ این ایراد ناشی از فهم نادرست مفهوم کیفر و پاداش در کلام وحیانی و مشابه گرفتن آنها با کیفر و پاداش معمول در نظامات دنیوی است و حال آنکه وعده و وعیدهای قرآنی، همه ناظر بر آثار مثبت (رشد آگاهی، آزادی و توانمندی فکری و روحی عاطفی) و منفی (بیماری و معلولیت فکری و روانی) است که عامل و افراد و جامعه مرتبط با او را تحت تأثیرات سازنده یا مخرب قرار می‌دهند. به صورت محرومیت و ناکامی یا بهره‌مندی و کامیابی تجربه می‌شوند و احساس‌های عذاب‌آور، حسرت، پشیمانی، انزوا، مطرودیت و حقارت یا توانمندی، اعتمادبه‌نفس و رضایت خاطر و شادی را در فرد برمی‌انگیزند. شخص زمانی درگیر آن تجربه‌ها و احساس‌های خوشایند یا عذاب‌آور می‌گردد که اولاً، به خود آگاهی برسد؛ ثانیاً، در جامعه، معیارها و ارزش‌های الهی حاکم گردند. به این خاطر اگر فرد پس از ارتکاب جرائم و گناهان در صدد جبران برآید و با انجام کارهای خیر و پیش گرفتن یک زندگی سالم اخلاقی و با خیر و برکت، آثار مکسبات مخرب پیشین را از وجود خویش بزداید، گرفتار عوارض منفی آنها نمی‌شود و درد و رنجی در انتظارش نخواهد بود.

### روش تعقل در قرآن، پدیدارشناسانه است

تفکر عملی ارادی و هدفمند است. زمانی آغاز می‌شود که انسان در جریان درگیری و مواجهه با پدیدارها با مشکلی پیش‌بینی نشده روبرو شود. در این حال، ابتدا امور را آن‌گونه که در برابر

## اگر نظارت و تدبیر خرد خودآگاه وجود نداشته باشد، امیال به صورتی لجام‌گسیخته، زمام اراده شخص را به دست می‌گیرند و به هر اقدامی از جمله تجاوز و خشونت و فساد و کشتار و غارت روی می‌آورند. به همین خاطر مسئولیت رسولان اساساً متوجه بیدار کردن افرادی است که نیروی تعقلشان مهروموم شده است

حواس بیرونی (در طبیعت، جامعه و تاریخ) یا درونی (در فضای درون ذهن و احساس) ظاهر می‌شوند، دریافت می‌کنند. تفکر اصیل و ثمربخش زمانی است که روی دریافت‌ها و حین انجام عمل خلاق و رهایی‌بخش صورت گیرد. عمل‌کننده آگاه، معنا یا پاسخی (حقیقی) انضمامی را پی می‌گیرد که نشانه‌هایش را دیده و شهود کرده است و معمولاً در جواب پرسش از «چیستی» و «چرایی» حوادث است.

خروجی گفت‌وگوها و جدل‌های انتقادی در بخش دین، در قالب پاسخ به سه پرسش اساسی زیر خلاصه می‌شوند: ۱. آفریننده و مدبر پدیدارهای جهان کیست یا چیست؟ ۲. سنت‌ها و قانون‌مندی‌های ناظر بر فرایندهای تکوین، تحول و تغییر، رشد و انحطاط و بقا و نابودی انسان‌ها و جامعه کدام‌اند؟ ۳. مبنایی‌ترین معیارهای ارزش‌های اخلاقی مطلوب برای داشتن رابطه‌ای مشفقانه، خلاق، تعالی‌بخش با خود و جهان چیست‌اند؟

زمانی که برداشت‌ها از یک موضوع مختلف هستند، باید به دلایل و براهین همه طرف‌ها به دقت گوش داد و سپس همان را که نزد خرد راست و بهترین است برگزید. (سوره زمر، آیه: ۱۸) انسان با داشتن نیروی خرد، چرا باید از چیزهایی که بدان‌ها علم ندارد پیروی کند، آن هم زمانی که شعور آگاه و خلاق آدمی مسئول تشخیص حقیقت از کذب و داوری درست و عادلانه در امور است؟ (سوره اسراء، آیه: ۳۶) بدیهی است که شرط موفقیت در این امر، داشتن شعور (نیروی تفکر) آزادی است که برای دستیابی به حقیقت در برابر هیچ مانعی متوقف نمی‌ماند؛ «مگر در جهان سیر نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن تعقل کنند و گوش‌هایی که بدان بشنوند. (که اگر چنین نکنند) دل‌های درون سینه‌شان کور می‌شود نه چشم‌های (سر)» (سوره حج، آیه: ۴۶) سینه، قلب یا «فؤاد» در قرآن مرکز احساس و شعور و تفکر و تعقل است. دوزخیان کسانی هستند که، «دل‌هایی دارند ولی با آن فهم حقایق نمی‌کنند و چشم‌هایی که با آن در حقایق نظر نمی‌کنند، آنان

بسان چارپایان و بل گمراه‌تر از آن‌ها» (سوره اعراف، آیه: ۱۷۹) آزادی، شرط لازم برای تفکر است و زمانی آغاز می‌شود که ذهن با پرسش یا یا تناقضی روبرو شود. به همین خاطر آزادی و شعورمندی انسان، پایه مسئولیت وی در قبال اعمال و انتخاب‌هایش می‌باشد (سوره انسان، آیه ۳؛ سوره انعام، آیه: ۱۰۴).

اگر نظارت و تدبیر خرد خودآگاه وجود نداشته باشد، امیال به صورتی لجام‌گسیخته، زمام اراده شخص را به دست می‌گیرند و به هر اقدامی از جمله تجاوز و خشونت و فساد و کشتار و غارت روی می‌آورند. به همین خاطر مسئولیت رسولان اساساً متوجه بیدار کردن افرادی است که نیروی تعقلشان مهروموم شده است، (سوره انعام، آیه: ۲۵).

سنت‌های خدایی ناظر بر روابط پدیده‌ها و تغییرات آنها، به نوبه خود از نوعی عقلانیت حکیمانه و انضمامی در جهان پرده برمی‌دارد. آگاهی از آنها، انسان را از چرخه ضرورت‌های ناخودآگاه آزاد ساخته و به برنامه‌ریزی برای داشتن آینده‌ای مطلوب و خودخواسته توانا می‌سازد، «هر کس کشت آخرت را بخواید، کشته‌اش را برکت می‌بخشیم و هر کس (تنها) کشت دنیا بخواید در اختیارش قرار می‌دهیم، ولی در آخرت نصیبی نخواهد داشت» (سوره شوری، آیه: ۲۰) سنت‌های الهی بر عدالت و رحمانیت استوارند. «هر کس کار نیکو عرضه کند، پاداش او چندین برابر خواهد بود و آنان که کار زشتی عرضه کنند، خود همانند آن نصیب می‌برند و مورد ستم قرار نمی‌گیرند» (سوره انعام، آیه: ۶) و نیز «هر کس کار نیکو عرضه کند پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و هر کس کار زشتی عرضه کند (بداند که) آنان که مرتکب کار زشتی گردند، جزایی معادل آن دارند» (سوره قصص، آیه: ۸۴) بدانند که «خدا به اندازه ذره‌ای ستم نمی‌کند (ولی) اگر (در کارنامه کسی) کار نیکویی باشد، چند برابرش می‌کند و از جانب خود پاداش بزرگ خواهد داد.» (سوره نساء، آیه: ۱۰). و نیز «مثل (کار) کسانی که اموال خویش را در راه خدا انفاق می‌کنند، همچون دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه یک صد دانه باشد و خدا (پاداش) هر که را بخواید (و شایسته بداند) چند برابر خواهد کرد و خدا فراخی بخش و داناست.» (سوره بقره، آیه: ۲۶۱).

### منابع

- ۱- زیگموند فروید، تفسیر خواب، ترجمه شیوا رویگران ۱۳۸۶.
- ۲- جولیان جینز، خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهن دوجایگاهی، ترجمه دکتر خسرو پارسا و همکاران، ۱۳۸۹.

# مکتب تفکیک؛ از گذشته تا امروز

## گفت‌وگو با اکبر ثبوت

### بخش اول

آقای اکبر ثبوت در سال ۱۳۲۴ متولد شد. دبستان و دبیرستان را در مدارس محمدی، بدر و دارالفنون به پایان رسانید. در سال ۱۳۴۴ در رشته حقوق قضایی به دانشگاه تهران راه یافت و با این همه، دغدغه اصلی او که فلسفه بود، او را بیشتر به کلاس‌های دانشکده ادبیات و الهیات و پای درس استادانی چون مرحومان دکتر مهدوی، فرید، خانم دانشور، صدیقی، مهدی الهی قمشه‌ای، امیر حسین آریانپور، میرزا محمود شه‌ابی، جواد مصلح شیرازی می‌کشاند. در حوزه علمیه تهران نیز کمتر عالم بزرگی بود که آقای ثبوت پای درس او نرفته باشد. بیش از همه، در درس‌های میرزا ابوالحسن شعرائی که در علوم مختلف - از معقول و منقول - استاد و صاحب‌نظر بود و بسیاری از استادان حوزه و دانشگاه، به شاگردی ایشان مفتخر بودند. آقای ثبوت حدود ده سال از محضر او استفاده برد. همچنین وی در مجالس بحث و گفت‌وگوی مرحومان شیخ محمد تقی آملی، شیخ عبدالعزیز صاحب جواهر و حاج میرزا علی اکبر برقی قمی، و در نجف در محضر مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی حضور می‌یافت، و به لحاظ عقلی و در تحلیل شرایط اجتماعی و حوادث تاریخی، بیش از همه، خود را وام‌دار دکتر غلامحسین صدیقی می‌داند. در عرصه سیاست فعالیت خود را از دوران دبیرستان بدر و با جبهه ملی آغاز کرد. در کلاس چهارم متوسطه، شب‌ها به مسجد شیخ‌علی واقع در خیابان بوذرجمهری می‌رفت که پاتوقی برای فعالان مخالف نظام - از مؤتلفه گرفته مانند شهید صادق امانی و سیدمحمد تقی خاموشی تا مجاهدین مانند علی مدرسی - بود. ایشان در جلسات نهضت آزادی نیز شرکت می‌کرد و با انواع گروه‌های مبارز، روابطی داشت. در نتیجه این فعالیت‌ها، در سال ۵۰ به زندان قزل‌قلعه و در سال ۵۱ به زندان کمیته رفت و دستگیری‌های پراکنده‌ای نیز قبل و بعد از دو تاریخ مذکور داشت. آثار متعددی - به صورت تألیف و ترجمه و کتاب و مقاله - در رشته‌های مختلف (تاریخ، ادبیات، فلسفه، معارف دینی و ...) از او به چاپ رسیده و یکی از تألیفات مفصل وی در شرح نظریات و اقدامات آخوند خراسانی، بی‌آنکه به صورت رسمی منتشر شود، با موافقت‌ها و مخالفت‌های بسیاری مواجه شده است.

مثل آخوند خراسانی، سیدمحمد طباطبایی و وعظ مشروطه‌خواه مثل سیدجمال واعظ اصفهانی، ملک المتکلمین، یا علمایی مثل شیخ اسماعیل محلاتی که سخنگوی علمای مشروطه‌خواه نجف بود، و شیخ عبدالرسول مدنی کاشانی (صاحب انصافیه)، اینان به‌طورجدی دغدغه عدالت داشتند.

■ شیخ اسماعیل محلاتی نیز در کتاب خود به نام «در پر تو مشروطه‌خواهی: نثالی المربوطه فی وجوب المشروطه» مقوله آزادی را از عدالت استنباط می‌کنند.

□ بله ولی متأسفانه بعد از شکست مشروطه، دغدغه عدالت‌خواهی کم‌رنگ و به تدریج غایب می‌شود و حتی بسیاری از علما و مراجع رضاشاه را تأیید می‌کنند و دیگر آن دغدغه عدالت‌طلبی را ندارند؛ مگر کسانی همچون سیدحسن مدرس، یا بعدها مرحوم طالقانی، حاج سیدرضا زنجانی و حاج سیدابوالفضل زنجانی و آقای مطهری. آقای حکیمی نیز از کسانی است که دغدغه عدالت دارد و این دغدغه را در متن مکتب احساس کرده و کوشیده است تا مکتبی مبتنی بر دغدغه عدالت‌خواهی را سروسامان دهد و با تفکر

هرچند نگاه من به فلسفه و عرفان، با ایشان متفاوت باشد. زیرا ایشان هدف اصلی تشیع را - که فراتر از تفکیک است - همان عدالت‌خواهی می‌داند و بیش از همه این هدف را دنبال می‌کند و دغدغه جدی ایشان است و در حال حاضر اگر نگوئیم یگانه فرد، حداقل جزو معدود کسانی است که به صورت جدی، عدالت‌خواهی را دغدغه خود و تشیع شناخته است.

■ آیت‌الله مطهری نیز که فردا روز شهادت ایشان است پیوند بسیار استواری میان دین و عدالت قائل بودند.

□ درست است و اهمیت این مطلب وقتی روشن می‌شود که بدانیم در طول تاریخ شیعه و کل تاریخ اسلام، عدالت جایگاه خود را از دست داده و از موضوعیت افتاده است؛ خصوصاً عدالت اجتماعی به معنای احیای حقوق مردم و به فکر رفتاری‌های مردم بودن. و اگر بخواهیم سیر تاریخی قضیه را دنبال کنیم، سخن طولانی می‌شود اما می‌توان گفت که از دوره مشروطه به بعد بود که می‌بینیم تعدادی از علمای بزرگ، دغدغه عدالت دارند. یعنی مراجع و علمای مشروطه‌خواه

■ خوشحالیم که در روز کارگر و شب تولد امیرالمؤمنین (ع) خدمت شما رسیدیم. همان‌طور که می‌دانید مکتب تفکیک از مرحوم میرزا مهدی اصفهانی در مشهد آغاز شد و ادامه پیدا کرد. خدمت شما رسیدیم تا با شما که مطالعات عمیقی دارید، درباره این مکتب گفتگو کنیم. منظور از مکتب تفکیک، تفکیک چه مواردی است؟

□ این موضوع از ابعاد مختلفی درخور بررسی است و من پیش از آنکه به آنها بپردازم، یادآور می‌شوم که برای من - به‌عنوان یک مسلمان شیعی - آنچه بیش از موارد اختلاف تفکیکیان و مخالفانشان اهمیت دارد، دغدغه عدالت داشتن و در برابر ظلم و فساد سکوت نکردن مهم است. و این دیدگاه در چگونگی داوروام نسبت به متفکران مختلف، تأثیر جدی دارد. با این مقدمه، من به خود حق می‌دهم برخورد معلم مکتب تفکیک در حال حاضر - استاد حکیمی مدظله - را با ستم‌ها و تباهی‌ها، از اکثر حکمت‌شناسان و فقه‌دانان، به حقیقت اسلام نزدیک‌تر بشمارم.



اکبر ثبوت

عدالت خواهی، برای تشیع نظام‌پردازی کرده است.

### ■ مجموعه «الحیات» نیز این دغدغه را نشان می‌دهد.

□ درست است و آنچه برای من بیش از همه اهمیت دارد، این است که اگرچه بعد از انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، مشروطه‌خواهان به مشروطه‌شان و انقلابیون به انقلابشان رسیدند و به وصال انواع نعمت‌های مادی و معنوی نائل گردیدند و هر کدام به شغلی و مالی و منالی سرگرم شدند، اما آقای حکیمی در عین حمایت‌هایی که در آغاز از انقلاب داشت، از ورود به صحنه قدرت‌طلبی بر حذر بود. در آغاز کار، زبان به نصیحت گشود تا از انحرافات جلوگیری کند و بعد هم که دید نصیحت فایده ندارد، شروع به اعتراض کرد، آن هم با صدای خیلی رسا و بلند.

### ■ و کتاب منهای فقر را نوشتند.

□ بنابراین حضرت آفای حکیمی برای من به این دلایل محترم و عزیز است و من ایشان را جزو نوادر علما می‌دانم؛ به این اعتبار که عدالت را که دغدغه اصلی تشیع است، هدف قرار داده است. اما اینکه نظر ایشان درباره ملاصدرا یا وحدت وجود چیست، مسائل بعدی است. ما انواع و اقسام تفاسیر مختلف از دین را داریم؛ اگر به گذشته مراجعه کنیم، از یک سو تفسیر سیدمرتضی و شیخ مفید را می‌بینیم که مبتنی بر مبانی کلامی، نظری و عقلانی است، از سوی دیگر وقتی سراغ سیدحیدر آملی می‌رویم، می‌بینیم که تفسیری مبتنی بر عرفان ابن عربی دارد. یا تفسیر ابن ابی‌جمهور از یک سو مبتنی بر آراء ابن عربی و از سوی دیگر مبتنی بر حکمت اشراق سهروردی است. یا محمدامین استرآبادی، به قول خود مکتبی مبتنی بر اخبار اهل بیت تأسیس کرده و همگان را از وقوع در دام عقل، بر حذر می‌دارد و معتقد است که حوزه عقل و حوزه دین، دو تاست و نباید عقل در حوزه دین دخالت کند. وقتی هم سراغ مجلسی می‌رویم، تفسیری که از دین ارائه می‌دهد، بیشتر لایه‌های آن مبتنی است

بر ظواهر مآثورات و اخبار و احادیث، و هر آنچه را جز این باشد، نفی می‌کند. تفسیر ملاصدرا از دین نیز با نگاه فیلسوفانه و عارفانه است. هر کدام از این‌ها، برای خود تفسیری از تشیع دارند و این نادرست است که مروجان یک تفسیر، بگویند که همه اسلام و تشیع همین جاست که من ایستاده‌ام و دیگران همه برخطا هستند.

اما مکتب تفکیک، آن‌طور که پیشروان آن می‌گویند، مبتنی است بر تفکیک دین از فلسفه و عرفان. می‌گویند باید حساب دین را از حساب فلسفه و عرفان، جدا کرد. هرچند وقتی به آثار سران این مکتب مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که در بسیاری از باورها، متأثر از فلسفه و عرفان بوده‌اند. شیخ احمد احسایی نیز تفسیری از تشیع ارائه می‌داد که در این تفسیر، با فلسفه و عرفان رسمی مخالفت می‌شد و او به قول خود، می‌خواست تفسیری مبتنی بر میراث ائمه شیعه که در قالب احادیث و اخبار به جا مانده را عرضه کند. اما در عین حال همین مکتبی که با ضدیت در برابر مکتب صدرا و عرفا تأسیس شد، از فلسفه و خصوصاً فلسفه اشراق، تأثیر پذیرفته بود.

اینک در مکتب تفکیک نیز در عین حال که رسماً اعلام می‌شود باید دین را از فلسفه و عرفان جدا کرد و بلکه با این دو ضدیت می‌شود، اما بسیاری از مقبولان نشان‌آورد نظریات عرفا و فلاسفه است. به هر حال من معتقدم هر یک از این بزرگان تفسیری از تشیع دارند، و تشیع را عرصه بسیار وسیعی تلقی می‌کنم که انواع تفاسیر در آن حضور دارند. من حرف لایب‌نیتس را تکرار می‌کنم که می‌گوید: حکما وقتی در مقام اثبات بودند، بر صواب بودند؛ اما آنجا که در مقام نفی برآمدند، دچار خطا شدند. مسلک‌های مختلف تفسیری از دوران ائمه هم بوده‌اند و ائمه کم‌وبیش با آنها با تسامح برخورد می‌کرده‌اند. حق این است که گوشه‌هایی از همه این تفاسیر درست است، اما آنجا که می‌خواهند همه اسلام و تشیع را در خود منحصر بدانند و بگویند خارج از محدوده ما هر چه هست غیر شیعی و غیراسلامی و انحرافی است، به نظر من جای تأمل دارد. نه سران مکتب تفکیک معصوم‌اند و نه ملاصدرا، نه اخباری‌ها و نه دیگران، باید سخن همه را شنید و به‌دوراز برچسب‌زنی، قضاوت را به عقل سپرد.

### ■ لطفاً درباره تاریخچه و سران مکتب تفکیک توضیح دهید.

□ مکتب تفکیک نامی است که حضرت آقای حکیمی بر مکتبی نهاده‌اند که مؤسس آن مرحوم میرزا مهدی اصفهانی است. و برخی دیگر آن را مکتب معارف خراسان نامیده‌اند. مرحوم میرزا مهدی اصفهانی برای گذراندن آخرین مراحل علمی به نجف رفت و در آنجا با بزرگانی چون سیداحمد کربلایی - که شاگرد و جانشین ملاحسین قلی همدانی بود و هر دو این‌ها معلمان بزرگ عرفان و اخلاق بودند - محشور بود. اما بعدها به‌طور کلی از عرفان رسمی زده شد و به

هر چه عرفان بود، اعلام جنگ داد و در حوزه مشهد مستقر شد که از خیلی پیش، به ضدیت با فلسفه و عرفان معروف بود. به‌طوری که مرحوم آقانجفی قوچانی در کتاب خاطراتش می‌گوید ما در مشهد وقتی می‌خواستیم شرح تجرید در علم کلام و شرح مطالع در منطق را درس بگیریم، صبح‌ها پیش از اذان صبح به درس می‌رفتیم که مقدسین مشهد متوجه نشوند. این ماجرا مربوط به سی و چند سال قبل از ورود میرزا مهدی اصفهانی به مشهد است و شاید یکی از دلایل استقرار او در مشهد هم وجود چنین زمینه‌ای بوده است.

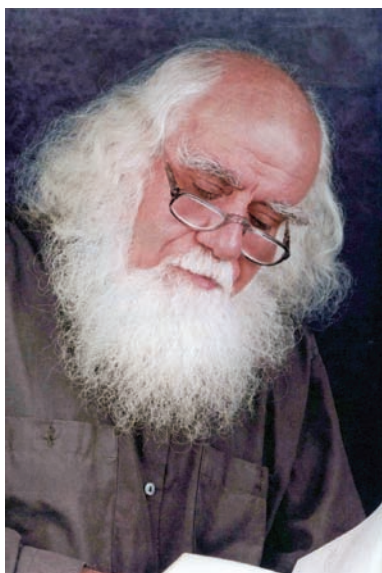
ایشان به گفته خود مکتبش را براساس احادیث و اخبار تأسیس و شاگردان زیادی را تربیت کرد که تأثیر گذار هم بودند. از حاج شیخ محمود حلبی گرفته تا شیخ هاشم و شیخ مجتبی قزوینی، میرزا جواد آقا طهرانی، شیخ علی نمازی، مرحوم شیخ عباس علی اسلامی. البته این‌ها همه‌شان یک گرایش واحد نداشته‌اند. یعنی فردی مثل شیخ محمود حلبی، برای مدت محدودی در زمان مصدق، فعالیت‌های سیاسی داشت، اما بعدها از هر آنچه بوی سیاست می‌داد، دوری گزید و به سمت فعالیت‌های دیگری مانند مبارزه با بهایی‌گری، صوفی‌گری و سنی‌گری رفت و در منبرهایش، بیشترین اهتمام را بر گفت‌وگو درباره امام زمان (عج) داشت. در کنار این‌ها، مقداری فعالیت فرهنگی نیز داشت؛ و گاهی در مقام کمک به مدارس جدید نیز برمی‌آمد. انجمن حجتیه، از دستاوردهای ایشان بود.

شخصیت دیگر این مکتب، مرحوم شیخ‌عباس علی اسلامی، فردی بود که غالباً در عالم سیاست حضور داشت و بارها به زندان افتاد. بسیار پرتحرک بود. یک آخوند یک‌لقابا بود که نه مرجع تقلید و نه وابسته به جایی بود؛ نه وابستگی‌ای داشت و نه پولی. باین حال در سراسر ایران و حتی در عراق، بیش از شصت مدرسه از دبستان و دبیرستان تأسیس کرد که کار اندکی نیست. و شاید بشود گفت بعد از میرزا حسن رشدیه که آموزش و پرورش را عمومی کرد، شیخ‌عباس‌علی اسلامی قدم‌های بسیار مهمی در این مسیر برداشت و او را باید از پیشروان عمومی کردن آموزش و پرورش تلقی کرد. ایشان هر جا که می‌رفت، کلنگی برمی‌داشت و ثروتمندان محل را خواه‌ناخواه، وادار به تأسیس مدرسه می‌کرد. این کار او قابل تقدیر است.

شخصیت دیگر، حاج میرزا جواد آقا طهرانی است که شخصیتی بسیار خالص و ساده‌زیست بود و نه تنها با انقلاب هماهنگ بود، بلکه به جبهه‌های دفاع هم رفت‌وآمد داشت. هرچند نقدهایی که بر تصوف و عرفان نوشته، حاکی از آن است که آشنایی درستی با مبانی فلسفه و عرفان نداشته است.

□ دیگر شخصیت تفکیکی، شیخ‌علی نمازی است که در کتاب «مستدرک سفینه» خود، با





استاد محمدرضا حکیمی

و منم حجت ابن الحسن.

و از خواندن این نامه مبارک که چنان روشن شدم که چون متوجه خود شدم دیدم نورانیتی را در خود احساس می‌کنم. و چنان ذهن من روشن گردیده بود که گویا تمام فسادهای قواعد فلسفه و عرفان در نظر من مجسم شده بود، و مخالفت آنها را با معارف دین اسلام به وضوح می‌دیدم. البته من که قریب بیست سال، جدی در این رشته (فلسفه و عرفان) کار کرده، و مکتوبات و جزواتی بسیار نوشته بودم، فوری همه را حاضر کرده و شروع کردم به پاره کردن آنها. و تمام آن نوشته‌ها را که نتیجه تحصیلات من بود پاره پاره کرده و رتم همه را در آب فرات ریختم و برگشتم (نقل از مقدمه سیدمحمدباقر نجفی بر ابواب الهدی)

این بود روایت میرزاهمدی اصفهانی از ماجرای روگردانی خود از فلسفه و عرفان و انگیزه او در مقابله با تفسیرهای فیلسوفانه و عارفانه از تشیع. و چنانکه آشکارا می‌بینید، گزارش رویدادی است که فقط خود او به صورت خارق‌العاده مشاهده کرده، و مشابه است با روایت‌های عرفا از آنچه در مکاشفات خود شهود کرده و مستند معتقدات خویش قرار داده‌اند. بدین ترتیب، وقتی اصل مکتب تفکیک بر مبنای دریافت‌های شخصی و مکاشفه و رؤیا و مانند آن نهاد شده، دیگر چه جای ایراد بر عفرایی که به شهود و مکاشفه استناد می‌نمایند؟

باری اینان به همان راهی می‌روند که عرفا و اهل مکاشفه رفته‌اند و با همه حملاتی که به اهل مکاشفه می‌کنند، وجود مشابهشان با آنان کم نیست. در خاتمه این بخش از گفت‌وگو، تأکید می‌کنم که برای آشنایی بیشتر و کامل‌تر با مکتب تفکیک، لازم است خصوصاً با حضرت استاد حکیمی هم گفت‌وگویی داشته باشید و تحلیل‌های ایشان را نیز عرضه کنید. ■

این نیز که شیعه بین بی‌نهایت صفات الهی، صفت عدل را انتخاب کرده، قطعاً پیام مهمی داشته است. اگر به سده‌های اولیه اسلام برگردیم، می‌بینیم که به شیعه و معتزله، مجموعاً فرقه «عدلیه» می‌گفتند و در مقابل، مخالفان معتزله و شیعه بودند که عدالت خدا را به صورتی که شیعه اعتقاد داشت، نمی‌پذیرفتند. البته دیگران هم مخالف عدالت خدا نبودند، بلکه می‌گفتند عدالت حقیقی است که فقط شرع می‌تواند از آن سخن بگوید و عقل نمی‌تواند به گونه‌ای مستقل از آیات و احادیث فهمی از آن داشته باشد و مصادیق آن را معین کند. اینان به حسن و قبح عقلی اعتقاد نداشتند. شیعه و معتزله به حسن و قبح عقلی معتقد بوده و فکر می‌کردند که عقل می‌تواند عدالت را فهم کند.

### ■ وجه مشترک شیعه و معتزله چیست؟

□ نقطه مشترکشان این است که از یک سو به عقل و خردورزی بها می‌دادند و از سوی دیگر به عدل و عدالت‌ورزی. البته کدام شیعه و هواداران کدام تشیع؟ تشیعی که الان غایب است؛ زیرا آنچه در حال حاضر به این نام وجود دارد نه عدالت‌ورزی را در آن می‌بینیم و نه خردورزی را.

### ■ آیا مکتب تفکیک صرفاً در مقام نفی است یا وجوه ایجابی هم دارد؟

□ وجه ایجابی تفکیک، به اعتقاد پیروانش برگرفته از اخبار و احادیث است که از آنها یک سلسله باورهای را استنباط کرده و آن را وجه ایجابی تشیع می‌دانند. البته همان‌طور که گفتم مکتب تفکیک در عین وجوه سلبی در مخالفت با فلسفه و عرفا و شیخی‌گری، در بسیاری از موارد در وجه ایجابی خود از این سه مکتب تأثیر پذیرفته است که توضیح این‌ها در مجمل، گفت‌وگوهای مفصلی را می‌طلبد. برای نمونه، از جمله دلایل میرزاهمدی اصفهانی بر حقانیت مکتب خود، حادثه‌ای است که می‌گوید برای او روی داده و مدعی بود که به دنبال آن حادثه، تمام فسادهای قواعد فلسفه و عرفان در نظر وی مجسم شده و مخالفت آنها را با معارف دین اسلام آشکارا دیده است. این هم شرح ماجرا به گونه‌ای که ادعا کرده است:

پس... نزد خدا نالیدم و تضرع و زاری به حضرت بقیه‌الله (عج) نمودم و مواقع متعدده‌ای در مسجد سهله و غیره به آن حضرت استغاثه و التجاء می‌کردم.

یک موقع در نزد قبر جناب هود و صالح در حال تضرع و توسل به حضرت حجت‌الله (عج) بودم. در بیداری آن حضرت را دیدم ایستاده؛ و کاغذی که اطراف آن با آب طلا مزین شده بود، روی سینه آن حضرت بود. نظر کردم دیدم وسط صفحه به خط سبز و نور یک سطر نوشته شده: طلب المعارف من غیرنا اهل بیت مساوق لانکارنا، یعنی طلب کردن معارف دینی از غیر ما اهل بیت نبوت، در حد انکار امامت ماست. چون پایین کاغذ را دیدم، به خط ریزتری امضا شده و نوشته شده بود: و قد اقامنی الله و انا الحجة ابن الحسن، یعنی خدا مرا به پا داشته

تعبیرات ناخوشایندی از علامه طباطبایی یاد کرده است. ایشان علاوه بر اختلاف با علامه بر سر فلسفه، انتقادات عجیبی به ایشان داشت؛ مثل اینکه چرا ایشان بحث مفصلی راجع به نفی تحریف قرآن مطرح کرده‌اند. در حالی که نفی یا اثباتا نباید درباره تحریف قرآن صحبتی کرد. در حال حاضر نیز آقای سیدجعفر سیدان از چهره‌های شاخص این مکتب است.

از جانب پیروان مکتب تفکیک در حوزه مشهد، فشار زیادی بر آیت‌الله‌العلوی بروجدی وجود داشت که به علامه طباطبایی، اجازه ترویج و تدریس فلسفه را ندهند. از حوزه نجف نیز برخی از علما مانند میرزا آقا اصطهباناتی همین فشار را به آیت‌الله بروجدی وارد می‌آوردند. از حوزه قم نیز فشارهای مشابهی بر ایشان بود و ایشان هم طبیعتاً بخشی از این فشارها را به مرحوم علامه طباطبایی منتقل می‌کرد.

بلی در دنیایی که اسلام و تشیع با هزاران مشکل مواجه بود، اصلی‌ترین مشکل این‌ها، علامه طباطبایی و درس فلسفه ایشان و حواشی‌ای بود که بر بحار الانوار مجلسی می‌نوشت.

### ■ که در نتیجه، حواشی ایشان بر بحار الانوار متوقف شد.

□ برخی از پیروان مکتب تفکیک به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا همه علمای اعلام، مثل آنها فکر می‌کرده‌اند. در حالی که برای نمونه، اگر نگاهی به آثار سیدمرتضی و شیخ مفید بیندازند، ملاحظه خواهند کرد که آنان، اصل بسیاری از احادیثی را که تفکیکیان بنیاد مکتب خود را بر آن نهاده‌اند - چه برسد به برداشته‌های ایشان از آن احادیث - را مردود می‌دانند. البته نظریات عقل‌گرایانه علمایی مانند سیدمرتضی بحث مفصلی می‌طلبد تا معلوم شود آنها در چه وادی‌ای بوده‌اند و علمای بعدی مانند تفکیکی‌ها در چه حال و هوایی هستند. اکنون باید پرسید آیا چون شیخ مفید و سیدمرتضی باورهای مخالف با مقبولات تفکیکیان داشته‌اند پس منحرف بوده‌اند؟ اگر چنین نیست و آنها را تا اوج قداست بالا می‌برند، باید دانست که اختلاف تفکیکیان با این بزرگان، کمتر از اختلاف آنها با ملاصدرا نیست و لذا منحرف شمردن او و پیروان او نیز محتمل ندارد. باید به عنوان یک واقعیت، تفسیرهای مختلف از تشیع را تحمل کرد و هواداران یک تفسیر، نباید دیگران را انحرافی بنامند و این کار با هیچ مبنایی نمی‌خواند؛ چه از جانب تفکیکی‌ها باشد و چه از جانب دیگران.

این را هم بیفزایم که به نظر من امروز کسانی اختلاف میان مکتب تفکیک و گرایش‌ها و تفسیرهای دیگر را بزرگ می‌کنند که نمی‌خواهند دغدغه اصلی تشیع و دغدغه اصلی استاد حکیمی که عدالت‌خواهی است مطرح شود. اینکه مکتب تفکیک یگانه تفسیر صحیح از اسلام را ارائه می‌کند یا مکتب دیگر، مشکل ما را حل نمی‌کند بلکه باید به عدالتی که در میان ما حضور ندارد فکر کرد.

# سازه‌گرایی اجتماعی ملازم بانسبی‌گرایی نیست



پل بوقوسیان

برگردان:

محمدزهریر باقری نوع‌پرست

سازه‌گرایی یکی از دیدگاه‌های فلسفی متأخر است که تأثیر بسیاری در عرصه‌های مختلف فکری و علمی به جا گذاشته است. سازه به معنای طرحی است که انسان آن را می‌ریزد و ساخته دست اوست. سازه‌گرایی هم شکل فردی دارد و هم شکل اجتماعی. در حالت فردی، سازه‌هایی مورد نظرند که افراد مختلف به گونه‌های مختلف آنها را می‌سازند. سازه‌گرایی اجتماعی به سازه‌هایی توجه دارد که در شرایط اجتماعی و فرهنگی ساخته می‌شوند. مقاله حاضر، با همین شکل اجتماعی سازه‌گرایی سروکار دارد. سازه‌گرایی اجتماعی می‌تواند به نحو بنیادی، مدعی آن شود که واقعیت‌های مادی مانند ستارگان، درختان و غیره نیز ساخته شرایط اجتماعی انسان‌ها هستند. یعنی انسان‌ها بر حسب نیازها و علایق انسانی خویش، آن‌ها را شکل داده‌اند؛ درحالی‌که ممکن است حیوانات همین چیزها را به صورت واقعیت‌های متفاوتی، متناسب با نیازهای خاص خویش، مشاهده کنند، اما سازه‌گرایی همواره در این سطح بنیادی یا متافیزیکی حضور ندارد، بلکه ممکن است نه در سطح واقعیت‌ها، بلکه در سطح معرفت انسان‌ها که در علوم جلوه‌گر شده‌اند، مورد نظر قرار گیرد. در این حالت، سازه‌گرایی شکل معرفت‌شناختی دارد و مقصود آن خواهد بود که مفاهیم مطرح در علوم مانند کوارک در فیزیک یا هوش و شخصیت در روان‌شناسی، سازه‌اند و نباید آنها را تصویر آینه‌ای از واقعیت دانست. بر این اساس، تحول در مفاهیم علمی، به معنای ظهور سازه‌های جدید متناسب با نیازهای نوین اجتماعی خواهد بود. سازه‌گرایی در هر دو صورت متافیزیکی و معرفت‌شناختی خود، اندیشه بشری را مبتلا به نسبی‌گرایی می‌کند. همان‌طور که نویسنده اظهار کرده است، اگر تأثیر آفرینی شرایط اجتماعی و فرهنگی در علم‌ورزی انسان‌ها مورد نظر باشد، کسی این تأثیر را انکار نمی‌کند؛ اما هنگامی که این تأثیر آفرینی چنان دامن‌گستر در نظر گرفته شود که واقعیت مستقل چیزها یا ارزش صدق معرفت انسانی را مورد تردید قرار دهد، در اینجا است که نسبی‌گرایی خطرناک آشکار می‌گردد و جایی برای دانش باقی نمی‌گذارد. نویسنده کوشیده است با نسبی‌گرایی به عنوان لازمه سازه‌گرایی اجتماعی به معارضه برخیزد. یکی از استدلال‌های مطرح‌شده علیه نسبی‌گرایی این است که فرد معتقد به این دیدگاه، همچون هر معتقد دیگری، دیدگاه خود را به دیگران توصیه می‌کند و این حاکی از آن است که نوعی ثبات و درستی برای آن لحاظ کرده است. دلیل دیگر این است که صرف بودجه‌های گزاف پژوهشی، به خصوص در علوم پایه که کاربرد فوری یا قابل پیش‌بینی ندارند، نشانگر آن است که انسان‌ها به کشف واقعیت‌ها توجه دارند. هر چند سازه‌گرایی در پی آن است که واقعیت‌های جهان یا مفاهیم و گزاره‌های علمی را به کمک ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی دچار نسبی‌گرایی کند، اما با همین اقدام، خود ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی را نیز دچار نسبی‌گرایی می‌کند. در اصل، باید گفت که سازه‌گرایی، نخست، نسبی در ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی لحاظ شده و سپس از آنجا به عرصه علم و اندیشه سرایت یافته است. به همان اندازه که نسبی‌گرایی در عرصه علم و اندیشه، مهملک معرفت است، در حیطه ارزش‌ها نیز مهملک اصول پایدار اخلاقی تواند بود. نقد نویسنده به نحو اساسی معطوف به عرصه علم و اندیشه است؛ اما نقد سازه‌گرایی اجتماعی به عرصه ارزش‌ها و اخلاق نیز قابل تسری است. اما این نیازمند فراز دیگری از بررسی است.

بدون جامعه وجود نمی‌داشتند و در صورتی که ما انتخاب دیگری می‌کردیم، به شکل دیگری ساخته می‌شدند. اما، همان‌طور که «ایان هکینگ» در تک‌نگاشت اخیرش با عنوان «سازه اجتماعی از چه؟» (۱۹۹۹) به درستی بیان کرده است، صحبت از سازه اجتماعی نه تنها برای اقلام مادی (چیزها، انواع و واقعیت‌ها) به کار می‌رود، بلکه در باب باورهای ما در مورد آنها هم مطرح است. «سازه اجتماعی زنان پناهنده» (۱۹۹۲) نوشته «هلن موسا» را در نظر

و منافع متفاوتی برخوردار بودیم، ممکن بود چیز دیگری بسازیم یا این چیزی را که ساخته‌ایم، به شکل متفاوتی بسازیم. تقابل اجتناب‌ناپذیر میان «ساخته ما» با شیئی است که به‌طور طبیعی موجود است؛ چیزی که به‌طور مستقل از ما وجود دارد و ما در شکل دادن به آن شرکت نکرده‌ایم. در این صورت بسیاری چیزها و واقعیت‌هایی در مورد آنها، وجود دارند که بر اساس این ایده مرکزی، به صورت اجتماعی ساخته شده‌اند: برای نمونه، پول، شهروندی و روزنامه‌ها. هیچ کدام از آنها

امروزه صحبت در مورد سازه اجتماعی بسیار متداول است، اما سازه اجتماعی به چه معناست و چه اهمیتی دارد؟ ایده مرکزی روشن به نظر می‌رسد. اگر بگویم که چیزی به لحاظ اجتماعی ساخته شده است، بر این تأکید می‌کنیم که آن امر به جنبه‌های امکانی خویشتن اجتماعی ما وابسته است. یعنی اگر ما آن را نمی‌ساختیم، وجود نمی‌داشت؛ و لازم هم نبوده که ما آن را، حداقل در شکل کنونی آن بسازیم. اگر ما نوع دیگری از جامعه را داشتیم و از نیازها، ارزش‌ها

اجتماعی هستند تا وابسته به شواهدی که از آنان حمایت می‌کنند، به اندازه خود عقل قدیمی هستند. پس این تصور رایج که سازه‌گرایان اجتماعی ضدعقل‌گرا، ضدواقعیت‌گرا و ضدعنیت‌گرا هستند، از کجا آمده است؟

پاسخ این است که این امر از خود صورت ادعاها یا از کاربرد آنها در این یا آن موضوعی که از نظر تجربی قابل بحث است، نشأت نیافته است، بلکه از خواست برخی نظریه‌پردازان برجسته در این سنت برای گسترش دادن بحث سازه اجتماعی به همه چیزها، به‌ویژه به واقعیت‌های مورد مطالعه و ادعاهای علمی دانشی نشأت یافته از علوم طبیعی، سرچشمه می‌گیرد. اگر بخواهیم راهمان را در میدان جنگ گل‌آلودی که این نبرد معروف دانش‌ها در آن جریان دارد بیابیم، توجه به برخی تمایزات بسیار کمک خواهد کرد. من بحث را با ادعا در مورد چیزها و واقعیت‌ها شروع می‌کنم.

### چیزهای ساخته اجتماعی

پول، شهروندی و روزنامه از سازه‌های اجتماعی آشکار هستند زیرا، به‌طور روشنی، نمی‌توانستند بدون اجتماع، موجودیت داشته باشند. به همین بداهت، هر چیزی که می‌توانست به‌طور مستقل از جامعه وجود داشته باشد - یا وجود داشته است - سازه اجتماعی محسوب نمی‌شود. نمونه‌ها: دایناسورها یا زرافه‌ها یا ذره‌های بنیادین که همه مواد از آنها ساخته شده‌اند و فیزیکدانان آنها را «کوارک» می‌خوانند. اگر این چیزها پیش از آنکه جوامع وجود داشته باشند، وجود داشته‌اند، چطور ممکن است سازه اجتماعی باشند؟ باوجوداین، وقتی برخی از مهم‌ترین متون در ادبیات سازه اجتماعی را مطالعه می‌کنیم، به‌منی از ادعاها را می‌یابیم که درست همین ادعا را دارند که اموری همچون نمونه‌های مذکور که مستقل از ذهن و جامعه‌اند، سازه‌های اجتماعی هستند.

کتاب «اندرو پیکرینگ»، ساختن کوارک‌ها (۱۹۸۴) را در نظر بگیرید. آنچه‌ای که از عنوان هم پیداست، به نظر می‌رسد که پیکرینگ بر این عقیده است که کوارک‌ها که در دهه ۱۹۷۰ با عنوان «مدل استاندارد» مطرح شدند، به‌طور اجتماعی ساخته شده‌اند. زبان خود متن هم گویای



ایان‌هکینگ

است. اگر نشان داده شود که چیزی در مفهوم اول، به‌طور اجتماعی ساخته شده است، به این معنا خواهد بود که برای کنار گذاشتن آن لازم نیست قوانین طبیعی را زیر پا بگذاریم (البته این بدان معنا نیست که چنین کاری آسان خواهد بود، منهنز را در نظر آورید). اگر نشان داده شود که یکی از باورهای ما در مفهوم دوم، به‌طور اجتماعی ساخته شده است، به این معنا خواهد بود که می‌توانیم بدون ترس از غیرمنطقی بودن، دست از آن برداریم: اگر باوری را داشته باشیم نه به این دلیل که شواهد کافی برای حمایت از آن وجود دارد، بلکه به این دلیل که به سود یک هدف اجتماعی تصادفی است، در این صورت اگر ما آن هدف اجتماعی را دنبال نکنیم، باید بتوانیم آزادانه آن باور را رد کنیم.

در مورد شق طبقه‌بندی مذکور، آثار مهمی نوشته شده است که در نظر من مهمترینشان راجع به موضوعات جنسیت و نژاد بوده است. «سیمون دیووار» (جنس دوم، ۱۹۵۳) و پس از او دیگر محققان فمینیست نشان داده‌اند که نقش‌های جنسیتی، اموری اجتناب‌ناپذیر نیستند، بلکه محصول نیروهای اجتماعی هستند. «آنتونی آپی» (فرد رنگ آگاه: اخلاق سیاسی نژاد، ۱۹۹۶، همراه با امی گاتمن) به‌ویژه به‌طور قدرتمندی نشان داده است که چیزی فیزیکی یا زیست‌شناختی منطبق با طبقه‌بندی‌های نژادی که نقشی گسترده در زندگی اجتماعی ما بازی می‌کنند وجود ندارد و وجود این طبقه‌بندی‌ها بیشتر مرهون کاربرد اجتماعی‌شان است تا شواهد علمی.

برخی از دیگر ادعاها بیشتر مناقشه‌برانگیز بوده‌اند. «مری بویل» استدلال کرده است که باور ما به اسکیزوفرنی سازه‌ای اجتماعی است (اسکیزوفرنی: توهمی علمی؟ ۱۹۹۰). او ادعا می‌کند که دلایل کافی وجود ندارد که نشانه‌هایی که به‌طور معمول تحت این بیماری رده‌بندی می‌شوند همه علائم تنها یک بیماری باشند و بنابراین، جستجو برای علت‌شناسی آن با استفاده از نوروشیمی محکوم به شکست است. شاید حق با او باشد. درک ما از بیماری‌های روانی به حتم در دوران کودکی‌اش به سر می‌برد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد شواهد روزافزونی وجود دارد که نشانه‌های مرتبط با اسکیزوفرنی پیش از آغازشان قابل پیش‌بینی هستند و این وضعیت به‌شدت ارثی است. این واقعیت‌ها در مقابل رویکرد بویل قرار دارند.

در یک برنامه پژوهشی در حال گسترش، آموزه مورد انتظاری از هر دو دسته آثار پژوهشی مهم و قابل بحث را می‌یابیم. آنچه باید مورد تأکید قرار گیرد این است که گرچه برخی از ادعاهای مربوط به سازه‌های اجتماعی ممکن است از نظر تجربی مناقشه‌برانگیز باشند، اما الگوهایی که این سازه‌ها نمونه‌های آنها هستند، به‌هیچ‌وجه از نظر فلسفی مناقشه‌برانگیز نیستند. هم این فکر انتزاعی که برخی چیزها توسط جوامع ساخته شده و هم این فکر که برخی باورها بیشتر مرهون ارزش‌های

بگیرید. روشن است که هدف این نیست که بر این واقعیت آشکار تأکید شود که برخی از زنان، متعاقب برخی وقایع اجتماعی، پناهنده می‌شوند، بلکه ایده این است که نشان داده شود که چگونه یک باور خاص توسط نیروهای اجتماعی شکل گرفته است: این باور که یک نوع شخص خاص، یعنی زن پناهنده، وجود دارد که سزاوار است مورد توجه خاص قرار گیرد.

اما بحث در مورد سازه اجتماعی باور، نیازمند توضیح بیشتر در مورد همان ایده مرکزی است. زیرا به‌طور بدیهی درست است که هر باوری که داریم ضرورتاً لازم نبود داشته باشیم و در صورتی که با آنچه هم‌اکنون هستیم تفاوت داشتیم، ممکن بود آن را نداشته باشیم. این باورمان را که زمانی دایناسورها در زمین زندگی می‌کردند در نظر بگیرید. روشن است که ما به‌طور اجتناب‌ناپذیری به این باور نرسیده‌ایم. ممکن بود ما هرگز این مسئله را مورد بررسی قرار ندهیم. ممکن بود طی بررسی آن، به دلایل مختلف، به نایب متفاوت برسیم: ممکن بود به حقیقت علاقه‌ای نداشته باشیم؛ ممکن بود برای رسیدن به این نتیجه به حد کافی باهوش نمی‌بودیم؛ ممکن بود هرگز به شواهد مرتبط بر نمی‌خوردیم (فسیل‌ها را نمی‌یافتیم).

این مشاهدات، مفاهیم ملال‌آور مختلفی را فراهم می‌آورند که بر اساس آنها ممکن بود هر باوری وابسته به واقعیت‌های تصادفی در مورد ما باشد. سؤال اصلی، هنگامی که تمام این عوامل در نظر گرفته شوند، در مورد نقش اجتماع است؛ به این معنا که با مسلم در نظر گرفتن هوش ما و مفروض‌انگاشتن علاقه ما به این مسئله و خواستم آنکه حقیقت را در مورد آن دریابیم و با فرض قرار گرفتن در معرض شواهد مرتبط، آیا هنوز هم برای توضیح باورمان به وجود دایناسورها در گذشته، باید به ارزش‌های اجتماعی تصادفی متوسل شویم؟ اگر پاسخ «بله» باشد، یعنی اگر این حقیقت داشته باشد که جامعه دیگری که تنها ارزش‌های اجتماعی متفاوتی با ما داشته، به باوری متفاوت و مغایر می‌رسید، در این صورت می‌توانیم بگوییم که باور ما در مورد دایناسورها سازه‌ای اجتماعی است.

بنابراین، مهم است که میان یک ادعای سازه‌گرایانه که هدفش چیزها و واقعیت‌هاست، از یک سو، با ادعایی که هدفش باورهاست، از سوی دیگر، تمایز قائل شویم زیرا این‌ها ادعاهایی متمایز هستند و نیاز به اثبات‌های متمایزی دارند. اولی به این ادعای متمایزی می‌رسد که چیزی به دلیل اینکه ما آن را خلق کرده‌ایم واقعی است؛ و دومی به این ادعای معرفتی می‌رسد که تبیین صحیح در مورد اینکه چرا ما باور خاصی داریم باید مرتبط به نقشی باشد که آن باور در زندگی اجتماعی ما بازی می‌کند و به‌طور خاص مربوط به شواهدی نیست که به‌عنوان دلیل در حمایت از آن اقامه شده است. هر یک از این ادعاها در نوع خود جالب

همین است: «... واقعیت کوارک‌ها حاصل کار فیزیک‌دانان ذره‌ای بود...» اما چطور چنین چیزی ممکن است؟ اگر کوارک‌ها وجود دارند (و ما به دلیل مقاصد موجود خود فرض می‌گیریم که وجود دارند) آنها می‌بایست پیش از وجود جوامع انسانی موجود بوده باشند. پس چطور ممکن است آنها سازه اجتماعی باشند؟

شاید پیکرینگ به آنچه می‌گویید اعتقاد ندارد و شاید قصدش این است که صرفاً ادعایی در مورد باور ما در مورد کوارک‌ها مطرح کند تا اینکه حرفی در مورد خود آنها زده باشد؛ این مطلبی است که در فرصت مناسب در مورد آن بحث خواهیم کرد، اما خواه پیکرینگ چنین ادعایی کرده باشد یا نه، به نظر می‌رسد که این گونه ادعاها به‌وفور در اطراف و اکناف وجود دارند. در اینجا برای نشان‌دادن یک نمونه دیگر، به نظرات برونو لانور و استیو وولگار در موضوع واقعیت‌های مورد مطالعه علوم طبیعی توجه کنید (زندگی آزمایشگاهی: سازه اجتماعی واقعیت‌های علمی، ۱۹۷۹، صص ۱۸۲-۱۸۰):

«ما نمی‌خواهیم بگوییم که واقعیت وجود ندارد یا چیزی به نام واقعیت نیست... حرف ما این است که «موجود بودن» (وجود داشتن) معلول کار علمی است نه علت آن.»

اما به آسانی نمی‌توان از این فکر سردرآورد که واقعیت‌های مربوط به ذره‌های بنیادین یا دیناسورها معلول نظریه‌پردازی‌های علمی هستند. چطور ممکن است که نظریه‌پردازی‌های علمی موجب شده باشد که وجود دیناسورها در گذشته یا وجود کوارک‌ها در حال حاضر حقیقت پیدا کند؟ البته، علم باور ما را به وجود دیناسورها یا کوارک‌ها محقق نموده است. چون به آن باور داریم طوری رفتار می‌کنیم که گویی کوارک‌ها و دیناسورها وجود دارند. اگر به خودمان اجازه دهیم که از زبانی آرایه‌دار استفاده کنیم می‌توانیم بگوییم که در جهان ما دیناسورها و کوارک‌ها وجود دارند؛ همان‌طور که می‌توانیم بگوییم که در جهان هملت شکسپیر، اوفلیا غرق می‌شود، اما در کل، چیزی که می‌توانیم به‌طور منسجم در این باره بگوییم این است که علم این را محقق ساخته که ما باور داشته باشیم که دیناسورها و کوارک‌ها وجود دارند. هیچ‌کس با این مخالفتی ندارد. اما با وجود همه شواهد در حمایت از این‌ها، این باورها هنوز ممکن است اشتباه باشند و تنها چیزی که آنها را حقیقی می‌سازد این است که در جهان خارج واقعاً دیناسورها در گذشته وجود داشته یا کوارک‌ها موجود باشند. به‌یقین، علم نمی‌تواند این‌ها را بسازد؛ در بهترین حالت، آنان را کشف می‌کند.

دیدگاه‌های عرضه شده در اینجا به «ایده آلیسم استعلایی» رد شده ایمانوئل کانت بازمی‌گردد. در تصویر کانتی (یا حداقل در خوانش رایج آن)، جهانی در خارج، مستقل از ذهن انسان وجود دارد؛ بنابراین، لازم نیست آن‌قدر پیش برویم که بگوییم ما جهان را خلق کرده‌ایم، اما این جهان

## شاید پیکرینگ به آنچه می‌گوید اعتقاد ندارد و شاید قصدش این است که صرفاً ادعایی در مورد باور ما در مورد کوارک‌ها مطرح کند تا اینکه حرفی در مورد خود آنها زده باشد

به‌خودی‌خود بدون ساختار است: به چیزها، انواع چیزها یا واقعیات تقسیم نشده است. ما با فکر کردن در مورد جهان به یک شیوه خاص یا داشتن یک رشته باورهای خاص، ساختار را به جهان تحمیل می‌کنیم.

دو راه مختلف برای درک ادعای کانتی که ما ساختار را بر جهان تحمیل می‌کنیم وجود دارد. در مورد اول، با فکر کردن در چارچوب مفاهیم مشخصی مانند «کوه» و باور به اینکه کوه‌ها وجود دارند، به معنای دقیق کلمه، انواع خاصی از چیزها را به وجود می‌آوریم. در مورد دوم، ساختار به‌طور کامل از طرف ماست: این ادعا که کوه‌ها وجود دارند، تنها یک طبقه برای فکر کردن در مورد این است که چه چیزی بر اساس طرح‌واره مفهومی یا بازی زبانی ما حقیقت دارد. حتی تلاشی صورت نمی‌گیرد که ادعا کنیم چیزها در واقعیتی مستقل از ذهن چگونه هستند.

راه اول، که ادبیات لانور و پیکرینگ نزدیک به آن هستند، به‌طور ناامیدکننده‌ای عجیب‌وغریب است. چطور ممکن است ذهن، جهان را به انواع مختلف تراشیده و شکل دهد؟ چطور ذهن می‌تواند چیزها را بیافریند و به آنها مشخصاتی اعطا کند؟ و چه اتفاقی می‌افتد وقتی جهان توسط دو جامعه مختلف به دو روش مغایر تراش خورده باشد؟ برخی از ما به روح غیرمادی باور داریم و برخی دیگر نه. آیا جهان خارج، هم شامل روح غیرمادی است و هم نیست؟

اما ریچارد رورتی، در نوشته‌هایی که بسیار توسط سازه‌گرایان اجتماعی نقل می‌شود، پیشنهاد کرده است که بحث در مورد سازه اجتماعی واقعیت‌ها و انواع، در صورتی که طبق مورد دوم درک شود، کاملاً متقاعدکننده است:

یک دلیل اینکه مسئله واقعیت مستقل از ذهن چنان موردتفر و گمراه‌کننده است، مبهم‌بودن مفهوم «استقلال» است. [منتقدان من] گاه [می‌نویسند] که فیلسوفانی مانند من که به «واقعیت مستقل از ذهن» باور ندارند باید این را انکار کنند که کوه‌ها پیش از آنکه مردم ایده «کوه» را در ذهن یا کلمه کوه را در زبانشان داشته باشند، وجود داشتند. اما هیچ‌کس چنین چیزی را انکار نمی‌کند. هیچ‌کس فکر نمی‌کند که سلسله‌هایی از علت و معلولی وجود دارند که طی آنها کوه‌ها بر اثر افکار یا کلمات به وجود آمده‌اند... مشروط به اینکه بحث در مورد کوه‌ها سودمند باشد، که هست، یکی از روشن‌ترین حقایق در مورد کوه‌ها این است که آنها پیش از آنکه ما در موردشان بحث کنیم وجود

داشته‌اند. اگر به این باور نداشته باشید احتمالاً نمی‌دانید چطور در بازی‌های زبانی که کلمه کوه را به کار می‌برند شرکت کنید، اما به کاربرد آن بازی‌های زبانی، ارتباطی به این مسئله ندارد که آیا واقعیت، مشتمل بر واقعیت کوه‌ها، به‌خودی‌خود، جدای از شیوه‌ای که انسان‌ها به‌طور معمول برای توصیف آن در نظر می‌گیرند، وجود دارد یا نه.

رورتی توصیه می‌کند که سازه‌گرایان اجتماعی خود را از این ادعا دور کنند که ما با صحبت در مورد کوه‌ها سبب وجود آنها می‌شویم. طبق نظر رورتی، شیوه مناسب مطرح کردن این نکته چنین است: برای ما سودمند است که شیوه‌هایی از سخن گفتن را بر دیگر شیوه‌ها ترجیح دهیم. یکی از شیوه‌هایی که کاربرد آن برای ما سودمند است، این است که طبق آن کوه‌ها مستقل از انسان‌ها وجود دارند، اما هیچ شیوه‌ای از سخن گفتن وجود ندارد که در خصوص نحوه وجود خود چیزها، از شیوه‌های دیگر سخن گفتن، رساتر باشد زیرا هیچ طریقه‌ای وجود ندارد که چیزها به‌خودی‌خود آن‌گونه باشند. آنچه هست تنها این است که ما در مورد اینکه چیزها چگونه‌اند، به چه نحوی سخن می‌گوییم؛ به‌اضافه این واقعیت که برخی از این نحوه‌های سخن گفتن، برتر از برخی دیگرند. بنابراین، صحیح است که بگوییم ما کوه‌ها را نمی‌سازیم؛ این ادعایی است که مجوز آن را از شیوه بحثی که برای ما سودمند است گرفته‌ایم. البته این بدان معنا نیست که کوه‌ها، به‌صورت حقیقت مسلم، مستقل از ذهن انسان‌ها وجود دارند؛ هرگز معنا ندارد که بگوییم چیزی حقیقت مسلم است. تنها چیزی که ما می‌توانیم به‌طور ملموس در مورد آن حرف بزنیم این است که چه چیزی مبنی بر این یا آن شیوه بحث حقیقت دارد؛ شیوه‌هایی که اتخاذ برخی از آنها برای ما سودمندند.

این امر، به‌هرحال، چنان که بسیاری از منتقدان آن را خاطر نشان ساخته‌اند، دیدگاهی غیرممکن است (به‌ویژه «سخن آخر» توماس نیگل (۱۹۹۷) و نقد برنارد ویلامز از آن را در «نقد کتاب نیویورک تایمز» (۱۹۹۸) ببینید). اول اینکه حتی رورتی هم نتوانست خود را از تعهد به این ایده دور کند که برخی ادعاها به‌سادگی حقیقت دارند و حقیقت داشتن آنها بسته به این یا آن روش بحث نیست؛ او به‌سادگی خود را به این دیدگاه ناپذیرفتنی متعهد می‌کند که تنها آن نوع ادعایی به‌سادگی حقیقت دارد که ادعایی در مورد شیوه‌های سودمند بحث است که ما اتخاذ کرده‌ایم، نه ادعاهایی که به‌طور مستقیم در مورد کوه‌هاست. در غیر این صورت، او نمی‌تواند به‌سادگی ابراز کند، چنان‌که این کار را کرده است، که برای ما سودمند است در مورد کوه‌ها بحث کنیم؛ مگر در صورتی که بپذیرد برای ما سودمند باشد در مورد این بحث کنیم که بحث در مورد کوه‌ها سودمند است و این به تسلسلی بی‌پایان می‌انجامد.

دوم، اگر ما این دیدگاه را بپذیریم که در مورد

اینکه چه چیزی حقیقت دارد هیچ مرجع قدرتی به جز سودمندی سخن گفتن در مورد آن نداشته باشیم و اگر چنان که رورتنی می‌پذیرد، علم، جهانی از پیش ساخته را که انباشته از کوه‌ها و زرافه‌هاست کشف می‌کند؛ در این صورت، هیچ چشم‌اندازی برای او وجود ندارد که بتواند از طریق آن به طرح این دیدگاه خاص خودش بپردازد که جهانی از پیش ساخته و انباشته از کوه‌ها و زرافه‌ها وجود ندارد. او نمی‌تواند هر دوی این‌ها را با هم داشته باشد، ولی داشتن هر دوی این دیدگاه‌ها چیزی است که نظریه او می‌طلبد.

### باور ساخته‌شده توسط اجتماع

اگر ملاحظاتی پیشین صحیح باشند، بحث در مورد سازه اجتماعی نمی‌تواند به‌طور متقاعدکننده در باب «واقعیت‌های» مورد مطالعه علم استفاده شود؛ اما آیا اگر آن را در مورد «باور» نسبت به واقعیت‌های مذکور که آن علوم تولید کرده‌اند استفاده کنیم، وضع بهتر خواهد بود؟ مسئله این نیست که آیا علم یک کسب‌وکار اجتماعی است؟ البته که چنین است. علم به‌طور جمعی توسط انسان‌هایی هدایت می‌شود که همراه با ارزش‌ها، نیازها، علایق و تعصباتی وارد آن می‌شوند و این امور ممکن است رفتار آنها را به شیوه‌هایی بنیادی تحت تأثیر قرار دهد: یعنی ممکن است نوع پرسش‌هایی را که به آن علاقه نشان می‌دهند تعیین کند، یا نوع استراتژی پژوهشی که روی آن حساب می‌کنند، یا آنچه تمایل به سرمایه‌گذاری روی آن دارند و از این قبیل موارد را مشخص کند.

دیدگاه معمول البته این است که هیچ‌یک از این‌ها، در صورتی که آن ادعا به‌طور کافی با شواهد واقعی حمایت شده باشد، در باورپذیری یک ادعای خاص اهمیتی ندارد. ممکن است کپلر به دلیل دل‌مشغولی‌هایش به امور مذهبی و علم الغرائب به حرکت سیارات علاقه‌مند شده باشد و تا جایی که من می‌دانم، ممکن است او به‌شدت در پی رسیدن به نتیجه خاصی بوده باشد، اما تا زمانی که ادعای نهایی او که سیاره‌ها در مدارات بیضی شکل حرکت می‌کنند می‌توانست توسط شواهدی که او برای آن فراهم آورده بود توجیه شود، نه اهمیتی دارد که او چگونه به این مسئله علاقه‌مند شده و نه اینکه از پیش چه انتظاری در مورد نتیجه داشته است.

این دیدگاه (کپلر) به‌روری مطرح شده است و خواهان توجه ماست و تنها راه برای رد آن باطل کردن شواهدی است که در حمایت از آن اقامه شده است. این سخن بی‌ربطی است که بگویم اگر کپلر چنان دل‌مشغولی‌هایی را که ما با او در آنها سهیم نیستیم نداشت، چنان پژوهشی را انجام نمی‌داد یا اینکه او انگیزه‌های فراتر از شواهد برای امید به رسیدن به نتیجه‌ای خاص را داشته است.

اگر بخواهیم این نکته را به گونه دیگری بیان کنیم، معمول آن است میان آنچه فیلسوفان علم «زمینه

کشف» و «زمینه توجیه» می‌خوانند تمایز قائل شویم و بر آن باشیم که گرچه نقش ارزش‌های اجتماعی در زمینه کشف، پذیرفتنی است، اما این پذیرفتنی نیست که ارزش‌ها در زمینه توجیه، نقشی داشته باشند. سازه‌گرایان اجتماعی، این تمایز را در مورد دانش انکار می‌کنند؛ از نظر آنان ساده‌لوحانه است که فرض بگیریم ارزش‌های اجتماعی ممکن است وارد یکی از این دو زمینه بشوند، اما لازم نباشد که وارد زمینه دیگری هم بشوند.

ارزش‌های اجتماعی چطور می‌توانند وارد زمینه توجیه شوند؟ در اینجا یک سازه‌گرا ممکن است چهار شیوه متمایز برای اعلام این نظر داشته باشد. گرچه هر چهار مورد را می‌توان در ادبیات یافت، اما آنها همیشه به‌طور کافی از هم متمایز نشده‌اند.

در مورد اول، یک سازه‌گرا ممکن است بر این باور باشد که توجیه به عهده شواهد واقعی نیست؛ بلکه ارزش‌های اجتماعی موجود در پس‌زمینه آنها این کار را انجام می‌دهند. ممکن است تعجب‌آور باشد که کسی به‌طور جدی چنین نظری داشته باشد، اما برخی سازه‌گرایان سخنانی دارند که جز این خوانشی ندارد. این یک مورد است (کنث گرگن، «سنجش‌گری‌های فمینیست از علم و چالش معرفت‌شناسی اجتماعی» در کتاب تفکر فمینیست و ساختار علم، ویرایش مری گرگن، ۱۹۸۹): اعتبار گزاره‌های نظری در علوم به‌هیچ‌وجه تحت تأثیر شواهد واقعی نیست.

اما هر کس واقعاً بپندارد که به‌طور مثال می‌توان معادلات مکسول را با توسل به باورهای سیاسی یا اجتماعی خود مکسول، یا هر فرد دیگری، توجیه نمود، مشخص می‌شود که کاملاً موضوع توجیه ادعاهای علمی را اشتباه فهمیده است. یک فقره اطلاعات، با بالابردن احتمال حقیقی بودن یک باور خاص، آن را توجیه می‌کند. باید پذیرفت که این ایده در مورد توجیه، بدون مشکل نیست اما اگر بخواهیم آن را به‌طور قطع رد کنیم، کاملاً روشن است که کسی نمی‌تواند قوانین بنیادی الکترومغناطیس را با توسل به اعتقادات سیاسی یا علایق کاری یا هر چیز مشابهی توجیه کند. اگر کسی واقعاً مصمم باشد که به چنین رویکردی اعتقاد داشته باشد، مسیر تا حدی بهتر، که مورد دوم از چهار گزینه ذکر شده در بالاست، این

**یک سازه‌گرا ممکن است بر این باور باشد که توجیه به عهده شواهد واقعی نیست؛ بلکه ارزش‌های اجتماعی موجود در پس‌زمینه آنها این کار را انجام می‌دهند. ممکن است تعجب‌آور باشد که کسی به‌طور جدی چنین نظری داشته باشد، اما برخی سازه‌گرایان سخنانی دارند که جز این خوانشی ندارد**

خواهد بود که استدلال کند که گرچه ارزش‌های اجتماعی، باورهای ما را توجیه نمی‌کنند، اما راه ما برای رسیدن به باورها این نیست که بینیم عوامل توجیه‌کننده آنها چیست، بلکه ما به‌واسطه علایق اجتماعی خاص خود به باورهایی نایل می‌شویم.

این دیدگاه که در واقع، راه مرسوم (ارتدوکس) میان افرادی است که به‌عنوان دانشمندان «مطالعات علم» شناخته می‌شوند، از این امتیاز برخوردار است که سخنی بیهوده در مورد توجیه بیان نمی‌کند اما به‌سختی می‌توان آن را دیدگاهی موجه تر دانست. این دیدگاه، در اعراض گرانه‌ترین خوانش، از جامعه‌شناسی معرفت سرچشمه گرفته است.

دیدگاه موردنظر از یکی از متون بنیان‌گذار مطالعات علم، یعنی دانش و تصویر اجتماعی (۱۹۷۷) نوشته دیوید بلور نشأت گرفته است.

استدلال بلور تقریباً این است: اگر بخواهیم توضیح دهیم که چرا برخی باورها در یک زمان مشخص به‌عنوان دانش پذیرفته می‌شوند، نباید در این فکر باشیم که کدام‌یک از آن باورها درست و کدام‌یک غلط است. اگر می‌کوشیم که توضیح دهیم چرا برخی به این نتیجه رسیده‌اند که باوری درست است، این اهمیت و ربطی ندارد که ما بدانیم آن باور از صدق برخوردار نیست. این یکی از «اصول تقارن» جامعه‌شناسی معرفت است: گزاره‌های درست و غلط را، در بررسی اینکه چگونه باور به‌درستی آنها به وجود آمده، متقارن (علی‌السویه) در نظر بگیر.

امکان دارد که بتوانیم نقاط مثبت و منفی این اصل را مورد بحث قرار دهیم ولی به‌طور کلی به نظر صحیح می‌رسد. اما همان‌طور که ایان هکینگ به‌درستی بر آن تأکید می‌کند، این سخن است که بگویم (در بررسی پیدایش باورها) باورهای درست و غلط باید متقارن در نظر گرفته شوند و سخن کاملاً متفاوتی است که بگویم باورهای موجه و غیرموجه باید متقارن در نظر گرفته شوند. هنگام توضیح اینکه چرا باوری را داریم، پذیرفتنی است که درست یا غلط بودن آن را نادیده بگیریم، اما پذیرفتنی نیست که وجود یا عدم وجود شواهد را در باور به آن نادیده بینگاریم. به دلیل نامعلوم، این تمایز هرگز توضیح داده نشده است، اما به نظر می‌رسد که بلور و همکارانش فکر می‌کنند که این دو اصل هم‌رده‌اند و هر دو برای بررسی جامعه‌شناسی معرفت لازم هستند. بلور هر دو را در بنیان موضوع وارد می‌کند:

[جامعه‌شناسی دانش] نسبت به درست یا غلط بودن، معقول یا غیرمعقول بودن، موفقیت یا شکست بی‌طرف است. اما با فرض اینکه برهانی برای شکاک بودن در مورد خود دلیل خوب برای باور وجود ندارد (و چگونه چنین برهانی می‌تواند وجود داشته باشد که بی‌درنگ خود را نقض نکند؟) یکی از علت‌های ممکن برای باور من به آنچه باور دارم این است که شواهد خوبی برای آن دارم. هر چارچوب تبیینی که اصرار دارد نه تنها باورهای درست و غلط، بلکه باورهای

موجه و غیرموجه را نیز علی السویه در نظر بگیرد، باید به ما توضیح ارائه دهد که چرا شواهد برای باور، به منزله یکی از علت‌های بالقوه آن، کنار گذاشته شده است و باید این توضیح را بدون زیر سؤال بردن خودش به عنوان دیدگاهی که به سبب موجه بودنش ارائه شده انجام دهد.

البته این بدان معنا نیست که باورهای علمی باید با استفاده از شواهد الزام‌آوری که برای آنها جمع‌آوری شده‌اند توضیح داده شوند؛ تاریخ علم انباشته از مثال‌هایی - به عنوان نمونه جمجمه‌خوانی (شناخت شخصیت از روی شکل کاسه سر) - است که هرگز شواهد خوب برایشان وجود نداشته است. صرفاً باید بر این تأکید کنیم که باور علمی گاه باید با شواهد الزام‌آور توضیح داده شود و تاریخ و جامعه‌شناسی علم (که به درستی طرح‌ریزی شده‌اند) لازم نیست در رد آن دخالت داشته باشند.

این ما را به مورد سوم می‌رساند که مفهوم ملایم‌تری است در این خصوص که چگونه ارزش‌های اجتماعی ممکن است برای توجیه باور علمی ضروری باشند. در این حالت، نظر بر آن است که گرچه شواهد می‌توانند برای تبیین چرایی باور به دیدگاهی خاص نقش داشته باشند، هرگز برای تبیین آن کافی نیستند. هرگونه شواهدی که داشته باشیم، همواره باوری را که بر اساس آن شواهد قبول کرده‌ایم، به صورت ناقص متعین می‌کند. چیز دیگری باید شکاف میان آنچه برایش شواهد داریم و آنچه واقعاً به آن باور داریم را پر کند و آن چیز با ارزش‌ها و علایق پس‌زمینه آن متفکر فراهم می‌گردد.

این ایده که شواهد علمی، نسبت به نظریه‌هایی که بر اساس آن شواهد به آنها باور داریم، تعین ناقص دارند، تأثیر چشمگیری بر فلسفه علم - حتی در حلقه‌های غیرسازه‌گرایانه - گذاشته است. این ایده در شکل مدرنش از آرای پزشک و فیلسوف فرانسوی پیر دوئم در اوایل قرن بیستم سرچشمه می‌گیرد. فرض کنید که یک مشاهده آزمایشی با نظریه‌ای که به آن باور دارید، ناهمخوان است: به‌طور مثال، نظریه می‌گوید که درجه به ۱۰ می‌رسد و درجه از روی صفر تکان نمی‌خورد. آنچه دوئم می‌گوید این است که این امر نظریه را رد نمی‌کند زیرا پیش‌بینی مشاهداتی، صرفاً بر

اساس نظریه انجام نمی‌شود؛ بلکه علاوه بر آن، مبتنی بر استفاده از فرضیه‌های جانبی در مورد کارکرد دستگاه‌های آزمایشگاهی هم هست. در صورت مواجه شدن با نتایج ناسازگار آزمایشی، چیزی باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد، اما تا آن موقع ممکن است ندانیم که چه چیزی: شاید نظریه و یا شاید فرضیه‌های جانبی باید مورد تجدیدنظر قرار گیرند. شاید اصلاً ادعا این باشد که واقعاً نتایج ناسازگار ثبت کرده‌ایم؛ شاید صرفاً دچار توهم دیداری گشته‌ایم. دوئم استدلال کرد که عقل نمی‌تواند به تنهایی تصمیم بگیرد که کدام تجدیدنظرها مورد نیاز است و در نتیجه تصحیح باور در علم نمی‌تواند به‌طور محض موضوعی عقلانی باشد؛ چیز دیگری هم باید در آن دخالت کند. آنچه سازه‌گرایی اجتماعی بر این نظر می‌افزاید همانا امور اجتماعی است.

این استدلالی هوشمندانه است که البته دشواری‌هایش را برای بلندمدت پنهان نمی‌کند. آیا واقعاً حقیقت دارد که هرگز نمی‌توانیم در پاسخ به نتایج ناسازگار، تجدیدنظر در یکی از نظریاتمان را به تجدیدنظر در نظریه‌ای دیگر ترجیح دهیم؟ مثال دوئم در مورد یک ستاره‌شناس را در نظر بگیرید که دارد با تلسکوپش به آسمان نگاه می‌کند و شگفت‌زده می‌شود که ستاره جدیدی را در کهکشان مورد مطالعه خود پیدا می‌کند. در مواجهه با این کشف، ستاره‌شناس، طبق نظر دوئم، ممکن است با نظریه‌اش در مورد کائنات را مورد تجدیدنظر قرار دهد یا نظریه‌اش در مورد چگونگی کارکرد تلسکوپش را؛ و اصول عقلانی تثبیت باور، در این انتخاب به او کمکی نمی‌کنند. اما، این ایده که در نگاه به آسمان از طریق تلسکوپ، همان‌قدر داریم نظریه‌مان در مورد کائنات را می‌سنجیم که نظریه‌مان در مورد تلسکوپ را، حرف بیهوده‌ای است. نظریه در مورد تلسکوپ از طریق آزمایش‌های ستاره‌شناختی متعدد اکنون مورد قبول است و با تعداد زیادی از دیگر چیزهایی که در مورد لنزها، نور و آینه‌ها می‌دانیم انطباق دارد. این موجه نیست که هنگام مواجهه با مشاهده‌ای غیرمنتظرانه در آسمان، پاسخ منطقی این باشد که به تجدیدنظر در مورد تلسکوپ‌ها پردازیم!

نکته این نیست که شاید هرگز لازم نباشد که

نظریه‌مان را در مورد تلسکوپ‌ها مورد تجدیدنظر قرار دهیم؛ مطمئناً می‌توان شرایطی را تصور کرد که دقیقاً نیاز به تجدیدنظر در نظریه‌مان در مورد تلسکوپ‌ها باشد. بلکه نکته این است: چنین نیست که هر شرایطی که در آن پیش فرضی در مورد تلسکوپ‌ها وجود دارد، شرایطی باشد که چنان تجدیدنظری را طلب کند. پس، این سخن مردود است که در چگونگی عکس‌العمل نشان دادن به نتایج ناسازگار، ملاحظات عقلی به تنهایی نمی‌توانند معیار تصمیم باشند.

اما، در چهارمین و آخرین شیوه‌ای که ارزش‌های اجتماعی و باورها به هم گره می‌خورند، نظر بر آن نیست که امر اجتماعی باید برای پر کردن شکافی که امر عقلانی آن را خالی گذاشته مورد استفاده قرار گیرد؛ بلکه نظر بر این است که امر عقلانی خود اساساً امری اجتماعی لحاظ شود. بر اساس این شیوه فکری، دلیل خوب برای باورداشتن به چیزی، تنها در وضعیتی نسبی در ارتباط با عوامل اجتماعی متغیر قرار دارد؛ جدایی صریح میان امر عقلانی و امر اجتماعی واهی است.

در حال حاضر، این تنها تفسیر مؤثر در خصوص رابطه بین امر اجتماعی و امر عقلانی در حلقه‌های سازه‌گرایانه است. این نظر به نسی کردن دلایل خوب بر حسب شرایط اجتماعی مختلف می‌انجامد که بر اساس آن، اطلاعات معینی می‌تواند در برخی شرایط اجتماعی و در برخی فرهنگ‌ها دلیل خوبی برای توجیه یک باور قلمداد شوند اما در شرایط یا فرهنگی دیگر چنین نباشند. این نظر به خوبی در این متن بیان شده است (بری بارنز و دیوید بلور، «نسبی‌گرایی، عقل‌گرایی و جامعه‌شناسی معرفت»، ۱۹۸۱): «... این ایده بی‌معناست که بگوییم برخی استانداردها یا باورها واقعاً عقلانی هستند، متمایز از آن‌هایی که صرفاً به‌طور محلی عقلانی محسوب می‌شوند.»

اما این تفسیر غیرممکنی در مورد دلایل باورهاست، چنان‌که افلاطون دیرزمانی پیش‌تر آن را دریافت (تنتوس او را ببینید). اگر، چنان‌که این نظر پیشنهاد می‌کند، همه دلایل برای باورها و ابراز عقیده‌ها به‌طور قاطع به چشم‌اندازهای پس‌زمینه‌ای مختلف وابسته باشند، آنگاه ما نمی‌توانیم به‌طور منسجم خودمان را در حال باور داشتن و ابراز هیچ چیزی ببینیم. راه‌های زیادی برای نشان دادن این امر وجود دارد، اما شاید آشکارترین آنها این باشد: حتی خود نسبی‌گرا نمی‌تواند چنان رویکردی نسبت به دیدگاه خود اتخاذ نماید. زیرا مطمئناً نسبی‌گرا فکر نمی‌کند که نسبی‌گرایی در مورد دلایل، تنها نسبت به چشم‌انداز خود او توجیه‌پذیر است. اگر چنین بود چرا دارد نظرش را به ما که چشم‌انداز او را قبول نداریم توصیه می‌کند؟

وقتی چیزی را باور می‌کنیم، آن را باور می‌کنیم چون فکر می‌کنیم که دلایلی برای حقیقت‌داشتن آن وجود دارد؛ دلایلی که فکر می‌کنیم به حد کافی کلی هستند که حتی برای افرادی که چشم‌انداز ما را ندارند می‌توانند موجه باشند. به



این دلیل است که خود را در توصیه آن به دیگران محق می‌دانیم. دشوار است بتوان شیوه‌ای برای فکر کردن در مورد باور و ابراز عقیده متصور شد که امکان چنین کلیتی را منع می‌کند.

### مرجعیت فرهنگی علم

نه یک سازه‌گرایی کلی در مورد اشیا و واقعیت‌ها که علوم طبیعی آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهد و نه سازه‌گرایی که در آن، دلایل باور توسط آن علوم فراهم شده، هیچ‌یک چندان باورپذیر نیستند. اهمیت این امر در چیست؟ دو دیدگاه مخالف را در ادامه می‌بینید. رورتی («جنگ‌های علمی جعلی»، ماهنامه آتلانتیک، ۱۹۹۹):

جنگ‌های علمی تا حدی محصول یک تقابل عمیق و طولانی میان نهادها هستند اما اغلب آنها ترفندهای رسانه‌ای‌اند؛ روزنامه‌نگاران متفکران را تهییج می‌کنند که یکدیگر را شیطنانی قلمداد کنند. شیطنانی قلمداد کردن شاید در برانگیخته و فعال نگاه‌داشتن متفکران مفید باشد اما نباید آن را چندان جدی گرفت.

در مقابل رورتی، نلکین را داریم: نظریه‌های جاری در مورد علوم، در ظاهر، تصویر عینیت علمی غیر خودخواهانه را مورد سؤال قرار می‌دهند و مرجعیت علمی را تضعیف می‌نمایند. این اتفاق در زمانی می‌افتد که دانشمندان در تلاش‌اند معصومیت از دست‌رفته‌شان را بازیابند و به‌عنوان حقیقت‌جویان پاک و ناآلوده درک شوند. جنگ‌های علمی در این مورد است.

من فکر می‌کنم نلکین نظرش درست‌تر است. همان‌طور که سازه‌گرایان خیلی خوب می‌دانند اگر ما با مفاهیم سازه‌گرایانه از علم متقاعد شده بودیم، چندان اهمیتی به علم نمی‌دادیم.

اهمیت فرهنگی علم مشتمل بر چه چیزهایی است؟ البته این موضوعی گسترده است، اما به نظر من دو عامل مرکزی وجود دارد. مورد اول و مهم‌تر این است که در موضوعات مربوط به باور، ما به علم احترام می‌گذاریم. دشوار است در اهمیت این کار اغراق نمود؛ زیرا انعکاس آن را می‌توان در آمادگی‌مان برای تدریس آن به کودکان در مدرسه‌ها دید یا در پذیرش شواهد در دادگاه‌ها و در مبتنی کردن سیاست‌های اجتماعی بر آن مشاهده نمود. دوم، ما پول زیادی صرف تحقیقات پایه‌ای علمی می‌کنیم؛ تحقیقاتی که به نظر نمی‌رسد سود کاربردی فوری داشته باشند.

رویکرد خونسردانه رورتی مبتنی بر این فکر است که هیچ‌یک از این دو دسته فعالیت، پیش‌فرض‌های فلسفی جالبی ندارند و در نتیجه نمی‌توانند نسبت به نقد سازه‌گرایانه آسیب‌پذیر باشند (احتمال دارد که در نگارش خطایی صورت گرفته باشد و مقصود این باشد که آسبایی به سازه‌گرایی نمی‌رساند). اما این اشتباه به نظر می‌رسد. برای اینکه چنان ملاحظه و احترامی معنادار باشد، باید احتمال بدهیم که علم تجربی، چنان دانشی را ارائه می‌کند که همه، گذشته از تعهدات سیاسی یا ایدئولوژیک گسترده‌شان، دلیلی برای باور به آن دارند. اما این امر فوراً با تری سازه‌گرایانه در مورد دلایل باور،

## تفکر سازه‌گرایانه اجتماعی در بهترین نمونه‌های آن، مانند آثار دوو بووار یا آپایا، این نکته را روشن می‌کند که آن دسته از اعمال اجتماعی که ما آنها را به‌طور نادرست ضروری تلقی کرده‌ایم، اموری امکانی‌اند

در هر کدام از تعبیرات موجودش، مورد چالش قرار می‌گیرد.

اگر به اختصاص هزینه‌های فراوان در مورد علوم پایه نظر کنیم، یعنی سرمایه‌گذاری روی علمی بدون هیچ سود کاربردی قابل پیش‌بینی؛ در این صورت، مستدل به نظر می‌رسد که گفته شود حتی فلسفه‌گرانی‌های تری پیش‌فرض این کار قرار گرفته است، زیرا نه تنها باید این را بپذیریم که علم تجربی، دانشی را ارائه می‌کند که همه دلیلی برای باورداشتن به آن دارند، بلکه این را نیز باید قبول کنیم که دانشی حقیقی یا نزدیک به حقیقت از ساختار یک واقعیت موجود مستقل ارائه می‌نماید. زیرا اگر بپرسیم چرا با وجود مشکلات اجتماعی زیادی که داریم، ده‌ها بیلیون دلار برای ساخت یک شتاب‌دهنده ذره‌ای صرف می‌کنیم تا ذرات کوچک را به هم بکوبد به این امید که ذرات کوچک‌تری آزاد شوند که هرگز آنان را ندیده‌ایم، اما نظریه‌ها آنها را پیش‌بینی کرده‌اند، چه چیزی می‌تواند پاسخی قانع‌کننده‌تر از این باشد که انجام این کار به ما کمک می‌کند که بنیاد اساسی و پنهان جهان را درک کنیم و این هزینه ارزشش را دارد؟ اگر فکر کنیم که کاوش در وجود چنان بنیاد پنهانی، بی‌معناست یا حتی اگر وجود داشته باشد، بی‌معناست که دانش را قادر به کاوش آن بدانیم، در نتیجه چه معیاری برای صرف چنان پول‌هایی وجود دارد، در حالی که می‌شد همان پول را صرف چاره‌کردن ایدز یا فقر نمود؟ (برای تصریح: من نمی‌گویم که پژوهش برای حقیقت‌های بنیادی بسر هر ملاحظه دیگری برتری دارد؛ بلکه این را می‌گویم که انسجام آن به‌عنوان یک هدف برای معنابخشی به اهمیتی که به علوم پایه می‌دهیم لازم است.)

### نتیجه‌گیری

تفکر سازه‌گرایانه اجتماعی در بهترین نمونه‌های آن، مانند آثار دوو بووار یا آپایا، این نکته را روشن می‌کند که آن دسته از اعمال اجتماعی که ما آنها را به‌طور نادرست ضروری تلقی کرده‌ایم، اموری امکانی‌اند. این کار با اعتماد به قوانین استناددار استدلال خوب علمی انجام می‌شود، اما تفکر مذکور وقتی تلاش می‌کند به یک متافیزیک کلی یا نظریه‌ای کلی در مورد دانش تبدیل شود، راهش را گم می‌کند. در مورد اول (یعنی به‌عنوان متافیزیک کلی)، این تفکر به‌سرعت به گونه ناممکنی از ایده‌آلیسم تنزل می‌یابد. در مورد دوم (یعنی به‌عنوان نظریه‌ای کلی)، جایگاهی در

تاریخچه طولانی تلاش‌های حل و فصل نشده برای نسبی کردن ایده عقلانیت پیدا می‌کند. سازه‌گرایی چیز جدیدی برای افزودن به این دیدگاه‌های بی‌اعتبار تاریخی ندارد؛ در واقع دیدگاه‌های سازه‌گرایانه مبهم‌تر و سردرگم‌کننده‌تر از هم‌رده‌های سنتی‌شان هستند. دشواری در فهم این نکته است که چرا چنین کاربردهای کلی سازه‌ی اجتماعی، افراد زیادی را وسوسه کرده‌اند.

بی‌شک یکی از منابع جذابیت، در کارآمدی آن‌هاست. اگر از ابتدا بدانیم که هر دانشی تنها به این دلیل دانش شمرده می‌شود که ارزش‌های اجتماعی تصادفی، آن را پذیرفته‌اند، در نتیجه هر ادعایی در مورد دانش را می‌توان در صورت نداشتن آن ارزش‌هایی که به‌اصطلاح به آنان وابسته است رد کرد. لازم نیست وارد جزئیات پیچیده این بحث بشویم.

اما این امر تنها سؤال اصلی را به تأخیر می‌اندازد. چرا این ترس از دانش وجود دارد؟ چرا نیاز به محافظت در برابر اظهارات آن داریم؟ هکینگ در مورد برخی فمینیست‌های می‌نویسد که در میان آنها، به‌طور مثال، کسانی هستند که: «...عینیت و حقیقت انتزاعی را به‌عنوان ابزارهایی می‌دانند که علیه آنان مورد استفاده قرار گرفته‌اند. آنان ما را به یاد این اصطلاح قدیمی می‌اندازند: زنان ذهنیت‌گرا هستند، مردان عینیت‌گرا. آنان بحث می‌کنند که خود همان ارزش‌ها و کلمه «عینیت» حقه بزرگ اعتماد هستند. برخی استدلال می‌کنند که اگر عینیت قرار باشد مورد حفاظت قرار گیرد، بایستی عینیتی باشد که در پی نقطه نظرات چندگانه است.» (ص ۹۶)

هکینگ اعتراف می‌کند که نمی‌داند آیا باید ما این فکر موافقت‌کنند یا نه؛ اما او باید بداند. هر نگرانی مشروعی در اینجا وجود داشته باشد، نمی‌توان آن را به این نحو بیان کرد که عینیت و حقیقت انتزاعی، ابزارهای سرکوب و ظلم هستند. این مشاهدات، می‌توانند ما را در این حد محق کنند که بگویم زمانی وجود داشته که این مفاهیم به‌عنوان ابزار ظلم مورد استفاده قرار گرفته‌اند. هیچ‌کس نمی‌خواهد با این امر مخالفت کند. اما این واقعیت که مفهومی می‌تواند مورد سوءاستفاده قرار گیرد و قرار گرفته است، به‌سختی می‌تواند مبنایی برای این باشد که خود آن مفهوم را گناهکار بدانیم. آیا باید به مفهوم آزادی ظنین باشیم زیرا نازی‌ها بر سرر آشویتز نوشتند: «کار آزادی می‌آورد؟»

دیدگاه شهودی حاکی از آن است که حالتی وجود دارد که در آن، چیزی مستقل از آرای انسانی وجود دارند، و اینکه ما به شیوه معقول و عینی قادر به رسیدن به باور در مورد چگونگی وجود چیزها هستیم؛ شیوه‌ای که همه افراد قادر به درک شواهد مرتبط را، گذشته از چشم‌انداز ایدئولوژیک آنها، وادار به باور به آن امر می‌کند. این ایده‌ها هر قدر هم دشوار به نظر برسند، اشتباه است که فکر کنیم فلسفه سازه‌گرایانه اخیر، هیچ‌گونه دلیل خوبی برای رد آنها هویدا نموده است. ■

## رهایی از معبر شکاکیت

علی صادقی

در شماره ۸۹ نشریه چشم‌انداز ایران، به بهانه انتشار کتاب «دوران نقادی»، مطلبی با عنوان مطهری و کانت به قلم علی زاهد به چاپ رسید. نوشته زیر حاوی پاسخ‌هایی به نکات مطرح شده در آن مقاله است.

کتاب «دوران نقادی» در پی آن است که «گفت‌وگویی انتقادی» میان مرتضی مطهری، به‌عنوان یک متفکر برجسته اسلامی و کانت را به‌عنوان یکی از آباء تمدن جدید غرب، برجسته کند و به آن دامن زند. کتاب با بحث پیرامون ابعاد مختلف آرای کانت و تلاش برای وحدت‌بخشی مجموعه آرای او حول یک محور واحد شروع می‌شود. کتاب، بعد از ارائه تصویری کامل از کلیات و سرفصل‌های دستگاه کانتی، به واکنش مطهری به او می‌پردازد؛ واکنشی که در عین موافقت و همدلی با عزیزت‌گاه معرفت‌شناختی کانت (مبنی بر لزوم توجه به سویه‌های انسانی معرفت) و دغدغه‌های اجتماعی - سیاسی او (یعنی نفی هرگونه سلطه)، واجد سویه‌های جدی انتقادی است. به‌عبارت‌دیگر، گرچه مطهری با کوشش کانت در پیش‌بردن پروژه نقادی موافق است، اما با ماحصل کار او مخالف است و نتیجه‌ای که او بدان رسیده را، در واقع، نقض غرض اصلی او (یعنی هموار کردن مسیر بشر به سمت رهایی و آزادی) می‌پندارد.

مطهری از جمله متفکرانی است که جوامع اسلامی را دچار آفت انحطاط و عقب‌ماندگی می‌داند و این آفت را سابق و مقدم بر استعمار و استثمار و در حقیقت زمینه‌ساز اصلی آن، می‌شمرد. او دل در گرو جنبشی داشت که آن را جنبش «احیای فکر دینی» و «روشننگری اسلامی» می‌نامید. او خود را در تداوم مسیری تعریف می‌کرد که کسانی چون سید جمال، اقبال لاهوری، آخوند خراسانی و دیگران پی‌ریزی کرده بودند؛ لذا کوشش برای یافتن ریشه‌های فکری و نظری این معضل را وجه همت خویش قرار داد و کوشید تا ضمن مقابله با تفاسیر منحرف و انحطاط‌آور از

دین، موقفی برای طرد این انحطاط و ظهورات بیرونی آن (عقب‌ماندگی، استعمار، استثمار و استبداد) فراهم آورد. در این مسیر، او خود را، به‌درستی، ناگزیر از مواجهه و گفت‌وگو با غرب می‌دید و توجه، فهم و نقادی طرح و برنامه‌ای که بزرگان تفکر جدید برای تأمین غایات متعالی و بلندی چون آزادی و رهایی تدارک دیده بودند را لازم و ضروری می‌شمرد. کانت، به‌عنوان یکی از راهبران جنبش روشننگری و یکی از پدران اندیشه‌گی تمدن جدید، یکی از کسانی است که مطهری خود را ناگزیر از مواجهه با او دیده و آرای او را از نظر گذرانده و در آن تأمل انتقادی کرده است.

روشن است که چنین گفت‌وگوهایی برای امروز ما نیز نه تنها مفید، بلکه لازم و ضروری است. ناگفته پیداست که در طرح‌ریزی کلان‌الگوها و تدوین ضوابط استراتژیک چارچوب اجتماعی، ضمن توجه به عناصر تمدنی و فرهنگی بومی، ما را گریز و گزیری از مواجهه جدی و دقیق با تمدن ستبر غرب و الگوهای پیشنهادی آنان برای سامان‌دهی زندگی اجتماعی، نیست؛ بنابراین، در انداختن و دامن‌زدن به چنین گفت‌وگوهایی نقش حیاتی و سرنوشت‌سازی برای ما دارد. به همین جهت و پیش و بیش از هر چیزی، ورود دکتر علی زاهد به این بحث را باید به فال نیک گرفت و مشارکت و مساهمت ایشان در گسترش این بحث را ستود و ارج نهاد.

جناب زاهد، در مقاله «مطهری و کانت»، پس از ارائه گزارشی مختصر از کتاب، فرضیه‌ای را در پیش می‌نهد و با این مضمون که مطهری درک کاملی از فلسفه کانت ندارد و راه‌حلی که او برای غلبه بر معضلاتی که کانت بدان‌ها دچار است پیشنهاد می‌کند، «امکان جدل و نقض دارد». در همین راستا، زاهد نکاتی را مطرح کرده است که در اینجا می‌کوشم به برخی از آنها پاسخ دهم و از فرصتی که ایشان برای بررسی این کتاب فراهم کرده، استفاده کنم و به سهم خودم در جهت تداوم این گفت‌وگوی انتقادی و ان‌شاءالله مفید، حرکت کنم.



یکی از ایرادات اصلی مقاله «مطهری و کانت» معامله‌ای است که نویسنده آن با مفاهیمی مثل «شکاکیت»، «نسبیت‌گرایی» و «اشعری‌گری» می‌کند. وی تعاریفی از این مفاهیم ارائه می‌کند که نه مطهری بدان‌ها قائل بود و نه نویسنده کتاب «دوران نقادی»؛ لذا گویی که او سر بی‌صاحبی را به تراشیدن گرفته است. توضیح این نکته، محور نکاتی است که در ادامه به آنها اشاره خواهم کرد.

۱- همان‌گونه که زاهد آورده، عبور کانت از فلسفه سنتی و عطف نظر او به معرفت‌شناسی، تحولی است که نباید از نظر دور داشت و پروژه او را باید نوعی توهم‌زدایی دانست: توهم قدما، آن‌گاه که خود را بی‌واسطه در دل جهان می‌یافتند و گرچه در تعریف معرفت، قید: «علی حسب الطاقت البشریه» را می‌آوردند، اما به هنگام کاربست، گویی یک‌سره این قید را به دست فراموشی سپرده و آینه‌صفتی ذهن را مسلم می‌انگاشتند؛ اما این کانت بود که با زیرکی به ما آموخت که یک دست صدا ندارد: معرفت، نه در کی منفعلانه از جهان، بلکه امری





امانوئل کانت

حاصل تفاعل ذهن و عین است و این فونم‌های به قالب ذهن انسان درآمده و داده‌های حسی تحت مقولات قرار گرفته است که معرفت را شکل می‌دهد.

این نکته مهم، یعنی لزوم توجه به حدود ذهنی انسان، امری نیست که از دید مطهری دورمانده باشد. او توجه و نکته‌سنجی کانت را می‌ستاید و او را برتر از پیشینیانی می‌نشاند که ساده‌دلانه در پی کشف حقیقت هستی، فی حد ذاته و کما هو حق، بوده‌اند؛ اما اختلاف اصلی او با کانت، مربوط به ادامه این ماجراست. کانت، در ذهن‌شناسی تا بدان‌جا پیش می‌رود که مفاهیم و مقولات را **تماماً** ذهنی و جزء قالب‌های ثابت فاهمه انسانی می‌داند و بحران‌ها، درست از همین نقطه سر برمی‌آورند، فی‌المثل، اگر «وجود» و «علت» را جزو همین قبیل مفاهیم تماماً ذهنی بدانیم و قائل به انفصال رابطه این مفاهیم با جهان باشیم، دیگر سخن گفتن از اینکه «نومن‌ها وجود دارند» و «نومن‌ها علت فونم‌ها هستند» ممکن نخواهد بود و اگر این‌گونه باشد، تکلیف کانت با پرسش از «وجود» جهان چه خواهد بود؟ به‌راستی، از این نقطه که کانت بر آن ایستاده تا رسیدن به یک شکاکیت تمام‌عیار چقدر مانده است؟ آیا سخن از شکاکانه‌بودن دیدگاه او، سخن‌گزافی است؟ (آن هم تا حدی که مرحوم مطهری متهم بدین شود که «در روزمرگی» می‌زیند و چون «با درجه کمتری از سخت‌گیری و دقت زندگی کرده‌اند» تاب تحمل فلسفه کانت را ندارند؟) به نظر می‌رسد که این بخش از مواضع نویسنده محترم مقاله «مطهری و کانت»، مقرون به صواب نباشد. این نقد، اگرچه نقد بدیعی نیست، اما برای معرفت‌شناسی کانت نقدی کمرشکن و بنیان‌برانداز است.

زاهد، با بهره‌گیری از تحولی که کانت در معرفت‌شناسی ایجاد کرد، تذکر نسبتاً مفصلی در خصوص لزوم افزودن قید انسانی به معرفت

و ملحوظ داشتن حدود و ثغور فهم انسانی در آن داده است، اما خطای مهمی که مرتکب شده، همانا یکسان‌انگاری «توجه به بعد انسانی معرفت» با نادیده گرفتن «سهم جهان در معرفت» است. به‌عبارت‌دیگر، اگرچه حد زدن بر مدعیات معرفتی گشاده‌دستانه قدما، امری است مطلوب و لازم، اما قول به همانی این امر با کوتاه‌بودن دست تعقل بشر از جهان خارج و مطلق‌العنان‌انگاشتن انسان در خلق و ابداع مفاهیم، خطاست؛ خطایی که تبعات ناپذیرفتنی پردانه‌ای دارد. انسان آگاه به نقش و اثر خود در معرفت، لزوماً ایده‌آلیستی نیست که در چنبره مفاهیم ذهنی خویش گرفتار آمده باشد و خود گوید و خود خندد. رابطه این دو مفهوم، تساوی نیست.

آنچه مطهری از آن به‌عنوان «شکاکیت» یاد می‌کند، معطوف به در میان آوردن سهم انسان و «فعال» بودن او در معرفت نیست و مقولات ثانیه‌ای که مطهری بدان‌ها قائل است نیز حاوی عناصر انسانی مهم و بنیادینی هستند. شکاکانه نامیدن معرفت‌شناسی کانتی، همان‌طور که گفته شد، بدان سبب است که فرم و صورت معرفت و مفاهیم قوام‌بخش آن، به شکل تمام و کمال به ذهن نسبت داده شده و کانت در واکنش به تفریط ساده‌دلانه قدما، دچار افراطی حداکثری و در جهت عکس شده است.

این بی‌اطلاعی مطلق انسان کانتی از عالم خارج و استقلال تام مفاهیم ذهنی او از هر آنچه بیرونی است، پیامدهای عجیب دیگری نیز دارد. یکی از آن‌ها، به‌عنوان نمونه، اینکه اگر رابطه علت و معلول را، پس از شاکله‌سازی، این‌گونه تعبیر کنیم که: از میان دو امر زماناً متعاقب، اولی علت و دومی معلول است، از آنجایی که علت مقوله‌ای از مقولات فاهمه انسانی است، اینکه ابتدا باران می‌بارد و سپس زمین خیس می‌شود، تصویری است که «ما» بر جهان می‌افکنیم، بی‌آنکه الزامی بر این وجود داشته باشد که چنین رابطه‌ای بین بارش باران و خیس شدن زمین در جهان خارج وجود داشته باشد و چه‌بسا، رابطه این دو پدیده، در واقع، این‌گونه باشد که خیس شدن زمین علت بارش باران بوده باشد و ما صرفاً به حکم صورت ذهنی‌مان، عکس آن را حکم می‌کنیم!

۲- نویسنده محترم مقاله «مطهری و کانت» دوگانه‌ای را پیش پای ما می‌نهد و ما را مخیر در گزیدن یکی از آنها می‌کند، گویی که به حصری عقلی یا باید همچون فیلسوفان کلاسیک به رئالیسم خام معتقد بود و انسان را در مواجهه معرفتی با عالم خارج متفعل انگاشت یا اینکه تسلیم ایده‌آلیسم کانتی شد و انسان را در صورت‌دهی به معرفت، فعال مایثاء دانست. در تصویری که زاهد ارائه می‌دهد، انگار که تقابیل دوران سنتی/دوران مدرن را می‌توان معادل با دو گانه رئالیسم خام/ایده‌آلیسم کانتی

برشمرد (و به شکلی تلویحی، حکم به هم‌عنانی مدرنیته با ایده‌آلیسم داد). این دوگانه‌ای که ایشان فراروی ما نهاده، البته که خطاست و الزامی به ورود به این بازی نیست، یعنی این‌گونه نیست که ما عقلاً بر سر چنان دو راهی‌ای قرار گرفته باشیم. می‌توان هیچ‌یک از این دو شق را نپذیرفت؛ همچنان که بسیاری از متفکران مدرن نیز نپذیرفته‌اند و به‌جای انتخاب یکی از این دو مسیر، به راه رئالیسم انتقادی رفته‌اند.

در مسیر بسط دو گانه فوق‌الذکر، زاهد، به شهادت فقرات مختلفی از نوشته‌اش، اصرار دارد که مطهری را در ذیل ارسطوئیان طبقه‌بندی کرده و با یک کاسه کردن فلسفه اسلامی، فلسفه کلاسیک یونان و فلسفه قرون‌وسطی، رئالیسم مطابقتی خام را بدان‌ها نسبت دهد. این در حالی است که فارغ از تفاوت‌های بنیادین فلسفه اسلامی متأخر (که مطهری نسب به این نحله می‌برد) با فلسفه کلاسیک یونان، به گمان من، از قضا می‌توان پیش‌نهاد مطهری در معرفت را از سنخ رئالیسم انتقادی دانست؛ دیدگاه او رئالیستی است، چراکه از حیطة و قلمرو مفاهیم، پای عالم خارج بریده نیست و همچنین دیدگاه او انتقادی است، چراکه به «فعال» بودن ذهن انسان در شکل‌گیری مفاهیم (مقولات ثانیه) توجه دارد.

۳- زاهد، در نقد نسبی‌انگاره دانستن معرفت‌شناسی کانت از طرف مطهری، دچار خطای مشابهی شده است. ایشان در ابتدای بند دوم مقاله خود، از پروتاگوراس یاد می‌کند و اهمیت یافتن نقش انسان در معرفت، نزد متفکران مدرن و از جمله کانت را همچون تجدید حیات پروتاگوراس و ادای دین تفکر مدرن به او تعبیر می‌کند.

در همین نقطه اگر توقف کنیم و تعبیر ایشان در مورد دین تفکر مدرن کانتی به پروتاگوراس سفسطایی را بپذیریم، آیا مرحوم مطهری در سفسطایی دانستن فلسفه کانت ره به خطا برده است؟ به‌عبارت‌دیگر، جناب زاهد در مقام رد نسبتی که مطهری به کانت داده، بوده‌اند یا احیاناً تأیید آن؟

ایشان آنگاه توضیح مفصلی در خصوص کرانمندی و محدودیت توان عقلی انسان می‌دهد و از حضور پررنگ و انکارناپذیر مختصات انسانی در معرفت سخن می‌گوید. او در این باره این پرسش را مطرح می‌کند که «کنون آیا این خود آگاهی به محدودیت و کرانمندی معرفت بشری باید شکاکیت یا نسبی‌گرایی خوانده شود؟» اما متأسفانه باز هم میان «رنگ و بوی انسانی داشتن» و «مطلقاً انسانی بودن» معرفت خلط می‌کند و توضیح نمی‌دهد که چرا به استلزام میان این دو قائل است. درحالی‌که همان‌طور که در بندهای قبلی گفته شد، در عین پذیرش مطلب اول، می‌توان مطلب دوم

را انکار کرد. باید دقت داشت که میان توجه به مؤلفه‌های انسانی دخیل در معرفت از یک سو و آدمی را محصور و مجبوس در حصار مفاهیم ذهنی خویش دانستن، فرق عظیمی هست و آنچه در دستگاه فلسفی کانت رخ می‌نماید، نه اولی، بلکه دومی است. این، برخلاف نظر جناب زاهد، چیزی بسیار فراتر از بررسی و کاوش در «محدودیت عقلی انسان» و در واقع کور کردن چشمان اوست. اگر بخواهیم بر چنین دستاوردی که انسان را ناگزیر از شکاکیت و ایده‌آلیسم می‌داند، نامی بنهیم، آن نام حتماً چیزی غیر از «فروتی» است.

در همین بند، ایشان در راستای نشان‌دادن محدودیت‌های ذاتی معرفت بشری، مثال‌هایی را ارائه می‌کند و می‌گوید: «اگر شکاکیت این است که من فکر می‌کنم مردم قصد دزدیدن کیف پولم را دارند یا شک دارم که امروز برای آمدن به دانشگاه در خانه را بستم یا خیر، پیداست که آگاهی به محدودیت‌های معرفتی‌ام مفهوم تازه و بی‌سابقه‌ای است و با بدبینی بیمارگونه‌ام به مردم یا شک موردی‌ام درباره بسته‌نبودن در خانه متفاوت است. اگر چنین چیزی شکاکیت خوانده شود، شکاکیتی بیمارگونه نیست که باید درمان شود یا پدیده‌ای نیست که پس از بررسی بیشتر، برطرف‌شدنی باشد.»

اما باید گفت که توضیح و تعریف ایشان از شکاکیت که ضمن ذکر مثال‌های فوق ارائه شده، خارج از موضوع و به‌نوعی دچار مغالطه «پهلوان‌پنه» است. ایشان، مثال‌هایی از تردیدهای روان‌شناختی آورده و آن را در برابر «آگاهی به محدودیت‌های معرفتی» قرار داده است. اولی (یعنی تردیدهای روان‌شناختی) را بیمارگونه و دومی (یعنی آنچه او محدودیت‌های معرفتی انسان نامیده) را طبیعی و سرشتی خوانده و بدین طریق از رأی کانت دفاع کرده است، اما نکته اینجاست که ایشان به جنگ دشمن فرضی رفته و نه خصم واقعی. آنچه در تاریخ فلسفه و در قالب صورت‌بندی‌های مختلف و متنوع، «شکاکیت» خوانده شده، ارتباطی با پدیده‌های روان‌شناختی نداشته و بلکه موضوعی معرفت‌شناختی بوده و حول محور امکان یا عدم‌امکان کسب معرفت (و یا بعضاً باور موجه) در مورد جهان می‌چرخیده است.

دوگانه‌ای که ایشان ساخته‌اند، دوگانه نادرستی است و روشن است که اگر کسی با تغییر محل نزاع، به مصاف حریف ضعیف شده (و بلکه ضعیفی که ردای حریف بر او پوشانده شده) برود، پیروز خواهد بود، اما نکته اینجاست که حریف اصلی را نادیده گرفته و لزوم مصاف با او به قوت خود باقی است.

۴- زاهد، در بند سوم مقاله، برای رد نسبت اشعری‌گری به کانت، اشعری‌گری را توأم با تحکم و اجبار تعریف می‌کند و از آنجا که چنین

## شباهت کانت با اشاعره در این است که هر دو قائل به این هستند که عقل محدودیت‌هایی دارد که حسب آن محدودیت‌ها، ناتوان از ورود به قلمرو الهیات است. نتیجه الهیاتی کانت تفاوتی با نتیجه اشاعره ندارد

عنصری در فلسفه کانت دیده نمی‌شود، حکم به نادرستی اشعری‌دانستن کانت می‌کند! این در حالی است که اولاً، روشن نیست که چرا توسل به اجبار و تحکم عنصر اساسی اشعری‌گری دانسته شده است. اتفاقاً رویکرد کسانی چون غزالی یا مولوی در رد مواجهه عقلانی با مفاهیم دینی، نه تحکم‌آمیز، بلکه توأم با اقامه دلیل بوده است. اینان بر اساس مقدماتی، عدم امکان و بلکه مضر و محل بودن ورود عقل به ساحت ایمان را صورت‌بندی کرده و معرفت به مفاهیم دینی را در فراسوی عقل بشر و دور از دسترس امکانات و توانایی‌های معرفتی او قرار داده‌اند. ادبیات وسیعی که در این راستا تولید شده، شاهدی بر این مدعاست.

ثانیاً، همان‌طور که خود آقای زاهد نیز تصریح کرده، شباهت کانت با اشاعره در این است که هر دو قائل به این هستند که عقل محدودیت‌هایی دارد که حسب آن محدودیت‌ها، ناتوان از ورود به قلمرو الهیات است (و البته بحث بر سر درونی یا بیرونی بودن عوامل محدودکننده نیست). نتیجه الهیاتی کانت تفاوتی با نتیجه اشاعره ندارد: اینکه اسب لنگ عقل را یاری پیمودن مسیر پر پیچ‌وخم خداشناسی نیست و «پای استدلالیان چوبین بود»، لذا شناخت را راهی به ایمان نیست. ۵- حاصل مقدمه‌چینی‌های معرفت‌شناختی کانت آن است که او احکام متافیزیکی را آنتی‌نومیک دانسته و ضمن نارواشردن اطلاق مقولات فاهمه بر مفاهیم عقل محض، حکم به طرد مفاهیم عقل محض از دایره‌ی امور دست‌یافتنی عقل بشری می‌کند و از جمله آنها مفهوم خدا و احکام الهیاتی است. با طرد و هدم بنیان نظری و عقلانی الهیات، کانت مسیر عقل عملی را برای رسیدن به خدا پیشنهاد می‌کند و مفهوم خدا را به‌مثابه یکی از ملزومات عقل عملی (اخلاق) و نه چیزی بیش از آن، در نظر می‌گیرد. در بندهای قبلی، در خصوص معضلات و مشکلات فراروی معرفت‌شناسی کانت نکاتی گفته شد و از این رو، به جهت آنکه موضع کانت در مورد متافیزیک بر رویکرد معرفت‌شناختی وی استوار است، می‌توان به ناپذیرفتنی بودن موضع متافیزیکی او حکم کرد.

در اینجا اما می‌خواهم از زاویه دیگری به این بحث نگاه کنم. کانت، بی‌شک، اهداف و غایات

اجتماعی بلندی در سر داشت و به همین سبب، فلسفه‌ای پرورد که در خدمت جنبش روشنگری بوده و همچون سلاحی در دست انسان عصر جدید، او را در تفوق بر تمامی انحای سلطه و قیمومیت یاری‌رسان باشد. وی، در مقاله‌ی شورانگیز و انقلابی «روشنگری چیست؟»، آدمی را دعوت می‌کند تا سلاح نقادی را به کار گیرد و بدان وسیله «از نابالغی به تقصیر خویشتن خویش» به در آید و با ترک «تن‌آسایی و ترسوئی» و کسب «جرئت دانستن»، از «زیر یوغ نابالغی» ای که حکومت یا کلیسا بر کرده او تحمیل کرده، خارج شود و با «کاربرد عقل خویش در امور همگانی»، «از قفسک کودکی» خویش برون شود. از نظر او، شاه‌کلید ورود به دوران جدید، ترک «خام‌داوری‌ها» و «قاعده‌ها و احکام [از پیش ساخته]» و رسیدن به «غایت هستی انسانی»، یعنی «خوداندیشیدن» است.

اما دریغ که پیگیری این اهداف بلند و متعالی، اگر با موضع متافیزیکی محکم و منسجم مسلح نشود، توفیق چندانی در پی نخواهد آورد. به دیگر سخن، اگر مقابله با سلطه کلیسا مستلزم تفکیک دین حقیقی از دین مجعول و دروغین باشد (که هست)، یکی از لوازم اصلی استواری و استحکام این تفکیک، ریشه‌های فلسفی و متافیزیکی آن است، لازمه‌ای که فقدانش، فرجامی جز تقویت خصم و تأیید رقیب در پی نخواهد آورد. تحلیل نادرست کانت از مفاهیم متافیزیکی نظیر وجود و عدم و علت و معلول و وحدت و کثرت و غیره، بحران‌ها و معضلاتی (که برخی از آنها در بندهای قبلی ذکر شد) پدید می‌آورد که نه تنها دست او را در مواجهه با کلیسای قرون‌وسطی می‌بندد و او را خلع سلاح می‌کند، بلکه عملاً او را در کنار ایمان‌گرایان قرون‌وسطایی می‌نشانند.

جالب است که کانت در مقاله «روشنگری چیست؟»، آنجا که توصیه به «آزادی کاربرد عقل خویش در امور همگانی» می‌کند، این توصیه را خلاف جریان معمول جامعه عصر خویش می‌بیند و می‌گوید: «اما از همه سو می‌شنوم که فریاد برمی‌دارند که عقل نورزید!» و در ادامه با طعنه می‌افزاید: «کشیش می‌گوید: عقل نورزید! ایمان بیاورید!» اما همو، در نهایت الامر، به نتیجه‌ای مشابه می‌رسد: شناخت را پس می‌زند تا راه ایمان گشوده شود! با این تفصیل، آیا مطهری در نقد کانت به بیراهه رفته است؟

### پی‌نوشت

۱- این، از جنبه‌های بدیع این کتاب است ■

# چشم انداز تاریخ



## جبهه ملی دوم؛ احیا، انشقاق، اتحاد

امیر طبرانی



## ماجرای ترور مجید شریف واقفی

محمد صادق



جبهه ملی ایران در برهه‌ای از تاریخ - دوران نهضت ملی - پیشتاز نقش‌آفرینی سیاسی بود. پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد و علی‌رغم حاکمیت رعب و وحشت، نیز بسیاری از اعضای این جبهه در چارچوب نهضت مقاومت ملی، به دفاع از دستاوردهای نهضت ملی پرداختند تا اینکه مجدداً در اواخر دهه ۳۰ و با مبارزات و مقاومت پیگیر داخلی زمینه برای نقش‌آفرینی مجدد جبهه ملی فراهم شد و شاهد برآمدن جبهه ملی دوم بودیم. هر چند جبهه ملی دوم در نهایت در سال ۱۳۴۲ به کار خود پایان داد، اما این مشی سیاسی کماکان حضور خود را تا سرفصل انقلاب و پس از آن نیز حفظ کرده است. امیر طبرانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در مقاله «فراز و فرود جبهه ملی ایران» به بررسی سیر تاریخی این جبهه پرداخته. بخش نخست این مقاله که عمدتاً بر فعالیت جبهه ملی اول ناظر بود در شماره ۹۰ چشم‌انداز ایران تقدیم خوانندگان شد و اکنون بخش دوم و پایانی آن تحت عنوان «جبهه ملی دوم؛ احیا، انشقاق، اتحاد» تقدیم خوانندگان می‌شود. بازخوانی تجارب تاریخی سازمان‌یابی سیاسی در ایران ضرورتی انکارناپذیر برای فضای سیاسی امروز است.

# جبهه ملی دوم؛ احیا، انشقاق، اتحاد

## نگاهی به فراز و فرود جبهه ملی ایران

### بخش پایانی

امیر (بهروز) طبرانی

#### واقعه اول بهمن ۱۳۴۰

سرانجام برخوردی که همگان در انتظار آن بودند در اول بهمن ماه ۱۳۴۰ در دانشگاه تهران صورت گرفت. در آن روز قرار بود در اعتراض به اخراج چند دانش آموز در دانشگاه تظاهراتی صورت بگیرد. چند روز پیش از آن هم تعدادی از دانشجویان عضو کمیته دانشگاه جبهه همچون **عباس شیبانی** و **محمد حنیف نژاد** بازداشت شدند. در روز اول بهمن نیروهای نظامی با ورود به محوطه دانشگاه، به دانشجویانی که در داخل دانشگاه به تظاهرات علیه دولت امینی مشغول بودند حمله کردند. تا جایی که توانستند آنها را مورد ضرب و شتم قرار دادند و به اموال دانشگاه آسیب رساندند. بعد هم فاتحانه دانشگاه را ترک کردند. تعداد مجروحان آن حمله را ۶۰۰ نفر گفته‌اند. تعدادی از دانشجویان نیز بازداشت و روانه زندان شدند. حادثه اول بهمن برای جبهه ملی بهای زیادی داشت و اختلافات زیادی را در داخل جبهه به وجود آورد. دانشجویان که بیشترین هزینه را در آن روز پرداخته بودند، معتقد بودند که در برپایی و هدایت تظاهرات آن روز جریان‌های بیرون از جبهه به منظور سرنگون کردن دولت امینی نقش داشته‌اند و در نامه‌هایی که در مرداد و شهریور ۱۳۴۱ برای هیئت اجرایی و شورای مرکزی فرستادند، به‌طور جدی خواستار پیگیری قضیه بودند. واقعیت آن بود که این برنامه برخلاف برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده صورت گرفته بود. دکتر سنجابی درباره مسئله اول بهمن به هیئت تحقیق اظهار داشته بود که از برنامه تظاهرات آن روز مطلع نبوده است. به نوشته گزارش هیئت دولتی مسئول رسیدگی به واقعه اول بهمن: «اعضای کمیته دانشجویان دانشگاه تهران شب یکشنبه برای کسب دستور از مسئول خود به منزل آقای دکتر سنجابی می‌روند و با توجه به توضیحاتی که این دانشجویان داده‌اند مذاکرات لازم راجع به تظاهرات روز بعد به عمل می‌آید و راجع به خروج از دانشگاه نیز

فعالیت در قالب جبهه، یکی از اشکال نوین مبارزات مردم در سرزمین‌های مختلف و از جمله در کشور ما محسوب می‌شود. در ایران فعالیت جبهه‌ای با نام جبهه ملی ایران عجین شده است. تأثیرات جبهه ملی به‌ویژه در جریان مبارزات مردم ایران برای ملی‌کردن صنعت نفت به‌قدری وسیع و گسترده بود که تمامی تشکل‌هایی که با نام جبهه در عرصه سیاسی ایران چه پیش و چه پس از آن در عرصه سیاسی ایران پدید آمده‌اند را تحت تأثیر خود قرار داده است. در این مقاله جبهه ملی اول و جبهه ملی دوم مورد بررسی قرار گرفته‌اند و تأکید اصلی مقاله نیز بر جبهه ملی دوم از شکل‌گیری تا تعطیلی آن بوده است. بخش پایانی این مقاله در ادامه تقدیم خوانندگان عزیز می‌گردد.

است: «اما امضاکنندگان زیر با ایمان کامل به رسالت تاریخی جبهه ملی ایران معتقدیم که اساسی‌ترین اصل نهضت نجات‌بخش، اصل دموکراسی و مرکزیت است. از آنجایی که بنا به اعتراف مسئول کمیته دانشگاه و اعضای پیش از اول بهمن ماه ۱۳۴۰ آن کمیته در جریان اول بهمن عده‌ای بدون اطلاع هیئت اجرایی و دستور مسئول و اعضای کمیته دانشگاه خودسرانه دست به اقداماتی زده و دانشجویان و دانش‌آموزان را به خیابان‌ها کشانده و بدین ترتیب اساسی‌ترین اصل نهضت ما را نقض کرده‌اند، خواستاریم که هر چه زودتر به این امر مهم رسیدگی و مسیبان را معرفی کرده و تصمیم لازم درباره آنها اتخاذ گردد» ولی با همه این احوال بر آن قضیه سرپوش گذاشته شد و پرده از واقعیت ماجرا برداشته نشد. (متن این نامه در آینده در مجموعه اسناد جبهه ملی ایران منتشر خواهد شد)

جبهه ملی دولت امینی را زیر ضرب تبلیغات خود قرار داد. از سوی دیگر دانشجویان ایرانی با برگزاری تظاهرات در چند کشور اروپایی و امریکایی حمایت از جبهه ملی و دانشجویان برخاستند. در همین زمان دولت امینی به بازداشت تعداد زیادی از تظاهرکنندگان و اعضا و رهبران جبهه ملی دست زد.

با اعلام اصلاحات ارضی از سوی شاه، جبهه ملی به استناد قانون اساسی و اینکه شاه در غیاب مجلسین حق وضع قانون ندارد، به مخالفت با

بحث و مذاکره می‌شود، ولی آقای دکتر نه خودش برنامه‌ای برای تظاهرات تعیین کرده‌اند و نه از اعضای کمیته خواسته برنامه تظاهرات فردا را تنظیم کنند [و] نه تکلیف قطعی خروج دانشجویان و چگونگی تظاهرات خیابانی و همکاری با دانش‌آموزان را معلوم کرده‌اند [و] دانشجویان را به‌طور قطع از رفتن به خارج دانشگاه برحذر داشته‌اند».

شایعات درباره واقعه اول بهمن حکایت از دخالت تیمور بختیار رئیس وقت ساواک و همچنین افرادی همچون فتح‌الله فرود، جعفر بهبهانی و... در ماجرا داشت. در نامه‌ای به امضای تعدادی از دانشجویان دانشکده پزشکی به هیئت اجرایی جبهه با اشاره به این شایعات آمده است: «پس از فاجعه اول بهمن ۱۳۴۰ و اعمال زور و فشار فراوان نسبت به جبهه ملی به قصد سرکوبی و ممانعت از هر گونه فعالیت و اظهار وجود ما، ناجوانمردانه‌ترین و کشنده‌ترین سلاحی که هیئت حاکمه علیه ما به دست گرفت به نظر اینجانب تبلیغات مزدورانه شدیدی بود که در باب مخالفت جبهه ملی با اصلاحات ارضی و سازش با فئودال‌ها و سپهبد بختیار به راه انداختند».

دانشجویان همچنین به‌طور جدی خواستار روشن شدن زوایای پنهان قضیه بودند. در یکی از این نامه‌ها به هیئت اجرایی که به امضای بیش از پنجاه دانشجوی دانشسرای عالی رسیده بود آمده



شمس الدین امیر علانی، سید علی شایگان و الهیار صالح

دولت اسدالله علم، به شدت به مقابله با تظاهرات برخاست و در روزهای اول تا چهارم بهمن ۴۱ افزون بر کسانی که در خیابان و در جریان تظاهرات دستگیر و روانه زندان‌ها کرد، تعداد کثیری از رهبران و عناصر فعال جبهه ملی را نیز بازداشت و در قزل‌قلعه، قصر و زندان شهربانی محبوس کرد. در شهرستان‌هایی همچون اصفهان، تبریز، مشهد، شیراز و دیگر شهرها نیز وضع به همین منوال بود. در ۱۹ فروردین ۴۲ زندانیان عضو جبهه ملی به همراه تعدادی دیگر از زندانیان در اعتراض به بازداشت غیرقانونی خود اعلام اعتصاب غذا کردند. در اعلامیه زندانیان آمده بود: «نظر به اینکه ما اعضای جبهه ملی ایران که در طی مبارزات اجتماعی خود هدفی جز حمایت از اصل قانون اساسی ایران و حفظ آن در برابر تجاوزات و دفاع از حقوق مسلم مصرح ملت ایران نداشته و نداریم، مدتی است در زندان قزل‌قلعه به حالت بازداشت غیرقانونی به سر می‌بریم و نظر به اینکه بر اثر تعطیل ممتد مشروطیت و تسلط خودکامگی در سرتاسر شئون مملکت باب هرگونه ملجأ قانونی و مرجع شکایت به روی ما مسدود گردیده است به منظور اعتراض به بازداشت غیرقانونی خود و به لحاظ هماهنگی با دیگر نیروهای جبهه ملی که برای استقرار حکومت قانونی مبارزه می‌کنند از روز نوزدهم فروردین ماه ۱۳۴۲ ساعت نه و نیم صبح برای رفع تعدی و اعاده حقوق ازدست‌رفته به آخرین وسیله متوسل گردیده و دست به اعتصاب غذا می‌زنیم.»

این اعلامیه به امضای بیش از ۴۹ نفر از زندانیان زندان قزل‌قلعه رسیده بود. در میان این عده اسامی آیت‌الله طالقانی، حسن میرمحمدصادقی، محمود مانیان، حسین شاه‌حسینی، ادیب برومند، خسرو سیف، گلزار، محمد شاه‌چی، عبدالکریم لاهیجی، ناصر کمیلیان، حسن قاسمیه، موسی شیخ‌زادگان و... به چشم می‌خورد. با شروع اعتصاب زندانیان زندان قصر، رهبران جبهه نیز که در زندان قصر بودند، به اعتصاب پیوستند. به گزارش ساواک، جمعاً ۶۹ زندانی در این اعتصاب شرکت داشتند. اعتصاب زندانیان با موفقیت همراه بود. بعد از گذشت چند روز از

کشور و از جمله گزارش هیئت تحقیق پیرامون حادثه اول بهمن، گزارش هیئت اجرائیه به کنگره، گزارش کمیسیون سیاسی و خط‌مشی، قطعنامه سیاسی جبهه ملی، منشور جبهه ملی، آیین‌نامه کنگره و اساسنامه جبهه ملی مورد بحث و بررسی و تصویب قرار گرفت. در انتها نیز برای انتخاب اعضای شورای جبهه ملی رأی‌گیری به عمل آمد و در نتیجه ۳۵ نفر به‌عنوان اعضای شورای جبهه ملی انتخاب شدند. ریاست کنگره بر عهده **الهیاری صالح** قرار داشت. نواب رئیس هم **دکتر سجایی** و دکتر مهدی آذر بودند. با فرارسیدن بهمن که یادآور هجوم وحشیانه نیروهای نظامی به دانشگاه و شهادت مهدی کلهر، دانش‌آموز تهرانی بود، جبهه ملی برای برگزاری تظاهرات اعتراضی در میدان جلالیه برنامه‌ریزی کرد. از سوی دیگر موضوع برگزاری رفراندوم مواد شش‌گانه مطرح‌شده از سوی شاه، موسوم به انقلاب سفید، در میان بود. جبهه ملی با صدور اطلاعیه‌هایی ضمن رد رفراندوم و تحریم شرکت در آن، از مردم خواست تا در تجمع و تظاهرات اعتراضی در میدان جلالیه شرکت کنند. شعارهای مطرح‌شده جبهه برای آن مراسم عبارت بود از:

**«جبهه ملی ایران: با دخالت پادشاه در امور حکومت، با رژیم وحشت و ترور سازمان امنیت، با سرنیزه ژاندارم در روستاها، با سانسور مطبوعات و محو آزادی‌های فردی و اجتماعی، با فروش کارخانه‌های دولتی به سرمایه‌داران خصوصی که عملی ارتجاعی است، با تعطیل مشروطیت و عدم اجرای انتخابات، با تسلط سیاست استعماری بر شئون مملکت و فقر مردم: مخالف است.»**

**جبهه ملی ایران:** با دادن زمین و آب به دهقان و زارع، با الغای واقعی نظام ارباب - رعیتی، با تأمین حقوق کارگر، با خلع‌ید از املاک و اراضی غصبی شاه و خاندان سلطنتی، با حاکمیت ملی و اعاده حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی خصوصی، با انحلال سازمان امنیت و محور رژیم پلیسی، با پایان دادن به سلطه استعمار و استقرار حکومت قانونی: **موافق است.»**

اصلاحات ارضی پرداخت. در این دوران شعار اصلی تظاهرکنندگان عبارت از: «اصلاحات آری - دیکتاتوری نه» بود.

در اواخر فروردین ۱۳۴۱ محمدرضا شاه به امریکا مسافرت کرد. در دیدارهای وی با مقامات امریکایی او توانست کنسلی و دیگر رهبران امریکا را به کنار گذاشتن امینی و در دست گرفتن اصلاحات متقاعد کند. به همین سبب، چندی بعد از بازگشت وی از امریکا در روز ۲۷ تیر شاه، امینی را از نخست‌وزیری عزل و اسدالله علم را مأمور تشکیل دولت کرد. به نوشته جهانگیر آموزگار، وزیر اقتصاد و دارایی دولت امینی، پس از گفت‌وگو با هولمز سفیر امریکا در ایران: «امریکایی‌ها... یک عده معتقد بودند... دیگر حمایت از او [امینی] لزومی ندارد. عده‌ای دیگر معتقد بودند که اگر قدرت شاه ضعیف شود ایران از هم می‌پاشد.» (ایرج امینی، ص ۴۹۴)

اسدالله علم بعد از روی کار آمدن، تلاش‌هایی برای نزدیکی به جبهه ملی انجام داد. در همین رابطه دیدارهایی میان وی و رهبران جبهه ملی در پاییز ۱۳۴۰ صورت گرفت. در این دیدارها مواضع علم به تدریج تغییر کرد و در حالی که در جلسات اول تلاش برای تحیب قلوب جبهه ملی می‌کرد، در جلسه دوم آشکارا، آن‌ها را از گفتن این جمله که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت، برحذر داشت. به گفته الهیاری صالح در جلسه شورای عالی جبهه ملی: «و از آن جمله گفتند جبهه ملی این موضوع را که: «شاه حق سلطنت دارد نه حکومت» باید از نظرها دور سازد؛ زیرا اعلی‌حضرت حاضر نیستند قدرتی را که به دست آورده‌اند از دست بدهند و اصرار جبهه ملی در این مورد صحیح نیست. قانون اساسی ما ترجمه‌ای از قانون اساسی بلژیک است و با اوضاع کشور و طرز تفکر مردم قابل انطباق نیست.» (جلسه مورخ ۲۶ آبان ۴۱ شورای عالی جبهه ملی)

الهیاری صالح که اظهارات علم در جلسه اول و دوم را امیدوارکننده توصیف کرده بود، در جلسه شورای عالی جبهه، اظهارات علم در جلسه چهارم گفت‌وگوها را بی‌سر و ته خواند و به همین دلیل دیدارها قطع شد و دیگر ادامه نیافت. (جلسه شورای عالی - ۱۰ آذر ۱۳۴۱؛ متن این صورت‌جلسات نیز در آینده در مجموعه اسناد جبهه ملی ایران منتشر خواهد شد.)

### کنگره جبهه ملی ایران

در چهارم دی ۱۳۴۱ کنگره جبهه ملی در منزل حاج حسن قاسمیه در تهرانپارس آغاز به کار کرد. در این کنگره که به مدت هشت روز تا یازدهم دی‌ماه ادامه یافت، ۱۷۶ نفر شرکت داشتند. ۳۵ نفر از این عده اعضای هیئت مؤسس جبهه ملی دوم و مابقی نمایندگان سازمان‌های مختلف جبهه از سراسر کشور بودند. در طول مدت برگزاری کنگره، بحث و بررسی درباره مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی



کنگره جبهه ملی سال ۱۳۴۱

در دوره‌ای که رهبران جبهه در زندان بودند، عملاً فعالیت جبهه توسط عده‌ای از دانشجویان و معهود رهبرانی که در بیرون بودند اداره و هدایت می‌شد.

### جبهه ملی دوم و نهضت آزادی ایران

در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰ مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی، دکتر سحابی، عباس رادنی، حسن نزیه، رحیم عطایی و عباس سمیعی با صدور بیانیه‌ای تأسیس جمعیت جدیدی به نام نهضت آزادی ایران را اعلام کردند. این هفت تن جملگی از اعضای نهضت مقاومت ملی بودند و در شکل‌گیری جبهه ملی دوم هم نقش مهمی برعهده داشتند و چهار نفر از آن‌ها یعنی بازرگان، طالقانی، سحابی و نزیه جزو هیئت مؤسس جبهه بودند.

این اعلام موجودیت از سوی برخی سران و رهبران جبهه ملی با استقبال روبه‌رو نشد. آن‌ها به این تشکیلات جدید به دیده رقیب نگاه می‌کردند. گرچه نهضت آزادی خود را جزئی از جبهه می‌خواند و تقاضای عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی به‌عنوان تشکیلاتی در کنار سایر احزاب عضو جبهه را چندین و چندبار مطرح کرد، ولی همواره این درخواست از سوی اکثریت اعضای شورای عالی جبهه رد شد.

اختلافات جبهه ملی با نهضت آزادی بر چند قسم بود. نخست آنکه جبهه ملی معتقد به دخالت دین در سیاست نبود. این در حالی بود که نهضت آزادی رسماً به‌عنوان تشکیلاتی که ایدئولوژی اسلامی را سرلوحه کار خود قرار داده است وارد میدان شده بود. رهبران، مؤسسان و عناصر درجه‌یک آن نیز افرادی بودند که به مذهبی بودن شهرت داشتند. از سوی دیگر جبهه به نهضت آزادی به‌عنوان رقیبی در عرصه سیاست نگاه می‌کرد. این مسئله به‌ویژه با توجه به سابقه فعالیت مهندس بازرگان و دیگر دوستانش در نهضت مقاومت همچون آیت‌الله طالقانی، سحابی‌ها، شبیانی، رادنی و... شدت می‌یافت. استقبال قشر جوان و به‌ویژه دانشجویان مذهبی دانشگاه‌ها به اندیشه و شخصیت رهبران نهضت این حس رقابت را دامن می‌زد.

اختلاف دوم این دو تشکل به موضوع طرح نام دکتر مصدق باز می‌گشت. به گفته مهندس بازرگان تز نهضت ملی بدون مصدق از دوران بعد از کودتا مطرح شده بود: «از همان ابتدای بعد از کودتای ۲۸ مرداد تز نهضت ملی منهای مصدق مطرح شده بود. جناح عمده حزب ایران از این تز استقبال کرد. دکتر شاپور بختیار یکی از رهبران فعال آن زمان حزب ایران در جلسه خصوصی گفت: «مصدق گاندی ایران بود. وقتی گاندی رفت، باید سراغ نهر و رفت. اللهیار صالح نهری ایران است» (بازرگان، شصت سال، ص ۳۹۵) این نکته با توجه به حساسیت شخص شاه روی دکتر مصدق به لحاظ کلی قابل طرح بود، ولی نهضت آزادی با این تز مخالف بود و از همان دوران نهضت مقاومت ملی سعی ویژه‌ای در طرح نام دکتر مصدق داشتند. در میتینگ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ نیز در سخنرانی‌های سنجابی و دکتر صدیقی و همچنین در قطعنامه مراسم، نامی از مصدق برده نشد. شاپور بختیار هم که از مصدق در آن مراسم نام برد، با توجه به تخلف وی از قول و قرارهای پیشین، خلاف وعده عمل کرد.

اختلاف دیگر جبهه ملی و نهضت‌ها بر سر مسئله شاه و امینی بود. درحالی‌که جبهه ملی، نهضت آزادی را به همکاری با دولت امینی متهم می‌کرد، نهضت‌ها معتقد بودند که بعضی از رهبران جبهه ملی مخالف حمله علیه شخص شاه هستند. دکتر سنجابی در این باره می‌گوید: «با اینکه نهضت آزادی در ابتدای تشکیلات جبهه ملی دوم اسماً با ما بودند؛ ولی در دوران امینی، مهندس بازرگان و رفقاییش با امینی همراهی و همکاری می‌کردند. شاید پیش خودشان چنین توجیه می‌کردند که تقویت امینی مخالفت با شاه است.» (سنجابی، ص ۲۱۷) در مقابل مهندس بازرگان در همین رابطه می‌گوید: «عناصر محافظه کار می‌گفتند که نباید به شخص شاه حمله کرد، بلکه شعار جبهه باید اجرای قانون اساسی باشد بی آنکه از شاه اسم برده شود.» (بازرگان، شصت سال، ص ۳۹۶)

اختلاف دیگر بر سر سیاست خارجی بود. در سال ۳۵ بعد از انتشار دکترین آیزنهاور، مرحوم اللهیار صالح از نقطه نظرات آیزنهاور حمایت کرد. در جریان میتینگ ۲۸ اردیبهشت هم قرار بر آن گذاشته شده بود که سخنرانان نامی از پیمان سنتو به زبان نیاورند. وقتی بختیار در این باره اظهار نظر کرد در داخل جبهه با وی برخورد شد. این در حالی بود که نهضت آزادی معتقد به این موضوع نبود و از دوران نهضت مقاومت با شرکت ایران در پیمان بغداد و سپس پیمان سنتو به مخالفت برخاسته و این موضع را در این دوران هم ادامه می‌داد.

اختلاف دیگر این دو بر سر شیوه‌های رادیکال در مقابله با رژیم شاه بود. درحالی‌که نهضت آزادی در برخورد با رژیم، طرفدار اقدامات تند و قاطع تری بود، رهبران جبهه ملی عموماً با این روش‌ها مخالف بودند و تلاش می‌کردند تا

اعتصاب، رژیم تعدادی از دانشجویان را آزاد کرد. به دنبال آن، شاه با فرستادن **همايون صنعتی‌زاده** به زندان تلاش کرد تا با رهبران جبهه به توافق دست یابد. این در حالی بود که در بهار سال ۴۲ و به‌ویژه بعد از واقعه خونین ۱۵ خرداد سیل زندانیان به‌سوی زندان‌ها روان شده بود. صنعتی‌زاده در گفت‌وگو با رهبران جبهه ملی ناکام بود و نتوانست به نتیجه برسد. در مذاکرات با صنعتی‌زاده، بختیار، سنجابی، اللهیار صالح و دکتر صدیقی شرکت داشتند. به گفته دکتر سنجابی، آنچه صنعتی‌زاده از جبهه ملی خواسته بود، عبارت از ابراز وفاداری و احترام جبهه ملی نسبت به سلطنت بود. در مقابل دولت هم جبهه ملی را به رسمیت شناخته و تا حدودی فعالیت آن را آزاد می‌گذاشت. (سنجابی، ص ۲۳۰) این مذاکرات سرانجام به توافقی بین دو طرف انجامید؛ ولی با مخالفت اکثریت زندانیان به نتیجه‌ای منجر نشد. مخالفان توافق با صنعتی‌زاده معتقد بودند که این اقدام هیئت حاکمه فریبکاری است و بعد از چندی دولت به قول‌هایش عمل نخواهد کرد. (سنجابی، ص ۲۳۱) سنجابی مخالفت این عده که از جمله آنها اصغر پارسا، داریوش فروهر، مهندس بازرگان، کشاورز صدر، دکتر صدیقی و... بودند را به تندی نسبت می‌دهد. با این وجود خود او درباره میزان آزادی‌هایی که قرار بود داده شود می‌گوید: «معلوم نبود تا چه حد، قرار بود اجازه باشگاه به ما بدهند، اجازه روزنامه هم بدهند، ولی درباره انتخابات به‌هیچ‌وجه حاضر به تجدید انتخابات و شرکت آزاد ما در انتخابات نبودند. پیدا بود می‌خواهند ما را به دنبال خود بکشند. می‌خواهند به یک کیفیت سرهم‌بندی بکنند.» (سنجابی، ص ۲۳۲-۲۳۱)

رهبران و فعالان جبهه ملی تا تابستان ۴۲ در زندان بودند و از اواسط تابستان به تدریج آزاد شدند. البته در این میان سران و فعالان نهضت آزادی که همراه با سران جبهه در زندان بودند به‌واسطه کشف اعلامیه‌ای که توسط عزت‌الله سحابی نوشته شده بود و قرار بود توسط دکتر سحابی به خارج از زندان قصر منتقل شود در زندان باقی ماندند و در مهر ماه محاکمه و به زندان محکوم شدند.

منش جبهه را مطرح کردند، ولی رهبری جبهه سیاست صبر و انتظار را پیشه ساخته بود و به هواداران جبهه نیز این توصیه را می کردند. اللهیار صالح در جلسه ۲۵ مهر شورای جبهه گفت: «لذا به عقیده من جبهه باید با واقع بینی و... این دوره را با صبر و متانت بگذرانند و از کارهایی که موجب عکس العمل خواهد شد خودداری شود.» (مکاتبات مصدق، ص ۱۳۱) سازمان دانشجویان تا مدتی با این شیوه مدارا کرد، ولی به تدریج شروع به انتقاد از این شیوه کرد. در شماره اسفندماه ۴۲ نشریه پیام دانشجو نوشت: «صبر و انتظار سیاست نیست، بلکه عنوانی است برای ترس آمیخته با حجب و حیا و در عین حال جنت مکانی و این روش در شأن جبهه ملی نیست» (همان، مقدمه ص ششم)

روش سازمان دانشجویان از سوی دکتر مصدق تأیید شد. در اول فروردین ۱۳۴۳ دکتر مصدق طی نامه‌ای به سازمان دانشجویان جبهه ملی نوشت: «موجب خوشوقتی و امتنان گردید که این هیئت محترم کماکان مسائل مربوط به ملت ایران را در نظر گرفته و تعطیل نکرده است و این جدیتی که نشان می‌دهد موجب نهایت امیدواری است.» (نامه دکتر مصدق به کمیته سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران، انتشارات مصدق شماره ۱۰، ص ۸) او همچنین عکس امضا شده خود را با این عبارت به دانشجویان تقدیم کرده بود: «به کسانی که پایداری و استقامت پیشه کرده‌اند.»

دکتر مصدق در پاسخ به نامه ۱۹ فروردین سال ۴۳ کمیته سازمان دانشجویان جبهه، ادامه فعالیت با اساسنامه موجود آن زمان جبهه را مقدر ندانست. در این نامه دکتر مصدق پیشنهاد کرد یک هیئت مؤسس برای تشکیل جبهه ملی با حضور نمایندگان هر یک از احزاب و دستجات شکل بگیرد و جبهه ملی مرکب از نمایندگان احزاب به دعوت هیئت مؤسس و سپس یک هیئت اجرایی خارج از جبهه برای اجرای تصمیمات جبهه تشکیل شود.» (نامه ۲۸ فروردین ۴۳ دکتر مصدق به سازمان دانشجویان جبهه به نقل از اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی، ص ۱۶۸)

پیشنهادهای دکتر مصدق در حقیقت اعلام انحلال جبهه ملی دوم محسوب می‌شد. به همین علت در دوم اردیبهشت، هیئت اجرایی جبهه طی نامه‌ای ضمن شرح آنچه در طول دو سال فعالیت جبهه گذشته بود و توضیح پیرامون مسائل کنگره، موضوع نهضت آزادی، نپذیرفتن حزب توده در جبهه و... تغییر اساسنامه که به تصویب کنگره رسیده بود را رد کرد و تغییر آن توسط شورای جبهه را ممکن ندانست. در آن نامه خطاب به دکتر مصدق آمده بود: «جبهه ملی ایران حزب نیست، ولی در عین حال فقط مرکز احزاب هم محسوب نمی‌شود. جبهه ملی ایران واحد تشکیلاتی مستقلی است که جمیع احزاب و اتحادیه‌ها و جمعیت‌های ملی و عناصر و افراد و گروه‌های اجتماعی را در بر می‌گیرد... عدم توجه

از رهبران جبهه ملی، نهضت آزادی و جنبش دانشجویی در زندان بودند، با سرکوب قیام مردم و دستگیری مراجع تقلید و تعداد کثیری از روحانیون مبارز، پرده از بیش از دو سال نمایش دموکراسی در ایران برداشت و بدین سان یک‌بار دیگر چهره واقعی خود را نمایان کرد.

از اواسط تابستان به تدریج رهبران جبهه ملی از زندان آزاد شدند و تلاش کردند تا بار دیگر فعالیت خود را از سر بگیرند. این در حالی بود که شاه و رژیم، سرمست از سرکوب مردم و در هم شکستن قیام ۱۵ خرداد شیوه برخورد با مخالفان را تغییر داده و اجازه فعالیت در همان محدوده پیشین را نیز نمی‌دهد. علاوه بر آن در شرایط جدید، خواست‌های بدنه جنبش نیز دیگر همچون گذشته در محدوده مسائلی همچون «انتخابات آزاد» و «شاه سلطنت کند»، نمی‌گنجید. در این باره دکتر سنجابی می‌نویسد: «بعد از آزادی ما در اواخر شهریور، مجدداً جلسات شورای عالی را در منزل‌ها تشکیل می‌دادیم ولی وضع این بار با سال گذشته... به کلی متفاوت شده بود. از طرفی نظام دیکتاتوری بر ایران مسلط شده بود. شاه به مراد خویش که در دست گرفتن انحصاری قدرت بود رسیده بود. تمام موانع داخلی را سرکوب کرده بود و همه سیاست‌های خارجی را با حکومت مطلقه خود همراه ساخته بود.» (سنجابی، ص ۲۲۴)

جبهه ملی در نیمه دوم سال ۴۲ عملاً فعالیت خاصی نداشت و برگزاری جلسات شورای مرکزی جبهه و چند اعلامیه ماحصل کار آن‌ها بود. معدود اقدامات انجام شده در این دوران هم از سوی سازمان دانشجویان جبهه انجام می‌گرفت. در ۱۶ آذر ۱۳۴۲ بزرگداشت شهدای دانشگاه از سوی دانشجویان انجام شد. به نوشته بیژن جزنی از سوی طرفداران رهبری جبهه تلاش‌هایی برای برگزاری آن مراسم صورت گرفت، ولی تظاهرات به هر شکل انجام و با حمله نیروهای پلیس و ضرب و شتم دانشجویان همراه بود. (جزنی، ج ۲، ص ۸۷) سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی تا اواسط سال ۴۴ به کار خود ادامه داد.

به دنبال آزادی رهبران جبهه، سازمان دانشجویان از رهبری جبهه تقاضای تجدیدنظر در روش و

در اول فروردین ۱۳۴۳ دکتر مصدق طی نامه‌ای به سازمان دانشجویان جبهه ملی نوشت: «موجب خوشوقتی و امتنان گردید که این هیئت محترم کماکان مسائل مربوط به ملت ایران را در نظر گرفته و تعطیل نکرده است و این جدیتی که نشان می‌دهد موجب نهایت امیدواری است

از طریق مسالمت‌آمیز حرکت کنند. برای نمونه در جریان حمایت از نهضت روحانیت و قیام ۱۵ خرداد در حالی که در آن دوران تقریباً اکثریت رهبران هر دو تشکل در زندان بودند، تعدادی از رهبران جبهه ملی با صدور اعلامیه در حمایت از قیام ۱۵ خرداد، مخالفت کردند: «بحث درباره تهیه و تصویب اعلامیه مبنی بر محکوم کردن رژیم کودتا در کنگره مردم در قیام ۱۵ خرداد به اختلاف نظر و مشاجره کشید... از مجموع ۳۵ تن اعضای شورای مرکزی جبهه ملی دوم ۱۲ تن در زندان و ۴ تن در خارج با صدور اعلامیه موافقت کردند. ۷ تن نیز مخالف بودند. بقیه اظهار نظر قطعی نکردند.» (نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله، ص ۲۴۳) همچنین در شهریور ۴۲ هنگامی که هنوز رهبران نهضت آزادی در زندان به سر می‌بردند رهبران جبهه با برگزاری تظاهرات علیه انتخابات دوره بیست و یکم مخالفت کردند و خواستار لغو مراسم مزبور شدند. در آن زمان اطلاعیه‌ای به امضای کمیته دانشجویان جبهه ملی منتشر شد که در آن آمده بود: «با آنکه هیئت اجرایی و اعضای شورای مرکزی جبهه ملی ایران در آستانه انتخابات پس از شش ماه که از برگزاری فرآیند کذایی ششم بهمین می‌گذرد هنوز در زندان هستند، کمیته دانشجویان جبهه ملی ایران همگام [با] همه ملت ایران که خود را برای امر انتخابات آماده می‌کند به سربازان فداکار و ارزنده دانشگاهی آماده‌باش می‌دهد تا با همه قدرت به صحنه مبارزات انتخاباتی پا بگذارد، نه زندان، نه شکنجه، نه شلاق و نه تبعید و نه حتی مرگ ما را از نبرد به خاطر برآوردن آرمان‌های ملی باز نخواهد داشت، دانشجویان دلیر دانشگاهی که در تهران هستند، همچنان در تهران بمانند و آماده دستورات بعدی باشند، دانشجویانی نیز که در شهرستان‌ها هستند در همان شهرستان آمده تا دستورات رهبری چه از طریق سازمانی چه از طریق اعلامیه در مورد چگونگی شرکت در امر انتخابات به ایشان برسد.» اللهیار صالح در نامه‌ای به سازمان دانشجویان نوشت: «چون فرمانداری با میتینگ فردای شما موافقت نکرده است و روش جبهه ملی پیروی از قانون می‌باشد من به نام هیئت اجرایی جبهه ملی از شما تقاضا دارم و دستور می‌دهم که از میتینگ مزبور منصرف شوید و این مطالب را به هر وسیله ممکن به اطلاع عموم برسانید.» (مکاتبات مصدق، ص ۱۲۷)

البته پس از آنکه بار دیگر تقاضای کمیته دانشجویان برای برگزاری مراسم و تجمع با مخالفت دولت علم مواجه شد، شورای جبهه ملی در اطلاعیه‌ای که در ۲۱ شهریور منتشر شد اعلام کرد که انتخابات را تحریم کرده و در آن شرکت نخواهد کرد.

### پایان کار جبهه ملی دوم

در خرداد ۴۲ رژیم شاه با پشت گرمی به حمایت همه‌جانبه آمریکا و در حالی که تعداد زیادی



کریم سنجابی به همراه چند تن از نمایندگان مجلس شورای ملی در دوره هفدهم

سنجابی و بختیار به وجود آمد، نامه بدون امضای بازرگان و با امضای سه تن از آقایان دیگر منتشر شد. انتشار این نامه در فضای جدید موجبات آغاز یک حرکت جدید در میان نیروهای وابسته به جبهه ملی را پدید آورد. در همین دوران به دعوت دکتر سنجابی تعدادی از نیروهای عضو شورای مرکزی جبهه و نیز فعالان هوادار آن تحت عنوان اتحاد نیروها گرد هم آمدند و شروع به فعالیت کردند. بنا به گزارش ساواک: «از مدتی قبل، سه گروه از هواداران جبهه به اصطلاح ملی سابق (حزب ایران، حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیست‌های به اصطلاح نهضت ملی ایران) با گردهمایی‌هایی در تهران، فعالیت‌های مشترکی را تحت عنوان «اتحاد نیروهای جبهه ملی ایران» آغاز کردند و اعلامیه‌ای به عنوان اعلام موجودیت خود انتشار دادند. این سه گروه با هواداران جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی و حزب مردم ایران که از مشارکت در فعالیت‌های آنان خودداری ورزیده بودند مذاکراتی انجام دادند تا این دو گروه را به جمع خود وارد نمایند، ولی در این زمینه توفیقی به دست نیاورده‌اند.» (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۲۵۴) اتحاد نیروها ضمن تماس با نیروهای سیاسی، خبرنامه‌ای منتشر می‌کرد. در روز اول آذر ۵۶ هم‌زمان با روز عید قربان برنامه‌ای از سوی بعضی از رهبران جبهه از جمله داریوش فروهر تدارک دیده شد. محل این مراسم در باغ آقای حسین گلزار واقع در کاروانسرا سنگی در جاده قدیم کرج - تهران بود و قرار بود که در آن چند تن از نیروهای ملی سخنرانی کنند. با اطلاع ساواک از این مراسم، تعدادی چماق‌دار به آن باغ اعزام شدند و شرکت‌کنندگان در مراسم را مورد ضرب و شتم قرار دادند و به خودروهای آنان آسیب فراوان رساندند. به گزارش رسمی ساواک در آن مراسم مهندس حسینی، فروهر، شاه‌حسینی، بختیار، ابوالفضل و فرهنگ قاسمی، نورعلی تابنده، انواری، فرزین مخبررضا هاشمی و جعفری دچار آسیب‌های جدی شدند (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۲۴۷) البته تعداد مجروحان بسیار بیش از این تعداد بود.

در اوایل سال ۵۷ و با اوج‌گیری قیام مردم علیه رژیم شاه، ساواک برای ایجاد رعب و وحشت در میان نیروهای سیاسی به آزار و اذیت آن‌ها اقدام کرد. از جمله این اقدامات انفجار بمب در مقابل منازل دکتر سنجابی، داریوش فروهر، هدایت‌الله متین‌دفتری، منوچهر مسعودی، مهندس بازرگان، مقدم مراغه‌ای، و نیز ربودن و ضرب و شتم دکتر حبیب‌الله پیمان بود.

در تیرماه ۵۷ به دعوت کریم سنجابی تعدادی از اعضای پیشین جبهه ملی و شخصیت‌های ملی گرد هم آمدند. این عده پس از گفت‌وگو درباره فعالیت دوباره، جبهه ملی را مجدداً تشکیل دادند و در حالی تأسیس جبهه ملی چهارم را اعلام می‌داشتند که دو تن از رهبران پیشین جبهه

جبهه، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران و اعضای خارج از زندان نهضت آزادی چندی تلاش کردند تا با تشکیل جبهه ملی سوم بار دیگر در عرصه سیاسی حاضر شوند. در همین دوران عناصر وابسته و هوادار جبهه ملی در خارج از کشور سازمان‌های اروپایی جبهه ملی را در اروپا و آمریکا فعال کردند. از سوی این سازمان‌ها در اسفند ۱۳۴۳ سمیناری هم در اروپا تشکیل شد و این سازمان‌ها نقطه نظرات خود را در آن مطرح کردند. این سازمان‌ها در اردیبهشت ۱۳۴۴ بار دیگر کنگره‌ای در پاریس تشکیل و در آن کنگره تشکیل جبهه ملی سوم را اعلام کردند، ولی فعالیت جبهه ملی سوم در داخل ایران از انتشار چند بیانیه و چند شماره نشریه فراتر نرفت. تلاش‌ها و فعالیت‌های اعضا و هواداران جبهه در خارج از کشور نیز چندان مثمر ثمر واقع نشد و بعد از مدتی عملاً جبهه ملی سوم تعطیل شد. اعضا و هواداران جبهه ملی که از بعد از انحلال جبهه ملی در خارج از کشور باقی ماندند، در اروپا و آمریکا فعالیت‌های پراکنده‌ای داشتند که در جای دیگر باید مورد بررسی قرار گیرد، اما در داخل کشور آن عده از رهبران و اعضای جبهه نیز که با جبهه ملی سوم همکاری نکردند، عملاً فعالیت خاصی نداشتند. فعالیت‌های این عده در داخل به برگزاری جلسات روزهای جمعه در منزل دکتر صدیقی و نشست‌های دوستانه در طول سال‌های ۴۳ تا ۵۵ منحصر شد.

### اتحاد نیروهای جبهه ملی ایران

در سال ۱۳۵۵ با روی کار آمدن جیمی کارتر در آمریکا شاه مجبور به کاهش فشار بر نیروهای سیاسی شد و از اختناق سیاه دهه ۴۰ و ۵۰ تا حدودی کاست. پیدایش این فضا نیروهای سیاسی ایران را به جنب و جوش انداخت. به دنبال نامه علی اصغر حاج سیدجوادی به هویدا، دکتر کریم سنجابی، شاپور بختیار، داریوش فروهر و مهندس بازرگان در صدد برآمدن تا نامه‌ای به شاه نوشته و در آن مسائل و مشکلات کشور را مطرح کنند. این نامه تهیه شد، ولی چون بر سر امضای آن اختلافی میان مهندس بازرگان و آقایان

به انبوه افراد غیر حزبی که به هر علت نمی‌خواهند عضویت احزاب را بپذیرند و دست رد گذاردن به سینه آنها تنها به معنی بیرون راندن عده کثیری از صفوف مبارزات ملی است...» در ادامه هم با اشاره به توطئه‌های داخلی و بیرونی برای از بین بردن جبهه نوشتند: «چنان که هم‌اکنون این نوع عناصر با استناد به نامه آن جناب می‌کوشند یک جریان تبلیغاتی در میان قشرهای مختلف جامعه علیه تشکیلات جبهه ملی ایران ایجاد کنند و ما را با یک بحران سازمانی و سیاسی روبه‌رو سازند و عناصر تشکیلاتی را مأیوس و پراکنده سازند... اکنون شورای مرکزی جبهه ملی ایران احساس می‌نماید که ادامه کار و تحقق بخشیدن به این آمال... بسیار مشکل‌تر است... در صورتی که با توضیحات مرقوم در فوق آن جناب بر نظریات موجود در آن نامه همچنان باقی باشید ممکن است این امر به متلاشی شدن تشکیلات جبهه ملی منجر گردد و در شرایطی که موج عظیمی از احساسات مخالف تمام قشرها را فرا گرفته تردیدی نیست که دستگاه حاکمه از تلاشی تنها سازمانی که قادر به اشغال مواضع آن به نفع ملت است بسی شادمان خواهد شد.» دکتر مصدق از لحن نامه هیئت اجرایی گله‌مند شد. باین وجود نامه را به سازمان دانشجویان داد تا آن‌ها پاسخ آن را تهیه کنند و از آن‌ها خواست تا رعایت شئونات را بکنند. بعد هم در نامه‌ای دیگر بر نظرات پیشین خود تأکید کرد و در انتها هم نوشت: «با این اساسنامه و آیین‌نامه کاری ساخته نیست. آیا ممکن است... با مشارکت مخالفین اقدام در تنظیم یک اساسنامه و آیین‌نامه مفید بفرمایند؟... این آخرین نامه‌ای است که تقدیم می‌کنم. به انتظار جواب فقط در رد یا قبول پیشنهاد.» اللهیار صالح در پاسخ به نامه دکتر مصدق با اشاره به بیماری‌های جسمی خود ضمن اعلام استعفا از ریاست شورای جبهه ملی بار دیگر بر تغییر ناپذیر بودن اساسنامه جبهه تأکید کرد. (نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله، ص ۲۸۲-۲۸۰) بار د و بدل شدن این نامه‌ها، جبهه ملی عملاً تعطیل و به کار آن خاتمه داده شد.

بعد از انحلال جبهه ملی دوم، سازمان دانشجویان



ایران، ۱۳۹۰.

۳. امینی، ایرج، بر بال بحران، زندگینامه سیاسی علی امینی-تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۸
۴. بازرگان، مهدی، انقلاب ایران در دو حرکت، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۶۳
۵. بازرگان، مهدی، خاطرات بازرگان، شصت سال خدمت و مقاومت، گفت‌وگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵
۶. پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، انتشارات زویاب، ۱۳۷۱
۷. توکلی، یعقوب، خاطرات علی امینی، تهران، انتشارات حوزه هنری، ۱۳۷۷
۸. جامی، گذشته چراغ راه آینده است، تهران، ققنوس ۱۳۸۷

۹. جبهه ملی ایران، جبهه ملی ایران در نخستین رویارویی با مسائل سازمانی، کنگره سال ۱۳۴۱، تهران، بی نا ۱۳۵۷

۱۰. جزئی، بیژن، تاریخ سی ساله ایران، تهران، بی نا، ۱۳۵۷

۱۱. دانشجویان پیرو خط امام، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا؛ احزاب سیاسی ایران ج ۲؛ تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶

۱۲. سجایی عزت‌الله، نیم قرن خاطره و تجربه، جلد اول، تهران، فرهنگ صبا، ۱۳۸۸

۱۳. سفری، محمدعلی، قلم و سیاست جلد اول و دوم، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۳

۱۴. سنجابی، کریم، امیدها و ناامیدی‌ها، خاطرات کریم سنجابی، انتشارات صدای معاصر، تهران: ۱۳۸۱.

۱۵. طیرانی، امیر، صورت جلسات کنگره جبهه ملی ایران، تهران گام نو، ۱۳۸۸

۱۶. عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران، تهران، البرز، ۱۳۷۱

۱۷. کاتوزیان، محمدعلی (همایون) اقتصاد سیاسی ایران، جلد دوم، تهران، پایروس، ۱۳۶۸

۱۸. کامبخش، عبدالصمد، نظری به جنبش کارگری در ایران، تهران، بی نا، ۱۳۵۷

۱۹. مرکز بررسی‌های تاریخی، جبهه ملی ایران به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹

۲۰. مهربان، رسول، بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال در مقابله با جنبش کارگری ایران، تهران، انتشارات پیک ایران، ۱۳۵۹

۲۱. میثمی، لطف‌الله، خاطرات لطف‌الله میثمی، جلد اول از نهضت آزادی تا مجاهدین: نشر صمدیه، چاپ اول بی تا

۲۲. نجاتی غلامرضا، ملی‌شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۶

۲۳. نجاتی غلامرضا، تاریخ بیست و پنج ساله ایران جلد اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱

۲۴. نهضت آزادی ایران، نشریات راه مصدق و ضمامن آن ۱۳۳۲-۱۳۳۶، تهران، ناشر مؤلف ۱۳۶۳

۲۵. ....، مکاتبات مصدق برای تشکیل جبهه ملی سوم، بی جا، انتشارات مصدق، ۱۳۵۴ ■

## بعد از مهاجرت رهبر انقلاب به پاریس، دکتر سنجابی سفری به پاریس کرد و در آنجا با رهبر انقلاب دیدار کرد. در پی این ملاقات، بیانیه‌ای از سوی دکتر سنجابی صادر شد که در آن دکتر سنجابی بر نفی سلطنت و لزوم تعیین نظام حکومتی ایران از طریق مراجعه به آرای عمومی تأکید کرده بود

بود، جبهه اعلام کرد که مراسم لغو شده است. در همین روز رهبر انقلاب اعلام داشت که جبهه ملی به دلیل مخالفت با قانون الهی مرتد است. این اعلام موجب شد تا رهبران جبهه ملی تحت تعقیب قرار گیرند. در همین رابطه تعدادی از رهبران و فعالان جبهه بازداشت و عده‌ای نیز متواری شدند. بدین ترتیب یک‌بار دیگر فعالیت جبهه ملی متوقف شد. بعد از آن عناصر باقی‌مانده جبهه به صورت پراکنده و مخفی به فعالیت ادامه دادند ولی عملاً بروز و ظهور خاصی نداشتند. این عده بعد از چندی با عنوان «حسن نیت» اعلامیه‌هایی منتشر کردند و درباره مسائل روز به اظهار نظر پرداختند.

در حالی که هیئت حسن نیت، تنها قادر به صدور ۱۱ اعلامیه شد، فعالان جبهه در قالب جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران، چندی به فعالیت مشترک با سایر نیروها پرداختند. در سال ۱۳۷۳ بار دیگر تعدادی از نیروهای جبهه ملی از جمله علی اردلان، مهندس موحد، پرویز ورجاوند و... در منزل ادیب برومند گرد هم آمده تا بار دیگر شورای جبهه ملی را تشکیل و به فعالیت بپردازند. از شهریور ۱۳۷۶ و به دنبال تغییر نسبی فضا، جبهه ملی بار دیگر فعالیت‌های خود را از سر گرفت. از سوی شورای جدید، ماهنامه پیام طرفداران جبهه ملی ایران (پس از چندی پیام جبهه ملی ایران) شروع به انتشار کرد. این نشریه ۱۶۷ شماره تا سال ۱۳۸۶ منتشر شد. در سال ۱۳۸۲ پلنوم جبهه ملی ایران برگزار شد. در این پلنوم ۳۶ عضو جدید شورای مرکزی و همچنین اعضای هیئت اجرایی جبهه ملی ایران انتخاب شدند. به موجب تصویب پلنوم ادیب برومند به‌عنوان رئیس شورا، حسین شاه‌حسینی و منوچهر ملک قاسمی به‌عنوان نواب رئیس و فرید افسار و عزت‌زاده به‌عنوان منشیان هیئت‌رئیس برگزیده شدند.

### منابع:

۱. اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا، مصدق و نهضت ملی، بی جا، بی نا، ۱۳۵۷.
۲. اتحادیه (نظام مافی)، منصوره، در دهلیزهای قدرت، زندگی‌نامه سیاسی حسین علاء-تهران، نشر تاریخ

یعنی آقایان اللهیار صالح و دکتر غلامحسین صدیقی به این دعوت پاسخ ندادند و از همراهی با آنان خودداری کردند. اعضای جدید جبهه از میان خود شورای مرکزی جبهه را تشکیل و به اتفاق آراء، مهندس کاظم حسینی را به‌عنوان رئیس شورای جبهه، کریم سنجابی را به‌عنوان دبیر کل و داریوش فروهر را به سخنگویی جبهه برگزیدند. بعد از چندی دکتر صدیقی، شمس‌الدین امیرعلایی، دکتر مهدی آذر و اصغر پارسا به همراه تعدادی دیگر از نیروهای قدیمی به جبهه ملی پیوستند. در کوران حوادث سال ۵۷ جبهه ملی تلاش کرد تا همگام با مردم در تحولات جاری کشور نقش آفرینی کند.

بعد از مهاجرت رهبر انقلاب به پاریس، دکتر سنجابی سفری به پاریس کرد و در آنجا با رهبر انقلاب دیدار کرد. در پی این ملاقات، بیانیه‌ای از سوی دکتر سنجابی صادر شد که در آن دکتر سنجابی بر نفی سلطنت و لزوم تعیین نظام حکومتی ایران از طریق مراجعه به آرای عمومی تأکید کرده بود. پس از آن و به دنبال تشکیل شورای انقلاب اسلامی، دکتر سنجابی با تأیید رهبر انقلاب به عضویت آن درآمد.

در پاییز ۵۷ با شدت گرفتن توفان انقلاب مردم، محمدرضا شاه برای یافتن راهی برای جلوگیری از سقوط، بار دیگر دست به دامان رهبران جبهه ملی شد. او نخست به سراغ دکتر صدیقی رفت. دکتر صدیقی پذیرش منصب نخست‌وزیری را موکول به ماندن شاه در ایران کرد. قبول نکردن پیشنهاد صدیقی از سوی شاه، او را به سوی شاپور بختیار کشاند. بختیار با وجود مخالفت دوستان خود در جبهه ملی، نخست‌وزیری را قبول کرد و در نتیجه از جبهه ملی ایران اخراج شد. بعد از پیروی انقلاب و تشکیل دولت موقت، دکتر سنجابی به‌عنوان وزیر امور خارجه، علی اردلان وزیر دارایی، حسین شاه‌حسینی به‌عنوان معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان تربیت‌بدنی، اسدالله مبشری وزیر دادگستری، داریوش فروهر وزیر کار و امور اجتماعی، پرویز ورجاوند معاون وزیر اطلاعات و جهانگردی (ارشاد ملی) احمد مدنی فرمانده نیروی دریایی و سپس وزیر دفاع، در دولت موقت مشغول به کار شدند.

جبهه ملی بعد از انقلاب فعالیت‌های تشکیلاتی و سیاسی خود را ادامه داد و با انتشار نشریه‌ای به نام جبهه و برگزاری مراسم سخنرانی در باشگاه جبهه در خیابان کارگر و نیز محل‌های دیگر تلاش کرد تا همپای دیگر احزاب و گروه‌ها در تحولات بعد از انقلاب شرکت کند.

بعد از طرح لایحه قصاص از سوی قوه قضائیه در بهار سال ۶۰ و درخواست اظهار نظر پیرامون آن، جبهه ملی نیز نظرات خود را درباره این لایحه اعلام کرد و خواستار برگزاری تجمع در میدان فردوسی در روز ۲۵ خرداد برای طرح نظرات خود شد. در حالی که وزارت کشور درخواست جبهه برای این مراسم را بدون جواب گذاشته

# ماجرای ترور مجید شریف واقفی

## وقایع سال‌های ۵۴ تا ۵۷ در سازمان مجاهدین در گفت‌وگو با محمد صادق

### بخش چهارم

امنیتی هم اجازه هر سؤال و کسب اطلاعاتی در این گونه موارد را برایمان مجاز نمی‌کرد. بسیاری از دوستان و هم‌زمان سابق کنار کشیدند و حتی از یک تماس ساده بعضی به صراحت و برخی در عمل دوری کردند. برای نمونه وقتی به سراغ یکی از آنها (جوادی برایی) که اکنون در تشکیلات مجاهدین به رهبری مسعود رجوی دارای مقام بالایی است، رفتیم از موضع ترس و انفعال کناره‌گیری کرد، در حالی که اگر فرضاً دلایل سیاسی یا تشکیلاتی یا ایدئولوژیک داشت، دست کم می‌توانست بگوید سازمان را قبول ندارد. اتفاقاً ما بیشتر به دنبال کمک فکری بودیم تا مخفی شدن، از این رو حتی به فرض انتقاد ایدئولوژیک داشتن به سازمان بیرون، مورد استقبال ما هم بود، ولی جوادی برایی کلاً موضعی منفعل و عاقبت‌طلبانه داشت. برخی دیگر هم صادقانه و به صراحت عذر خواستند و می‌گفتند نمی‌توانند وارد چنین خطرات و فعالیت‌هایی بشوند. محکومان یک و دو ساله آزاد شده مجاهد نیز یا تا آن موقع جذب سازمان و زندگی مخفی و بعضاً شهید شده بودند یا جذب زندگی عادی و یا احیاناً به صورت دیگری فعالیت‌های حاشیه‌ای می‌کردند و به هر حال امکان تعامل با ایشان نبود. دوباره یاد آور شوم که آنچه بیان می‌شود بر مبنای دیدگاه‌های آن زمان ما بود و گر نه در حال حاضر مسائل راه از جمله معنی درست مبارزه اجتماعی و عدالت‌خواهانه را به گونه‌ای دیگر می‌بینم و دنبال هیچ‌گونه قضائاتی از دوستان سابق که سال‌هاست از آنها خبری هم ندارم، نیستم. شاید بعدها تأمل بیشتری در این موضوع داشته باشم.

■ **قرائن نشان می‌دهد که در این زمان تغییرات ایدئولوژیک در مرکزیت سازمان و سطح پایین تر، تغییرات ایدئولوژیک گسترش یافته باشد، شما چند نفر با مجید شریف واقفی چگونه ارتباط برقرار کردید؟**  
**صادق:** در اواخر سال ۵۳ و ماه‌های آخر پیش از مخفی شدنم (در ۱۲ اردیبهشت ۵۴) از جریان مارکسیست شدن بخش گسترده‌ای از مسئولان سازمان اطلاع پیدا کردم. با ارتباطاتی که برخی

در شماره‌های پیشین چشم‌انداز ایران، بخش اول و دوم و سوم گفت‌وگو با مهندس محمد صادق تقدیم خوانندگان شد. از آنجا که ناگفته‌های ایشان برای نخستین بار درباره هسته مذهبی برای احیای سازمان مجاهدین در فاصله سال‌های (مرداد ۵۴ تا اردیبهشت ۵۵) مطرح می‌شود، دقت و پیگیری مطالب آن را به هموطنان توصیه می‌کنیم. در سه شماره پیشین، نخست بیوگرافی و سپس شیوه دستگیری ایشان در شهریور ۵۰، بازجویی در ساواک، محاکمه در دادگاه نظامی، دوران محکومیت در زندان‌های قصر تهران و زندان مشهد و فعالیت‌های خود را پیش از مخفی شدن شرح داد. در این شماره صادق به شرح ماجرای ترور مجید شریف واقفی می‌پردازد.

نفس، درایت و استقامت مبارزاتی‌شان نظر داشتیم، دنبال تعامل و یافتن راه‌حل مسائل و تصمیم‌گیری‌های درست بودیم. از مجموعه روش زندگی و ارتباطات و کار اکثر آنها این گونه برمی‌آمد که نمی‌خواستند کاری کنند و به هر حال هیچ‌یک حاضر به ادامه مبارزه در چارچوب مشی مسلحانه (که انتقادی نیز به آن نداشتند) و مخفی شدن که از الزامات آن مشی بود، نشدند.

■ **فرهاد صفا** که سه سال محکومیت گرفته و کمی بعد از ما آزاد شده بود، ظاهراً خیلی زود در ارتباط با سازمان مخفی شده بود، در نتیجه ما از امکان تعامل فکری با او محروم بودیم. در زندان دورادور او را می‌شناختم، ولی بعدها شخصیت فرهاد را بهتر شناختم. او از لحاظ اخلاقی انسان وارسته‌ای بود. هر کسی با دو یا سه جلسه شیفته او می‌شد. بسیار افتاده و با تواضع و خوش‌برخورد و خوش‌فکر بود. اکبری با زینال (زین‌العابدین حقانی) در ارتباط بود. حقانی هم در بحث مخفی شدن آمادگی داشت، ولی چیزی که به طور خاص در ارتباط با شریف واقفی قرار می‌گرفت از سوی ما سه نفر بود. به هر حال فرهاد با جمع ما (من، اکبری، طریقت و حقانی) ارتباط چندانی نداشت.

■ **از آنجا که زین‌العابدین حقانی با اکبری آهنگر در زندان شیراز بودند، معمولاً قرار ثابت می‌گذاشتند که پس از آزادی همدیگر را ببینند.**  
**صادق:** بله احتمالاً، ولی به خاطر ندارم، شرایط

■ **آیا در پی تماس با بچه‌های آزاد شده از زندان مانند اکبری آهنگر رشد جریان چپ درون زندان مشهد را مطرح نکردید؟ آیا میان خود پرسش‌هایی مطرح و نقدهایی به اسلام وارد می‌شد؟ نظر آنها در مورد مبارزه مسلحانه و مخفی شدن چه بود؟**

**صادق:** آن زمان ما در بحث نقد اسلام صحبتی بین خود نداشتیم و نقدی هم نداشتیم، بلکه بحث تغییرات فکری بود که برای برخی بچه‌ها ایجاد شده بود که از آن ناراحت بودیم، ولی مسئله اصلی برای ما این بود که این تغییرات را یک روند عمومی و به طریق اولی (غالب در سازمان) نمی‌دیدیم و حتی ایشان (رجایی و طالقانی) هم هیچ مورد مشخصی از تغییر فکری اعضای بیرون زندان مطرح نکردند (و اگر هم می‌دانستند شاید صلاح نمی‌دیدند بگویند).

یک‌سری پرسش‌ها در زندان مشهد برایم پیش آمده بود که با اکبری و طریقت مطرح کردم. ما سه نفر پیش از مخفی شدن بیشتر همدیگر را می‌دیدیم و سر قرارهای کوتاه خیابانی تا جایی که امکان‌پذیر بود تبادل اطلاعات و نظر و احیاناً بحثی می‌کردیم.

در آن دوره ما سه نفر (زین‌العابدین حقانی که با اکبری در تماس بود) سعی کردیم سراغ تمام بچه‌های مجاهد از زندان آزاد شده (به خصوص سه‌ساله‌های جدیداً آزاد شده) برویم و با تقویت ارتباطات به‌خصوص با کسانی که روی سلامت



محمدصادق

شریف بخش وسیع و عمده مرکزیت و مسئولان سازمان به هر دلیلی تغییر فکری داده بودند و آن‌هایی که تغییر نکرده بودند را کنار گذاشتند یا خود منفعل شده و به صورتی کنار کشیده بودند، کلمه کودتا یا تصفیه در ملاقات‌های ما با شریف مطرح نبود. شاید علاقه او به تشکیلات و سازمان به حدی بود که آن را مشکل یا بیماری‌ای درون‌سازمانی می‌دید که باید حل می‌شد، ولی وقتی به اینجا کشید که خود مجید را هم از مرکزیت کنار گذاشتند (البته او اصلاً نمی‌گفت من در مرکزیت هستم و بعدها فهمیدیم) می‌گفت مسئولان درجه یک سازمان (جز معدودی) یا مارکسیست شده‌اند یا اگر نشده‌اند در یک جریان چندین ماهه انتقادی کنار رفتند یا کنار گذاشته شدند. ناگهان با این حرف صورت مسئله برای ما فرق کرد. من و اکبری گفتیم برای چه این اتفاق افتاده، مجید گفت باید با همفکری هم بررسی کنیم. ما گفتیم اما بخشی به این برمی‌گردد که بدانیم اتفاق‌های رخ داده دقیقاً چه بوده که مجید گفت صحیح است ولی بعداً صحبت می‌کنیم. لذا تصمیم گرفتیم قرارهای مخفی و دور از چشم سازمان بگذاریم و درخواست کرد که به هیچ وجه آن را مطرح نکنیم، طبعاً ما هم پذیرفتیم و مطرح نکردیم.

### ■ آیا سازمان به رهبری شهرام از ارتباطات شما با مجید شریف واقفی مطلع شده بود؟

**صادق:** سازمان از برخی شواهد و اطلاعات درون‌سازمانی و به خصوص سست‌بنیادی یکی از اطرافیان شریف واقفی و حساسیت ما روی مسائل ایدئولوژیکی درون سازمان (که بر مبنای مشاهدات درون زندان‌ها مطرح می‌کردیم) بیشتر نگران شده و با اصرار بیشتری به ما گفت افراد آزاد شده باید هرچه زودتر مخفی شوند تا بعد معلوم شود چه برنامه‌ای با آنها داشته باشد. آنها می‌خواستند پل‌های پشت سر ما خراب شود و با منطقی صریح (منبع از همان دیدگاه چریکی در جو اختناق آرایامهری) می‌گفتند اگر می‌خواهی مبارزه کنی، بفرما و مخفی شو و اگر نمی‌خواهی هم به تو چه ربطی دارد و چرا باید توضیح دهیم! این سازمان است که می‌داند و می‌تواند شرایط را تحلیل

تصفیه شده بودند. در مورد جمله «کودتا کردن علیه ما» چون من برای نخستین بار صحبت‌های شریف را شنیدم باید به صراحت بگویم چنین تعبیری را به کار نبرد و به نظر من تا آن زمان واقعا چنین تحلیل و احساسی هم نداشت. شاید هنوز ارتباط عاطفی‌اش با سازمان یا خوش‌خیالی‌هایش به او اجازه چنین قضاوتی را نمی‌داد. دست کم اگر احساس دیگری داشت و می‌خواست تندتر بگوید قاعدتاً در همان جلسه اول به من می‌گفت، ولی چنین جمله‌ای نگفت و چنین تحلیلی ارائه نداد. شاید بعدها چنین چیزی را گفته باشد یا نظرش تغییر کرده باشد ولی مطمئناً اکبری چنین برداشت، احساس، تعبیر و تحلیلی از گفته‌های شریف از ملاقات‌هایش با او نداشت.

دقیقاً پرسش اصلی و مهم من و اکبری از مجید شریف واقفی این بود که «چگونه و چرا این گونه شد؟» تغییر ایدئولوژی انجام گرفت، ولی شریف واقفی پاسخ مشخص، قانع‌کننده و تحلیل و ریشه‌یابی نداشت تا ارائه دهد و می‌گفت «بیا باید با هم بنشینیم و ببینیم علت چه بوده و چه باید کرد». من تا حدودی آمادگی ذهنی داشتم و جلوتر حدس می‌زدم که اعتقادات تعدادی از اعضا عوض شده باشد، اما انتظار نداشتیم وجه غالب سازمان آن گونه که شریف می‌گفت شده باشد و تغییرات تا مرحله مرکزیت و اکثریت مسئولان رده اول گسترش یافته باشد. شریف در ملاقات با من و دیگر نیروها و زندانیان آزاد شده در درجه اول به دنبال جمع کردن نیروها به منظور تحلیل وقایع و پاسخ به پرسش‌ها بود، ولی این حرکت (ریشه‌یابی) حتی اگر از اول هم چنین قصدی (ایجاد تشکیلات) نداشت، به احیا و بازسازی سازمان مجاهدین مسلمان منتهی می‌شد.<sup>۳</sup> در واقع همین موضوع جرم اصلی او نزد تقی شهرام و مرکزیت تندرو سازمان در آن زمان بود.

با ناراحتی و تأسف و تندی به شریف واقفی گفتم «مگر شما خواب بودید که این اتفاق‌ها افتاد، آن هم با این ابعاد و وسعت». به نظر من این جمله تند در ملاقات با شریف او را به خودش آورد و باعث شد در ملاقات بعدی با اکبری دلایل و نظراتی (و شبه‌تحلیل‌هایی) ارائه دهد ولی روی هیچ یک پافشاری و قطعیت نداشت.

### ■ شما به شریف واقفی، جریان زندان مشهد را هم گفتید؟

**صادق:** بله، اصلاً انگیزه اولیه و علت خاصی که به سراغ بچه‌های مخفی می‌رفتیم همین بحث بود. تا پیش از ملاقات با شریف واقفی رشد گرایش‌های چپی در درون سازمان را به‌عنوان یک جریان فرعی، و برگشت فکری برخی بچه‌ها را ناشی از التقاط دیدگاه‌های فکری سازمان می‌دیدیم، اما هرگز این را به‌عنوان جریان غالب‌شونده نمی‌دانستیم، در نتیجه آن‌قدر برایمان اهمیت نداشت. پس از ملاقات با شریف واقفی جریان فرق کرد و صورت مسئله عوض شد. در واقع به گفته

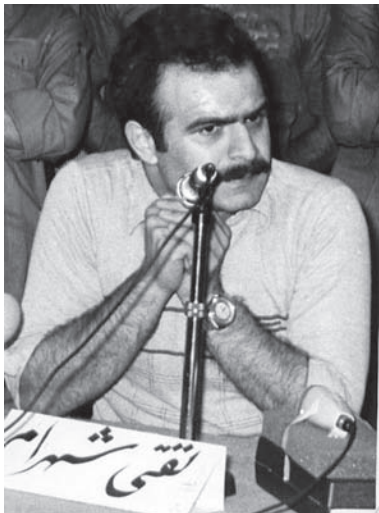
بچه‌های از زندان آزاد شده با یکدیگر داشتیم، از راه تماس‌های غیرتشکیلاتی (پنهان از چشم سازمان) با کمال تعجب از تغییرات عمده در سطح سازمان و به خصوص در مرکزیت و مسئولان رده اول اطلاع پیدا کردیم. زمان اطلاع یافتن، پس از اجرای طرح ساواک برای محاصره و خانه‌گردی‌ها در آذر ۱۳۵۳ بود. پیش از شهادت شریف واقفی جمعی از زندان آزاد شده‌های مجاهد از جمله من، محمدحسین اکبری آننگر، محسن طریقت و زین‌العابدین حقانی با شریف ارتباط برقرار کرده بودیم. همین ارتباطات و مذاکرات صورت گرفته با نیروهای سابقه‌دار از زندان آزاد شده از طرف شریف و تلاش برای ایجاد تشکیلاتی مذهبی به‌موالات یا به‌جانشینی سازمانی که دیگر تغییر ایدئولوژی داده بود، یکی از دلایل قتل شریف و به اصطلاح یکی از اتهامات مهم وی بود که از طرف مرکزیت مارکسیست شده مطرح می‌شد و بعداً در اعلامیه‌های تغییر موضع ایدئولوژیک سازمان در مهر ۵۴ با آن اشاره شده است.

من، شریف واقفی را نمی‌شناختم. شریف با محمد اکبری و از طریق او با من حدود اسفند ۵۳ قراری گذاشت. این قرار به‌طور مسلم پس از برنامه خانه‌گردی محله به محله رژیم در آذر ۵۳ و پس از به اصطلاح برخورد تشکیلاتی با شریف بود که موجب شد شریف از مرکزیت خارج شود و...

### ■ مجید شریف از مرکزیت اخراج شد یا خودش خارج شد و انشعب کرد؟

**صادق:** می‌خواهم همین را توضیح بدهم!... من از نخستین کسانی بودم که شریف واقفی به ما (سه نفر) گفت باید از تشکیلات خارج شویم و پیش از آن نمی‌خواهم سازمان بویی ببرد و کسی بدانند. از نظر زمانی ابتدا مسائل را به‌صراحت و سادگی به من گفتم و در قرار بعدی بود که به اکبری مطالب خود را گفتم. پس از قرار با من به خاطر موضع نسبتاً تندی که در برابر صحبتش گرفتم، مسئله را با اکبری، تا حدودی به‌گونه دیگری مطرح کرد که شرح می‌دهم.

او در همان قرار، یعنی حدود اسفند ۵۳ مطرح کرد که اکنون دیگر سازمان در اختیار بچه‌های مارکسیست و تغییر ایدئولوژی داده، قرار گرفته است. با نخستین برف زمستانی سال ۱۳۵۳، ساواک که از پیش برنامه ریخته بود و تیم‌های کمیته مشترک ضدخرابکاری و ارتش را آماده کرده بود، مناطق را محله به محله محاصره کرد. در آن شرایط سرما می‌خواستند هر مبارز فراری را یا دستگیرش کنند یا مجبور شود از خانه امن خود فرار کند که در این صورت هم مثل روباهی که در بیابان برفی فرار می‌کند به‌راحتی شناسایی شود و در معرض تعقیب و تیر و دستگیری قرار گیرد. بدین صورت گروه زیادی خانه‌ها و محل‌های امن خود را از دست دادند و برخی از روی احتیاط آن را رها کردند و رفتند. شرایط بسیار سختی شده بود. این‌ها هم‌زمان از مواضع بالای تشکیلاتی



و بسیاری دیگر هم (در داخل و بیرون سازمان) با چنین تندروی‌هایی مخالف هستند دست از تصمیمات حاد برمی‌داشتند و فاجعه قتل شریف پیش نمی‌آمد.

به خاطر دارم چند ماه پس از قتل شریف و زمانی که من و اکبری و طریقت هسته مذهبی خود را شکل داده بودیم، روزی بهرام آرام در حاشیه صحبت انتقادی ما به رفتار سازمان با مجید، با لحنی حاکی از اطمینان، رضایت، طعنه، قدرت و پیروزی با اشاره به شخص فوق‌الذکر (علی خدایی صفت) گفت «فقط یک سیلی به گوش او زدیم هر چه بود گفت!» این حرف بهرام ما را سخت آزرده کرد و فهمیدیم که از کجاها ضربه خورده‌ایم، ولی کار از کار گذشته بود، شریف کشته و قرارهای ما با او سوخته و بی‌حاصل شده بود. این شخص، پس از چند بار چپ و راست‌زدن و موضع عوض کردن، هم‌اکنون به‌عنوان یکی از مدعیان خون شریف! در حال خدمت به رجوی است.

به‌حال ایجاد یک جریان مستقل مذهبی از درون سازمان که خود را مدعی ادامه راه مجاهدینی بداند که از سال ۴۴ تا آن زمان با افت‌وخیزهایی فعالیت داشته‌اند، مهم‌ترین مسئله‌ای بود که آن زمان شهرام به‌هیچ‌وجه حاضر به پذیرش و هضم آن نبود (و پایه یکی از مهم‌ترین ادعاهای شهرام را در بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک زیر سؤال می‌برد). تخلیه اسلحه‌خانه و برداشتن امکانات مالی توسط شریف دلیلی کوه‌نظرانه ولی درعین حال قابل طرح برای اعضای جدیداً مارکسیست‌شده (همچون نودینان دوآتشه) و درواقع بهانه‌ای برای توجیه تصمیم مرکزیت در آن چارچوب فکری شد که سازمان اصل است و مسائل دیگر را فرع بر آن به‌شمار می‌آوردند، اما به نظر من نکته اصلی جای دیگر است: کسی نمی‌پرسید و نمی‌پرسد سازمان برای چه اصل است و اسلحه به چه دلیل ناموس مبارزه است؟! هدف چیست و وسیله کدام است؟ همان موقع نیز برای من اسلحه اهمیتی نداشت، زیرا دوباره به‌راحتی می‌توانست

بله، به‌نظم نیاز به تشکیلات مخفی داشت. باید به این نکته توجه کنیم که خود شریف و همفکران درون سازمانی‌اش مخفی بودند! برای ارتباط با دیگران هم چاره‌ای جز این وجود نداشت. در جو پلیسی و امنیتی شدید و اختناق آریامهری، این امر امکان نداشت که سرکار برویم و بعد با یک فرد مخفی مرتباً رابطه بگیریم و برنامه مستمر فکری و مباحثه داشته باشیم. از زندان که داشتم بیرون می‌آمدم تا نزدیک در زندان هم فکر نمی‌کردم بخواهند ما را آزاد کنند و تصور عجیبی هم نبود، چرا که از چند ماه بعد دیگر کسی را آزاد نکردند. ساواک هم به‌سرعت به این جمع‌بندی رسید که آزادکردن محکومان یک‌ساله و دوساله کار اشتباهی بوده (اکثراً ادامه فعالیت دادند و حتی چریک مخفی شدند) و دیگر کسی را آزاد نکرد و دوران «ملی‌کشی» زندانیان سیاسی هم به همین دلیل شروع شد.

مجید گرچه کلمه کودتا را به کار نبرد، ولی به این معنا نبود که از حق سازمانی خود نسبت به این جریان گذشته باشد و قطعاً اگر راه دیگر و وحدت‌گرایانه و کم‌هزینه‌تری را نمی‌توانست پیاده کند (مثلاً نوعی همکاری جبهه‌ای یا در هژمونی و تحت رهبری قرار گرفتن مارکسیست‌ها که به نظر من در آن شرایط ممکن نبود) شکی در ایجاد تشکیلات مستقل مذهبی نداشت.

■ **در خاطرات آقایان سعید شاهسوندی و سیف‌الله کاظمیان آمده که وقتی مجید اقدام به تشکیل یک گروه مستقل می‌کند، جزو خیانت‌هایش به‌شمار می‌آید. دو روایت هست که هم برای ریشه‌یابی اقدام می‌کند و هم ازسویی اقدام به جداشدن و سازماندهی هم‌زمان می‌کند. تخلیه اسلحه‌خانه در پایان سال ۱۳۵۳ است. آقایان شاهسوندی و کاظمیان اسلحه‌خانه را خالی می‌کنند و همسر مجید شریف‌واقفی این خبر را می‌رساند. در خاطرات آقای عزت‌شاهی هم آمده که وقتی برای ایجاد یک گروه مستقل اقدام می‌کند مورد تعقیب و ترور قرار می‌گیرد. صادق:** همه این دلایل و احتمالات وجود داشت. به‌علاوه ضعف و سست‌بنیانی شخصیتی و تذبذب کسی که (علی خدایی صفت) ظاهراً از دوستانداران و هواداران مجید بود، ولی متأسفانه اسرار جریان مجید را به‌راحتی برای مرکزیت سازمان لو داد. مرکزیت مصمم شد جریانی که در حال شکل‌گیری بود را به هر صورت هست در نطفه خفه سازد. مقاومت، هشیاری و اصولگرایی این شخص، شاید به مجید و دوستانش فرصت بیشتری می‌داد که بیشتر شکل بگیرند، خود را بیابند، به راه‌حل‌های عملی‌تر و درست‌تر برسند، نیروی کمی و کیفی لازم را برای یک حرکت اصولی فراهم کنند و... چه‌بسا با گذشت زمان و تغییر شرایط وقتی شهرام می‌دید که کار از کار گذشته و جریانی تشکیلاتی شکل گرفته است

کرده و مشخص کند و می‌تواند تصمیم بگیرد و تعیین کند که چه کاری باید صورت گیرد. این دیدگاه‌ها نسبت به سازمان و به جنبش موجود بود و موجب می‌شد فرد به‌صورت قالبی فکر کند که مبارزه یعنی چه؟ صلاحیت سازمان تا چه حد است و... اگر می‌خواهد مبارزه کند باید مخفی شود و اگر نه، باید خداحافظی کند و برود. به آن‌هایی که نمی‌خواستند مخفی شوند، می‌گفتند همین نشانه تمایل نداشتن به مبارزه از سوی شماست. من این‌ها را پای سوءنیت سازمان نمی‌گذاشتم، بلکه در شرایط اختناق آریامهری و پذیرش مشی چریکی و مبارزه مسلحانه این استدلال‌ها منطقی به نظر می‌رسید. این بحث‌ها و این نوع نگاه در زمان خودش جا افتاده بود. لذا از کجا باید می‌فهمیدیم این فرد که چنین صحبتی می‌کند به دنبال سوءنیتی است تا پل‌های پشت سر من را خراب کند یا نه، دارد به‌درستی مرز بین مبارز بودن و نبودن را ترسیم می‌کند و بس؟ خود شریف هم به اصل مخفی شدن برای افرادی با شرایط ما اعتقاد داشت. برای ما هم پذیرفته شده بود چون فشار پلیسی زیاد بود و امکان داشت به هر بهانه‌ای دستگیر کرده و محکومیت سنگین بدهند. ما با استفاده از تجربه‌های افراد مخفی، زندگی مخفی را امن‌تر و حتی برای مباحث فکری مبارزه حرفه‌ای تمام‌وقت را بسیار پربرتری می‌دانستیم.

■ **پس چرا وقتی به مجید پیشنهاد تشکیل یک سازمان دیگر را می‌دهند او رد می‌کند؟ او که هم چریک بود و هم شجاع و هم به مشی مبارزه مسلحانه اعتقاد داشت. چرا آشکارا می‌گوید باید فکر کرد؟ حل معضل دین و علم را در همین راستا می‌بیند؟ آیا چنین کاری هم نیاز به تشکیلات مخفی داشته است؟**

**صادق:** اولاً، فکر کردن به معنای نفی این پیشنهاد نیست. ثانیاً، حل معضل دین و علم به‌صورت‌های مختلف تشکیلاتی می‌توانست اتفاق بیفتد که یکی از آنها و (به نظر من بهترین روش در مجموع شرایط آن زمان، فعالیت درون یک سازمان کاملاً مخفی و یکدست بود. ثالثاً شریف‌واقفی کم‌یا بیش برای اداره و هدایت سازمانی که هنوز رسماً از آن کنار نگرفته بود، مدعی بود و لذا ابتدا باید تکلیف موضع خود و نوع ارتباطات خود و همفکرانش را با مرکزیت و بدنه سازمان مارکسیست‌شده تعیین می‌کرد و بعد تصمیم می‌گرفت. رابعاً من نمی‌دانم این جمله‌ای که می‌فرمایید از کدام منبع موثق است، ولی قبول دارم که شریف‌واقفی در ابتدا پیش‌قدم در جدایی از سازمان نبود، ولی هرگز آن را رد نمی‌کرد. خامساً، در یک حرکت جمعی این فقط شریف‌واقفی نبود که تصمیم‌گیرنده باشد. همفکران درون سازمانی‌اش و نیز کسانی که به‌دنبال جمع کردن آنها بود یا بعدها به او می‌پیوستند و اتفاقاتی که به‌سرعت رخ می‌داد یا بعدها رخ می‌داد می‌توانست وقایع را به‌گونه‌ای دیگر رقم‌زند و اما در مورد تشکیلات مخفی،

جمع آوری شود، مهم انسان‌ها و معیارهای انقلابی و انسانی است.

تا آنجا که می‌دانم بهمن بازرگانی عضو باسابقه مرکزیت سازمان مجاهدین اولیه و سایر مارکسیست‌شده‌های سازمان در داخل زندان‌ها هم این حق را می‌دادند که «سازمان مجاهدین خلق» بنا بر ایدئولوژی تشکیل دهند گانش یک سازمان مذهبی است و با توجه به پایگاه طبقاتی و خاستگاه اجتماعی‌اش متعلق به مذهب‌ها است. متأسفانه تنها بخشی از مارکسیست‌شده‌های بیرون (به دلایلی که در جای خود قابل بررسی است)، در دورانی نسبتاً کوتاه ولی حساس و تحت تأثیر روحیات تقی شهرام و گروه کوچک تندروی حاکم بر سازمان این حق را برای بخش مذهبی مانده سازمان قائل نشدند. به نظر من غالب‌شدن این دیدگاه تندرو در داخل سازمان اتفاقی موقتی و غیرعادی بود که متأسفانه موجب ضربه‌های جبران‌ناپذیری به کل جنبش اجتماعی و به جنبش چپ ایران شد، اما این دیدگاه تندرو در بطن بدنه سازمان اکثریت نداشت، چنان‌که می‌بینیم بعدها این دیدگاه و برخورد غلط با مذهب‌ها، در سال ۵۶ و ۵۷ از سوی توده‌های سازمانی و مسئولان مارکسیست سازمان نقد و کنار گذاشته شد و فدائیان خلق و بقیه مارکسیست‌ها هم که از اول این دیدگاه و برخورد را قبول نداشتند. آنها می‌گفتند (از جمله می‌توان به نوار مذاکرات حمید اشرف رهبر فدائیان با تقی شهرام در این موضوع مراجعه کنید) بسیار خوب، شما تغییر فکری دادید، ولی سازمان مذهبی است و به پایگاه طبقاتی خودش (خرده‌بورژوازی) تعلق دارد و باید آن را رها می‌کردید. این دیدگاه را معجد هم داشت، افراد از زندان آزاد شده مجاهد نیز داشتند.

■ شما چند نفر از یک‌سو با شریف‌واقفی ارتباط داشتید و از سوی دیگر با سازمان و می‌دانیم در نهایت به این نتیجه رسیدید



فرهاد صفا

که مخفی شوید. مجموعه عواملی که به مخفی شدن شما انجامید چه بود؟

**صادق:** همان‌طور که شرح دادم، پس از خروج از زندان من و اکبری داوطلب و پیش‌قدم برای مخفی شدن نبودیم و تنها در صورت ضرورت امنیتی آن را صحیح می‌دانستیم. محسن طریقت منفرد هم پس از چند ماه که از آزادی او گذشت، به این تصمیم رسید که اگر لازم باشد باید مخفی شود. اکبری هم شرایط امنیتی خوبی نداشت. وی برای برقراری ارتباطاتش (مثلاً با آقای مهدوی کنی که گویا هم محله هم بودند و برخی بازاریان مبارز که در شرکت آنها ظاهراً کار می‌کرد) محمل‌هایی تهیه کرده، ولی دیر یا زود این‌ها نزد ساواک بالاخره روشن می‌شد و تا جایی محدود بُرد داشت و ساواک با یک تعقیب و مراقبت جدی می‌توانست به نوع ارتباطات پی ببرد، از این رو به این جمع‌بندی رسیده بودیم که من، اکبری و طریقت در ارتباط با سازمان مخفی شویم.

ما مخفی می‌شدیم چون می‌خواستیم مبارزه کنیم. مبارزه را هم فقط مبارزه‌های مسلحانه و درازمدت با دیکتاتوری خشن و وابسته شاهنشاهی می‌دیدیم. محتمل‌ترین عاقبت را نیز شهادت می‌دانستیم که خود را برای آن آماده کرده بودیم. منطقی‌ترین، عملی‌ترین و مطمئن‌ترین چارچوب تشکیلاتی مبارزه را نیز در ارتباط با سازمان مجاهدین می‌دیدیم که آماده پذیرش ما بود. من در ارزیابی مجددی که در ماه‌های پس از زندان از خود به‌دست آوردم به این نتیجه رسیدم که این مسئولیت از من برمی‌آید، اگر خود را آماده نمی‌دیدم کنار می‌کشیدم. مجموعه عواملی در ارتباط با ضرورت مخفی شدن زودتر ما دست‌به‌دست هم داد و ما را بیشتر به آن سوق داد.

کم‌کم جو امنیتی و حلقه پلیسی اطراف ما (زندانیان آزادشده) تنگ‌تر و شدیدتر می‌شد. می‌دانستیم که در صورت دستگیری به هر دلیل ساده و حتی بهانه‌ای دیگر از محاکمه نیمه‌عادلانه و آزادی خبری نبود. از صدقه‌سر عطفوت آریامهری محکومان حکم گذشته نیز مشغول ملی‌کشی بودند تا چه رسد به تازه واردها!

از سویی دیگر وقتی در اواخر سال ۵۳، جریان مارکسیست‌شدن اکثریت غالب مرکزیت و کادرهای بالای سازمان را از شریف‌واقفی شنیدیم مسئولیت خود را دوچندان دیدیم تا با ریشه‌یابی علت تغییرات، شاید بتوانیم ضمن مبارزه با رژیم شاه به عنوان اولویت اول، سازمان مذهبی مجاهدین را احیا کنیم.

شریف‌واقفی تأکید داشت که ارتباط او را با ما برای سازمان مطرح نکنیم و طبیعی بود که ما هم قبول داشتیم که مطرح نکنیم و سازمان را به‌هیچ‌وجه در جریان این قضیه قرار ندهیم و حتی حساس نکنیم، ولی او قطعاً خطر جانی در این کشاکش با سازمان جدیداً مارکسیست‌شده را نمی‌دید و حس نمی‌کرد. شریف‌واقفی پیش‌بینی

می‌کرد که اگر در ارتباط با سازمان مخفی شویم، سازمان سعی می‌کند که ارتباط بین ما ناممکن یا حداقل بسیار سخت شود، ولی به‌هیچ‌وجه با آن مخالفتی نکرد. در واقع هیچ امکان یا راه‌حل بهتری جلوی ما قرار نداشت.

ما با ناباوری، سختی و ناراحتی پذیرفتیم که ممکن است پس از مخفی شدن نتوانیم همدیگر را ببینیم، لذا محض احتیاط همگی (من، اکبری، شریف...) قرارهایمان را با هم گذاشتیم تا حتماً بتوانیم همدیگر را ببینیم و سرپل‌های ارتباطی‌مان با سمسپات‌ها و امکانات اجتماعی خودمان را هم حفظ کردیم. در واقع خودمان را آماده کرده بودیم که اگر قرار باشد سازمان مارکسیست‌شده نقض تعهد کند و برخورد غیراصولی کند و ما را از دیدار با هم بازدارند، خودمان این مسائل را حل کنیم و لو آنکه این قرارها خلاف و خارج از رعایت ضوابط تشکیلاتی یک سازمان مخفی می‌بود (البته با رعایت احتیاط‌های لازم و حفظ امنیت سازمان).

وقتی جلوتر رفتیم و در آخرین روزهای پیش از مخفی شدن، (به تصور وجود روابطی دموکراتیک در حدی که پیش از سال ۵۰ درون سازمان بود) این حق اصولی و کلی امکان مذاکرات و ارتباطات بیشتر با گرایش‌های مختلف درون سازمان را مطرح کردیم و به سازمان گفتیم تحلیل و شواهدی است که بخشی از سازمان گرایش به مارکسیسم پیدا کرده‌اند. آنها تکذیب و یا تأیید نکردند، بلکه ارائه اطلاعات کامل و دیگر بحث‌ها را تماماً مشروط و موکول به مخفی شدن ما (اعضای مجاهد از زندان آزادشده) به‌عنوان معیار اولیه و اصلی دال بر پذیرش اصل مبارزه قهرآمیز با رژیم کردند که البته در چارچوب تحلیل‌های آن روز ما، نظرشان قابل ایراد نبود.

شرایط امنیتی و خطر دستگیری مجدد ما هر روز بیشتر می‌شد و مرتب اخبار بدی می‌رسید. نقطه عطف نهایی برای خود من دستگیری مجدد مصطفی ملایری بود که تصمیم گرفتم دیگر معطل نشده و مخفی شوم. حدس قوی داشتم که این دستگیری بی‌دلیل یا به بهانه‌ای کوچک بود. او رابطه خانوادگی با ما داشت؛ البته به‌صورت مستقیم با او صحبتی نداشتیم، ولی می‌دانستم به‌هر حال کسی نبود که خود را کاملاً کنار کشیده باشد.

پیش‌بینی من درست بود، چون یک‌هفته بعد از مخفی شدنم ساواک به منزل ما آمد و خواهرم سهیلا (۸ سال کوچک‌تر از من) و کمی بعدتر برادر من حسن (۴ سال کوچک‌تر از من) را دستگیر کردند (البته هر یک را به دلایل مختلفی که مدت‌ها بعد دانستیم). گرچه دستگیری آنها در روابط مستقل خودشان با سازمان یا سمسپات‌های سازمان بود و مستقیماً به من ربطی نداشت، ولی مطمئناً اگر در منزل بودم مرا هم دستگیر می‌کردند. به‌هر حال صبح روز ۱۲ اردیبهشت ۵۴، من و محمدحسین اکبری آهنگر در ارتباط با سازمان

هم‌زمان مخفی شدیم. جلوتر، من و اکبری برای مخفی شدن در ارتباط با سازمان شرایطی با سازمان گذاشتیم و گفتیم شرط اصلی این است که تمام اطلاعات و مدارکی که به تغییرات درون سازمان از شهریور سال ۵۰ به بعد مربوط می‌شود را باید در اختیار ما بگذارید. آنها به راحتی پذیرفتند و از شرایط ما استقبال کرده و خیلی باز برخورد کردند.

### ■ خود شما بهرام را پیش از مخفی شدن دیدید؟

**صادق:** خیر. بهرام با اکبری در تماس بود.

### ■ در دورانی که من مخفی بودم بهرام آرام از اکبری به نیکی یاد می‌کرد و تحت تأثیر اخلاق او بود. احتمالاً اگر نمی‌توانستند با او کنار بیایند، پروژه تغییر ایدئولوژی شکست می‌خورد. جواد قائدی چه موضعی داشت؟

**صادق:** نمی‌دانم، پیش از مخفی شدن ما با او در هیچ تماسی نبودیم، ولی جواد قائدی بلافاصله پس از مخفی شدنم با من در تماس بود، چون او رابط تیم اصلی مشهد بود و چند بار با او در خانه تیمی اصلی مشهد جلسه داشتیم؛ البته چون اسامی مستعار بود در آن زمان نمی‌دانستم کیست و پس از انقلاب و در سال‌های اخیر نام او را دانستم. محسن طریقت پس از شنیدن تحولات ایدئولوژیکی سازمان از طریق شریف واقفی، شوکه شد. ما هم ناراحت شدیم، البته نه به اندازه او. اکبری وزنه سنگین جمع و دنبال راه‌حل بود. من از خبر این تغییرات تا حدودی از زندان مشهد واکسینه شده بودم و جریان آن قدر برایم شوکه کننده نبود.

اینکه در بیانیه اعلام مواضع پاییز ۵۴ نوشتند شریف واقفی باعث دور کردن نیروهای مبارز نه تنها از سازمان، بلکه از مبارزه شد، به تعبیری بله، شاید بتوان چنین گفت! اشاره تلویحی بیانیه و یک نمود آن هم محسن طریقت بود. او وقتی فهمید بخش غالب سازمان دست مارکسیست‌ها است، شوکه شد و صریحاً به من و اکبری گفت من دیگر مبارزه و همه چیز را بوسیدم و کنار گذاشتم و به دنبال زندگی‌ام می‌روم و مدتی کوتاه هم چنین کرد. اتفاقاً همین موضوع برای سازمان دلیل یا بهانه‌ای شد که وقتی شرایط امنیتی‌اش خراب شد و برای دستگیری‌اش دنبالش آمده بودند و از سر ناچاری برای مخفی شدن به سازمان روی آورد، دیگر سازمان با او در آن مقطع برخورد از بالا و سختی کرد و در یک موضع پایین و انفرادی وی را سازماندهی کردند و تقریباً به صورت ایزوله او را در شاخه مشهد قرار دادند.<sup>۴</sup>

محسن ارتباطش را با همه از جمله من و اکبری قطع کرد، ولی من و اکبری هم با شریف و هم با خودمان دو نفری از یک‌سو و هم با سازمان از سوی دیگر قرار و مدارهای ارتباطی گذاشتیم و با شک و تردید و بدبینی به سازمان به صورت مشروط مخفی شدیم. شرط اصلی ما با سازمان این



مجید شریف واقفی

بود که نخست تمام جزوه‌ها، اطلاعات و مدارکی که در رابطه با جریان و بحث‌های ایدئولوژیک و به‌طور وسیع تر اعتقادی و تشکیلاتی بود باید در اختیار ما باشد. رده تشکیلاتی‌مان را خود ما مطرح یا درخواست نکردیم که البته ضرورتی هم نداشت بگوئیم، ولی جلوتر خود آنها گفتند ما سعی می‌کنیم شما را در بالاترین جمع‌ها بگذاریم و واقعاً هم چنین کردند.

### ■ ممکن است توضیح دهید پس از مخفی شدن در مشهد چه اتفاقاتی رخ داد؟

**صادق:** سازمان، صبح روز ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۵۴ من و اکبری را هم‌زمان و در یک روز مخفی کردند.

عکس‌ها و مدارک غیر ضروری شخصی‌ام را در منزل پدری از بین بردم و فقط با شناسنامه و مختصری پول و لوازم از مادرم خداحافظی کردم. برادرم حسن را که در آن زمان سمپات آموزش دیده و نزدیک به عضو سازمان بود، در جریان کلی مخفی شدنم قرار دادم، ولی به خواهرهایم سیلا و زهرا چیزی نگفتم چون امکان و ضرورتش نبود. چهره نگران و دردمند مادرم را که هنوز غم فرزند ارشد شهیدشده‌اش، «ناصر» را به دل داشت خوب به یاد دارم. مرا بوسید و بدون کلامی دیگر به خدایم سپرد. به او گفتم مدتی می‌روم و اگر ساواک آمد و پرسید بگوئید چند روزی به مسافرت اصفهان می‌روم، ولی هر دو می‌دانستیم که این گفته دروغی بیش نیست و چه‌بسا آخرین دیدارمان تا به قیامت باشد.

بلافاصله پس از مخفی شدن، رابطی که سر قرار آمده بود یک بلیت قطار به من داد و گفت قرار بعدی شما در مشهد است. من همان‌جا به یاد حرف شریف واقفی افتادم که نکند می‌خواهند ما از هم فاصله فیزیکی بگیریم تا امکان قرار مخفی و ارتباط جداگانه نباشد، البته سازماندهی‌ام در شاخه مشهد با توجه به گذراندن دوره زندانی‌ام در مشهد و امکاناتی که ممکن بود در آنجا داشته باشم (و داشتم) از نظر کلی قابل توجیه بود. بعداً

متوجه شدم اکبری را در تهران و در جمع بالایی قرار دادند و با بهرام آرام در یک خانه تیمی مهم بودند و من در خانه تیمی اصلی شاخه مشهد جا گرفتم. در عمل از قرار جداگانه‌ام با اکبری نتوانستم استفاده کنم و سوخت! چون قرار بود که نمی‌خواستیم به تشکیلات بگوئیم و با فاصله فیزیکی بین دو شهر امکان اجرای پنهانی آن هم نبود.

### ■ آیا در آن زمان اکبری در تهران بود؟

**صادق:** بله، البته پس از چند ماه که ما را به هم وصل کردند، متوجه شدم.

### ■ آنها با هم دوست بودند و بهرام آرام خاطرات خوبی از اکبری داشت.

**صادق:** این را نمی‌دانستم. اکبری هیچ‌گاه از رابطه قبلی خود با بهرام برای ما حرفی نمی‌زد. نفر اصلی و مسئول جمع اکبری در تهران، بهرام آرام بود. رابط و مسئول اصلی مشهد هم جواد قائدی بود و موضع بالای سازمانی او را در جریان انتقادی درون‌سازمانی سال ۱۳۵۶ متوجه شدم. تصور و ذهنیت من از وسعت سازمان بیش از واقع بود و لذا در ابتدا فکر نمی‌کردم خانه تیمی من همان خانه اصلی شاخه مشهد باشد و این واقعیت را پس از ضربه مشهد متوجه شدم! مسئول خانه که رابط با تهران بود (قائدی) را هم هرگز تصور نمی‌کردم در مرکزیت سازمان باشد.

### ■ جواد قائدی از مخفی شده‌های پس از سال ۱۳۵۰ بود؟

**صادق:** اطلاع ندارم. چنین اسمی را هم در زندان شاه نشنیده بودم. جواد قائدی شخصیت جالبی داشت و پایدارترین عضو مرکزیت سازمان در دوره‌های مختلف بود و در تغییرات بعدی هم نقش کاتالیزور خوبی داشت.

### ■ چه کسانی در شاخه مشهد عضویت داشتند؟

**صادق:** مسئول مشهد جواد قائدی بود که آن زمان به او «حسن» می‌گفتیم. حاج ابراهیم داور بود (کلمه حاجی جزو نام شناسنامه‌ای وی بود به علت روز تولدش در عید قربان و گرنه حج نرفته بود و جوانی هم سن و سال من بود) که من در روابط علنی پیش از عضویت در سازمان (به علت دوستی و همکلاسی برادر بزرگش اردشیر داور با ناصر) او را به چهره می‌شناختم، لذا ابراهیم سر قرار اول من در مشهد آمده بود و به‌سادگی او را شناختم. نفر سوم برادر فاطمه امینی، عبدالله امینی بود که او را هم شناختم چون خیلی شبیه به فاطمه بود. بتول فقیه‌دزفولی هم تقریباً هم‌زمان و به دلیل دستگیری برادرش (چند روز زودتر و در اوایل اردیبهشت) و مشکلات امنیتی مخفی شد و کمی بعد به همان خانه وارد شد. بدین ترتیب نفرات ثابت و مخفی در خانه تیمی و مرکزی مشهد ما ۴ نفر بودیم. در آن خانه، جلسه تشکیلاتی من با ابراهیم داور، عبدالله و گاهی بتول بود. البته هر بحثی را با بتول

نمی کردند. حرف‌های اصلی را ابتدا خود جواد قانلی می گفت و رده بعدی عبدالله بود.

**علی اصغر دورس** هم در آن جمع بود ولی علنی و لونی‌رفته بود. اگر جلسه‌ای بود، پرده‌ای کشیده می شد که نه او من را ببیند و نه من او را. البته وقتی من نبودم عبدالله و حاج ابراهیم او را به چهره می دیدند.

در آن زمان و پس از مخفی شدن، هر یک روز در محیط جدید برای من معادل یک ماه می گذشت. همه چیز برای من جدید و جالب بود. اطلاعات و مدارک نسبتاً زیادی از جمله جزوات تاکتیکی و امنیتی و جزوه سبزر را (با همان کاغذ پوست‌پیزی سبزرنگش) طبق قرار و تعهدی که سازمان با ما داشت در اختیارم قرار دادند. شاید مخصوصاً نسخه اصلی با کاغذ پوستی را به من دادند که اگر در مورد جزوه سبزر شنیده بودیم، بینیم همین جزوه است و چیز دیگری نیست!

در جمع تیمی بسیار فعال و مشتاق دانستن و کسب تجربه انقلابی بودم. می دانستم که عمر چریک مخفی بسیار کوتاه (متوسط ۶ ماه) و فرصت فلاح و رستگاری کوتاه‌تر. روابط من با هم تیمی‌ها به‌طور کلی دوستانه و باز بود. با وجود حساسیت و توجه حس نکردم به‌خاطر اختلاف ایدئولوژیک چیز خاصی را از من پنهان کرده باشند و با من شبیه یک عضو مهمم و با تجربه زندان رفته برخوردی می کردند و احتمالاً حساب خاصی برای آینده من باز کرده بودند. روی نکات کلی از گزارشات عضوگیری و سمپات‌ها هم با من صحبت و مشورت می شد. به‌دقت جزوه سبزر را می خواندم و تا جایی که ممکن بود سؤال می پرسیدم و با آنها مذاکره می کردم ولی فراموش نشود که برای یک تشکیلات مخفی چریکی اصل اول، حفظ خود است! برای نمونه وقت زیادی از من ابتدای مخفی شدنم صرف شناسایی دقیق کوجه‌ها و محلات شهر مشهد و شناخت و تمرین تاکتیک‌های حفظ خود می شد. به‌خاطر دارم با احتیاط و حفظ اصول امنیتی، طی گردش‌های خود نقشه دقیقی از معابر، بن‌بست‌ها، محل‌های فرار و راه‌های دررو و... تهیه کردم که برای همه مفید و جالب بود یا ناچار بودم حداقل آموزش‌های نظامی را فراگیرم. یک روز هم من و بتول را برای تمرین تیراندازی (برای اولین و آخرین بار!) به کوه‌های بیلاق‌های اطراف مشهد بردند تا چریک با ناموسش (اسلحه!) حال کند و دو یا سه عدد فشنگ هم دادند تا در بکنم و نشانه‌گیری یاد بگیریم! معلوم نبود با این آموزش‌ها و امکانات بسیار محدود، چریک چگونه می‌خواست بچنگد یا دست کم خود را حفظ کند! اتفاقاً کم مانده بود مزاحمت دو جوان روستایی (که فکر کرده بودند تیکه به صحرا برده‌ایم!) کار دست ما بدهد! که تجربه و شناخت محیطی و آدم‌شناسی عبدالله امینی ما را نجات داد و به خیر گذشت.

به لحاظ سازمانی هیچ مسئولیتی نداشت و فقط رابط سمپاتی مبارز بود که از دوران زندان مشهد

او را می‌شناختم و آمادگی عضویت داشت، چون مذهبی بود و خودم معرفی کرده بودم فقط در رابطه با من بود و سازمان هم هیچ‌گاه از من نخواست که او را در رابطه‌شان قرار دهم یا دیداری با او داشته باشم (احتمالاً به‌علت وضعیت رابطه مشروط من با سازمان مارکسیست). این فرد (رضا قاسم‌زاده) کمی بعد مخفی و عضو هسته مذهبی ما شد و تا جایی که شنیده‌ام در ضربات گروه اکبری در پاییز ۵۵ شهید شد.

### ■ شما در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۵۴ به مشهد رفتید. شاخه مشهد تشکیل شد. آیا واقعه قتل شریف‌واقفی را که چهار روز بعد اتفاق افتاد به اطلاع اعضا رساندند؟ موضع شما چه بود؟

**صادق:** من اکنون که در مورد آن زمان فکر می‌کنم همچون دورانی طولانی در ذهنم باقی مانده است. درحالی که کل دوران خانه تیمی مشهد من از ۱۲ اردیبهشت بود تا جریان و ضربه شاخه مشهد در کوی طلاب در اوایل خرداد با اوائل تیر، جمعاً حدود دو ماه بیشتر نبود. مهم‌ترین واقعه این دوره، پیش از ضربه کوی طلاب مشهد، قتل شریف‌واقفی در ۱۶ اردیبهشت ماه یعنی فقط ۴ روز پس از مخفی کردن ما بود. سازمان با این عمل خود آخرین پشتوانه‌های درون تشکیلاتی ما را برای احیای احتمالی سازمان مجاهدین مذهبی نابود کرد.

در نخستین جلسه که جواد قانلی به‌عنوان رابط و سرشاخه مشهد از تهران آمد، بلافاصله جمع را برای طرح موضوع مهمی تشکیل داد. او صحبت قبلی با بچه‌ها نکرده بود، یعنی ناگهانی موضوع را مطرح کرد، حالا اگر بدبینانه نگاه کنیم شاید ابتدا مخفیانه صحبتی با حاج ابراهیم و عبدالله داشت و بعد جلوی من و بتول هم مطرح کرد، اطلاعاتی ندارم، ولی دست کم تا جایی که من متوجه شدم وقتی از راه رسید، بلافاصله تصمیم به تشکیل جلسه و بحث گرفت، لذا عکس‌العمل‌های آنها را طبیعی و فی‌البداهه می‌دانم.

او گفت: من جریانی را مطرح می‌کنم و نظر هر



یک از شما را می‌خواهم بدانم چیست و ادامه داد: فردی در تشکیلات، اسلحه و امکانات سازمان را برداشته و مصادره کرده و رفته است. با نفراتی از سازمان صحبت کرده و با سمپات‌ها و مرتبطان با سازمان صحبت‌هایی کرده که آنها از مبارزه دلسرد شده‌اند. (اگر توجه کنید که معنی مبارزه در آن زمان و در کلام او مساوی مبارزه چریکی است و گویی مبارزه هم فقط همراه با سازمان معنا دارد، پس اگر از سازمان زده شده، یعنی از مبارزه زده شده است). قانلی نمی‌گفت از سازمان زده شده، بلکه می‌گفت از مبارزه زده شده و خود آن فرد هم کنار کشیده و رفته است. سپس از جمع پرسید نظر شما در مورد این فرد چیست؟

### ■ یعنی می‌گفتند خودش هم منفعل شده؟

**صادق:** در مورد انفعال مقطعی شریف و به‌طور کلی مسئله انفعال و یأس و احیانا پوچی برخی مبارزان به‌ویژه آنها که تغییر دیدگاه ایدئولوژیک می‌دهند بهتر است جداگانه صحبت و تحلیل کنیم. شریف در مقطعی دچار انفعال شده بوده، ولی حداقل با اقدامش علیه سازمان م-ل جای طرح «انفعال» از طرف حسن در آن جلسه نبود. به‌هر حال تکیه او آن بود که می‌گفت این فرد از امکانات سازمان استفاده کرده و از سازمان کنار کشیده است (البته بعداً در بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک، به انفعال مقطعی شریف اشاره شده است). من پیش خودم حدس زیاد زدم که منظورش همان شخصی است که پیش از مخفی شدن با ما تماس غیرتشکیلاتی گرفته و حقایقی از سازمان را گفته بوده (شریف‌واقفی). البته قانلی هیچ نامی نبرد و به مسئله هم جنبه عمومی می‌داد (سؤال عمومی و تیبیک بود).

### ■ درباره موضع او چیزی نگفت که چه بوده؟

**صادق:** نه. اصلاً موضع مذهبی او را هم مطرح نمی‌کرد. حاج ابراهیم خیلی سریع و تند با موضوع برخورد کرد و گفت این کار یعنی خیانت. عبدالله کمی معتدل‌تر برخورد کرد و گفت باید با او برخورد شدید کرد (نقل به معنی). وقتی ابراهیم گفت خیانت، هر کسی چه برداشتی از این اتهام می‌تواند بکند؟... آیا نباید او را کشت؟ به شکلی این بحث مطرح شد که نه تنها این فرد کنار کشیده، بلکه از امکانات سازمان استفاده کرده و افرادی را هم به مبارزه بدبین و نیروها را از مبارزه ناامید و پراکنده کرده است.

عبدالله گفت این فرد باید تنبیه شود. بتول را درست به یاد ندارم چه گفت ولی موضع روشن یا مخالفت جدی مطرح نکرد.

می‌خواستند بدانند من چه می‌گویم. به‌شدت ناراحت شده بودم، خود را کنترل کردم، حتی احتمال دادم شاید موضوع قرارهای ما با شریف‌واقفی لو رفته است، البته نقش اطلاعات و اسراری که علی‌خدایی صفت پس از دستگیری

صحنه سازی شده‌اش، به بهرام آرام گفته بود باید در این میان به دقت بررسی و بازبینی شود. مخفی نشدن و کنار کشیدن طریقت از مبارزه را هم که واضح بود می دانستند و حسن (جواد قانندی) به شکلی به آن کتایه زده بود، پس منظورشان چیست؟ شاید می خواهند من را امتحان کنند. پیش از هر گونه پاسخی ابتدا پرسیدم آن فرد برای چه این کار را کرده و مقصود، موضع و مسئله اش چه بوده؟ حسن (قانندی) ابتدا نگفت که اختلاف های فکری مطرح بوده. من از برخورد حاج ابراهیم که سریع حکم صادر کرد ناراحت شدم و اعتراض کردم. قانندی مجبور شد جو را تلطیف کند. در پاسخم توضیح داد از بچه هایی بوده که اختلاف فکری داشته و... محتوای جمله های او همان مسائلی بود که ماه ها بعد به شکل بسیار شدیدالحنی در بیانیه آمد. بعد هم گفت مرکزیت او را خائن می دانست و او را کشتیم!

من بسیار ناراحت شدم و گفتم برای چه؟ گفت خیانت کرده و افراد را از سازمان، زده کرده است (با علم به اینکه من نمونه زدگی طریقت را می دانستم) گفتم حتی اگر فرض بگیرد که یک نفر از شما بریده و تا دیروز می خواسته مبارزه کند و امروز نمی خواهد، بحث اختلاف های فکری هم اگر مطرح باشند مسئله به گونه دیگری می شود. بحث خیانت اصلاً مطرح نیست. فردی در چارچوبی کاری کرده، تا دیروز می خواست همراه شما مبارزه کند، حالا نمی خواهد این کار را بکند، یا همراه شما کار کند، این ها دلیل بر کشتن یک انسان نمی شود. شما چه حقی دارید که او را بکشید، اگر خطری هست و ممکن است خود را به پلیس معرفی و احتمالاً اطلاعات خود را لو دهد، در آن صورت هم باید سعی کنیم او را آرام کنیم، اگر هم راضی نشد، باید رده هایی که او می داند را پاک یا مخفی کرد.

ضمناً من نمونه ای را به یاد نداشتم که کسی از مبارزه خسته شده باشد و بخواهد خودش را معرفی کند و اطلاعاتی بدهد تا به جنبش ضربه بزند. برای نمونه معرفی فیروز لبافی نژاد که در روزنامه های پاییز ۵۵ رژیم سابق منعکس شده بود را کاملاً تکذیب می کنم. خودم دقیقاً در جریان فرار و دستگیری وی بودم. متأسفانه در کتاب سه جلدی (مجاهدین از آغاز تا فرجام) این ادعای ساواک تکرار شده. بعدها مشروحا توضیح خواهم داد. نمونه دیگر جواد سعیدی هم که اصلاً خود را معرفی نکرد، بلکه هم زمانش ترس داشتند که معرفی کند.

خیانت را هم به نظر من فقط در مورد جاسوسان مزدور و افراد نفوذی دشمن می توان طرح کرد که در هر سازمانی و هر نظامی به شدیدترین وضع با او برخورد می شود (البته با رعایت مصالح آن سازمان یا نظام باز هم حکمش الزاماً اعدام نیست).

متأسفانه یکی از دیدگاه های غلط تندروانه و چریکی این است که در آن چارچوب به خود حق می دهند کسی که دیگر مبارزه را به آن

## متأسفانه یکی از دیدگاه های غلط تندروانه و چریکی این است که در آن چارچوب به خود حق می دهند کسی که دیگر مبارزه را به آن صورت و شیوه قبول ندارد، بریده و خائن بدانند

صورت و شیوه قبول ندارد، بریده و خائن بدانند. چه بسا افرادی که از همه چیز نبریده اند یا ضدخلق و ساواکی نشده اند، تنها نمی خواهند با سازمان متبوع خود و یا به آن شیوه و مشی کار کنند. اگر مشکلی هم هست اول باید به خودمان نگاه کنیم که چرا چنین افرادی را بدون آموزش و تربیت ویژه عضو گیری کردیم و در موضعی قرار دادیم که به حدی اطلاعات دارد که وقتی نمی خواهد با دوستانش فعالیت کند موضوع تا این حد خطرناک شود یا اگر به هر علتی دستگیر شد به عنصری مفلوک و بریده و احیاناً خائن تبدیل شود. در آن جلسه کذایی، قانندی هیچ توضیح اضافه ای نداد، حتی نام او را در جمع نگفت، ولی من با سابقه ذهنی قبلی حدس زدم که همان کسی است که پیش از مخفی شدن، وضعیت سازمان را به ما گفته بود (شریف). چند ماه بعد بود که هویت واقعی و نام مجید شریف واقفی و جزئیات ماجرا در تلویزیون و روزنامه ها از قول عاملان قتل مطرح شد و شک من به یقین تبدیل شد.

■ **حتی در فاز مسلحانه در زمان بنیانگذاران هم سه فتر به نام های نیک بین، اردشیر داور و کریم تسلیمی از سازمان جدا شدند و اطلاعات کافی هم داشتند ولی با آنها برخوردی نشده بود.**

**صادق:** در نهایت بحث من در جمع مشهد بالا گرفت و گفتم شما باید بدانید کار بسیار اشتباهی کردید و خوب به یاد دارم که در آخر بحث به صراحت مطرح کردم «خواهید دید حتی مرده چنین شخصی برای شما و سازمان خطر بیشتری از زنده اش دارد» و دیدیم که همین طور هم شد!

■ **ساواک بعدها فهمید شریف واقفی کشته شده است.**

**صادق:** بله، ولی صمدیه را ساواک می دانست در جریان ترورش مجروح شده است.

■ **صمدیه ترور شد، او اصلاً نمی دانست مجید را ترور کرده اند. هر کدام قرارهای جداگانه داشتند. او در حالی که خونریزی داشته به چند جا می رود و در نهایت خود را به بیمارستان سینا می رساند. ۱۰ روز پس از صمدیه، سعید شاهسوندی دستگیر می شود و بعد این ها طرحی می ریزند که داستان جداگانه ای دارد. وحید افراخته دستگیر می شود و مسائل را لو می دهد.**

**صادق:** به آنها گفتیم می توانید هر تحلیلی برای خود بکنید که او خائن شده یا هر چیز دیگر، اما کشته او ضرر و زبانی بیشتر از زنده اش برای سازمان دارد. شما فرض کنید او نصف سازمان را هم جدا کرد و برد، ولی این برخورد بدتر است.

### پی نوشت

۱- طبق آنچه در کتاب سه جلدی «مجاهدین، پیدایی تا فرجام...» مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، جلد دوم، صفحه ۷۱-۷۳ آمده، فرهاد در ۱۳ شهریور ۵۳ از زندان آزاد شده، به عنوان عنصری تئوریک خیلی زود توسط سازمان مجاهدین مخفی شد... در سه ماهه آخر ۵۳ فرهاد با شریف بی ارتباط نبود... به علت ناسازگاری با مرکزیت دگردیسی شده، سرانجام به کار کارگری فرستاده شدند... در ۱۹ اسفند ۵۴ در خیابان کاج نزدیک خانه عطاربور (بازجوی ساواک) مورد شک قرار گرفته و با گلوله مأموران درجا کشته می شود. در این کتاب احتمالاً به علت عدم اطلاع نویسندگان هیچ اشاره ای به ارتباط فرهاد با اکبری یا هسته مذهبی نشده است.

۲- نام واقعی و سطح تشکیلاتی مجید را در زندان نشنیده بودم و در این ملاقات ها نیز نمی دانستم تنها پس از قتل او و طرح آن در گفت و گوهای تلویزیونی رژیم در تابستان ۵۴ و سپس در بیانیه اعلام مواضع از آن آگاه شدم. البته به احتمال زیاد اکبری آهنگر می دانست.

۳- نقش شریف واقفی در آن ایام بیش از هر چیز نقش کاتالیزور در ایجاد یا احیای سازمان مجاهدین با ایدئولوژی مذهبی و البته با تفاوت های کم یا زیاد نسبت به سازمان مجاهدین اولیه بود. در مورد اینکه اگر مرکزیت مارکسیست شده و به خصوص تقی شهرام تصمیم به حذف فیزیکی او نمی گرفت و شریف زنده مانده بود و از آن مهم تر اگر مارکسیست شده های سازمان (در بیرون زندان ها) حق طبیعی بخش مذهبی باقی مانده سازمان را (جدا از درصد یا کمیت، شأن و کیفیت و رده سازمانی آنها) به رسمیت می شناختند و آن برخورد های تندروانه (و غیرمارکسیستی به ذم اکثر قریب به اتفاق مارکسیست ها) را نمی کردند، چه پیش می آمد (مثلاً سرنوشت شخص شریف چه می شد، مذهبی ها با آنها چه می کردند، همونی رجوی داخل زندان به کجا می انجامید) می توان گمانه زنی ها و تحلیل های مختلفی کرد که فعلاً از آن خودداری می کنم و بعداً می توان در مورد آن صحبت کرد.

۴- نمونه محسن طریقت و نوسان های روحی، رفتاری و فکری وی بخشی از منحنی نوسان هایی است که برای خیلی ها پیش می آمد. همین فرد بعدها از چپ های تندرو شد. فردی که از موضع علاقه های عاطفی و سطحی به مذهب یا به تعبیری تعصب مذهبی در آن دوره به شدت دکورازه شد بعدها تا حد مرکزیت سازمان مارکسیست شده بالا آمد و بالاخره در آخرین نوسانش هم در اواخر سال ۵۵ از سازمان و هرگونه مبارزه و فعالیت اجتماعی گریخت!

۵- جدا از مورد شریف که به کلی چیز دیگری بود، واقعا این پرسش مطرح است که اگر فرضاً یک نفر این اقدام های مجرمانه را در زمان رهبری مذهبی سازمان توسط رضائیان یا احمد رضایی، در فاز نظامی پس از ضربه شهریور ۵۰ انجام می داد مرکزیت چه برخوردی می کرد و چه تصمیمی درباره او می گرفت؟ در موارد تقریباً مشابه چه اتفاقی افتاده بود؟

۶- در مورد مفهوم درست خیانت، ضعف، تردید، مبارزه نکردن، کنار کشیدن، بریدن و برگشتن از نظرات و موضع پیشین یک مبارز لازم نیست جداگانه بحث و بررسی شود. ■



# چگونه «نسوان» زنان شدند؟

## مروری بر واکنش علما به پنج دهه تکاپوی زنان برای شرکت در انتخابات

### بخش پایانی

رحیم روح بخش

#### ج: چالش شرکت زنان در انتخابات در دوره جانشینان آیت الله بروجردی

رحلت آیت الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، واقعه‌ای مهم در عرصه تحولات اجتماعی و مذهبی ایران تلقی می‌شود. رحلت ایشان، این تصور را برای هیئت حاکمه ایجاد کرد که یک مانع بزرگ اصلاحات از میان رفته و با عنایت به اینکه هیچ کدام از جانشینان ایشان در قم، وزنه و جایگاه ایشان را ندارند، نمی‌توانند در مقابل برنامه‌های اصلاح‌گرا نه نظام قد علم کنند. بر این اساس بود که چند ماهی بعد از فوت آیت الله، برنامه اصلاحات ارضی به اجرا درآمد.

فعالیت‌های اصلاحی مورد نظر هیئت حاکمه از همان آغاز دهه چهل به خصوص هم‌زمان با نخست‌وزیری علی امینی شروع شد. مبنای و محور این اصلاحات مقتضیات بین‌المللی و اوضاع و احوال روز اعلام شد. در این خصوص شاه طی ایراد یک سخنرانی در خلال جلسه ۲۰ آبان ۱۳۴۰ کابینه امینی، دستور العمل ذیل را به دولت جهت تدوین قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی صادر کرد: «به دولت مأموریت می‌دهم که در تشکیل انجمن‌های ده و شهر و همچنین انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در قانون اساسی مصرح است، مطالعات کامل و دقیق به عمل آورده، اگر برای تشکیل انجمن ده قانون مخصوص لازم باشد، آن را تدوین و به موقع اجرا در آورد و نسبت به قانون انجمن شهر و انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز مذاقه و بررسی عمیق نموده و با توجه به اوضاع و احوال و مقتضیات روز جرح و تعدیل لازم در قوانین موجود به عمل آورده و آن را با توشیح ما موقتاً به موقع اجرا بگذارند.»<sup>۱</sup>

بر این اساس در دوران نخست‌وزیری امینی و بعدها اسدالله علم فعالیت‌های حقوقی و اجرایی برای این منظور به عمل آمد. سپهبد صادق امیرعزیزی وزیر کشور در دو مرحله مصوبات هیئت دولت در این خصوص را برای نخست‌وزیر ارسال نموده است. اصلاحات مذکور نشان می‌دهد، طی مراحل بررسی و جرح و تعدیل لایحه

فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی زنان در ایران با انقلاب مشروطه و شکل‌گیری تشکل‌های زنان و در قالب مطالبات برخی احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی بازتاب یافت؛ اما از همان آغاز طرح و تکاپوهایی از این نوع، نیروهای سنت‌گرا به شدت در مقابل آن مقاومت کردند. به طوری که طی چندین بار اصلاح قانون انتخابات، محرومیت شرکت نسوان در انتخابات طی پنج دهه همچنان در رأس این قانون خودنمایی می‌کرد. در این چالش، تشکل‌های زنان و عناصر مذهبی طرفین اصلی این منازعه را تشکیل می‌دادند. عامل متغیر در این منازعه هیئت حاکمه بود. به تعبیر دیگر تا زمانی که هیئت حاکمه نسبت به نیروهای مذهبی به خصوص مرجعیت وقت آیت الله بروجردی (در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۲۳) با احتیاط عمل می‌کرد، این تشکل‌های زنان بودند که مجبور به عقب‌نشینی از موضع خود شدند، اما همین که در پی رحلت آیت الله، هیئت حاکمه وقت بنا بر ادعای شرایط و مقتضیات بین‌المللی، تمایل خود را به شرکت زنان در انتخابات نشان داد، نیروهای مذهبی علی‌رغم مخالفت‌های شدید، موفق نشدند، مانع چندان ایجاد کنند و بالاخره شرکت زنان در انتخابات تحقق پیدا کرد. بخش اول این مقاله در شماره ۹۰ نشریه از نظر خوانندگان گذشت. در ادامه بخش پایانی این مطلب تقدیم خوانندگان می‌شود.

علم] و صدور دستور لازم تقدیم می‌دارد.

وزیر کشور: سپهبد امیر عزیزی

در این لایحه بخشی از تغییرات با عنایت به موضوع زنان، به شرح ذیل، قابل توجه است:

۱. در ماده ۳ این قانون با عنوان شرایط انتخاب کنندگان آمده است: تابعیت ایران، داشتن لااقل ۲۰ سال شمسی - در لایحه ۸۴ ماده‌ای ۱۸ سال ذکر شده - متوطن در محل انتخاب و یا لااقل سکونت در آنجا از شش ماه قبل از انتخابات، داشتن ملک یا خانه در آن ایالت و یا ولایت.

۲. در ماده ۴، ذیل کسانی که از انتخاب کردن محروم‌اند، برای اولین بار زنان حذف شده‌اند. در این ماده به تمام اشخاص و گروه‌هایی که قبلاً محروم بودند، به شرح کلی: محجورین، خارج از رشد، افراد قیومیت شرعی، اتباع خارجه، ورشکستگان به تقصیر، مرتکبین قتل و سرقت، اشخاص محکوم شده در محاکم که از حقوق اجتماعی محروم شده‌اند، اشخاص کمتر از ۲۰ سال و بالاخره مقصرین سیاسی.

۳. همچنین در ماده ۵، شرایط انتخاب‌شوندگان

انجمن‌ها، تغییرات چندی در مفاد آن صورت گرفته است. به طوری که در یک مرحله ۸۴ ماده در ۲۸ صفحه تدوین گردید، اما در مرحله دوم که مجدداً اصلاحات دیگری به عمل آمد، به ۸۹ ماده در ۲۴ صفحه تغییر یافت. نکته محوری در تمام این تغییر و اصلاحات، اعطای حق شرکت زنان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود. همان نکته‌ای که در دستور العمل شاه به امینی، به عنوان لزوم توجه به «مقتضیات بین‌المللی و اوضاع و احوال روز» در تدوین لایحه انجمن‌ها، به آن توصیه شده بود.

به‌هر حال در آغاز بخشی از متن ۲۴ برگی قانون اصلاح شده انتخابات که در هیئت وزیران کابینه علم - در دوره تعطیلی مجلسین - به تصویب رسید و توسط وزیر کشور برای نخست‌وزیر ارسال شده، چنین آمده است:

متن نسخه کامل و اصلاح شده قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در جلسات متعدد هیئت وزیران مطرح و اصلاحاتی در آن به عمل آمد، مشتمل بر ۸۹ ماده برای ملاحظه نخست‌وزیر [امیر اسدالله

را نیز به این شرح ذکر کرده‌اند: تابعیت ایران، سی سال تمام شمسی، توانایی خواندن و نوشتن فارسی، سکونت در محل، عدم محرومیت از حقوق اجتماعی، متهم نبودن به ارتکاب قتل و یا سرقت، محجور نبودن و عدم محکومیت به ورشکستگی به تقصیر.

ضمناً در تبصره یک همین ماده، یازده گروه نظیر و کلاهی مجلس، متجاسرین به فسق و... را از انتخاب شدن محروم شناخته‌اند که در این تبصره نیز اسمی از زنان نیامده است.

از اواسط سال ۴۱ نیز، تبلیغات گسترده‌ای برای تصویب و اجرای برخی قوانین مورد نظر صورت گرفت که در گام نخست در چارچوب تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی تبلور یافت؛ اما در پی مقاومت مراجع و پس از لغو تصویب‌نامه، اصلاحات مورد نظر در قالب رفراندوم اصول شش‌گانه انقلاب سفید به اجرا درآمد. ناگفته پیداست که مجموع این تکاپوها، همچون دوره پیشین با واکنش مراجع تقلید مواجه گردید. بر این اساس، وقایع تعیین‌کننده مرحله دوم چالش نیروهای مذهبی با شرکت زنان در انتخابات به شرح ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### ۱) لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی:

۱.۱. مواضع مراجع تقلید در قبال تصویب‌نامه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی:

این لایحه در کابینه اسدالله علم (۳۰ تیر ۱۳۴۱ - ۱۷ اسفند ۱۳۴۲) و در دوران تعطیلی مجلسین شورای ملی و سنا در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ به تصویب رسید. هدف از آن تشکیل انجمن‌هایی در ایالات و ولایات (استان‌ها و شهرستان‌ها) با آرای عمومی برای اداره غیرمتمرکز امور آن مناطق بود. مهم‌ترین اصول شبهه‌انگیز آن از منظر مراجع عبارت از: اعطای حق رأی به زنان در انتخابات انجمن‌ها، حذف قید اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان و بالاخره انجام مراسم تحلیف با «کتاب آسمانی» به‌جای قرآن بود. به نظر می‌رسد در این لایحه مسئله حق



آیت‌الله بروجردی

شرکت زنان از ابعاد مختلف دارای اهمیت و توجه طرفین قرار گرفت. علم نخست‌وزیر در همان روزهای نخست تصویب لایحه طی دستورالعملی از استانداران کشور خواستند که در شهرها اقدام به برگزاری جشن بزرگ حق رأی زنان بر پا کنند.<sup>۴</sup> در دستوری دیگر به استاندار آذربایجان، خاطر نشان نموده، هرگونه اعتراض علیه آزادی زنان را در نطفه خفه کند.<sup>۵</sup>

ناگفته پیداست که چنین اقداماتی از دید مراجع و علما پنهان باقی نماند. به سرعت نخستین جرقه‌های واکنش از قم شروع و به سرعت در سرتاسر کشور بازتاب یافت. از بررسی محتوای اعلامیه‌های صادره از سوی مراجع مختلف در مخالفت با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، شاید بتوان به‌طور نسبی، دو نوع رویکرد به شرح ذیل را در این مواضع مورد ارزیابی قرار داد. به تعبیر دیگر با عنایت به موضع‌گیری مراجع در قبال این لایحه و سایر رویدادهای منتهی به قیام ۱۵ خرداد، می‌توان از تقسیم‌بندی کلی مرجعیت، به مرجعیت سنتی و مرجعیت سیاسی سخن گفت. رویکرد نخست، رویکردی محافظه‌کارانه و به‌دوراز عرصه سیاست، میراثی بود که از دوره زعامت آیت‌الله بروجردی بر حوزه علمیه قم و تهران سایه افکنده بود، رفتار مراجعی نظیر حضرات آیات: گلپایگانی،<sup>۶</sup> خوانساری و مرعشی نجفی را می‌توان در این حوزه ارزیابی کرد. ناگفته پیداست که این فضا در تمام حوزه‌های علمیه کشور حاکم بود؛ اما مراجع دیگری نیز بودند که این رویکرد را به چالش کشیدند و در برخورد با عرصه سیاست در حوزه علمیه ساختارشکنی کردند. این تمایز به نسبت تداوم نهضت شفافیت یافت. به نظر می‌رسد، پیشگامان مرجعیت سیاسی را می‌توان حضرات آیات خمینی، میلانی و شریعتمداری ذکر کرد. شاید بتوان با استناد بر متن اعلامیه‌های دو طیف مراجع مذکور، نکات متمایز آموزه‌های هر یک را در جریان مبارزه علیه لایحه انجمن‌ها به شرح ذیل بیان کرد؛ اغلب استنادات مرجعیت سنتی در مخالفت با لایحه به مبانی شریعت و اصل شرکت زنان در انتخاب استوار بود، در حالی که محور استدلال مرجعیت سیاسی به حذف قید اسلام و تحلیف به کتاب آسمانی بر قانون اساسی مبتنی بود. بر این اساس کلیدواژه‌های اعلامیه‌های مراجع سنتی شامل: قوانین محکمه شرع مقدس، مملکت شیعه، مذهب جعفری، نوامیس اسلام، حفظ شعائر اسلامی، قوانین خلاف شرع مقدس، تکالیف شرعی، برگزاری مجلس دعا و مواردی از این نوع می‌باشد، حال آنکه در اعلامیه‌های صادره از سوی مراجع سیاسی، عبارات کلیدی نظیر حقوق مسلم ملت ایران، قانون اساسی، افکار عمومی، منحرف کردن افکار از مسائل مهم و اساسی و موارد مشابه به کار رفته است.<sup>۷</sup>

نکته دیگر تعداد انبوه اعلامیه‌های صادره و تلگراف‌های مخابره شده در این مرحله از نهضت در مقایسه با رویدادهای بعدی است. این امر

بیانگر احساس خطر جدی مراجع صاحب‌دیدگاه سنتی و سیاسی از مقاصد هیئت حاکمه بود. به‌طوری‌که فراوانی تعداد اعلامیه‌های صادره و یا تلگراف‌های مخابره‌شده در اعتراض به تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به ۴۱ مورد به شرح ذیل قابل شمارش است: آیات عظام: گلپایگانی ۱۱ مورد، شریعتمداری ۷ مورد، خمینی ۶ مورد، مرعشی نجفی ۴ مورد، میلانی ۳ مورد، روحانی ۳ مورد، حکیم، قمی و اراکی هر کدام یک مورد و بالاخره، عبدالله شیرازی و محمود شاهرودی نیز در این مرحله اعلامیه‌ای صادر نکردند.<sup>۸</sup> جالب آنکه در هیچ‌یک از مراحل بعدی نهضت، این تعداد اعلامیه صادر نگردید. از منظر مراجع سیاسی، نه تنها حوزه شریعت، بلکه با اصل اجرای تحلیف با کتاب آسمانی، نظام حاکم در صدد رسمیت دادن به فرقه بهائیت برآمده بود. از این رو توطئه‌ای حساب‌شده در این لایحه به چشم می‌خورد و آن اینکه هیئت حاکمه قصد داشت، در پوشش تبلیغ مخالفت مرجعیت با اصل شرکت زنان در انتخابات، به آنان برجسب اتهام ارتجاعی بزند. سپس با تبلیغات و جنجال هدف اصلی خود را - دو اصل دیگر لایحه - قانونی سازد. که البته این ترغیب با تدبیر مرجعیت سیاسی در اولویت‌بخشیدن به مبارزه با دو اصل مذکور ناکام ماند. کما اینکه نظام در پی مشارکت همگانی مراجع در عرصه مبارزه و گسترش مخالفت و اعتراضات عمومی، از موضع خود عقب‌نشینی و لایحه را ملغی اعلام کرد.

یکی از نکات عمده در این جریان، حضور پررنگ جامعه روحانیت و اهل منبر تهران در مخالفت با شرکت زنان در انتخابات می‌باشد. پنج اعلامیه کثیرالامضا و قریب ۱۰ تلگراف و اعلامیه فراخوان عمومی از سوی علمای متنفذ آن شهر - از آن جمله آیات: خوانساری، بهبهانی، محمدتقی آملی، محمدرضا تنکابنی، هدایت‌الله نقوی شیرازی، سید مرتضی لنگرودی، فاضل موحدی لنگرانی - صادر گردید.<sup>۹</sup> محور اساسی در تمام این اعلامیه‌ها، مخالفت با شرکت زنان در انتخابات بود. «جامعه اهل منبر تهران» در اعلامیه خود با اشاره به اینکه «چون وعاظ تهران به افکار عامه آشنایی کامل دارند» تأکید نمودند: «شرکت نسوان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی... مخالف صریح قوانین اسلام و قانون اساسی است»<sup>۱۰</sup> اما اسدالله علم - نخست‌وزیر - در پاسخ خود سخن از «رعایت الزامات بین‌المللی» به میان آورد و خاطر نشان نمود: «تکلیف شرعی وعاظ محترم است که فصاحت و بلاغت خود را در ترویج این نکته مهم به کار برند»<sup>۱۱</sup> البته درخواست علم مورد تمسخر وعاظ قرار گرفت. عباسعلی اسلامی یکی از این وعاظ در منبر خود گفت: «ما می‌گوییم [لایحه] منع شرعی دارد و نخست‌وزیر برای ما می‌نویسد در این باره با ایشان همکاری کنیم»<sup>۱۲</sup> در همین راستا یک نکته تأمل‌برانگیز، صدور اعلامیه‌هایی از سوی ده‌ها



طرح از: فاطمه حمیدی

انجمن، کانون و جلسات مذهبی زنان تهران در اعلام پشتیبانی از علما و مخالفت با شرکت زنان در انتخابات می‌باشد. در این اعلامیه‌ها اسامی ده‌ها زن آمده است.<sup>۱۳</sup>

به‌هر حال علی‌رغم همه این اعتراضات، هیئت حاکمه با امید به اینکه با ترفندهایی به تدریج از دامنه مبارزه کاسته شده و موضوع به‌مرور زمان به فراموشی سپرده شود، از پاسخ‌گویی به مطالبات نیروهای مذهبی خودداری می‌ورزید، بعضاً نیز با دادن وعده‌هایی، سعی می‌کرد علما و نیروهای مذهبی را ساکت کند. از آن جمله نخست‌وزیر در چهارم آذر یعنی پنج روز پیش از اعلام رسمی لغو لایحه، طی دستورالعملی پنج ماده‌ای به استانداران، راهکارهای مقابله با مراجع و علما را متذکر شده و در خصوص موضوع شرکت زنان در انتخابات خاطر نشان نمود: «... در مورد رأی نسیوان به آقایان علما اطمینان داده شود که هر نظری بدهند به مجلس داده می‌شود و علی‌ایحال چون فعلاً انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی به بعد از افتتاح مجلس موکول شده، دیگر جای نگرانی نیست.»<sup>۱۴</sup> تا اینکه طی تعامل و مذاکره‌ای، بازاریان و علمای تهران، تصمیم گرفتند در پوشش فراخوانی برای برگزاری مجلس دعا، در مسجد حاج سیدعزیزالله تهران به تاریخ هشتم آذر، اعتراضات خود را به‌طور گسترده اعلام کنند.

این فراخوان در یکی از اعلامیه‌های کثیرالامضای علمای تهران توسط حضرات آیات خوانساری، بهبهانی، آملی و تنکابنی نیز تکرار شد.<sup>۱۵</sup>

تبلیغات و استقبال گسترده بازاریان از این فراخوان و هراس هیئت حاکمه از عواقب غیرقابل پیش‌بینی این مراسم، آنان را ناچار به لغو مصوبه در جلسه اضطراری کابینه در نیمه‌شب هشتم آذر، وادار کرد. بعد از این تصمیم، دولت شبانه از آیات و علمای برجسته تهران، خواستار صدور و امضای اعلامیه‌ای مبنی بر لغو مجلس دعا مسجد حاج سیدعزیزالله شد. این اعلامیه تهیه و در بازار و همچنین اطراف آن مسجد به دیوارها الصاق گردید. ولی صبح آن روز: «تمام زوایای مسجد و بازارهای اطراف مملو از جمعیت شد». فلسفی واعظ در مسجد حاضر و مردم را از لغو لایحه مطمئن ساخت.<sup>۱۶</sup> بازار تهران در آن روز تعطیل شد.<sup>۱۷</sup> بازاریان از این پیروزی احساس شرف کردند و در قالب دسته‌های متعدد به دیدار مراجع شتافتند.<sup>۱۸</sup> بدین ترتیب در تعامل بازار و روحانیت از یک سو و رهبری مرجعیت از سوی دیگر، پیروزی نصیب نیروهای مذهبی گردید.

## ۲.۱. ترفند تبلیغاتی آیت‌الله بهبهانی جهت بهره‌برداری از فتاوی مراجع پیشین در مخالفت با شرکت زنان در انتخابات:

چنان‌که پیش‌ازین گذشت، آیت‌الله بهبهانی در تهران، حلقه واسط مراجع مقیم قم به‌خصوص آیت‌الله بروجردی با دربار و هیئت حاکمه بود. بر این اساس، ایشان از همان دهه سی، گنجینه‌ای از پیام‌ها و تلگرافات مبادله‌شده را در انبان خانه

خود در اختیار داشت. به نظر می‌رسد که در خلال تبلیغات اخیر هیئت حاکمه درباره لایحه انجمن‌ها به‌خصوص ماده شرکت زنان در انتخابات انجمن‌ها، آیت‌الله بهبهانی به یاد تلگرافات سابق آیات: بروجردی، صدر و حجت در مخالفت با شرکت زنان در انتخابات افتاد که یک دهه پیش به‌واسطه ایشان برای هیئت حاکمه ارسال شده بود و درصدد بهره‌برداری تبلیغاتی از آنها برآمد. این اقدام می‌توانست با عنایت به پیشگامی ایشان و سایر علمای برجسته تهران علیه شرکت زنان در انتخابات، به‌عنوان ابزاری برای تحریک توده‌های مؤمنین مذهبی مفید فایده واقع گردد.

در این راستا آیت‌الله بهبهانی در اقدامی ابتکاری ضمن مخا‌بره تلگرافی به شاه در ابراز مخالفت شرعی و قانونی با لایحه انجمن‌ها، فتاوی مراجع مرحوم مذکور یعنی آیات بروجردی، حجت و صدر و سه مرجع در قید حیات آیات: خوبی، گلپایگانی و شریعتمداری را نیز ضمیمه تلگراف خویش کرد. گفتنی است که در این زمان -۱۳۴۱- بیش از یک سال و نیم از رحلت آیت‌الله بروجردی و حدود ده سال از رحلت آیات صدر و حجت می‌گذشت. ناگفته نماند که آیات: صدرالدین صدر، سید محمد حجت و محمد تقی خوانساری از مراجع ثلاث دوره اول بودند، که در دوران فترت رحلت آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری -۱۳۱۵ش- تا عزیمت تاریخی آیت‌الله بروجردی -۱۳۲۳ش- به قم، مدیریت مشترک حوزه را به عهده داشتند.

به‌هر حال چنان‌که گذشت، در خلال آن سال‌ها بارها و بارها زمزمه‌هایی از لزوم آزادی زنان و

اعطای حقوق اجتماعی و حتی سیاسی از جمله شرکت زنان در انتخابات از طریق رسانه‌ها و برخی جریانات فکری و حزبی مطرح و هر بار با مخالفت مراجع و نیروهای مذهبی در نطفه خفه شد. از جمله مراجعی که نسبت به این گونه دعای - شرکت زنان در انتخابات- موضع گرفته و برای تئور افکار عمومی و به‌خصوص نیروهای مذهبی، اعلامیه‌هایی صادر کردند، آیات بروجردی، صدر و حجت بودند که اینک همین اعلامیه‌ها مورد توجه و بهره‌برداری آیت‌الله بهبهانی قرار گرفت.

به‌هر حال آیت‌الله بهبهانی در تلگراف خویش با اشاره به اینکه: «... اخیراً تصویب‌نامه‌ای برای اجرای انجمن ایالتی منتشر شده که در شرایط انتخاب برخلاف شرع و همچنین برخلاف قانونی است که در دوره اول مجلس شورای ملی به‌موجب قانون اساسی گذشته است.» خاطر نشان نموده: «با مراجعات مستقیم و غیرمستقیم به فقیر و تلگرافات که از اعاضم و علمای قم به حضور مبارک شده، امیدوارند که اعلی‌حضرت دستور اکیس فوری صادر فرمایند، اولاً: از این به بعد مراقبت کامل بشود که از این گونه پیشامدها در مملکت اسلامی نشود و ثانیاً در این مطلب که عنوان تصویب‌نامه به خود گرفته، به هر طریق که مقتضی بدانند، فوراً اصلاح لازم به عمل آید.»<sup>۱۹</sup>

آیت‌الله بهبهانی، فتاوی سه مرجع مرحوم را نیز ضمیمه تلگراف خویش کرد؛ اما در این میان، در متن فتاوی آیت‌الله بروجردی دست برد و جمله: «داخلت زن‌ها در انتخابات» را به‌عنوان مصداق مطلب آیت‌الله بروجردی راجع به: «مخالف احکام ضروری اسلام» به متن آن اضافه کرد. برای



به‌عنوان یک تکلیف شرعی تلقی شود.  
**۲. از اصول شش‌گانه انقلاب سفید تا انتخابات دوره ۲۱ مجلس:**  
**۱.۲. رفواندم ششم بهمن ۴۱ و تأیید حق شرکت زنان در انتخابات:**

همان‌طور که برخی از مراجع در اعلامیه‌های خود پیش‌بینی کرده بودند، لایحه انجمن‌ها، اولین گام از اقدامات خلاف قانون هیئت حاکمه نبود، زیرا در فاصله‌ای اندک در ۱۹ دی‌ماه همان سال، در اولین کنگره شرکت‌های تعاونی روستایی ایران، شاه «به‌نام رئیس قوای سه‌گانه مملکتی و براساس اصل ۲۷ و با استناد به اصل ۲۶ متمم قانون اساسی» استقرار اصلاحات «از طریق مراجعه به آرای عمومی» را اعلام نمود. مفاد شش‌گانه اصلاحات مورد نظر عبارت بودند از: اصلاحات ارضی، ملی‌کردن جنگل‌ها، فروش سهام کارخانجات، سهیم کردن کارگران در منافع کارگاه‌های تولیدی، قانون انتخابات و ایجاد سپاه دانش.<sup>۳۳</sup> ناگفته نماند که چالش مرجعیت با هیئت حاکمه در خصوص اصلاحات و ازجمله شرکت زنان در انتخابات، چالش درازدامنی بود که در این مقطع با عنایت به اینکه، شاه بنا بر ملاحظات جهانی، ملزم به اجرای آن بود، اینک آن را در قالب اصول شش‌گانه انقلاب سفید مطرح کرد. در تحلیلی مختصر باید خاطر‌نشان نمود، با شیوع جنگ سرد میان آمریکا و شوروی، محمدرضاشاه که مدتی بعد با کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد سلطنتش تحکیم یافت، عملاً در جناح غرب قرار گرفت، تا آنجا که اجرای برنامه‌ها و توصیه‌های آمریکا را در دستور کار خود قرار داد. این طرح‌ها در آمریکا با عناوینی همچون: «اتحاد برای پیشرفت»، «انقلاب از بالا» و سیاست «مرزهای نو» با تبلیغات فراوان مطرح گردید که در ایران به‌عنوان «انقلاب سفید» نامیده شد. به‌رحال کندی برای اجرای این برنامه در ایران با توجه به شرایط آن از لحاظ همجواری با شوروی و نقش ارتش و ساواک و به‌خصوص اوضاع اجتماعی و اقتصادی آن، تأکید مضاعف داشت و شاه را برای این منظور جهت انتخاب علی‌امینی به نخست‌وزیری در اواخر دهه چهل تحت فشار قرار داد؛<sup>۳۴</sup> اما در پی برخی موفقیت‌های امینی، شاه که او را تهدیدی بالقوه برای خود می‌دانست، برکنار کرد،<sup>۳۵</sup> ولی مشکل اصلی، عدم تناسب این اصلاحات با شرایط اجتماعی ایران بود. کما اینکه با واکنش‌هایی مواجه شد، زیرا هدف نهایی این طرح، تثبیت قدرت شاه و تداوم سلطه آمریکا بود.<sup>۳۶</sup> با سرکوب مخالفان، نمایی‌بودن انقلاب سفید نمایان شد.<sup>۳۷</sup> به‌این ترتیب شاه با ترفند رسمیت‌بخشیدن به اصول انقلاب سفید با توسل به آرای عمومی، مخالفان اصلاحات را خلع سلاح کرد. ازاین‌رو فقط برخی از مراجع، اقدام به صدور اعلامیه برای آشکار نمودن ماهیت آن کردند. آیت‌الله گلپایگانی «مراجعه به آرای عمومی در قبال احکام شرعی»

دهید که در بلاد اسلامی، امری که مخالفت آن از جهاتی با شریعت مقدسه محرز است، اجرای آن غیرممکن است و تولید مفاسد خواهد نمود. از مساعی جمیله حضرت تعالی تشکر می‌نمایم. الاحقر محمد الحسینی الکوه کمری»<sup>۳۸</sup> به نظر می‌رسد، عدم دستکاری آیت‌الله بهبهانی در متن تلگراف آیت‌الله حجت - علی‌رغم مشابهت ابهام آن با تلگراف آیت‌الله بروجردی - عدم شهرت و جایگاه مرجعیتی آیت‌الله حجت به مثابه آیت‌الله بروجردی بود.

اما متقابلاً آیت‌الله صدر در تلگراف نسبتاً مفصل خویش، مستقیماً مسئله شرکت زنان در انتخابات را به چالش کشیده و با اشاره به اینکه: «در طرح قانون انتخابات که اخیراً از طرف جناب آقای نخست‌وزیر [دکتر مصدق] در معرض افکار عمومی قرار داده شد، صریحاً اجازه مداخله در انتخابات به زن‌ها داده نشده است و این امر از هر جهت مورد تقدیر و تحسین می‌باشد» خاطر‌نشان نموده: «ولی چون اخیراً زمره‌هایی از بعضی اطراف شنیده می‌شود و مطالبی در بعضی جرائد منتشر می‌گردد، مقتضی است حضرت تعالی [آیت‌الله بهبهانی] متذکر فرمایید که این صحبت‌ها و مطالب موجب تزلزل و تردید جناب آقای نخست‌وزیر و مصادر امر نگردد.» سپس استدلال نمود: «زیرا مداخله زنان در انتخابات به جهاتی چند غیرمشروع می‌باشد و در کشور اسلامی به حول و قوه الهی اجرا نمی‌گردد. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته. سید صدرالدین صدر»<sup>۳۹</sup> چنان‌که گذشت آیت‌الله بهبهانی نظرات سه مرجع در قید حیات - آیات عظام: خوئی، گلپایگانی و شریعتمداری - را نیز به تلگراف خویش ضمیمه کرد. این اقدام می‌توانست به‌منظور اعلام اجماع همه مراجع قدیم و جدید در خصوص مخالفت با شرکت زنان در انتخابات به‌منظور تحریک مؤمنین و مقلدین آنان، حول یک نظر واحد و قیام مشترک انجام گرفته، به‌طوری‌که مخالفت علیه شرکت زنان در انتخابات برای همه مؤمنین

روشن شدن این دستبرد، علی‌رغم اینکه متن فتوای سه مرجع مذکور، پیش‌ازاین نقل شده، در اینجا یک بار دیگر به‌طور مختصر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

فتوای مرحوم آیت‌الله بروجردی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

به عرض عالی می‌رساند، گرچه اولیای امور متوجه به این معنی بوده و هستند، لکن نظر به اینکه همین قسم که مرفوع داشته‌اند، ممکن است بعیداً که بعضی زمره‌ها [تبلیغات در مورد حق شرکت زنان در انتخابات] تأثیری [در افکار عمومی] داشته باشد، مستدعی است تذکر دهید که در کشور اسلامی امری که «دخالت زن‌ها در انتخابات» مخالف احکام ضروریه اسلام است، ممکن الاجرا نیست. دوام تأییدات مستطاب‌عالی را از خداوند عز‌شانه مسئلت می‌نماید. حسین الطباطبایی.

چنین به نظر می‌رسد که هدف بهبهانی از اضافه کردن جمله «دخالت زن‌ها در انتخابات» در متن اصلی و اولیه تلگراف آیت‌الله بروجردی<sup>۴۰</sup> این بود که برای مخاطبین اعلامیه - هیئت حاکمه یا مردم - هرگونه تردیدی را در خصوص قاطعیت نظر آیت‌الله مبنی بر مخالفت با شرکت زنان در انتخابات، از بین ببرد. به‌طوری‌که نظر آیت‌الله بروجردی برای مؤمنین مذهبی به‌عنوان یک تکلیف شرعی تلقی گردد. ناگفته پیداست که هدف بهبهانی، اثر تبلیغاتی و تأثیرگذاری فتوای آیت‌الله بروجردی - با عنایت به الصاق گسترده آن در مراکز عمومی و بازار - بود. کما اینکه خوانندگان آن نمی‌توانستند تشخیص دهند، هدف آیت‌الله بروجردی از جمله: «امری که مخالف احکام ضروریه اسلامی است» چه بوده است؛ البته بهبهانی در متن فتاوی دو مرجع مرحوم دیگر، تغییری ایجاد نکرد. علی‌رغم اینکه، مفاهیم به کار رفته در فتوای آیت‌الله حجت نیز همین معضل را داشت. در این تلگراف خطاب به آیت‌الله بهبهانی آمده است: «خیلی مناسب است که حضرت مستطاب عالی به اولیای امور تذکر

آزاد مردان و آزاد زنان» در فاصله پنجم تا دهم شهریور فراهم شد. در این کنگره که در میان شرکت کنندگان عده‌ای زن نیز به نشانه ورود زنان در عرصه انتخابات و به قصد اعلام آمادگی زنان برای نماینده شدن حضور داشتند، درباره توزیع انسانی نمایندگان در میان اقشار مختلف جامعه، معرفی تعدادی از زنان برای نامزدی نمایندگی مجلس و همچنین چگونگی همکاری با دولت در اجرای انتخابات بحث شد. در پایان این کنگره شرکت کنندگان با مخابره تلگرافی خطاب به شاه، از ایشان به خاطر آزادی زنان و آزادی انتخابات تشکر کردند.<sup>۳۷</sup>

به‌هر حال انتخابات در تاریخ ۲۶ شهریور برگزار شد و افراد مورد نظر به مجلس راه یافته و به‌عنوان نمایندگان ملت معرفی شدند، علی‌رغم تحریم انتخابات از سوی برخی از مراجع، زنان در این دوره از مجلس برای اولین بار در انتخابات شرکت کرده<sup>۳۸</sup> و تعدادی زن نیز به جمع نمایندگان در مجلسین اضافه شدند.<sup>۳۹</sup> نکته جالب اینکه نمایندگان این دوره صرف نظر از وابستگی، بعضاً از افراد گمنام و ناشناخته بودند به طوری که هیچ‌گونه سوابق مهم نداشتند، همین امر یکی از شرح حال نویسان مشاهیر سیاسی را واداشته که از ذکر شرح زندگی آنان در لیست کتابش خودداری کند. این نویسنده در خصوص علت چنین اقدامی خاطر نشان می‌سازد: «در دوره ۲۱ مجلس عده‌ای از رفاص‌ها، کارگران و هنرپیشه‌ها به‌عنوان وکیل مطرح‌اند که من آن‌ها را نماینده مجلس تلقی نمی‌کنم».<sup>۴۰</sup>

به این ترتیب زنان برای اولین بار در ۲۶ شهریور ۱۳۴۲ در انتخابات بیست و یکمین دوره مجلس شورای ملی شرکت کردند و تعدادی از

حقوق زن و مرد اعلام پشتیبانی کرد.<sup>۳۳</sup> متقابلاً برخی مراجع با اعلام تحریم عید سال ۴۲، به این اقدامات واکنش نشان دادند. امام در دو اعلامیه، یک نام و یک سخنرانی به صراحت به تحریم عید اشاره کرد. در اعلامیه نخست که در ۲۲ اسفند و به مناسبت مخالفت با «تساوی حقوق زن و مرد» صادر کرد، با اشاره به اعزاز دخترهای هجده ساله به سربازی و هتک مراجع در جهت منافع یهودیان و امریکا، خاطر نشان نمود: «من این عید را برای جامعه مسلمین عزا اعلام می‌کنم، تا مسلمین را از خطرهایی که برای قرآن و مملکت قرآن در پیش است آگاه کنم.» در پایان نیز چاره مشکلات را، کناره‌گیری دولت علم و روی کار آمدن «دولتی که پایبند به احکام اسلام و غمخوار ملت ایران باشد» ذکر کرده است.<sup>۳۴</sup> ایشان همچنین در دومین اعلامیه خود، خطاب به علما و روحانیون، ضمن اشاره به تلاش‌های هیئت حاکمه برای «هدم احکام ضروریه اسلام» اضافه نمود: «اینجانب عید نوروز را به‌عنوان عزا و تسلیت به امام عصر جلوس می‌کنم و به مردم اعلام خطر می‌نمایم.» در پایان نیز علما را به اتخاذ این رویه به‌منظور اینکه «ملت مسلمان از مصیبت‌های وارده بر اسلام و مسلمین اطلاع حاصل نمایند» فرا خوانده است.<sup>۳۵</sup> ساواک و شهربانی در گزارش‌هایی از تکثیر و توزیع این اعلامیه خبر داده‌اند.<sup>۳۶</sup>

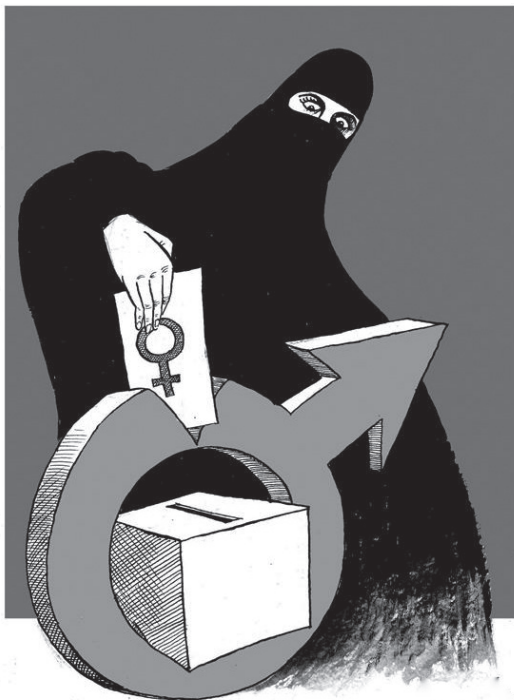
## ۲.۲. شرکت رسمی زنان در انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی:

انتخابات دوره ۲۱ مجلس در آستانه نیمه دوم سال ۱۳۴۲ برگزار گردید. هیئت حاکمه بعد از دو سال تعطیلی مجلسین، در صدد برآمد، مجلس دوره جدید را تشکیل دهد. مقدمات انتخابات با تشکیل کنگره‌ای بزرگ تحت عنوان «کنگره

را بی مورد خواند»<sup>۳۸</sup> امام نیز با صدور اعلامیه مفصلی، به‌جز موارد اشاره شده در پیام آیت‌الله شریعتمداری، دو ایراد بر رفراندوم وارد کرد: عدم صلاحیت دولت علم برای انجام رفراندوم و عدم آگاهی عمومی از مفاد مذکور. ایشان در پایان هشدار دادند هیئت حاکمه قصد دارد همان مفاد لایحه انجمن‌ها را «به دست جمعی مردم ساده‌دل اغفال شده اجرا کند».<sup>۳۹</sup> گزارش ساواک حاکی است که امام برای پیام‌رسانی درباره رفراندوم، شش نفر از طلاب را به برخی از شهرها اعزام نمود.<sup>۴۰</sup>

متقابلاً در روز چهارم بهمن سال ۱۳۴۱ اعتصاب عمومی یک‌روزه‌ای توسط سازمان‌های زنان اعلام گردید. این اعتصاب از حمایت کامل دولت برخوردار بود و شرکت کنندگان در آن فقط کارمندان دولت بودند. دو روز پس از اعتصاب، یعنی در روز ششم بهمن، رفراندومی برای کسب حمایت مردم از فرمان شش‌ماه‌ای شاه که به انقلاب سفید معروف شد، برگزار گردید. زنان نیز در این انتخابات شرکت کردند. منابع رسمی دولت اعلام کردند که مردم ایران و از جمله زنان، حمایت قاطع خود را در حمایت از انقلاب سفید و فرمان شاه نشان داده‌اند. آمارها نشان می‌داد، مردم ۵۵۹۸۷۱۱ رأی در تأیید انقلاب سفید و ۵۲۱۱۰۸ علیه آن به صندوق‌ها ریختند. در این رفراندوم برای نخستین بار زنان نیز به پای صندوق‌های رأی رفته و در تهران ۱۶۴۲۳۳ و در دیگر شهرستان‌ها حدود ۳۰۰۰۰۰ تن به نفع انقلاب سفید رأی دادند. قریب چهل روز پس از این رفراندوم، شاه طی فرمانی در هجدهم اسفند ۱۳۴۱ ش به زنان حق رأی و حق انتخاب شدن داد.

در پی این فرمان، ۹ تن از مراجع و علمای برجسته با صدور اعلامیه‌ای به تبیین مخالفت خویش با شرکت زنان در انتخابات<sup>۴۱</sup> مبتنی بر قانون اساسی پرداختند. این اعلامیه به ترتیب از سوی: مرتضی الحسینی اللنگرودی، احمد حسینی الزنجانی، محمدحسین طباطبایی، محمدالموسوی یزدی، محمدرضالموسوی الگپایگانی، سید کاظم شریعتمداری، روح‌الله الموسوی الخمینی، هاشم الاملی و مرتضی الحائری امضا شده بود.<sup>۴۲</sup> این اقدام به دنبال برخی اظهارنظرها و موج تبلیغاتی جدید، مبنی بر قانونی بودن شرکت زنان در انتخابات، براساس بند پنجم اصول شش‌گانه انقلاب سفید انجام گرفت که هیئت دولت آن را طی مصوبه‌ای در نهم اسفند، رسمیت بخشید و بلافاصله در همان روز مورد حمایت چندین تشکل قرار گرفت. از جمله این تشکل‌ها می‌توان به: اتحادیه بین‌المللی زنان حقوقدان، اتحادیه زنان حقوقدان ایران، زنان میهن پرست ایران، جمعیت‌های زنان ایران شامل: شورای زنان ایران، سازمان طرفداران اعلامیه حقوق بشر، جمعیت راه نو، جمعیت بانوان فرهنگی اشاره کرد. همچنین در همین روز خانم فاطمه خزیمه علم، نائب رئیس جمعیت خیریه فرح با صدور اعلامیه‌ای از تساوی



کاندیداهای زن به مجلس راه یافتند. نگاهی به مشاغل و وضعیت خانوادگی و طبقاتی این نمایندگان نشان می‌دهد که اکثر قریب به اتفاق آنان دارای مشاغل دولتی بودند و خود یا خانواده آن‌ها وابستگی انکارناپذیر به دولت و دستگاه حاکم داشتند. علاوه بر این تمامی نمایندگان زن، عضو یا رئیس جمعیت‌ها و سازمان‌های زنان بودند. برخی از این سازمان‌ها وابسته به دولت بود. کماینکه برخی نیز توسط همسر و خواهران شاه اداره می‌شدند. اکثر نمایندگان زن از طرف احزاب دولتی این دوره، نظیر حزب ایران نوین و رستاخیز، کاندیدای نمایندگی شده بودند.

ناگفته پیداست که در همین راستا، زنان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز شرکت کرده و حتی کاندیدا شدند. کماینکه وقتی یک زن در اصفهان به نمایندگی مردم در انجمن شهر انتخاب شد، به شدت مورد اعتراض برخی اهالی و علما قرار گرفت. حتی «هیئت علمیه اصفهان» از تشکل‌های با سابقه آن شهر، طی مخابره تلگرافی به اسدالله علم نخست‌وزیر، شرکت بانوان در انتخابات را میان با شرع و قانون اساسی اعلام کرد. همچنین آیت‌الله گلپایگانی از مراجع قم، با قائم مقام الملک رفیع - از مقامات دربار - تماس تلفنی گرفت و درخواست نمود، اعتراض وی را به نخست‌وزیر ابلاغ نماید. کماینکه آیت‌الله شریعتمداری نیز از همین طریقی، مخالفت اهالی اصفهان را با نماینده شدن یک زن به اطلاع نخست‌وزیر رساند.<sup>۴۱</sup>

### نتیجه گیری

بررسی بازتاب‌ها و بازخوردهای قوانین مربوط به شرکت زنان در انتخابات طی پنج دهه، بیانگر برخی چالش‌های عمیق در میان سه عنصر تأثیرگذار: تشکل‌های زنان، نیروهای مذهبی به خصوص مرجعیت و بالاخره دولت‌های وقت می‌باشند. در تمام این دوران نیروهای مذهبی، نه تنها در قبال برخی از رویکردهای نوین مقاومت کرده، بلکه در تعامل حقوقی با نهاد دولت، هیئت حاکمه را از اتخاذ تصمیمات خلاف شریعت برحذر می‌داشت. به‌رحال تعاملات و تقابل‌های میان سه نیرو مذکور نشان می‌دهد که هرگاه دولت‌های وقت در مناسبات خویش با نیروهای مذهبی به‌خصوص مرجعیت اعلم وقت به یک تعامل نسبی رسیده، به طوری که جایگاه و شأن مرجع تقلید وقت را به رسمیت شناختند، از دست بردن در قانون و تغییر یا تفسیر مفاد یا ماده مطلوب نظر خویش خودداری ورزیده‌اند. کماینکه این نکته درباره دوره مرجعیت آیت‌الله بروجردی، علی‌رغم فشارهای و تبلیغات تشکل‌های زنان پیش آمد و آیت‌الله مانع اصلاح یا اجرای لواحی می‌ماند تحدید مالکیت و شرکت زنان در انتخابات گردید.

اما در دورانی که روابط دولت‌ها با نیروهای مذهبی به‌طور عام و با مراجع تقلید به‌طور خاص مساعد نبود و به تعبیری دولت‌ها نقش و جایگاه

## در دورانی که روابط دولت‌ها با نیروهای مذهبی به‌طور عام و با مراجع تقلید به‌طور خاص مساعد نبود و به تعبیری دولت‌ها نقش و جایگاه مراجع را نادیده می‌گرفتند، به سهولت اقدام به اصلاح، تصویب و بالاخره اجرای قوانین موردنظر خویش - علی‌رغم مخالفت مراجع - می‌کردند

مراجع را نادیده می‌گرفتند، به سهولت اقدام به اصلاح، تصویب و بالاخره اجرای قوانین موردنظر خویش - علی‌رغم مخالفت مراجع - می‌کردند. کماینکه در دوره جانشینان آیت‌الله بروجردی، در نخستین سال‌های دهه چهل، چنین تقابلی میان دولت‌های امینی و علم با مراجع تقلید وقت پیش آمد. آن دو نخست‌وزیر با تبلیغات فراوان و با ادعای پاسخ به نیازهای داخلی و مطالبات بین‌المللی، به ترتیب، راه اصلاحات ارضی و شرکت زنان در انتخابات را هموار کردند.

### پی‌نوشت

- ۱- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۴۱۰۴۱
- ۲- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۴۸۹۸۶ و ۴۸۹۸۲
- ۳- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۶۱۸۱۷ و ۴۷۲۸۴
- ۴- آرشو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۱۲۵۰۹
- ۵- همان شماره بازیابی
- ۶- بررسی یک نمونه چالش میان آیت‌الله گلپایگانی - به عنوان میراث‌دار خط مشی آیت‌الله بروجردی - و علم در اینجا خالی از لطف نیست: این چالش از خلال مخابره تلگرافی میان اسدالله علم، نخست‌وزیر با آیت‌الله گلپایگانی به دست می‌آید. ماجرا از این قرار بود که علم نخست‌وزیر طی تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، طی مخابره چندین تلگراف به مراجع وقت درصدد برآمد، با استدلالاتی نظیر اهمیت وجهه بین‌المللی ایران در عرصه‌های جهانی، مسبق به سابقه‌بودن موافقت مراجع با شرکت زنان در انتخابات انجمن‌ها و... نظر مراجع نسبت به تصویب‌نامه مذکور را جلب نماید. از آن جمله در مرحله سوم مبادله تلگرافات بین مراجع و هیئت حاکمه - شاه و نخست‌وزیر - در تاریخ ۴۱/۸/۲۲، علم جوابیه‌ای مفصل و یکسان خطاب به سه تن از مراجع آیات: گلپایگانی، شریعتمداری و مرعشی نجفی، ارسال نمود که در بند سوم آن آمده بود: «... ثالثاً در مسئله مسکوت‌بودن عدم شرکت بانوان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی که مورد اعتراض قرار گرفته است، خاطر شریف را متذکر می‌سازد، که مقررات مزبور مشابه مقررات مربوط به انتخابات انجمن‌های شهر است که هفت سال قبل، از تصویب مجلسین گذشت و نسبت بدان اعتراضی به عمل نیامد.» از سه تن مراجع مذکور آیت‌الله گلپایگانی به این موضوع توجه کرده و پاسخ داد: «...اینکه مرقوم شده که قانون انجمن‌های شهر از مجلسین گذشته مطلب این‌طور نیست، زیرا فقط در کمیسیون مجلسین تصویب و به تصویب نهایی نرسید. به علاوه در همان وقت و همچنین در موقع دیگر مورد اعتراض و استنکار مرجع وقت حضرت آیت‌الله‌العظمی

آقای بروجردی قدس سره واقع شد و اجرای آن موقوف گردید.» سپس این نکته را نیز خاطر نشان نمود: «اگر کسی بدعتی گذارده باشد، جنابعالی نباید آن بدعت را تصویب و یا مشابه آن را تجدید فرماید...» این تلگراف نشان می‌دهد که در سال ۱۳۳۴ نیز تکاپوهایی برای شرکت زنان در انتخابات به عمل آمده که باز هم با واکنش آیت‌الله بروجردی ناکام مانده است. برای اطلاع از متن اعلامیه‌های مراجع در خصوص لایحه انجمن‌ها، رک به: متن تلگراف امیراسدالله علم نخست‌وزیر در پاسخ به تلگراف آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی، اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ۳۷ و ۳۶ (پاورقی)، متن سومین تلگراف آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی به امیراسدالله علم نخست‌وزیر درباره تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ۴۴-۴۶.

۷- برای متن اعلامیه‌های صادره از سوی مراجع درباره لایحه انجمن‌ها رک: اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، صص ۲۵-۵۶؛ همچنین: همان، ج ۵، صص ۳۳-۱۷.

۸- نگارنده در جدولی، فراوانی اعلامیه‌های صادره از سوی مراجع در رویدادهای منتهی به قیام ۱۵ خرداد و وقایع بعد از آن را مورد بررسی قرار داده است. رک به: «چندشهری بودن جنبش‌های معاصر ایران، بررسی قیام ۱۵ خرداد»، فصلنامه گفتگو، شماره ۲۹، پاییز ۷۹، صص ۳۲.

۹- برای متن اعلامیه‌های مذکور رک به: اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ۵۰؛ همچنین: همان، ج ۲، صص ۴۲-۴۹.

۱۰- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۵۰-۵۱.

۱۱- اسنادی از انجمن‌ها و مجامع مذهبی در دوره پهلوی، به کوشش حجت فلاح تونکار و رضا مختاری اصفهانی [تهیه مرکز اسناد نهاد ریاست جمهوری]، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۱، صص ۱۹۶-۱۹۷.

۱۲- جامعه تعلیمات اسلامی (آیت‌الله شیخ عباسعلی اسلامی و نقش آن در انقلاب اسلامی)، به کوشش حمید کریمی پور، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۲۰۵-۲۰۶، سند شماره ۵۱.

۱۳- آرشو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی، ۵۲۱۴۲

۱۴- آرشو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی، ۱۰۹۱۷

۱۵- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۵۵-۵۲ و ج ۲، صص ۵۰-۴۷.

۱۶- خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، به کوشش سید حمید روحانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۲۴۶-۲۴۲.

۱۷- خاطرات ۱۵ خرداد (بازار)، دفتر چهارم، صص ۱۸۶، (محسن لبانی).

۱۸- ناگفته‌ها: خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، تهران، رسا، ۱۳۷۰، صص ۱۵۲-۱۵۱.

۱۹- متن تلگراف مراجع بزرگ مذهبی قم و نجف و فتوای مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی و سایر آیات‌الله العظام راجع به حرمت دخالت بانوان در انتخابات، خاطرات ۱۵ خرداد (دفتر پنجم)، به کوشش علی باقری، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۲۵۱ (بخش اسناد ضمیمه کتاب). همچنین رک به:

## کتاب بخوانید و هدیه دهید

نشر صمدیه به مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت شانزده سال چنده کتاب سیاسی- راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی- راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند.

متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲۵، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. کتاب‌فروش‌های سراسر کشور نیز می‌توانند برای سفارش کتاب، با مؤسسه توزیع سراسری «کتاب‌گستر» به شماره تلفن‌های ۲-۲۲۰۲۴۱۴۱ و ۲۲۰۱۹۷۹۵ تماس بگیرند.

علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، جلد ۳ و ۴ (در یک مجلد)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۵۵. به نظر می‌رسد آیت‌الله بهبهانی از این اقدام یعنی صمیمه کردن نظرات مراجع پیشین به تلگراف خویش و ارسال آن برای شاه، ضمن یادآوری مسبوق به سابقه مخالفت مراجع بزرگ با شرکت زنان در انتخابات، جنبه تبلیغاتی آن نیز می‌باشد؛ زیرا تعداد زیادی از متن الصافی این اعلامیه- مجموعه نظرات راجع مذکور در یک برگه- از مراکز عمومی توسط مأموران ساواک جمع‌آوری و در داخل پرونده‌های مراجع مرتبط به موضوع لایحه انجمن‌ها قرار گرفت که اینک در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی نگهداری و قابل دسترسی است.

۲۰- برای متن اصلی و اولیه آن رک به: علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۳ و ۴، ص ۵۵  
۲۱- برای متن اصلی این تلگراف رک به: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، یکصد سال مبارزه روحانیت مرفعی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۵۸، صص ۵۸-۶۵. همچنین: خاطرات ۱۵ خرداد (دفتر پنجم)، ص ۲۵۱، همچنین: نهضت روحانیون ایران، ج ۳ و ۴، ص ۵۵. لازم به تذکر است که مخاطب آیت‌الله حجت در این تلگراف آیت‌الله بهبهانی می‌باشد، که معمولاً به‌عنوان واسطه میان مراجع و دربار و شاه عمل می‌کرد.  
۲۲- خاطرات ۱۵ خرداد (دفتر پنجم)، ص ۲۵۱. ضمناً این تلگراف در کتاب «نهضت روحانیون ایران» نیامده است.

۲۳- مجموعه تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلی حضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران، ج ۴، دی‌ماه ۱۳۴۱ تا آبان ۱۳۴۴، تهران، کتابخانه سلطنتی، بی‌تا، صص ۳۰۵۸-۳۰۶۶.

۲۴- مایکل لیدین و ویلیام لوئیس، هزیمت، شکست رسوایی آمریکا در ایران، ترجمه احمد سمعی، تهران، ناشر، ۱۳۶۲، ص ۳۸. همچنین: بساری روین، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرفی، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۹۲  
۲۵- مارک، ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه: بنای دولتی دست‌نشانده در ایران، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱، ص ۳۰۹  
۲۶- ماروین زونیس، شکست شاهانه: ملاحظاتی درباره سقوط شاه، ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱، ص ۳۹۰  
۲۷- رابرت گراهام، ایران سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزی، تهران، سحاب کتاب، ۱۳۵۸، ص ۱۶۱  
۲۸- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۵۷.  
۲۹- صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۲۷-۱۳۵.  
۳۰- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱: زمینه‌ها، ص ۴۷۷.

۳۱- در اینجا ذکر این نکته خالی از لطف نخواهد بود که برخی نویسندگان از آن جمله علی دوانی، بعدها نسبت به مخالفت مراجع با شرکت زنان در انتخابات در کتب خویش به‌گونه‌ای وارونه عمل کردند. نامبرده در نقل متن اعلامیه‌های مراجع در این خصوص، آن قسمت از متن اعلامیه‌های مراجع را که درباره اعلام مخالفت با شرکت زنان در انتخابات بود، بدون نقطه‌چین گذاشتن و ... حذف کرده است. برای اطلاع بیشتر، رک به مقاله‌ای از نگارنده با عنوان برخی خطاهای دو کتاب: نهضت روحانیون ایران و نهضت امام خمینی، دو ماهنامه چشم‌انداز ایران، ش ۸۵، اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳  
۳۲- صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۵۰-۱۴۵، البته علی دوانی که معتقد است این اعلامیه را «امام خمینی نظر به مصالحی در آخر امضا کرده بودند و به خاطر محتوای

آن» متن اعلامیه را در کتابش درج نکرده است؛ رک: نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲، ص ۲۴. درحالی‌که حمید روحانی نقل می‌کند، بانی صدور اعلامیه مذکور و همچنین نگارش و اخذ امضا توسط امام انجام گرفته است؛ رک: نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۲۹۳.  
۳۳- آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازبایی، ۴۶۱۹۷  
۳۴- صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۵۴-۱۵۳؛ همچنین: آرشیو مرکز انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۱۱۲، ص ۱۸.

۳۵- صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۶.  
۳۶- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱: زمینه‌ها، ص ۵۴۳؛ همچنین: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۶۶۱، کد ۱/۶۴۱، ص ۲۲.  
۳۷- جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، صص ۳۲۴-۳۲۵  
۳۸- اصغر صارمی شهباب، احزاب دولتی و نقش آن‌ها در تاریخ معاصر ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۹۵.

۳۹- در اینجا این سؤال قابل تأمل مطرح است که: آیا تحریم انتخابات ربطی به شرکت زنان در انتخابات داشت؟ سؤالی است که نگاره درصدد بررسی و تحلیل آن در قالب مقاله‌ای برای همایش ششم تاریخ مجلس شورای ملی- مجالس دوره‌های ۲۱ و ۲۲- می‌باشد.  
۴۰- مصاحبه دکتر باقر عاقلی با کتاب هفته، شماره ۴۳، بهمن ۱۳۸۰، ص ۸، نامبرده این مصاحبه را به مناسبت انتشار کتاب سه جلدی خود به نام «شرح حال رجال و مشاهیر سیاسی ایران» به عمل آورده است.  
۴۱- آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازبایی، ۴۵۷۳۲ و ۴۵۷۳۳

## اگر خواهان اشتراک نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

حق اشتراک یک ساله داخل کشور: ۶۰۰,۰۰۰ ریال  
خارج از کشور: اروپا ۱,۸۰۰,۰۰۰ ریال - آمریکا ۲,۴۰۰,۰۰۰ ریال

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراک را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.  
«لطفا پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»

- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ | تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

### فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: ..... کد پستی: .....

«قید کد پستی الزامی است»



### مراکز فروش کتاب‌های انتشارات صمدیه در شهرستان‌ها:

- ◆ شیراز، خیابان قصرالدشت، بین خیابان پوستچی و صورنگر، کوچه هشتم. کتابفروشی بهار، زمان‌ثانی ۲۳۴۶۶۵۸-۰۷۱۱
- ◆ اصفهان، شاهین شهر، بلوار امام، مجتمع معینی، کتاب پژوهش
- ◆ رشت، بلوار نامجو، نرسیده به ورزشگاه شهید عضدی، روبروی کلینیک امام سجاد(ع)، کتابفروشی مرغ سحر. ۰۱۳۳۳۳۳۷۴۲۸



# چشم انداز سیاست خارجی



## ایران و دکترین اوباما

محمدحسین رفیعی



## انتخابات پارلمانی ترکیه و چالش‌های پیش‌روی حزب عدالت و توسعه

احسان هوشمند



شرایط ملت‌های منطقه و جهان و تأثیر بلافاصله این التهاب‌ها بر سیاست داخلی و اقتصاد کشورهای مختلف از جمله ایران، ضرورت ارائه تحلیل روزآمد و راهبردی از تحولات سیاست خارجی را دوچندان می‌سازد. به روال شماره‌های پیشین، چشم‌انداز سیاست خارجی مشتمل بر گزینه‌های از مهم‌ترین تحلیل‌ها از شرایط روز جهان و منطقه است. محمدحسین رفیعی در آغاز این بخش طی مقاله‌ای با عنوان «ایران و دکترین اوباما» به استخراج و صورت‌بندی دکترین جدید اوباما در قبال ایران از خلال گفت‌وگوی اخیر وی با توماس فریدمن و سایر مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های اوباما پرداخته. «دکترین اوباما» در پی فاصله‌گرفتن از سیاست‌های گذشته آمریکا در مورد انزوای طولانی‌مدت برمه، کوبا و ایران است. این مقاله همچنین متضمن بحث از ابتکاراتی است که ایران باید در پیش‌گیری تا دکترین اوباما - که در تضاد با دکترین جنگ‌طلبان امریکاست و در این مقطع زمانی با منافع ملی ایران می‌تواند همسو شود در منطقه تحقق یابد.

# ایران و دکترین اوباما

## گفت‌وگوی توماس فریدمن با اوباما



محمدحسین رفیعی

تیترا فوق، عنوان مصاحبه مفصل اوباما با روزنامه‌نگار باتجربه و معروف نیویورک تایمز است که خود حکایت از این دارد که اوباما می‌خواهد دکترین جدیدی را در منطقه معرفی کند. سعی می‌کنیم، این دکترین را از این مصاحبه و سایر مصاحبه‌ها و مواضع اوباما استخراج کنیم و بعد بحث و تحلیل کرده و ابتکاراتی که ایران باید در پیش گیرد تا دکترین اوباما که در تضاد کامل با دکترین جنگ طلبان امریکاست و در این مقطع زمانی با منافع ملی ایران می‌تواند همسو شود، در منطقه تحقق یابد.

اوباما، هم پس از اعلام توافق و هم در مصاحبه مفصل خود با «توماس فریدمن»، ستون‌نویس روزنامه نیویورک تایمز، این توافق را «تاریخی» خواند که قدر آن را باید دانست و همچنین آن را توافقی نامید که یک‌بار در تاریخ پیش می‌آید. این جملات حکایت از چه چیزی در ذهن اوباما دارد؟ فریدمن از او می‌پرسد که «دکترین اوباما» را در فاصله گرفتن از سیاست‌های گذشته امریکا در مورد انزوای طولانی مدت برمه، کوبا و ایران توضیح دهد.

اوباما، دکترین خود را چنین توضیح می‌دهد: امریکا با قدرت فوق‌العاده‌اش باید برای مواجهه با رویکردهای حساب‌شده‌ای که می‌توانند امکان‌های جدیدی را ایجاد کنند، بدون اینکه برای ما خطری داشته باشد، آمادگی داشته باشد؛ مانند تلاش برای محکم کردن یک توافق‌نامه با ایران که هم اجازه بدهد این کشور بخشی از تأسیساتش را حفظ کند و هم توانایی این کشور را برای ساختن بمب اتم، حداقل برای ۱۰ سال از بین ببرد... چیزی که به نظر می‌رسد، بعضی آن را نمی‌فهمند.

اوباما در توضیح دکترین خود صراحت به کار می‌برد:

... کوبا کشور کاملاً کوچکی است. کشوری نیست که امنیت ما را تهدید کند. بنابراین دلیلی وجود ندارد این امکان را امتحان نکنیم که شرایط

بهتری برای مردم کوبا فراهم شود. اگر هم به نتایج بهتری منتهی نشد، می‌توانیم سیاست‌هایمان را تنظیم کنیم.

همین نظر در مورد ایران نیز صدق می‌کند. کشوری بزرگ‌تر و خطرناک‌تر که در فعالیت‌ها و عملیات‌هایی که به مرگ شهروندان امریکایی انجامیده، دخالت داشته است. اما حقیقت ماجرا این است: بودجه نظامی ایران فقط ۳۰ میلیارد دلار و بودجه ما بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار است. ایرانی‌ها می‌فهمند که نمی‌توانند با ما بجنگند... دکترین من این است: همکاری می‌کنیم، اما همه توانایی‌هایمان را حفظ می‌کنیم. اوباما سعی می‌کند متحدان خود را قانع کند و بر نکات مهمی تأکید دارد:

می‌گویند ایران کنترل‌ناپذیر است. این طور نیست. تمام گزینه‌ها را حفظ کرده‌ایم... ساده‌لوح هم نیستیم. اگر بتوانیم این پرونده‌ها را از طریق دیپلماتیک حل کنیم، ایمن‌تر و امن‌تر خواهیم بود و در موقعیت بهتری برای کمک به متحدانمان قرار خواهیم گرفت و کسی چه می‌داند ایران ممکن است تغییر کند و اگر این اتفاق نیفتاد، توانایی‌های بازدارندگی و برتری نظامی ما همچنان سر جایمان هست. ما توانایی‌هایمان را برای دفاع از خود و متحدانمان رها نمی‌کنیم و اگر این توافق انجام شود نیروهای درون ایران را که می‌گویند: «نباید همه چیز را از دریچه ماشین نظامی‌مان ببینیم و به توسعه علم، فناوری، ایجاد اشتغال و توسعه مردمان هم توجه داشته باشیم»، تقویت خواهیم کرد.

اوباما در مورد اسرائیل و اختلافات خود با آن می‌گوید:

اسرائیل قدرتمند است. ما اشتراکات زیادی با اسرائیل داریم، از خانواده گرفته تا خون... من باید این امکان را داشته باشم که با سیاست‌های شهرک‌سازی اسرائیل مخالفت کنم، بدون اینکه به چشم یک مخالف اسرائیل دیده شوم. همچنان‌که برای نخست‌وزیر بنیامین نتانیاو باید این امکان وجود داشته باشد با سیاست من مخالفت کند، بدون اینکه در مقام یک مخالف حزب دموکرات شناخته شود... در مقابل نقاط اشتراک فراوانی که وجود دارد، تفاوت‌های راهبردی نیز وجود دارد.

من فکر می‌کنم این مهم است که هر کدام به اختلافات داخلی هم احترام بگذاریم و سعی نکنیم که با یک‌طرف کار کنیم... برای من مشکل است بشنوم که دولت من آنچه لازم بوده است برای اسرائیل انجام نداده است. رویکردهای متفاوتی که داریم باعث نخواهند شد که تهدید مردم یهودی را که به لحاظ تاریخی با آن روبرو بوده‌اند و یا در آینده روبرو خواهند بود، نفهمیم. اوباما با حمله نظامی اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران مخالفت می‌کند و می‌گوید:

این حمله فقط می‌تواند برنامه اتمی ایران را به تأخیر بیندازد، اما بهانه‌ای خواهد شد که ایران با کنار گذاشتن تعهدات بین‌المللی‌اش به سوی ساختن بمب گام بردارد.

اوباما، سیاست‌های خود را در مورد متحد دیرپای امریکا، عربستان، هم روشن می‌کند:

... عربستان با تهدیدهای خارجی مواجه است و واشنگتن هم این کشور را در برابر تهدیدات تقویت می‌کند، اما مهم‌تر؛ تهدیدهایی است که از داخل این کشور نشأت می‌گیرند و باعث می‌شوند جوانان به دلیل عدم اشتغال، از خود بیگانه شوند و به ایدئولوژی مخرب و نیهیلیستی روی بیاورند و در بعضی موارد به اعتقادی که در عربستان، راه‌حل قانونی - سیاسی وجود ندارد. چگونه ما می‌توانیم توانایی دفاعی شما (عربستان) را علیه تهدید خارجی، افزایش دهیم و همچنین چگونه می‌توانیم بنیان سیاسی این کشورها را مستحکم کنیم که جوانان سنی احساس کنند که چیزی غیر از انتخاب داعش هم وجود دارد. من فکر می‌کنم بزرگ‌ترین تهدید از طرف ایران نیست، بلکه از نارضایتی درون این کشورهاست.

... این گفت‌وگوی بسیار سختی است؛ ولی مجبوریم که آن را انجام دهیم.

اوباما، مجدداً به مسائل ایران بازمی‌گردد و عمیق‌تر به آن می‌نگرد:

هنوز همه چیز با ایران تمام نشده، خیلی کار باید انجام شود. مشکلات در هر دو کشور وجود دارد... باید این موضوع را به رسمیت بشناسیم که ایران کشوری پیچیده است. درست مانند ما که کشوری پیچیده هستیم. شکی نیست که تاریخی بین دو کشور وجود دارد و بدگمانی عمیقی بین دو کشور هست که به این زودی رفع نمی‌شود.



توماس فریدمن و اوباما

و ثابت کردند زمانی که مسئله غرور و بقای ملی‌شان مطرح باشد در برابر سختی‌ها مقاومت می‌کنند.

اوباما به مخالفان این تفاهم در مسیر توافق، برای فعالیت‌های هسته‌ای ایران اطمینان می‌دهد و می‌گوید: ما در قلب برنامه هسته‌ای ایران خواهیم بود؛ در حالی که قبلاً چنین وضعیتی نبود. او این ادعا را بر پایه «نظارت بی‌سابقه» بر تأسیسات هسته‌ای، «محدودیت‌های ۲۰ ساله» برنامه هسته‌ای و «تعلیق ده‌ساله» فعالیت‌های هسته‌ای ایران و سه برابر کردن زمان «گریز هسته‌ای»<sup>۲</sup> می‌داند. او رویکرد ایران به فناوری هسته‌ای را منطقی و حق ایران می‌داند و به عملکرد گذشته آمریکا و غرب در مورد ایران انتقاد می‌کند و می‌گوید:

وقتی که آمریکا و قدرت‌های غربی اولین دموکراسی‌شان (اشاره به دولت دکتر مصدق) را در حمایت از شاه سرنگون کردند. وقتی در جنگ و وحشتناک هشت‌ساله با عراق از صدام حسین حمایت کردند... چیزی که معادله را به هم می‌زند، زمانی است که یک کشور سلاح هسته‌ای به دست می‌آورد... شاهد آن کره شمالی که به علت داشتن سلاح هسته‌ای، یک دولت مسئله‌دار و بسیار خطرناک است. اگر بتوانیم از این اتفاق در سایر نقاط جهان جلوگیری کنیم، آن چیزی است که به ریسک خود می‌آورد... آنچه به اسرائیلی‌ها می‌توانم بگویم عبارت است از: اول - این بهترین روش ماست که مطمئن شویم؛ ایران سلاح هسته‌ای نخواهد داشت. دوم - این پیام روشن به ایران خواهد بود که در کل منطقه اگر کسی متعرض اسرائیل شود، آمریکا آنجا خواهد بود. من فکر می‌کنم که ترکیبی از یک مسیر دیپلماتیک از یک طرف و هم‌زمان ارسال یک پیام روشن به ایرانیان که شما باید رفتار خود را عوض کنید و اینکه ما از تداوم هر فعالیت تهاجمی ناپایدارسازی، از متحدانمان حفاظت خواهیم کرد، نه تنها دوستانمان را مطمئن خواهد ساخت که تنش را پایین خواهد آورد. او، حق ایران می‌داند برای به دست آوردن فناوری و رسیدن به علم و دانش و تولید، اقدام کند. او سعی می‌کند به مخالفان خود گوشزد

کند که بین «ایران تهاجمی» و «ایران دفاعی» که حق ایران است، تفاوت قائل شوند. او به نگرانی‌های ایرانیانی که نگران «تغییر رژیم» هستند و طرفداران «تغییر رژیم» در آمریکا، تأکید می‌کند که: «تأکید می‌کنم قرارداد هسته‌ای بر مبنای ایده تغییر رژیم استوار نشده است». او نظارت بر تأسیسات هسته‌ای ایران را «بی‌سابقه و فراتر از پروتکل الحاقی» می‌داند و می‌گوید: به هر جا که مشکوک شویم، بازرسی انجام خواهد شد و اگر ایران با این بازرسی‌ها مخالفت کند؛ «سازوکار بین‌المللی» وجود دارد که اگر طبق این سازوکار بازرسی صورت بگیرد، ایران حق و توند ندارد. اوباما، تعلیق تحریم‌ها را از موقعی می‌داند که ایران تعهدات خود در مورد فوردو و سانتریفیوژها را اجرا کند.<sup>۳</sup> اوباما از تبدیل ایران به قدرت منطقه‌ای هم سخن می‌گوید؛ اگر ایران اظهارات ضد اسرائیلی، ضد سنی، ضد یهود...<sup>۴</sup> را کنار بگذارد و اگر قدرت نظامی‌اش را فقط برای محافظت از خود حفظ کند و به‌عنوان یک بازیگر بین‌المللی نقش خود را ایفا کند، می‌تواند به قدرت منطقه‌ای تبدیل شود، نه اینکه در مجموعه‌ای از جنگ‌های نیابتی درگیر شود.

اوباما، جمعیت، مساحت و منابع ایران را برای قدرت منطقه‌ای ایران ذکر می‌کند و تأکید می‌کند که ایران برای تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای، نیازی به بمب اتمی، ضدیت با یهودیان، اسرائیل و سنی‌ها ندارد.

اوباما در مورد تحریم‌های مربوط به تسلیحات کشتار جمعی، موشک‌ها، حقوق بشر و تروریسم هم سخن گفته و می‌گوید:

تحریم‌های مربوط به تسلیحات کشتار جمعی و موشک‌ها باقی خواهند ماند. برخی از تحریم‌ها مربوط به حقوق بشر و تروریسم هستند که با توافق هسته‌ای، وضع بهتر خواهد شد.

اوباما، در مورد کشورهای حاشیه خلیج فارس، سعی کرده است که ضمن توجه دادن به شرایط داخلی آنها، نگرانی آن‌ها را کاهش دهد. او به این کشورها هشدار می‌دهد که «به دنبال اصلاحات داخلی در این کشورها باشند» و برای

تحرکات ضد امریکایی، ضد اسرائیلی و ضد یهود آنها عمیقاً نگران کننده است. گرایش‌های عمیقی در این کشور وجود دارد که نه تنها با منافع امنیت ملی ما در تضاد است، بلکه با منافع متحدین ما در منطقه [خاورمیانه]، در تقابل است. اختلافات ما با ایرانی‌ها واقعی است.

اوباما، در مورد ایران به نشانه‌های مثبت، از نظر خود هم، با صراحت اشاره می‌کند:

... آنچه ما مشاهده کردیم این است که یک گرایش عمل‌گرا در رژیم ایران وجود دارد... آن‌ها نگران امنیت خود هستند. تاندازه‌ای به واکنش مردمشان حساس و جوابگو هستند. انتخاب رئیس‌جمهور روحانی این را نشان داد که با تأکید آن‌ها بر اقتصاد و خواسته‌شان برای وصل شدن به اقتصاد جهانی، اشتیاق زیادی در میان ایرانی‌ها برای پیوستن به جامعه جهانی وجود دارد... فرصتی برای نیروهایی ایجاد شده که می‌خواهند از چارچوب تنگ‌نظرانه سال‌های پیشین خارج شوند و در مسیر متفاوتی قرار بگیرند. این یک گسست رادیکال نیست، اما فکر می‌کنم شناسی به ما داده شده که نوعی جدید از روابط را تجربه کنیم و به نظرم توافق هسته‌ای می‌تواند بستری بالقوه برای تحقق این امر باشد.

او، در مورد رهبری معتقد است که آیت‌الله خامنه‌ای در نامه‌هایش مواردی که «ظلم علیه ایران می‌دانسته وجود دارد» ولی «به مذاکره کنندگان ایرانی میدان مانور برای دادن امتیازات مهم داد تا بتوانند چارچوب توافقی را محقق کنند. اوباما معتقد است که «آیت‌الله خامنه‌ای همچنان به غرب بدگمان است و در مسائل بین‌المللی انعطاف‌ناپذیر».

اوباما می‌گوید که آیت‌الله خامنه‌ای معتقد است «نظام تحریمی که علیه ایران اعمال شد، این کشور را در بلندمدت تضعیف خواهد کرد و او در واقع خواست ایران دوباره به جامعه ملل وارد شود».

اوباما از غرور ملی ایرانیان هم سخن می‌گوید: ...ایران رژیمی است که در بالاترین سطوح آن آرزوی محو اسرائیل و نفی هولوکاست شده است و ایده‌های ضدیهودی (Anti-Semitic) دارند. کشور بزرگی با جمعیت زیادی است که قدرت نظامی پیچیده‌ای دارد.

لذا، اسرائیل حق دارد نگران باشد که ایران مطلقاً سلاح هسته‌ای به دست نیاورد. حمله نظامی یا مجموعه‌ای از حملات نظامی فقط برنامه هسته‌ای را به تأخیر خواهد انداخت و تدریجاً ایرانی‌ها خواهند گفت: «موقعی که شما سلاح هسته‌ای نداشته باشید، این است آنچه اتفاق می‌افتاد: حملات نظامی آمریکا».

این مسئله هسته‌ای به مسئله غرور و ناسیونالیسم ایرانی پیوند خورده و حتی اصلاح‌طلب‌ها نیز با بخشی از برنامه هسته‌ای در داخل کشورشان موافق هستند... چگونگی ایرانی‌ها در جنگ هشت‌ساله با عراق یک میلیون کشته<sup>۲</sup> دادند

حل مشکلات داخلی خود به تغییرات تن دهند و گفت‌وگوی مؤثر با ایران داشته باشند. او اظهار امیدواری کرده که با ایجاد توازن در منطقه میان ایران و عربستان، توجه همه نیروها معطوف به مبارزه با داعش در خاورمیانه شود.

## توافق هسته‌ای با ایران نقطه آغاز یک طرح بزرگ است

اوباما در پایان این مصاحبه مفصل، استراتژی آینده خود را در منطقه به‌طور خلاصه و با تلویح بیان می‌کند و می‌گوید:

ما همکاری می‌کنیم، اما در نهایت توانایی‌هایمان را هم حفظ می‌کنیم... ایران نمی‌تواند به بمب اتم دست یابد... امیدوارم قرارداد اخیر دوره‌ای جدید از روابط ایران و آمریکا و همچنین ایران و همسایگانش باشد. منافع بنیادین ایالات متحده نفت نیست، سرزمین نیست. منافع ما در این است که همه در صلح زندگی کنند، متحدانمان مورد حمله قرار نگیرند. بشکته‌های بمب بر سر کودکان ریخته نشود و آوارگی‌های بزرگ رخ ندهد. منافع ما در این است که مطمئن شویم منطقه کار می‌کند و اگر منطقه به‌خوبی کار کند، این یک طرح بزرگ است که فکر می‌کنم توافق هسته‌ای با ایران نقطه آغاز این طرح است.

پی‌نوشت

۱- [www.mytimes.com/2015/04/06/opinion/Thomas-fridman-the-obama-doc-trine-and-iran-interview.html?-t=0](http://www.mytimes.com/2015/04/06/opinion/Thomas-fridman-the-obama-doc-trine-and-iran-interview.html?-t=0)  
۲- اوباما در اینجا اشتباه می‌کند، تعداد شهدای جنگ حدود دویست هزار نفر و معلولین جنگ حدود یک میلیون نفر بوده‌اند.

۳- منظور اوباما از گریز هسته‌ای Breakout time است که به‌زعم وی در گذشته اگر ایران تصمیم به ساخت سلاح هسته‌ای می‌گرفت حدود چهار ماه زمان لازم داشت و با این تفاهم به یک سال افزایش یافته است.

۴- تعهدات فردو، عدم غنی‌سازی اورانیوم و خروج مواد «شکافت‌پذیر»، اورانیوم، از آنجاست و در مورد سانتریفیوژها از مسیر تولید خارج کردن، حدود ۱۴ هزار سانتریفیوژ خواهد بود که این دو در کوتاه‌مدت، مقدور خواهند بود.

۵- منظور اوباما از مواضع ضداسرائیلی، ادبیات احمدی‌نژاد و نظامیان است که علناً خواستار محور اسرائیل از نقشه جغرافیایی جهان هستند و الا مخالفت با اسرائیل و عدم به رسمیت شناختن اسرائیل را در مصاحبه دیگری و در پاسخ به نتانیاهو، اعلام کرده است. ضمناً ایران، مواضع ضد یهود نداشته است ولی در رابطه با برادران اهل تسنن در داخل و خارج کم‌کاری و ندانم‌کاری شده است. در رابطه با کشورهای سنی همسایه سیاست ایران زیگراگی بوده و در دوران آقایان هاشمی و خاتمی به سمت تعامل سازنده و در زمان احمدی‌نژاد به سمت تخاصم، حرکت کرده‌ام. ■

## نظر اشتباه جنگ‌طلبان در مورد ایران

نویسنده: تریتا پارسی\*

برگردان: هادی عبادی

موضوع به همین سادگی است: صلح پیروز شد و جنگ شکست خورد. بدون هیچ تردیدی چارچوب بیانیه‌ای که ارائه شد، به بخشی از تاریخ تبدیل شد. یعنی برای نخستین بار هم برنامه هسته‌ای ایران و هم تحریم‌ها تزلزل یافت.

همان‌طور که در سال ۲۰۰۳ در مقاله «هم‌پیمانی ارزشمند، توافقات مخفی ایران و آمریکا» شرح دادم، ایران فقط ۱۶۴ سانتریفیوژ داشت. در این مقاله به گفت‌وگوی ایران و آمریکا اشاره شد، اما دولت جورج بوش از این امر اجتناب کرد.

دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور آمریکا در پاسخ این پیشنهاد به طعنه گفت: «ما با محور شرارت گفت‌وگو نمی‌کنیم.» در عوض دولت بوش راه تحریم‌ها و تهدید به جنگ را در پیش گرفت.

ایران نیز برنامه هسته‌ای خود را توسعه بخشید. این کشور تا سال ۲۰۰۵، سه هزار سانتریفیوژ داشت. ایران دوباره بحث توقف توسعه برنامه هسته‌ای خود و آغاز گفت‌وگوها را مطرح کرد، اما ایالات متحده دوباره از این امر اجتناب کرد.

تا زمان به قدرت رسیدن باراک اوباما، ایرانی‌ها حدود ۸۰۰۰ سانتریفیوژ داشتند. اوباما پس از شروع دوران ریاست‌جمهوری و با شکست تلاشی اندک در حوزه دیپلماسی، فشار از طریق تحریم‌ها را آغاز کرد. همان‌طور که ایالات متحده تحریم‌های بی‌سابقه خود را آغاز کرد، ایران نیز به فعالیت‌های اتمی خود شدت بخشید.

ایران تا پایان سال ۲۰۱۳، ۲۲ هزار سانتریفیوژ داشت. این کشور ذخیره بزرگی از اورانیوم غنی‌شده هم در سطح ضعیف و هم در سطح متوسط داشت. ایران بر چرخه سوخت مسلط شد. افزایش فشارها و تحریم‌ها به تولید سانتریفیوژهای بیشتر انجامید. افزایش تدریجی فشارها به آرامی ایالات متحده را با بدترین گزینه یعنی جنگ روبرو ساخته بود. تا اینکه

گزینه دیپلماسی با انتخاب حسن روحانی در ایران و همکاری باراک اوباما در آمریکا آغاز شد. اکنون و با تقدیر از پافشاری و دیپلماسی خستگی‌ناپذیر دو طرف است که رشد برنامه اتمی ایران متوقف شده و حتی برای نخستین بار است که تعداد سانتریفیوژهای فعال ایران کاهش یافته است. هیچ روش دیگری به این امر نینجامد و منتقدان نمی‌توانند از این امر ایرادی بگیرند.

منتقدان نه‌تنها در روش مدیریت مسئله هسته‌ای، بلکه تقریباً در مورد همه چیز دچار اشتباه بودند. آنها می‌گفتند ایران هیچ‌گاه ارزشی برای وعده‌های خود قائل نیست. آنها کاملاً در اشتباه بودند. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بارها تأیید کرده که ایران به تعهدات خود وفادار بوده است. امروز نیز باراک اوباما این اقدام رئیس‌جمهور را تحسین کرده است.

منتقدان می‌گفتند ایران فقط زمان می‌خرد. آنها در این مورد نیز اشتباه می‌کردند. هر دو طرف با صداقت مذاکره کردند. اگر ایرانی‌ها فقط به قصد خرید زمان مذاکره می‌کردند بهترین شانس برای ترک مذاکرات را زمانی داشتند که ۴۷ سناتور نامه‌ای نوشته و در آن اعلام کردند که توافق را خنثی خواهند کرد. اگر ایران در آن زمان میز مذاکرات را ترک می‌کرد، جامعه جهانی این کشور را سرزنش نمی‌کرد. ایران چنین اقدامی را انجام نداد و برعکس، در تمام طول تعطیلات نوروزی به مذاکرات ادامه داد.

منتقدان اظهار می‌کردند که مذاکرات طولانی شده است. مدت متوسط برای توافقات کلی، ۸۹۹ روز بوده که ۲/۴ سال می‌شود. توافق مربوط به ایران فقط ۱/۵ سال طول کشیده که سریع‌تر از توافقات کلی است.

منتقدان می‌گفتند ایران به علت نظر رهبری عالی‌مقام و ایدئولوژی دولتی، هیچ‌گاه حاضر به معامله نمی‌شود. مجدداً باید گفت آنها اشتباه می‌کردند. همان‌طور که هفته گذشته در نشریه آتلانتیک شرح دادم، آیت‌الله خامنه‌ای همواره به مذاکرات نظر مثبتی داشته است، به شرط اینکه منافع ملی ایران را تأمین کند.

اقدام‌های زیادی باقی مانده تا انجام شود. اوباما هنوز نبرد در کنگره را نبرده است. این اقدامی ساده نیست، اما او مزیت بزرگی دارد. هر آنچه منتقدان گفته‌اند اشتباه از آب درآمده و هر قولی که او داده قادر به انجام آن بوده است.

در نهایت اینکه رهبران واقعی می‌دانند تاریخ در مورد آنها براساس انتقادهای بی‌اساس که از آنها می‌شود قضاوت نمی‌کند، بلکه براساس میزان شجاعتی که برای به‌دست آوردن صلحی فراتر از امر معمول ابراز می‌دارند مورد داوری قرار می‌گیرند.

منبع: نشنال اینترست ■

\*Trita Parsi

# نتانیاهاو به عمد نکاتی را در کنگره نگفت

نویسنده: گری سیک\*

برگردان: صبا نائلی

گروهی از دوستان نظر من را درباره سخنرانی نتانیاهاو در کنگره آمریکا جويا شدند. در زیر نکاتی درباره این سخنرانی بیان می‌کنم.

این سخنرانی مانند یک میتینگ انتخاباتی بود؛ البته که نتانیاهاو برای یک دوره دیگر نخست‌وزیری تبلیغ می‌کند، اما او در حال فعالیت برای جلوگیری از هر توافقی با ایران که باعث نزدیکی ایران و آمریکا می‌شود نیز هست. (توافقی که او را از دشمن مورد علاقه‌اش محروم می‌کند).

در هر سخنرانی سیاسی، مطالبی که می‌گویید مهم است، اما مهم‌تر از آن مطالبی است که نمی‌گویید، شما نمی‌خواهید چیزی بگویید که از ارزش هدف اصلی‌تان بکاهد. بنابراین نتانیاهاو به چه مطالبی در سخنرانی‌اش اشاره نکرد؟

۱. ایران ذخیره اورانیوم غنی‌سازی شده‌اش را به‌شدت و به‌سرعت کاهش داده است. کارتون بمب نتانیاهاو را به یاد دارید که قرار بود تابستان گذشته منفجر شود؟ سوخت این بمب خارج شده و احتمالاً این روند تا آخر ادامه خواهد داشت. مطالبی که نتانیاهاو به آن اشاره نکرد.

۲. برخلاف تصور نتانیاهاو که همه چیز طی دوره ۱۰ ساله (تعلیق) تمام می‌شود، بازرسی‌ها بعد از این دوره ادامه خواهد یافت. مطالبی که نتانیاهاو به آن اشاره نکرد.

۳. رآکتور آب سنگین اراک به‌طور دائمی تغییر کرده؛ بنابراین پلوتونیوم نزدیک به صفر تولید می‌کند. نتانیاهاو نه تنها به این موضوع اشاره نکرد، بلکه این رآکتور و پلوتونیوم آن را یکی از تهدیدات موجود خواند.

۴. او با ادعای همیشگی خود که ایران به دنبال دستیابی به سلاح اتمی است، نظر سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل را مبنی بر تمایل نداشتن ایران به ساخت سلاح اتمی نادیده گرفته است. این ادعا همچنین مغایر با نتایج گزارش‌های آژانس است که چندین بار به این نتیجه رسیده که هیچ ماده‌ای برای اهداف نظامی تولید نشده است.

۵. تمام کشورهای بزرگ دنیا در این مذاکرات همکار آمریکا هستند؛ بنابراین مداخلات کنگره آمریکا که باعث نرسیدن به توافق می‌شود نه تنها روی این کشور، بلکه روی تمامی متحدان آمریکا اثر می‌گذارد. اگر ما به تعهداتمان عمل نکنیم،

دلیلی برای ادامه تحریم‌ها به مدت طولانی وجود ندارد. مطالبی که نتانیاهاو به آن اشاره نکرد.

آیا بیان‌نکردن این مسائل به نفع زمان است؟ چرا نتانیاهاو تنها مطالبی را نگفت که باعث تردید در نظریه‌اش (تلاش ایران برای ساخت سلاح اتمی) می‌شود؟

نتانیاهاو ابراز داشت که ایران یک حکومت قدرتمند خشن است که اخیراً بر چهار کشور غلبه کرده: عراق، لبنان، سوریه و یمن. من متأسفم اما به‌عنوان کسی که رویدادهای منطقه را از نزدیک دنبال می‌کند باید بگویم که این حرف احمقانه است، به‌ویژه در مورد عراق. دلیل سرکاربودن یک دولت شیعه در بغداد حمله جرح دلبو بوش به این کشور (با حمایت شدید نتانیاهاو) و روی کار آوردن یک دولت شیعه طرفدار ایران است.

اما او همچنین بیان کرد که این قدرت غالب منطقه به‌اندازه‌ای آسیب‌پذیر است که با وضع تحریم‌های بیشتر تسلیم خواهد شد. او با دقت به این موضوع اشاره نکرد که ما در سال ۲۰۰۳ از توافقی که بر مبنای آن تعداد سانتریفیوژهای ایران در حدود ۳۰۰۰ عدد محدود می‌ماند، سر باز زدیم و شروع به وضع تحریم‌های بیشتر و بیشتر کردیم. ۱۰ سال بعد ایران ۲۰۰۰۰ سانتریفیوژ و یک برنامه هسته‌ای بسیار گسترده داشت. او به این موضوع و نیز به اینکه ۲۰ سال پیش در سال ۱۹۹۲ پیش‌بینی کرده بود ایران ظرف ۳ تا ۵ سال به سلاح اتمی مجهز خواهد شد اشاره‌ای نکرد.

او تأکید کرد که ایران قابل اعتماد نیست. قبول؛ اما

وقتی یک توافق با دشمن را تدارک می‌بینید (مانند توافق SALT (مذاکرات محدود کردن سلاح) با شوروی) شما اعتماد نمی‌کنید، بلکه راستی‌آزمایی می‌کنید و این چیزی است که مذاکرات اخیر به دنبال آن است.

تنها بدیل نتانیاهاو راه‌حلی افسانه‌ای است: از میز مذاکرات دور شویم و ایران به مخالفت‌هایش پایان دهد و کل توان هسته‌ای خود را از بین ببرد. سروکارداشتن ۳۶ ساله ما با ایران نشان می‌دهد که این امر تنها در سرزمین عجایب امکان‌پذیر است. شاید این خواست سیاستمداران باشد و آنها به دنبال چنین چیزی باشند، اما عملاً راهی وجود ندارد که ایران برنامه هسته‌ای خود را تغییر یا تعدیل دهد.

واقعیت: ما از مذاکرات کناره‌گیری کنیم، ایران همه برنامه‌های غنی‌سازی خود را مجدداً آغاز می‌کند، ما مداخله نظامی می‌کنیم و ایران بمب می‌سازد.

این سخنرانی یک تئاتر سیاسی عالی بود، اما توهینی بود به شعور و اطلاعات هر کسی که به این مسائل اهمیت می‌دهد. تأثیر آن در اسرائیل چیست؟ روی کنگره‌ای که از نقش خود برای دستیابی به توافقی رو به پایان آگاه است چه تأثیری خواهد داشت؟ در چند هفته دیگر خواهیم فهمید.

\*Gary Slick

## پی‌نوشت:

این مطلب از صفحه شخصی گری سیک، مشاور سابق کاخ سفید در امور خاورمیانه برداشته شده است. ■



## نمایش احمقانه نتانیاهو در کنگره امریکا

نویسنده: یوری آونری\*

برگردان: صبا نائلی

ناگهان این سخنرانی مرا به یاد چیزی انداخت. من سخنرانی بنیامین نتانیاهو در کنگره امریکا را دیدم. مردهایی با کت و شلوار (و زنانی رسمی) در ردیف‌های پشت هم که بالا و پایین می‌پرند، به شدت تشویق می‌کنند و فریادهایی از سر تأیید می‌کشند.

این فریادها قبلاً هم زده شده بود. من کجا این فریادها را شنیده بودم؟

ناگهان به یاد آوردم. پارلمان دیگری در اواسط دهه ۳۰ میلادی بود که رهبری در آن سخنرانی می‌کرد. ردیف‌های پشت هم از اعضای مجلس آلمان با علاقه شدید به این سخنرانی گوش می‌کردند و هر چند دقیقه از جا برمی‌خاستند و فریادهایی به نشانه تأیید سر می‌دادند.

البته که کنگره ایالات متحده امریکا مجلس آلمان نیست، اعضای کنگره به جای پیراهن‌های قهوه‌ای، کت و شلوارهای تیره می‌پوشند و فریاد نمی‌زنند «Heil» (منظور «های هیتلر» است)، اما چیزی غیر واضح می‌گویند. هنوز این فریادها تأثیری مشابه دارند و تا حدودی شوکه کننده‌اند. دوباره به زمان حال باز گشتم. صحنه ترسناک نبود، اما احمقانه بود، اینجا اعضای قوی‌ترین پارلمان دنیا مانند عده‌ای احمق رفتار می‌کردند. ممکن نیست که چیزی مانند این حتی در پارلمان اسرائیل رخ دهد. من با وجود عضویت سابقم در این پارلمان آن را تأیید نمی‌کنم، اما در مقایسه با کنگره، مجلس اسرائیل اجرای کامل رؤیای افلاطون است.

آبا ابا<sup>۱</sup> یک بار سخنرانی مناخیم بگین<sup>۲</sup> را با کیک سوفله فرانسوی مقایسه کرد، پر از هوا با مقدار کمی خمیر؛ دوباره این سخنرانی نیز می‌توان همین را گفت.

این سخنرانی شامل چه مواردی بود؟ مطمئناً هولوکاست، به همراه آن دغل کار اخلاقی الی ویزل<sup>۳</sup> که در جایگاه کنار همسر نتانیاهو که به

وضوح از سخنرانی شوهرش لذت می‌برد، نشسته بود.

سخنرانی به کتاب استر که درباره نجات یهودیان پارسی از دست وزیر بی‌رحم پارسی هامان که قصد نابود کردن یهودیان را داشت نیز اشاره می‌کند. هیچ کس نمی‌داند که این متن مشکوک چگونه وارد کتاب مقدس شده است. در این متن هیچ اشاره‌ای به خدا و سرزمین موعود نشده و استر بیشتر یک زن بد است تا یک شیرزن یا زنی قهرمان. کتاب با کشتار تعداد زیادی از پارسیان به دست یهودیان پایان می‌یابد.

مانند همه سخنرانی‌های نتانیاهو این سخنرانی نیز بیشتر شامل رنج زیادی که یهودیان طی سالیان دراز برده‌اند و تلاش ایرانیان شرور-نازی‌های جدید- برای نابود کردن یهودیان بود، اما این بار این اتفاقات نخواهد افتاد چرا که ما بنیامین نتانیاهو و البته جمهوریخواهان را داریم که از ما محافظت کنند.

نتانیاهو خود را چرچیل دوم می‌پندارد و در واقع چرچیل پیش از نتانیاهو تنها رهبر خارجی بود که سه بار در کنگره امریکا صحبت کرد، اما چرچیل برای محکم کردن اتحادش با رئیس‌جمهور وقت امریکا فرانکلین روزولت که نقش زیادی در

جنگ انگلیس داشت به امریکا رفت در حالی که نتانیاهو برای تف انداختن روی صورت رئیس‌جمهور کنونی باراک اوباما رفته بود.

سخنرانی چه نکاتی را در بر نداشت؟ هیچ صحبتی از فلسطین و فلسطینیان، صلح، راه‌حل تشکیل دو دولت، کرانه غربی، نوار غزه، اورشلیم، آپارتاید، اشغال، توافق‌ها و توان هسته‌ای خود اسرائیل نشد؛ البته که صحبتی از طرح منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای با بازرسی دوجانبه نیز نشد.

درواقع هیچ پیشنهاد واقعی مطرح نشد. بعد از متهم کردن مذاکره‌کنندگان هسته‌ای به رسیدن به یک توافق بد و کنایه‌زدن به باراک اوباما و جان کری به عنوان افرادی ساده‌لوح و احمق او هیچ آلت‌رناتیوی ارائه نداد.

چرا؟ من فرض می‌کنم که متن اصلی سخنرانی شامل نکات زیادی بود. تحریم‌های جدید مخرب علیه ایران، درخواست از بین بردن کل تأسیسات هسته‌ای ایران و پایانی اجتناب‌ناپذیر: حمله نظامی امریکا و اسرائیل.

اما همه این‌ها حذف شد. افراد اوباما قاطعانه به او هشدار داده بودند که افشای جزئیات مذاکرات به عنوان خیانت به اعتماد آنها تلقی می‌شود.



شeldon ادلسون

میزبانان جمهوریخواه او نیز هشدار داده بودند که مردم امریکا آمادگی شنیدن درباره جنگ دیگری را ندارند.

چه چیزی از سخنرانی باقی ماند؟ یک سری حقایق تکراری خسته کننده درباره مذاکرات که همه آن را می دانند. این تنها قسمت خسته کننده سخنرانی بود. برای دقایقی هیچ کس از جایش بر نمی خاست و فریاد نمی زد. الی ویزل خواب آلود به نظر می رسید. شلدون ادلسون<sup>۴</sup> مهمترین فرد جمع و رئیس کنگره جمهوریخواه اصلاً نشان داده نمی شد اما او آنجا بود و به نوکر خود (نتانیا هو) خیره شده بود.

به هر حال چه اتفاقی برای جنگ نتانیا هو خواهد افتاد؟

زمانی را که ارتش اسرائیل (IDF) در شرف بمباران ایران تا مرز نابودی بود به یاد دارید زمانی که ممکن بود ارتش امریکا تمام تأسیسات هسته ای ایران را از بین ببرد؟

خوانندگان این ستون شاید به یاد داشته باشند که سال ها پیش به آنها اطمینان دادم جنگی رخ نخواهد داد، بی هیچ اما و اگر، بدون هیچ راه دررویی برای عقب نشینی. من قاطعانه گفتم که هیچ دوران جنگی در پیش نخواهد بود. مدت ها پس از آن تمام فرماندهان پیشین ارتش و اطلاعات اسرائیل بر ضد جنگ صحبت کردند. بنی گانتز (Benny Gantz) فرمانده نیروهای ارتش فاش کرد که هرگز فراخوانی برای حمله به تأسیسات هسته ای ایران داده نشده بود.

چرا؟ زیرا چنین عملیاتی می تواند به یک فاجعه جهانی منجر شود. ایران فوراً تنگه هرمز را خواهد بست، این تنگه تنها ۱۲ مایل پهنا دارد اما ۳۵ درصد از نفت جهان که در دریا حمل می شود باید از آن عبور کند. این به معنای یک بحران جهانی اقتصادی ناگهانی می باشد.

برای باز کردن و باز نگه داشتن این تنگه باید بخش بزرگی از ایران در جنگ زمینی اشغال شود. حتی جمهوریخواهان هم از چنین اتفاقی می ترسند. توان نظامی اسرائیل برای چنین ماجراجویی بسیار کم است و البته که اسرائیل نمی تواند جنگی را بدون رضایت امریکا شروع کند. این واقعیت است نه لفاظی؛ حتی سناتورهای امریکایی نیز می توانند تفاوت بین این واقعیت و لفاظی را ببینند.

محور سخنرانی نتانیا هو قلع و قمع ایران بود. ایران شیطان مجسم است که رهبران آن هیولاهایی انسان نما هستند. ایرانیان تروریست در سراسر دنیا در حال برنامه ریزی برای انجام اعمال شنیع هستند. آنها برای نابود کردن امریکا موشک های قاره پیمای بالستیک می سازند و به محض به دست آوردن کلاهک هسته ای (الان یا ۱۰ سال دیگر) اسرائیل را نابود خواهند کرد. اما در واقعیت در صورت انجام این عملیات (حمله اتمی ایران به اسرائیل) توان حمله دوم اسرائیل

## افراد اوپاما قاطعانه به او هشدار داده بودند که افشای جزئیات مذاکرات به عنوان خیانت به اعتماد آنها تلقی می شود. میزبانان جمهوریخواه او نیز هشدار داده بودند که مردم امریکا آمادگی شنیدن درباره جنگ دیگری را ندارند

(second-strike capability)<sup>۵</sup> که بر پایه زیردریایی هایی است که آلمان آن را تجهیز کرده ایران را ظرف چند دقیقه نابود خواهد کرد و یکی از قدیمی ترین تمدن های دنیا با پایانی ناگهانی مواجه خواهد شد. دولتمردان ایران باید عقل شان را از دست داده باشند که چنین اقدامی کنند.

نتانیا هو وانمود می کند که به این موضوع (بی عقل بودن آنها) باور دارد. (هنوز برای سال ها تاکنون اسرائیل رفتار دوستانه ای را با ایران بر سر لوله انتقال نفت ایلات- اشکلون دارد. این لوله توسط یک کنسرسیوم ایرانی- اسرائیلی در اسرائیل ساخته شده است). پیش از انقلاب اسلامی، ایران قوی ترین متحد منطقه ای اسرائیل بود و پس از انقلاب اسرائیل ایران را برای مبارزه با صدام حسین تجهیز نظامی کرد (بخشی از رسوایی بزرگ زمان ریگان که برای آزادی گروگان های امریکایی در لبنان به ایران تجهیزات نظامی داد) و اگر کسی به استر و تلاش های او برای نجات یهودیان اشاره می کند چرا به کوروش کبیر که به اسیران یهودی بابل اجازه بازگشت به اورشلیم را داد اشاره نمی کند؟ اگر بر اساس رفتار رهبران ایران قضاوت کنیم آنها در حال حاضر بعضی از تعصبات مذهبی خود را کنار گذاشته اند. هم اکنون آنها بسیار منطقی رفتار می کنند و مذاکرات سختی را به گونه ای که از یک کشور با آن میراث فرهنگی عظیم - فرهنگی بسیار قدیمی تر از یهودیت - انتظار می رود پیش می برند. نتانیا هو درست می گوید که نباید چشم بسته اعتماد کرد، اما طرح قلع و قمع ایران نیز احمقانه است.

در نگاهی وسیع تر ایران و اسرائیل متحدان غیرمستقیم هستند. برای هر دو آنها داعش دشمنی مرگبار است. به نظر من داعش برای اسرائیل از ایران خطرناک تر است و تصور می کنم که برای تهران هم داعش خطرناک تر از اسرائیل است.

(تنها جمله حائز اهمیت سخنرانی این بود: «دشمن دشمن من، دشمن من است.») بدترین حالت این است که ایران بمب بسازد، بنابراین چه می شود؟

شاید من یک اسرائیلی مغرور باشم اما از این موضوع نمی ترسم. من مایل ها دورتر از ارتش مجهز اسرائیل در تل آویو زندگی می کنم و در یک درگیری اتمی تبخیر خواهم شد اما هنوز احساس امنیت می کنم.

دهه هاست که ایالات متحده هدف بمب های هسته ای روسیه است، بمب هایی که می تواند میلیون ها نفر را در چند دقیقه از بین ببرد. آنها زیر چتری از «تعادل وحشت» (balance of terror) احساس امنیت می کنند، در بدترین حالت بین ایران و اسرائیل هم این تعادل مؤثر برقرار می شود. آلتوناتیو نتانیا هو در برابر دیپلماسی اوپاما چیست؟ همان طور که اوپاما گفت نتانیا هو هیچ پیشنهادی نداده است.

بهترین راه حل تعلیق است. خطر برای ۱۰ سال عقب می افتد و همان طور که خایم وایزمن<sup>۶</sup> گفته: «آینده خواهد آمد و برای آینده تصمیم می گیرد.»

در این ۱۰ سال هر اتفاقی ممکن است بیفتد، ممکن است رژیم ها عوض شوند، دشمنان به دوستان تبدیل شوند و برعکس، هر چیزی ممکن است اتفاق بیفتد.

حتی ممکن است - همان طور که خدا و رأی دهندگان اسرائیلی می خواهند - بین اسرائیل و فلسطین صلح برقرار شود امری که خار را از رابطه اسرائیلی ها و مسلمانان بیرون خواهد کشید.

### پی نوشت

۱- Abba Eban دیپلمات اسرائیلی، وزیر امور خارجه، وزیر آموزش و معاون نخست وزیر اسرائیل بود.

۲- Menachem Begin بنیانگذار حزب لیکود و ششمین نخست وزیر اسرائیل برای سال های ۱۹۷۷-۱۹۸۳.

۳- پروفیسور و فعال سیاسی یهودی امریکایی، او زندانی نازی ها بوده است.

۴- Sheldon Adelson صاحب روزنامه یهودی اسرائیل هیوم است که نقش مهمی در حزب جمهوریخواه و حزب لیکود در اسرائیل و تأثیر پرورشی زیادی روی نتانیا هو دارد.

۵- توان نظامی کشورها برای پاسخ به حمله اتمی کشوری دیگر. این اقدام تلافی جویانه با نیروی اتمی قوی تر از کشور جمله کننده صورت می گیرد.

۶- Chaim Weizmann اولین رئیس جمهور اسرائیل.

■Uri Avnery■

# ردگم کنی نتانیاهو در کنگره امریکا

## نتانیاهو با سخنرانی خود خواست تضادهای درون اسرائیل را کمرنگ کند

نویسنده: پال کروگمن\*

برگردان: صبا نائلی

چرا بنیامین نتانیاهو نیاز دارد ذهن‌ها را در واشنگتن منحرف کند؟ کاری که او با سخنرانی ضد ایرانی خود در کنگره انجام داد. اگر شما واقعاً تلاش می‌کنید تا روی سیاست خارجی امریکا اثر بگذارید، به رئیس‌جمهور آن توهین نمی‌کنید و به صفت مخالفان سیاسی‌اش نمی‌پیوندید؟ خیر، هدف اصلی سخنرانی تعریف کردن یک داستان هیجان‌انگیز خالی از واقعیت بود تا ذهن رأی‌دهندگان اسرائیلی را از نارضایتی‌های اقتصادی منحرف سازد، نارضایتی‌هایی که ممکن است آقایی نتانیاهو را از قدرت برکنار کند.

اما صبر کنید. چرا اسرائیلی‌ها ناراضی‌اند؟ به هر حال اقتصاد اسرائیل بر اساس معیارهای معمول خوب عمل کرده است و بحران اقتصادی را با کمترین آسیبی پشت سر گذاشته است. در درازمدت سریع‌تر از بیشتر اقتصادهای پیشرفته رشد کرده و به یک قدرت پیشرفته (high tech) تبدیل شده است. بنابراین چه چیزی برای نارضایتی وجود دارد؟ جواب - که به نظرم نمی‌رسد خیلی‌ها متوجه آن شده باشند - این است که رشد اقتصادی اسرائیل با توزیع مخرب درآمد همراه بود. زمانی اسرائیل کشور آرمان برابری بود - کیوتس‌ها اقلیت کوچکی بودند که بر دیدگاه‌های ملی تأثیر زیادی داشتند - تا اوایل دهه ۹۰ میلادی اسرائیل در عمل جامعه‌ای برابر بود.

از آن زمان به بعد اسرائیل اختلاف درآمد شدیدی را تجربه می‌کند. معیارهای اصلی نابرابری افزایش یافته‌اند. اکنون اسرائیل در کنار امریکا یکی از نابرابرترین جوامع در کشورهای توسعه‌یافته است. تجربه اسرائیل نشان می‌دهد که این اختلاف درآمد آثار مخرب سیاسی و اجتماعی بسیار زیادی دارد. دو سمت طیف درآمد رشد فقر در یک سمت طیف و ثروت شدید در سمتی دیگر را نشان می‌دهد.

بر اساس اطلاعات مطالعات درآمد لوکزامبورگ درصد اسرائیلی‌هایی که با درآمدی کمتر از نصف میانگین درآمد کشور زندگی می‌کنند - تعریف موردقبول فقر نسبی - بیشتر از دو برابر شده و بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۰ از ۱۰/۲ درصد به ۲۰/۵ درصد رسیده است. درصد کودکان فقیر از ۷/۸ درصد به ۲۷/۴ درصد رسیده است. هر دو این آمارها با اختلافی زیاد بدترین آمار کشورهای پیشرفته است.

چشم‌انداز ایران: پروفیسور پال کروگمن برنده جایزه نوبل اقتصاد و طرفدار مکتب کینز پیش از انتخابات در اسرائیل و در پی سخنرانی نتانیاهو در کنگره امریکا مقاله‌ای در روزنامه کثیرالانتشار نیویورک تایمز در ۱۶ مارس ۲۰۱۵ با عنوان «Israel's Gilded Age» با الهام از «از کوزه همان برون تراود که در اوست» و همچنین «تضاد ذاتی شیء یعنی اسرائیل است» منتشر کرده و سعی کرده نشان دهد انگیزه نتانیاهو از سخنرانی‌اش در کنگره، منحرف کردن تضادهای درون اسرائیل پیش از انتخابات است. علاوه بر آنچه پال کروگمن بر شمرده اصلی‌ترین خطر برای نتانیاهو و بنیادگرهای یهود وجود ۱/۷ میلیون نفر شهروند فلسطینی تبار درون اسرائیل است که خط انتفاضه را هم قبول دارند و در انتخابات اخیر ۱۵ کرسی پارلمان را به دست آوردند و همان‌طور که توماس فریدمن در مقاله خود پس از انتخابات اسرائیل نوشته سخنرانی ضد ایرانی نتانیاهو در کنگره و بیانات نژادگرا و ضد فلسطینی او در شب انتخابات نشان می‌دهد که سعی دارد ملتی به نام فلسطین را نابود کند چنان‌که نسل‌کشی در غزه نشان‌دهنده آن بود. هرچند این کار به افول او و بنیادگرایی یهود یعنی اسرائیل بدون ثبوت منجر شد.

عرب‌ها و یهودی‌های متعصب؛ اما مشخص است که دلیل آمار بالای فقر، سیاست‌های اسرائیل است: اسرائیل کمتر از هر کشور دیگری برای بیرون کشیدن مردم از فقر تلاش کرده حتی کمتر از امریکا.

جایگاه افسران صاحب‌منصب اسرائیل حاصل از تلاش و نوآوری آنها نیست، بلکه این جایگاه حاصل موفقیت خانواده‌هایشان در به دست آوردن کنترل شرکت‌هایی است که دولت در دهه ۸۰ میلادی خصوصی‌سازی کرد. این‌ها مسلماً جایگاه خود را با دخالت‌های بی‌جا در سیاست‌های دولت و کنترل بانک‌های اصلی حفظ می‌کنند.

به‌طور خلاصه اکنون اقتصاد سیاسی سرزمین موعود با بیداد در پایین و فساد در بالا تعریف می‌شود و بسیاری از اسرائیلی‌ها نتانیاهو را بخشی از این مشکل می‌دانند، چرا که او مدافع سیاست‌های بازار آزاد است و مانند کریس کریستی طرفدار پروپاقرص زندگی با پول مالیات‌دهندگان است، اما ناشیانه آن را انکار می‌کند.

بنابراین نتانیاهو تلاش دارد تا موضوع را از نابرابری داخلی به تهدیدات خارجی تغییر دهد، تاکتیکی که کسانی که دوران بوش پسر را به یاد می‌آورند باید با آن آشنا باشند.

\* Paul Krugman

۱- Chirs Christie، سیاست‌مدار آمریکایی عضو حزب جمهوری خواهان؛ او از سال ۲۰۱۰ فرماندار نیوجرسی است.

منبع: نیویورک تایمز ■

فقر نسبی به خصوص درباره کودکان مفهوم درستی است. خانواده‌هایی که با درآمدی بسیار کمتر از شهروندان بلندپایه زندگی می‌کنند، با جامعه بیگانه شده و ناتوان از ایفای نقش کامل در زندگی اجتماعی می‌شوند. کودکانی که در این خانواده‌ها رشد می‌کنند مطمئناً در معرض خطرات و مشکلات دائمی هستند.

در سمت دیگر طیف، بخش بزرگی از درآمدها به ۱ درصد بالایی جامعه می‌رسد و تمرکز بسیار زیاد ثروت و قدرت در بین گروه خیلی کوچکی در بالا وجود دارد (اطلاعات در دسترس به‌طور گنج‌کننده‌ای این را نشان نمی‌دهند) بر اساس گزارش بانک اسرائیل تقریباً ۲۰ خانواده کنترل شرکت‌هایی را در اختیار دارند که مالک نیمه از کل سهام بورس اسرائیل هستند. ساختار این کنترل، پیچیده و مبهم است و این شرکت‌ها به‌صورت هر می‌کار می‌کنند به گونه‌ای که یک خانواده شرکتی را در زیرمجموعه خود اداره می‌کند که آن شرکت شرکت‌های دیگری را اداره می‌کند و این هرم به همین صورت پیش می‌رود. باینکه بانک اسرائیل به‌شدت محافظه‌کارانه سخن می‌گوید و مراقب جملات خود هست؛ اما به‌وضوح مشخص است که از پتانسیلی که این تمرکز قدرت در خلق سودجویی شخصی دارد نگران است. چرا نابرابری اسرائیلی‌ها یک مسئله سیاسی است؟ زیرا این نابرابری نباید این قدر شدید باشد.

شاید فکر کنید که نابرابری در اسرائیل نتیجه طبیعی یک اقتصاد پیشرفته است که حاصل آن نیاز شدید به نیروی کار متخصص و اقلیت با درآمد کم است



# آیا نتانیاهو تاریخ‌ساز خواهد شد؟

نویسنده: توماس فریدمن\*

برگردان: صبا نائلی

اکنون کاملاً مشخص است بنیامین نتانیاهو عنصر مهمی در تاریخ اسرائیل خواهد شد. نه به دلیل اینکه مدت نخست‌وزیری اش طولانی‌تر از همه بوده، بلکه به خاطر اینکه تأثیرگذارترین نخست‌وزیر خواهد بود. پیروزی در انتخابات اسرائیل و اعلام اینکه او هرگز نمی‌گذارد دو دولت برای اسرائیل و فلسطین تشکیل شود، او را پدر راه‌حل تشکیل یک دولت اسرائیلی واحد خواهد کرد و این راه‌حل به این معناست که اسرائیل یا یک دولت غیریهود دموکرات خواهد شد یا یک دولت یهود غیردموکرات.

بله «بی‌بی»<sup>۱</sup> تاریخ‌ساز می‌شود و رهبری که در کل جهان به خاطر این پیروزی از همه خوشحال‌تر است رهبر ایران آیت‌الله خامنه‌ای است. محافل قدرت در تهران باید از دیدن غرق شدن تدریجی بی‌بی برای رسیدن به پیروزی در انتخابات بسیار خوشحال باشند. چه راهی بهتر از مزوی کردن جهانی اسرائیل و منحرف کردن توجهات از ایران است. بزرگترین بازنده این انتخابات به‌جز اسرائیلی‌هایی که به نتانیاهو رأی نداده‌اند امریکایی‌های یهودی و غیریهودی هستند که از اسرائیل حمایت می‌کنند. کاری که بی‌بی شب انتخابات صرفاً برای پیروزی و رأی آوردن کرد، لیکود را از یک حزب راست میانه به یک حزب راست افراطی تبدیل کرد. وقتی دولت رسمی اسرائیل یک حزب راست افراطی است که راه‌حل دو دولت را رد می‌کند و با تبعیض نژادی از ضدعرب‌ها برای پیروزی در انتخابات دعوت به رأی‌دادن می‌کند؛ اصلی‌ترین اتحادیه جامعه یهودی‌های امریکا دو دسته می‌شود. چند نفر از یهودیان امریکا در واشنگتن یا در کالج‌ها و دانشگاه‌هایشان از راه‌حل تشکیل یک دولت حمایت می‌کنند؟! آیا اکنون اپیک - لابی اسرائیل - قصد حمایت از این راه‌حل یک دولت واحد را در کنگره دارد؟ چند تن از دموکرات‌ها و جمهوریخواهان این موضوع را تأیید خواهند کرد؟

هشدار: مشکل اصلی در پیش روست.

شما نمی‌توانید با روشی کثیف و تبعیض نژادی پیروز شوید و بعد طوری برخورد کنید که گویی اتفاقی نیفتاده است. در روزهای پیش از انتخابات سایت خبری اسرائیلی (NRG) از نتانیاهو پرسید

آیا درست است که از نظر او - به‌عنوان نخست‌وزیر - دولت فلسطینی هرگز تشکیل نخواهد شد؟ و او پاسخ داد: «مطمئن» و افزود: «هر کسی که تشکیل دولت فلسطینی را مطرح می‌کند، هر کسی که می‌خواهد قلمروهای ما را امروز تخلیه کند به راحتی زمینه‌ای برای حمله اسلام‌رادیکال به اسرائیل را فراهم می‌کند.»

این حرف سخنرانی سال ۲۰۰۹ نتانیاهو در دانشگاه بارلان را تھی و بی‌اعتبار می‌کند چرا که او در آن سخنرانی «برنامه صلح» متفاوتی را مطرح کرد. او گفته بود: «در این سرزمین کوچک ما دو گروه مردم آزادانه در کنار هم با صلح و دوستی و احترام متقابل زندگی می‌کنند. هر یک پرچم، سرود ملی و دولت خود را خواهد داشت. هیچ یک بقا و امنیت دیگری را تهدید نخواهد کرد.» در صورتی که دولت فلسطینی هویت یهودی اسرائیل را به رسمیت بشناسد و تخلیه نظامی را قبول کند. او افزود: «ما آماده‌ایم تا در مذاکرات صلح بعدی به راه‌حلی برسیم که در نتیجه آن دولت فلسطینی خلع سلاح شده در کنار دولت یهودی تشکیل شود.»<sup>۲</sup>

حال اگر قرار باشد که دو دولت برای دو گروه مردم بین رودخانه اردن و مدیترانه وجود نداشته باشد بنابراین تنها یک دولت وجود خواهد داشت که این دولت یا یک دموکراسی یهودی خواهد بود که به صورت خودکار حق رأی حدود یک‌سوم از مردمش را نادیده می‌گیرد یا یک دموکراسی غیریهودی خواهد بود که در نتیجه

هویت یهودی اسرائیل را به تدریج کم‌رنگ خواهد کرد.

تنها به این اعداد نگاه کنید: «در سال ۲۰۱۴ ۲/۷۲ جمعیت فلسطینی‌های عرب کرانه غربی ۴۰ درصد میلیون نفر تخمین زده شد که تقریباً ۶/۲ میلیون این جمعیت کمتر از ۱۴ سال سن دارند. اکنون ۱/۷ میلیون نفر شهروند عرب اسرائیلی وجود دارد - کسانی که با ائتلاف تمام احزابشان با هم در انتخابات اخیر سوم شدند - در کل جمعیت عرب‌های کرانه غربی و اسرائیل به ۴/۴ میلیون نفر می‌رسد. جمعیت یهودیان اسرائیل ۶/۲ میلیون نفر است. براساس آمار کتابخانه مجازی یهودی در سال گذشته رشد جمعیت یهودی اسرائیل ۱/۷ درصد بوده درحالی که جمعیت عرب با ۲/۲ درصد رشد داشته است.

اگر تنها یک دولت وجود داشته باشد، اسرائیل نمی‌تواند یهودی باقی بماند و در عین حال به فلسطینی‌های کرانه غربی همراه با عرب‌های اسرائیل حق رأی بدهد. اما اگر قرار باشد اسرائیل یک دولت باشد و بخواد دولت دموکراتیکی باشد چگونه می‌تواند حق رأی ساکنان کرانه غربی را از آنها بگیرد در حالی که مطمئن است خواسته اول آنها حق رأی است؟ من شک دارم که وقتی نتانیاهو در اوج مبارزات انتخاباتی در دقیقه ۹۰ (برای جذب رأی راست افراطی یهودی) راه‌حل تشکیل دو دولت را کنار گذاشت به همه این مسائل فکر کرده باشد. (اگر او به این مسائل فکر کرده بود می‌توانست فردای انتخابات



رد کردن این راه حل را تکذیب کند و با توجه به بی شرم بودن نتایهاو این امر را شگفت زده نمی کرد) اما اگر او این موضوع را تکذیب نکند و برنامه رسمی دولت جدیدش رد کردن راه حل دو دولت باشد هم زمان با واکنش شدید جامعه جهانی و جنبش فلسطینی ها برای حق رأی در کرانه غربی روبرو خواهد شد و اینها با تلاش ها برای کشاندن اسرائیل به دادگاه بین المللی جنایی همراه می شوند.

پس از رد کردن رسمی راه حل دو دولت، اواما و دولتش تا کجا از اسرائیل دفاع خواهند کرد؟ هیچ کس در دنیا به اندازه حکومت ایران از قرار گرفتن امریکا و اسرائیل بر سر دو راهی لذت نمی برد. این یک هدیه الهی برای آنهاست. تا دوام اشغال کرانه غربی و اورشلیم شرقی به نفع خواسته های ایران است هر قدر نظرات دیپلماتیک هر یک از دو دولت خونبارتر باشد بهتر است چرا که در چنین مناقشه هایی فلسطینیان همواره مظلوم هستند و اسرائیلی ها، گاوهای وحشی که سعی می کنند حقوق اولیه آنها را سلب کنند. ایران تلویزیون بسیار خوبی در الجزیره و همچنین شبکه های اروپایی ساخته که اینها باعث کم شدن عدالت و منطق اسرائیلی در دید جوانان و نسل جدید دانشجویان در سراسر دنیا می شود و باعث تمرکز بیشتر جهان روی نقض حقوق فلسطینی ها توسط اسرائیل می شود و از تمرکز روی نقض حقوق مردم ایران توسط حکومت ایران جلوگیری می کند.

شگفت آور است که تا چه حد کارهای بی بی به نفع خواسته های استراتژیک تهران است. چرا که آیت الله خامنه ای همیشه بر این باورند که دولتمردان اسرائیل حقی برای فلسطینی ها قائل نیستند.

به این دلیل است که من معتقدم نتایهاو یک نخست وزیر تاریخی بسیار تأثیر گذار در تاریخ اسرائیل می شود. من تنها امیدوارم اسرائیل دموکرات یهودی بتواند هویت یهودی خود را بین فلسطینی ها حفظ کند و به جامعه تبعیض نژادی آپارتایدی همچون آفریقای جنوبی تبدیل نشود.

\*Thomas Friedman

### پی نوشت

- ۱- نتایهاو در اسرائیل به «بی بی» معروف است.
- ۲- در واقع در سال ۲۰۰۹ نیت و به ویژه عملکرد نتایهاو چیزی جز بیانات شب انتخابات مارس ۲۰۱۵ نبود، چرا که وقتی فلسطینی ها پیش فرض مذاکره، یعنی هویت یهودی بودن اسرائیل را بپذیرند در آن صورت فلسطینی تبارهای درون اسرائیل شهروند غیر خودی خواهند شد و به تدریج آنها را از جامعه اسرائیل حذف می کنند و با ترفندهایی نظیر حمله به غزه و نسل کشی باقی فلسطینی ها را هم نابود می کنند. قطعاً حمله به غزه و نسل کشی فلسطینی ها در سال ۲۰۱۴ در راستای بیانات ۲۰۰۹ او بوده است.

منبع: نیویورک تایمز ■

## نتایهاو مستحق مردم اسرائیل و آنها لایق نتایهاو هستند

نویسنده: گیدئون لوی \*

برگردان: صبا نائلی

نخستین نتیجه گیری که پس از اعلام نتایج انتخابات ۱۷ مارس ۲۰۱۵ به دست آمد کاملاً ناامید کننده بود: این جامعه اسرائیل است که باید عوض شود. به انتخابات دیگری برای تعیین رهبر اسرائیل نیاز نیست، بلکه لازم است رأی گیری برای انتخاب مردمی جدید انجام شود. کشور به این کار نیاز فوری دارد چرا که قادر به تحمل دور دیگری از نخست وزیری بنیامین نتایهاو نیست.

اگر پس از شش سال گسترش ترس، خشونت، نفرت و یأس این انتخاب ملت است، مطمئناً این ملتی بسیار بیمار است. اگر پس از تمام مسائلی که در ماه های اخیر فاش شد، پس از تمام نوشته ها و سخنرانی ها، ققنوس اسرائیلی موفق شد از خاکسترش سر بر آورد و دوباره انتخاب شود و مردم اسرائیل او را برای چهار سال دیگر رهبر کشورشان کنند، بنابراین چیزی در این میان از بین رفته و احتمالاً قابل برگشت هم نیست.

نتایهاو لایق مردم اسرائیل است و آنها هم لایق نتایهاو.

نتیجه انتخابات محصول مستقیم سیاست های کنونی است: تربیت شدن اسرائیلی ها در دنیایی غیر واقعی و دور از حقیقت که نتایج سال ها شست و شوی مغزی و تهییج و تحریک است. اسرائیلی ها به کسی رأی دادند که امریکار به اتخاذ تصمیمی سخت علیه اسرائیل مجبور می کند. کسی که دنیا مدت ها پیش از او متفکر شد، کسی که اعتراف کرد نیمی از جهان را در سخنرانی بارلان فریب داده و اکنون نقابش را پاره و حرف هایش را یک بار برای همیشه انکار کرده است. آنها به کسی «آری» گفتند که به تشکیل دولت فلسطینی «نه» گفت. رأی دهندگان عزیز لیکود! شما به چه چیزی «آری» گفتید؟! ۵۰ سال دیگر اشغال و طرد شد گی؟ آیا واقعاً به چنین چیزی باور دارید؟

روز سه شنبه (زمان انتخابات) زمینه برای تشکیل یک دولت آپارتاید در حال ظهور فراهم شد. اگر نتایهاو موفق شود دولت بعدی را با نظرات و دیدگاه های خود تشکیل دهد، راه حل «دو دولت» به خاک سپرده خواهد شد و بحث ها و درگیری ها درباره هویت یک دولت دولتی آغاز خواهد شد. اگر نتایهاو نخست وزیر شود، آن گاه اسرائیل نه تنها از روند صلح، بلکه از کل جهان جدا می شود.

دنیای عزیز برو به جهنم، ما را تنها بگذار و لطفاً

مزاحم نشو. ما خواهیم، مردم با نتایهاو هستند. فلسطینی ها می توانند صندلی های دادگاه لاهه را گرم کنند. تحریم کنندگان اسرائیل می توانند سخت گیرتر شوند و غزه منتظر حمله بعدی ارتش اسرائیل بماند.

رقابت بر سر این مسائل هنوز ادامه دارد. نخست وزیر بعدی توسط موسی کهلون<sup>۱</sup> و سران دیگر احزاب کوچک انتخاب می شود. اکنون توپ در زمین این احزاب کوچک است و آنها باید تصمیم بگیرند که نتایهاو در این پست بماند یا نه. بیشتر آنها از نتایهاو خوششان نمی آید و او را کوچک می شمارند؛ اما بعید است آنها جرأت کنند به خواست مردم پشت کنند. این آزمون شجاعت و صداقت آنها خواهد بود. آقایان موسی کهلون و آریه دری<sup>۲</sup>! آیا شما واقعاً باور دارید که نتایهاو برای سلامت و نشاط جامعه (چیزی که شما ادعا کردید برایتان اهمیت دارد) مناسب تر از ایساک هرزگ<sup>۳</sup> است؟

آی رئیس جمهور اخلاق مدار و شجاع کشور رووین رپولین<sup>۴</sup> باور دارد که نتایهاو نخست وزیر بهتری از هرزگ خواهد شد؟

نتایهاو تلاش می کند جایگاه دیوید بن گوریون را به عنوان کسی که بیشترین زمان نخست وزیری را داشت، بگیرد. او اکنون در جایگاه دوم است و هنوز هم پیدا کردن دستاورد مشخصی از دوران او مشکل است، اما لیست آسیب هایی که او زده بلند است. به هر حال او انتخاب مردم - یا بیشتر مردم - است و به این انتخاب باید احترام گذاشته شود. هر چند پایان خوبی برای آن نتوان تصور بود. تنها امید این است که یک دور دیگر نخست وزیری نتایهاو، دنیا را مجبور به تصمیم گیری و عمل درباره عملکرد او می کند و احتمالاً این راه نجات ما خواهد بود.

\* Gideon Levy

### پی نوشت

۱. Moshe Kohlon وزیر ارتباطات و وزیر بهداشت و خدمات اجتماعی اسرائیل و عضو حزب لیکود بود. او در سال ۲۰۱۴ حزب کولانو (Kulanu) را تأسیس کرد.
۲. Aryeh Dery سیاستمدار اسرائیلی و رهبر حزب افراطی شاس (Shas).
۳. Isaac Herzog سیاستمدار اسرائیلی که از سال ۲۰۰۳ عضو پارلمان بوده. او مسئول حزب کارگر است و در انتخابات ۲۰۱۵ در لیست ائتلاف حزب کارگر و حزب Hatnuaho بود.
۴. Reuven Rivlin او از سال ۲۰۱۴ رئیس جمهور اسرائیل است.

منبع: هاآرتز ■

# چالش دین داران و سکولارها در نهاد نظامی اسرائیل: نقش روحانیان یهودی در ارتش اسرائیل

نویسنده: ژوزف کوآتورو\*

برگردان: علی زاهدپور

مسئولیت خاخام‌های نظامی در ارتش اسرائیل به هیچ وجه شفاف نیست. در دوره اخیر، تلاش‌های روزافزون آنها برای «ماهیت دینی بخشیدن» به اقدامات نظامی ارتش سبب اعتراضات گسترده‌ای شده است. ژوزف کوآتورو نویسنده روزنامه‌نگار، گزارشی را برای پایگاه اینترنتی «قنطره»<sup>۱</sup> در خصوص نقش روحانیان یهودی در نهاد نظامی اسرائیل تهیه کرده است که در ادامه می‌آید.

ارتش اسرائیل از تشنج‌های روزافزون میان عناصر سکولار و دین‌داران یهودی<sup>۲</sup> خود در امان نمانده است، چراکه دین‌داران موجود در داخل نهاد نظامی اسرائیل، از سال‌ها پیش تلاش داشته و دارند تا نفوذ خود را در این نهاد گسترش دهند. شمار آنان در واحدهای هجومی و نیز ستاد ارتش و در میان افسران رو به افزایش است که خود بیانگر رشد قدرت آنان در نهادهای سیاسی کشور است.

این چالش که شکلی فرهنگی به خود گرفته به‌ویژه در عملیات‌های نظامی سال‌های اخیر و از جمله در عملیات نظامی پیشین در نوار غزه آشکارا به چشم می‌خورد. پیوند میان دین و جنگ مایه نگرانی شدید بخش سکولار کشور اسرائیل شده؛ چراکه می‌بینند پایگاه قدرت آنان در ارتش در معرض تهدید قرار گرفته است.

## قطب‌بندی به جای اتحاد

در رأس این چالش، «واحد خاخام‌های ارتش» قرار دارد. این بخش از ارتش، در طول چندین دهه به امور دینی پرداخته است: از نظارت بر اجرای آموزه‌ها و احکام اصلی دین یهود گرفته که بر همه نیروهای ارتش - دین‌دار و سکولار - رعایت آن واجب است تا تهیه غذاهای حلال طبق آیین یهود (کوشر)<sup>۳</sup> و مقررات لازم‌الاجرا در خصوص کار در روزهای شنبه و عیدهای مقدس یهودی. علاوه بر این‌ها، بزرگ‌ترین خاخام ارتش، «شلومو گورین»<sup>۴</sup> که از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۱ در این منصب قرار داشت، مشارکت در «فعالیت‌های احیا» را برای همه نیروهای ارتش الزامی کرده بود. از آن زمان تاکنون، چند روز مانده به تعطیلی سال نو یهودی، خاخام‌های ارتش دوره‌هایی آموزشی را برای سربازان در خصوص آموزه‌ها و اعیاد دینی یهود برگزار می‌کنند.

سکولارها بارها و بارها از این گونه اقدامات انتقاد کرده‌اند و آنها را ابزاری برای تأثیرگذاری ایدئولوژیک می‌دانند، ولی انتقادات آنان راه به‌جایی نبرده است؛ چراکه میراث خاخام شلومو گورین همچنان و بدون هیچ تغییری پابرجاست. اکنون پیوند میان دین و جنگ در اسرائیل،

او از آن‌رو به خط مقدم فرستاده شدند که در میان سربازان، روحیه جنگجویی با صبغه و ماهیت دینی را پروراندند. در همین راستا آنان در جنگ غزه به سال ۲۰۰۹، در میان سربازان سکولار جزوه‌هایی با محتوای دینی و سربندها و حمایت‌هایی که روی آنها دعا نوشته شده بود توزیع کردند. آنان این کار را با افتخار در برابر دوربین عکاسان و خبرنگاران انجام دادند. فیلمی که از این کار آنها تهیه شد و عملیات نظامی غزه را به نوعی جنگ یهودی مقدس بدل کرد، به رسوایی بزرگی در کشور انجامید. در نتیجه، خاخام اویشای رونتسکی به سبب «فعالیت‌های تیشیری»<sup>۵</sup> اش با انتقادات شدیدی روبرو شد و همین استعفای او را در سال ۲۰۱۰ رقم زد.

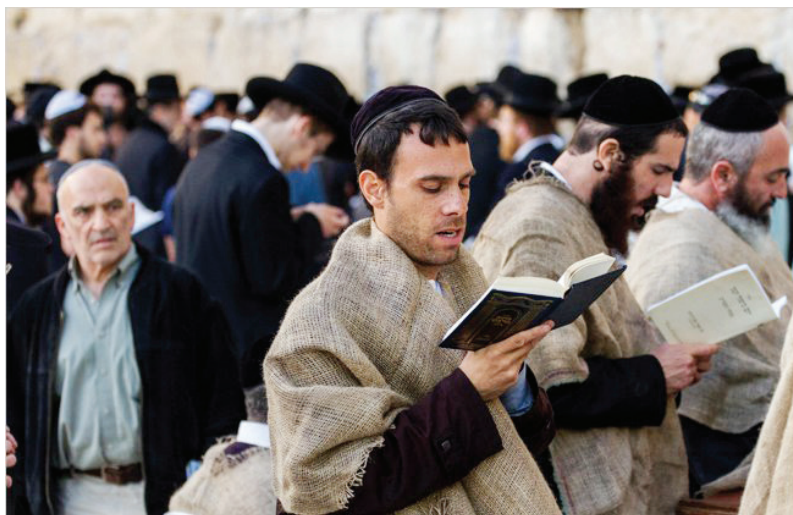
## حمایت ارتش از ماهیت دینی بخشیدن به فعالیت‌های نظامی

در زمان جانشین وی خاخام «رافی پرتز» (Rafi Peretz)، با اینکه انتظار می‌رفت او گفت‌وگو میان دو طیف ارتش را تقویت کند، باز هم چالش

نگرانی عمیقی را در بخش سکولار این کشور پدید آورده است؛ چراکه آنان می‌بینند جایگاه بالادستی‌شان در ارتش در معرض تهدید است.

سال ۲۰۰۶، خاخام «اویشای رونتسکی» (Avichai Rontzki) خاخام ارشد ارتش شد. وی برعکس سه خاخام پیش از خود در اصل شخصی غیردین‌دار بود و دین‌داری او در حقیقت برخاسته از انگیزه‌های سیاسی بود. وی در سال ۱۹۸۴ به جنبش «شهرک‌نشینان مسلح» پیوست. خود نیز یکی از مؤسسان شهرک یهودی‌نشین «ایتمار» واقع در جنوب شهر نابلس و خاخام بزرگ این شهرک است.

به نظر می‌رسد که تعیین خاخام رونتسکی برای این منصب، با هدف پر کردن شکاف میان شهرک‌نشینان دین‌دار یهودی و ارتش بود، اما وی به‌جای برقراری مصالحه میان دین‌داران و سکولارها، با ارسال معاونانش - که اکنون به‌سرعت در حال افزایش هستند - به خط مقدم، بر قطب‌بندی میان این دو طیف دامن زد. معاونان



پیشین ادامه یافت. خاخام رافی پرتز با وجود نزدیکی اش به محافل شهرک نشین، شخصی معتدل به شمار می‌رود. همچنین وی نخستین خاخام بدون ریش در میان خاخام‌های ارتش است. به سبب تلاش‌های او، عنوان «خاخام‌های نظامی» از عناوین روزنامه‌ها - اگرچه به صورت موقت - رخت بریست، اما هیچ‌یک از این‌ها مانع فعالیت‌های دینی «واحد خاخام‌های ارتش» نشد. او در سال ۲۰۱۱، به سربازان متدین این اجازه را داد که در مراسم رقص و موسیقی که واحدهای نظامی برگزار می‌کنند و در آنها خوانندگان زن به رقص و آواز می‌پردازند، شرکت نکنند؛ زیرا شرکت در چنین مراسمی که زنان حضور دارند، از نظر یهودیان تدریجاً بی‌حیایی است. این تصمیم خشم بخش سکولار ارتش را برانگیخت. اقدام دیگری که به خشم آنان دامن زد، آن بود که «واحد خاخام‌های ارتش» همه سربازان را ملزم کرد در تورهای گردشگری که در آنها از مزار خاخام‌های مشهور نیز بازدید می‌شود، شرکت داشته باشند. کار دیگری که خاخام‌های ارتش انجام دادند انتشار جزوه‌ای به سال ۲۰۱۲ بود که از آن نتیجه گرفته می‌شد قانون دین مافوق دولت سکولار است.

ناقدان سنت به شدت از این کارها ناراحت هستند. آنان اکنون و به شکل علنی نسبت به «ماهیت دینی بخشیدن» به ارتش هشدار می‌دهند. ستاد ارتش در واکنش به انتقادات، اقدام به برداشتن آن جزوه از پایگاه اینترنتی خاخام‌های ارتش کرد، اما این کار موقتی بود؛ زیرا هم‌اکنون می‌توان باز هم آن جزوه را از سایت پیاده کرد.

خاخام رافی پرتز وارث سنت دیگری هم است که رونتسکی بر جای گذاشته و آن مکلف کردن واحد خاخامی ارتش به اقدام در راستای «هویت یهودی بخشیدن» به سربازان ارتش اسرائیل است. فرماندهی ارتش نیز پس از بحث و مناقشات طولانی درباره صلاحیت «واحد خاخامی ارتش»، در سال ۲۰۱۳ مجوز این کار را به آنان داد که خشم بخش «تربیت و آموزش» را برانگیخت. این بخش ارتش دارای گرایش‌های سکولاریستی است. پس از گرفتن مجوز، واحد خاخامی ارتش در طول عملیات نظامی اخیر در غزه دست به کار شد و اقدامی بحث‌برانگیز انجام داد: همراه سربازان اسرائیلی جزوه‌ای پیدا شد که عملیات نظامی آنان را با مبارزات ملت یهود برای بقای خود مقایسه می‌کرد. مبارزاتی که در دوره‌های کهن رخ داده و در کتاب مقدس آمده است. در این جزوه، یادی هم از یهودی‌سوزی شده بود.

### سامسون<sup>۵</sup> الگوی سربازان

علاوه بر این‌ها، مؤلفان این جزوه از «داود» پادشاه به‌عنوان فرمانده نظامی بزرگ یاد کرده، به شکل خاص بر پهلوان معروف تورات، یعنی «سامسون»، تأکید کرده بودند. در این جزوه،

## واحد خاخامی ارتش در طول عملیات نظامی اخیر در غزه دست به کار شد و اقدامی بحث‌برانگیز انجام داد: همراه سربازان اسرائیلی جزوه‌ای پیدا شد که عملیات نظامی آنان را با مبارزات ملت یهود برای بقای خود مقایسه می‌کرد. مبارزاتی که در دوره‌های کهن رخ داده و در کتاب مقدس آمده است. در این جزوه، یادی هم از یهودی‌سوزی شده بود

«مسئولیت جهادی» سامسون بر ضد فلسطینیان ساکن غزه به‌عنوان سرمشق سربازان و نیز آمادگی او برای فدا کردن جان جهت تحقق سخنش: «بگذارید با فلسطینی‌ها بمیرم»، برجسته شده بود. در این جزوه آمده بود: «ما در این روزها می‌خواهیم فصلی جدید از کتاب مقدس را به نگارش درآوریم».

یادکرد سامسون به‌عنوان یکی از پهلوانان اسطوره‌ای و بیان اینکه وی دروازه‌های شهر غزه را برداشت و با خود به «خلیل» برد، در حقیقت برقراری پیوند میان جهاد مقدس با یکی از مهمترین اماکن نمادین در میان «جنبش شهرک‌نشینان مسلح» است.

این بار و برخلاف زمان ریاست خاخام رونتسکی، به‌جز روزنامه چپ‌گرا و لیبرال هآرتص<sup>۶</sup>، تقریباً هیچ‌کس یا نهادی از پخش این جزوه انتقاد نکرد، بلکه حتی روزنامه اسرائیل هیوم<sup>۸</sup> که راست‌گرا و نزدیک به حکومت [و سکولار] است، از توزیع مقادیر فراوان اشیای مذهبی مورد استفاده در مراسم مذهبی یهودی و کتاب‌های دعا در میان سربازان سکولار هنگام هجوم زمینی اخیرشان استقبال کرد. این روزنامه همچنین مدعی شد هزاران نفر از سربازان خواهان این اشیای شده‌اند و نوشت که دیگر نباید بر ضد اقدامات تبشیری دین‌داران یهودی سخن گفت.

\*Joseph Croitora

### پی‌نوشت

۱. این سایت که به سه زبان عربی، آلمانی و انگلیسی نشر می‌یابد و از آلمان اداره می‌شود، با هدف نزدیک کردن فرهنگ غربی و اسلامی - شرقی ایجاد شده و مقالات متنوعی را در حوزه‌های مختلف اعم از سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناختی و ... با صبغه فرهنگی منتشر می‌کند. شعار این پایگاه چنین است: موقع قطره للحوار مع العالم الإسلامي [= پایگاه «قطره» برای گفت‌وگو با جهان اسلام] نشانی آن: <http://ar.qa.ntara.de>. مقالات دیگری هم از این سایت ترجمه و در چشم‌انداز ایران منتشر خواهد شد.
۲. المتدینین القومین.
۳. کوشر یا کسروت (به عبری כשרות)، کلمه‌ای

عبری به معنی مناسب یا صحیح است و مقصود غذایی است که طبق شریعت یهود آماده شده باشد، مانند غذای حلال در اسلام. مثلاً نانی که در روز شنبه پخته شود کوشر نیست. گوشت حیواناتی که نشخوارکننده نباشند و نیز گوشت خوک کوشر نیست؛ از همین روست که یهودیان حیوانات خود را ذبح می‌کنند تا کوشر بشود.

۴. یا سلیمان گورین و به انگلیسی Shlomo Goren. او که متولد ۱۹۱۷ م در لهستان بود، از خاخام‌های افراطی اسرائیل به شمار می‌رود. پس از جدایی از ارتش، خاخام ارشد شهر تل‌آویو و سپس به مدت ده سال خاخام ارشد اسرائیل شد. وی در سال ۱۹۹۴ م درگذشت.

۵. سامسون یا شمشون از قهرمانان نامی عهد عتیق و داوران بنی‌اسرائیل است. ولادت او در زمان سلطه فلسطینی‌ها بر بنی‌اسرائیل بود. او بدون رضایت پدرش با زنی از اهل تمه ازدواج کرد. وقتی اهالی تمه به وی خیانت کردند و همسر او را به کس دیگری دادند، سامسون در انتقام، غلات و باغ‌های زیتون فلسطینی‌ها را به آتش کشید. بعد از آن شمشون به خانه زن زناکاری در غزه وارد شد و پا او در آمیخت. اهالی غزه او را احاطه کرده، در نزدیکی دروازه شهر برای وی کمین گذاشتند، ولی او در نیمه‌های شب برخاست و دروازه‌ها و پشت‌بندهای شهر را که نماد قدرت بودند کند و با خود به «خلیل» برد. نهایتاً وی به اسارت فلسطینیان درآمد و آنان او را کور کرده، در غزه زندانی کردند. در روزی که بزرگان فلسطین برای بزرگداشت خدایشان داجون (یا داگون) جمع شده بودند، سامسون نیز به جشن آورده شد. در این زمان او ستون‌های معبد داجون را در حالی که فریاد می‌زد: «خدایا، بگذار با فلسطینیان بمیرم» از جا کند و سقف فروریخت و خود و هزاران نفر از فلسطینیانی که وی را در بند کرده بودند به کشتن داد.

۶. داود نبی که در عبری دافید تلفظ می‌شود، بنا به نقل تورات، دومین شاه سرزمین متحد اسرائیل است. بر اساس تورات، وی جنگجویی ماهر و موسیقیدان و شاعر بود. در اسلام وی پیامبر است، اما در یهود او پادشاه است و البته پاک‌ترین و شایسته‌ترین شاه یهود به شمار می‌رود.

۷. هآرتص یا هآرتص (Haaretz) به معنای «این سرزمین» که اشاره‌ای است به سرزمین اسرائیل، قدیمی‌ترین روزنامه عبری چاپ اسرائیل است که از سال ۱۹۱۹ م، یعنی حدود سی سال پیش از تشکیل کشور اسرائیل، به دو زبان عبری و انگلیسی منتشر می‌شود. این روزنامه در مقایسه با روزنامه‌های معاریو و یدیعوت آحارونوت که از شمارگان بسیار بالایی برخوردارند، شمارگان پایین‌تری دارد، اما خوانندگان آن اصولاً از قشر تحصیل کرده جامعه اسرائیل هستند.

۸. اسرائیل هیوم (Israel HaYom) یعنی اسرائیل امروز) روزنامه‌ای است که به زبان عبری منتشر و مجانی توزیع می‌شود. نخستین بار در ۳۰ جولای ۲۰۰۷ منتشر شد و تاکنون نیز انتشار آن ادامه دارد. مالک آن شلدون آدلسون، سرمایه‌دار یهودی آمریکایی، یکی از ثروتمندترین افراد جهان است. وی مالک هتل‌ها، سالن‌های گردهمایی و کاربنوهای بسیار در سراسر جهان است. او از حامیان مالی عمده حزب جمهوریخواه در ایالات متحده آمریکا و حزب لیکود در اسرائیل و از دوستان شخصی بنیامین نتانیا هو است. ■

# پنتاگون سرانجام تأیید کرد اسرائیل سلاح هسته‌ای دارد

نویسنده: ویلیام گریدر\*

برگردان: بهداد صادقی

در حالی که مطبوعات واشنگتن با علاقه‌ای شدید، ایمیل هیلاری کلinton به وزارت امور خارجه را پیگیری می‌کردند، داستانی به مراتب مهم‌تر درباره اسرار دولت را از دست دادند. پس از پنج دهه تظاهر، پنتاگون با بی‌میلی و از روی آکراه عنوان کرد که اسرائیل بمب هسته‌ای دارد و از لحاظ فناوری سلاح‌های مرگبار، شبیه به امریکاست.

اوایل ماه گذشته، وزارت دفاع گزارش محرمانه‌ای منتشر کرد که بیان می‌کرد وزارت دفاع در سال ۱۹۸۷، انستیتویی را برای تجزیه و تحلیل دفاعی بنا نهاد که اساساً وجود سلاح‌های اتمی اسرائیل را تأیید می‌کند. وزارت دفاع در پاسخ به «گرانیت اسمیت»، خبرنگار و نویسنده و رئیس انستیتو تحقیقات در این باره گفت: «سیاست خاورمیانه» اسمیت گفت که او فکر می‌کند این اولین بار است که دولت ایالات متحده رسمیت شناخت یک حقیقت بلندمدت را فراهم آورده است.

همه نخبگان سیاسی و رؤسای جمهور در امریکا، از زمان لیندون جانسون تا اوپاما، می‌دانند که اسرائیل بمب دارد، اما مقامات امریکایی در پنهان کاری و ممنوعیت کارمندان فدرال از به اشتراک گذاری این حقیقت با مردم، همکاری کرده‌اند. زمانی که خبرنگار کاخ سفید، «هلن توماس»، در سال ۲۰۰۹ از باراک اوپاما در این باره پرسید، اوپاما گفت: من نمی‌خواهم حدس بزنم و گمانه‌زنی کنم.

این یک دروغ غیرمأهرانه بود. اوپاما و همچنین طبق نظرسنجی‌ها، دوسوم مردم امریکا این قضیه را قطعاً بهتر می‌دانند.

در مطلب گذشته‌ام با عنوان «در مورد بمب اتمی اسرائیل؟!» مشاهده کردم که همه رسانه‌های خبری تنها بر جاه‌طلبی‌ها و بلندپروازی‌های هسته‌ای ایران تمرکز کرده‌اند و از این نکته غافل‌اند که اسرائیل بمب اتم دارد.

با این حال، تأیید این راز ضعیف نگه داشته شده می‌تواند مشکلات بی‌سن دولت ایالات متحده و بزرگ‌ترین متحدش در خاورمیانه را حل کند. برای سال‌ها، امریکا در جهت توسعه فناوری‌هایی

که برای تسلیحات پیشرفته مورد نیاز هستند با اسرائیل همکاری می‌کرد. در حالی که امریکا سایر کشورها را برای امضای پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای که به بازرسی‌های بین‌المللی برای جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای نیاز دارد تحت فشار قرار می‌دهد، اسرائیل هرگز NPT را امضا نکرده است و در نتیجه مورد بازرسی هم قرار نمی‌گیرد.

واشنگتن تمام آنچه را بازرسان در اسرائیل می‌یافتند می‌دانست. افزون بر این، از سال ۱۹۶۰، قانون کمک‌های خارجی امریکا توسط سناتورهای نگران برای ممنوعیت هر گونه کمک‌های خارجی به کشورهایی که در حال توسعه سلاح‌های هسته‌ای خود هستند اصلاح شد. اسمیت ادعا می‌کند که به‌جز مراکز ساخته‌شده برای اسرائیل، باقی موارد نقض قانون امریکاست، اما با پنهان کاری رسمی دفن شد. از آنجا که اسرائیل مهم‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های امریکاست، رؤسای جمهور امریکا به‌ظاهر دلایل خوبی برای آشکارنکردن حقیقت داشته‌اند.

آخرین گزارش رسیده «بررسی فناوری حساس در اسرائیل و کشورهای ناتو»، زیرساخت‌های هسته‌ای اسرائیل را در سطح گسترده‌ای بررسی می‌کند، اما ابعاد آن را وحشتناک توصیف می‌کند. پژوهشگران آژانس خلع سلاح بین‌المللی (IDA) گزارش داده‌اند که آزمایشگاه‌های تحقیقات هسته‌ای اسرائیل معادل لابراتوارهای ملی لس‌آلاموس، لارنس لیورمور و اوک ریج هستند. در واقع، محققان مشاهده کرده‌اند که تأسیسات اسرائیل تقریباً هم‌تراز با امکانات موجود در آزمایشگاه‌های امریکا هستند.

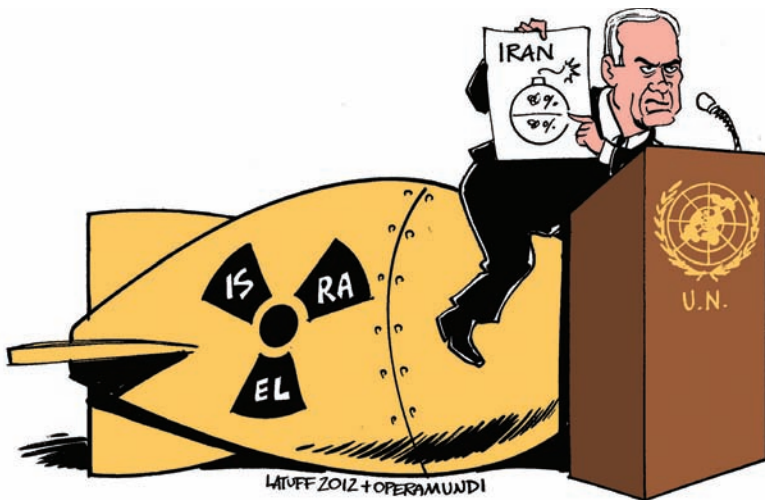
تیم آژانس خلع سلاح بین‌المللی از لابراتوارها، کارخانه‌ها، شرکت‌های خصوصی و مراکز تحقیقاتی در اسرائیل و کشورهای عضو ناتو بازدید کرد (جزئیات مربوط به متحدان ناتو از خبرنامه منتشره اخذ گردیده است). لحن گزارش در مورد اسرائیل، همه‌جانبه است. به‌عنوان نمونه گزارش می‌گوید: مرکز SOREQ دارای مجموعه کامل فعالیت‌های هسته‌ای از مهندسی، اجرا و

آزمایش غیرمخرب جهت الکترواپتیک، قدرت تکثیر، مهندسی فرآیند، شیمی، تحقیقات هسته‌ای و ایمنی است. این پایه یک نوع فناوری است که برای طراحی و ساخت سلاح‌های هسته‌ای مورد نیاز است.

تیم آژانس خلع سلاح بین‌المللی افزود باید توجه داشت که اسرائیلی‌ها درصدد توسعه انواع کدهایی هستند که آن‌ها را قادر خواهد ساخت بمب‌های هیدروژنی بسازند. همین کدها هستند که فرآیندهای گداخت و شکافت هسته اتم را در سطح خرد و کلان (میکروسکوپی و مایکروسکوپی) به کار می‌برند؛ بنابراین، طبق برآورد این آژانس، دانشمندان اسرائیلی در مرحله‌ای هستند که ایالات متحده در زمینه شناخت فرآیندهای گداخت و شکافت در دهه ۱۹۵۰ بود. این گزارش جمله‌ای در اعلام مستقیم تابوی داشتن سلاح هسته‌ای اسرائیل نمی‌گوید، اما مفهوم آن آشکار است. طی سال‌های متمادی، محققان و سایر کارشناسان برآورد کرده بودند که اسرائیل حداقل ۱۰۰ تا ۲۰۰ بمب و احتمالاً بیشتر در اختیار دارد.

بعضی از مشاهدات آژانس خلع سلاح بین‌المللی ظاهراً به یک فرآیند کپی‌سازی اشاره می‌کنند که در آن دولت امریکا یا فعالانه کمک کرده است یا لاقط چشم خود را بسته است. در حالی که اسرائیل فناوری‌هایی را فرض گرفته یا به سرقت برده تا یک سیستم اتمی موازی ایجاد کند که شباهت بسیاری به سیستم امریکایی دارد. اسناد آژانس به هیچ نحوی چیزی درباره تاریخچه آنچه اتفاق افتاده نمی‌گویند، اما منتقدان اسرائیل و مدافعان منع هر گونه تسلیحات هسته‌ای دهه‌هاست که به این امر مشکوک بوده‌اند.

به گفته اسمیت، سیاست خاورمیانه به سیافشار می‌آورد. با این امید که انجام تحقیقات، در مرحله اول، اطلاعاتی محرمانه و روشن را در مورد نحوه مدیریت اسرائیل برای دستیابی به بمب به‌دقت بررسی کند. این انستیتو در پی آن است یکی از مطالعات سیا را فاش کند که احتمالاً درباره مقدار اورانیومی است که مؤوران اسرائیلی برای ساخت



قلب ر آکتور (seed core) از تأسیسات دفاعی پسنیلوانیا گرفته‌اند یا مخفیانه قاچاق کرده‌اند.

اسمیت و دیگران مظنون هستند که عناصری در دولت امریکا می‌دانستند چه اتفاقی افتاده است یا ممکن است حتی به این انتقال دزدانه کمک کرده باشند. این راز، به‌خصوص، در دهه ۱۹۷۰ به یک موضوع داغ تبدیل شد. اکنون ظاهراً بار دیگر این موضوع مطرح شده است و تظاهر به ندانستن رسمی با انتشار گزارش ۱۹۸۷ از بین رفته است.

به‌هر حال، ممکن است محکم‌ترین پیام آژانس خلع سلاح بین‌المللی این نباشد که درباره بمب‌های هسته‌ای اسرائیل چه می‌گوید، اما مهم آن است که به رابطه امریکا و اسرائیل اشاره می‌کند. این بی‌شبهات به یک ازدواج فناوری نیست که طی دهه‌ها ماهیت تسلیحات مدرن را به شیوه‌های مختلف تغییر داده است. انبوه گزارش‌ها به تفصیل درباره نقش اسرائیل در توسعه فناوری‌های حساس به‌عنوان پایه تحقیقاتی و صنعتی که به تولید انواع مختلف تسلیحات پیشرفته کمک کرده است، می‌نویسند. بیشتر امریکاییان، از جمله خود من، همیشه فرض را بر این می‌گذاشتیم که اختراعات پیچیده صنعتی نظامی امریکا در جهت تکمیل نوآوری‌ها پیش می‌رود و سپس بعضی از آن‌ها را با متحدان مطلوبی نظیر اسرائیل به اشتراک می‌گذارد.

این عمل به‌هیچ‌وجه خطا نیست، اما گزارش آژانس مطلب پرمعنایی را مطرح می‌کند. ایالات متحده و اسرائیل بیش از یک مشارکت فناوری پیشرفته بسیار پیچیده با هم، در مرزهای فیزیک و سایر علوم نیز همکاری می‌کنند تا به تسلیحات پرسروصدایی دست یابند که اکنون به‌عنوان جنگ افزارهای مدرن تعریف می‌شوند. در گذشته، در دهه ۱۹۸۰، این دو کشور در تحقیقات دفاعی خود در سطح بسیار پیشرفته با هم سهیم بودند.

در نتیجه، امروزه ما با «میدان جنگ الکترونیکی» و سایر نوآوری‌های ترسناک بسیاری روبرو هستیم. فرماندهان تانک‌ها با نقشه‌هایی روی صفحه مانیتورهای کوچک سروکار دارند که حرکت دشمنانشان را نشان می‌دهند؛ خلبانان جت که بمب‌های هدایت‌شونده را با کامپیوتر شلیک می‌کنند و کشتی‌هایی در دریا که موشک‌ها را به سمت افق نشانه می‌روند و تا فاصله ۱۰۰۰ مایلی به هدف‌ها شلیک می‌کنند.

من باید آن گزارش را چند بار می‌خواندم تا به مفهوم عمیق آن پی ببرم. زبان به کار رفته شده در گزارش به شدت فنی و شاید فراتر از درک کسانی چون من است که فیزیکدان یا مهندس نیستیم. پژوهشگران درباره وضعیت حرکت در سامانه‌های نوری الکترونیکی، فیزیک پلاسما، هواپیماهای هدایت‌شونده با لیزر گزارش داده‌اند که از سال ۱۹۸۷ در دست انجام بوده است.

سرانجام هشیار شدم. این کارشناسان در دهه ۱۹۸۰ درباره چالش‌های فناوری گفت‌وگو می‌کردند که پیشنهاد آن‌ها نوآوری‌های خیره‌کننده‌ای بوده‌اند که

اکنون رواج پیدا کرده‌اند. من در اواخر دهه ۱۹۹۰، وقتی کتاب کوچکی درباره جنگ‌های نظامی پس از جنگ سرد نوشتم (استحکامات امریکا: ارتش امریکا و پیامد صلح)، چیزهایی از جنگ‌افزارهای جدید دیده بودم و آن را زمانی نوشتم که دیگر شوروی، دشمن به شمار نمی‌رفت.

هنگام گزارش درباره پایگاه‌های نظامی بی‌شمار، در زمین، دریا و هوا، چند نمونه اولیه از سامانه‌های ارتباطات و هدایت میدان جنگ را دیدم. چیزهای جدید زیادی دیدم که به‌خوبی کار نمی‌کردند. سربازان و فرماندهان گاهی می‌بایست آن‌ها را کنار می‌گذاشتند یا روی آن‌ها کار می‌کردند. طرح هواپیماهای بدون خلبان در آن مرحله هنوز روی میز نقشه بود و به «خودروی پرنده بدون سرنشین» معروف بودند.

جنگ‌های خاورمیانه، به عرصه آزمایش آتش زنده تبدیل شده که در آن سامانه‌های جدیدی تکمیل شدند. پیامدهای صلح با وحشت ۱۱ سپتامبر از میان رفت. جنگ به مشغله ذهنی دائمی امریکا تبدیل شد.

اسرائیل در توسعه زمینه کار برای برخی از سلاح‌های شگفت‌انگیز مشارکت فعال داشته است، همان‌طور که بررسی آژانس خلع سلاح بین‌المللی روشن می‌سازد، فیزیک‌دانان یا مهندسان اسرائیلی گاهی چند قدم به هم‌قطاران امریکایی خود نزدیک می‌شدند. بی‌شک، این اسرائیلی‌ها طرف‌های خرده‌پایی بودند که فناوری را بر پایه اقتباس از تجهیزات و ایده‌های امریکایی می‌آوردند؛ اما، گزارش چنین نشان می‌دهد: بسیاری از جنگ‌افزارها و تجهیزات ارتباطات الکترونیکی میدانی اسرائیل از تجهیزات میدانی ایالات متحده پیشی گرفته است.

گروه تحقیقاتی سخن از راه‌حل‌های بی‌نقص یا حقیقتاً هوشمندانه‌ای گفته است که متخصصان اسرائیلی برای حل مسائل فیزیک پیشرفته یافته‌اند. گروه آژانس خلع سلاح بین‌المللی همچنین فرصت‌هایی را به پژوهشگران امریکایی پیشنهاد کردند که بر آنچه اسرائیل کشف کرده است دست پیدا کنند یا با یکی از مراکز تحقیق و توسعه

آن‌ها هم‌گروه شوند. به پیشنهاد این آژانس، دفتر تحقیقات نیروی دریایی ییل باید با دانشگاه عبری اورشلیم همکاری کند.

گزارش می‌گوید: دانشمندان در رافائل (دیگر مرکز اسرائیلی) به یک روش بی‌نقص برای استفاده از خواص پلاسمای انتشار نورانی برای ردیابی ماکروویو و امواج میلی‌متری دست یافته‌اند. جذابیت این پروژه در قابلیت انتشار مقاوم در برابر تأثیرات سلاح‌های هسته‌ای است.

این مطلب مرا به هیجان آورد؛ چرا که دانشمندان دفاعی اکنون باید راهی برای مقاومت انسان در برابر تأثیرات سلاح‌های اتمی یافته باشند.

خوب است به خاطر داشته باشیم که این پیشرفت‌های فوق‌العاده در فناوری یک هدف دارد: جنگ‌افروزی و هدفشان این است که مزایای بیشتری به کشورهای پیشرفته مانند امریکا و اسرائیل بدهند تا جلوی دشمنان بدوی را بگیرند. درست است که بسیاری از این فناوری‌های جدید کاربردهای تجاری هم دارند و زندگی روزمره را بهبود می‌بخشند، اما این نیز صحت دارد که پیشرفت‌های ما در فناوری‌های پیشرفته کشتار، تمام دشمنان را به زانو درنیاورده است و آن‌ها از راه‌های عجیب‌وغریبی برای ادامه جنگ استفاده می‌کنند. آن‌ها پای سربازان ما را قطع می‌کنند، بمب‌های دست‌ساز را در رستوران‌های شلوغ کار می‌گذارند، از کودکان به‌عنوان موشک‌های هدایت‌شونده استفاده می‌کنند و عابران بی‌گناه را دستگیر و سلاخی می‌کنند.

مشارکت کاملاً موفقیت‌آمیز فناوری‌های نظامی امریکا و اسرائیل، دلیل دیگری است که بریدن از گذشته و روی آوردن این دو کشور به مسیرهای جدید را بسیار دشوار خواهد کرد؛ اما افراد بسیاری همچنان به آن جنگ‌های یک‌طرفه (رقابت‌های بین سلاح‌های ویرانگر پیشرفته و ابتدایی) متوسل می‌شوند که لزوماً به برقراری صلح منتهی نمی‌شود. آن‌ها ایالات متحده را به جنگ‌های بیشتری سوق داده‌اند.

\*William Greider

منبع: The Nation

# انتخابات پارلمانی ترکیه و چالش‌های پیش‌روی حزب عدالت و توسعه



احسان هوشمند

ترکیه در روز ۱۷ خردادماه برابر با ۷ ژوئن شاهد یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین انتخابات پارلمانی تاریخ معاصر خود خواهد بود. ۵۳ میلیون و ۷۶۵ هزار و ۲۳۱ رأی‌دهنده در انتخابات پارلمانی هفتم ژوئن سال جاری میلادی در ترکیه شرکت خواهند کرد که حدود سه میلیون تن از این واجدین شرایط را شهروندان مقیم خارج از ترکیه تشکیل می‌دهند. بر اساس قوانین ترکیه شرکت در انتخابات اجباری است و در صورت شرکت نکردن شهروندان در انتخابات با جریمه روبرو خواهند شد.

همچنین بیش از ۳۰ حزب سیاسی ترکیه با معرفی نامزدهایشان از عزم خود برای شرکت در انتخابات پیش‌رو خبر داده‌اند. ده‌ها تن نیز با ثبت‌نام به‌صورت انفرادی و مستقل در انتخابات مجلس نامزد خواهند بود. احزاب عدالت و توسعه (AKP)؛ جمهوری خواه خلق (CHP)، حرکت ملی‌گرا (MHP) و حزب دمکراتیک خلق‌ها (HDP) و حزب سعادت (SP) و اتحاد بزرگ از مهم‌ترین احزابی هستند که برای کسب بیشترین کرسی نمایندگی از ۵۵۰ کرسی نمایندگی در مجلس تلاش می‌کنند. هر چند پیش‌بینی و نظرسنجی‌های موجود نشان می‌دهد که همچنان حزب «آ.ک.پ» یا عدالت و توسعه مانند انتخابات پیشین، پیروز قطعی انتخابات پیش‌رو است. در جریان انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۱ میلادی حزب حاکم عدالت و توسعه ۴۹/۶۶ درصد آرا را به خود اختصاص داد، اما نظریه تلاش این حزب برای اعمال تغییراتی در قانون اساسی در مجلس آتی، حزب عدالت و توسعه برای این مقصود نیازمند حداقل دوسوم کرسی‌های پارلمان یعنی ۳۷۶ کرسی از مجموع ۵۵۰ کرسی پارلمان است. هدفی که در شرایط موجود دستیابی بدان چندان برای آ.ک.پ سهل و ساده نخواهد بود.

وعده حزب عدالت و توسعه بر تغییر و اصلاح

قانون اساسی کشور؛ رویکرد گفت‌وگو و حل‌وفصل مسائل میان دولت ترکیه با حزب شورشی کارگران کردستان ترکیه (پ.ک.ک.) یعنی مثلث دولت، اوچالان (زندانی امرالی) و قندیل؛ تغییر یا عبور از نظام حزبی به نظام ریاستی از مهم‌ترین مباحث داخلی و تنش‌های سیاسی با همسایگان و پیامدهای آن باعث شده تا بیش از پیش بر اهمیت نتیجه بیست و پنجمین انتخابات سراسری ترکیه افزوده است.

مسئولان حزب عدالت و توسعه مدعی‌اند با تغییر قانون اساسی ترکیه و تقویت جایگاه ریاست جمهوری به هرج‌ومرج‌های ناشی از تضاد اختیارات نخست‌وزیری و رئیس‌جمهوری پایان داده خواهد شد. در مقابل احزاب رقیب مدعی‌اند چنین تغییری راه را برای دیکتاتوری حزب عدالت و توسعه و شخص رجب طیب اردوغان هموار خواهد ساخت. در حال حاضر رهبری آ.ک.پ با احمد داود اوغلو نخست‌وزیر کشور است؛ هر چند محافل تحلیلی تأکید می‌کنند قدرت واقعی حزب همچنان در اختیار آقای رجب طیب اردوغان قرار دارد. آ.ک.پ در بیانیه انتخاباتی خود تعهد حزب را برای توسعه کشور تا سال ۲۰۲۳ میلادی تکرار کرده است. داود اوغلو بیانیه حزب با عنوان «پیمان ۲۰۲۳ ترکیه نوین» را تجدید میثاق با مردم ترکیه و تعهد حزب متبوع خود برای تحقق اهداف بزرگ این کشور برای سال ۲۰۲۳ میلادی مصادف با یکصدمین سال تأسیس جمهوری ترکیه قلمداد کرد و گفت: حزب برای تحقق این هدف‌های بزرگ نیاز به قانون اساسی تازه و تغییر در نظام سیاسی خود از پارلمانی به ریاستی دارد و نظام ریاستی مورد هدف این حزب دارای راهکارهای توازن‌بخش و نظارت دموکراتیک خواهد بود. حزب عدالت و توسعه برای تدوین قانون اساسی جدید مبتنی بر نظام ریاستی در مجلس آینده حداقل به ۳۳۰ کرسی از ۵۵۰ کرسی پارلمان نیاز دارد. این حزب برای اینکه بتواند به‌تنهایی قانون اساسی جدید را به تصویب مجلس برساند، باید حداقل دوسوم کرسی‌ها یعنی بیش از ۳۷۶ کرسی را در اختیار داشته باشد، اما اگر بتواند حداقل ۳۳۰ کرسی را نیز در دست بگیرد،

خواهد توانست قانون اساسی موردنظر خود را با تصویب رئیس‌جمهوری به همه‌پرسی بگذارد. به همین منظور در روزهای گذشته رئیس‌جمهوری ترکیه تأکید کرد اگر حزب متبوع وی نتواند ۴۰۰ کرسی پارلمان را کسب کند، برای تغییر سیستم حاکمیت در ترکیه فرانسوم برگزار می‌کند. در این سخنرانی وی تأکید کرد کشورهای پیشرفته با سیستم ریاست‌جمهوری اداره می‌شوند و شرط دستیابی ترکیه به اهداف خود در سال ۲۰۲۳ تغییر قانون اساسی و سپس تغییر سیستم پارلمانی به ریاست جمهوری است.

قطبی‌شدن فضای سیاسی ترکیه و تشدید رقابت‌های میان احزاب رقیب موجب شده تا رقبا بیش از آنکه در پی ارائه برنامه‌های خود برای آینده باشند، در پی مقاومت در برابر حزب عدالت و توسعه و جلوگیری از برنده‌شدن این حزب در انتخابات باشند. اهمیت روزافزون انتخابات ترکیه موجب شده تا حتی نهادهای بین‌المللی از اثرات انتخابات بر وضعیت اقتصاد ترکیه ابراز نگرانی کنند.

بر همین مبنا بانک جهانی درباره تأثیر ابهام در نتایج انتخابات سراسری آتی ترکیه بر اوضاع اقتصادی این کشور هشدار داد. این مؤسسه بین‌المللی تأکید کرد ابهام درباره نتایج انتخابات آتی ترکیه که ۷ ژوئن برگزار خواهد شد، همچنان بر تصمیمات سرمایه‌گذاران تأثیر می‌گذارد. بانک جهانی رشد اقتصادی ترکیه را در سال ۲۰۱۵ میلادی ۳ درصد و در سال ۲۰۱۶ میلادی ۹/۳ درصد پیش‌بینی کرد. در دهه گذشته و به دنبال تسلط حزب عدالت و توسعه بر قدرت در ترکیه و تغییر رویکردهای اقتصادی ترکیه اقتصاد ترکیه شاهد تغییرات مثبتی در سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی و کاهش بیکاری شد تا جایی که در بحران رکود اروپا اقتصاد این کشور متحمل کمترین خسارات شد. یکی دیگر از محدودیت‌های عدالت و توسعه در انتخابات آتی این کشور ممنوعیت حضور حدود ۷۰ تن از نمایندگان پارلمانی این حزب در انتخابات جاری است. این تصمیم طبق مقررات داخلی اتخاذ شده که بر اساس آن نمایندگان پارلمان حق ندارند برای بیش از سه دوره در پارلمان انتخاب شوند.



در میان این ۷۰ تن از اعضای عدالت و توسعه که نمی‌توانند در انتخابات اخیر حضور یابند چهره‌های برجسته‌ای همچون «بولنت آربینچ»، «بشیر آتالای» و «علی باباجان»، معاونان نخست‌وزیر، «بکیر بزداق» وزیر دادگستری، «حسین چلیک»، معاون رئیس حزب حاکم، وزیر انرژی و منابع طبیعی و «مولود چاووش اوغلو»، وزیر امور خارجه ترکیه وجود دارد که این اشخاص قادر نخواهند بود در انتخابات پارلمانی سال جاری ترکیه شرکت کنند. در صورت جان‌نشدن چهره‌های رأی آور، حضور نداشتن این چهره‌های مطرح می‌تواند بخشی از آرای این حزب را تحت تأثیر خود قرار دهد.

### مسئله کردهای ترکیه و انتخابات جاری

در صحنه داخلی هم یکی از موضوعاتی که می‌تواند بر فضای انتخاباتی اثرات مستقیم و جدی بر جای بگذارد شکل‌گیری حزب دمکراتیک خلق‌ها (HDP) است. رهبری این حزب به صورت مشترک (همچون دیگر جریان‌های وابسته به پ.ک.ک. که به صورت مشترک توسط یک مرد و یک زن اداره می‌شوند) بر عهده «صلاح‌الدین دمیرتاش» و «فیگن یوکسکداغ» است. این حزب پس از تأسیس توانسته با عبور از شعارهای صرفاً قومی و گُردگرایانه با دیگر اقشار ترکیه از جمله علوی‌ها و نیز مارکسیست‌ها و چپ‌ها نیز روابطی برقرار سازد و بدین ترتیب پیش‌بینی می‌شود در انتخابات آتی بتواند از سد شرط ۱۰ درصدی انتخابات گذر کند و نمایندگان را روانه پارلمان ترکیه کند. رویکرد این حزب ضمن توجه جدی به رویکردها و شعارهای پ.ک.ک.ک، همچنین در سطح کشوری توجه به مشکلات اقشار حاشیه‌ای است. این حزب فعالیت‌های تبلیغی گسترده‌ای را برای موفقیت در انتخابات در پیش گرفته است. حزب دموکراتیک خلق‌ها با شعار «زندگی جدید» وارد انتخابات شده است و علیه موضع آ.ک.ک.پ و تلاش‌های این حزب برای تغییر قانون اساسی ترکیه به‌ویژه افزایش اختیارات رئیس‌جمهوری فعالیت می‌کند. در مقابل حزب عدالت و توسعه هم توجه زیادی به مناطق کردنشین ترکیه داشته است به‌نحوی که بیشترین رقابت انتخاباتی در شرق و جنوب شرق ترکیه بین حزب عدالت و توسعه و حزب دموکراتیک خلق‌ها خواهد بود. به‌عنوان نمونه حزب عدالت و توسعه برای این دوره از انتخابات «اورهان میروغلو» از شخصیت‌های مهم جنبش‌های سیاسی کردی را به‌عنوان نامزد شهر ماردین معرفی کرده است. این مسئله باعث شده است تا رقابت تنگاتنگی با نمایندگان حزب دموکراتیک خلق‌ها داشته باشند. اورهان میروغلو از سیاستمداران معروف کرد ترکیه است که ۱۵ سال در زندان‌های امنیتی حکومت ترکیه پس از کودتای نظامی ۱۹۸۰ به سر برده است. وی در بسیاری از احزاب سیاسی کرد عضویت داشته است. در انتخابات پیشین نیز به‌جز در دیاربکر، وان و حکاری در دیگر مناطق

این سابقه می‌تواند در جلب آرای علوی‌های ترکیه اثراتی داشته باشد. اگرچه به‌صورت سنتی اکثر علوی‌های ترکیه از ملی‌گرایان ترک حمایت می‌کرده‌اند.

هرچند سابق چند انتخابات گذشته در مناطق کردنشین ترکیه نشانگر رقابت جدی میان احزاب عدالت و توسعه و احزاب وابسته به پ.ک.ک. است، اما دیگر جریان‌های کوچک کردی نیز در سال‌های گذشته بر فعالیت‌های خود افزوده‌اند. جریان مطالبه آزاد و نیز احزاب نزدیک به حزب دموکرات کردستان عراق از جمله احزابی هستند که در انتخابات اخیر می‌توانند وزن خود را مورد ارزیابی قرار دهند. برخی گزارش‌های تأیید نشده حکایت از تحریم انتخابات توسط چند جریان کردی نزدیک به بارزانی‌ها دارد. این گزارش‌ها حاکی از آن است که حزب آزادی کردستان (پاک) در بیانیه خود ضمن تحریم انتخابات پارلمانی ترکیه اعلام کرده است از نامزدهای حزب دموکراتیک خلق‌ها حمایت نخواهد کرد. این حزب در بیانیه خود آورده است که «پاک از گروه‌هایی که علنا و رسماً کردها را یک ملت [متمایز] و کردستان را یک سرزمین [خاص] نمی‌خوانند» حمایت نخواهد کرد. همچنین گفته می‌شود پیش‌تر حزب دموکرات کردستان ترکیه نیز انتخابات ترکیه را تحریم کرده بود. این حزب نیز دلیل مشابهی برای این اقدام خود ذکر کرده بود.

در ماه‌های گذشته روند گفت‌وگوها میان دولت و نهادهای امنیتی ترکیه با رهبر زندانی پ.ک.ک. در زندان امرالی وارد مرحله تازه‌ای شده است و آن‌گونه که از پیام نوروزی عبدالله اوجالان برمی‌آید باید منتظر بود تا پ.ک.ک. به‌زودی در کنگره خود با سلاح و جنگ مسلحانه خداحافظی کند و تن به خلع سلاح بدهد. نتایج انتخابات پیش‌رو در خصوص ادامه روند گفت‌وگو میان دولت با پ.ک.ک. نیز دارای اهمیت بسیاری است. اگرچه در دو سال گذشته میان دولت ترکیه و پ.ک.ک. نوعی آتش‌بس غیررسمی حاکم بوده است، اما وقوع درگیری نظامی در منطقه آگری در هفته‌های گذشته میان نیروهای دولتی با پ.ک.ک. بر افزایش نگرانی‌ها در این خصوص افزود. این درگیری که با تلفاتی روبرو بود موجب

کردنشین ترکیه، این حزب عدالت و توسعه بود که توانست بیشترین آرای مردم کرد را به خود اختصاص دهد.

لازم به ذکر است چنانچه در انتخابات اخیر حزب دموکراتیک خلق‌ها نتواند حدنصاب ۱۰ درصدی را کسب کند بر اساس قوانین ترکیه این جریان هیچ نماینده‌ای در پارلمان نخواهد داشت و بدین ترتیب بدون نمایندگان این جریان در پارلمان گفت‌وگوهای دولت ترکیه با پ.ک.ک. و کردهای مخالف با مشکلات تازه‌ای روبرو خواهد شد.

در ماه‌های گذشته حزب دموکراتیک خلق‌ها توجه ویژه‌ای را معطوف جامعه علوی ترکیه کرده است. گفته می‌شود اساس پروژه صلاح‌الدین دمیرتاش جذب علوی‌ها به سمت حزب دموکراتیک خلق‌ها است. برخی آمارها از حضور ده‌ها میلیون علوی کرد و ترک و عرب در ترکیه سخن می‌گویند. علوی‌ها در چند سده گذشته (هم در دوران عثمانی و هم دوران ترکیه جدید پس از فروپاشی عثمانی) با محدودیت‌ها و تزییقات زیادی دست‌وپنجه نرم کرده‌اند. هنوز برای فعالیت اماکن مذهبی و جم‌خانه‌های این گروه پرشمار مذهبی در ترکیه محدودیت‌های زیادی وجود دارد. در دهه گذشته حزب عدالت و توسعه برای کاهش این محدودیت‌ها تلاش‌هایی در پیش گرفت، هرچند این تغییر رویکرد دولت ترکیه نتوانسته علوی‌های این کشور را راضی کند. در ماه‌های گذشته بسیاری از رهبران و مرشد‌های علوی‌های ترکیه (دده‌ها) حمایت خود را از حزب دموکراتیک خلق‌ها اعلام داشته‌اند.

بنا بر گزارش برخی رسانه‌ها «علی حیدر کوگتن» از رهبران روحانی علوی‌های ترکیه در اظهاراتی عنوان کرده است: نزدیک‌ترین حزب به علوی‌های ترکیه حزب دموکراتیک خلق‌ها است. از علوی‌ها خواهان حمایت از این حزب در انتخابات پیش‌رو هستیم. همچنین ابراهیم اردوغان از دیگر رهبران روحانی علوی ترکیه اعلام کرد: به‌عنوان پیروان آیین علوی با حمایت از حزب دموکراتیک خلق‌ها در انتخابات پارلمان ترکیه سعی خواهیم کرد مشکلات علوی‌های ترکیه را حل و فصل کنیم. لازم به ذکر است بسیاری از رهبران پ.ک.ک. را علوی‌های ترکیه تشکیل می‌دهند و



شد تا جنگ لفظی میان رهبران حزب عدالت و توسعه و حزب دموکراتیک خلق‌ها شدت گیرد.

## تحولات دنیای عرب و چالش‌های پیش‌روی حزب عدالت و توسعه

با شروع به کار دولت تحت سلطه عدالت و توسعه انتظار این بود که تنش‌های سیاسی ترکیه با کشورهای همسایه و منطقه به سمت صفر میل کند. این اساس رویکرد نظری معمار سیاست خارجی عدالت و توسعه یعنی احمد داوود اوغلو بود که دعوت به بازیابی سیاست‌های منطقه‌ای ترکیه می‌کرد. بر مبنای این رویکرد سیاسی و نظری در سال‌های ابتدایی حاکمیت حزب عدالت و توسعه تلاش برای گسترش روابط با کشورهای منطقه و کاهش تنش‌های منطقه‌ای شتاب گرفت؛ اما در پنج سال گذشته و به‌ویژه پس از سلسله تحولاتی که در دنیای عرب و خاورمیانه شکل گرفت، دولت ترکیه نه تنها برخلاف راهبرد اعلامی خود برای کاهش تنش‌های سیاسی در منطقه گام برداشت، بلکه سنت سیاسی چند ده ساله سیاست خارجی دولت‌های ترکیه را نیز به کناری نهاد و با تمام امکانات ترکیه خود را درگیر با مسائل داخلی کشورهای همسایه کرد.

اگر در خصوص تحولات لیبی ترکیه دیرتر از کشورهای غربی و عربی وارد ماجرا شد، اما چندی نگذشت که ترکیه به کانون حضور معارضه لیبی مبدل گشت و پس از آن در سایر نقاط نیز، ترکیه تمام و کمال درگیر مسائل داخلی کشورهای منطقه از جمله سوریه، عراق و مصر گردید. دخالت‌های ترکیه البته در این کشورها لزوماً با کامیابی روبه‌رو نگردید. دولت وابسته به اخوان المسلمین در مصر، با دخالت ارتش مصر به رهبری السیسی و حمایت عربستان به کنار نهاده شد و پس از آن روابط مصر و ترکیه به تیرگی گرایید. امیدواری ترکیه برای سرنگونی کوتاه‌مدت دولت بشار اسد در سوریه هم با ناکامی روبرو شد و گذشته از ورود صدها هزار آواره سوری به ترکیه و حضور طیفی از معارضان سوری در ترکیه دستاورد دیگری برای ترکیه در پی نداشت و همچنین تحولات بعدی عراق پس از ظهور داعش نیز نشان داد سیاست‌های ترکیه در این کشور واقعبینانه نبوده است. این میراث سیاست خارجی ترکیه می‌تواند

بر انتخابات پیش‌رو نیز اثراتی در پی داشته باشد. آیا حزب عدالت و توسعه خود را برای مواجهه با اثرات منفی سیاست منطقه‌ای خود مهیا کرده است؟ یا اینکه آیا راهی برای تجدیدنظر در این سیاست‌ها تدوین شده است؟

## جمع‌بندی

انتخابات پارلمانی ماه بعد ترکیه محکی برای ارزیابی افکار عمومی نسبت به سیاست‌های حزب عدالت و توسعه در صحنه داخلی و خارجی است. در بیش از ۱۰ سال گذشته این حزب توانسته به نحوی بی‌سابقه همراهی افکار عمومی ترکیه را برای پیشبرد سیاست‌های خود به دست آورد. در حوزه سیاست‌های داخلی این حزب از نظر اقتصادی توانسته تا اقتصاد بیمار و تورم زده ترکیه در سال‌های آغازین دهه گذشته را به یکی از باثبات‌ترین اقتصادهای منطقه مبدل کند و ترکیه رشد اقتصادی مثبتی را تجربه کرده و ارزش پول ملی ترکیه نیز تقویت شده و میزان اشتغال نیز رشد زیادی پیدا کرده است. میزان سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی هم در این سال‌ها با رشد و افزایش زیادی روبه‌رو بوده است. توجه دولت به مناطق حاشیه‌ای ترکیه هم افزایش محسوسی داشته و روند محرومیت‌زدایی از مناطق حاشیه‌ای از جمله مناطق کردنشین در شرق و جنوب شرقی ترکیه با تحول روبه‌رو شود. همچنین از نظر سیاسی ظهور و بسط اقتدار حزب عدالت و توسعه موجب شده تا صحنه سیاسی ترکیه با ثبات نسبی روبرو باشد و ناکامی و عمر کوتاه دولت‌های ائتلافی به پایگانی تاریخی سپرده شود. گفت‌وگوهای نهاد‌های امنیتی ترکیه با رهبر زندانی پ.ک.ک.ک موجب شده تا سایه ناامنی‌های شرق و جنوب شرق ترکیه تا حد بسیار زیادی کوتاه شود و امیدها برای بازگشت صلح به این مناطق افزایش پیدا کند. همچنین در عرصه بین‌المللی جایگاه ترکیه تقویت شود.

تحولات پنج سال گذشته خاورمیانه نقطه محوری تغییر و گردش سیاست‌های حزب عدالت و توسعه محسوب می‌شود. دخالت گسترده و بلندپروازانه حزب عدالت و توسعه در مسائل داخلی دیگر کشورهای منطقه از جمله سوریه، عراق، مصر و لیبی و سایر کشورها، پیامدهای متعددی در پی داشت. از سویی دخالت‌های ترکیه در لیبی

نه تنها موجب بسط صلح و ثبات در این منطقه از آفریقا نشد، بلکه اینک کشور لیبی درگیر معادله چندوجهی و پیچیده‌ای شده است که کیان این کشور را با مشکل روبه‌رو ساخته است. سقوط دولت اخوان المسلمین مصر هم بهانه‌ای بود تا روابط ترکیه و مصر با تنش‌های سخت روبرو شود. تنش‌های که به درگیری‌های لفظی و سیاسی سنگینی میان دولت نظامی مصر و دولت ترکیه منجر شده است. نزدیک شدن حزب عدالت و توسعه به دولت اقلیم کردستان و در همان حال تشدید شکاف با دولت نوری مالکی موجب شد تا روابط عراق و ترکیه نیز دستخوش مسائل و مشکلاتی شود.

نقطه ثقل و گرانیگاه سیاست‌های آ.ک.پ. در خلال تحولات سوریه روی داد. تلاش ترکیه برای دخالت نظامی غرب و کشورهای عربی که گاه با پیشدستی ترکیه نیز روبه‌رو بود به جایی نرسید، اما مداخله نکردن نظامی کشورهای غربی و ناتو در سوریه نه تنها موجب نشد تا ترکیه در سیاست‌های خود بازیابی کند، بلکه موجب شد تا ترکیه خود به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین طرف‌های درگیر در بحران سوریه شناخته شود. استقرار مخالفان دولت سوریه در ترکیه و نیز کمک‌های نظامی و تدارکاتی ترکیه به مخالفان دولت سوریه هر روز ابعاد تازه‌تری می‌یافت بی‌آنکه دستاورد روشنی برای ترکیه در پی داشته باشد. این بحران البته با ظهور گروه‌های تکفیری همچون جبهه النصره و داعش و احراق شام در سوریه و سپس تهاجم داعش به عراق ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی گسترده‌تری یافت. داعش موفق شد در دوره کوتاهی بر بخش‌های گسترده‌ای از سوریه و به‌ویژه عراق مسلط شود. بسیاری از ناظران تحلیلگران بین‌المللی و منطقه‌ای توافق دارند که داعش و سایر گروه‌های تکفیری در آغاز شکل‌گیری و فعالیت تا تسلط بر این مناطق ارتباط گسترده‌ای با دولت ترکیه داشته‌اند. گسترش ابعاد جنایات این گروه‌ها در عراق و سوریه و در خارج از این دو کشور و در کشورهای دیگر و حتی در فرانسه موجب شد جامعه جهانی نسبت به گسترش تروریسم در منطقه با حساسیت بیشتری برخورد کند و در این میان انتقادات گسترده‌ای متوجه دولت ترکیه گردید. مخالفان حزب عدالت و توسعه هم از فرصت موجود نهایت بهره‌برداری را کرده و این حزب را به حمایت از تروریسم متهم کردند. گسترش نگرانی‌ها از نفوذ این جریان‌های تروریستی به داخل ترکیه هم مزید بر علت شد تا سیاست‌های حزب عدالت و توسعه بیش‌ازپیش مورد انتقاد قرار گیرد. انتخابات پیش‌روی ترکیه فرصتی است تا افکار عمومی در ترکیه ارزیابی خود را از سیر تحولات این کشور و سیاست‌های داخلی و خارجی این حزب نمایان سازد. انتخاباتی که نتایج آن می‌تواند اثرات داخلی و منطقه‌ای گوناگونی در پی داشته باشد. ■



# جنگ داخلی در لیبی و بحران هویت؛ ایجاد دولت باثبات در این کشور تنها با ایجاد هویت واحد برای ساکنان آن تحقق می‌یابد

نویسنده: لورا اورمیر\*

برگردان: علی زاهدپور

طبق گزارش دفتر نمایندگی عالی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل متحد که در اواخر ماه دسامبر ۲۰۱۴ منتشر شد، «لیبی همچنان از درگیری‌های مسلحانه، اقدامات خشونت‌آمیز و نیز زیر پا گذاشته شدن مکرر حقوق بین‌الملل رنج می‌برد. این همه، سبب کشته شدن صدها نفر، آوارگی دسته‌جمعی و نیز بحران‌های انسانی در بسیاری از مناطق کشور شده است.»

از چند ماه پیش تا به امروز خبرهای هولناکی از این کشور واقع در شمال آفریقا به گوشمان می‌رسد. کشوری که سه سال پیش با اطمینان به نفس کامل و خوش‌بینانه از بند دیکتاتوری چهار ساله قذافی رها شد، اکنون بیم آن می‌رود که در جنگ ویرانگر داخلی غرق شود؛ چراکه از یک‌سو اسلام‌گراها با سکولارها در جنگ هستند و از سوی دیگر، طرفداران نظام قدیم با انقلابی‌های جوان. همچنین شهرها و قبایلی که از دیرباز رقیب هم بوده‌اند، برای حل اختلافاتشان دست به اسلحه برده‌اند. به این‌ها دخالت سازمان معروف به «داعش» را بیفزایید که آن هم وارد جنگ شده است. خلاصه آنکه در لیبی، همه با هم در حال جنگند.

## جنگ میان دو قطب نیرومند

ولفرام لاکر (Wolfram Lacher)<sup>۱</sup> کارشناس امور لیبی و سودان در مرکز امور بین‌المللی و امنیتی آلمان (SWP) واقع در برلین، در گزارشی به توضیح این هرج‌ومرج می‌پردازد:

«جنگ داخلی لیبی در اصل میان دو طرف است که شبکه‌هایی مسلح از شهرها و قبایل و میلیشیاها نیز به آنها پیوسته‌اند. هر دو طرف بر سر قدرت سیاسی و قانونی می‌جنگند، آن هم در کشوری که عملاً نهادهای قانونی آن تعطیل است.»

-ژنرال جدایی طلب خلیفه بلقاسم خفتر<sup>۲</sup> (Khalifa Haftar) در ماه مه ۲۰۱۴ حمله‌ای نظامی را با عنوان «عملیات کرامت» بر ضد میلیشیا‌های اسلام‌گرا در کشور آغاز کرد. وی ارتشی تأسیس کرده که رویکرد وطن‌دوستانه دارد و پیش از هر

خانواده، عشیره و قبیله، واحدهای سنتی جامعه لیبی هستند. حل بحران لیبی نه با به رسمیت‌شناختن حکومت طبرق یا طرابلس از سوی جامعه بین‌الملل که با تشکیل حکومتی میسر می‌شود که همه ساکنان لیبی آن را به رسمیت بشناسند، اما با وجود ساختار قبیله‌ای و منطقه‌ای این کشور، مشارکت دموکراتیک نمی‌تواند یک‌شبه بر فرهنگ لیبی حاکم شود. خانم لورا اورمیر، روزنامه‌نگار آلمانی، در مقاله ذیل به بررسی جنگ داخلی این کشور و مشکلات پیش روی ایجاد ثبات در لیبی می‌پردازد.

کشورهای دیگر محال است».

## لیبی متحد؟

اختلافات منطقه‌ای و قبیله‌ای در لیبی مانع بزرگی در برابر رسیدن به یک توافق سیاسی میان طرف‌های درگیر در لیبی است. خانم أمل العبیدی استاد متخصص در سیاست معاصر در دانشگاه بنغازی لیبی می‌گوید: «تاریخ نشان می‌دهد که نباید به کشور لیبی به‌عنوان یک نظام متحد نگرست، بلکه باید آن را متشکل از سه اقلیم بزرگ دانست: طرابلس، فزان<sup>۱</sup> و برقه<sup>۲</sup>».

در اینجا پرسش‌هایی مطرح است: مگر لیبیایی‌ها همگی با هم بر ضد قذافی نجات‌بخشند؟ مگر به تشکیل حکومت جدید در لیبی خوش‌بین نبودند؟ پس چرا حفظ این همبستگی کاری محال است؟ این فتنه که شهروندان لیبیایی را به سبب گرایش دینی یا قبیله‌ای‌شان در معرض ربایش و هجوم قرار داده، از کجا آمده است؟

امل العبیدی سبب وضعیت کنونی را به‌صورت خاص دو عامل تاریخی می‌داند: یکی نبود هویت واحد که لیبیایی‌ها را متحد کند و دیگری حاکمیت گرایش‌های قبیله‌ای بر فرهنگ سیاسی؛ از این رو اگر به جامعه لیبی از منظر تاریخی نگاه شود، می‌بینیم جامعه لیبی جامعه‌ای است که دولت مرکزی در آن جایگاهی ندارد. از همین

روست که مردم لیبی دائماً در مسائل حقوقی و اجتماعی و فرهنگی‌شان به تنها نهاد مستقرشان از قدیم تاکنون یعنی: نظام قبیله‌ای مراجعه می‌کنند. باین‌همه، امل العبیدی به ساختار قبیله‌ای مناطق لیبی به چشم مانع نمی‌نگرد، بلکه آن را فرصتی برای حکومت آینده لیبی می‌داند که به‌صورت دولت فدرالی تشکیل شود.

چیز با اسلام‌گرایان بنغازی مبارزه می‌کند. خلیفه حفر در برابر ناتوانی نیروهای مسلح رسمی لیبی، مدافع پارلمان طبرق<sup>۳</sup> است. شهر طبرق که در شمال شرق لیبی واقع است، مقر دولتی است که جامعه بین‌الملل به رسمیت شناخته است. نخست‌وزیر این دولت عبدالله الثنی<sup>۴</sup> (Abdullah al-Thani) است.

مشروعیت این دولت از آن‌روست که برخاسته از رأی پارلمان منتخب لیبی<sup>۵</sup> در ژوئن ۲۰۱۴ است. دولت الثنی با نیروهای حفر در ارتباط است و این نیروها می‌کوشند بر طرابلس پایتخت لیبی تسلط یابند.

شورشیان از ماه آگوست طرابلس را به تصرف خود درآورده‌اند و در آنجا حکومتی موازی تشکیل داده‌اند که ریاست آن با عمر الحاسی<sup>۶</sup> (Omar al-Hasi) است. الحاسی با گروه نظامی «فجر لیبی»<sup>۷</sup> که یک گروه رادیکال اسلام‌گراست در ارتباط است. البته این گروه نظامی، با گروه «انصار الشریعه»<sup>۸</sup> که نزدیک به گروه «داعش» است و به شکل مستقل در شهر بنغازی فعالیت دارد قابل مقایسه نیست.

هر دو طیف اصلی درگیر در لیبی بر ضد شهروندان خشونت به کار برده‌اند و در خصوص مشارکت در گفت‌وگو موضع منفی گرفته‌اند.

ولفرام لاکر معتقد است که به رسمیت‌شناختن حکومت موجود در طبرق به‌عنوان حکومت مشروع از سوی جامعه بین‌الملل، اقدامی سازنده نیست و نتیجه معکوس دارد. وی می‌گوید: «نمی‌توان بحران کنونی را حل کرد مگر از طریق تشکیل حکومتی که همه طرف‌های درگیر قبول داشته باشند؛ و البته این هم به سبب جانبداری

## لیبیایی‌ها هرگز لیبایی نبوده‌اند

نتیجه دیگری که تقسیم تاریخی - جغرافیایی پیش گفته به همراه داشته، نبود یک هویت ملی لیبایی است. به عبارت دیگر، هم‌پان چیزی که نخست‌وزیر اسبق لیبی عبدالحمید بکوش<sup>۱۲</sup> گفته بود: «لیبایی‌ها هرگز لیبایی نبوده‌اند».

پژوهشی که امل العبیدی در دهه ۹۰ در دانشگاه بنغازی درباره موضوع «هویت» انجام داد<sup>۱۳</sup> و در زمان قذافی از انتشار آن جلوگیری شد نشان می‌داد که هویت لیبایی اهمیت چندانی ندارد. دانشجویانی که هدف این پژوهش بودند خود را در درجه نخست مسلمان و سپس منسوب به فلان قبیله یا عائله و نیز عرب یا مغاری<sup>۱۴</sup> می‌دانستند و از اظهار اینکه لیبایی باشند خودداری می‌کردند. البته یکی از علل آنکه خود را عرب می‌دانستند تبلیغات پان‌عربیستی عبدالناصر و بعداً معمر قذافی بود.

در همین راستا امل العبیدی می‌گوید: «اگر می‌خواهیم دولتی تأسیس کنیم، باید بتوانیم هویتی واحد برای لیبایی‌ها بیافرینیم و بر وجه مشترک آنان تأکید کنیم. فقط به این صورت و البته در درازمدت می‌توانیم به یک حکومت باثبات و امن تبدیل شویم. این اتحاد نیز باید درون‌زا باشد و نمی‌تواند با دخالت‌های بیگانه به دست آید».

امل العبیدی عناصر وحدت‌بخش لیبایی‌ها را زبان و دین می‌داند. مقصود او هم از دین، دین اسلام و به‌طور خاص مذهب مالکی است که دین اصلی لیبایی‌هاست نه اسلام‌های وارداتی. به نظر او، دو منبع ارزشمند نفت و آب هم می‌تواند در درازمدت مردم لیبی را با یکدیگر متحد کند، اگرچه امروزه همین دو منبع آتش‌فتنه را شعله‌ور ساخته و موضوع اختلاف طرف‌های درگیر است. با همه این‌ها امل العبیدی می‌گوید: «من به‌شخصه افتخار می‌کنم که لیبایی هستم»؛ و امیدوار است که لیبایی‌ها روزی بتوانند هویتی مشترک را برای خود ایجاد کنند. وی در دنباله می‌افزاید: «آنچه ما امروز برای لیبی به آن نیاز داریم وجود شخصیتی مانند نلسون ماندلا است».

\* Laura Overmeyer

## پی‌نوشت

۱. وی در دانشگاه لایپزیگ آلمان عربی آموخت و

سپس برای تحصیل در رشته علوم سیاسی به دانشگاه امریکایی قاهره رفت و از آنجا فارغ‌التحصیل شد. همچنین دارای مدرک کارشناسی ارشد از دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی (SOAS) است و از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ تحلیلگر شمال آفریقا و سودان در مرکز Control Risks لندن بوده است. وی در کتابی که درباره کشور لیبی منتشر کرده است با عنوان «تصدعات الثورة الليبية: القوى الفاعله والتكتلات» (=انشقاقات در انقلاب لیبی: نیروهای فعال و تشکلهای) که مرکز الإمارات للدراسات والبحوث الإستراتيجية به سال ۲۰۱۴ در ۹۷ صفحه به چاپ رسانده، می‌گوید برخلاف مصر و تونس، اسلام موضوع چالش و درگیری نیست، بلکه مناقشات سیاسی در لیبی بر سر سيطرة بر چهار عرصه حکومت، سیاست، نظام قضائی و منابع مالی است.

۲. زاده ۱۹۴۹ در بنغازی. وی در بیست‌سالگی، یکی از نظامیانی بود که قذافی را در سرنگون کردن پادشاه این کشور ادریس سنوسی یاری کرد. او در اواخر دهه هشتاد از قذافی جدا شد و به امریکا رفت و در سال ۲۰۱۱، برای مشارکت در انقلاب لیبی به این کشور بازگشت.

۳. طبرق Tubrok شهری بندری و شبه‌جزیره‌ای مشرف بر دریای مدیترانه در شمال شرق لیبی که با شهر طرابلس ۱۵۰۰ کیلومتر فاصله دارد. این شهر دقیقاً مقابل جزیره یونانی کرت است.

۴. زاده ۱۹۵۴ در شهر کانو در نیجریه از پدر و مادری لیبایی. در زمان قذافی سرگرد ارتش بوده و مدتی هم در دهه هشتاد در زندان به سر برده است.

۵. به دنبال سرنگونی قذافی در ۱۷ فوریه ۲۰۱۱، شورای ملی انتقالی لیبی تشکیل شد. این شورا مقدمات انتخابات پارلمانی را فراهم کرد که در هفتم جولای ۲۰۱۲ برگزار شد و به دنبال آن کنگره ملی عام (المؤتمر الوطني العام) تشکیل شد. دو سال بعد در چهارم آگوست ۲۰۱۴، با انجام انتخابات، کنگره ملی عام به کار خود پایان داد و مجلس نمایندگان لیبی (مجلس النواب اللیبی) تشکیل شد و جای آن را گرفت. به سبب ناامنی بودن طرابلس و بنغازی - که جلسات مجلس باید در یکی از این دو شهر برگزار می‌شد - شهر طبرق محل کار مجلس نمایندگان شد. از آنجا که نتایج انتخابات مجلس لیبی مطابق با خواسته اسلام‌گرایان نبود - چرا که تنها ۲۳ کرسی از ۱۸۸ کرسی مجلس را به دست گرفتند - به بهانه اینکه محل تشکیل جلسات پارلمان باید شهر بنغازی یا طرابلس باشد نه طبرق، جلسات پارلمان را غیرقانونی دانستند. آنها همچنین به حکم دادگاه قانون اساسی لیبی که مقر آن در طرابلس است استناد کردند که اقدامات پارلمان را غیرقانونی می‌دانست. مجلس نمایندگان لیبی عبدالله التنی را به‌عنوان نخست‌وزیر برگزید و از آن‌سو مخالفان مجدداً کنگره ملی عام را تشکیل دادند و این

کنگره نیز عمر الحاسی را به‌عنوان نخست‌وزیر برگزید و وی را مأمور تشکیل دولت نجات ملی (حکومه إنقاذ وطنی) کرد. البته کنگره ملی عام در ۳۱ مارس ۲۰۱۵ با اکثریت آرا (۷۴ رأی از مجموع ۸۹ رأی) وی را برکنار کرد، اما او بنا بر این توجیه که نیروهای انقلابی نیز باید این مسئله را قبول کنند و اینکه کنگره بدون دعوت از او برای دفاع، وی را برکنار کرده است، این تصمیم را نپذیرفت.

۶. سیاستمدار اسلام‌گرا در الجبل الأخضر در لیبی به سال ۱۹۴۹ م متولد شد و استاد علوم سیاسی دانشگاه بنغازی است. وی در زمان حکومت قذافی به وکالت اشتغال داشت و البته از آن محروم شد و چندی هم در زندان‌های قذافی به سر برد.

۷. ائتلافی از چند میلیشیای اسلامی در لیبی که بر شهرهای طرابلس و بنغازی تسلط دارند.

۸. این گروه در آوریل ۲۰۱۲ پس از سقوط رژیم قذافی تأسیس شد و هدف خود را تحکیم شریعت اسلامی در لیبی اعلام کرده است. همه اعضای آن لیبایی نیستند و از کشورهای دیگر به‌ویژه تونس هم در آن حضور دارند. پرچم آنان نیز نه پرچم کشور لیبی که پرچمی شبیه القاعده است. برخی تحلیلگران آنها را با جماعت انصار الشریعه در تونس یکی می‌دانند. حمله به هیئت دیپلماتیک امریکا در بنغازی که به مرگ سفیر و سه نفر از دیپلمات‌های امریکایی انجامید، کار این گروه بود.

۹. Tripolitania، اقلیم شمال غربی کشور لیبی که مرکز آن شهر طرابلس یا تریپولی است. شهرهای مهم آن طرابلس، مصراته، سرت، بنی‌ولید، زلیتن و غدامس است.

۱۰. Fezzan، اقلیم جنوب غربی کشور لیبی که مرکز آن شهر سبها است. این اقلیم از دو اقلیم دیگر کم‌جمعیت‌تر است. دو شهر مهم آن سبها و غات است. ۱۱. Cyrenaica، بخش شرقی لیبی که مرکز آن شهر بنغازی است. شهرهای مهم آن: اجدابا، البیضاء، الجوف و العویات. این سه منطقه در زمان حکومت ملک ادریس سنوسی «املکت متحده لیبی» را تشکیل می‌دادند. ملک ادریس لیبی را دولت فدرالی اعلام کرد که از سه اقلیم برقه، طرابلس و فزان تشکیل می‌شود. این تقسیم‌بندی در زمان قذافی به هم خورد و لیبی تقسیمات کشوری کوچک‌تری در قالب استان (در زبان لیبی: شعیبه) یافت.

۱۲. عبدالحمید البکوش (۱۹۳۳-۲۰۰۷) نخست‌وزیر لیبی به مدت ۱۰ ماه از ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۸ در زمان پادشاه سنوسی محمد ادریس اول.

۱۳. این پژوهش که جامعه‌آماري آن ۵۰۰ دانشجوی دختر و پسر از دانشگاه «قاریونس» در بنغازی بود، در شماره ۵ مجله المستقبل العربي (چاپ بیروت) به سال ۲۰۰۱ با عنوان «الهویه فی لیبیا: درسه میدانیه» منتشر شد. ۱۴. المنطقه المغاربه یا المغرب العربي منطقه‌ای است که بخش غربی کشورهای عرب را تشکیل می‌دهد و شامل پنج کشور موریتانی، مغرب/مراکش، الجزایر، تونس و لیبی است. این پنج کشور در ۱۷ فوریه ۱۹۸۹ اتحادیه مغرب عربی را تأسیس کردند که البته تنها روی کاغذ است و آثار خارجی ندارد. مساحت مغرب عربی بیش از پنج میلیون و پانصد هزار کیلومتر مربع است که تقریباً ۴۲ درصد مساحت کشورهای عربی را تشکیل می‌دهد. اغلب ساکنان مغرب عربی مالکی مذهب هستند و همین به آنان هویت اسلامی مشترک بخشیده است. صحرای غربی - به پایتختی العیون - هم که در جنوب کشور مغرب و در همسایگی موریتانی است جزو مغرب عربی به شمار می‌رود که بر سر حاکمیت بر آن میان جبهه پولیساریو و کشور مغرب اختلاف است. ■



# اجبار امریکا به موضع گیری در مورد یمن

نویسنده: پل پیلار\*

برگردان: هادی عبادی

ادراک امریکان نسبت به جهان خارج به شدت توسط تمایلی دوگانه (سیاه و سفیددین) هدایت می شود. این تمایل شامل عادت به دیدن همه کشمکش ها و بی ثباتی در دو وجه خوب و بد و حمایت از وجه خوب می شود. تأثیری که این روندها بر سیاست خارجی ایالات متحده داشته در طول زمان تغییر کرده است. مثلاً این تأثیر در دوران دولت جورج دبلیو بوش کاملاً آشکار است: «یا با ما هستی یا با تروریست‌ها». کلاً دولت او با تلاش کرده تا نگاه دوگانه کمتر و مسیر واقع گرایانه تری را به ویژه در هدایت دیپلماسی با ایران اتخاذ کند و در نتیجه دیپلماسی مفیدتری را در قبال خاورمیانه برگزیده است، اما همچنان دولت فعلی نیز در محیط سیاسی فعالیت می کند که عادات قدیمی تنظیم کننده اقدامات دولت است یا اینکه شاید این اقدامات قدیمی فشاری ایجاد می کنند تا کارهایی انجام شود که هرگز نباید رخ می داد.

نمونه‌های زیادی وجود دارد که نشان از تناسب نداشتن و غیرعملی بودن نگاه دوگانه دارد. برای نمونه می توان از مورد عراق نام برد که در آن دولت‌های امریکا و ایران با وجود علاقه نداشتن به یکدیگر در مواجهه با داعش (ISIS) در یک سمت قرار دارند. نمونه‌ای که می توان هم اشتباه بودن نگاه دوگانه و هم نادرست بودن سمت گیری ایالات متحده را در آن نشان داد، مناقشه یمن است. به نظر می آید این موضوع به درستی درک نشده باشد، چرا که همچنان شاهد حمایت ایالات متحده از مداخله نظامی عربستان در یمن هستیم. سه ویژگی اصلی نبرد در یمن به این موضوع مرتبط است.

اول اینکه، این کشمکش حداقل به اندازه نبردهای دیگر خاورمیانه پیچیده و چندبعدی است. محال است که بتوان برای ارزش گذاری جهت حمایت از یک طرف و مخالفت با طرف دیگر حدود مشخصی قائل شد. ضمن اینکه القاعده در این شبه جزیره عربی، قوی ترین گروه القاعده محسوب می شود. یکی از مهم ترین متحدان حوثی‌ها، علی عبدالله صالح است که برای سه دهه به عنوان فرد مورد نظر امریکا در حکمرانی یمن محسوب می شد.

دوم اینکه این جنگ همان طور که «آدام بارون» به آن اشاره کرده، «کشمکش سیاسی داخلی یمن است که عمیقاً ریشه در مسائل داخلی یمن دارد.» این واقعیت توسط کسانی که تلاش دارند ایران را به عنوان کشوری توسعه طلب و شورش حوثی‌ها را به عنوان بخشی از طرح این کشور نشان دهند، نادیده گرفته می شود. برای سال‌ها محرک حوثی‌ها، نارضایتی از توزیع قدرت بوده و دستاوردهای اخیر آنها در واقع بازتاب این نارضایتی‌ها میان یمنی‌های دیگری بوده که آنها هم در رژیم اخیر یمن مورد ظلم قرار گرفته‌اند. سوم اینکه، انگیزه‌های بازیگران خارجی مداخله کننده در این کشمکش مواردی نیست که ایالات متحده خود را با آنها همراه سازد. بخشی از انگیزه‌ها، فرقه‌ای است. اساساً برای دخالت امریکا در کشمکش‌های فرقه‌ای در جهان اسلام هیچ نفعی متصور نیست. بخش دیگری از انگیزه‌ها به دهه‌ها کشمکش عربستان و یمن بازمی گردد، زمانی که توسعه طلبی عربستان سعودی برای اشغال استان‌های یمن و سپس بحث بر سر مرزها، نشان از علاقه عربستان به تسلط بر شبه جزیره عربی و به خصوص این بخش از آن داشت. گراهام فولر اظهار می دارد: «ریاض همواره از استقلال، سیاست انقلابی و حتی تجربیات یمن در مورد دموکراسی متنفر بود.» سعودی‌ها همواره بر ضد ایران تبلیغ می کنند، اما آنچه آنها واقعاً در مورد حوثی‌ها دوست ندارند این است که نمی توانند حوثی‌ها را همچون ارکان دیگر یمن تطمیع کنند. این هدف

عربستان مبنی بر حفظ برتری بر همسایگان نیز منفعتی نیست که امریکا به دنبال آن باشد. اما همچنان اجباری به جهت گیری و اصرار بر مداخله در مواضع افرادی همچون مک کین مطرح می شود. این اجبار به منافع امریکا یا آنچه کارآمد است توجهی ندارد. مک کین اظهار داشت سعودی‌ها در مورد مداخله نظامی خود در انتظار همکاری پیشرفته ایالات متحده نبودند «چرا که اعتقاد داشتند ما در سمت ایران هستیم.» در واقع بر اساس نظرات یک افسر ارشد در فرماندهی مرکزی ایالات متحده، «دلیل اینکه سعودی‌ها ما را از طرح‌های خود آگاه نکردند این بود که می دانستند آنچه را دقیقاً فکر می کنیم به آنها خواهیم گفت و این موضوع، بدبودن این ایده بود.»

می دانیم که دولت او با ما این روزها می خواهد خود را حامی کشورهای حوزه خلیج فارس نشان دهد، چرا که می داند آنها از قرارداد هسته‌ای محتمل ایالات متحده با ایران احساس نگرانی می کنند. اگر رفع این احساس نگرانی بهایی باشد که باید در مورد قرارداد هسته‌ای پرداخت شود و از طریق آن دیپلماسی امریکا در خاورمیانه برای موضع گیری سخت تر در آینده آزادتر شود، شاید چنین سیاستی ارزش توازن بخشی داشته باشد، اما با این وجود در مورد یمن چندین دلیل بهتر هست که در برابر اجبار به موضع گیری مقاومت شود.

\*Paul Pillar

منبع: نشنال اینترست ■



# به قساوت عربستان بی توجهی می شود

نویسنده: کریس ارنستو\*

برگردان: هادی عبادی



ایالات متحده در ماه سپتامبر ۲۰۱۱، سلاح‌هایی به ارزش ۳۰ میلیارد دلار به رژیم عربستان سعودی فروخت که شامل ۸۴ جت جنگنده F-۱۵ می‌شد و در نبرد کنونی علیه یمن از همین سلاح‌ها استفاده می‌شود. این واقعیت و مواردی شبیه به این از سوی هواداران حمله عربستان به یمن مورد غفلت قرار می‌گیرد.

همان‌طور که عربستان با حمایت ایالات متحده به بمباران یمن می‌پردازد، نکاتی وجود دارد که از سوی مقام‌ها و رسانه‌های امریکایی مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد:

۱. عربستان سعودی یک دیکتاتوری اقتدارگراست: هیچ نوع انتخابات ملی، هیچ حزب و حقوقی در این کشور وجود ندارد.

۲. حقوق بشر مربوط به زنان سعودی، جزو بدترین موارد در جهان است.

۳. این رژیم همچون تغذیه‌کننده مالی تروریست‌هاست.

شبکه RT در ۲۷ ژانویه ۲۰۱۵ گزارش داد: «هیچ نوع انتخابات، حزب یا پارلمانی وجود ندارد. فقط دفتری مشورتی وجود دارد که مجلس الشورا نامیده می‌شود. انتقاد به‌شدت ممنوع است. سال گذشته فعال مخالف معروف، عبدالکریم الخدر به علت تقاضای تغییراتی در قانون اساسی رژیم سلطنتی، به هشت سال زندان محکوم شد و به صدها زندانی سیاسی این کشور پیوست. تنها چند روز پیش از فوت ملک عبدالله، به رائف بدایوی ۵۰ ضربه از ۱۰۰۰ ضربه شلاق مربوط به محکومیت خود به علت تقاضای آزادی بیان در وبلاگش زده شد.»

همچنین دیدبان حقوق بشر در ماه ژانویه گزارشی منتشر کرد مبنی بر اینکه «عربستان سعودی به‌طور گسترده فعالان را زندانی می‌کند و اعتراض‌های

صلح‌آمیز را غیرقانونی اعلام می‌کند.» ماه گذشته نیز کمیسیون حقوق بشر اسلامی گزارش داد که تخمین زده می‌شود در این کشور حدود ۳۰ هزار زندانی سیاسی وجود داشته باشد. زنان این کشور مجاز نیستند «بدون اجازه قیم، یعنی شوهر یا پدر، خانه را ترک کنند، خرید کنند و هیچ مدرک قانونی را امضا کنند.» اقدام‌های بسیار دیگری نیز وجود دارد که زنان اصلاً مجاز به انجام آنها نیستند: رانندگی کردن، شنا کردن و...

براساس گزارش سال ۲۰۱۳ دیدبان حقوق بشر: «نسبت به خشونت خانگی در عربستان سعودی کاملاً سهل‌انگاری می‌شود. این حکومت نسبت به اجرای قانون پیشنهادی سال ۲۰۱۱ در مورد مبارزه با خشونت علیه زنان و کودکان کاملاً ناتوان است.» نکته آخر اینکه براساس اسناد ویکی‌لیکس که در سال ۲۰۰۹ منتشر شد، هیلاری کلینتون اظهار داشته: «اعطا کنندگان مالی در عربستان سعودی، مهم‌ترین منبع تأمین مالی گروه‌های سنی تروریست در سراسر جهان از جمله القاعده، طالبان و... را تشکیل

می‌دهند.» براساس نوشته‌های تام هارتمن، با وجود انکار شدید حمایت عربستان از داعش، «عربستان سعودی و کشورهای سنی دیگر در خاورمیانه سال‌هاست که هم به لحاظ مالی و هم اخلاقی از گروه‌های شورشی نوظهور در منطقه علیه شیعیان حمایت می‌کنند. آنها از گروه‌هایی حمایت مالی می‌کنند که هدف آنها نابود کردن شیعیان منطقه است. آنها ابتدا با القاعده آغاز کرده و سپس از داعش حمایت کردند.» نشریه آتلانتیک در ماه ژوئن ۲۰۱۴ گزارش داد که موفقیت داعش تا حدی وابسته به حمایت دو کشور قطر و عربستان سعودی است. اکنون پرسش اساسی این است که اگر مردم امریکا سازوکار دقیق عملکرد عربستان سعودی در حوزه‌های مختلف را بشناسند، آیا همچنان از حمله‌های این کشور علیه یمن حمایت می‌کنند یا خیر؟

\*Cris Ernesto

منبع: آنتی‌وار

جناب آقای جمشید دیوانی و سرکار خانم حسنی

مصیبت وارده را به شما تسلیت گفته و از خداوند منان برای آن مرحومه علو درجات و برای شما و خانواده محترم صبر مسئلت داریم.

لطف‌الله میثمی - نشریه چشم‌انداز ایران

# ویژگی های خاورمیانه جدید

نویسنده: جاشکا فیشر\*

برگردان: هادی عبادی



اکنون خاورمیانه «جدید» در حال ظهور است. برخلاف خاورمیانه قدیمی که سرنوشت آن توسط قدرت های بزرگ (بریتانیا و فرانسه پس از جنگ جهانی اول و ایالات متحده از دهه ۴۰ میلادی تاکنون) تعیین می شد، خاورمیانه جدید برای ایجاد ثبات دارای هیچ قدرت خارجی مسلط نیست. آشکار است که ایالات متحده دیگر نمی خواهد - یا قادر نیست - نقش قدیمی خود را ایفا کند. اگرچه ایالات متحده کاملاً نیروی نظامی خود را از منطقه خارج نمی کند، مداخله مستقیم نظامی به ویژه نیروهای زمینی آن هم پس از افتضاح عراق انجام نمی شود. تا زمانی که تعادل استراتژیک منطقه به طور بنیادی در معرض خطر قرار نگیرد، امریکا بازیگر نظامی نخواهد بود (این امر حملات هوایی امریکا بر ضد داعش در عراق و سوریه را توضیح می دهد). غیر از این، امریکا در حال استفاده از ابزار دیپلماسی برای دستیابی به راه حلی برای برنامه هسته ای ایران است.

در حالی که ایران کشوری شیعه و اکثریت اعراب سنی هستند، این امر تمایز نژادی ایران را تقویت می کند.

بنابراین منافع ژئوپلیتیک، فرقه گرایی مذهبی و مسائل نژادی، ترکیب خطرناکی را در خاورمیانه جدید تشکیل می دهند، چون تاریخ نشان داده که مداخله نظامی خارجی نمی تواند چنین درگیری هایی را حل کند. خود قدرت های منطقه ای باید چنین مناقشاتی را به سرانجام برسانند. چنین درگیری هایی می توانند به خشونت پیش بینی نشده ای ختم شوند که حتی ممکن است با گسترش آن به نبردی جهانی تبدیل و احتمالاً می توانند همچون مورد سوریه به فجاج انسانی ختم شوند.

این وضعیت با توجه به ذخایر انرژی منطقه، ممکن

است به خطرات اقتصادی مهمی بینجامد. قیمت های جهانی نفت عملاً توسط شبه جزیره عربستان و کشورهای حوزه خلیج فارس تعیین می شود و این امر به زودی تغییر نمی کند.

خاورمیانه جدید به سیاست خارجی مبتنی بر مداخله نظامی نیازی ندارد. در عوض، به مذاکره و سیستم های امنیت جمعی نیاز دارد که در خدمت منافع مشروع همه طرف های درگیر باشد. این منطقه بدون اشتیاق برای اقدام مبتنی بر فهم متقابل، همچون مدلی از سیاست جهانی است که در آن، فیوز تحولات روشن شده باشد.

بازیگران دولتی و غیردولتی زیادی در حال تلاش برای پر کردن خلأ ناشی از این اقدام امریکا هستند که از بین آنها می توان به دو قدرت منطقه ای یعنی ایران و عربستان سعودی اشاره کرد. تلاش این کشورها برای برتری، باعث ایجاد جنگ های نیابتی در عراق، سوریه و یمن شده است. در واقع شیعیان حوثی در یمن فاز جدیدی از نبرد منطقه ای گسترده تر را به نمایش می گذارند. این امر فقط در جنوب این شبه جزیره عربی رخ نمی دهد، بلکه باید اذعان داشت مداخله نظامی مستقیم عربستان، نوعی رقابت استراتژیک با ایران است.

عوامل مذهبی و قومی نیز همچون همیشه نقش مهمی در این رقابت ایفا می کنند. در واقع نبرد شیعه و سنی بازتابی از ژئوپلیتیک منطقه است. به علاوه

منبع: هافینگتون پست ■

## حجت الاسلام والمسلمین حسن روحانی و دکتر حسین فریدون

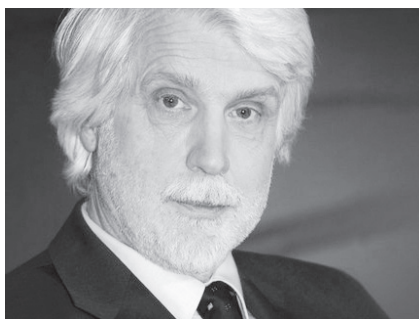
درگذشت مادر گرامیتان را تسلیت می گوئیم و از خداوند منان برای آن مرحومه علو درجات و برای شما و خانواده محترم صبر مسئلت داریم.

لطف الله میثمی - نشریه چشم انداز ایران

# یکی از اتفاقاتی که پیش‌قراول جنگ جهانی اول شد

نویسنده: ولکر اولریش\*

برگردان: رسول ازتیان



مطلب حاضر گزارشی از چگونگی پیدایش و شروع جنگ جهانی اول است و اینکه چگونه اختلافات و تنوع فرهنگی که بر اساس آیه ۱۳ سوره الحجرات قرآن می‌تواند باعث تعامل اقوام و ملل و توسعه شود، با بی‌احتیاطی‌ها به جهنم جنگ تبدیل می‌شود. در شرایط امروزی منطقه فریختگان و عامه مردم ایران باید سعی کنند که اختلافات بین شیعه و سنی و همچنین اختلافات در درون شیعه و اهل سنت به فرقه‌مندی و راهبردهای خطرناک و احتمالاً جنگ تبدیل نشود. مطالعه این گزارش را به خوانندگان چشم‌انداز ایران توصیه می‌کنیم امید است که هر خواننده‌ای به نوبه خود دیگران را نیز یادآوری کند.

## مقدمه مترجم

گاهی یک اتفاق ساده یا یک اظهار نظر نسنجیده اشخاص متعصب در شرایط گذار می‌تواند عواقب بس وحشتناک و جبران‌ناپذیری را به بار آورد که کسی را یارای مقابله با آن نیست. یکی از این فجایع تاریخ بشری جنگ جهانی اول است که میلیون‌ها انسان را به خاک و خون کشید و آثار منفی آن هنوز از جامعه بشری زده نشده است.

مسئله تنها یک اتفاق نمی‌تواند منشأ شروع درگیری‌های خانمان‌سوز جنگ جهانی اول باشد، بلکه مجموعه اتفاقات و عوامل مختلف می‌توانند وضعیت‌های بحرانی پیش از شروع رسمی جنگ را به وجود آورند. هر کدام از این وقایع می‌توانند منشأ تشنج‌هایی بین اقوام و ملیت‌ها و کشورها باشند که در صورت حل نشدن مشکلات، نفرت بین قومیت‌ها و ملت‌ها را باعث شده و زمینه‌ساز درگیری‌های سرد و افزایش دامنه آن، زمینه جنگ گرم را ایجاد کند.

واقع‌ه‌ها سابرین یکی از وقایع اتفاقیه‌ای بود که تخم نفرت و دودستگی را بین دو ملیت از سکنه منطقه‌ای از اروپای آن‌روز بارور کرد و همزیستی مسالمت‌آمیز همسایگان فرانسوی‌زبان و آلمانی قبلی یک منطقه را به دشمنی قسم‌خورده تبدیل کرد که به جای لذت از عادت‌های قومی مختلف و تنوع فرهنگی متفاوت، آن را به چماقی برای سرکوب یکدیگر تبدیل کردند. هر یک از وقایع ناگواری آن زمان را با بیستی به منزله قطعه‌ای از پازل وحشت تصور کنیم که با تکمیل آن فاجعه جنگ و کشتار بین‌الملل به وجود آمد. مدیریت نکردن

در شمال استراسبورگ اتفاق افتاد. هنگ پیاده‌نظام جدیداً مستقر شده در منطقه، تازه مشق نظامی روزانه خود را در پادگان شروع کرده بود که سروان ۲۰ ساله فون فورستر (Von Forster) سربازان را خطاب قرار داده و می‌گوید که آنها باید از درگیری با غیرنظامی‌ها اجتناب کنند، اما اگر مورد حمله قرار گرفتند، با بیستی از قنداق تفنگ خود به خوبی استفاده کنند. «و اگر یکی از این بی‌خاصیت‌ها (Wackes) را کشتید، نگران نباشید، ۱۰ مارک هم از من جایزه می‌گیرید».

برای ساکنین بومی فرانسوی‌زبان الزاس اصطلاح «Wackes» توهین‌آمیز و به معنی «لک‌لک» و بی‌خاصیت، بود و لذا طبق دستور استفاده از این اصطلاح توسط افسران پرویس (آلمانی) که مأمور خدمت در الزاس می‌شدند، در برخورد با ساکنان بومی ممنوع شده بود، اما ظاهراً به این ممنوعیت، به‌خصوص در پادگان‌ها توجه نمی‌شد.

برخی از سربازانی که از گستاخی سروان ناراحت شده بودند موضوع را به مطبوعات کشاندند. در ۶ نوامبر روزنامه سابرن انسیایگه (Zaberner Anzeiger) گزارشی را در این باره منتشر می‌کند که باعث خشم عمومی شده و بحرانی عظیم را به وجود می‌آورد.

از سال ۱۸۷۱ که بیسمارک این مناطق مرزی فرانسوی‌نشین را ضمیمه خاک رایش (آلمان) کرده بود، نارضایتی ساکنین و نفرت مانند آتشی زیر خاکستر وجود داشت، اما با این حال الزاس و لوپترینگن ایالت مستقلی از دولت فدرال آلمان نبودند، بلکه وضعیت خاص یک منطقه رایش

صحیح بحران‌ها بین همسایگان و سرکوب احساسات اقوام تحت تسلط، نارضایتی‌های آنها را زیرزمینی کرد تا شلیک گلوله‌ای توسط دانشجوی ناسیونالیست صرب به سمت فردیناند ولیعهد امپراتوری اتریش - مجارستان آتش‌های نهفته زیر خاکستر را در جای‌جای اروپا به یک‌باره شعله‌ور کند، تر و خشک را با هم بسوزاند و آغاز چهار سال وحشت بی‌پایان در کل جهان شود. اگر بحران سابرن و بقیه بحران‌های منطقه‌ای مدبرانه حل می‌شد، اگر سروان فوستر فرهنگ فرانسوی مردمان الزاس را بی‌ادبانه تحقیر نمی‌کرد و اگر مسئولان به جای حمایت متعصبانه از این افسر جوان افراطی بی‌تجربه حکمت‌مدارانه مطابق قانون با او برخورد می‌کردند، غائله خاتمه یافته بود و نفرت فرانسوی‌زبانان الزاس فروکش می‌کرد و آتش در یک کانون بحران خاموش می‌شد و جوانان فرانسوی و آلمانی یکدیگر را دشمن خونین خود قلمداد نمی‌کردند و در سنگرها قلب یکدیگر را هدف قرار نمی‌دادند، بلکه مانند امروز دوست هم بوده و از تفاوت‌های قومی لذت می‌بردند. مسلمانان واقع‌ه‌ها سابرین عامل اصلی شروع جنگ اول نبود، اما قطعه‌ای از دومینوی وحشت بود که هر کدام بخشی از دیگ نفرت را به جوش آورد.

## بحران سابرن (zabern affair)

در اواخر اکتبر ۱۹۱۳ رسوایی سابرن (zabern) به وقوع پیوست که حکومت رایش آلمان را پیش از جنگ جهانی اول با بحرانی بزرگ روبرو کرد. در ۲۸ اکتبر ۱۹۱۳ واقعه عجیبی در شهر کوچک پادگانی سابرن، در ایالت الزاس (Elsa's) واقع

را داشتند. در رأس تشکیلات اداری منطقه یک فرماندار در استراسبورگ مستقر بود که مانند فرمانده سپاه مستقر در این منطقه، مستقیماً از کایزر (پادشاه) فرمان می‌گرفت. حتی اصلاح قانون اساسی سال ۱۹۱۱ رایش نیز، با وجود بهبود شرایط، باعث ایجاد ایالتی مستقل مورد انتظار مردم منطقه در داخل رایش نمی‌شود. بدین جهت مردم الزاس ۴۰ سال بعد از الحاق به آلمان خود را «آلمانی‌های درجه دو» احساس می‌کردند.

از سویی دیگر افسران پرویس مستقر در الزاس و لویتزینگن روحیه نیروی اشغالگر را به نمایش می‌گذاشتند و هیچ‌گونه درکی از رشد درازمدت سالیان وابستگی فرهنگی به فرانسه و طرز تفکر مردم سالارانه مردم بومی نداشتند. جدایی طبقاتی و برخورد های خشن نظامی آلمان‌ها باعث تقویت نفرت مردم بومی می‌شد. از ابتدای قرن (۱۹۰۰) حمله به نظامیان آلمانی و تظاهرات به طرفداری از فرانسه رو به ازدیاد گذارده بود. شاید در صورتی که سروان فون فورستر (Von Forster) بعد از رفتار ناشایستش به یک هنگ دیگر خارج از منطقه منتقل می‌شد وضعیت در شهر ک ۹۰۰۰ نفری ساکنین که فرانسویان saverne می‌نامند از حالت بحران خارج می‌شد، ولی سرهنگ «ارنست فون روتیر» فرمانده هنگ در ساکنین با طرز تفکر نظامی حاضر به این کار نبود: «هرگونه نرمش در مقابل فشار افکار عمومی معادل از دست رفتن اعتبار و اقتدار ارتش قلمداد می‌شود». رفتار سرهنگ مورد تأیید فرمانده سپاه در استراسبورگ، ژنرال «برتهولد فون دایملینگ» (Deimling Berthold von) که در سرکوب قیام قبیله «هررو» (Herero) در آفریقا مرکزی دست داشت، هم بود. ژنرال فون دایملینگ در ۱۱ نوامبر به سرهنگ روتیر اخطار می‌دهد که «در صورت مقاومت مردم بایستی بی‌محابا از اسلحه استفاده کند».

### مسئله نشان دادن «ضرب شست در مبارزه با جمهوری یهودی» است

با این حال تظاهراتی که در ساکنین شروع شده بود ادامه می‌یابد. هر کجا سروان فوستر دیده می‌شد مورد استهزاء ساکنین بومی قرار می‌گرفت و صدای فریاد زنده باد فرانسه Vive la France و مرگ بر پرویس «Merde la Prusse!» بلند می‌شد، ولی سروان جوان به جای آرام کردن، باز نفث بر آتش می‌پاشید. بنا به گزارش روزنامه «سابرر انسایگه» در روز ۱۵ نوامبر او در یک جلسه توجیهی سربازان را از ورود به لژیون خارجی فرانسه بر حذر داشته و می‌گوید: «می‌توانید مدافع خود را بر پرچم فرانسه بریزید». بدین صورت مطبوعات فرانسه نسبت به ماجرای الزاس حساس می‌شوند. ماجرا زمانی به اوج می‌رسد، که در عصر ۲۸ نوامبر چند صد نفر، اغلب جوان، در میدان جلوی پادگان دست به تظاهرات می‌زنند. متعاقب آن سرهنگ روتیر دستور آرایش نظامی به سه گروهان، ۶۰ تا ۸۰ نفر، داده و سربازان مسلح با گلوله جنگی را در مقابل پادگان مستقر می‌کند. سربازان می‌توانستند بدون هدف هر کسی از مردم در حال فرار را بازداشت کنند، آنها یک رئیس دادگستری را که تصادفاً

عبور می‌کرده و به رفتار نظامیان اعتراض می‌کند را نیز بازداشت کردند. به دلیل اینکه اتاق نگهبانی پادگان گنجایش بازداشت‌شدگان را نداشته، آنها را در زیرزمین تاریک پادگان زندانی می‌کند.

### مخالفت‌ها و رفتار صدراعظم رایش

اما سرهنگ روتیر که با این نمایش قدرت از مرز قانونی و وظایف و مسئولیت خود در برخورد با غیرنظامیان عبور کرده بود، در پاسخ به نماینده فرمانداری که به رفتار غیرقانونی او اعتراض کرده بود، می‌گوید: «باعث خشنودی او است اگر خونی ریخته شود» و ادامه می‌دهد که مدت زیادی در مقابل این تحریکات مماشات کرده است «او اکنون وظیفه دارد و مکلف است احترام به ارتش را بازسازی کند» ژنرال دایملینگ که شبانگاه در استراسبورگ از رویداد باخبر می‌شود، بدون هیچ احساسی تأکید می‌کند، «از این ساعت مریخ حاکم است» و منظور او این بوده که مرگ والن اشتاین Wallensteins Tod برای او مطلوب‌تر از رعایت حقوق مردم و قانون اساسی است. ظاهراً نظامی‌ها می‌خواستند ضرب شستی از مردم بومی بگیرند تا اینکه برای همیشه مشخص کنند چه کسی صاحب قدرت است.

وقایع ساکنین نه تنها در الزاس و لویتزینگن، بلکه در بین لیبرال‌ها و سوسیال‌دمکرات‌های تمام مناطق حکومت رایش باعث خشم و غضب مردم و برپایی تظاهرات اعتراضی و اعلام همبستگی با مردم ساکنین می‌شود. در این زمان دیگر موضوع رفتار نادرست برخی از افسران برای حاکمان مطرح نبود، بلکه بیشتر زیرسؤال رفتن پایه‌های نظام ویلهمی (Kaiser Wilhelm) و حراست از قانون اساسی فردسالارانه کایزر (پادشاه) مطرح بود که در آن استیلای نظامیان بر تشکیلات حکومتی رایش تضمین می‌شد. وقایع ساکنین نمادی برای مقابله با رژیم حکومتی پرویس‌ها شده بود که در آن نظامیان خودکامه هیچ مرز قانونی را بر نمی‌تافتند.

سروان فون فوستر بار دیگر با رفتار خود باعث تثبیت دیدگاه نظامی‌گری می‌شود. او صبح روز دوم دسامبر با سربازان خود وارد منطقه‌ای از ساکنین می‌شود، کارگران کارخانه کشش در آن نزدیکی او را شناخته و مورد استهزاء قرار می‌دهند. سروان با عصبانیت تمام سربازان خود را به تعقیب آنها می‌فرستد. فقط یک جوان لاغر شاگرد کفاش به چنگ آنها گرفتار می‌شود. زمانی که او مقاومت می‌کند سروان فون فوستر او را به زمین می‌کوبد و با این عمل «قه‌رمانانه» جدید باعث تهییج بیشتر افکار عمومی می‌شود.

### بی‌تدبیری دولت رایش (آلمان)

یک روز پس از آن در سوم دسامبر رایش تاگ (پارلمان رایش) برای بررسی بحران ساکنین تشکیل جلسه می‌دهد. وضعیت به وجود آمده در ساکنین، عملکرد فراقانونی نظامیان در آنجا، از طرفی خوشایند صدراعظم «رایش تسودور فون بتمن هولگوگ» (Theodor von Bethman Hollweg) نیست و از طرفی دیگر او نمی‌خواهد رفتار آنها را با احتیاط مورد سرزنش قرار دهد، چون نمی‌خواهد مورد غضب کایزر (پادشاه) واقع شده و

پست خود را از دست بدهد. بدین جهت درحالی که رفتار ناشایست سروان فوستر را به شدت محکوم می‌کند، در عین حال این حق را به ارتش می‌دهد که وظیفه خود را انجام داده و از اقتدار خود در مقابل هجوم مردم دفاع کند: «اقتدار پادشاه باید در حال حفظ شود».

### وضعیت بسیار بحرانی شده و تمام ممالک خارجی آن را به تمسخر گرفته‌اند

با این حال این توضیحات او آرامش را به فضای تحریک شده رایش تاگ (پارلمان رایش) باز نگرداند. سخنرانی بعدی وزیر جنگ «فون فالکن هاین» (Von Falkenhayn) باعث اعتراض نمایندگان و تشنج در مجلس شد. او با اصطلاحات تند پادگانی «فریاد آشوبگران و فتنه‌انگیزی مطبوعات را» مقصر وقایع الزاس معرفی می‌کند. به دنبال این سخنان موجی از اعتراض در پارلمان پیا خاست که تا به حال رایش تاگ آن را به یاد نداشت، به طوری که تا مدتی وزیر قادر به ادامه سخن گفتن نبود، سخنان او مرتباً با اعتراض نمایندگان قطع می‌شد. واکنش نمایندگان به محض پایان سخنان او سریع بود. نماینده حزب مرکزی، «کنستانتین فلن باخ» (Konstantin Fehlenbach) به سرعت پشت تریبون قرار گرفت و آخرین جمله‌های قسمت دوم فاوست (Faust) از گوته (Goethe) را این‌طور قرائت کرد: «چیزی غیر قابل تصور - اینجا اتفاق می‌افتد - چیزی غیر قابل توصیف - اینجا انجام می‌شود» و به دنبال آن درحالی که پارلمان او را به شدت تشویق می‌کرد اعلام می‌کند: «آقایان! نظامیان هم باید تابع قانون باشند و اگر ما دست نظامیان را باز نگذاریم تا با غیرنظامیان با خود کامگی نظامی برخورد کنند، باید فاتحه ژرمن‌ها (آلمان‌ها) را خواند».

در پایان بحث‌های پر اضطراب در چهارم دسامبر مجلس با ۲۹۳ رأی موافق و ۵۴ رأی مخالف اعتماد خود را از صدراعظم رایش پس گرفت، یک شکست سنگین برای هولگوگ. فقط محافظه کاران از او حمایت کردند، احزاب ناسیونال‌لیبرال، حزب مرکزی، لیبرال‌های آزاد و سوسیال‌دمکرات‌ها به اتفاق بر ضد او رأی دادند. افسر بلند پایه نیروی دریایی سلطنتی جانشین «ادمیرال هوپمن» (Admiral Hopman) در دفتر چه خاطراتش یادداشت می‌کند «وضعیت فوق‌العاده بحرانی است، تمام دنیا به ما می‌خندد».

در تمام کشورهای پارلمانی رأی قاطع عدم اعتماد مجلس باعث استعفای فوری دولت می‌شود، اما در حکومت پادشاهی آلمان صدراعظم وابسته به رأی پارلمان نبود و فقط باید مورد اعتماد پادشاه می‌بود و اما ویلهلم دوم که از نظام پارلمانی به شدت بیزار بود، اکنون تمایل بیشتری برای نشان دادن اقتدار صدراعظم خود داشت.

### شکار مهم‌تر از حل بحران‌ها

پادشاه اما ترجیح می‌دهد مانند آخر پاییز هر سال به منظور شکار روباه در جنگل سیاه به قصر دوستش «ماکس فورستن برگ» (Max Furstenberg) برود. او در آنجا تحت تأثیر مشاوران نظامی قرار دارد که وضعیت را یک‌جانبه برای او توصیف



کاملاً پذیرفتند و بر آن صحنه گذاردند و برای اینکه بتوانند او را تبرئه کنند به آئین نامه ۱۸۲۰ هیئت وزیران دولت پادشاهی پرویس استناد کردند که اجازه استفاده از نیروهای نظامی را برای تأمین امنیت داخلی مجاز دانسته بود.

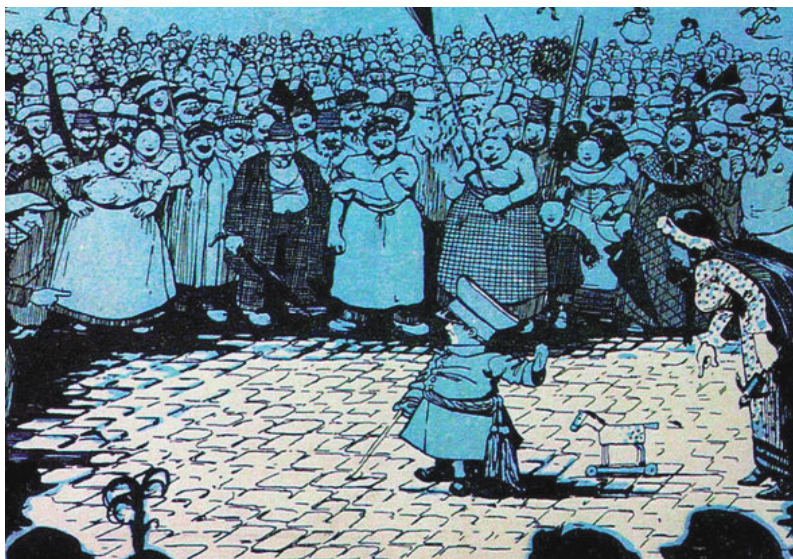
حکم تبرئه این دو نفر اما باعث تهییج دوباره مردم شد. روزنامه‌های محافظه کاران از آن استقبال کردند، ولی روزنامه لیبرال «فرانکفورتر» (Frankfurter Zeitung) آن را فاجعه‌ای وحشتناک خواند: «نتیجه قابل رؤیت دادگاه‌های ساپرن این است که جامعه مدنی شکست خورده است... در مبارزه بین تشکیلات نظامی و تشکیلات مدنی دادگاه نظامی حق اعمال بلامناع قدرت را به‌جای جامعه مدنی به ارگان‌های نظامی واگذار کرد».

واقعیت این است که پایان بحران ساپرن پیروزی بدون قید و شرط نظامیان بود. در ژانویه ۱۹۱۴ فرماندار غیرنظامی استراسبورگ که سعی در به‌کارگیری سیاست مصالحه‌آمیز و آشتی‌جویانه با ساکنین بومی السزاس - لوترینگن داشت، مجبور به استعفا شد و به‌جای او وزیر کشور محافظه کار به‌شدت افراطی رایش «هانس فون دالویتس» (Hans von Dallwitz) روی کار آمد. در دربار سلطنتی و همچنین در کلوب افسران رضایت کامل حاکم شد و اعتراض‌های جامعه مدنی برضد قدرت اجرایی انحصاری ارتش توسط نظامیان دربار پادشاهی با قدرت سرکوب می‌شد.

اما چند ماه بعد همین سران ارتش پادشاهی تبر نابودی را بر ریشه‌های نظام حکومتی ویلم دوم زدند. حکومتی را که از آن با تمام قوا محافظت می‌کردند در سال ۱۹۱۸ با شکست نظامی در پایان جنگی که آتش آن را در سال ۱۹۱۴ برافروخته بودند از بین بردند و پایان حاکمیت سلطنتی در آلمان را هم رقم زدند.

\*Volker Ullrich

منبع: مجله Die zeit



کاریکاتور ۱۹۱۳ از «هنری سیسلیز» (Henri Zislins) با عنوان «قیام بی‌خاصیت‌ها که مردم معترض سروان آلمانی را محاصره کرده‌اند».

شد، اما او را به خاطر رفتار ناشایستش در روز ۲۸ اکتبر که بحران از آن شروع شده بود، به دادگاه احضار نکرده بودند، بلکه به دلیل ضربه شمشیری که در روز ۲ دسامبر به شاگرد کفاش وارد کرده بود احضار کردند. این افسر جوان اما حاضر به پذیرش عملکرد ناصحیح خود نبود، چون او رفتار خود را تبعیت از دستور مافوق می‌دانست: «باید با فتنه‌گران بدون هیچ اغماضی با شدت برخورد می‌کردم». با این حال حکم دادگاه بسیار مهرورزانه بود و او را به ۴۳ روز زندان به جرم ایراد ضرب و شتم و سوءاستفاده از اسلحه محکوم کردند.

### در انتها شکست دیگری برای جامعه مدنی آلمان رقم خورد

این حکم باعث خشم محافل محافظه کاران شد و رئیس پلیس برلین، «تراگوت فون یاگو» (Traugott von Jagow) در یادداشتی به روزنامه «پرویس نو» (die Neue Preußische Zeitung) می‌نویسد: «زمانی که دست‌ها را باز بگذاریم که افسران ما را، به‌خصوص آن‌هایی که در سرزمین دشمن مشغول خدمت به پادشاه هستند، در معرض خطر محکومیت قضایی قرار دهند به این شغل شریف صدمه وارد کرده‌ایم».

اما اضطراب محافظه کاران به‌سرعت فروکش کرد. چراکه سروان فوستر به این حکم اعتراض کرده، پرونده به دادگاه عالی نظامی ارسال شد و به دلیل اینکه او در «وضعیت دفاع از خود» عمل کرده بود و چون شاگرد کفاش به او حمله کرده بوده است، در ژانویه ۱۹۱۴ تبرئه شد.

سرهنگ روتیر هم بعدها به دادگاه احضار شد و محاکمه او شبیه یک نمایش خنده‌دار بود. اتهام سرهنگ روتیر سلب آزادی، در مضمیقه قراردادن غیرقانونی افراد به‌وسیله استفاده غیرمجاز از قوه قهریه اعلام شده بود. او در دادگاه به‌عنوان فرمانده هنگ که موظف بوده: «زمانی که تشکیلات غیرنظامی قادر به تأمین امنیت لازم نیست برای برقراری آرامش بی‌قیدوشرط تلاش کند» از خود دفاع کرد و قضات هم استدلال‌های او را

می‌کنند. در یادداشت دوم دسامبر در کنار روزنامه‌ای می‌نویسد: «تمام داستان طغیان ساپرن حاصل تحریک وسیع مردم غیرنظامی توسط فتنه‌گران فرانسوی است که کار خود را بدون مانع انجام داده‌اند تا در یک شهر به این هدف دست یابند». او ژنرال دایملینگ را به برقراری آرامش و امنیت تشویق کرده و می‌گوید «در به‌کارگیری نیروی لازم کوتاهی نکنند».

ولیهسد و فرزند ارشد او ویلهلم نه‌فقط پدر را تأیید می‌کند، بلکه می‌خواهد که در قضیه ساپرن «به‌سرعت و قاطعیت با اراذل‌و‌اوباش لعنتی برخورد دادگاهی سخت‌گیرانه‌ای شود» و متذکر می‌شود: «برای مردم سالاری یهودی (نظام پادشاهی پرویس مردم‌سالاری را توطئه یهودی‌ها معرفی می‌کردند) از هر وسیله‌ای برای ضربه‌زدن به اقتدار و فرمانروایی شما استفاده می‌شود». ولیعهد از ژنرال دایملینگ می‌خواهد «ضرب شستی نشان دهد تا تمایل به این‌گونه رفتار برای آقایان بومی گران تمام شود».

یک روز بعد از رأی عدم اعتماد پارلمان در پنجم دسامبر «هولوگ» (صدراعظم) و «ادمیرال فالکن هاین» به مقر پادشاه می‌روند، در آنجا ژنرال دایملینگ هم حضور داشت.

بعدها ژنرال «Lorgnons» البته باطنه یادآور می‌شود که چگونه گروه شکار در شکارگاه سلطنتی که زنان زیادی نیز حضور داشتند، او را پذیرفتند: «ما را ذره‌بین (بک‌چشمی) با نگاه‌های سؤال‌برانگیز خود مورد نظاره قرار داده بودند. چند نفر Komtesser طوری با نگاه‌هایی ناشی از ترس و کنجکاوی مرا برانداز می‌کردند که گویا مرا یک نوع پرند شکاری Landvogt Geßler می‌پنداشتند».

### منفور و مورد غضب در کشور خود

جلسه بحران فقط ۴۵ دقیقه طول کشید، به خاطر اینکه کایزر ویلهلم عازم بازدید از اشتوتگارت بود. تصمیم گرفته می‌شود که سپاه را از پادگان ساپرن موقتاً خارج و آن را به میدان مشقی در خارج شهر منتقل کنند. این تصمیم نه‌تنها برای بازگرداندن آرامش در شهر اتخاذ شده بود، بلکه بیشتر برای توییح و ضربه‌زدن به درآمد کسبه شهر بود که با خروج سپاه از ساپرن به آنها تحمیل می‌شد.

چند روز بعد نیروها با مارش نظامی از شهر خارج شدند. مردم بومی با بستن داربست، خروج آنها از شهر را جشن گرفتند. یک افسر پرویس با شعری در روزنامه «راین لاند - وستفالن» (Rhein-land-Westfaelische zeitung) واقعه را این‌طور به تصویر کشیده است: «ما مانند یک لشکر شکست‌خورده خارج می‌شویم - با بدرقه‌ای از نفرت و طعنه - باین حال با قدم‌های محکم و سلاح برافراشته - از فوجی بی‌انضباط» این بحران یک محاکمه در دادگاه نظامی استراسبورگ هم به دنبال داشت. محاکمه در روز ۱۱ دسامبر ۱۹۱۳ بر ضد سه تن از سربازانی آغاز شد که اظهارات توهین‌آمیز سروان را «Wackes» یعنی لک‌لک و بی‌خاصیت) به مطبوعات منتقل کرده بودند. آنها به سه ماه تا شش ماه زندان محکوم شدند.

یک هفته بعد هم سروان فوستر به دادگاه احضار

# اسناد محرمانه داعش تأییدی بر یک توطئه وسیع و مأموریت درازمدت آن

محمدحسین رفیعی

## مقدمه

مجله خبری اشپیگل در شماره ۱۷ مورخ ۱۸ آوریل ۲۰۱۵، اسناد محرمانه‌ای از داعش را منتشر کرد که پس از قتل مغز متفکر آن در سوریه به دست این نشریه افتاده است. عنوان مقاله اشپیگل، «جیمز باند‌های اسلامی در صفوف اسلام‌گرای افراطی» است که توسط رضا نافعی ترجمه و گزینش شده است. این مغز متفکر یک سرهنگ نیروی هوایی ارتش صدام بوده به نام «سمیر عبدالحمود الخلیفای» که هیچ کس نام او را نمی‌دانست و معروف‌ترین نام مستعار او «حاجی بکر» را فقط عده‌ای معدود می‌دانستند. حتی کسانی که او را در صبحگاه اوایل ژانویه ۲۰۱۴ و در پی یک مجادله در تل رفعت کشتند، نمی‌دانستند که او کیست؟ دست‌نویس‌ها و اسناد و مدارک به‌دست آمده از محل سکونت این سرهنگ که به ادعای اشپیگل به دست این نشریه افتاده، اطلاعات بسیار مهمی را افشا می‌کند که دلیل پیشرفت و موفقیت داعش را نشان می‌دهد. این اطلاعات با یافته‌های میدانی خبرنگاران نیز، همخوانی دارد.

## نقشه‌های «حاجی بکر» در ایجاد «کشور اسلامی»

اول- به دنبال انحلال ارتش عراق در ماه مه ۲۰۰۳ توسط فرماندار انتخابی آمریکا، پال بریمر (Paul Bremer)، هزاران افسر تحصیل کرده و مجرب عراقی، هستی خود را از دست دادند و بیکار و دل‌شکسته شدند.<sup>۱</sup>

دوم- حاجی بکر به زندگی مخفی روی آورد و در منطقه انبار واقع در غرب عراق با ابومصعب الزرقاوی، آشنا شد. زرقاوی که بزرگ‌شده اردن بود در افغانستان اردوگاهی را اداره می‌کرد که به تروریست‌های مسلمان که از سراسر جهان به افغانستان می‌آمدند، آموزش می‌داد. زرقاوی پس از ۲۰۰۳ الهام‌بخش حمله به سازمان ملل، شیعیان و امریکایی‌ها شده بود و حتی بن‌لادن او را تندرو می‌دانست. زرقاوی در ۲۰۰۶ به دست نیروهای امریکایی کشته شد.

سوم- حاجی بکر از ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ در ابوغریب زندانی بود. در سال ۲۰۱۰ از موج دستگیری‌ها و کشتارهای کماندوهای ویژه امریکایی و عراقی،

جان سالم به در برد و به تدریج به رهبری نظامی تروریست‌ها در عراق، ارتقا یافت. از سال ۲۰۱۰ همراه با گروه کوچکی از افسران سازمان اطلاعاتی صدام، «ابوبکر البغدادی» را نخست به‌عنوان «امیر» و بعد «خلیفه» و در نهایت «رهبر رسمی دولت اسلامی» اعلام کرد. بغدادی فرد مناسبی برای اهداف این افسران بوده است. روحیات شخصی او برای این کار مناسب تشخیص داده شده بود.

چهارم- پس از سال ۲۰۱۰ چیرگی نظامی گروه‌های تروریستی بر قدرت دولتی عراق ممکن نبود؛ ولی با توسل به زور، ترور و «پول زور» گرفتن، ارباب و ایجاد ترس، کم‌کم یک سازمان زیرزمینی قدرتمند به وجود آمد<sup>۲</sup> محاسبات و ارزیابی‌های این سازمان زمان را برای شروع جنگ علیه اسد در سوریه مناسب دانسته، زیرا در شمال سوریه در اواخر ۲۰۱۲ از قدرت دولتی خبری نبود و جای آن را صدها شورای محلی شورشیان<sup>۳</sup> گرفته بودند و در یک وضعیت آنارشیتی، همه گروه‌ها در کنار هم بودند و کسی مسلط بر اوضاع نبود. شرایط برای اقدام این کادرهای عراقی منضبط و مطلع فراهم بود.

پنجم- حاجی بکر در پایان سال ۲۰۱۲ به همراه دوستانش به سوریه رفت تا ابتدا بخشی از سوریه را تصرف کند و بعد از آنجا به عراق حمله کند و «دولت اسلامی» را تشکیل دهد. حاجی بکر در خانه‌ای بسیار معمولی در «تل رفعت» در شمال شهر حلب سکنی گزید.

انتخاب این شهر بسیار حساب‌شده بود. در سال‌های دهه ۱۹۸۰ بسیاری از ساکنان این شهر به‌عنوان کارگر به کشورهای خلیج فارس و به‌ویژه به عربستان رفته بودند و هنگام بازگشت برخی از آنها اعتقادات و ارتباطات افراطی با خود به همراه می‌آوردند. همین ویژگی‌ها و اقدامات حاجی بکر باعث شد که در سال ۲۰۱۳ تل رفعت با حضور صدها رزمنده به دژ مستحکم داعش در استان حلب تبدیل شود.

ششم- حاجی بکر، طرح کشور اسلامی را تا سطح محلی و روستایی طراحی کرد و روی کاغذ آورد. طرح او ایجاد یک کشور «پلیسی-اطلاعاتی-اسلامی» بود. او مذهبی نبود و تمام همکاران دوران صدام او اذعان دارند که او یک ناسیونالیست افراطی بوده است. این طراحی از روی اعتقاد به دین بوده، بلکه از ضرورت استراتژیک- تاکتیکی مایه

گرفته است؛ بدون ذکر کلامی درباره اعتقادات مذهبی. سلسله‌مراتب فرماندهی در گروه امنیتی را از بالا به پایین روی کاغذ می‌آورد.

هفتم- پس از استقرار حاجی بکر در تل رفعت در سال ۲۰۱۲، این اقدامات اجرایی می‌شوند:

در هر محل، دفتری به بهانه دعوت به اسلام افتتاح می‌شود؛ یعنی یک مرکز تبلیغات اسلامی. از میان کسانی که برای شنیدن سخنرانی‌ها و یا شرکت در کلاس‌های آموزشی به «شناختن زندگی اسلامی» به دفتر تبلیغات اسلامی مراجعه می‌کنند، یک یا دو نفر برای مأموریت اطلاعاتی انتخاب می‌شوند. به آنها مأموریت داده می‌شود تا از تمام جزئیات روستای خود باخبر شوند. لیست تهیه‌شده توسط حاجی بکر که مأموران اطلاعاتی باید انجام دهند عبارت است از:

- چند خانواده قدرتمند در روستا وجود دارد؟
- افراد قدرتمند در هر خانواده را اسم ببر؟
- تحقیق کن از کجا پول به دست می‌آورند؟
- بریگردهای شورشی در روستا را با نام و تعداد ذکر کن؟
- نام فرماندهان بریگردها و جهت‌گیری سیاسی آنها چگونه است؟
- از کارهای غیرمشروع آنها سر در بیاور
- اگر کسی تبهکار یا همجنس‌باز است یا ماجرای محرمانه دارد با جزئیات یادداشت شوند.
- ما با هوش‌ترین‌ها را به‌عنوان «شیخ شریعت» انتخاب می‌کنیم. مدتی به آنها آموزش می‌دهیم و بعد آنها را به جلو می‌فرستیم.
- چند تن از «برادران» را انتخاب می‌کنیم تا با دختران بانفوذترین خانواده‌ها ازدواج کنند تا بتوانیم به درون خانواده‌ها نفوذ کنیم.
- افراد اطلاعاتی باید در محل زندگی خود این اطلاعات را به دست بیاورند:
- حرف چه کسی خریدار دارد، کدام خانواده مذهبی است، به کدام مذهب (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، شیعی و...) اعتقاد دارد. چند مسجد در آنجا هست؟ امام مسجد کیست؟ امام مسجد چند زن و چند بچه دارد؟ بچه‌ها چندساله‌اند؟ سخنان امام چگونه است؟ آیا امام به تصوف نزدیک است؟ در کنار اپوزیسیون است یا دولت سوریه، مواضع او درباره جهاد چگونه است؟ آیا امام حقوق می‌گیرد؟ از کجا؟ چه کسی او را به امامت منصوب کرده



حاجی بکر

دست به کاری بزند. بعداً صدها نفر ناپدید شدند. در ماه اوت، رهبری نظامی داعش، چندین خودرو حامل تروریست‌های انتحاری به مرکز FSA، گروهی که گرایش‌های مذهبی اندکی داشت، فرستاد. ده‌ها نفر از رزمندگان را به قتل رساندند و بقیه را به فرار واداشتند و بقیه شورشیان هم تماشای می‌کردند!

رهبری داعش با گروه‌های مختلف رزمنده- غیرداعش- پیمان‌های سری بسته بود. در نتیجه، هر کس فکر می‌کرد که دیگران مورد حمله داعش قرار می‌گیرند و نه آنها. در ۱۷ اکتبر ۲۰۱۳، داعش، معاریف شهر، روحانیون و وکلای دعاوی را به جلسه‌ای دعوت کرد. بعضی از آنها نشانه‌ای از همدلی پیش‌بینی نکردند. از ۳۰۰ نفر حاضرین در جلسه فقط دو نفر به خشونت، آدم‌ربایی و آدم‌کشی ریشوها اعتراض کردند. یکی از آنها مهندس روزنامه‌نگار و طرفدار حقوق بشر و معروف بود. پنج روز بعد جسد او را با دست‌های بسته یافتند که در مغز او شلیک شده بود. در ایمیلی که برای دوستانش فرستاده بودند فقط نوشته بودند: «حالا تو برای دوست غمگینی؟» طی چند ساعت حدود ۲۰ نفر از اپوزیسیون سرشناس شهر «رقه» به ترکیه فرار کردند و این پایان انقلاب در رقه بود. اندکی بعد ۱۴ نفر از رهبران بزرگ قبایل با امیر «ابوبکر البغدادی» ابراز وفاداری کردند، دو سال پیش به اسد هم اعلام وفاداری ابدی کرده بودند. به این ترتیب زمینه برای استقرار مرکز فرماندهی داعش در رقه فراهم آمد. با یک هماهنگی بین شورشیان- اپوزیسیون غیرداعش اسد و حمله آنها به رقه، شهر به دو قسمت تقسیم شد و در یک درگیری حاجی بکر، به‌طور ناشناس کشته شد و در منزل محل مسکونی او مدارک مهمی به دست آمد که این گزارش مبتنی بر آن اطلاعات است. جالب است که در بین مدارک و اسناد به‌دست‌آمده از خانه او قرآن وجود نداشت. بعداً همسر او به تقاضای دولت ترکیه با اسیران ترکیه در دست داعش، مبادله شد. اشپیکل از سرنوشت نوشته‌های مهم حاجی بکر، سخنی نمی‌گوید؛ ولی تصریح دارد که در ژانویه ۲۰۱۴ که داعش مجبور به ترک مرکز فرماندهی خود در حلب شد و نتوانست تمامی پرونده‌های آرشو خود

شدید بود یا هواداری پیدا نشد، باید موقتاً عقب نشست. کار وقتی باید توسعه یابد که با مقاومت علنی مواجه نشود، افراد مخالف و کشتن آنها آری ولی باید شرکت در انجام آن را انکار کرد». یازدهم- از تابستان ۲۰۱۲، افراط‌گرایی که از خارج می‌آمدند را گرد آوردند، دانشجویانی از عربستان، کارمندان تونسسی، جوانان اروپایی که مدرسه را رها کرده بودند و هیچ تجربه رزمی نداشتند، همراه با چینی‌ها و ازبک‌های رزم دیده، مشترکاً یک گروه رزمنده، زیر فرمان عراقی‌ها تشکیل می‌دادند. در پایان سال ۲۰۱۲ در چند منطقه اردوگاه‌های نظامی برپا شد. کسی نمی‌دانست این اردوگاه‌ها به کدام گروه تعلق دارند. اردوگاه‌ها نخست سازمان‌یافته نبودند، مردانی در آنها بودند که با هیچ روزنامه‌نگاری صحبت نمی‌کردند. اهل کشورهای مختلف بودند. فقط از عراق کسی در میان آنها نبود. دو ماه آموزش می‌دیدند و باید بدون قید و شرط تابع محض فرمانده باشند. در آغاز گروه، به‌هم‌ریخته بود، ولی در پایان دوره، کاملاً فرمان‌بردار. این گروه‌ها در قیاس با شورشگران سوری در اقلیت بودند. داعش با یک ترفند ساده قدرت نظامی خود را چند برابر نشان می‌داد. افراد سیاه‌پوش و نقاب‌دار. برای ایجاد وحشت و گمراهی در تعیین تعداد آنها. جاسوسان با خبرسانی منظم و دقیق، چالش‌های محلی را به رهبری اطلاع می‌دادند تا اقدام آنها برای ایجاد قدرت حافظ نظم مؤثر باشد.

دوازدهم- در ماه مارس ۲۰۱۳ رقه تسخیر شد. بلافاصله شورای شهر انتخاب شد. وکلا، پزشکان، روزنامه‌نگاران، گروه‌های زنان، «جوانان آزاد رقه»، «جنبش برای حقوق خودمان» و ده‌ها ابتکار دیگر پدید گرفت؛ ولی پس از مرحله نفوذ، مطابق با نقشه حاجی بکر، مرحله از بین بردن افرادی آغاز شد که طبق اطلاعات قبلی، رهبران بالقوه یا مخالفان داعش بودند. اولین نفر رئیس منتخب شورای شهر بود که توسط چند مرد مسلح نقاب‌دار ربوده شد. نفر بعدی برادر یک نویسنده معروف بود. دو روز بعد مردی ناپدید شد که سردهسته افرادی بود که پرچم انقلاب را بر دیوار شهر نقش کرده بودند. ترس و وحشت همه را فرا گرفته بود، دیگر کسی جرئت نمی‌کرد

است؟ چند دموکرات ساکن روستا هستند؟ - جاسوسان اطلاعاتی داعش باید مانند زلزله‌سنج مشغول به کار باشند. از کوچک‌ترین شکاف‌ها، از قدیمی‌ترین دعوای مدفون در اعماق جامعه باخبر شوند، از هر چیزی که بتوان در جامعه دوئیت ایجاد کرد و برای به زانو درآوردن افراد به کار آید، باخبر شوند.

- در طرح حاجی بکر، از موضوعاتی مانند مالی، مهد کودک، مدارس، رسانه‌ها، وسایل نقلیه و ... نیز سخن گفته شده ولی در نهایت همه چیز گرد محور اصلی برنامه و فهرست مأموریت‌ها متمرکز بودند: بازداشت افراد، خبرچینی، قتل و آدم‌ربایی. - حاجی بکر برای هر استان یک فرمانده یا امیر داشت، فرمانده‌هایی ویژه آدم‌کشی، آدم‌ربایی، تک‌تیراندازان، ارتباطات، رمز و ... و نظارت بر فرماندهان دیگر. سازمان‌های اطلاعاتی به موازات هم کار می‌کردند، امیر منطقه مواظب معاون خود بود و معاون هم یک دستگاه اطلاعاتی مستقل داشت که مواظب فرمانده خود باشد.

- آنچه حاجی بکر انجام می‌داد، آتی بود که در عراق صدام آموخته و عمل کرده بود؛ یعنی دستگاه اطلاعاتی در همه‌جا حاضر باشد. آن چیزی که نویسنده تبعیدی عراقی «کنعان مکیه» در کتاب «این جمهوری وحشت» به تصویر کشیده است. کشوری که ممکن است هر کس در آن ناگهان سر به نیست شود.

هشتم- در نوشته‌های حاجی بکر، سخنی از سنت پیامبر اسلام یا وعده‌های بهشتی در میان نیست. او معتقد بود با اعتقادات مذهبی هر قدر هم صادقانه باشند، نمی‌توان به پیروزی دست یافت؛ ولی می‌توان از ایمان دیگران به سود خود بهره برد.

نهم- حزب بعث عراق، یک حزب سکولار بود. هر دو سیستم (افراد حزب بعث و مسلمانان) به این نتیجه رسیدند که تسلط بر توده‌ها باید در دست نخبگانی اندک متمرکز باشد که به هیچ کس پاسخگو نباشند؛ چون مجری نقشه‌های بزرگ هستند که یا از «بارگاہ الهی» یا از پرتو عظمت «تاریخ عرب» به آنها تفویض شده؛ لذا راز موفقیت کشور اسلامی در ترکیب دو عامل نهفته است: اعتقاد آمیخته با تعصب مذهبی همراه با محاسبات استراتژیک.

ولی در تمامی عملکردهای این کشور اسلامی، هیچ نشانی از مذهب دیده نمی‌شود.

دهم- از بهار ۲۰۱۳ که در شمال سوریه دفاتر تبلیغاتی «دعوت» تأسیس شدند، کاملاً بی‌آزار بودند، مانند دفاتری که در سراسر جهان برای خدمات امدادی برپا می‌شوند. فقط می‌گفتند: «منبع»، برادریم، صحبتی از کشور اسلامی، در میان نبود. پزشکی که از شهر «رقه» فرار کرده بود می‌گفت: «من اول اصلاً متوجه افتتاح دفتر نشدم. در ماه ژانویه که زدو خورد شروع شد، متوجه شدم که داعش قبلاً چند خانه و آپارتمان را برای مخفی کردن اسلحه و پنهان کردن افراد خود اجاره کرده بود».

در ده‌ها شهر دیگر سوریه هم به این شکل عمل شده و دستور اولیه این بود «اگر در محلی مقاومت

را آتش بزنند، آنچه باقی ماند، به دست «بریکارد تو حید» که بزرگ‌ترین گروه شورشی ضد اسد در حلب بود، افتاد. بریکارد تو حید این اسناد را در اختیار اشیپگل گذاشته است.

سیزدهم- اشیپگل توضیح می‌دهد در این اسناد آمده که ۳۴ نفر از اعضای داعش، خواستار زن و میلمان بیشتر شده‌اند و بعضی از آنها تقاضای میلمان برای اتاق خواب خود و حتی خواستار ماشین رخت‌شویی تمام اتوماتیک بوده‌اند. در پایان، اشیپگل از جنگ سنی و شیعه اظهار نگرانی می‌کند که غرب به آن بی‌توجه هست و فقط به عملیات تروریستی حساسیت دارد.

### ارزیابی از اطلاعات اشیپگل

اول- داعش یک سازمان «پلیسی-اطلاعاتی-اسلامی» است که رهبری پلیسی-اطلاعاتی آن در دست افسران مجرب اطلاعاتی صدام است. شیوه عملکرد آنها «النصر بالرب» است؛ آدم‌ربایی، کشتار، تبلیغات وسیع خشونت. از رهبران مذهبی سوءاستفاده می‌کنند تا در تبلیغات صبغه اسلامی به آن دهند و مسلمانان معتقد را جذب کنند و در دوره آموزش آنها را به استراتژی و تاکتیک خود پایبند سازند.

دوم- داعش در صدد جنگ سنی-شیعه است و خود را نماینده سنی‌ها می‌داند. دشمنی اصلی آن با ایران شیعی است. آن را پنهان نمی‌کند. اسم ابوبکر البغدادی تبلیغی است از خلافت عباسی در بغداد. ایرانی‌ها را سپاه صفوی می‌نامند که اشاره‌ای است به دولت شیعی صفوی و زنده کردن یک درگیری تاریخی. پیاده‌نظام این درگیری سنی‌ها و دشمنان آنها که باید نابود شوند، شیعیان هستند. افسران صدام هم در این جبهه، همچنان جنگ عرب-عجم را زنده نگه می‌دارند.

سوم- غرب و کشورهای اسلامی منطقه به‌طور جدی با داعش نمی‌جنگند یا به بمباران هوایی بسنده می‌کنند تا از توسعه بیش از نیاز آن جلوگیری کنند یا مستقیم و غیرمستقیم به آن کمک می‌کنند تا درگیری سنی-شیعه را شعله‌ور سازند و این آتش را روشن نگه دارند. مقامات رسمی آمریکا، دوران درگیری را بین ۲۰ تا ۳۰ سال پیش‌بینی کرده‌اند تا به تدریج بتوانند نقشه کشورهای خاورمیانه را مجدداً ترسیم کنند و از ۵ کشور، ۱۴ کشور بر پایه قومیت و مذهب شبیه تجربه یوگسلاوی ایجاد کنند تا واحدهای کوچک جغرافیایی قابل کنترل باشند.<sup>۵</sup>

چهارم- هزینه این تغییرات بسیار مهم در خاورمیانه را که بعضی کارشناسان غربی از آن به‌عنوان

## اشپگل از جنگ سنی و شیعه اظهار نگرانی می‌کند که غرب به آن بی‌توجه هست و فقط به عملیات تروریستی حساسیت دارد

«برپایی قیامت» سخن گفته‌اند به لحاظ انسانی به عهده مسلمانان سنی و به لحاظ مالی، دولت‌ها و مردم منطقه پرداخت می‌کنند که در دو طرف دعوا قرار دارند. درگیری سنی-شیعه چند کشور در جبهه‌های جنگ داعش نمود عینی دارد. در عراق و سوریه مسلمانان سنی و شیعه افغانستان با هم می‌جنگند و هر کدام جذب سازمان موردعلاقه خود شده‌اند. درگیری حافظ اسد شیعی با داعش سنی، حزب‌الله شیعی با داعش سنی و... مبارزات عرب‌های سنی بحرین، عربستان و... با حکومت‌ها، شروع این روند طولانی هستند. مالکی در عراق این آتش را روشن کرده است و هنوز معلوم نیست که دولت کنونی بتواند آن را خاموش کند. این یک طرح امریکایی-اسرائیلی-بریتانیایی است.

پنجم- تبلیغات «اسلامی» داعش، در این دوره طولانی، در مردم جهان و حتی مردم مسلمان منطقه هم، گریز از اسلام و به حاشیه راندن آن را سبب خواهد شد و این بهترین، عملی‌ترین و کم‌هزینه‌ترین راه برای تحقق جنگ تمدن‌های آقای هانتینگتون، خواهد بود. اسلام از صحنه رقابت خارج خواهد شد.

ششم- از شکست داعش در کوبانی و تکریت نباید امیدوار شد. داعش به این زودی تمام‌شدنی نیست. در نهایت از بین خواهد رفت ولی تا انجام مأموریت آن راه طولانی در پیش است. داعش و عوامل مکمل آن، مانند اختلافات اخیر ایران و عربستان در مورد سوریه، عراق، یمن و... در صدد این هستند که همچون زمان جنگ تحمیلی که صدام توانست آن را به جنگ «عرب-عجم» تبدیل کند و بیشترین کمک‌ها را از اعراب دریافت کند، جنگ سنی-شیعه را در منطقه تثبیت کنند.

هفتم- تفاهم ایران با ۵+۱ مورد مخالفت جدی کشورهای ثروتمند عرب منطقه، اسرائیل و جنگ‌طلبان امریکاست و پنهان نمی‌کنند که اگر بتوانند می‌خواهند آن را به هم زنند و شرایط را به قبل بازگردانند. یکی از صحنه‌هایی که ممکن است مورد استفاده آنها قرار گیرد، کشورهای مورد نزاع

است: سوریه و یمن.

برای جلوگیری از این شیطنت‌ها، ایران باید سریعاً در این دو کشور رویکردی سیاسی در پیش گیرد و محل نزاع را حذف کند. در هفته‌های گذشته تشدید درگیری لفظی نظامیان ایران و سیاستمداران عربستان از یک طرف و تغییرات در ساختار حاکمان عربستان و روی کار آمدن افراد ضدایرانی از طرف دیگر، بسیار نگران‌کننده شده‌اند. لذا در سیاست خارجی شیوه و رویکرد آقایان روحانی-ظریف باید سریعاً عملیاتی شود و زودتر آتش این نزاع لفظی و جنگ نیابتی پایان پذیرد.

هشتم- در داخل ایران به‌سرعت باید رویکرد گذشته را در رابطه با اقوام و مذاهب اقلیت تغییر داد و به‌سوی وحدت ملی، وحدت ملت-دولت، همدلی و هم‌زبانی، حرکت کنیم و زمینه‌های اختلاف در داخل را بخشکانیم.<sup>۶</sup>

### پی‌نوشت

۱- aayande، ۲۲ آوریل ۲۰۱۵ و توضیح رضا نافی در [www.pyknet.net](http://www.pyknet.net) در ۶ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۴.

۲- هنوز مدارکی به دست نیامده که سیاست‌سازان امریکایی از روی عمد ارتش عراق را منحل کردند تا وقایع بعدی را رقم بزنند یا یک مشکل سهوی بوده است. بعضی از مسئولان امریکایی بعداً این عمل را اشتباه ارزیابی کردند، ولی همین ارزیابی هم می‌تواند مورد تردید باشد.

۳- آیا این تحولات و ایجاد یک سازمان تروریستی مخفی قدرتمند از چشم دستگاه‌های اطلاعاتی امریکا، مخفی نگه داشته شده یا امریکایی‌ها عمداً تغافل و تجاهل کرده‌اند، هنوز مدرکی در دست ما نیست، ولی شواهدی وجود دارد که بی‌خبر از آن نبوده‌اند که در ادامه خواهد آمد. خروج نیروهای امریکایی از عراق هم مورد ظن و شک است. ممکن است با این تحلیل خارج شده باشند تا درگیری گروه‌های تروریستی با دولت عراق به مرحله هشداردهنده‌ای برسد و سپس برگردند.

۴- منظور از شورشیان، اپوزیسیون غیرداعش بشار اسد هستند که بسیار متنوع و با دیدگاه‌های متفاوت علیه اسد مبارزه می‌کرده‌اند.

۵- به مقاله نویسنده در ایران فردا شماره ۱۰ تحت عنوان «کاتالیزور برپایی قیامت» و همچنین به مقاله نویسنده در ایران فردا، شماره ۶ با عنوان «پارادوکس اتحاد-دشمنی غرب با بنیادگرایان» مراجعه کنید.

۶- به مقاله نویسنده در ایران فردا، شماره ۵ با عنوان «داعش محصلی از تخریب تاریخی، سرمایه‌داری جهانی و دیکتاتوری منطقه‌ای»، مراجعه کنید. ■

## جناب آقای عبدالرضا مهاجری مقدم

درگذشت پدر گرامیتان را تسلیت می‌گوییم و از خداوند منان برای آن مرحوم علو درجات و برای شما و خانواده محترم صبر مسئلت داریم.

لطف‌الله میثمی - نشریه چشم‌انداز ایران



## در آینه رسانه‌ها ایران

### غرب باید از تقبیح پوتین دست بردارد

مسئله اوکراین بخشی از آن چیزی است که پاپ فرانسیس آن را جنگ جهانی سوم به صورت تدریجی خواند. پس از سال ۱۹۹۱ و سقوط اتحاد جماهیر شوروی، امریکا اطمینان داشت که در آخرین جنگ جهانی پیروز شده است؛ در حالی که روسیه به هیچ وجه قصد نداشت با شرمساری تمام، اینها را به جان بخرد. شاهکار دیپلماتیک پوتین در خلال بحران سال ۲۰۱۳ سوریه، جاه‌طلبی‌های او با ما را فرونشاند. وی تصمیم گرفت به ضدحمله پردازد؛ اکنون تأثیرات آن را مشاهده می‌کنیم. با ضرب شست (جنبش) میدان و نیز با متحدشدن با ایران و کوبا، متحدین تاریخی مسکو. هدف، منزوی ساختن روسیه از نظر دیپلماتیک است.

غرب که در مقابل تهدید اسلامی فلج شده است، متحدی چون روسیه را که بالقوه شکست‌ناپذیر است، پس می‌زند و ممکن است آن را به آغوش چین سوق دهد. آیا ما به راستی می‌خواهیم اجازه دهیم چنین اتفاقی بیفتد؟ تحریم‌های اقتصادی که اتحادیه اروپا در مورد مسکو اعمال کرده، ممکن است در وهله اول به ضرر اقتصادهای اتحادیه اروپا باشد. باید بگویم که اقتصاد ایتالیا یکی از اولین قربانیان آن است.

«کی یف به دست (جنبش) میدان افتاد، کریمه هم به دست پوتین: اکنون دیگر از دست رفتند.» برای مناطقی که در آنها هنوز نبرد جریان دارد مانند دنباس (زیرا علی‌رغم شایعات مربوط به یک آتش‌بس هنوز در آن شلیک می‌شود) یک راه‌حل سیاسی ضرورت دارد. شاید بتوان به یک اسانامه فدرال مشابه آنچه از سوی ایتالیا به استان [خودمختار] آلتو آدیجه اعطا کردید، فکر کرد: دست کم پس از سال‌های دشوار در آنجا نبرد متوقف گردید.»

جنگ سرد، علی‌رغم اینکه مطبوعات می‌کوشند عکس آن را ثابت کنند، پایان یافته است. لیکن به جای آن، نبردی بسیار پیچیده‌تر و سازمان‌یافته‌تر در حال آماده‌شدن است.

منبع: ایل جورناله، ۱۸ آوریل ۲۰۱۵، (۲۸ فروردین ۱۳۹۴)  
نویسنده: جووانی مازینی

### اتحاد سست داعش و حامیان صدام

اسامی حاجی بکر و عزت ابراهیم الدوری گواهی بر پیوند میان داعش و رژیم صدام حسین به شمار می‌آیند. عزت ابراهیم الدوری به‌ویژه ریاست گروه چریکی نقشبندی (ارتشی متشکل از افراد امنیتی)، سازمانی مخفی وابسته به مقاومت بعثی در برابر تجاوز نیروهای آمریکایی را بر عهده داشت.

اتحاد با داعش به اوایل ماه ژوئن ۲۰۱۴ برمی‌گردد، هنگامی که چریک‌های البغدادی، موصل دومین شهر عراق را که پایتخت دولت اسلامی در عراق اعلام گردید، فتح کردند. انتصاب دو تن از ژنرال‌های سابق ارتش عراق به نام‌های الزهر العییدی و احمد عبدالرشید به‌عنوان حاکمان موصل و تکریت در آن زمان بر این امر صحنه گذارد.

آنچه تروریست‌های مزدور البغدادی و اعضای JRTN (مخفف نام عربی جیش رجال الطریقه النقشبندی که به یاران نظامی صدام حسین اشاره دارد) را به هم پیوند داد، مخالفت با دولت شیعه مالکی و میل به بازپس‌گیری کنترل آن چیزی بود که به‌واسطه دخالت نظامی امریکا از چنگ آنان در آمده بود. لیکن داعش و JRTN به شکلی ماهوی با هم متحد نیستند. اختلافات آنها بی‌شمار و عمیق است و هر روز آشکارتر می‌شود. اگر داعش می‌خواهد مرزهای امروزی عراق را بردارد تا بر خاکسترهای آن یک دولت اسلامی تشکیل دهد، گروه دوم از جنبشی تشکیل یافته که بخش اعظم آن نادرین محور و ترقی‌خواه است که قصد دارد برتری حزب بعث در سیاست و زندگی مدنی عراق را اعاده کند. حزبی که مدت چند دهه پیش از تجاوز امریکا در سال ۲۰۰۳ پابرجا بود.

به‌علاوه، خشونت بی‌وقفه داعش که پیش‌ازین به بهای منزوی شدن از سوی سایر گروه‌های جهادی فعال در سوریه تمام شد، مشکل مهم دیگری به شمار می‌آید که خود JRTN به مخالفت با آن پرداخته بود. این گروه کشتارهای این سازمان تروریستی و به‌ویژه ظلم و ستم‌هایی را که در قبال اقلیت‌های دینی مسیحی و ایزدی عراقی روا می‌دارند، محکوم کرده بود.

منبع: پانوراما، ۲۱ آوریل ۲۰۱۵، (۱ اردیبهشت ۱۳۹۴)

### انزوای ترکیه

اختلاف بر سر مسئله ارامنه انزوای بین‌المللی ترکیه را تقویت کرده است. این کشور در خاورمیانه هم‌اکنون دوستان چندانی ندارد: در حال حاضر هیچ سفیری از ترکیه در مصر، سوریه و اسرائیل حضور ندارد؛ روابط با اعراب حاشیه خلیج [فارس] نیز به علت حمایت ترکیه از اخوان‌المسلمین دچار تنش است؛ روابط با ایران نیز اخیراً دچار مشکل شده، زیرا اردوغان حکومت تهران را به برتری‌طلبی در منطقه متهم کرده است. اکنون اختلاف با غرب و روسیه در مسئله ارامنه نیز به سایر مسائل اضافه شده است. ابراهیم کالین، سخنگوی اردوغان، چند وقت پیش درباره عبارت جسورانه «انزوای نجیبانه» که کشورش در آن قرار دارد، سخن می‌گفت. این وضعیت هم‌اکنون بیش از هر زمان دیگر در مورد ترکیه صدق می‌کند.

منبع: تاگس اشپیگل، ۲۵ آوریل ۲۰۱۵، (۵ اردیبهشت ۱۳۹۴)  
نویسنده: توماس سایبرت

### اختلافات عمیق امریکا و اسرائیل

طبق سنت قدیمی، جامعه یهودیان امریکا، تکیه‌گاه حزب دموکرات محسوب می‌شود و از این رو، بروز اختلاف میان باراک اوباما، رئیس‌جمهور امریکا و بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، برای دولت امریکا معضل مهمی شده است.

کارشناسان، سخنرانی نخست‌وزیر اسرائیل در مجلس سنای امریکا را که در

اوایل ماه مارس و بدون جلب موافقت مقدماتی کاخ سفید انجام شد، نقطه اوج این «اختلاف نظرات» می‌نامند. در آن زمان، نتانیاهو از طرح توافق با تهران که برای او، اهمیت ویژه‌ای دارد، چنین انتقاد کرد: «در طول یک سال تمام به ما می‌گفتند که حاصل نشدن قطعی توافق، بهتر از توافق بد است و این توافق بد است و حتی، بسیار بد. بهتر بود چنین توافقی حاصل نمی‌شد» افزون بر آن، وی اعلام کرد که اگر اسرائیل محکوم به رویارویی به تنهایی با تهدید باشد، کشور وی برای مقابله با آن آمادگی دارد. سخنان وی در خصوص «گله‌ای از عرب‌های رأی‌دهنده» در انتخابات اخیر مجلس این کشور نیز بر آتش اختلافات دامن زد.

چندی بعد، نتانیاهو تلاش کرد، سخنان خود در خصوص عرب‌های ساکن اسرائیل را پس بگیرد و به خاطر بیانات جنجال‌برانگیز خود عذرخواهی کرد؛ اما، دیگر دیر شده بود. پاسخ انتقادی دولت واشنگتن آن‌چنان تند بود که برخی از دموکرات‌های عضو کنگره حتی رئیس‌جمهور را به ملایم‌تر کردن لحن خود دعوت کردند. کاخ سفید سخنان ایراد شده در خصوص عرب‌ها را بسیار نگران‌کننده خواند و حتی، اقدام به ایجاد تغییر در سیاست خود در خاور نزدیک در زمینه‌ای از امتناع تل‌آویو از به رسمیت شناختن دولت فلسطین کرد و اینجا از احتمال امتناع امریکا از تو کردن قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد درباره به رسمیت شناخته شدن دولت فلسطین سخن در میان بود. پیش از آن، امریکا از برداشتن چنین گامی از جمله، به خاطر دفاع از منافع اسرائیل امتناع کرده بود.

واضح است که برای ازسرگیری کامل همکاری‌ها در تمامی مسائل، باید تدابیر بیشتری اتخاذ شود و فقط به ایراد سخنان نمادین اکتفا نشود. بنی بریسکین، مدیر برنامه‌های بین‌المللی کنگره یهودیان روسیه، در گفت‌وگویی با نشریه «نزاویسیمایا گازتا»، تغییر لحن سیاستمداران امریکایی را چنین تفسیر می‌کند: «من با صداقت کامل می‌توانم بگویم که کمترین ابتکار عمل جدیدی صورت نگرفته است. هیچ‌کس در اسرائیل، این گام‌ها را جدی نمی‌گیرد». به اعتقاد وی، بیانات پساکی - سخنان مرسوم سیاستمداران امریکایی است، زیرا همکاری‌های دو کشور در زمینه امنیتی، عملاً قطع نشده بود. محافل نظامی امریکا و اسرائیل از لحاظ حرفه‌ای روابط تنگاتنگی دارند و برای یکدیگر احترام قائل‌اند، از این رو، در خصوص مناسبات مستحکم در این عرصه کسی تردیدی به خود راه نمی‌دهد. بریسکین معتقد است که امریکا هیچ‌یک از بهانه‌های اسرائیل در خصوص برنامه هسته‌ای ایران را نمی‌پذیرد، از این رو، نباید انتظار داشت که میان دولت امریکا و نتانیاهو روابط متقابلاً دوستانه‌ای از سر گرفته شود، دست کم تا زمانی که در امریکا رهبر جدیدی روی کار نیامده است.

منبع: نزاویسیمایا گازتا، ۲۵ آوریل ۲۰۱۵، (۵ اردیبهشت ۱۳۹۴)  
نویسنده: آلکسی ناوموف

## مخاطرات دولت سوریه

تا پایان ماه مارس که استان «ادلب» به دست شورشیان افتاد، رژیم سوریه از این مسیر برای تأمین نیازهای نیروهای خود، مستقر در ادلب استفاده می‌کرد. از دست دادن جسر الشغور، تسخیر دوباره ادلب را بسیار دشوار خواهد کرد. هم‌زمان، مخالفان رژیم به سمت مناطق ساحلی علوی‌نشین که در آن قبیله حکومتی اسد زندگی می‌کند، نزدیک می‌شوند. چنین اقداماتی موجب تضعیف روحیه علویان خواهد شد.

علویان سوریه در وضعیت ناامیدکننده‌ای قرار دارند. رژیم اسد برای چندین دهه مانع از تشکیل هویتی علوی دارای اعتمادبه‌نفس و مستقل از رژیم شده و خود را به‌عنوان تنها قدرت محافظ علویان جلوه داده است. سرمایه‌گذاری‌های کمی برای توسعه اقتصادی مناطق فقیر علوی‌نشین صورت گرفته است و در نتیجه ساکنان این مناطق به مشاغل دولتی وابسته‌اند، مشاغلی که موجب برتری آن‌ها بر اکثریت سنی شده است. این به‌نوبه خود به نفرت سنی‌ها از علویان دامن می‌زند و به همین خاطر بسیاری از علویان به گروه‌های طرفدار رژیم پیوسته و به استخدام شبه‌نظامیان اسد درمی‌آیند. گروه‌های سنی افراطی

مانند القاعده که هم‌اکنون در حال پیشروی است، علویان را بدعت‌گذار می‌خوانند.

هم‌زمان، نشانه‌های سرخوردگی در میان علویان سوریه در مورد سیاست‌های رژیم که موفق به تأمین امنیت آنان نشده، دیده می‌شود. علاوه بر این، به نظر می‌رسد انسجام داخلی رژیم متزلزل شده است. در پاییز گذشته رؤسای سه بخش از چهار اداره مهم پلیس مخفی و همچنین دو نفر دیگر نیز در ماه مارس سال جاری پست‌های خود را ترک کردند. طی این ماه، یکی از پسرعموهای بشار، رئیس‌جمهور سوریه دستگیر شد، هرچند وی از موقعیت بالایی برخوردار نبود، اما حامی رژیم به شمار می‌رفت.

منبع: نوی زوریشر سابتونگ، ۲۷ آوریل ۲۰۱۵، (۷ اردیبهشت ۱۳۹۴)  
نویسنده: مونیکا بولبگر

## دیپلماسی موفق ظریف در پاکستان

با نواز شریف، نخست‌وزیر پاکستان در طول سفر وی به ریاض در رأس هیئتی بلندپایه هیچ «برخوردی» نشد. در این سفر مقامات ارشد این کشور از جمله رئیس ستاد ارتش و وزیر دفاع همراه نخست‌وزیر بودند. با وجود اینکه پارلمان پاکستان درخواست عربستان را برای مشارکت نیروهای مسلح (هوایی، دریایی و زمینی) اسلام‌آباد در عملیات ادب‌کردن حوثی‌ها و جلوگیری از طرح سيطرة ایران رد کرد، اما اشتیاق شریف برای جبران حمایت تاریخی عربستان از کشورش در طول هفتاد سال گذشته که شامل حمایت‌های مالی و نفتی سخاوتمندانه و ادامه‌دار می‌شود، برای همگان شناخته شده است.

نواز شریف چاره‌ای جز سفر به ریاض نداشت تا ابهامات آنچه را در راهروهای پارلمان این کشور اتفاق افتاد تشریح کند و به متحدان نزدیک خود تأکید کند، رأی نمایندگان کشورش علیه مشارکت پاکستان در «طوفان قاطع» و اعلام بی‌طرفی این کشور در درگیری‌های یمن به‌هیچ‌عنوان به معنای کوتاهی پاکستان در دفاع از امنیت عربستان در صورتی که این کشور در معرض خطر یا تجاوز قرار گیرد، نیست.

به نظر می‌رسد رهبران عربستان ترجیح دادند نواز شریف را در تنگنا قرار ندهند یا زیر فشار نگذارند. آنان به بیان قصد پاکستان برای ایستادن «شانه‌به‌شانه» در کنار عربستان از سوی نخست‌وزیر این کشور در صورت هجوم اکتفا کردند. هدف از این معادله جادویی که ابتکار نواز شریف است، تأکید بر اتحاد صادقانه با پادشاه، سلمان بن عبدالعزیز و تمایل او برای عقب‌نشینی پارلمان این کشور از گزینه غیرمنطقی بی‌طرفی است.

از جمله بهانه‌هایی که پارلمان برای توجیه مصوبه خود عنوان کرد، خشم محافل داخلی شیعه از افزایش پشتیبانی پاکستان از عربستان تا اندازه مشارکت این کشور در عملیات نظامی کشورهای عربی علیه حوثی‌های مورد حمایت ایران، درگیر بودن ارتش و نیروهای امنیتی با تروریست‌ها و مقابله با طالبان و تنش با هند است.

اما باید به این مسئله اشاره کرد که رأی‌گیری پارلمان این کشور تنها یک روز پس از سفر محمد ظریف، وزیر امور خارجه ایران به پاکستان صورت گرفت. همچنین باید به این مسئله اشاره کرد که رئیس ستاد ارتش و وزیر دفاع پاکستان که همراه شریف به ریاض سفر کردند، همان کسانی بودند که با ظریف در طول سفر ناگهانی او به اسلام‌آباد در آستانه رأی‌گیری اسفناک پارلمان این کشور بحث و گفت‌وگو کردند.

منبع: الوطن، ۲۶ آوریل ۲۰۱۵، (۶ اردیبهشت ۱۳۹۴)  
نویسنده: مازن حماد

# چشم انداز خوانندگان

## یک مقاله و نقد آن

### کاسترو و روابط جدید کوبا و آمریکا

از زمان شروع مذاکرات آمریکا و کوبا که برای عادی شدن روابط دو طرف در حال انجام است، مردم می‌پرسند اول باید پرسید اصلاً کاسترو زنده است؟ اگر هست نظرش در این مورد چیست؟

چند وقت پیش یادداشت کوچکی در «گرانما» ارگان حزب کمونیست کوبا منتشر شد که حاوی پاسخ به این دو پرسش بود.

البته کاسترو هنوز زنده است و هنوز اعتماد چندانی به آمریکا در این مورد ندارد، اما برادرش رائل که جانشین او هم به‌شمار می‌آید، خیلی علاقه‌مند به این مطلب است.

دانشجویان دانشگاه هاوانا از کاسترو دعوت کردند که به مناسبت هفتادمین سالگرد نام‌نویسی او در این دانشگاه در جشن آنها شرکت کند. فیدل در جواب آنها نوشت: من اعتماد زیادی به آمریکایی‌ها ندارم و تا به حال هم کلامی در این مورد با آنها صحبت نکرده‌ام، اما این به معنای مخالفت با راه‌حل مسالمت‌آمیز نیست؛ چون حمایت از صلح و مخالفت با جنگ وظیفه همه ماست و به‌طور کلی هرگونه مذاکره مسالمت‌آمیز بین آمریکا و هر کشور آمریکای لاتین باید با اصول و هنجارهای بین‌المللی باشد؛ اما بدون اینکه اسمی از رائل برده، اصرار داشت که همه قبول کنند که قدرت دیگر در دست رائل است؛ اما بعضی می‌گویند فیدل هنوز پشت‌پرده قدرت را به‌دست دارد و کشور را اداره می‌کند. به‌هر حال رئیس‌جمهور کوبا با استفاده از اختیارات خود و قوانین اجلاس عمومی سازمان ملل، مایل به مذاکره با آمریکا در این مورد است. از طرف دیگر هم فیدل مانند او با ما و برادرش می‌داند که علی‌رغم مشکلات موجود ادامه وضع فعلی هم دیگر امکان ندارد. او با ما در این مورد می‌گوید: من هم با مخالفان این رژیم موافقم که رژیم کوبا رژیمی سرکوبگر است، اما اعتقاد راسخ دارم وقتی ما بعد از ۵۰ سال مبارزه با این رژیم به هدف خود نرسیدیم باید روش خود را عوض کنیم و این قبول خطرات مقابله با شیطان است.

مردم از برخورد کاسترو با این مسئله تعجب می‌کنند و وقتی دو برادر ساعت‌ها در خلوت به بررسی مسئله می‌پردازند، نشانه اهمیت آن است. هنگامی که رائل و او با ما با تلفن در این مورد صحبت می‌کردند، رائل چند نکته در مورد سخنرانی‌های طولانی برادرش گفت تا مسئله روشن شد.

موضوع از این قرار بود یک‌بار که او با ما بابت طولانی شدن گفت‌وگو عذرخواهی کرد، رائل در جواب گفت: آقای رئیس‌جمهور نگران این مسائل نباشید. شما هنوز وقت دارید که رکورد فیدل را بشکنید، چون او یک‌بار هفت ساعت بدون وقفه صحبت کرد.

اما علی‌رغم شایعه مرگ کاسترو، عکس‌ها و تصاویر او همه‌جا به چشم می‌خورد و به‌رحال درج چنین نامه‌ای در گرانمای انگلیسی اهمیت بیشتری از چاپ آن در گرانمای اسپانیا دارد و از طرف دیگر فیدل قبلاً وقتی دید برادرش در مراسم یادبود نلسون ماندلا با او با ما دست می‌دهد از خوشحالی دست زد و هورا کشید. فیدل اول این ماه نامه‌ای دیگر به مارادونا فوتبالیست مشهور آرژانتینی نوشت که بگوید من زنده‌ام.

به فرض اینکه زنده هم باشد این امر شروع مشکلات جدیدی برای او است. ملاحظه بفرمایید کار یک انقلابی افسانه‌ای، یک سخنران زبردست به جایی کشیده که گاهی فقط با نوشتن نامه‌های کوتاه با مردی که خود تربیت کرده صحبت می‌کند. در عین حال هم به نظر می‌رسد برادرش کنترل کامل کشور را در دست دارد و قوانین مالکیت خصوصی و آزادسازی قیمت‌ها را هم کاملاً پذیرفته. به همین دلایل دیگر کسی یادی از او نمی‌کند و دلش هم به حال او نمی‌سوزد. خلاصه این سرنوشت مردی است که روزی روزگاری شهرت

جهانی داشت و این شکست بزرگی برای او محسوب می‌شود.

### نقد مقاله

از مقاله بوی کینه، خصومت و جهل به مشام می‌رسد. چون از نمونه مقالاتی است که در رسانه‌های سلطه علیه دولت کوبا و کاسترو نوشته می‌شود و آن هم در زمانی که نظام سلطه دنیا را به خاک سیاه نشانده و خودش هم بر لب پرنگاه نیستی قرار گرفته. کسی که امروز اخبار جهان را رصد می‌کند از دیدن این همه تباهی و خوی حیوانی انسان‌هایی که مانند جلادان جلوی چشم دنیا سر می‌برند و زن و بچه مردم را به اسارت می‌برند، غرق تأثر و حیرت می‌شود. مسئول این همه فجایع که کوبا و چین و ویتنام نیستند. چه کسی جز سلطه جهانی می‌تواند این همه امکانات در اختیار مشتاق آدمکش بگذارد که در مقیاس جهانی دست به کشتار بزنند. اعترافات او با ما به شکست در مبارزه با کوبا در حقیقت اعتراف به شکست نظام سلطه در مقابل سوسیالیسم بود. کوبا علی‌رغم تمام مشکلات خود آموزش، بهداشت و حداقل زندگی را برای مردم فراهم کرد و این برای مردم آمریکا رؤیاست.

در آمریکا هنوز ۴۵ میلیون مردم فاقد بیمه و درمان هستند و برای استفاده از درمان و آموزش مجانی به کوبا می‌آیند. شاهد این مورد فیلم درباره درمان در کوبا بود که «مایکل مور» مستندساز و فعال سیاسی مشهور آمریکایی تهیه کرده بود.

روشنفکران را وجدان بیدار جامعه می‌دانند، مایکل مور و چامسکی زبان‌شناس معروف آمریکایی را از روشنفکران متعهد این کشور می‌توان دانست که شدیدترین و مستدل‌ترین انتقادات را از آمریکا می‌کنند تا جایی که چامسکی می‌گوید:

تا به حال هیچ دادگاهی رؤسای جمهوری آمریکا را به خاطر جنایات جنگی که مرتکب شده‌اند محاکمه نکرده است.

ملاحظه بفرمایید آمریکا صدام را به جرم جنایت علیه بشریت محاکمه و اعدام کرد. قذافی را به شنیع‌ترین صورت ممکن بدون هیچ محاکمه‌ای جلوی چشم دنیا به قتل رساند. لیبی را به خاک سیاه نشانده و هیچ دادگاهی هم از آن بازخواست نکرد.

راه دور نرویم، کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد نسلی از ملت ایران را تباہ کرد. زنده‌یاد دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر قانونی کشور را تبعید کرد و بذر بدبختی آینده ایران را کاشت.

کاسترو در یکی از مقالات خود می‌نویسد: همان‌طور که بعد از جنگ دوم جهانی سران نازی را در دادگاه نورنبرگ محاکمه و مجازات کردند دادگاه دیگری هم برای محاکمه کسانی که دنیا را به این روز انداخته‌اند باید تشکیل شود.

خانم آلبرایت وزیر امور خارجه آمریکا می‌گفت: حکومت کوبا شرم‌آور است. کاسترو و یاران او مردم را از هرگونه حقوق مشروع خویش محروم کرده‌اند.

این را خانم آلبرایت نفرمودند تمام مقامات آمریکایی همین عقیده را دارند که در کوبا حقوق بشر رعایت نمی‌شود، اما در عربستان و امارات رعایت می‌شود، چون متعهد یا به زبان ساده‌تر پادوی آمریکا در منطقه هستند.

برای نظام سلطه هیچ چیز جز سود مقدس نیست. اگر لازم باشد دو دو تا چهارتا را هم منکر می‌شوند. به همین دلیل کاسترو در مورد رابطه جدید با آمریکا می‌گوید من به آنها اطمینان ندارم. برای نمونه رابطه آمریکا و صدام را در نظر بگیرید. صدام با چراغ سبز آمریکا و تسلیحات او و متحدان اروپایی او به ایران حمله کرد. عکس‌های ملاقات رامسفلد وزیر دفاع آمریکا که یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند، هنوز در دسترس است، اما زمانی که سیاست آمریکا

تغییر کرد عراق با خاک یکسان شد و صدام را چون موش از سوراخ بیرون کشیده و اعلام کردند. ۴۰۰ بار تلاش برای ترور کاسترو، نمونه دیگر آن است. درد امریکا بیشتر از این است که او اتحاد شوروی و بلوک او را بدون شلیک یک گلوله از پای درآورد؛ اما حرف کوبا زیر گوشش خرد نشد، چون دولت کوبا ریشه در مردم خود دارد.

مردم از طریق آزمون و خطا متوجه صداقت یا دروغ دولت می‌شوند. دولت کوبا در خوب و بد شریک زندگی مردم بود. آنها ثابت کردند نه فقر دارند نه املاک و ثروت شخصی و نه اهل اختلاس و زدوبند هستند. کاسترو می‌گفت: وقتی داریم زیاد می‌دهیم، اگر هم نداریم کمتر، اما کسی را به حال خود رها نمی‌کنیم. سوسیالیسم یعنی همین.

یک ضرب‌المثل ایرانی می‌گوید: عقل مردم به چشم آنهاست. کسانی که به کوبا سفر می‌کنند از دیدن اتومبیلی فرسوده و فقر نسبی مردم زود نتیجه می‌گیرند بلکه این کشوری فقیر است که کاسترو آن را با دیکتاتوری اداره می‌کند!

گویی غرب بهشتی است پر عدل و داد که تمام دنیا باید آن را الگوی خود قرار دهد. جالب اینجاست که در دوران بوش تمام دنیا شاهد بود که وقتی مردم نتوانستند اقساط خود را به بانک بپردازند، بانک خانه‌های آنها را مصادره کرد و بسیاری از مردم خیابان خواب شدند.

اصولاً زمانی که مردم به اروپا و امریکا می‌روند، کمتر مناطق فقیرنشین به آنها را نشان می‌دهند و چون آن مناطق خط قرمز نظام است در مورد آزادی، اسنودن، مأمور سابق سازمان سیا هم آنچه نباید بگوید را گفت لطفاً کاسه داغ‌تر از آتش نشوید.

در کوبا اتومبیل‌های لوکس و فروشگاه‌های چندطبقه و خانه‌های سوپر دولوکس وجود ندارد، اما کارتون خواب‌های زباله‌گرد و کودکان خیابانی هم وجود ندارد. تمام مشکلاتی که وجود دارد به آنها تحمیل شده. نظام سلطه که دنیا را به خاک و خون کشیده اسباب خجالت است، نه حکومت کوبا که صلح را صدر شعارهای خود قرار داده است.

حافظه کاسترو در ۸۸ سالگی مانند کامپیوتر دقیق کار می‌کند. مقاله می‌نویسد. با سران و شخصیت‌های جهانی ملاقات می‌کند و امور کشور را زیر نظر دارد. در اینجا هدف، پرستش کیش شخصیت و اسطوره‌ساختن از کاسترو نیست، چون او شدیداً مخالف این کار بود و به دستور او مجسمه‌هایی از سران انقلاب خصوصاً خودش در هیچ نقطه کشور جز چه گوارا نصب نشده که آن هم به درخواست مردم است.

شکی نیست که کاسترو دیر یا زود مانند هر انسانی دیگر خواهد مرد. کاسترو قضاوت در مورد خود را به عهده تاریخ گذاشته که: تاریخ مرا تیره‌تر کرد.

**منوچهر بصیر**

\*\*\*

### نگرانی مادران در انقلاب

به یاد دارم روزهایی که مبارزان در بند رژیم شاه به برکت حضور مردم و رهبری امام خمینی بعد از تحمل سال‌ها زندان و شکنجه آزاد می‌شدند و شمیم ایثار و فداکاری همه محلات شهر را معطر کرده بود، برای استقبال از آیت‌الله طالقانی به همراه دو نفر از دوستان طلبه‌ام از قم به تهران آمده بودیم.

صحنه‌های دیدار مردم با طالقانی حال و هوای خاصی داشت. صدها نفر مرد و زن در صفوفی منظم درحالی که بعضی از زن‌ها محجبه و عده‌ای بدون حجاب بودند و همگی مقابل موسی‌بن جعفر زمان که می‌رسیدند، احساس خود را با اشک چشم بروز می‌دادند جدا دیدنی و غیرقابل وصف بود.

بعد از دیدار آیت‌الله طالقانی دوستان گفتند به ملاقات یکی از اسطوره‌های مبارزه برویم. منزل شما که خانه‌ای دو طبقه در یکی از محلات تهران بود مطاف مردم بود و شما که برای مردم سخنرانی کردید اوج احساسات مردم را شاهد بودم. خاطره‌ای که شخصاً دارم این بود که:

مادر بزرگوار و رنج‌دیده شما چنان بی‌تاب خلوت کردن با عزیزش بود که می‌خواست با تمام وجود به ما بگوید گرچه شما مثل لطفی عزیزم فرزندان من هستید، اما به من اجازه بدهید با فرزند بازگرفته از دهان گرگ‌های درنده خلوت مادرانه کنم و سیر تماشايش کنم. آقای میثی! مادر من هنوز زنده

است مادر شما چطور؟ اگر در قید حیات است، گرم‌ترین سلام مرا تقدیم محضر مبارک او فرمایید و اگر به لقای الهی وصل شده درود خدا و ملائکه مقربین و انبیا و اولیا و صالحین به روح بلند و دامان مطهرش باد که فرزندی چونان شما تقدیم اسلام و ایران و راه حریت و آزادی نموده است.

در پایان از محضر شما تقاضا مندم برای روشن شدن زوایای تاریک تاریخ مبارزات معاصر با برادرانی مثل جناب آقای شاهسوندی مصاحبه‌های مفصل داشته باشند و پرسش‌هایی که پیرامون سازمان مجاهدین است طرح کرده و از ایشان که از معدود افرادی هستند که شاهد زنده تحولات درونی سازمان به‌ویژه بعد از رفتن رجوی از ایران، دلیل ازدواج با دختر بنی صدر و سپس جدایی از او و رفتن به عراق و اینکه چه کسانی واسطه بین صدام و مسعود رجوی بودند و در عراق رابطه آنها با رژیم بعثی چگونه بود و موضوع بسیار سؤال‌برانگیز ازدواج با زن مهدی ابریشمچی و برخوردشان با نهضت ملت عراق بر ضد صدام در دوران اخراج ارتش بعثی از کویت و در پایان تسلیم به ارتش امریکا و سرنوشت مسعود رجوی و ده‌ها پرسش دیگر را از ایشان پرسیده و برای عبرت‌آموزی در اختیار جویندگان حقیقت قرار دهید.

**ح-ر**

\*\*\*

بسیار متشکرم از اینکه چشم‌انداز را برای ما هم می‌فرستید و بسیار قدردان هستم از زحمتی که کشیده‌اید. سرخوش از خواندن مجله و سرمقاله از همه قسمت‌ها به‌خصوص بخش اول به خاطر مقاله‌های کوتاهش که خواندن را آسان می‌کرد و بخش آخر یعنی سیاست خارجی به خاطر انتخاب مقاله‌های به روز و خوب و پاسخگو به سؤالات روز، لذت بردم.

ای کاش گفت‌وگوی چهارنفره اقتصادی بعد از سرمقاله می‌آمد تا کمکی باشد برای بهتر فهم کردن سرمقاله، چون انصافاً بسیار پر نکته بود و اگر کسی اطلاعات کافی نداشته باشد، ممکن است از بخشی از مطلب بهره کافی نبرد. فقط در نسخه پی‌دی‌اف دو سرصفحه رنگی نخورده‌اند که فکر می‌کنم یک اشکال کوچک نرم‌افزاری است.

نکته کوچک دیگر هم اینکه برخی لیدها خیلی بلند شده و حفظ تعادل هم به ظاهر و هم به ساختار مجله کمک می‌کند (لید مقاله فرهنگ مهاجم فرهنگ... بسیار خوب بود با یک سؤال شروع شده و با توضیح کوتاه آنچه رفته و آنچه می‌آید تمام شده است).

**الهام از کانادا**

\*\*\*

ضمن عرض تبریک حلول سال نوی شمسی برای جنابعالی و همه همکاران محترمان در نشریه وزینتان آرزوی سلامتی و شادی دارم.

در شماره ۸۴ (اسفند ۹۲ و فروردین ۹۳) مطلبی در خصوص روانشاد دکتر علی‌اکبر سیاسی منتشر شده بود. ایشان نه تنها از نظر مدیریت آموزش عالی در کشورمان بدعت‌های نیکویی از قبیل استقلال دانشگاه را پایه‌ریزی کردند، بلکه در تدوین کتب درسی برای سال‌های آخر دبیرستان و رشته‌های ادبی هم نقش فعالی داشتند. البته به همه این زمینه‌ها در مقاله یادشده به‌خوبی پرداخته شده است.

غرض، بیان نقش ایشان در اعطای دکترای افتخاری دانشگاه تهران به ریچارد نیکسون بلافاصله بعد از حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ بود. عکس‌هایی هم از این مراسم در روزنامه‌های آن دوران منتشر شده است. از این رویداد بحث‌انگیز در آن مقاله بادی نشده بود. البته همه این‌ها از بزرگی این مرحوم چیزی را کم نخواهد کرد. فقط خواستم جامع بودن این گونه مقالات درباره شخصیت‌ها در آینده در صورت امکان رعایت شود تا تصویری کلیشه‌ای از آنها ارائه نشود. هر شخصی در هر جایگاهی جایز‌الخطاست.

**چشم‌انداز ایران:** توضیح اینکه وقتی هیئت دولت تصویب می‌کند به یک میهمانی دکترای افتخاری داده شود، طبیعی است که این کار تشریفاتی در دانشگاه باید انجام بگیرد، چون در آن شرایط ما وزارت علوم نداشتیم. ■